

کشف الاسرار و عدة الابرار

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

جلد هفتم

تفسیر سورة الفرقان الی آخر سورة السجدة

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

بسعی و اهتمام: علی اصغر حکمت

کشف الاسرار و عدة الابرار

(جلدهفتم)

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیرسورة الفرقان الی‌آخرسورة السجدة

تالیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

به سعی و اهتمام: علی‌اصغر حکمت



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۸۲

میبدی، احمدبن احمد، قرن ۶ ق.
کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار: معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری / تألیف ابوالفضل رشیدالدین المیبدی؛ به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۱۰ ج.
(دوره ۱۰ جلدی) ISBN 964-00-0341-7 ـ (ج. ۱) ISBN 964-00-0342-5
(ج. ۴) ISBN 964-00-0345-X ـ (ج. ۳) ISBN 964-00-0344-1 ـ (ج. ۲) ISBN 964-00-0343-3
(ج. ۷) ISBN 964-00-0348-4 ـ (ج. ۶) ISBN 964-00-0347-6 ـ (ج. ۵) ISBN 964-00-0346-8
(ج. ۱۰) ISBN 964-00-0351-4 ـ (ج. ۹) ISBN 964-00-0350-6 ـ (ج. ۸) ISBN 964-00-0349-2
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: ج. ۱. تفسیر سوره الفاتحه و سوره البقره ــ ج. ۲. تفسیر سوره آل عمران و سوره نسا. ــ ج. ۳. تفسیر سوره المائده تا آخر سوره الاعراف. ــ ج. ۴. تفسیر سوره الانفال الی آخر سوره هود. ــ ج. ۵. تفسیر سوره یوسف الی آخر سوره الکهف ــ ج. ۶. تفسیر سوره مریم الی آخر سوره النور ــ ج. ۷. تفسیر سوره الفرقان الی آخر السجده ــ ج. ۸. تفسیر سوره الاحزاب الی آخر سوره فصلت ــ ج. ۹. تفسیر سوره الشوریٰ الی آخر سوره الحدید. ــ ج. ۱۰. تفسیر سوره المجادله الی آخر سوره الناس. ـ
چاپ هفتم: ۱۳۸۲.
۱. تفاسیر عرفانی ــ قرن ۶ق. ۲. تفاسیر اهل سنت ــ قرن ۶ق. ۳. نثر فارسی ــ قرن ۶ق. الف. انصاری، عبدالله بن محمد، ۳۹۶ ـ ۴۸۱ق. تفسیر قرآن. ب. حکمت، علی‌اصغر، ۱۲۷۱-۱۳۵۹، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: تفسیر خواجه عبدالله انصاری. هـ عنوان: تفسیر قرآن.
BP ۱۰۰ / ۵ک ۹ م ۲۹۷/۱۷۸
۱۳۷۱
کتابخانه ملی ایران ۷۷۹ ـ ۷۲م



کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار (جلد هفتم)

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین‌المیبدی

به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت

چاپ ششم: ۱۳۷۶
چاپ هفتم: ۱۳۸۲
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران
شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

ISBN: 964 -00-0348-4 (Vol.7) ISBN: 964 -00-0341-7 (10 Vol.Set)
شابک ۴-۰۳۴۸-۰۰-۹۶۴ (جلد هفتم) شابک ۷-۰۳۴۱-۰۰-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال

WWW.AMIR-KABIR.COM

بسمه تعالی

مقدمه

« تبارك الّذی نزّل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیراً »(۱)

پروردگاری ستایش کنیم که کتاب خود را از آسمان عزّ و اوج کمال بر بندگان درگاه‌عبودیت فرو فرستاد و سخن خود را راهنمای گمشدگان وادی‌حیرت قرار داد از رخساره حقیقت‌پرده مجاز بر گرفت تا کشف‌اسرار شد و نعمت‌آزادی‌را نصیب احرار ساخت تاعدّت ابرار شد.

« قل انزله الذی یعلم السر فی السموات و الارض »(۲)

خداوندی را ستایش آریم که ما را بر بسط و نشر کلمات طیبات فرقانی و درس و فحص آیات بیّنات ربانی توفیق داد و از خزائن بی پایان رحمت خود دُرر علم و گهر دانش بر مفارق خلائق نثار فرمود و بندگان رهی وسر گشتگان وادی گمرهی را یاری کرد تا ناقل قول صواب و قائل کلام صدق اوباشند.

«رب اوزعنی ان اشکر نعمتك التی انعمت علیّ وعلی والدیّ وان اعمل صالحاً ترضاه وأدخلنی برحمتك فی عبادک الصالحین » (۳)

داداری را سپاس گوئیم که مراتب سبع سماوات طباقاً را خلق فرمود و این بندگان مستمند را به نشر پاره هفتم از اجزاء ده گانه کتاب مستطاب **کشف‌الاسرار** توفیق داد که‌اینك چون رخشنده کیوان ازایوان سابع ظاهر ونمایان وچون‌درّ ثمین از بحرهفتمین‌متلألی ودرخشان گردیده است.

---

(۱) الفرقان ۱/۲۵ (۲) الفرقان ۶/۲۵ (۳) النمل ۱۹/۲۷

« ولو انّ مافی الارض من شجرة اقلام والبحر یمدّه من بعده سبعة ابحر مانفدت کلمات الله » (۱)

هفت دریا اندر او یك قطره‌ای — جمله‌هستی‌ها زموجش چکره‌ای
باغ و بیشه گر شود یکسرقلم — زین سخن‌هر گز نگردد هیچ کم
آنهمه حبر و قلم فانی شود — وین حدیث بیعدد باقی بود

این مجلد را بر دیگر اجزاء رجحانی است که اضافه بر استنساخ و مقابله دو نسخه متن قدیم با دو نسخهٔ دست نوشت دیگر که در نزد این عبد ضعیف موجود بود زائداً علی ما سبق مقابلت وتطبیق افتاد .

نسخهٔ اوّل محتوی قسمتی از سورة المؤمنون تا سورة الاحزاب و بتاریخ۷۳۲ کتابت شده .

نسخه‌دوم‌عکس‌منقول ازنسخه‌خطی‌موجوده‌درمزار کثیرالانوار گازر گاه‌**هرات** شامل‌سورةالشعراتاسورةالسجده،وآن‌بتاریخ‌الثانی‌عشرشعبان سنه ۸۳۱ تحریرشده .

نسخه ثالث اهدائی آقای دکتر **حسین‌مفتاح** مشتمل بر اواخر سورة البقره تا اواسط آل عمران .

در دو نسخه ذکر نام و نسب مؤلف بتفصیل مذکور است و در اوّل و آخر آن اینچنین مسطور :

نسخه‌اولی:ـ‌الشیخ‌الامام‌العبدالرشیدفخرالاسلام... **ابی‌الفضل احمدبن‌ابی‌سعد ابن‌احمدبن مهریزد المیبدی .**

نسخه‌ثالثه : ـ**رشید الدین**‌فخرالاسلام معین‌السنة‌تاج‌الائمة عزّالشریعة رکن الطائفة کهف الطریقة **ابوالفضل احمد بن ابی سعد بن محمد بن‌احمدمهر یزد**

هر چند که با وجود استقصا و تفحص‌بسیار هنوز به‌ترجمه احوال رشیدالدین

---

(۱) لقمان ۲۷/۳۱

ظفر نیافته‌ایم ولی امیدواریم که این نسب‌نامه طالبان را هادی طریق و دلیل تحقیق گردد و بعون الهی بر تاریخ زندگانی مؤلّف فاضل اطلاع و بصیرت کامل حاصل سازند.

در تصحیح اوراق و تطبیق رونوشت با متن در این مجلّد دو تن از جوانان فرزانه یعنی دکتر **سیف الدین نجم آبادی و علی توانگر** دست یاری کردند ودر حصول مقصود و زحمت مراجعه بمطبعه و استکتاب سطور و استخراج دقائق یا فشاری فرمودند تا بحمد الله تعالی عاقبت دیدهٔ دل ازمشاهدهٔ جمال کلمات الهی روشن شد و کام جان از چاشنی سخنان حق شیرین گردید، «**والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین**» (۱) مصداق حال گشت.

هم‌چنان شایسته است که از الطاف کامله و عنایات شاملهٔ مخادیم و بزرگان دانشکدهٔ علوم‌معقول ـ دانشگاه طهران شکر گزاری کنیم که ما را بر این خدمت بزرگ و عبادت حق و کار ثواب و عمل صالح و وظیفهٔ مسلمانی و تکلیف ایمانی یاری کردند و در مصاعب ومشکلات دلداری دادند واز خیل‌هموم وسیل‌غموم که از گردش ایام فرا می‌رسیدغمگساری نمودند.

امید که مدلول کریمهٔ: « **و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لنکفّرنّ عنهم سیئاتهم و لنجزینّهم احسن الذی کانوا یعملون** »(۲) شامل حال ما و ایشان گردد. حقتعالی همه ما را قدم ثابت و ایمان راسخ و صبر بی کران و روح شادان عنایت فرماید. و این گفتهٔ حق و کلمهٔ صدق‌راقدوهٔ همهٔ‌اهل ایمان‌سازد. «**فاصبر ان وعد الله حق ولا یستخفنک الذین لا یوقنون**» (۳)

ازآراستگان صاحب دلو وارستگان از کدورت آب و گل‌مسئلت آن است که بشکرانهٔ این‌نعمت‌ازمؤلف‌وناشر وکاتب‌وطابع‌ومصحح به‌نیکی‌یادفرمایندوبرای‌ایشان‌طلب

---

(۱) العنکبوت ۶۹/۲۹ (۲) العنکبوت ۷/۲۹ (۳) الروم ۶۰/۳۰

مغفرت و دعای خیر کنند لا سیما کاتب الحروف اضعف الخلیقة و لا شیء فی الحقیقة علی اصغر المدعو بالحکمة

و کان ذلك فی یوم الجمعة الواحد والعشرون من شهر جمادی الاولی

سنه ۱۳۸۰ فی بلدة طهران

کشف الاسرار و عدة الابرار

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۵ ـ سورة الفرقان ـ مکیة

۱ ـ النوبة الاولی

قوله‌تعالی: « **بسم‌الله الرحمن‌الرحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«**تبارك**» بابر کت است [وبا بزر گواری،] «**الّذی نزّل‌الفرقان**»آن[خداوند] که فرو فرستاد این نامهٔ جدا کننده [میان راستی و کژی ،] « **علی‌عبده** » بر بندهٔ خویش، « **لیکون للعالمین نذیراً** (۱) » تا جهانیانرا آ گاه کننده‌ای بود بیم‌نمای.

« **الّذی له ملك السّموات والارض** » آن خداوندی که او راست پـادشاهی [هفت] آسمان و [هفت] زمین ، « **ولم یتّخذ ولداً** » وهیچ فرزندی نـگرفت ، « **ولم یکن‌له شریك فی‌الملك** » و او را هر گز در پادشاهی انباز نبود ، « **وخلق کلّ‌شیء** » و بیافرید هرچیز را ، « **فقدّره تقدیراً** (۲) »آنرا اندازه‌ای نهاد وهنـگام.

« **واتّخذوا من‌دونه آلهة**» وخدایان گرفتند فرود ازو، « **لایخلقون‌شیئاًوهم یُخلقون** » خدایانی که هیچ چیز نیافرینند وایشان خود آفریده‌اند ، « **ولا یملکون لانفسهم ضرّاً ولانفعاً** » و بدست ایشان نیست گـزندی ونه سودی ، « **ولا یملکون موتاً ولاحیوةً** » وبدست ایشان نیست مر گی‌وزند گانی[که بمیرانند یا زنده کنند] « **ولا نشوراً** (۳) » ونه بازانـگیختن پس‌از مر گی.

« **وقال الّذین کفروا** » نا گـرویدگان گفتند : « **أن‌هذا الّاافك افتریه** » این [سخن که محمد آورد] نیست مـگردروغی که او نهـاده [و از خود ساخته]

« **و اعانه علیه قوم آخرون** » ویاری داده اورا بران گروهی‌دیگران ، « **فقدجاؤا ظلماً و زوراً** [۴] » نا گفتنی [است که گفتند] و دروغ است که آوردند .

« **وقالوا اساطیر الاوّلین** » و گفتندداین‌افسانهای پیشینیان است، « **اکتتبها** » که [**محمد**(ص)] نوشتن‌آن خواست ، « **فهی تملی علیه بکرةً و اصیلا** [۵] » تاآنرا بر وی خوانند [ومیدهند] بامداد وشبانگاه .

« **قل انزله** » گوی فرو فرستاد این نامه را ، « **الذی یعلم السّر فی السموات والارض** »[اوست]آنکس که‌نهان‌داندرآسمانهاوزمینها، «**انّه کان غفوراً رحیماً** [۶]» و اوست که همیشه آمرز گار بود و بخشاینده .

« **وقالوا مالهذا الرسول** » و گفتند [مشرکان مکه] چیست این فرستاده را ، « **یأکل الطعام** » که خورش میخورد ، « **ویمشی فی الاسواق** » و در بازار ها می‌رود ، «**لولاانزل الیه ملك** » چرا فریشتهٔ [آشکارا] با اوفرستاده نیست ، «**فیکون معه نذیراً** [۷]» تا باوی هم‌آگاه کننده بود و ترساننده .

« **اویلقی الیه کنز** » ، یا گنجی باو افکندندی ، « **اوتکون له جنة یاکل منها** » یااو را رزی‌بودی(۱) که‌ازآن‌می‌خوردید، « **وقال الظالمون**» و گفتند[نا گرویدگان] آن ستمکاران [برخویشتن فرا مومنان] : « **ان تتبعون الّارجلاً مسحوراً** [۸] » پی نمی‌برید ۲ بمردی جادوئی کرده باوی .

« **انظر کیف ضربوا لك الامثال** » این‌شکفت نگر که چون ترا مثلها زدند ، « **فضلّوا** » که [خود درآن] درماندند . **فلا یستطیعون سبیلا** [۹]» و راه نیافتند[که ازآن بیرون آمدند] .

« **تبارك الذی أنشاء** » با برکت آن خدای که اگر خواهد ، « **جعل لك خیراً من ذلك**» ترا به‌دهد و کند[ازآنچه ایشان می‌درخواهند از تو] « **جنات تجری**

۱ ـ نسخه : بید . ۲ ـ نی «الّا» درترجمه افتاده است .

من تحتها الانهار » بهشتهائی که میرود زیر [درختان] آن جویها « **ویجعل لك قصوراً** (۱۰) » وترا کوشکها [دهد و] کند .

« **بل کذّبوا بالساعة** » [نه چنانست که ایشان میگویند] که ایشان خبر رستخیز می‌دروغ شمرند ، « **واعتدنا لمن کذّب بالساعة سعیراً** (۱۱) » و ساختیم ما آنکس را که دروغ شمرد خبر رستخیز آتشی سوزان .

« **اذا رأتهم من مکان بعید** » [آتشی] که آنگه که ایشانرا بیند از جایی دور، « **سمعوا لها تغیّظاً وزفیراً** (۱۲) » آواز [جوش] آن شنوند و بانگ وزفیر .

« **واذا القوا منها مکاناً ضیّقاً** » وچون ایشانرا دردوزخ افکنند(۱) درآن جایگاه تنك ، « **مقرّنین** » [هریکی با دیوهم] گردن بسته ، « **دعوا هنا لك ثبوراً** (۱۳) » برخویشتن ازآن جای بزارند [وهلاك خوانند] .

« **لاتدعوا الیوم ثبوراً واحداً** » [فریشتگان گویند :] امروز برخویشتن هلاك نه یکبار خوانید ، « **و ادعوا ثبوراً کثیراً** (۱۴) » که هلاك فراوان خوانید .

« **قل أذلك خیر** » پیغامبرمن گوی آن [منزل] به ، « **أم جنّة الخلد** » یا آن بهشت جاویدی ، « **التّی وعد المتقون** » آن [بهشت] که وعده دادند پرهیزگارانرا ؟ .

« **کانت لهم جزاءً ومصیراً** (۱۵) » این ایشانرا پاداش است وجایگاه .

« **لهم فیها مایشاؤن خالدین** » ، ایشانراست درآن هرچه میخواهند جاویدان ، « **کان علی ربّك وعداً مسئولاً** (۱۶) » این وعده‌ایست [که راست کردن آن رهی را برالله است و] از الله درخواستنی است و بازخواستنی .

« **ویوم نحشرهم ومایعبدون من دون الله** » روز رستخیز بینگیزیم ایشانرا وآنچه می‌پرستند فرود از الله ازمردمان و فریشتگان ، « **فیقول أأنتم اضللتم عبادی هؤلاء** » گوید [الله عیسی (ع) و عزیر (ع) وفریشتگان را] آن شما بودید که بی‌راه کردید بندگان من ؟ « **امهم ضلّوا السبیل** (۱۷) » یا ایشان خود از راه بیفتادند ؟

---

۱ ــ نسخهٔ الف : او کنند .

« **قالوا سبحانك** » [جواب دهند فریشتگان وپیغامبران و] گویند پاکی و بی‌عیبی‌ترا « **ماكان ينبغي لنا ان نتّخذ من دونك من اولياء** » سزا نبود ما را که ما را بخدایی گرفتند فرود از تو « **ولكن متّعتهم و آباء هم** » لکن برخوردار کردی [و زندگانی‌دادی] ایشانرا و پدران ایشانرا ، « **حتّى نسوا الذكر** » تا یاد [تو] فراموش کردند ، « **وكانوا قوماً بوراً (۱۸)** » وقومی بودند نیست شده .

« **فقد كذّبوكم بما تقولون** » [کافرانرا جواب دهدخدای که اکنون] پس [این‌پیغامبران وفریشتگان] دروغزن کردندشما رادرآنچه‌شمامی گفتید[که ایشان خدایان‌اند] ، « **فما يستطيعون صرفاً** » نتوانند که [عذاب] ازخویشتن‌باز گردانند. « **ولا نصراً** » ونتوانند که یکدیگر را به‌کارآیند « **ومن يظلم منكم** » و هر که کافر شود ازشما ، « **نذقه عذاباً كبيراً (۱۹)** » بچشانیم او را عذابی بزرگ .

النوبة الثانية

این‌سوره **الفرقان** مکّی‌است مگرسه‌آیت که بمدینه فروآمد بقول **ابن‌عبّاس** و **قتاده** : « والذين لايدعون مع‌الله الهاً آخر » تا آخر سه‌آیت . واین سوره سه هزارو هفتصد و سی‌وسه حرف است ، وهشتصد و نون ودو کلمه وهفتاد وهفت آیت . و درین سوره دوآیت منسوخ است بآیت **سیف** بقول‌بعضی ازمفسران ؛ یکی : « و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً» . دیگر آنست : « و اذا مرّوا باللغو مرّوا كراماً» . ودرفضیلت این سوره **ابیّ کعب** روایت کند از **مصطفی** (ص) قال : « من قرأ سورة **الفرقان** بعث يوم‌القيمة وهومومن، انّ الساعة آتية لاريب‌فيها وانّ‌الله يبعث‌من‌فى‌القبور ودخل‌الجنّة بغيرحساب » .

قوله :ـ« تبارك» ای ـ تعالى‌وارتفع‌وتكبر، قال **الحسن:** « هوالذى‌تجيء البركة من‌قبله»، والبركة هى‌الكثرة فى كل‌خير. وقيل‌معناه‌ـ دام وثبت‌ـ من‌لم‌يزل ولا يزال،

والبروك ـ الثبوت ـ ومنه البركة لدوام الماء فيهاوبقائه. معنی آنستکه بزرگ است و بزرگوار، همیشه بود و هست وخواهد بود، لم‌یزل ولایزال. تبارك لفظی است که جز الله را نگویند و جز بلفظ ماضی استعمال نکنند. اذ لم‌یرد التوقیف.

« الذی نزّل الفرقان علی‌عبده » الفرقان‌هاهنا **القرآن** الفارق بین‌الحق والباطل والحلال والحرام والهدی والضلال والخطآءِ و الثواب، وهذا الاسم لایختص بـا**لقرآن** فیجوز اطلاقه علی جمیع کتب‌الله وقد سمی‌الله **التورية** فرقاناً فی‌قوله: « ولقد آتینا **موسی** و**هرون** الفرقان »، و کل‌شیءٍ فرّق‌بین‌شیئین فهوفرقان. مصدرجعل‌اسماً، ویوم الفرقان هویوم **بدر** فرق السیف فیه بین‌الحق‌والباطل. وقوله: « ویجعل لکم فرقاناً » معناه ـ یبین لکم سبیلا وینصرکم نصراً ویوءتکم فتحاً یفرّق بین‌الحق والباطل.

مفسّران گفتند ـ عبد ـ اینجا **مصطفی**(ص)است وفرقان **قرآن** وعالمین جن و انس که **مصطفی** (ص) بایشان مبعوث است. لیکون ـ ضمیرعبد است، میگوید: بزرگواراست وبابرکت وباعظمت‌آن‌خداوندی که **قرآن** فروفرستاد بربندهٔ خویش **محمد** (ص)، جن وانس‌را آگاه کند ازبعثت ونشور وعاقبت‌کار دنیا، وقیل: ـ النذیر والمنذر ـ المخبر بوقوع مکروه. و گفته‌اند لیکون ضمیرالله است ای لیکون‌الذی نزّل‌الفرقان علی عبده، وهوالله سبحانه للخلایق کلّها منذراً. و در وصف‌الله منذر رواست که خود میگوید جل‌جلاله: « انّا کنّا منذرین ». جای دیگر گفت: « انا انذرنا کم عذاباً قریباً »، و باین تأویل بلفظ عبد جنس بندگان خواهد یعنی جمله رسولهای وی، و بفرقان جمله کتابهای اوخواهد.

« الذی له ملك السموات والارض »، لانّه الذی اوجدهما و خلقهما و اخرج منافعهما، « ولم‌یتّخذ ولداً » کما زعم النصاری، « ولم یکن‌له شریك فی‌الملك » کما قال المشرکون و الثنویّة. و قیل‌ـ معنی « لم‌یتّخذ ولداً » لم ینزّل‌احداً منزلة الولد، لانّ مالایجوز علی‌الله علی‌الحقیقة لایجوزعلیه علی‌التشبیه. « وخلق کل شیءٍ » ای ـ

كل شيء يجوز وصفه بالخلق . وقيل ـ اللفظ عام والمعنى ليس بعام ، كقوله: « واوتيت من كل شيي .» فقدّره تقديراً » على مقتضى الحكمة وتناسب بعضه الى بعض على اعتدال . وقيل ـ خلق ماخلق على مقدار يعرفه ولم يخلق شيئاً على سبيل سهووغفلة . وقيل ـ بيّن مدة بقائه ومنتهى اجله . وقيل ـ كتبه في اللوح المحفوظ لطفاً بالملايكة و ذلك انّهم ينظرون فيه فيصرفون فيما وكّلوا به على حسب مايجدونه فيه .

« واتّخذوا من دونه» ـ الواوضمير الكفاروهم مندرجون في قوله للعالمين . « آلهة لايخلقون شيئاًوهم يخلقون»لانهاموات وجمادات منحوتة مصنوعة « ولايملكون لانفسهم ضرّاً ولانفعاً » اى دفع ضرّ ولاجرّ منفعة ، « ولايملكون موتاً » اماتة «ولا حيوةً» اى احياء «ولا نشوراً » احياء بعدالموت والمعنى ـ كيف تركوا عبادةالله الذى يملك هذه الاشياء واشتغلوا بعبادة من لايملك شيئاً منها .

« وقال الذين كفروا » يعنى **النضر بن الحارث** : « انهذا الّاافك افتريه » ، اى ماهذا **القرآن** الّا كذب اختلقه **محمد**(ص)، « واعانه عليه قوم آخرون» يعنى **اليهود** اى هم يلقون اخبارالامم اليه وهويكسوها عبارته . وقيل هم **جبر ويسار وعداس** عبيد كانوابمكة من اهل الكتاب، فزعم المشركون انّ **محمداً** (ص) ياخذ منهم. قال الله تعالى « **فقد جاؤا** » يعنى قائلى هذه المقالة «ظلماً و زوراً » اى بظلم و زور، فلمّا حذف الباء انتصب وقيل فقدجاؤا بهذالقول ظلماً و زوراً اى ظلموا فيما قالوا و زوروا ، فالتزوير ـ الكذب في الشهادة و الحديث ـ وقيل المزوّر من الكتاب ما زيد فيه ونقص .

« وقالوا اساطير الاوّلين» يعنى ـ **النضر بن الحارث** كان يقول انّ هذا القرآن ليس من الله وانّماهوىما سطره الاولون مثل حديث رستم واسفنديار، «اكتتبها » يعنى ـ انتسخها **محمد**(ص) من **جبر ويسار وعداس** ، ومعنى اكتتب ـ استكتب ـ اى طلب ان يكتب له لانّه كان(ص)لايكتب . و روى عن **الشعبى** قال: «مامات النبى(ص) حتى كتب «ولاتخطّه بيمينك » اراد به قبل الوحى والصحيح انّه لم يكن يكتب قبل الوحى ولا بعد الوحى . وقيل اكتتبها يعنى جمعها من قولهم: كتبت الشيى اى جمعته ، «فهى تملى عليه » اى تقرء

عليه « بكرةً واصيلاً » يعنون انه يختلف الى من يعلمه بالغداة والعشيّ، قال الله عزّوجل ردّاعليهم .

« قل انزله » يعني **القرآن** « الّذي يعلم السرّ» اي الغيب « في السموات والارض» ، يعلم بواطن الامور. فقد انزله يعني **القرآن** على ما يقتضيه علمه بباطن الامور، « انّه كان غفوراً » لمن تاب « رحيماً » بمن آمن .

« وقالوا مالهذا الرسول» يعنون **محمداً** (ص) « يأكل الطعام » كما نأكل نحن، « ويمشي في الاسواق » ، يلتمس المعاش كما نمشي،فلايجوز ان يمتازعنّا بالنبوّة ، وكانوا يقولون له : لست انت بملك ولا ملك : لست بملك لانك تأكل والملك لايأكل، ولست بملك لانّ الملك لايتسوّق وانت تتسوّق وتتبذل . وماقالوه فاسد، لانّ اكله الطعام لكونه آدمياً و مشيه في الاسواق لتواضعه وكان ذلك صفة له وشيء من ذلك لاينافي النبوّة .

« لولاانزل اليه ملك » يصدّقه « فيكون معه نذيراً » داعياً .

« اويلقى اليه كنز » من السماءِ ينفقه فلا يحتاج الى التصرّف في طلب المعاش . قال **الحسن** : « والله مازواها عن نبيّه الا اختياراً ولابسطها لغيره الا اغتراراً . « وتكون له جنة » اي بستان « يا كل منها » . قرأ **حمزه و الكسائي** نا كل بالنون اي نا كل نحن منها لتكون له علينا فضيلة بان نا كل من جنة .

وقيل ـ تظهر له جنّة في **مكة** مثمرة نأكل من ثمرها فنكون يا كلنا منها ابعد من الريب . وقرأ الباقون يا كل منها بالياء . والوجه ان الضمير فيه يعود الى **النبى**(ص)، اى يا كل منها، فهو يختص با كله منها، فيكون له تميز في المأكل . « وقال الظالمون» يعني كفار قريش، وقيل **عبدالله بن زبعرى** : « ان تتّبعون » اى ما تطيعون « الّارجلاً مسحوراً» سحر فجنّ ، وقيل مسحوراً ـ مخدوعاً مصروفاً عن الحق ـ . وقيل ـ المسحور ههنا هو المسحّر والمسحّر هو المعلّل بالطعام والشراب . وقيل مسحوراً يعني بشراً له سحر اى رئة (١) يعني بشراً مثلكم .

قوله: «انظر كيف ضربوا لك الامثال» اى ـ وصفوك بغير وصفك، «فضلّوا » الهدى ، « فلايستطيعون سبيلا » الى الرشاد . وقيل ـ فضلّوا اى اخطاؤا في التشبيه حيث ناقضوا ،

---

(١) الرئه = السحر .

فمرّة يقولون هو بليغ فصيح يتقول القرآن من نفسه و يفتريه و مرّة يقولون مجنون، ومرّة ساحر، ومرّة مسحور، «فلايستطيعون سبيلاً» ای ـ لاحجة و برهان على مايقولون. فاخبر الله سبحانه انّهم متمسّكون بالجهل والضلال، عادلون عن الرشد والصواب، وهم مع ذلك كانوا مكلّفين بقبول الحق. فثبت انّ الاستطاعة التى يحصل بها الضلال غير ـ الاستطاعة التى يحصل بها الهدى والايمان.

قوله تعالى «تبارك الذى ان شاء جعل لك خيراً من ذلك» الذى قالوا وافضل من الكنز والبستان الذى ذكروا. وقيل خيراً من المشى فى الاسواق وطلب المعاش. ثم بيّن ذلك الخير فقال: «جنّات تجرى من تحتها الانهار ويجعل لك قصوراً».

روى انّها الف قصر من لؤلؤ على شط **الكوثر** وكل بناء مطول من الحجارة عند العرب ـ قصر ـ كائناً ماكان. قرأ **ابن كثير** و **ابن عامر** و **ابو بكر** ويجعل برفع اللام على الاستيناف والقطع عمّا قبله، ولا يمتنع ان يكون مايعطف على جواب الشرط جملة مستانفه، لانّ الجمل التى تكون من الابتداء والخبر تقع فى جواب الشرط نحو قوله تعالى: «من يضلل الله فلاهادى له» وقوله: «وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خير لكم»، و قرأ الباقون و «يجعل» بجزم اللام، والوجه انّه عطف على موضع جعل و هو جواب قوله: «ان شاء»، وموضع جواب الشرط جزم، فجزم المعطوف عليه حملا على الموضع، كانّه قال ـ ان يشا يجعل لك خيراً من ذلك ويجعل لك قصوراً. وقيل ـ ان شاء هاهنا واجب كقوله فى سورة **الفتح** «لتدخلنّ المسجد الحرام ان شاء الله» وقيل ـ ان شاء بمعنى قدشاء، وهو جل جلاله فاعله فتكون الجنات والقصور فى الجنة على ما وصفناه.

ابن عباس گفت: چون کافران گفتند: «ما لهذا الرسول يأكل الطعام» الايه، **رضوان** خازن بهشت از آسمان فرو آمد بفرمان الله و باوی سفطی بودی از نور، گفت: **یامحمد**(ص) الله میگوید اینك کلید خزائن دنیا بتو فرستادم با **رضوان**، اگر خواهی اختیار کن و آنچه تراست به نزدیك من و ترا ساخته‌ام از نعیم بهشت

بدان كه‌در آن نقصان‌نيارم باندازهٔ پر پشه‌اى . **مصطفى**(ص) گفت با **رضوان** : مرا بخزاين‌دنيا و زينت‌دنيا‌حاجت نيست ، «الفقر احبّ‌الىّ وان‌اكون عبداً‌شكوراً صابراً . فقال **رضوان** : « اصبت‌اصاب الله بك» . **خيثمة‌بن‌عبدالرحمن** گفت : چون‌كافران از بهر وى كنزوقصرخواستند ، **مصطفى** گفت : « اللّهم اعطنيها فى‌الاخرة » ، بارخدايا اين كنزهاوقصرها‌در بهشت‌خواهم. پس‌اين‌آيت بر‌وفق‌سؤال‌وى‌فرو آمد. وعن‌**ابى امامة** عن النبى قال : « عرض علىّ‌ربّى ليجعل لى بطحاء **مكة** ذهباً فقلت ـ لا يارب ولكن اشبع يوماً و اجوع يوماً ، فاذا جعت تضرّعت اليك و ذكرتك و اذا شبعت حمدتك و شكرتك . وعن **عايشه** قالت قال رسول‌الله (ص) : « لوشئتُ لسارت معى‌جبال الذهب جاءِ نى‌ملك فقال ان ربك يقرئك السلام ويقول : ان شئت نبياً عبداً و ان نبياً ملكاً فنظرت الى‌**جبرئيل** فاشار الىّ‌ان ضع‌نفسك . قلت نبياً عبداً» . قالت فكان‌رسول‌الله(ص) بعد ذلك لا يأكل متكئاً يقول : «أأكل كما يأكل العبد و اجلس كما يجلس العبد» .

«بل كذّبوا بالساعة » اى‌ما يمنعهم من‌الايمان بك ما ذكروه من فقرك ومشيك فى‌السوق ، انّما يمنعهم تكذيبهم‌بالقيامة والبعث‌والنشور. ثم اوعدهم فقال: « واعتدنا » اى هيّأنا « لمن كذّب بالساعة » بالبعث‌والنشور والثواب والعقاب« سعيراً» ناراً‌موقدة ، فعيل بمعنى مفعول .

« اذا رأتهم من‌مكان بعيد » ، قال **الكلبى** و **السدىّ** من مسيرة عام . وقيل‌من مسيرة مائة سنة . روى عن رسول‌الله انه قال : « من كذّب علىّ متعمداً فليتبوّء بين عينى‌جهنم مقعده . فشقّ ذلك على اصحابه فقالوا : « يا رسول‌الله نحدّث عنك الحديث نزيد وننقص» : قال:«ليس‌ذا اعنى‌انما‌اعنى‌الذى‌يكذب علىّ‌متجرّئاً يطلب‌به‌شين‌الاسلام» . قالوا : « يا رسول‌الله انّك قلت بين‌عينى جهنم وهل لها‌من‌عين »؟ قال : «نعم‌ألم‌تسمعوا قال‌الله تعالى : «اذا رأتهم من‌مكان بعيد » . وقيل ـ اذا‌رأتهم‌زبانيتها سمعوا لها تغيّظاً

غلياناً ،كالغضبان اذاغلى صدره من الغضب، وقيل ـ معناه سمعوا لها زفيراً ورأوا لها تغيظاً كقول الشاعر :

و رأيت زوجك في الوغى متقلداً سيفاً ورمحاً

اى حاملاً رمحاً . وقيل سمعوا صوت لهبها و اشتعالها . وفي الحديث : « انّ جهنم لتزفرّ زفرةً لا يبقى ملك ولانبى الّا يخرّ ترعد فرائصه، حتى انّ **ابراهيم** (ع) ليجثو على ركبته، ويقول يارب، لااسألك اليوم الّا نفسى » . و الزفير ـ حسيس النار ـ وهو صوتها . و قيل الزفير صوت يسمع من جوف المتغيّظ كصوت الحمار اذا همّ بالنهيق .

« واذا القوامنها » . اى من النار «مكاناً ضيّقاً» يعنى من مكان ضيق. قال **ابن عباس** : يضيق عليهم كما يضيق الزجّ فى الرمح، وسئل **رسول**(ص) عن هذه الاية فقال : « والذى نفسى بيده انهم يستكرهون فى النّار كما يستكره الوتد فى الحايط » . وعن **ابن عباس** اذاالقوا فى باب من ابواب جهنم تضايق عليهم كتضايق الزجّ فى الرمح . فالاسفلون يرفعهم اللهب، والاعلون يخفضهم اللهب . فيزد حمون فى تلك الابواب الضيّقه . قرأ **ابن كثير** ضيقاً ساكنة الياءِ ، والوجه انه مخفّف من ضيق بالتثقيل كهين ولين اذا خفّفا من هيّن وليّن ولهما لغتان . و قرأ الباقون ضيّقاً مشددة الياءِ وهو فيعل من الضيق وهو وصف للمكان وهوالاصل الذى خفّف منه ضيق . « مقرّنين» يعنى مصفّدين ، قد قرنت ايديهم الى اعناقهم فى الاغلال . وقيل مقرّنين مع الشياطين الذين اضلّوهم ليكونوا قرنائهم فى العذاب كماكانوا قرناء هم فى الكفر. « دعواهنالك ثبوراً » الثبور ـ المصدر ـ اى يقولون ثبرنا ثبوراً . وقيل هو دعاؤهم بالنّدم: ياثبوراه! ياويلتاه ! والثبور ـ الهلاك ـ كانّهم قالوا يا هلاكاه . وفى الحديث : « اول من يكسى من اهل النار **ابليس** ثوباً من ناريوضع على حاجبيه فيقدم حزبه وهو يقول و اثبوراه ويجيبونه و اثبورهم فتقول لهم الملايكة : « لاتدعوا اليوم ثبوراً واحداً و ادعوا ثبوراً كثيراً »، اى هلاككم اكثر من ان تدعوامرة واحدة

فادعوا ادعية كثيرة .

« قل أذلك خير» اى الذى ذكرت من صفة النار و اهلها خير ؟ « ام جنّة الخلد التّى وعد المتّقون كانت لهم جزاء » ثواباً « و مصيراً » مرجعاً .

« لهم فيهاما يشاؤن » من النعيم «خالدين كان على ربّك وعداً مسئولا» . اى مسئولا انجازه و ذلك انّ المومنين سألوا ربهم فى الدنيا حين قالوا : «آتنا ماوعدتنا على رسلك »، كان اعطاالله المؤمنين جنة الخلد ، وعداً وعدهمّ على طاعتهم ايّاه فى الدنيا ومسئلتهم اياه . وقيل ـ وعداً مسئولا اى ـ تسئله الملائكه لهم، لانّ الملائكه قالوا: «ربنا فادخلهم جنّات عدن التى وعدتهم ». وقيل مسئولا واجباً لانّ الكريم اذاسئل يرى الاجابة واجبةً . قال **ابن عباس** :ـ وعدهم الجزاء فسألوه الوفاء و كل واجب مسئول وان لم يسئل .

« ويوم نحشرهم » اى اذكر يوم نحشرهم . قرأ **ابن كثير** و **ابو جعفر** و **يعقوب** و **حفص** يحشرهم بالياءِ والباقون بالنون . « وما يعبدون من دون الله » . يعنى **عزيراً** و **المسيح** والملايكة. وقيل ـ يعنى الاصنام. «فيقول» قرأ **ابن عامر** فنقول بالنون، والاخرون بالياء . « ءَانتم اضللتم عبادى هولاءِ ام هم ضلّوا السبيل؟» اخطاؤا الطريق، وهذا الاستفهام توبيخ للعابدين كقوله **لعيسى** (ع) « ءِانت قلت للناس ؟ » .

«قالوا سبحانك » تنزيهاً لك عن ان يعبد ملك غيرك، وفيه قولان : احدهما انّ هذا كلام الاصنام، ينطقها الله كما ينطق الاعضاءِ فيقولون :« ماكان ينبغى لنا ان نتّخذ من دونك من اولياءِ ». مفسران را درمعنى اين آيت دوقول است : يك قول آنستكه اين خطاب بر ستخيز با اصنام بود كه معبود مشركان اند . رب العزة ايشانرا زنده گرداند و در ايشان نطق آفريند بقدرت خويش، تا بى آلت كلام سخن گويند ، همچنانكه در اعضاى آدمى نطق آفريندتا بى آلت كلام گوياشوند. باايشان گويد :« ءَ انتم اضللتم عبادى هولاءِ » ومعنى اين سؤال توبيخ عابدان است ومشركان ، تا چون معبودان خويش را بينند كه از ايشان

بیزاری جویند، و تبرّی نمایند و بریشان لعنت کنند، حسرت ایشان بیشتر باشد وعذاب ایشان سخت‌تر. چون رب‌العزة باایشان این خطاب کندایشان گویند : « سبحانك »پا کی و بی‌عیبی ترا . « ماکان ینبغی لنا ان نتّخذمن‌دونك من‌اولیاءِ » ای ماکان لنا کلام فکیف امرناهم بطاعتنا . وقیل ـ ماکان ینبغی لنا ان نعبدغیرك لانّا تحت قبضك ، فکیف ندعوا غیرنا الی‌عبادتنا . سزا نبود ما را که پرستگاران داشتیمی وما معبود بودیمی فرود از تو .ما جماد بودیم.بی‌زبان وبی‌سخن بودیم، چون توانستیمی کسی را برطاعت وعبادت خویش داشتن ؟ قول دیگر آنست که این‌خطاب با عزیر و مسیح و فریشتگان رود : الله میگویدایشانرا : « ءانتم‌اضللتم عبادی هولاءِ ام هم ضلّوا السبیل» . ایشان گویند: « سبحانك ما کان ینبغی لنا » یعنی للملایکة وعبدة الملایکة والانبیاءِ وعبدة الانبیاءِ ، ولا لاحد من‌الخلق ان‌یتّخذ من‌دون الله ولیاً . هذا کمایقول‌لك الرجل:ـ شتمنی اخوك فتقول ـ لیس لنا ان نشتمك، فیدخل‌البری علی‌الجانی . معنی‌آنست که سزا نبود مارا و نه فریشتگان و نه عبدهٔ ایشان نه پیغامبران و نه عبدهٔ ایشان و نه هیچکس از عالمیان که فرود ازالله خداوندی ویاری گیرند . و روا باشد که ـ اولیاء ـ اینجا عبده باشند ، یعنی « ماکان ینبغی لنا ان نتّخذ» عباداً یعبدوننا «من‌دونك» اونرضی‌هذا . سزا نبود ما را که پرستگاران گیریم و داریم فرود از تو ، یا خود را پسندیم که معبود ایشان باشیم . و قرأ ابوجعفر ان نتّخذ بضم النون و فتح الخاء علی ما لم یسمّ فاعله، فیکون من‌الثانی صلة، یعنی ـ ان نتخذ من‌دونك اولیاء و العرب تدخل من‌علی‌المفعول الاول ولاتدخل علی‌المفعول الثانی ، یقال ـ ما اتخذت من‌احد ولیّاً، ولا یقال ـ مااتخذت احداً من‌ولیّ. « ولکن متّعتهم و آباءهم » فی‌الدنیا بطول‌العمر و الصحة والنعمة ، «حتی نسواالذکر » ای ترکوا الموعظة والایمان والقرآن . وقیل ـ ابطرتهم نعمتك فنسوابهاذکرك. والتمتّع ـ دوام اللذة بالشیء ـ« وکانوا قوماً بوراً » هلکی،غلب علیهم،

الشقاوة والخذلان ، يقال رجل بائر و قوم بور واصله من البوار وهو الكساد و الفساد ومنه ـ بوار السلعة ـ وهو كسادها، ومنه قول **النبی** (ص) «نعوذ بالله من بوار الايم۱» . وقيل هو اسم مصدر كالزور يستوى فيه الواحد والاثنان والجمع والمذكر والمؤنث .

«فقد كذبوكم»، هذا خطاب مع المشركين العابدين الاوثان، اى ـ كذبكم المعبودون « بما تقولون » انهم آلهة . وقيل كذبوكم فيما تدعون من قولكم ربنا هؤلاء اضلونا . قرأ **قنبل** عن **ابن كثير** بما يقولون فما يستطيعون بالياء فيهما ، والوجه انّ الفعل للشركاء ، والمعنى ـ كذبكم شركاؤكم الذين كنتم تعبدونهم بما يقولون، اى بقولهم، وما مصدرية ، وقولهم هو الذى اجابوا به الكفار وهو ما كنتم ايانا تعبدون» . وقوله : « فما يستطيعون» اى فما يستطيع الشركاء المعبودون « صرفاً » لعذاب الله عنكم « ولا نصراً » لكم ، وقرأ الباقون و **ابوبكر** عن **عاصم** بما تقولون بالتاء فما يستطيعون بالياء ، اى كذبوكم بقولكم اى فى قولكم انهم شركاء وانهم آلهة. و قيل ـ فى قولكم ربنا هؤلاء اضلونا وقوله ـ فما يستطيعون ـ اخبار عن المعبودين على ما سبق . قول اينجا مضمرست يعنى كه الله گويد مشركانرا كه بت پرستيدند اكنون شما را دروغ زن كردند بآنچه گفتيد كه اينان خدايان‌اند و ايشان ما را گمراه كردند ، « فما يستطيعون صرفاً ولا نصراً » اكنون آن معبودان نتوانند كه عذاب از شما بگردانند و نه شما را بكار آيند . وقرأ **حفص** عن **عاصم** : بما تقولون فما تستطيعون ـ بالتاء فيهما يعنى فما تستطيعون ايها المشركون ان تصرفوا عن انفسكم ما يحل بكم من العذاب ، ولا ان تنصروا انفسكم بمنعه عنها . وقال بعض المفسرين فى قوله : « فقد كذبوا » هذا خطاب للنبى و المؤمنين اى الكفار كذبوكم بما تقولون من التوحيد و نبوة **محمد** و ساير الانبياء فما يستطيعون، اى ـ هؤلاء الكفار يا **محمد** «صرفاً» لك عن الحق الذى انت عليه «ولا نصراً» لانفسهم من البلاء الذى استوجبوه بتكذيبهم اياك .«قوله :ـ ومن يظلم» اى من يشرك « منكم

۱ ـ ايم ، جمع الاوام : العطش ، دوار الرأس .

نذقه عذاباً کبیراً » ای نعذّبه عذاباً شدیداً .

النوبة الثالثة

« بسم‌الله الرحمن‌الرحیم» بسم‌الله الخالق‌الباریٔ المصوّر، بسم‌الله الواحدالفاطر المدبّر، بسم‌الله القادرالقاهرالمقتدر؛ السلام المؤمن‌المهیمن العزیزالجبّار المتکبّر. فسبحان من ردّد العبد فی‌هذه الایة بین صحو و محو ، کاشفه بنعت‌الالهیة فاشهده جلاله،ثم‌کاشفه بنعت‌الرحمة فاشهده جماله . نام خداوندی‌مقدّر و مقتدر، فاطرومدبّر، خالق و مصوّر ، اولست وآخر ، باطن است وظاهر ، نه باوّل عاجز ونه بآخر ، از کیف باطن است و بقدرت ظاهر . خداوندی که دلها بیاسود بسماع نام او، سرها بیفروخت بیافت نشان او ، جانها آرام گرفت بشهود جلال او وجمال او . خداوندی که هر که با او پیوست ازدیگران ببرید ،هر که قرب اوطلبید چه گویم که از محنتها و بلیّتها چه دید . شعر :

فوحشی الطبیعة مستهام نفور القلب تأباه الدیار
جبالیّ التالّف ذوانفراد غریب‌الله مأویه القفار

ای جلالی، که هر که بحضرت تو روی نهاد عالمیان خاك قدم او توتیای حدقهٔ حقیقت خود ساختند . ای عزیزی، که هر که بدرگاه عزت توبازآمد همه آفریدگان خود را علاقه فتراك حضرت او گردانیدند . غلام آن مشتاقم که بر سر کوی حقیقت آتشی بیفروزد ! حبّذا روزی که خورشید جلال توبما نظر کند ! عزیزا وقتی که مشتاقی ازمشاهدهٔ جمال تو خبری دهد ، جان طعمه سازم بازی را که درفضای طلب توپروازی کند . دل‌نثار کنم محبّی‌را که برسر کوی توآوازی دهد. غالیه گردیم هر عارضی را که ازشراب شوق تو رنگی گیرد ! رشك بریم بر چشمی که از درد نایافت

تو اشکی ببارد. غلام آن لافیم که هر وقتی مفلسان بی‌سرمایه زنند ـ نه آن مفلسان میگویم که تو دانی. جوانمردانی را میگویم که ایشان را در بدو ارادت مجاهدت عظیم بود، خواستی گرم و ریاضتی تمام، سری صافی و دلی بی‌خصومت و سینه‌ای بی‌معصیت، این سرمایه‌ها بدست‌آورده، آنگه همه بر کف صدق نهاده و بباد بی‌نیازی برداده، ومفلس‌وار درپس زانوی حسرت نشسته و بزبان شکستگی میگوید:

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم

پر باد دو دستم و پر از خاک سرم

« تبارك » مفسران تفسیر این کلمه بر سه وجه کرده‌اند چنانکه در نوبت دوم شرح‌دادیم و وجوه ثنا برحق جلّ‌جلاله بر آن‌سه وجه منحصرست: اگر گوئیم ـ تبارك ـ ای ـ دام و ثبت من‌لم یزل ولا یزال، ثنایی است بذکر ذات او وحق او جلّ جلاله. و اگر گوئیم ـ تعالی وارتفع و تکبر، ثنایی است بذکروصف او و عزّ او. و اگر گوئیم ـ هوالذی یجیئ البرکة من قبله، ثنایی است بذکر احسان او و فضل او با بندگان او: اول اشارت است بوجود احدی و کون صمدی، دوم اشارت است بصفات سرمدی وعزت ازلی، سوم اشارت است بکار سازی وبنده نوازی و مهربانی. وشرط بنده آنست که چون ثناءِ حق جلّ‌جلاله آغاز کند و زبان خویش بستایش اوبگشاید مجرّد ومنفرد گردد، نه بردل‌غباری، نه برپشت باری، نه درسینه‌آزاری، نه با کس شماری. تختهٔ خود از غبار اغیار سترده، نهاد خود را زهر قهر چشانیده وهمت‌خود ازذروه عرش گذرانیده. گوی طرب درمیدان طلب انداخته، تیغ قهرازنیام رجولیّت آخته، خان‌ومان بشریّت بجملگی وا پرداخته، برنطع عشق مهرهٔ دل باخته، جامهٔ جفا چاك کرده، لباس وفا دوخته، از دو کون رمیده و با دوست آرمیده.

پیر طریقت گفت : دانی که دل کی خوش شود ؟ که حق ناظر بود. دانی که کی خوش بود ؟ که حق حاضر بود.

الدار خالية ، و الرّوح صافية ، والنفس صادية، والوصل مامول .

الذی « نزّل الفرقان علی عبده» ای ـ عبده الاخلص ونبيّه الاخص وحبيبه الادنی وصفيّه الاولی ، « ليكون للعالمين نذيراً » ای ليكون للخلق سراجاً ونوراً يهتدون به الی احكام **القرآن** ، ويستدلّون به علی طريق الحق ومنهاج الصدق . چه زيان دارد **مصطفی** عربی را بعد ازآن که خورشيد **فلك** سعادت بود و ماه آسمان سيادت ، مشتری عالم علم ، درّ صدف شرف ، طراز کسوت وجود ، مفتاح در رشاد ، مصباح سرای سداد اگر آن مدبران صناديد قريش از سر سبکباری و سبکساری وطيش خود گويند : « أن هذا الاّ افك افتريه » و منادی عزّت اينك ندا ميگويد که « : نزّل الفرقان علی عبده ليكون للعالمين نذيراً » . سيّدی که منشور تقدّم کونين در کمر کمال داشت ، وخال اقبال برخسار جمال داشت ، صد هزار و بيست و اند هزار نقطه نبوّت در پيش براق عزّ او« طرّقوا طرّقوا » ميزدند و خود از غايت تواضع درعالم بندگی برخر کی مختصر نشستيد ، ور غلامی سياه او را بدعوت خوانديد اجابت کرديد . گهی مرکب وی **براق** انور ، و گهی مرکب وی حماری مختصر ، افسار وی از ليف و پالان وی از ليف . آری مرکب مختلف بود امّا در هردو حالت راکب يك صفت و يك همت و يك ارادت بود ، اگر بر براق بود در سرش نخوت نبود ، و اگر بر حمار بود بر رخسار عزّ نبوتش عار ومذلّت نبود ، کسی که بر منشور سعادت وی اين طغراء سيادت و عزّت کشيده باشند که : « ولله العزّة ولرسوله » ، غبار مذلت براسارير جبين او کی نشيند ؟ درصفات اوصلوات الله عليه می آيد که :«کان طلق الوجه بسّاماً من غير ضحك ، محزوناً من غير عبوسة ، متواضعاً من غير مذلة». . در بندگی افکندگی داشت وخلايق

اولین وآخرین کیمیای کمال عزّت از آستانهٔ مجد او فراز می‌رُفتند .

دنَوت تواضعاً و علوت مجداً فشأ ناكِ انحدار و ارتفاعُ

كذاكِ الشّمس تبعدان تسامی و يدنو الضوء منها والشعاع

آفتاب که خسرو سیّارگان وشاه ستارگان است چون از برج شرف خویش سر برزند ، اگـر اهل عالم دامن همم درهم بندند . تا ذرّه‌ای از عین انوار او بدست آرند نتوانند ، لکن او خود بحکم کرم و تواضع چنانـکه در کوشك سلطان و سرای خواجگان بتابد ، درکلبهٔ ادبار گدایان و زاویهٔ اندوه درویشان هم بتابد . و از کمال تواضع اوبود صلوات‌الله علیه که مشرکان **مکه** بتعییر گفتند : «ما لهذا الرسول يأكل الطّعام ويمشی فی‌الأسواق؟» چیست این پیغامبر را که طعام میخورد و در بازارها میرود و بدست خویش طعام باخانه می‌برد و با درویشان و گدایان می‌نشیند ؟ و كذا كان السّيّدُ صلوات‌الله عليه‌كان يعلف البعير ويقمّ البيت و يخصف النعل و يرفع‌الثوب و يحلب الشاة ويأكل مع‌الخادم ويطحن معه اذا اعيى ، وكان لايمنعه الحياء ان‌يحمل بضاعته من‌السوق الى اهله . وكان يصافح الغنى و الفقير و يسلّم مبتدءً ولا يحقر ما دعى اليه ولو الى‌حشف التّمر، وكان يعود المريض و يشيع الجنازة و يركب الحمار و يجيب دعوة العبيد، وكان يوم **قريظة و النضير** على حمار مخطوم بحبل‌من‌ليف‌عليه اكاف من ليف . مشرکان او را باین خصال پسندیده و اخلاق ستوده می‌عیب کردند و طعن زدند ازآنکه دیده های ایشان خیره شدهٔ انکار بود ، برمص کفر آلوده ، هرگز توتیاءِ صدق نیافته لاجرم جمال نبوّت و عزّت رسالت از دیده های نامحرم ایشان در پردهٔ غیرت شد ، تا هرگز او را به ندیدند و چنانـکه سیّد بود صلوات‌الله علیه به نشناختند .

« و تريهم ينظرون اليك وهم لايبصرون » . جمال نبوّت را دیده‌ای باید چون

دیدهٔ **صدیق اکبر** زدودهٔ استغفار، دیده‌ای چون دیدهٔ **عمر** روشن کردهٔ صبح قبول ازل، دیده‌ای چون دیدهٔ **عثمان** باز کردهٔ اقبال غیب ، دیده‌ای چون دیدهٔ **علی** سرمه کشیدهٔ حکم حقّ تا ایشان را بخود بار دهد و جلال عزّت نبوت بحکم لطف ازل برایشان مکشوف گردد ، وسیّد (ص) ایشانرا از روی تعطّف و تلطّف گوید : « انّما انا لکم مثل الوالد لولده » .

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالی : « **وما ارسلنا قبلك من المرسلین** » - و نه فرستادیم پیش از تو فرستادگان [هیچ کس] « **الّا انّهم لیاکلون الطعام** » مگر ایشان خورش میخوردند، « **و یمشون فی الأسواق** » و در بازارها می‌رفتند ، « **وجعلنا بعضکم لبعض فتنة** » و شما را یکدیگر را فتنه و آزمایش کردیم ، « **اتصبرون** » شکیبا باشید ! « **وکان ربّك بصیرا** . (۲۰) » و خداوند تو بینا [و دانا] بود [بهرچه کرد] .

الجزء التاسع عشر

« **و قال الذین لایرجون لقائنا** » و گفتند ایشان که [از آمدن بما و] از دیدارما نمی‌ترسیدند وآنرا نمی‌بیوسیدند ٭ « **لولا انزل علینا الملائکة** » چرا برما فریشتگان فرو نفرستیدند به پیغام ، « **او نری ربّنا** » یا ما خدای خود چرا نه‌بینیم [تا با ما سخن گوید] ، « **لقد استکبروا فی انفسهم** » در خویشتن بزرگ منشی آوردند و گردن کشی ، « **وعتوا عتوّا کبیرا** . (۲۱) » و از اندازه بر گذشتند بشوخی بزرگ .

٭ بیوسیدن - جمع کردن و انتظار کردن (لغة الفرس ، اسدی) .

« **یوم یرون الملائکة** » آن روز که فریشتگان را بینند ، « **لابُشری یومئذ للمجرمین** » هیچ بشارت نیست آن روز کافران را ، « **و یقولون** » و میگویند فریشتگان ایشان را : « **حجراًمحجوراً** . (۲۲) » بهشت بر شما بسته‌ای است از شما باز داشته .

« **وقدِمنا الی ماعملوا من‌عمل** » و بسر کردار ایشان آئیم ازهر گونه که کردند ، « **فجعلناه هباءً منثوراً** (۲۳) » و آنرا گردی کنیم پراکنده .

« **اصحاب الجنة یومئذ** » بهشتیان آن روز ، « **خیرمستقرّاً** » با به آرامگاهی‌اند « **واحسن مقیلا** . (۲۴) » و با نیکوتر فروآمدن گاهی .

« **و یوم تشقّق السماء بالغمام** » وآن روز که بازشکافد آسمان از ابر[سپید] « **ونزّل الملائکة تنزیلا** . (۲۵) » و فرو فرستند فریشتگان فرو فرستادنی .

« **الملك یومئذ الحق للرحمن** » پادشاهی براستی آنروز رحمن راست ، « **وکان یوماً علی الکافرین عسیراً** . (۲۶) » و آن روزی است بر کافران دشخوار .

« **ویوم یعضّ‌الظالم علی یدیه** » و آن روز کافر دو دست خود می‌خاید ، « **یقول یالیتنی** » میگوید ای‌کاشك ، « **اتّخذت مع‌الرسول سبیلا** (۲۷) » با رسول راهی بر گرفتمی .

« **یاویلتی** » نفرینا برمن، « **لیتنی‌لم اتخذ فلاناً خلیلا** . (۲۸) »کاشك‌من بهمان کس بدوست نگرفتیمی .

« **لقد اضلّنی عن‌الذکر** » که مرا از توحید باز گردانید و بگمراهی برد ، « **بعداذجائنی** » پس‌آنکه آمده بود بمن، « **وکان الشیطان للانسان خذولا** . (۲۹)» و دیو مردم را [فرو گذارست و] خوار کننده .

« **وقال‌الرسول یاربّ** » رسول گفت : خداوند من ! «**انّ‌قومی اتخذوا هذا**

القرآن مهجوراً . (۳۰)» این قوم من این **قرآن** را [بیکبارگی] فـرو گذاشتند [و درآن نابکار و ژاژ گفتند] .

« **وکذلك جعلنا لکل نبیّ عدواً من المجرمین** » همچنـان هرپیغامبری را [فرعونی و] دشمنی کردیم ازبدان ، « **وکفی بربّك هادیاً ونصیراً .** (۳۱) » و بسنده است خداوندتو براه‌نمایی وکارسازی و بیاری .

« **وقال الذین کفروا** » ناگرویدگان گفتند : « **لولا نزّل علیه‌القرآن جملة واحدةً** » چرا قرآن نه بیـکبار فرو فرستادندید ؟ « **کذلك لنثبّت به‌فوادك** » آنـرا پراکنده فرستادیم تا دل‌ترا بآن نیرومیدهیم . « **ورتّلناه ترتیلا .** (۳۲) » وآنرا گشاده بتو رسانیدیم و برتو خواندیم .

« **ولا یأتونك بمَثَل** » هیچ مثلی نیارند بتو [تباه کردن سخن‌ترا وعیب‌جستن آنرا] « **الاّجئناك بالحق** » مگرجواب‌آریم‌ازآن ترا براستی، «**واحسن تفسیراً** (۳۳)» و جواب آریم نیـکو تفسیر ترا [زانـکه آفریده پندارند .]

« **الذین یُحشرون علی وجوههم الی جهنم** » ایشان کـه می‌رواننـد و باهم می‌آرند روز رستخیز روان بر رویها بدوزخ ، « **اولئك شرمکاناً واضل سبیلا .** (۳۴)» ایشان به بتر جایگاهی‌اند وگم‌راه‌تر راهی .

« **ولقد آتینا موسی الکتاب** » و دادیم **موسی** را نامه ، « **وجعلنا معه اخاه هرون وزیراً .** (۳۵)» و **هرون** با او او را دستور کردیم وکارساز و یار .

« **فقلنا اذهبا** » گفتیم که هردو روید ! « **الی القوم‌الذین کذّبوا بآیاتنا** » بایشان که دروغ شمردند سخنان ما ، « **فدمّرناهم تدمیراً** (۳۶) » بـه نیست بدادیم ایشانرا به نیست دادنی .

« **وقوم نوح لمّاکذّبوا الرسل اغرقناهم** » و قوم **نوح** را آنـکه که‌رسولان را دروغ زن گـرفتند بآب بکشتیم ایشانرا ، « **وجعلناهم للناس آیةً** » و ایشان

مردمانرا نشانی [و داستانی کردیم] تا عبرت گیرند ، « **واعتدنا للظالمین عذاباً الیما** . (۳۷) » و نیز آن ستمکاران را عذابی‌ساختیم دردنمای .

« **وعاداً وثموداً واصحاب الرّس** » و **عاد** و **ثمود** را و **اصحاب رس** را هم عبرت کردیم مردمانرا ، « **وقروناً بین‌ذلك کثیراً** (۳۸) » و گمراهان فراوان‌میان [قوم **نوح** و **عاد** و میان **عاد** و **ثمود** و میان **ثمود** و **اصحاب رس** ،]

« **وکلّا ضربنا له الأمثال** » وهمه را مثلها زدیم و بداستانها [و سر گذشت پیشینیان پند دادیم] ، « **وکلاتبرّنا تتبیراً** . (۳۹) » و همه را تباه کردیم و فرو بردیم فرو بردنی .

« **ولقداتوا علی‌القریة** »وبر گذشتندبرآن شهر، « **التی‌اُمطرت مطرالسوء** » که برآن باران بد باریدند ، « **أفلم یکونوا یرونها** » نمی‌دیدندآنرا [نگونسار] ؟

« **بل‌کانوا لایرجون‌نشوراً** . (۴۰) » بلکه نمی‌ترسند از برانگیخت [پس مرگ] .

« **واذا رأوك** » وآنگه که ترا بینند [کفارقریش] « **ان‌یتخذونك‌الاّهزوا** » ترا جزبافسوس‌نمی گیرند ، « **اهذاالذی بعث‌الله‌رسولا** ؟ (۴۱) » [میگویند] اینست آن کسی که الله به پیغامبری فرستاد ؟

« **ان‌کاد لیضلنا عن‌آلهتنا** » نه کامستید مگر که ما را بی‌راه کردید و دور او کنديد ما را از خدایان ما ، « **لولا ان‌صبرناعلیها** » اگر نه آن بودی که ما شکیبایی کردیم برآن ، « **وسوف یعلمون حین‌یرون العذاب** »آری‌آگاه شوند(۱) و بدانند آنگه که عذاب بینند ، « **من‌اضلّ سبیلا** . (۴۲) »آن کیست [بی‌سامان‌تر و] بی‌راه تر .

« **أرایت من‌اتخذ الهه هویه** ؟ » دیدی‌آن مرد [چگویی درآن مرد] که [خوش‌آمدِخویش] خویشتن را بخدایی گرفت ؟ « **أفانت تکون علیه وکیلا** ؟ (۴۳) » تو برسر او کوشندهٔ نگاه داری ؟

---

۱ ـ نسخهٔ الف : آگاه شند .

«**أم تحسب انّ اكثرهم يسمعون** ؟» يا می‌پنداری که بیشتر ایشان [از بهر آن که گوش دارند حق] بشنوند ؟ «**او يعقلون**» یا [از بهر آن که تمیز دارند و هوش ،] حق دریابند ؟ «**أن هم الّا كالانعام**» نیستند ایشان مگر چون ستوران ، [ستور گوش دارد نشنود] ، «**بل هم اضلّ سبيلا** (۴۴)» بلکه ایشان [از ستوران بی‌راه ترند] و بی‌سامان‌تر .

النوبة الثانية

قوله تعالى : «وما ارسلنا قبلك من المرسلين» یا **محمد** «الّا انهم» یعنی «الّا هم يأكلون الطّعام» و انّ ههنا زيادة «ويمشون فی الاسواق» ای ـ لطلب المعاش . **ابن عباس** گفت : مشرکان قریش رسول خدا را تعییر کردند و گفتند : «مالهذا الرسول يأكل الطّعام و يمشی فی الأسواق» ، این آیت بجواب ایشان آمد یعنی ـ : ما انا الّا رسول وما كنت بدعاً من الرسل وهم كانوا بشراً يأكلون الطعام و يمشون فی الأسواق . ای ـ كل من خلا من الرسل كان بهذه الصّفة . معنی آنستکه یا **محمد** ایشان ترا عیب میکنند بآن که خورش خوری و ببازارها روی بطلب معاش خویش ، و باین سبب بتو ایمان می‌نیارند ؛ وایشان نیك میدانند که پیغامبران گذشته همه برین صفت بودند ، در نبوّت ایشان اقرار میدهند وهیچکس این صفات منافی نبوّت و رسالت نشمرد و نه عذری بترك ایمان آوردن بایشان ، نیست این سخن ایشان جز مکابرهٔ محض و عناد ظاهر ، «و جعلنا بعضكم لبعض فتنة» والفتنة ـ البليّة ، ای ـ ابتلی الشريف بالوضيع ، یعنی ـ اذا رأى الشّريف الوضيع قداسلم قبله انف ان يسلم . **مقاتل** گفت در شأن **بوجهل** فروآمد . و **العاص بن وايل** و **النضر بن الحارث** و **الوليد بن عتبة** ، که درویشان صحابه را دیدند چون : **بوذر** و **ابن مسعود** و **عمار** و **بلال** و **صهيب** و **عامر بن فهيره** و **مهجع** و غیر ایشان که در اسلام آمدند، ایشان

از اسلام ننك داشتند، حميّت و انفه جاهليّت ايشان را بر آن داشت كه گفتند: ما مسلمان شويم! تا پس چون اين گدايان و درويشان باشيم؟ كه همه زيردستان وچاكران مااند؟؟ پس ربّ العزّه خطاب كرد بامؤمنان كه: «أتصبرون» استفهام است بمعنی امر يعنی ـ اصبروا على هذه الحالة من الفقر والشدة والاذى. وقيل معناه اتصبرون على هذا فتكون لكم الجنة. «وكان ربك بصيراً» بمن صبر وبمن جزع. وقيل وجعلنا بعضكم لبعض فتنة، هو ان جعل الانبياء فقراء وصبّ عليهم البلاء واعداءهم ينظرون اليهم من رأس السرف والتّرف والنّعماء. وقيل كان الفقير يقول لِمَ لم اجعل بمنزلة الغنى؟ ويقول ذو البلاءِ نحو الاعمى والزّمن لِمَ لم اجعل بمنزلة المعافى ـ وقيل جعلنا بعضكم لبعض فتنة، اى ـ امتحاناً وابتلاء للفقراءِ والفقراء ابتلاء للاغنياء، «اتصبرون» ايّها الفقراء فلاتجعلون الفقر سبباً لمعصيتنا. «وكان ربّك بصيرا» يعنى ـ كان عليماً بالاغنياءِ والفقراءِ فاغنى من اوجب الحكمة اغناءه وافقر من اوجب الحكمة افقاره.

روى **انس بن مالك** عن النبى (ص) عن **جبرئيل** عن ربّه جل جلاله قال: «انّ من عبادى المؤمنين من لايصلح ايمانه الّا الغنى ولو افقرتُهُ لافسده ذلك؛ وانّ من المومنين من لايصلح ايمانه الّاالفقر ولواغنيته لافسده ذلك؛ وانّ من عبادى من لايصلح ايمانه الاالصحة ولواسقمته لافسده ذلك: وانّ من عبادى من لايصلح ايمانه الا السّقم ولواصححته لافسده ذلك، انى ادبّر عبادى بعلمى بقلوبهم انّى بهم عليم خبير.»
وروى **ابوهريرة** قال: قال رسوالله(ص): «اذا نظر احدكم الى من فضّل عليه فى المال والجسم فلينظر الى من دونه فى المال والجسم».

قوله: «وقال الّذين لايرجون لقاءنا»، اى ـ لايخافون البعث. رجا، اينجا بمعنى خوف است، لغة اهل تهامه ـ چنانكه جاى ديگر گفت: «مالكم لاترجون لله وقاراً»، اى ـ لاتخافون الله عظمة. «لولا انزل علينا الملائكة» فتخبرنا انّ **محمداً** صادق «**اونرى ربنا**» فيخبرنا بذلك. هذا كقوله: «اوتأتى بالله والملائكه قبيلا». «لقد استكبروا»

ای ـ تعظّموا فی انفسهم بهذه المقاله . « وعتوا عتوّا کبیراً » ای ـ افرطوا فی‌الفساد والعتو ـ اشدّ الکفر وافحش الظّلم . قال **مقاتل** :عتّواً، ای ـ غلوّاً فی‌القول، حیث‌ارادوا لانفسهم الرسل من‌الملائکة رؤیة الرّبّ عزّ وجلّ .

«یوم یرون الملائکة»، ای ـ اذکر یوم یرون الملائکه وهو یوم الموت ؛ وقیل یوم‌البعث. این جواب ایشان است که دیدار فریشته خواستند، یعنی که ایشان فریشته روز مرگ بینند یا روز قیامت، باندای « لابشری » وعذاب سخت . « لابشری یومئذ للمجرمین» ـ یعنی للکافرین . آن روز فریشتگان مومنان را بشارت دهند به بهشت وکافران را بشارت ندهند وایشانرا گویند : « حجراً محجوراً » . فیه قولان : احدهما انّ الملائکة « یقولون » للکفّار « حجراً محجوراً » ای‌الجنّة حرام محرّم علیکم . فریشتگان گویند فراکافران که بهشت برشما حرام است ، بسته از شما باز داشته ؛ قول دیگر آنست که این سخن کافران گویند فرا فریشتگان وازایشان باین سخن زینهار خواهند، گویند: «حجراً محجوراً» ، ما از شما زینهارمیخواهیم کوشیده. واین برعادت عرب است که چون از کسی‌ترسند گویند : « حجراً محجوراً» . ای ـ عوذاً معاذاً . یعنی ـ یستعیذون منه . قال الشاعر .

حتّی دعونا بارحام لنا سلفت وقال قائلهم انّی لحاجور .

الحاجور ـ المنعة والامان ـ یقال: احتجر فلان اذا امتنع ومنه سمیّت‌الحجرة.

« وقدمنا»، یعنی ـ قصدنا « الی ماعملوا من عمل» ممّا کانوا یقصدون به التّقرّب الی‌الله تعالی ویعتقدونه طاعة « فجعلناه هباءً منثوراً » باطلا، لاثواب له ، لانّهم عملوه للشیطان. والهباء ـ دقاق‌التّراب ـ والمنثور ـ المتفرّق. قال **علی بن ابیطالب**(ع): «الهباء، ماتراه وسط شعاع الکوّة کالغبار فلا یمسّ بالایدی ولایری فی‌الظّل . وقال **مقاتل** هو مایسطح من‌حوافر الدّواب عندالمسیر . ویقال هبا التراب یهبوا و هبیته اهبا .

« اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقراًواحسن مقیلا » . این جواب کفرهٔ قریش است که

گفتند : « ایّ الفریقین خیر مقاماً و احسن ندیّاً » ، المستقرّ ـ المصدر و المکان ایضاً ، و المقیل ـ القیلولة و مکان القیلولة ایضاً ، و المقیل ـ المنزل ایضاً . تقول العرب : قلنا بمکان کذا ای نزّلنا . و المعنی ـ انّ اهل الجنّة لا یمرّ بهم یوم القیمة الّا قدر النّهار من اوّله الی وقت القائله حتّی یسکنوا مساکنهم فی الجنّة . قال **ابن مسعود**ـ لا ینتصف النّهار یوم القیمة حتّی یقیل اهل الجنّة فی الجنّة و اهل النّار فی النّار . قال **الازهری**ّ:ـ القیلولة و المقیل الاستراحة نصف النّهار ، وان لم یکن مع ذلك نوم ، لانّ الله تعالی قال : « و احسن مقیلا » ، و الجنّة لا نوم فیها . و یروی انّ یوم القیمة یقصر علی المؤمنین حتّی یکون کما بین العصر الی غروب الشّمس . وعن **انس** عن النّبیّ (ص) قال: « یخرج الله رجلا من اهل النّار ورجلا من اهل الجنّة ، فیقول للرّجل من الجنّة کیف وجدت مقیلك؟ فیقول یا رب خیر مقیل و خیر مصیر صار الیه العباد ! فیقول الله ـ إرجع إلی منزلك فانّ لك عندی الزّیادة من الکرامة . و یسأل الله الّذی اخرج من النّار فیقول کیف وجدت مقیلك؟ فیقول یا ربّ شرّ مقیل و شرّ مصیر صار الیه العباد ! ثمّ یصیح هنا لك یا ربّ لاترجعنی الیها! فیقول له ربّه ما تجعل لی ان انا اخرجتك منها؟ قال یقول لهـ اعطیك ما سألتنی، قال یقول له فانّی اسألك ملأ الارض ذهباً ، فیقول له یا ربّ، نعم ان قدرت علیها . قال یقول له کذبت وعزّتی وعظمتی لقد سألتك ماهواهون من هذا فلم تعطنی. سألتك ان تدعونی فاستجیب لك، وتسألنی فاعطیك، وتستغفرنی فاغفر لك، فلم تفعل، إرجع الی مقیلك فانّ لك عندی الزّیادة من الهوان».

و قال بعض المفسّرین:ـ « خیر مستقرّاً واحسن مقیلا » معناه خیر من مستقرّهم و مقیلهم فی الدّنیا . و قیل خیر من مستقرّ الکفّار ومنازلهم فی الدّنیا . و قیلـ خیر مستقرّاً واحسن مقیلا ممّن فی مستقرّه و مقیله خیر .

قوله...« ویوم تشقّق السّماءِ بالغمام »، ایـ عن الغمام . وـ الباءِ وعنـ یتعاقبان کما

يقال رميت عن القوس وبالقوس. قرأ اهل **الكوفة** و **ابوعمرو** تشقق بتخفيف الشّين ههنا وفى سورة **ق**، والأصل تتشقّق فحذفت التّاء الثّانية. وقرأالاخرون بتشديدالشّين فى السّورتين ادغموا هذه التّاء اعنى التّاء الثّانية فى الشّين والصّيغتان كلتاهما للخفّة، و الحذف اخف من الادغام، فلهذا كان الحذف فى مثل هذه الكلمة اكثر من الادغام. «بالغمام» ـ و هو غمام ابيض يأتى الله عزّ و جلّ فى ظلل منه.

قال **ابن‌عباس**: مع الكرّوبيّين لهم قرون لها كعوب ككعوب القنا، ما بين اخمص احدهم و كعبه مسيرة خمس مأة عام. قال **ابن عمر**: يهبط الله سبحانه حين يهبط و بينه و بين خلقه سبعون الف حجاب منها النّور و الظّلمة و الماء، فيصوّت الله فى تلك الظّلمة صوتاً قد خلع له القلوب. «و نزّل الملائكة تنزيلا» ـ قرأ **ابن كثير** وحده و ننزل بنونين و تخفيف الزّاى و رفع اللاّم و نصب الملائكة، و الوجه انّه مضارع انزلنا، و الملائكة مفعول. والمعنى ـ ننزل نحن «الملائكة تنزيلا». والتّنزيل ـ مصدر نزّل بالتّشديد و ليس بمصدر انزل بالالف، و لكن لمّا كان نزّل و انزل بمعنى واحد وضع مصدر احدهما موضع مصدر الاخر. و قرأ الاخرون نزّل الملائكة بنون واحد و تشديد الزّاى وفتح اللاّم ورفع الملائكة. والوجه ـ ان نزّل فعل ماض مبنىّ للمفعول مسند الى الملائكة و «تنزيلا» ينتصب به انتصاب المصادر، و فى المصحف يكتب بنون واحد؛ و المعنى ـ اذا انشقّت السّماء نزل منها الملائكة اكثر من الجنّ و الانس، وهو يوم التّلاق يلتقى اهل السّماء واهل الارض و هو قوله تعالى: «و جاء ربّك و الملك صفّاً صفّاً». قال **ابن‌عباس**: تنشقّ السماء و الدّنيا فينزل اهلها و هم اكثر ممّن فى الارض من الجنّ و الانس؛ ثمّ تنشقّ السّماء الثّانية فينزل اهلها و هم اكثر ممّن فى السّماء الدّنيا ومن الجنّ والانس، ثمّ كذلك، حتّى تنشقّ السّماء السّابعة و اهل كلّ سماء يزيدون على اهل السّماء الّتى قبلها. ثمّ ينزل الكرّوبيّون ثمّ حملة العرش و فى الحديث طول ذكرناه فى سورة **البقرة**.

« الملك يومئذ الحقّ للرّحمن » الاية... اى ـ الملك الّذى هو الملك حقّاً ملك الله جلّ و عزّ فى يوم القيمة كما قال تعالى : « لمن الملك اليوم » لانّ الملك الزّائل كانّه ليس بملك . و قال **ابن عباس** : يريد أنّ يوم القيمة لا ملك يقضى غيره . « و كان يوماً » اى ـ كان ذلك اليوم يوماً، « على الكافرين عسيراً » شديداً كقوله : « فذلك يومئذ يوم عسير على الكافرين غير يسير » . فهذا الخطاب يدلّ على انّه لا يكون على المؤمنين عسيراً . و فى هذا الحديث ـ انّه يهوّن يوم القيمة على المؤمنين حتّى يكون اخفّ عليه من صلاة مكتوبة صلاّها فى الدّنيا .

قوله : « و يوم يعضّ الظّالم على يديه » ـ هذا كقوله : « عضّوا عليكم الانامل من الغيظ » . اين ظالم **عُقبة بن ابى معيط القرشى** است؛ مجالست رسول خدا و سماع كلام او دوست داشتى و با وى بسيار نشستى و رسول خدا (ص) اسلام وى اميد ميداشت . اين **عُقبه** از سفرى بيامده بود و دعوتى ساخته، اشراف قوم خويش را و رسول خدا را نيز در آن دعوت حاضر كرد . چون طعام بنهادند رسول خدا طعام نخورد و گفت : « انا لا آكل من طعام المشركين الّا ان تشهد ان لا اله الّا الله و ان **محمداً** رسول الله » ـ گفت من طعام مشركان نخورم مگر كه ايمان آرى و كلمهٔ شهادت بگويى . **عُقبه** كلمهٔ شهادت بگفت و رسول طعام وى بخورد . **اميّة بن خلف** دوست **عقبه** بود، خبر بوى رسيد كه **عُقبه** مسلمان شد، برخاست وپيش **عُقبه** گفت: « صبوت » ـ **صابى** شدى! واز دين خويشتن بر گشتى! اين چه بود كه تو كردى ؟ **عقبه** گفت : بس كارى نيفتاده است مردى بر طعام من نشست و نمى‌خورد كلمه‌اى بگفتم نه از دل واعتقاد تا طعام بخورد، اكنون من هم بر آن دينم كه بودم . **اميه** گفت : آنگه از تو راضى شوم كه خيو بر روى **محمد** افكنى و او را دروغزن دارى . **عُقبه** رفت و همان كرد كه **اميه** فرمود . صعب آمد و دشوار آن حال بر رسول خدا، تا **جبرئيل** آمد و در شأن ايشان اين آيات فرو آورد . قال **الضحاك** : لمّا بزق **عقبة** فى النّبىّ (ص) عاد بزاقه فى وجهه وانشعب

شعبتين فاحرق خدّيه وكان أثر ذلك فيه حتّى الموت. روز **بدر** **عقبه** با جمع کافران بود؛ او را بگرفتند و پیش رسول خدا آوردند. رسول **علی** (ع) را فرمود تا او را هلاك کند. چون **عقبه** میدانست که کشتنی است گفت: منِ للصّبية يا **محمد**! قال: انت والصّبية الى النّار!. «يوم يعضّ الظّالم على يديه»، قال **عطاء**: يأكل يديه حتّى يبلغ مرفقيه ثمّ تنبتان، ثمّ يأكل هكذا كلما نبتت يداه أكلها تحسّراً على مافعل، و يقول: «يا ليتنى اتّخذت» فى الدّنيا «مع الرّسول سبيلا»، ليتنى اتّبعت **محمداً** واتّخذت معه سبيلا الى الهدى. قرأ **ابوعمرو** يا ليتنى اتّخذت بفتح الياء و الاخرون باسكانها.

«يا ويلتى!» ـ يا حسرتى يا اسفى، ليتنى «لم اتّخذ فلاناً خليلا»، الفلان ههنا **امية ابن خلف الجمحى** اخو **ابى بن خلف** عليهما لعنة الله.

«لقد اضلّنى عن الذّكر» ـ اى ـ عن الايمان و القرآن «بعد اذ جاءنى» يعنى: الذّكر مع الرّسول «و كان الشّيطان» و هو متمرّد عات من الانس و الجنّ و كلّ من صدّ عن سبيل الله فهو شيطان «للانسان خذولا»، اى ـ تاركاً يتركه و يتبرّء منه عند نزول البلاء و العذاب. و حكم هذه الايات عامّ فى كلّ متحابّين اجتمعا على معصية الله. و منه قول النّبىّ (ص): «مثل جليس الصّالح و السّوء كحامل المسك و نافخ الكير فحامل المسك امّا ان يحذيك و امّا ان تبتاع منه و امّا ان تجد منه ريحاً طيبة و نافخ الكير امّا ان يحرق ثيابك و امّا ان تجد ريحاً خبيثة». و عن **ابى سعيد** قال: قال النّبىّ (ص) «لاتصاحب الّا مومناً و لا يأكل طعامك الّا تقىّ». و عن **ابى هريرة**: قال: قال النّبىّ (ص). «المرء على دين خليله فلينظر احدكم من يخالك». و فى بعض التّفاسير: انّ **عقبة** لمّا بزق فى وجه النّبىّ (ص) قال النّبىّ: «لئن وجدتك خارجاً من جبال **مكة** لاضربنّ عنقك، صبراً». فقال **عقبة** و الله لا اخرج من جبال **مكة** ابداً. فما كان يبرح و اذا خرج اصحابه أبى ان يخرج خوفاً

من رسول‌الله (ص). فقالوا الك جمل احمر يطير بك ان كانت هزيمة؛ فخرج معهم فلمّا هزم المشركون زلّ به جملة فی **اخدود** من‌الارض فاخذه رسول‌الله(ص) اسیراً فقتله.

« وقال الرّسول » الآیه.... یعنی ـ و یقول‌الرّسول‌فی‌ذلک‌الیوم: «یارب ّ انّ‌قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً » ای ـ متروكاً ، فاعرضوا عنه و هجروه و لم یؤمنوا به و لم یعملوا بما فیه. و ان شئت جعلته من الهجر ای ـ هجروا فی القرآن فقالوا هو كذب و سحر و اساطیر و مفتری . روی انّ النّبیّ (ص) قال : « من تعلّم **القرآن** و علّق مصحفه لم یتعاهده و لم ینظر فیه جاء یوم القیمة متعلّقا به یقول ـ یا ربّ عبدك هذا اتّخذنی مهجوراً اقض بینی و بینه » . و قیل قال الرّسول یعنی فی الدّنیا شكی قومه الی الله فقال : یا ربّ انّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً فعزاه الله فقال :

« و كذلك جعلنا » ای ـ كما جعلنا لك اعداء من مشركی قومك كذلك‌جعلنا « لكلّ نبیّ عدوّاً من‌المجرمین ». ای ـ المشركین. قال **مقاتل** یقول لا یكبرنّ‌علیك فانّ الانبیاء قبلك قد لقیت هذا من قومهم ، فاصبر لامری كما صبروا فانّی ناصرك و هادیك ، « و كفی بربّك هادیاً و نصیراً » یكفیك معرّة من یعادیك و یهدیك الی الرّشاد و ینصرك علی اعدائك نصراً عزیزاً. « هادیاً و نصیراً » نصب علی الحال و قیل علی التّمییز . و الایة ، نزلت فی **ابی جهل** ، و قیل فی‌بنی **امیة** و بنی **المغیره** و هم اعدی **قریش** لرّسول الله (ض) .

« و قال الّذین كفروا » وهم كفّار قریش و قیل هم‌الیهود قالوا: « لولانزّل » هلاّ نزّل « علیه **القرآن** جملة واحدة » دفعة واحدة **كالتوریة** علی‌**موسی** و **الانجیل** علی‌**عیسی** و **الزبور** علی **داود** فقال تعالی : « كذلك » ای ـ كذلك فعلت « لنثبّت به فؤادك » ای انزلناه مفرّقاً لنقوّی به قلبك ای ـ نشجّع به قلبك فی اذی قومك بما نقصّ علیك من تحمّل الانبیاء و هم یكتبون و یقرؤن. و انزل **القرآن** علی **محمد** و هو نبیّ امیّ لا یكتب و لا یقراء. و قیل فرّق لانّ فی **القرآن** ناسخاً

و منسوخاً، و ذلک لا يجتمعان لانّ احدهما يوجب العمل بشیء و الاخر يوجب ترك العمل به، و لانّ فی القرآن اجوبة للسّائلين و الجواب لا يتقدّم السّؤال. قال بعض المفسّرين ـ كذلک متّصل بما قبله من قول المشركين وهو الوقف على تقدير جملة واحدة. كذلک ای كساير كتب الله ثمّ تبتدی « لنثبّت بهفؤادك »، ای ـ انزلناه متفرّقاً به فؤادك « و رتّلناه ترتيلا ». قال **ابن عباس** بيّنّاه بياناً بعضه فی اثر بعض. والتّرتيل ـ التّبيين فی ترسّل و تثبّت، و قيل رتّلناه ترتيلا، جعلنا بين انزاله فرجاً شيئاً بعد شیء زماناً ليس بالكثير، من قولهم، ثغر رتل، اذا كان بينها فرجة و « رتّل **القرآن** ترتيلا » على هذا القول معناه لا تعجل فی قراءته بل تثبّت فيها.

« ولا يأتونک بمثل» ... **حسن** گفت اين آيت متّصل است بآيت پيش، تقديره: رتّلناه ترتيلا لكيلا يأتوك بمثل ای ـ شبهة فی ابطال امرك. « الّا » اجبنا عنک « وجئناك بالحقّ » الّذی يدحض شبهة اهل الجهل و يبطل كلام اهل الزّيغ « واحسن تفسيراً » من مثلهم. ـ ميگويد **قرآن** كه بترتيل. و ترسيل فرو فرستاديم بمدّت بيست سال پراكنده نه بيک دفعه، آنرا بود تا ايشان هيچ شبهت در ابطال كار تو و جستن عيب تو نيارند، كه نه ما آنرا جوابی آريم براستی وبسزا ؛ جوابی كه خصم را فروشكند و شبهت وی تباه كند و باطل وی پيدا كند. « و احسن تفسيراً» يعنی ـ ممّا يلتمسه و يبغيه الخصم، فاختصر لدلالة الكلام عليه. جوابی نيكو تفسير تر از آن كه تو خود درخواهی، يا خصم می‌درخواهد. واگر ما قرآن بيک دفعه فروفرستاديمی[۱] اين معنی حاصل نيامدی. وشبهت ايشان آن بود كه گفتند: لو كان **القرآن** حقّاً لانزل عليه جملة واحدة كما انزلت **التورية على موسى** جملة واحدة. فبيّن الله تعالى انّ ذلک ليس بشبهة ولكن « لنثبّت به فوادك ورتّلناه ترتيلا ». « و لا يأتونک بمثل»، هذا كقوله: « انظر كيف ضربوا لک الامثال »، و ضرب الامثال هو طلب الاشباه لقصد

(۱) نسخهٔ الف: فرستاديد.

نقض الشّیء. و سمّی‌الله تعالی ما یوردون من‌الشّبه مثلا وسمّی ما یدفع به الشّبهة حقّاً، والتّفسیرهو-تبیین‌التّأویل، و الفسر فی‌اللّغة-الکشف، معنی‌تفسیر ازطریق لغت‌ایضاح است وتبیین، یقال فسّرت الحدیث ای اوضحته و بیّنته. واشتقاق آن از-تفسره- است، و هی نظر الطّبیب فی البول لاستخراج الدّاء و العلّة، فکذلک المفسّرینظر فی‌الایة لاستخراج الحکم والمعانی؛ واین قول ضعیف است از بهر آنکه تفسره لفظی رومی است وتفسیر لفظی‌عربی است، ولفظ عربی از لفظ رومی مشتقّ نباشد. و قول درست آنست که تفسیر دراصل‌تسفیر بوده و فا بر سین مقدّم کردند، چنانکه درلغت گویند جذب جبذ، عمیق معیق، صاعقة صاقعه و آنچه بدین ماند.

«الّذین یحشرون علی وجوههم الی جهنّم» - یحتمل ان‌یکون معناه یسحبون علی وجوههم کقوله: «یوم تسحبون فی النّار علی وجوهہم»، و یحتمل ان یکون معناه یمشون علی وجوههم کما روی فی الحدیث عن رسول‌الله (ص): «انّ النّاس یحشرون یوم القیمة ثلثة اثلاث: رکبانا، و مشاة و علی وجوههم. قال **انس**: قیل یا رسول‌الله! کیف یحشرون علی وجوههم؟ - قال: «الّذی امشاهم علی ارجلهم قادر علی ان یمشیهم علی وجوههم». - اولئک شرّ مکاناً، ای - کلّ مکان شرّ؛ فمکان اولئک شرّ منه و لیس معناه انّ مکانهم شرّ من مکان اهل الجنّة، لانّ مکان اهل‌الجنّة خیر کلّه. و قیل شرّ مکاناً، ای - من المؤمنین فی الدّنیا. قال **الزّجاج** «الّذین» رفع بالابتداءِ و «اولئک» رفع لانّه ابتداء ثان، «وشرّ» خبر «اولئک»، و «اولئک» مع «شر» خبر «الّذین»، و «المکان» و «السّبیل» منصوبان علی التّمییز، و هذا جواب عن قولهم: «ایّ الفریقین خیر مقاماً و احسن ندیّاً».

«و لقد آتینا **موسی** الکتاب و جعلنا معه اخاه **هرون** وزیراً». ای معینا ظهیراً. الوزیر فی اللّغة - الّذی یرجع الیه و یتحصّن برأیه، و الوزر - ما یلتجاء الیه

و یعتصم به، و منه قوله: «کلاّ لا وزر» ای ـ لا ملجأ یوم القیمة و لا منجاء الاّ من رحم‌الله.

«فقلنا اذهبا الی القوم الّذین کذّبوا بآیاتنا»، ـ یعنی **القبط**؛ «فدمّرناهم» ههنا اضمار ای ـ فکذّبوهما فدمّرناهم «تدمیراً» اهلکناهم اشدّ الهلاك، والدّمار ـ استیصال بالهلاك و الدّمور ـ الدّخول بالمکروه.

«وقوم **نوح** لمّا کذّبوا الرّسل»... یعنی ـ کذّبوا **نوحاً**، وانّما ذکر بلفظ الجمع لانّ من کذّب نبیّاً واحداً فقد کذّب جمیع الرّسل. و یحتمل انّهم کذّبوا **نوحاً** ومن قبله من الرّسل، و قیل الرّسل **نوح** و الملائکة الّذین کانوا یأتونه بالوحی. و قیل اخبرهم **نوح** بمجیء الرّسل و انکروا بعث الرّسل اصلا. «اغرقناهم» ای اهلکناهم بالماء «و جعلناهم للنّاس آیة» و عبرة یتعظّون بها «واعتدنا للظّالمین» فی الاخرة «عذاباً الیماً». سوی ما حلّ بهم من عاجل العذاب.

«و **عاداً** و **ثموداً**» و اهلکنا **عاداً** و **ثموداً** یعنی **هود** و قوم **صالح** «و **اصحاب الرّس**». اختلفوا فیهم: قال **وهب بن منبه**: کانوا اهل بئر قعوداً علیها و اصحاب مواش، یعبدون الاصنام، فوجّه الله الیهم **شعیباً** یدعوهم الی‌الاسلام. فتمادوا فی طغیانهم و فی اذی **شعیب** (ع)، فبیناهم حول البئر فی منازلهم انهارت البئر، فخُسف بهم و بدیارهم و رباعهم، فهلکوا جمیعاً. و **الرس** ـ البئر، و کلّ رکیّة لم‌تطوبالحجارة والآجر فهورس. وقیل هم **اصحاب‌الاخدود**. **والرس**‌ـ هوالاخدود الّذی حفره. و قال **کعب** و **مقاتل** و **السدی**: الرّس ـ البئر **بانطاکیة**، قتلوا فیها **حبیباً النجار**؛ و هم الّذین ذکرهم الله فی سورة **یس**. و قیل هم بقیّة **ثمود** قوم **صالح** و هم اصحاب البئر الّذین ذکرهم‌الله تعالی فی قوله: «و بئر معطّلة وقصر مشید». و قیل **الرس**ـ قریة **بالیمامة** یقال لها **فلج**. وکانوا قوماً اصحاب آبارقتلوا نبیّاً أتاهم. و قیل کانوا قوماً بین **المدینة** و **وادی القری** رسّوانبیّهم فی بئرـ ای

رسّوه فيها . والرّسّ ـ مصدرفنسبوا الى فعلهم بنبيّهم ؛ و نبيّهم هو **حنظلة بن صفوان**، يقال:ـ وُجد **حنظلة** فى بئر بعد دهر طويل يده على شجّته فرفعت يده فسالت دماً فتركت يده فعادت على الشجة. و قيل اصحاب الرّسّ قوم نساؤهم ساحقات . ذكر انّ **الدلهاث** ابنة **ابليس** اتتهنّ فشبّهت الى النّساء ذلك وعلّمتهنّ، فسلّط الله عليهم صاعقة من اوّل اللّيل و خسفاً فى آخره و صيحة مع الشّمس ؛ فلم يبق منهم احد. و فى الخبر : « انّ من اشراط السّاعة ان يستكفى الرّجال بالرّجال والنّساء بالنّساءِ ، وذلك السّحق» . وقال **سعيد بن جبير** :كان بارضهم جبل عظيم يقال له **دمخ** وكان عليه من الطّير ماشاء الله، ثمّ ظهرت طير كأعظم ما يكون من الطّير و فيها من كلّ لون و سمّوها **عنقاء** لطول عنقها ؛ وكانت تنقضّ على الطّير تأكلها ، فجاعت يوماً فاعوزته الطّير فانقضّت على صبىّ فذهبت به ، فسمّيت **عنقاء مُغرب** لانّها اغربت بما اخذته فطارت به ؛ فشكوا الى نبيّهم ، فقال : اللّهمّ خذها و اقطع نسلها ! فاصابتها صاعقة فاحرقتها ولم يُرلها اثر ، فضربتها العرب مثلا فى اشعارهم . ثمّ انّهم قتلوا نبيّهم، فاهلكهم الله . و قيل هم قوم كذّبوا نبيّاً اتاهم، فحبسوه فى بئر ضيّقة القعر ، و وضعوا على رأس البئر صخرة عظيمة لايقدر على حملها الّا جماعة من النّاس ؛ و قد كان آمن به من بين الجميع عبد اسود، وكان العبد يأتى الجبل فيحتطب على ظهره ويبيع الحزمة و يشترى بثمنها طعاماً ثمّ يأتى البئر فيلقى اليه الطّعام من خروق الصّخرة ؛ فكان على ذلك سنين . ثمّ انّ الله تعالى اهلك القوم وارسل ملكاً فرفع الحجر واخرج النّبىّ من البئر. وقيل بل الاسود عالج الصّخرة فقوّاه الله برفعها فرفعها و القى حبلا اليه واستخرجه من البئر، فاوحى الله الى ذلك النّبىّ انّه يكون رفيقه فى الجنّة . وروى عن النّبى (ص) انّه قال : « انّ اوّل النّاس دخولا الجنّة لعبد اسود »، يريد هذا العبد .

علىّ بن الحسين بن علىّ، **زين العابدين** (ع) روايت كند از پدر خويش **الحسين بن علىّ** (ع) گفتا: «مردى آمد از **بنى تميم** پيش امير المؤمنين **على** (ع) و گفت:

یا امیرالمؤمنین،خبرده ما را از **اصحاب رسّ** در کدام عصر بودند وچه‌قوم بودند؟ دیار ومسکن ایشان کجا بود؟ پادشاه ایشان که بود؟ربّ العزّه پیغامبربایشان فرستاد یا نفرستاد؟ وایشان رابچه‌هلاك کرد؟ مادرقرآن ذکرایشان‌میخوانیم که: «**و اصحاب الرس**» نه قصّهٔ ایشان بیان کرده نه احوال‌ایشان گفته. **امیرالمؤمنین(ع)** گفت: **یا اخا تمیم**، سؤالی کردی که پیش از تو هیچکس از من این سؤال نکرده و بعد ازمن قصّهٔ ایشان از هیچکس نشنوی: ایشان قومی بودند در عصر **بنی اسرائیل** - پیش از **سلیمان‌بن داود**- درخت صنوبر می پرستیدند، آن درخت که **یافث‌بن نوح** کشته بود بر شفیر چشمه‌ای معروف. وبیرون از آن چشمه نهری بود روان، وایشان‌را دوازده باره شهر بود برشطّ آن نهر، ونام آن نهر **رسّ** بود در بلاد مشرق. و در آن‌روزگار هیچ نهر عظیم‌تر وبزرگ‌تر ازآن نهر نبود ونه هیچ شهر آبادان تر ازآن شهرهای ایشان. و مهینهٔ آن شهرها مدینه‌ای بود نام آن **اسفند آباد** و پادشاه ایشان ازنژاد **نمرود‌بن کنعان** بود، ودر آن مدینه مسکن داشت، وآن درخت صنوبر در آن مدینه بود، و ایشان تخم آن درخت بردند بآن دوازده باره شهر تا در هر شهری درختی صنوبر بر آمد و ببالید، واهل آن شهرآنرا معبود خود ساختند و آن چشمه که در زیرصنوبر اصل‌بود. هیچکس را دستوری نبود که ازآن آب خوردی یابر گرفتی، که می گفتند: هی حیوة آلهتنا فلا ینبغی لاحد ان ینقص من حیوتها. پس مردمان و چهار پایان آب که میخوردند از آن نهر **رس** می‌خوردند؛ و رسم‌وآئین ایشان بود در هر ماهی اهل هرشهری گردآن درخت صنوبرخویش برآمدن، و آنرا بزیور و جامه‌های الوان بیاراستن، و قربانها کردن، وآتشی عظیم افروختن، و آن‌قربانی بر آن آتش نهادن، تا دخان و قتار آن بالا گرفتی چندان که در آن تاریکی دود دیده‌های ایشان از آسمان محجوب بگشتید. ایشان آن ساعت بسجود درافتادندید، و تضرّع و زاری فرا درخت کردندید تا از میان آن درخت شیطان آواز دادی که:

انّی قد رضیت عنکم فطیبوا نفساً و قرّوا عیناً . ایشان چون آواز شیطـان بگوش ایشان رسیدی سر برداشتندی شادان و نازان، و یك شبانروز بطرب و نشاط و خمر خوردن بسر آوردندید، یعنی که معبودما از ما راضی است. برین صفت روزگار دراز بسر آوردند ، تا کفر و شرك ایشان بغایت رسید و تمرّد و طغیان ایشان بالا گرفت . ربّ العالمین بـا ایشان پیغامبری فرستاد از بنی اسرائیل از نژاد **یهودابن یعقوب**، روزگار دراز ایشان را دعوت کرد و توحید بر ایشان عرضه کرد و از عذاب الله بیم داد، ایشان هیچ بنگرویدند و در شرک و کفر بیفزودند ، تا پیغامبر در الله زارید و بر ایشان دعاء بد کرد، گفت : یا ربّ انّ عبادك ابوا الّا تـکذیبی و الکفر بك ، یعبدون شجرة لا تضرّ ولا تنفع، فأرهم قدرتك وسلطانك . چون پیغامبر این دعا کرد ، درختهای ایشان همه خشك گشت . ایشان گفتند این همه از شومی این مرد است که دعوی پیغامبری میکند و عیب خدایان ما می‌جوید او را بگرفتند و در چاهی عظیم کردند . آورده‌اند در قصّه که انبوب‌ها بساختنـد فراخ و آنرا بقعر آب فرو بردند، وآب از آن انبوب‌ها بر میکشیدند تا بخشك رسید آنگه از آنجا در چاهی دورفرو بردند و او را درآن چاه کردند وسنگی عظیم بر سر آن چاه استوارنهادند،انبوب‌ها ازقعر آب برداشتند گفتند اکنون دانیم خدایان ما از ما خشنود شوند که عیب‌جوی ایشانرا هلاك کردیم . پیغامبر درآن وحشت چاه‌به‌الله نالید گفت : « سیّدی و مولای، قد تری ضیق مکانی وشدّة کربی ، فارحم ضعف رکنی وقلّة حیلتی و عجّل قبض‌روحی ولاتؤخّر اجابة دعوتی ؛ حتّی مات . فقال‌الله تعالی **لجبرئیل** : « انّ عبادی هؤلاءِ غرّهم حلمی و امنوا مکری و عبدوا غیری وقتلوا رسولی فانا المنتقم ممّن عصانی ولم‌یخش عقابی و انّی حلفت لاجعلنّهم عبرة و نکالا للعالمین » . پس ربّ العالمین باد عاصف گرم بایشان فرو گشاد تا همه بیکدیگر شدند وفراهم پیوستند. آنگه زمین درزیر ایشان همچون سنگ کبریـت گشت، و از بالا ابری سیاه برآمـد وآتش فرو بـارید

و ايشان چنانكه ارزير در آتش فرو گدازد، فرو گداختند. ـ نعوذ بالله من غضبه و درك نقمته.

و قوله تعالى: «و قروناً بين ذلك كثيراً». هذا كقوله: «لا يعلمهم الّا الله» و لذلك قالوا «كذب النّسابون». والقرن ـ اربعون سنة، ويقال مأة وعشرون سنة فيكمل القرن الاوّل من هذه الامّة عند هلاك يزيد بن معوية؛ و المعنى ـ و اهلكنا امما بين هذه الامم كثيراً لا يعلمها الّاالله، ارسل اليهم الرّسل فكذّبوهم فاهلكوا.

«و كلاّ ضربنا له الامثال»، كلاّ منصوب بفعل مضمر، يعنى ـ وانذرنا كلاّ. وقيل ـ الهآء ـ ضمير النّبى (ص)؛ اى ـ و كلاّ ضربنا امثالا للنّبى لينذر بهم قومه. و قيل معناه: و كلاّ قد احذرالله تعالى اليهم و وعظهم بقصص من كان قبلهم لينزجروا ويتّعظوا، فلمّا لم ينفعهم ذلك و لجّوا فى الاصرار انتقم منهم بان «تبّرهم تتبيراً». فذلك قوله: «و كلاّ تبّرنا تتبيراً». والتّتبير ـ التّكسير و التّقطيع و لهذا قيل لمكسّر الزّجاج التّبر؛ و كذلك تبر الذّهب.

«و لقد اتوا» يعنى مشركى مكة «على القرية» وهى قريّات قوم لوط، وكانت خمس قرى، واهلك الله اربعاً منها ونجت واحدة. وهى صغير كان اهلها لايعملون العمل الخبيث، «الّتى امطرت مطر السّوء» يعنى رميهم بالسّجيل. و قيل امطرت كبريتاً و ناراً. و مطر السّوءِ ـ البلاء. و مطرَ يستعمل فى الخير واَمطر فى الشّرّ. و قيل هما لغتان. «افلم يكونوا يرونها» اذا مرّوا بها فى اسفارهم فيعتبروا و يتذكّروا لانّ مدائن قوم لوط على طريقهم عند ممرّهم الى الشام، هذا كقوله «و انّها لبسبيل مقيم وانّهما لبامام مبين». «بل كانوا لايرجون نشوراً» اى ـ حملهم على الكفر والمعاصى، انكارهم البعث والنّشور، يعنى ـ انّهم لم يتّعظوا و لم ينزجروا لانّهم لا يخافون عذاب الآخرة و لا يرجون ثوابها.

قوله: «واذا رأوك» ـ يعنى ـ واذا ابصروك يا محمد «ان يتّخذونك» اى ـ مايتّخذونك،

« الّا هزواً » ای ـ هُزأة ، وهو الّذی یُهزؤمنه کالسّخرة لما یسخرمنه ، و الضّحکة لما یضحك منه ؛ « أهذا الّـذی بعث الله رسولا » ، این آیـات در شأن بوجهل فرو آمد که رسول را و یاران را دید و گفت بر طریق استهزاء از روی انکار واستحقار : أهذا الّذی یزعم انّـه بعثه‌الله الینا رسولا .

« ان کاد لیضلّنا » ای ـ قد قارب ان‌یصدّنا عن عبادة‌آلهتنا لولا «ان‌صبرنا علیها»، یعنی ـ لو لم نصبر علیها لصرفنـا عنهـا بسحره و طلاوة کلامه . فـاجابهم الله و قال : « و سوف یعلمون » فی‌القیمة « حین‌یرون العذاب » ای ـ عند رؤیة العذاب « من‌اضلّ سبیلا » ، من اخطاء طریقاً . و وصف السّبیل بالضّلال مجازاً و المراد سالکوها .

« أرایت من اتّخذ الهه هویه»، قومی بودند از عرب که سنگ می پرستیدند ، هر گه که ایشـانرا سنگی نیکو بچشم آمدی و دل ایشان آن خواستی آنرا سجود بردندید وآنچه داشتندی بیفکندندید . حارث‌بن قیس ازیشان بود، کاروانی میرفت و آن سنگ که داشتند از شتر بیفتاد،آواز در قافله افتـاد که: سنگ معبود از شتر بیفتاد . توقّف کنید ، تا بجوییم ؛ ساعتی جستند و نیافتند . گوینده‌ای از ایشان آواز داد که : وجدت حجراً احسن منه فسیروا . یکی سنگ از آن بهتر یـافتم کاروان برانید و رفتن را باشید . و میگویند در روم قومی هستند که هر چه ایشانرا نیکو بچشم آید آنرا سجود برند . این آیت در شأن ایشان فرو آمد که برپی دل‌خواست وهواءِ خویش رفتند ، هرچه دل ایشان خواست آنرا معبود ساختند. ولهذا قال‌الحسن فی‌تفسیرالایه : « لایهوی شیئاً الّا اتّبعه ». « أفانت تکون علیه وکیلا » ای ـ حفیظـاً تمنعه من ذلك و تردّه الی الایمان . و قیل کفیلا یهدیه مع اتّباعه هویه . و لیس هذا نهیاً عن دِعائه ایّاهم بل اعلام بانّـه قد قضی ما علیه من الانـذار و الاعذار . و قـال بعض المفسّرین : هذه منسوخة بآیة السیف .

« أم تحسب انّ اکثرهم یسمعون؟» سماع تفهم، « اویعقلون؟» بقلوبهم ما تقول

لهم؛ وانّما قال « اکثرهم » لانّ فیهم‌من آمن. « ان هم » یعنی ـ ماهم « الّاکالانعام» فی جهل الایات و ترك الانتفاع بما یسمعونه « بل هم اضلّ سبیلا ». لانّ البهائم ان لم تعتقد صحّة التّوحید لم تعتقد بطلانه وهم یعتقدون بطلانه ولانّ البهائم تسجد وتسبّح وهم یجحدون و یشرکون، ولانّ البهائم تهتدی لمراعیها وتنقاد لاربابها وهم‌لایهتدون لمنافعهم و لایطیعون ربّهم، و لانّ البهائم لا تخاطب و هم یخاطبون و لایعذرون؛ و نظیر الایه قوله : « فهی کالحجارة او اشدّ قسوة ».

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و ما ارسلنا قبلك من‌المرسلین » الآیة، قال **جعفر بن محمد** (ع) فی هذه الایة : « انّ الله تعالی و تقدّس لم یبعث رسولا الّا اباح ظاهره للخلق یأکل معهم علی شروط البشریّة و منع سرّه عن‌ملاحظاتهم والاشتغال بهم، لانّ اسرارالانبیاء فی روح المشاهدة لایفارقها بحال ». آفتابی است، ای جوانمرد، که‌آنرا‌آفتاب عنایت گویند؛ ازمشرق ازل برآید، برهرسینه‌ای که تابددرِ سعادت و کرامت برو گشاید. سرّ او معدن راز پادشاه گردد، بهر حالی که بود و بهر کویی که رود مقصدش درگاه الله بود. دست‌تصرّفش از کونین کوتاه بود، پای عشقش همیشه در راه‌بود، برپیشانیش نشان اقبال‌بود، در دیدهٔ یقینش نوراعتبار افعال‌ذوالجلال بود، بر رخسارش گل نوال بود، در مشامش روایح نفحات روضهٔ وصال بود. بر سرش تاج وقار، در برش حلّهٔ افتقار. برظاهرش کسوت عبودیّت، در باطنش نظر ربوبیّت. اینست صفت پیغامبران و رسولان که خیار خلق اند و صفوت بشراند، اعلام اسلام‌اند و امان جهان‌اند، بر سر کوی شریعت داعیان‌اند و برلب چشمهٔ حقیقت ساقیان‌اند.

از روی اشارت مفهوم آیه آنست که در ظاهر با خلق‌اند بحکم بشریّت، در خورد وخواب؛ ودرباطن باحقّ‌اند بنعت مشاهدت در انس وصال بی‌حجاب **مصطفی**(ص) چون فا بشریّت(۱) خودنگرست خودرا چون ایشان‌دید، گفت:«انما انا بشر مثلکم»، چون فا خصوصیّت‌نبوّت وعزّرسالت‌نگرست گفت: «لست کاحدکم» وچنانکه برعالمیان فضل داشت برپیغامبران ورسولان هم فضل‌داشت،نه‌دیگر پیغامبران. چون‌وی‌بودند نه‌برهان نبوّت‌ایشان‌چون‌برهان‌نبوّت وی‌بود. برهان‌نبوّت‌انبیا ازراه‌دیده‌ها درآمدو برهان نبوّت **محمد**عربی‌ازراه‌دلهادرآمد. برهان نبوّت **ابراهیم** ومعجزهٔ وی آتش اعدابود، معجزهٔ **موسی** ید بیضا بود، معجزهٔ **عیسی** احیاء موتی بود. این همه ظاهر و آشکارا بود و محلّ اطّلاع دیده ها بود. امّا معجزهٔ **مصطفی** بوستان دوستان بود، مستان شربت محبّت را گلستان بود. یقول الله تعالی: «بل هو آیات بیّنات فی‌صدور الّذین اوتوا العلم». بلی **مصطفی** را معجزات بسیار بود که محلّ اطّلاع دیده‌ها بود، چون انشقاق قمر وتسبیح حجر و کلام ذئب واسلام ضبّ و غیر آن،لکن مقصود آنست که **موسی** تحدّی بعصا کرد و **عیسی** تحدّی بدم خود کرد و**مصطفی** تحدّی به کلام حقّ کرد که: «فأتوا بسورة من مثله». ای **محمد** تو چون باامّت روی دمی و عصایی با خود مبر که دم نصیب بیماران بود، عصا راندن خران را شاید. تو صفت قدم ما بشحنگی باخود ببرتا معجزت توصفت ما بود نه‌صفت‌تو، تا چنانکه‌پیغامبران چون تو نه‌اند معجزت ایشان نیز چون معجزت تو نباشد.

«یوم یرون الملائکة لا بشری یؤمئذ للمجرمین» آن مُدبران و بدبختان بحکم آن که زخم‌خوردگان عدل ازل بودند، بر رسول خدا اقتراح آیات کردند، دو چیز خواستند: یکی رؤیت ملائکه، دیگر رؤیت حقّ جلّ جلاله. و ذلك فی‌قوله: «لولاانزل علیناالملائکة او نری ربّنا.» ایشان را جواب دادند که یکی‌فریشتگان را بینید روز مرگ و روز قیامت با عذاب و عقاب، و گفت: «لابشری» یعنی- نه

(۱) فا بشریت. = بسوی بشریت. نسخه

فریشتگان رحمت، آنکه گفت : « و یقولون ، حجراً محجوراً » ای ـ حراماً محرّماً یعنی ـ رؤیةالله تعالی علیکم . دیدارحقّ جلّ جلاله که خواستند، ایشانرا جواب دهند که آن بر شما حرام است، که دیدارالله بصفت رضا نه سزای کافرانست، چه کافران‌را یك دیداراست بصفت غضب در عرصهٔ قیامت دروقت تجلّی عامّ پیش از آن که‌مؤمنان دربهشت‌شوند. همانست که جای دیگر گفت: « کلاّ انّهم عن‌ربّهم یؤمئذلمحجوبون». یعنی عن رؤیة الرّضا ، لانّ لهم رؤیة السخط والغضب . این آیت دلیلی ظاهر است که مؤمنان را حجاب نیست و حساب با ایشان بجز عتاب نیست .

ای جوانمرد ! هر که از دوست محجوب است در عین بلیّت است ورچه کلید خزاین ملك در آستین دارد ، وهر که بلطف دوست مجذوب است در عین عطیّت‌است ورچه نان‌شبانگاه‌ندارد. **سری سقطی** گفت: اللّهمّ مهماعذّبتنی‌فلاتعذّبنی‌بذلّ الحجاب! بار خدایا بهر چه عذابم کنی فرمان تراست امّا بحجاب‌عذابم مکن که طاقت حجاب تو ندارم .

« و قدمنا الی ما عملوا من عمل » الآیه ... یکی از پیران طریقت این آیت میخواند گفت: مرا درهمه **قرآن** این آیت خوش‌آید که ربّ العزّة میگوید : « وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً » . چون این‌اعمال آلودهٔ ما بباد بی‌نیازی بردهد معاملت با ما جز بمحض فضل خود نکند ، وآنچه بفضل خود کند سزای کرم او بود وسزای کرم اوما را به ازسزای اعمال ما ؛ آنکه گفت: او را جلّ جلاله برما حقّها است از طاعت و عبادت، لکن ما خوددر نهاد خود مفلسیم و او جلّ جلاله‌بافلاس ما حکم کرده و حاکم چون بافلاس کسی حکم کند خصم را از وی چیزی نیاید ، « وان‌کان ذو عسرة فنظرة الی‌میسرة »، هر که مفلس است واجب است که ویرا مهلت دهند تاآنگه که سرمایه بدست‌آرد، وما سرمایه جز بآن جهان بدست نخواهیم آورد که گنج فضل او بر سر ما نثار کند . ما بهستی خویش توانگر نیستیم ، بصفت وی توانگریم، از ما وعمل ما چیزی نیاید ، کاری که گشاید از فضل وی گشاید و ما را

که پذیرفت نه بصورت معاملت پذیرفت ، بآن تعبیه گاهی پذیرفت که منظور نظرعلم ازل است . هر چه در عالم چیز است تبع آن تعبیه است . باش تا فردا که آن تعبیه آشکارا کند ودر خزانه ها باز نهد ، خزانهٔ رحمت بعاصیان دهد خزینهٔ فضل بمفلسان دهد . تا هم ازخزینهٔ وی‌حقّ وی‌بگزارد، زیرا که‌بندگان‌ازآن خود حقّ وی نتوانند گزارد .

پیر طریقت گفت : الهی هر چه می‌نشان شمردم پرده بود و هر چه می مایه دانستم بیهده بود . الهی‌یکبار این پردهٔ من ازمن بردار وعیب هستی من ازمن وادار! ومرادردست کوشش‌بمگذار!الهی کردما کردمادرمیار،وزیان‌ماازماوادار! ای کرد کار نیکوکار آنچه بی ما ساختی بی ما راست دار! و آنچه تو برتاوی بما مسپار(۱)!.

۳ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **الم تر الی ربك** » نمی‌بینی [ننگری]بخداوند خویش، « **کیف مدّ الظل** ؟» که‌چون سایه کشید [از بامداد تا برآمدن آفتاب]؟ « **و لو شاء لجعله ساکناً** » واگرخواستی‌آن[سایه‌همیشه پاینده] کردی(۲) ایستاده آرمیده « **ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا**.(٤٥)» آنکه آفتاب را بران سایه نشان نمای کردیم و بر پی‌او رونده .

« **ثم قبضناه الینا قبضاً یسیراً**.(٤٦) » آنکه ما خود می گیریم آن سایه را باز گرفتنی‌آسان[خوارنهان].

« **وهوالذی جعل لکم اللیل لباساً** » اوآن کس است که شب درشماپوشید و آنرا پوشش شما کرد،« **والنوم سُباتاً** » وخواب شمارا آسایش کرد،« **وجعل النهار**

۱ ـ نسخهٔ الف : موسپار ۲ ـ نسخهٔ الف :کردید

نشوراً (۴۷) » و بامداد روز مانندهٔ رستخیز کرد» [که اینجا ازخواب خیزند و آنجا از گور] .

« **وهوالذی ارسل الرياح بُشراً بين يدی رحمته** » اوآنست که بادها گشاد در هوا پیش [باران] ببخشایش خویش ؛ « **و انزلنا من‌السماء ماءً طهوراً** (۴۸) » و فروفرستادیم از آسمان آبی پاك [پاك کننده] .

« **لنحيىَ به‌بلدةً ميتاً** » تا زنده کنیم‌بآن شهری مرده، « **و نُسقيه** »بیاشامانیم آنرا ، « **مما خلقنا انعاما** » از آنچه آفریدیم‌چهارپایان [فراوان] را، « **و اناسىَّ كثيراً** (۴۹) » و مردمان فراوان را .

« **و لقد صرّفناه بينهم** » میگردانیم [بارانرا] میان ایشان [ازجای بجای] « **ليذّكّروا** » تا [توانائی و تدبیر حکمت ما دریابند و] پند ماپذیرند، « **فأبى اكثر الناس الا كفوراً**(۵۰) » پس سر باز زد بیشتر مردمان که نه مگر ناسپاسی .

« **و لوشئنا** » و اگر ما خواستید ، « **لبعثنا فى كل قرية نذيراً** (۵۱) » ما فرستادید در هر شهری [جداجدا پیغامبری]آگاه کننده .

« **فلا تطع الكافرين** » نگر تا فرمان کافران نبری ، « **وجاهدهم به** » و باز کوش با ایشان [بیاری‌او] «**جهاداً كبيراً** (۵۲) » باز کوشیدنی بزرگ [بشمشیر] .

« **وهوالذی مرج‌البحرين** » او آنست که فراهم گذاشت دو شاخ آب دردریا: « **هذا عذب فرات** » این [یك شاخ] آبی سخت خوش « **وهذا ملح اجاج** » و این [شاخ] شورابی [زبان گز] سخت تلخ « **و جعل بينهما برزخاً** » و میان آن دو دریا جدائی ساخته [بتوانائی خویش] ، « **و حِجراً محجوراً** (۵۳) » بسته‌ای [از یکدیگر] بازداشته .

« **وهو الذی خلق من الماء بشراً** » او آنست که از آب مردم آفرید ،

« **فجعله نسباً و صهراً** » آنرا نژاد کرد وخویش وپیوند « **و کان ربك قديراً** (۵۴)» و خداوند تو توانای است همیشی .

« **ویعبدون من دون الله** » و می پرستند فرود از الله « **ما لا ینفعهم و لا یضرّهم** » چیزی که نه سود کند ایشان را ونه زیان، « **و کان الکافر علی ربّه ظهيراً** (۵۵) » کافر همیشه دیو را هم پشت است وبر الله یاور و پشت برو کردانیده .

« **و ما ارسلناك الامبشراً و نذيراً** (۵۶) » و نفرستادیم ترا مگر بشارت دهی بیم نمائی، [فرمان بردار را شاد کننده و نافرمان را ترساننده].

« **قل ما اسألکم علیه من اجر** » گوی‌نمی‌خواهم ازشما برین پیغام هیچ‌مزدی « **الا من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلا** (۵۷) » [نمی رسانم این پیغام] مگر آنرا تا هر که خواهد بخداوند خویش راه جوید .

« **و توکل علی الحی الذی لا یموت** » کار بسپار و پشت باز کن بآن زنده که هرگز نمیرد ، « **و سبح بحمده** » وبستای او را بپاکی او « **و کفی به بذنوب عباده خبيراً** (۵۸) » و آگاه و بسنده دان او را و دانا بگناه بندگان او .

« **الذی خلق السموات والارض** » اوکه بیافرید آسمانها را و زمینها را « **و ما بینهما** » و آنچه در میان آنست « **فی ستة ایّام** » در شش‌روز، « **ثم استوی علی العرش الرحمن** »آنکه مستوی شد بر عرش رحمن، « **فسئل به خبيراً** (۵۹) » خبر او ازو پرس که اوآگاه ازو .

« **واذا قیل لهم اسجدوا للرحمن** » وآنگه که ایشانرا گویند که سجود کنید رحمن را ، « **قالوا و ماالرحمن؟** » گویند چه چیزاست رحمن ؟ « **انسجد لما تامرنا** » باش تا سجود کنیم ما از بهرآنکه میفرمائی‌ما را ؟ « **و زادهم نفوراً**(۶۰) » [و فرمان و پند] ایشانرا رمیدن میفزاید .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « الم تر الی ربّك»؟.. الآیه هذا من رؤیة القلب و هی العلم، والمعنی ـ الم تعلم انّ الله هو الّذی مدّ الظّل؟ و یجوز ان یکون من رؤیة العین فتکون الرّؤیة بمعنی النّظر و لذلك قال: «الی ربّك» و المعنی ـ الم تنظر الی صنع ربّك « کیف مدّ الظّل »؟ فیه قولان: احدهما انّ الظّلّ ما بین طلوع الفجر و طلوع الشّمس مثل ظلّ الجنّة ظلّ ممدود لا شمس فیه و لا ظلمة. و القول الثّانی، هو اللّیل لانّه ظلّ الارض، و یعم الدّنیا کلّها؛ «و لو شاء لجعله ساکناً » ای ـ دائماً ثابتاً لا یزول کما فی الجنّة . « ثمّ جعلنا الشّمس علیه » ای ـ علی الظّلّ « دلیلا » لانّ بالشّمس یعرف الظّلّ ، لو لا الشّمس ما عرف الظّلّ . و قیل « جعلنا الشّمس علیه دلیلا » ـ ای ـ تبیعاً یتّبعه فینسخه . قال **ابو عبیدة** : الظّلّ ما نسخته الشّمس و هو بالغداة ، والفیء ما نسخ الشّمس و هو بعد الزّوال، سمّی فیئاً لانّه فآء من جانب المغرب الی جانب المشرق. و قیل معناه ـ جعلنا الشّمس مع الظّلّ دلیلا علی وحدانیّة الله عزّ و جل و کمال قدرته . و قیل جعلناهما دلیلا علی اوقات الصّلاة و ذلك انّ الله عزّ و جلّ علّق اوقات الصّلاة بالشّمس و الظّلّ .

« ثمّ قبضناه الینا قبضاً یسیراً » ـ ای ـ قبضنا الظّلّ الی الموضع الّذی حکمنا بکون الظّل فیه بالشّمس الّتی تأتی علیه « قبضا یسیراً» یعنی غیر عسیر . و قیل قبضاً یسیراً خفیّاً لا یستدرك بالمشاهدة . و المعنی انّ الظّلّ یعمّ جمیع العرض قبل طلوع الشّمس. فاذا طلعت الشّمس قبض الله الظّلّ جزءً فجزءً «قبضاً یسیراً» خفیّاً . و قیل معنی الایه ـ الم تر الی ربّك کیف اتی باللّیل ثمّ لم یجعله دائماً سرمداً ثمّ اتی بالشّمس و هو النّهار «فجعله دلیلا» علی اللّیل اذ بضدّها تتبیّن الاشیاء و لم یجعل النّهار سرمداً

بل قبضه واتى بالّليل ثانياً، ونظيره قوله تعالى : « قل أرايتم ان جعل الله عليكم الّليل سرمداً »؟ الى آخر الايتين .

« و هوالّذى جعل لكم الّليل لباساً » انّما سمّى الّليل لباساً لانّه يستر جميع الاشياء بالظّلام كما سمّى اللّباس لباساً لانّه يعمّ البدن بالسّتر ، « والنّوم سباتاً » - اى - راحةلابدانكم، والسّبت-الاستراحة، ومنه يوم السّبت، لانّ اليهودكانوا يستريحون فيه. وقيل سباتا اى-قطعاً لاعمالكم والسّبت-القطع، ومنه يوم السّبت لانّ اليهوديقطعون فيه العمل و لانقطاع الايّام عنده . وقيل سباتاً اى - مسبوتا فيه. يقال سبت المريض فهو مسبوت اذا غشى عليه،فكذلك النّائم فى نومه كالمغشى عليه لزوال عقله و تمييزه . « وجعل النّهارنشوراً » لمّا سمّى النّوم وفاة فى قوله : «الله يتوفّى الّا نفس حين موتها و الّتى لم تمت فى منامها » سمّى اليقظة نشوراًمصدر،نشر الميّت اذاعاد حيّاً، وقيل لانتشار النّاس للمعاش سمّاه نشوراً - اى ذانشور .

« و هوالّذى ارسل الرّياح » قرأ ابن كثير وحده ارسل الريح ، على الوحده ، و قرأ الباقون الرّياح على الجمع، من جمع فلانّها اربع، ومن وحّد فلانّ الالف و اللام فيهاللجنس، « بشراً » بالباءِ و ضمّها وسكون السّين قرأها **عاصم** وحده من البشارة، كقوله : « و من آياته ان يرسل الرياح مبشرات »، وقرأ **حمزه و الكسائى** بالنون و فتحها و سكون الشين ، و قرأ **ابن عامر** بضم النون وسكون الشين ، و قرأ الباقون بضم النون و الشين جميعاً، اى- تهب من كل صوب ، من قوله : « والناشرات نشراً ». وقيل لهانشر-اى -رائحة طيبة. وقيل من النشر الذى هوضدّ الطى اى - تنشر السحاب بين يدى رحمته امام المطر وقدّامه، لانّه ريح ثمّ سحاب ثمّ مطر . و قيل نشراً جمع نشور كرسول ورسل ، و يخفّف الشين فيقال : نشر ، و النشور - الّذى يجمع السّحاب فيمطر .

« وهوالّذى ارسل الرياح »، ارسال اينجا بمعنى گشادن است ، چنانكه گوئى:

ارسلت الطائر ، ارسلت الکلب المعلم ، و فی القرآن : « لنرسل علیهم حجارة » ، « یرسل علیکما شواظ » ـ « یرسل السّماء علیکم مدراراً » . میگوید : اوآن خداوند است که فرو گشاید بادهای بشارت دهنده خلق را بباران فراهم‌آرندهٔ میغ . همانست که جای دیگر گفت : « و ننشیٔ السحاب‌الثقال » فراهم آرد میغهای گران‌بار : یکی از آب، یکی ازبرف ، یکی ازتگرگ ، میراند آنجا که خواهد تا می بارد بفرمان چنانکه وی خواهد، واگر نفرماید که بارد هم‌چنان بر هوا گران بارش میدارد . و ذلك فی‌قوله :« فالحاملات وقراً »، آن همه آثار رحمت اوست و دلالات قدرت او ، چنانکه گفت : « فانظر الی آثار رحمة الله » بنگر بنشانهای رحمت او و مهربانی او در جهان که چون کرد وآنچه کرد چون نیکو کرد . باران آسمانرا رحمت نام کرد ، از آنکه برحمت می‌فرستد . اینستکه گفت جلّ جلاله : «بین یدی رحمته » ، ای ـ امام المطر وقدّامه. « وانزلنا من‌السماء ماءً طهوراً ». طهور آن آبست که‌بنفس خود پاك است وغیر خود را پاك کننده، فهو اسم لمایتطهّر به،کالسحور اسم لمایتسحّر به و الفطور اسم لما یفطر به . و دلیل برآن که طهور مطهّر است خبر درست از **مصطفی** (ص) قال فی‌البحر : « هوالطهور ماؤه الحلّ میتته » و اراد به المطهّر لانّه قال ذلك فی جواب السائل الّذی سأله عن تطهیرماءالبحر لاعن طهارته، والماء مطهّر لانّه یطهّر الانسان من‌الحدث والنجاسة ،کما قال فی آیة اخری : « و ینزل علیکم من‌السماء ماءً لیطهّرکم به ». معلوم شد که تطهیر خاصیت آب است و چیزی‌دیگر از مایعات باین معنی مشارك وی نیست ، لانّ‌الله تعالی منّ علینا بانزال‌الماء للتطهیر، فلو کان غیره یشارکه فی التطهیر لبطلت فایدة الامتنان . ومذهب اصحاب رای‌آنست که طهور طاهر است ، فجوّزوا ازالة النجاسات بالمایعات الطاهره ، مثل‌الخل و ماء الورد و غیرهما، ونحن نقول لو جاز ازالةالنجاسة بها لجاز ازالة الحدث بها . ومذهب **مالك** آنست که طهور آن بود که تطهیر ازو متکرّر بود. کالصّبور اسم لمن یتکرّر

منه‌الصبر ، والشكور ، اسم لمن يتكرّر منه التّشكّر . فجوّزالوضوءِ بالماء المستعمل الّذى توضّأ به مرّة .

« لنحيى به » اى ـ بالمطر«بلدةً ميتاً» ولم يقل ميتة لانّه اراد‌البلد، والمعنى ـ انزلناه لننبت به‌ارضاً لانبات فيها فذاك حيوتها وموتها. و قيل لمّا نبت فيهـا مـا فيه حيوة الحيوان جعل ذلك حيوة لها ، « و نسقيه » الاسقاء و السّقى واحد عند **عامر بن صعصعة** وقبائل من‌العرب « ممّا خلقنا انعاماً و اناسىّ كثيراً » ، اى ـ و نسقى‌الماء البهائم و النّاس . وقيل مكـنّاهم من ان يشربوه و يسقوا منه انعامهم ، و قال «واناسى كثيراً» ولم يقل مطلقاً لانّه ليس كل‌الناس يعيش بماء المطر . و اناسى ـ جمع‌انسى مثل : كرسى و كراسى . و يجوز ان يكون جمع انسان و اصله اناسين مثل : بستان و بساتين ، فجعل‌الياء عوضاً عن‌النون .

« ولقد صرّفناه بينهم » الهاء ـ راجعة الى‌المطر‌المسمّى رحمه فى‌الاية المتقدّمة. والمعنى ـ صرّفنا‌المطر بينهم مرّة‌ببلدة‌ومرّةً ببلدة‌اخرى. قال‌**ابن‌عباس**:ما عام بامطر من عام ولكن‌الله يصرفه فى‌الارض . و قرأ هذه‌الاية ـ وهذا كما روى ـ مرفوعاً ما من ساعة من ليل و لانهار الّا السّماء تمطر فيها يصرفه‌الله حيث يشاء . و روى عن **ابن مسعود** يرفعه قال : ليس من سنة بامطر من اخرى ولكنّ‌الله قسّم هذه‌الارزاق فجعلها فى‌السّماء الدنيا فى هذه‌القطر،ينزل منه كل سنة بكيل معلوم و وزن معلوم ، و اذا عمل قـوم بالمعاصى حوّل‌الله ذلك الى غيرهم ، فاذا عصوا جميعاً صرف ذلك الى‌الفيافى والبحار . و قيل المراد من تصريف المطر تصريفه وابلا وطلا ورذاذاً و نحوهـا . وقيل‌التّصريف راجع الى‌الرّيح ، وقيل الى **القرآن** . « ليذكـروا » اى ـ ليتذكـّروا و يتفكـّروا فى قدرة‌الله تعالى . « فابى اكثر‌الناس الّا كفوراً » جحوداً ، و كفرانهم هوانّهم اذا مطروا قالوا مطرنا بنوء كذا اى ـ لسقوط كوكب كذا، كما يقول‌المنجّمون،فجعلهم‌الله بذلك كافرين . وعن‌**زيدبن خالد الجهنى** قال : صلّى رسول‌الله (ص) صلاة‌الصبح **بالحديبية**

فی اثرسماءٍ کانت من‌اللیل ، فلمّا انصرف اقبل علی‌النّاس، فقال : هل تدرون ماذا قال ربّکم؟ قالوا : اللّه ورسوله اعلم . قال : اصبح من عبادی مؤمن بی وکافر ، فامّا من‌قال‌مطرنا بفضل‌اللّه ورحمته فذلك مؤمن بی‌کافر بالکوکب ، و اما من قال مطرنا بنوء کذا و کذافذلك کافر بی مؤمن بالکوکب» .

« ولوشئنا لبعثنا فی کل قریة » ای ـ فی کل مصر ومدینة نبیاً ینذرهم فیخف عنك اعباء النبوة ولکن‌لم‌یفعل ذلك لیعظم شأنك ویکثراجرك . وقیل معناه ولوشئنا لانزلنا الایات المقترحه ولبعثنا فی کل قریة « نذیراً » زیادة علی ما یقترحون و لکنّا نعلم انّهم یسألون عناداً و تعنّتاً ونعلم انّهم لایؤمنون وهونظیر قوله : « اولم یکفهم انّا انزلنا علیك‌الکتاب یتلی علیهم » .

«فلاتطع‌الکافرین» فیما یسئلونك « وجاهدهم به» ای ـ بالقرآن. و قیل بالاسلام وقیل بالسیف ، « جهاداً کبیراً » لایخالطه فتور. قال **الحسن** معناه ـ اقتلهم اویسلموا.

« وهوالذی مرج‌البحرین » معنی مرج‌البحرین ـ خلّی بینهما. یقال مرجت‌الدابة وامرجتها اذا خیّلتها ترعی، والمرج‌من‌هذا سمّی، ویقال مرجت عهودهم واماناتهم اذا اختلطت ، ومنه قوله‌تعالی: « فی‌امر مریج » ای‌ـ مختلط . وقال‌النبی(ص) **لعبدالله بن عمر** : « و کیف بك یا **عبدالله** اذا کنت فی حثالة من الناس قد مرجت عهودهم و اماناتهم و صاروا هکذا » ، و شبك بین اصابعه . « هذا عذب فرات » فرات صفة للعذب و الفرات اشد العذوبه یعنی ـ هذا عذب اشدّ العذوبة ، « و هذا ملح اجاج » ، الاجاج صفة للملح وهو اشدّالملوحة، یعنی ـ وهذا ملح اشدّ الملوحة، « وجعل بینهما برزخا » ای ـ حاجزاً من قدرته یلتقیان لایختلطان . قیل الماء العذب والماء الملح یجتمعان فی‌البحر فیکون العذب اسفل والملح اعلی،لایغلب احدهما علی‌الاخر، و هو معنی قوله : « وحجراً محجوراً » قال **الفراء** ای ـ حراماً محرّماً ان یغلب احدهماعلی صاحبه. وقیل‌العذب**جیحان و سیحان و دجلة و الفرات و النیل**،والملح‌سایرالبحار، والبرزخ بینهما البلاد والقفار فلا یختلطان، فاذاکان یوم القیمة اختلطا بزوال‌الحاجز، کقوله : « واذاالبحار فجّرت ».

« وهوالذی خلق من الماء بشراً »، یعنی ـ من النطفة بشراً، ای ـ انساناً، «فجعله» ـ الهاء ـ یعود الـی المـاء. و قیل الی البشر، « نسباً و صهـراً » یعنی ـ جعلـه ذا نسب و ذا صهر. قال علی(ع) : « النسب ما لایحلّ نکاحه، والصهر ما یحلّ نکاحه، فالنسب مایوجب الحرمة والصهر ما لایوجبها»، و قیل النسب من القرابة والصهر الخلطة التی تشبه القرابة وهوالسبب المحرّم للنکاح. قال ابن عباس : حرّم الله تعالی سبعاً نسباً و سبعاً صهراً : اما النسب فقوله تعالی : « حرّمت علیکم امهاتکم » الی قوله: « و بنات الاخت »، و اما الصّهر فقوله : « وامّهاتکم اللاّتی ارضعنکم » الی قوله : « وان تجمعوا بین الاختین» و تمام السّبع قوله و:«لا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء »،وقیل النسب ـ البنون والصهر ـ البنات،لانّ من قبلهنّ تکون الاصهار،والصّهر ـ المتزوّج بابنة الرجل. قال **ابن سیرین**:«نزلت هذه الایة فی النّبیّ(ص)وعلی(ع)، زوّج **فاطمة علیاً** ـ وهوابن عمّه ـ و زوّج ابنته فکان نسباً وصهراً» ☆ **ابن سیرین** گفت:این آیت در شأن **مصطفی** (ص)و **علی**(ع)، فرود آمد که **مصطفی** دختر خویش را ـ **فاطمه** ـ بزنی **بعلی** داد. **علی** پسر عمّ وی بود وشوهر دخترش ، هم نسب بود وهم صهر. و قصّه تزویج **فاطمه** آنست که **مصطفی** علیه ـ السلام روزی در مسجد آمد شاخی ریحان بدست گرفته **سلمان** را گفت : یا **سلمان** رو **علی** را بخوان. رفت و گفت : یا **علی** ! اجب رسول الله. **علی** گفت : یا **سلمان** رسول خدا را این ساعت چون دیدی وچون او را گذاشتی ؟ گفت : یا **علی** سخت شادمـان و خندان چون ماه تابان و شمع رخشان. **علی** آمد بنزدیک **مصطفی** و **مصطفی** آن شاخ ریحان فرادست **علی** داد، عظیم خوش بوی بود. گفت:یا رسول الله این چه بویست بدین خوشی؟ گفت:یا **علی** ازآن نثارها است که حوریان بهشت کرده‌اند بر تزویج دخترم ـ **فاطمه** ـ گفت: با که یا رسول الله؟ گفت: باتو یا **علی** ، درمسجد نشسته بودم فریشته‌ای

☆این حدیث در تفسیر مجمع البیان (جلد ٤ ص ١٧٥ طبع صیدا) بهمین مضمون و عبارت آمده است .

درآمد بر صفتی که هرگز چنان ندیده بودم، گفت نام من **محمود** است و مقام من در آسمان دنیا، در مقام معلوم خودم بودم ثلثی از شب گذشته که ندائی شنیدم از طبقات آسمان که:ای فریشتگان مقربان و روحانیان و کروبیان همه جمع شوید در آسمان چهارم. همه جمع شدند و همچنین سکان مقعد صدق و اهل فرادیس اعلی در**جنات عدن** حاضر گشتند. فرمان آمد که ای مقربان درگاه وای خاصگیان پادشاه! سورهٔ: «هل اتی علی‌الانسان» برخوانید. ایشان همه بآواز دلربای والحان طرب افزای‌سورة **هل اتی** خواندنِ گرفتند. آنگه درخت **طوبی** را فرمان‌آمد که‌تو نثار کن بربهشتها بر تزویج **فاطمهٔ زهرا** با **علی مرتضی**. ودرخت**طوبی** دربهشت همچون آفتاب است در دنیا، چون آفتاب در دنیا بالا گرفت هیچ خانه نماند که از وی شعاع در آن نیفتد، همچنین در بهشت هیچ قصر و غرفه و درجه ای نیست که از درخت **طوبی** در آنجا شاخی نیست. پس **طوبی** بر خود بلرزید و در بهشت گوهر ومروارید وحله‌ها باریدن گرفت، پس‌فرمان آمد تا منبری از یك دانه مرواریدسپید در زیر درخت **طوبی** بنهادند، فرشته‌ای که‌نام وی **راحیل** است و درهفت‌طبقه‌آسمان فرشتهٔ ازوفصیح‌تر و گویاتر نیست بآن منبر برآمد و خدایرا جل جلاله ثنا گفت‌وبر پیغامبران درود داده آنگه جبّارکائنات خداوندذوالجلال قادر بر کمال بی واسطه‌ندا کرد که:ای**جبرئیل** وای **میکائیل** شماهادو گواه‌معرفت**فاطمه** باشید ومن که‌خداوندم ولیّ**فاطمه**‌ام،وای کروبیان‌وای‌روحانیان آسمان‌شماهمه گواه‌باشید که‌من**فاطمهٔ زهرا** رابزنی **بعلی‌مرتضی** دادم.آن‌ساعت که‌رب‌العزةاین‌ندا کرد ابری بر آمد زبر **جنات عدن**، ابری روشن خوش که درآن تیرگی و گرفتگی نه ـ و بوی خوش و جواهر نثار کرد و **رضوان** و ولدان وحوران‌بهشت‌برین نمط نثار کردند. پس رب العزّة مرا بدین بشارت بتو فرستاد یا **محمد** و گفت: حبیب مرا بشارت ده و با وی بگو که‌ما این عقد درآسمان بستیم تونیز در زمین ببند. پس **مصطفی** (ص) **مهاجروانصار** را

حاضر کرد ، آنگه روی فرا **علی** کرد گفت : یا **علی** چنین حکمی در آسمان رفت ، اکنون من **فاطمه** دختررا بچهارصد درم کاوین بزنی بتو دادم پذیرفتی؟ **علی** گفت : یارسول‌الله من پذیرفتم نکاح وی ، رسول گفت : بارك‌الله فیکما .

قوله : « و یعبدون من دون‌الله » یعنی ـ هؤلاء المشرکین « ما لا ینفعهم » ان عبدوه « و لا یضرّهم »ان ترکوه،« وکان‌الکافرعلی ربّه‌ظهیراً »، ای ـمعیناللشیطان‌علی ربّه‌بالمعاصی.قال **الزجاج** : ای‌یعاون‌الشیطان‌علی‌معصیةالله لانّ عبادتهم‌الاصنام معاونة الشیطان. وقیل‌معناه«وکان‌الکافرعلی‌ربّه ظهیراً»ای‌ـ هیّناً ذلیلا . من قول‌العرب‌جعلنی بظهر ای جعلنی هیّناً. ویقال ظهربه اذاجعله خلف ظهره فلم‌یلتفت‌الیه. قال**ابن‌عباس**: نزلت الایه فی **ابی جهل** فصار عاماً فی‌الکفّار .

« و ما ارسلناك » یا **محمد**(ص) ، « الّا مبشراً » للمؤمنین بالثواب « و نذیراً » للکافرین‌بالعقاب . « قل ما اسألکم علیه » ، ای ـ علی تبلیغ‌الرسالـة « من اجر »، ای رزق و جعل فیقولوا انّما یطلب **محمد** اموالنا بما یدعونا الیه فلا نتبعه « الّا من‌شاء ان یتّخذ الی‌ربّه سبیلا »، هذاالاستثناء منقطع عندالجمهور،ای‌ـلکن«من‌شاء ان یتّخذ الی ربّه سبیلا» بانفاق ماله‌فی‌سبیله،فلیفعل. وقیل‌الاستثناء متّصل وتقدیره:ـلااسألکم علی ما ادعوکم الیه اجراً الّا اتخاذ المدعوّ سبیلا الی ربّه بطاعته ، فذلك اجری لانّ الله یأجرنی علیه .

« و توکّل علی الحی الذی‌لا یموت» ای :ـ فوّض امرك الیه وثق به ، فانه حیّ لایموت وسینتقم منهم و لوبعد حین، « و سبّح بحمده »، نزّهه عمّا لا یلیق‌به وباوصافه، و قیل صلّ‌له شکراً علی‌نعمه. وقیل قل سبحان‌الله والحمد لله « و کفی به » ای‌ـ کفی بالله « خبیراً » عالماً « بذنوب عباده » فیجازیهم بها .

« الذی خلق السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام »، ای ـ انه مع قـدرته

علی خلقها فی اسرع من لمحة خلقها فی ستة ایام لتعلموا انّ التأنی مستحبّ فی الامور. « ثم استوی علی العرش » مضی تفسیره الرّحمن ای هو الرّحمن، ویجوز ان یکون «الذی» مبتداءً و«الرحمن» خبره. ویجوز ان یکون وصفاً له و قوله « فسئل به » خبره ویجوز ان یقف علی ایام و یرتفع الرحمن بقوله استوی وقوله « فسئل به خبیراً». وقیل: الهاء عائد الی الخلق و ذلك انّ **الیهود** وصفوا خلق السموات و الارضین علی خلاف ما خلق الله والتقدیر: ـ فسئل الرحمن خبیراً به فانّه خالقه ومکوّنه. و قیل فسئل به یعود الی الله، و قیل الی الاستواء فیمن جعل الرحمن رفعاً به، و قیل الباء بمعنی عن، ای فسئل عنه خبیراً وهو الله عزّ وجلّ، وقیل **جبرئیل** (ع). وقیل الخطاب للرسول والمراد منه غیره لانّه کان مصدّقاً به و المعنی: ـ ایّها الانسان لا ترجع فی طلب العلم بهذا الی غیری.

« واذا قیل لهم » لکفّار مکّة « اسجدوا للرحمن » قالو « ما الرحمن » مانعرف الرحمن الّا رحمن **الیمامة**، یعنون **مسیلمة الکذاب** کانوا یسمّونه رحمن **الیمامة**، « انسجد لما تأمرنا » قرأ **حمزة و الکسائی** یأمرنا بالیاء، ای لما یأمرنا **محمد**(ص) بالسجود له، و قرأ الاخرون بالتاء، ای لما تأمرنا انت یا **محمد** « وزادهم » قول القائل لهم: «اسجدوا للرحمن»، « نفوراً » عن الدین والایمان، وهو نظیر قوله: « فلم یزدهم دعائی الّا فراراً »، « و لا یزید الظالمین الّا خساراً »، وکان **سفیان الثوری** اذا قرأ هذه الایة، رفع راسه الی السّماء و قال : الهی زادنی خضوعاً ما زاد اعداك « نفوراً ».

النوبة الثالثة

قوله : « الم ترالی ربّك » ـ این آیت از روی ظاهر بیان معجزه **مصطفی** (ص) است و بر معنی فهم اهل حقایق ، اشارت بتخاصیص قربت و تضاعیف کرامت او .

امّا بیان معجزه آنست که رسول خدا علیه السلام در بعضی سفرها وقت قیلوله زیر درختی فرود آمد. یاران جمله با وی و سایهٔ درخت اندك بود، ربّ العزّة جلّ جلاله بقدرت خویش اظهارمعجزهٔ **مصطفی** (ص) را سایهٔ آن درخت بکشید چندانکه همه لشکر اسلام را در سایهٔ آن درخت جای بود. در آن حال ربّ العزّة این آیت فرو فرستاد و این معجزه ظاهر گشت. اما بیان تخصیص قربت وزلفت آنست که: «الم تر الی ربّك» خطاب با حاضرانست و تشریف مقربانست. **موسی** (ع) بر مقام مناجات طمع‌دردیدار حق کرد گفت: «ارنی انظر الیك» جلال عزّت احدیت میل قهر دردیدهٔ قدس‌او کشید که: «لن ترانی» وبا **مصطفی** گفت: «الم تر الی ربّك؟» ای **محمد** نه مرا می‌بینی ودر من نگری؟ دیگر چه خواهی؟

ای جوانمرد! گمان مبر که آنکس که بمشاهدت عزّت ذوالجلال رسد ذرّه‌ای از عشق و شوق او کم گردد. در جگر ماهی تپشی است که اگر همه بحار عالم را جمع کنی ذرّه‌ای از آن تپش بننشاند. دلی که آن دلست امروز در کار است و فردا هم‌درکار، امروزدرعین‌شوق‌وفردادرعین‌ذوق، یك‌سرّ‌ازاسرار«الم‌ترالی‌ربك» آنست که بشر اگر چه مخصوص بود بتخاصیص قربت، او را هر گز نرسد که تقاضای دیدار عزّت ذی‌الجلال کند مگر که هم دیدار، خودبتقاضای جمال آید. بیان‌این‌رمزدرآن‌خبراست که **مصطفی** گفت: «اذا دخل‌اهل‌الجنّة الجنة نودوا یا اهل‌الجنّة انّ لکم عندالله موعداً یرید ان ینجز کموه» الحدیث الی‌آخره؛ این خود درجهٔ‌عامّهٔ مؤمنان است که بدرجات ومنازل خویش‌آیند، وبا اتباع و قهرمانان وخدم واهل مملکت خویش الف گیرند، آنکه بتقاضای عزّت بمشاهدهٔ احدیّت رسند. باز قومی که خداوندان عین‌اند ازصفات خویش مجرّد گشته و بعین‌فطرت خویش رسیده. پیش ازآن که بمراقی‌دولت بهشت پیوندند، جمال ربوبیت راه ایشان بگیرد رداءِ کبریا را کشف کند، فیشهدهم بجماله ویتجلّی لهم بجلاله قبل وصولهم الی‌المنازل والدرجات، فذلك قوله عزّ وجل:

« انّ ربك لبالمرصاد » ، و يقال : « الم تر الی ربك کیف مدّ الظل » ای ـ مد ظل ـ العصمه قبل ان ارسلك الی الخلق .

« و لو شاء لجعله ساکناً » ای ـ جعلك مهملا و لم یفعل، بل جعل الشمس التی طلعت من صدرك « علیه دلیلا » .

« ثم قبضناه الینا قبضاً یسیراً » هذا خطاب من اسقط عنه الرسوم والوسائط .

قوله: « وهوالذی ارسل الریاح بشراً بین یدی رحمته » اشارت است ببادرعایت که ازمهبّ عنایت وزد بردلهای مؤمنان تا هرچه خاشاك مخالفت بود وانواع کدورت از آن دلها پاك بروبد و شایسته قبول کرامات وارادات حق گرداند. بنده چون نسیم روح آن ریاح بسینهٔ وی رسد زوائد موارد طلبد و روائح آن سعادت وعنایت جوید، ربّ العزة بمهربانی و لطف خویش چهار در بر وی گشاید : درِ احسان و درِ نعمت و درِ طاعت ودرِ محبت ، بنده بحکم بشریت ازراه کنودی خویش درآید که: « انّ ـ الانسان لربّه لکنود » وآن درِ احسان برخود به بندد؛ حق جل جلاله رسول کرامت فرستد با کلید تجاوز و عفو که: انا استر اسائتك برحمتی فانی سیّد لطیف و انت عبد ضعیف ، فذلك قوله : « وهوالذی یقبل التوبة عن عباده و یعفوعن السیئآت ». همچنین رب العزة درِ نعمت بربنده گشاید ، بنده بکفران پیش آید که: « انّ الانسان لکفور مبین »، وآن در بر خود به‌بنده بتقصیر در شکر . حق جل جلاله رسول فضل فرستد با کلید منّت و گوید : « ان قصّرت انت فی شکری فلااقصّر انا فی برّی»، فذلك قوله: « قل بفضل الله و رحمته » ؛ سوم درطاعت است که بر بنده گشاید الله و بنده بمعصیت آن در بر خود ببندد . حق تعالی رسول مغفرت فرستد با کلید توبت که: « ان اذ نبت ذنباً فانا اغفر لك ولا ابالی » فذلك قوله: «انّ الله یغفر الذنوب جمیعاً»؛ چهارم درِ محبت است که الله بلطف خود بربنده گشاید بنده بجفا پیش آید،بدلیری و بد عهدی آن در بر خود به‌بندد ، ربّ العزّة رسول حلم فرستد با کلید ستر که: عبدی! ان اجترأت علی

سوءِ المعاملة تجاوز عنك لانی حبیبك وانا الذی قلت: « یحبّهم و یحبونه » .

قوله : « و انزلنا من السماء ماءً طهوراً » قال **النصرابادی** : هوالرّش الذی یرشّ من میاه المحبّة علیقلوب العارفین فتحیابه نفوسهم باماتة الطبع فیها ثم‌یجعل قلبه اماماً للخلق‌یفیض‌برکاته علیهم‌فتصیب‌برکات نورقلبه کل شیء من ذوات الارواح .

قال‌الله تعالی : « و نسقیه ممّا خلقنا انعاماً و اناسیّ کثیراً » .

«و لو شئنالبعثنا فی کلّ‌قریة‌نذیراً». این‌همچنانست که‌جائی‌دیگر گفت : « ولئن شئنا لنذهبنّ بالذی اوحینا الیك » ، ومقصود آنست که رب العزة می‌خواهد تادوستان وخواص بندگان خود را پیوسته معصوم دارد از آنکه ایشانرا با خود التفاتی بود یا با روش خویش نظری کنند . **موسی کلیم** (ع) وقتی ضجرتی نمود و متبرّم گشت از **بنی اسرائیل** ازآنکه سؤال بسیار میکردند از وی . رب العزة تأدیب ویرا آن شب بهزار نبی وحی فرستاد از انبیاءِ بنی اسرائیل . بامدادان همه رسولان بودند ، وحی گزاران و پیغام رسانان ، خلق همه روی بایشان نهادند و**موسی** را تنها بگذاشتند ، **موسی** درخود افتاد تنگدل وغمگین ، در الله زارید وتضرّع کرد، گفت : بارخدایا ! طاقتم نماند فریاد من رس وبر من ببخشای . رب العزّة مراعات دل **موسی** را هم در آن روز قبض ارواح آن رسولان کرد و**موسی** بسر وقت خویش باز گشت .

« وهوالذی مرج‌البحرین »، هو یك حرف است فرد است اشارت فرا خداوند فرد . نه نام است و نه صفت اما اشارت است فرا خداوندی که او را نام است وصفت، و آن یك حرف ، ها است و واو قرارگاه نفس است . نه بینی که چون تثنیه کنی‌هما گوئی نه هوما ؟ تا بدانی که آن خود یك حرف است تنها دلیل بر خداوند یکتا ، همه اسامی و صفات که گوئی ، از سر زبان گوئی ، مگر هو که از میان جان بر آید ازصمیم سینه وقعر دلرود . زبان ولب را با وی‌کاری نیست‌مردان راه‌دین‌وخداوندان عین الیقین که دلهای صافی‌دارند وهمتهای‌عالی و سینه‌های خالی ، چون از قعرسینهٔ

ایشان این کلمه سر برزند مقصود و مفهوم ایشان جز حق جل جلاله نبود، وتا چنین جوانمردی نبود خود حقیقت هویت بر وی مکشوف نگردد.

آن عزیزی در راهی میرفت درویشی پیش وی باز آمد، گفت: از کجا می‌آئی؟ گفت:هو، گفت: کجا می روی؟ گفت: هو، گفت: مقصودت چیست؟ گفت: هو، ازهرچه سؤال میکرد وی میگفت هو. این چنانست که گفته‌اند:

از بس که دو دیده در خیالت دارم
در هر چه نگه کنم توئی پندارم

« مرج البحرین هذا عذب فرات وهذا ملح اجاج » ـ البحر الملح لا عذوبة فیه و العذب لاملوحة فیه و هما فی الجوهریّة واحد و لکنّه سبحانه بقدرته غایر بینهما فی الصّفة، کذلك خلق القلوب بعضها معدن الیقین والعرفان وبعضها محل الشك والکفران. «عذب فرات» اشارت است فرا دل دوستان که بنور هدی روشن است، بزیور ایمان آراسته و شعاع آفتاب توحید درو تافته، « وملح اجاج » اشارت است فرا دل بیگانگان که بظلمات کفر و کدورات شك تاریك گشته ودرحیرت جهل بمانده. آن یکی را خلعت رفعت پوشیده بلامیل و آن یکی را قید مذلّت و اهانت بر پای نهاده بلا جور. آری چون رب العزة خواهد که بنده‌ای را تاج اعزاز بر سر نهد بر بساط راز او را راه دهد و راه ایمان بر وی روشن دارد، وچون خواهد که داغ خسار بر رخسارش نهد، بسوط انتقام از مقام قربش براند. « ومن لم یجعل الله له نوراً فما له من نور وتوکل علی الحی الذی لایموت».

سأل رجل **ابن سالم** : أنحن مستعبدون بالکسب او بالتوکل ؟ فقال **ابن سالم** :التوکل حال رسول الله والکسب سنة رسول الله(ص). و انما استنّ لهم الکسب لضعفهم حین اسقطوا عن درجة التوکل الذی هو حاله. فلمّا سقطوا عنه لم یسقطهم عن درجة طلب المعاش بالمکاسب الذی هو سنته و لولا ذلك لهلکوا.

وعن **محمد بن عبدالله الفرغانی** یقول:سمعت **اباجعفر الحداد** یقول : مکثت تسع عشر سنة اعتقد التوکل و انا اعمل فی‌السوق فآخذ کل یوم اجرتی و لااستریح منها الی شربة ماء و لا الی دخلة حمّام فاتنظّف بها، و کنت اجیء بأجرتی الی الفقراءِ فأواسیهم بها فی **الشونیزیة** (۱) و غیرها و اکون انا علی حالی. و یقال عوام المتوکلین: اذا اُعطوا شکروا واذا منعوا صبروا ، وخواصهم اذا اعطوا آثروا و اذا مُنعوا شکروا ، و یقال : الحقّ یجود علی الاولیاء اذا توکلوا بتیسیر السبب من حیث یحتسبون ولا یحتسبون، ویجود علی‌الاصفیاءِ بسقوط الادب و اذا لم یکن ادب ، فمتی یکون طلب ؟ ویقال التوکل ان یکون مثل الطفل لا یعرف شیئاً یأوی الیه الّا ثدی امّه . کذلك المتوکلون یجب ان لا یری لنفسه مأوی الّا الله عز وجل .

۴ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : «**تبارك الذی جعل فی السماء بروجاً**» با برکت‌آن خدای که در آسمان برجها کرد «**وجعل فیهاسراجاً**» و در آن چراغی نهاد [روز را] ، «**و قمراً منیراً** (۶۱) » و ماهی تابنده [شب را] .

«**وهو الذی جعل اللیل والنهارخلفة**» او آنست که شب و روز را روان پیاپی کرد گذرنده‌پس یکدیگر،«**لمن اراد ان یذّکّر**»آنرا تا هر که خواهد . [آنکه در شب فائت شد بروز با جای آرد و آنچه در روز فائت شد بشب با جای آرد] ،

(۱) شونیزیه ، مقبره‌ایست ببغداد در جانب غربی آن ، وگروه بسیار از صالحان بدانجا مدفونند از جملهٔ آنان : **جنید و جعفر خلدی و رویم و سمنون‌محب** ، و در آنجاخانقاهی‌است صوفیان را .

(برهان قاطع بتصحیح دکتر**محمدمعین** ذیل کلمه‌شونیزیه)

« **اوأراد شكوراً** (٦٢) » یا سپاس خواهد داشت [از کرد گار ،] دارد .

« **وعبادالرحمن** » و بندگان رحمن [که ستوده‌اند] ، « **الذين يمشون على الارض هوناً** » آنند که میروند در زمین بکم آزاری، « **واذا خاطبهم الجاهلون** » و چون نادانان در روی ایشان نادانی گویند ، « **قالوا سلاماً**(٦٣) » گویند ما از سخن نادانان بیزاریم .

« **والذين يبيتون لربهم** » ، و ایشان که در شبها خداوند خویش را « **سجداً و قياماً.** (٦٤) » بسجود باشند و بپای .

« **والذين يقولون ربنا** » و ایشان که گویند خداوندما « **اصرف عنا عذاب جهنم** » بگردان از ما عذاب دوزخ ، « **ان عذابها كان غراماً**(٦٥) » که عذاب آن‌کافر را ستوهی نمای است جاوید .

« **انهاساءت مستقراً ومقاماً**(٦٦) » و آن بد آرامگاهی است و بودنی جای .

« **والذين اذا انفقوا** » و ایشان کـه آنگه کـه نفقه می کنند [و خورند] ، « **لم يسرفوا و لم يقتروا** » نه گزاف کنند و نه به تنگی زیند ، « **وكان بين ذلك قواماً** . (٦٧) » و میان این و آن راست باز ایستند .

« **والذين لايدعون مع اللهالهاً آخر** » واینان که باالله خدایی‌دیگرنخوانند، « **ولايقتلون النفس التي حرّم الله الا بالحق** » و نکشند تنی که الله خون آن حرام کرد مگر بحقّ [قصاص یا رجم محصن] ، « **ولا يزنون** » و زنانکنند ، «**ومن يفعل ذلك** » و هر که از این افعال چیزی کند ، « **يلق اثاماً.**(٦٨) » پاداش بزه‌کاری خویش بیند .

« **يضاعف له العذاب يوم القيمة** » توی برتوی کند او را عذاب روزرستخیز، « **و يخلد فيه مهاناً** . (٦٩) » ، و در آن عذاب جاوید ماند خوار کرده بنومیدی .

« **الاّ من تاب و آمن** »مگراو که باز گردد و بگرود ، « **وعمل عملا صالحاً**» وکردار نیك کند ، « **فأولئك یبدل الله سیآتهم حسنات** » ایشان‌اند که الله تعالی ایشانرابجای بدیهای [کردهٔ] ایشان نیکیها[ی نا کرده] دهد، « **وکان‌الله غفوراً رحیماً** (۷۰) » و الله امرزگار است مهربان همیشی .

« **ومن تاب وعمل صالحاً** » و هر که باز گردد با خداوند خویش و کردار نیك کند ، « **فانّه یتوب الی الله متاباً** (۷۱) » او را به نزدیك خداوند خویش باز گشتن گاه است هر که باز گردد .

« **والذین لایشهدون الزور** » و ایشان که گواهی دروغ ندهند [و مساعدة اهل‌باطل نکنند] ، « **و اذا مرّوا باللغو**» وهر گه که‌بناپسند وسخن‌بیهوده‌بگذرند، « **مروا کراماً** (۷۲) آزادو نیکو بر گذرند .

« **والذین اذا ذکروا بآیات ربهم** » و ایشان که چون پند دهندایشانرا بسخنان خداوند ایشان ، « **لم یخرواعلیها صماً وعمیاناً** .(۷۳) » بر وی نیفتد چون کر [بشب] و نابینا [بروز] .

« **والذین یقولون ربنا** » و ایشان که میگویند خداوند ما « **هب لنا من ازواجناوذرّیاتنا** » بخش ما را از جفتان ما و فرزندان ما « **قرة اعین** » روشنائی چشمها « **و اجعلنا للمتقین اماماً**.(۷۴) » و ما را پیشوایان پرهیز کاران کن .

« **أولئك یجزون الغرفة بما صبروا** » ایشانند که پاداش دهند ایشانرا بهشت، بشکیبائی که‌میکردند . « **ویلقون فیها تحیة وسلاماً** .(۷۵) » و ایشانرا بروی می‌آرند و می‌نمایند ، در بهشت نواخت ودرود .

« **خالدین فیها**» جاوید ایشان در آن ، « **حسنت مستقراً و مقاماً** .(۷۶) » چون نیکوسرای آرامش را و بنگاه بودن را .

« **قل** » بگـوی ای **محمد** (ص) [کافرانرا] « **ما يعبؤ بكم ربى** » چه سازد [چه‌کار دارد] بشما [وعذاب کردن شما را] خداوند من ، « **لولا دعاؤكم** » اگر نه‌ازبهر آنید که‌شما [خداوند خویش‌را می‌فرزند] گوئید [و انباز] « **فقد كذبتم** » اکنون پس که پیغام بدروغ فرا داشتید [و پیغام رسان را دروغ زن خوانـدیـد] ، « **فسوف يكون لزاماً**.(۷۷) » با هم بر آویختنئی بود تا از آن چه بینید .

النوبة‌الثانية

قوله تعالى : « تبارك‌الذى جعل فى‌السّماء بروجاً » قال **الحسن‌ومجاهدوقتادة:** البروج هى النّجوم الكبار مثل **الزهرة وسهيل و المشترى و السماك و العيوق** و اشباهها، سمّيت بروجاً لاستنارتهاو حسنها وضوءِها، والابرج الواسع‌ما بين الحاجبين، وقال **عطية‌بن‌العوفى** بروجاً اى قصوراً فى‌السّماءِ فيهاالحرس من‌الملائكة، دليله‌قوله: « ولو كنتم فى‌بروج مشيّدة » . وقيل‌المراد بها قصورالجنّة وقال **ابن‌عباس** هى‌البروج المعروفة الّتى هى منازل الكواكب السّبعة السّيّاره وهى اثنا عشر بروجاً : **الحمـــل والثور و الجوزاء و السرطان و الاسد و السنبله و الميزان و العقرب و القوس و الجدى و الدلو و الحوت** . **فالحمل والعقرب** بيتا **المريخ**، و **الثور و الميزان** بيتا **الزهرة**، و **الجوزاء والسنبلة** بيتا **عطارد**، **والسرطان** بيت **القمر** و **الاسد** بيت ـ **الشمس** ، **والقوس والحوت** بيتا **المشترى والجدى والدلو** بيتا **زحل**، وهذه‌البروج مقسومة على‌الطبايع الاربع ، فيكون نصيب كل واحد منهاثلثة بروج‌تسمّى المثلّثات: **فالحمل و الاسد و القوس** مثلّثة نـاريّـة، **والثور والسنبله‌و الجدى** مثلّثة ارضيّة، **والجوزاء والميزان والدلو**مثلّثةهوائيّة، **والسرطان والعقرب والحوت** مثلّثةمائيّة، « و جعل فيها سراجاً »، يعنى ـ **الشمس** كمـا قـال: « وجعل‌الشّمس سراجـاً » ، وقرأ

حمزة والكسائى سرجاً بالجمع يعنى النّجوم العظام « وقمراً منيراً » ، القمر قددخل فى السّرج على قرائة من قرأ بالجمع غير انّـه خصّه بالذّكر لنوع فضيلة، كماقال : «فيهما فاكهة ونخل ورمّان »، خص النّخل والرمان بالذكر مع دخولهما فى الفاكهة؛ والهلال بعد ثلث قمر لا بيضاض الارض به و لا قمر الابيض .

«وهوالذى جعل الّليل والنّهار خلفة»، الخلفة مصدر بمعنى الاختلاف ،اى ـ مختلفين الى الخلق، يجىء هذا حينا وهذا حينا؛ وقيل خلفة اى ـ مختلفين فى اللون احدهما ابيض والآخر اسود. وقال **ابن عباس و الحسن وقتادة** : يعنى ـ خلفاً و عوضاً يقوم احدهما مقام صاحبه ، فمن فاته عمله فى احدهما قضاه فى الآخر فيكون فيه توسعة على العباد فى نوافل العبادات والطاعات .

قال **شقيق بن سلمة**: جاء رجل الى **عمر بن الخطاب** وقال: فاتتنى الصلاة الّليلة . قال : ادرك ما فاتك من ليلتك فى نهارك، فانّ الله عز وجل «جعل الّليل والنّهار خلفة» «لمن اراد ان يذّكّر» . و قال **ابن زيد** : يعنى ـ يخلف احدهما صاحبه ، اذا ذهب احدهما جاء الآخر، فهما يتعاقبان فى الضّياء والظلام والزيادة والنقصان ، يدل عليه قول **زهير** :

بهاالعين والآرام يمشين خلفة واطلاؤها ينهضن من كلّ مجثم .

« لمن اراد ان يذّكّر » ، قرأ **حمزة** يذكر باسكان الذال وتخفيف الكاف وضمّها من الذّكر يعنى ـ لمن اراد ان يذكر الله بصلاة وتسبيح وقرائة، وقرأ الآخرون يذّكّر بتشديد الذّال والكاف ، اى يتذكر ويتعظ « اواراد شكوراً » . يعنى ـ يشكر الله عز و جلّ على تراخى المستدرك . وقيل يشكر نعم الله المذكورة فى الآية .

« وعباد الرّحمن » نسبهم اليه للتّخصيص والتّفضيل ـ وان كان الخلق كلّهم عباده ـ كقول القائل : هذا البار ابنى لا هذا العاق. و قيل: اضافهم الى اسمه الخاص لانّهم اهل الخصوص، والمعنى ـ وخواص «عباد الرّحمن الّذين يمشون » ، و قيل: العباد هاهنا جمع

عابد کصاحب وصحاب وتاجر وتجار وراجل ورجال، ای ـ الّذین یعبدونه حقّ عبادته، هم«الّذین یمشون» ، هذاعلی قول من جعل خبر المبتداء :«الّذین یمشون» ، ومن جعل خبر المبتداءِ :«اولئك یجزون الغرفة»، جعل « الّذین یمشون» و ما بعده وصفاً لعبادالرّحمن. وقوله :«یمشون علی الارض هوناً » ای ـ بالسکینة و الوقار و التواضع غیر اشرین ولامرحین ، کقوله : « ولاتمش فی الارض مرحاً » . والهون ـ الرّفق واللّین وهو مصدر یقوم مقام الحال، ای ـ هینین لینین، کما وصف **النبی** (ص) المؤمنین،فقال: «المؤمنون هیّنون لیّنون کالجمل الانف ان قید انقاد وان انیخ علی صخرة استناخ . قال بعضهم : هیّنون لینون بالتّخفیف یستعمل فی المدح لاغیر، وبالتّشدیدقد یستعمل فی غیر المدح. « واذا خاطبهم الجاهلون »، ای ـ اذا کلّمهم السّفهاء بمایکرهون فی القول ، «قالوسلاماً»، ای ـ اجابوهم بالحسن وصانوا انفسهم عن مسافهتهم(١) و مشاتمتهم . و معنی سلاماً ـ سداداً ، و تقدیره : قالوا قولا سلاماً یسلمون من عقباه و یسلمون فیه من الاثم . وقال بعضهم یقولون لولاندعوا الی السلم وهوالصلح. وقیل معناه ـ یقولون سلام علیکم، دلیله قوله عزّ و جل : « و اذا سمعوا اللّغو اعرضوا عنه و قالوا لنا اعمالنا ولکم اعمالکم سلام علیکم »، قال **الکلبی** و **ابو العالیة** هذا قبل ان یوءمر بالقتال، ثم نسختها آیة **القتال**

« والّذین یبیتون لربهم سجداً و قیاماً » ، کان **الحسن البصری** اذا قرأ الآیة الاولی قال : هذا وصف نهارهم ، و اذا قرأ هذه قال : هذا وصف لیلهم . وروی عن **الحسن** ایضاً انه قال : « نهارهم فی خشوع ولیلهم فی خضوع » یقال لمن ادرك اللیل بات، نام اولم ینم . یقال بات فلان قلقا ، والمعنی یبیتون لربهم باللیل فی الصلاة سجداً علی وجوهم وقیاماً علی اقدامهم. قال **ابن عباس** : من صلّی بعدالعشاءِ الآخرة رکعتین او اکثر فقد بات لله ساجداً و قائماً . و عن **عثمان بن عفان** قال : قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم :«من صلّی العشاء فی جماعة کان کقیام نصف لیله و من صلّی الفجر فی جماعة

(١) نسخه : مشافهتهم .

كان كقيام ليلة ». و قوله: « قياماً » يجوز ان يكون مصدراً و يجوزان يكون جمع قائم كصاحب وصحاب، و قوله: « سجداً »، جمع ساجد، و قدّم السجود واخّر القيام لروىّ الآية، وليعلم انّ القيام في الصّلاة.

خلافست ميان علما كه در نماز طول القيام فاضل تر يا كثرت ركوع وسجود؛ قومى گفتند: كثرت ركوع وسجود فاضل‌تر، كه الله تعالى گفت: « واسجد وا قترب»، بنده هربار كه سجود كند در نماز بحقّ نزديك گردد. **مصطفى** (ص) گفت: « اقرب ما يكون العبد من ربه وهو ساجد فاكثروا الدّعا ». **ابن عمر** يكى را ديد كه درنماز قيام دراز داشت، گفت: اگر من او را شناختمى(۱) من او را بكثرت ركوع و سجود فرمودمى(۲)، كه از **رسول خدا** شنيدم عليه‌السلام كه گفت: « انّ العبد اذا قام يصلّى، اتى بذنوبه فجعلت على رأسه و عاتقيه، فكلّما ركع اوسجد تساقطت عنه ». **وقال معدان بن طلحة**: لقيت **ثوبان** مولى رسول الله(ص) فقلت: اخبرنى بعمل يدخلنى الله به الجنّة. فقال: سألت عن ذلك رسول الله فقال: « عليك بكثرة السّجود لله فانك لاتسجد لله سجدة الّا رفعك الله بها درجة وحط عنك بها خطيئة ». و قال **ربيعة بن كعب الاسلمى**: كنت ابيت مع رسول الله فأتيته بوضوئه و حاجته، فقال لى: « سل! » فقلت: اسألك مرافقتك فى الجنّة. قال: « او غير ذلك ». قلت: هى حاجتى يارسول الله. قال: « فاعنّى على نفسك بكثرة السّجود ». قومى گفتند طول القيام فاضل‌تر؛ كه، خبر درست‌است كه از **رسول خدا** پرسيدند: اىّ الصلاة افضل؟ قال: « طول القنوت». و قال **اسحق**: امّا بالنّهار فكثرة الرّكوع والسّجود، و امّا باللّيل فطول القيام. قال **ابو عيسى**: و انما قال **اسحق** هذا لانه وصف صلاة النبى بالليل و وصف طول القيام، و امّا بالنّهار فلم يوصف من طول القيام ما وصف باللّيل.

(۱) نسخهٔ الف: شناختيد.
(۲) نسخهٔ الف: فرموديد.

« والّذین یقولون » بعد الفراغ من الصلاة : « ربّنا اصرف عنّا عذاب جهنّم انّ عذابها کان غراماً » ، ای ـ ملحا دائماً لازماً غیر مفارق من عُذّب به من الکفّار ، ومنه سمّی الغریم لطلبه حقّه و الحاحه علی صاحبه و ملازمته ایّاه ، و فلان مغرم بفلان اذا کان مولعاً به لا یصبر عنه و لا یفارقه . وقال **الحسن** : قد علموا انّ کلّ غریم یفارق غریمه الّا غریم جهنّم . و قیل الغرام ، اشدّ العذاب و هو مصدر غرم غرماً و غراماً . قال **محمد بن کعب** : انّ الله تعالی سأل الکفّار ثمن نعمته فلم یؤدّوه الیه فاغرمهم فادخلهم النّار .

« انها سأت » یعنی ـ انّ جهنّم ساءت « مستقرّاً ومقاماً » ، ای ـ بئست موضع قرار و اقامة، منصوبان علی التّمییز.

« والّذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا » ، قیل:الاسراف ـ مجاوزة الحدّ الّذی اباحه الله تعالی لعباده الی ما فوقه ، والاقتار ـ القصور عمّا امر الله به ، والقوام بین الامرین ، والمسرف مذموم و کذلك المقتر . روی عن **معاذ** انه قال : لمّا نزلت هذه الآیة سألت رسول الله(ص) عن النفقه فی السرف والاقتار ما هو؟ فقال : « من منع من حقّ فقد قتر، ومن اعطی فی غیر حقّ فقد اسرف » . وقیل: الاسراف ـ الانفاق فی معصیة الله ، والاقتار ـ منع حقّ الله، والقوام ـ الاقتصاد وهو مصدر وقیل:القوام ـ العدل و هما واحد والکسر فیه لغة و هو منصوب بخبر « کان » ، ای ـ وکان الانفاق قواماً . وقال **الزجاج** : تفسیر هذه الآیة علی الحقیقة ما ادّب الله سبحانه به نبیّه فقال : « و لا تجعل یدك مغلولة الی عنقك و لا تبسطها کلّ البسط فتقعد ملوماً محسوراً » . قرأ **ابن کثیر** واهل **البصرة** ـ یقتروا ـ بفتح الیاء و کسر التّاء وقرأ **نافع و ابن عامر** ـ یقتروا ـ بضمّ الیاء و کسر التّاء من اقتر یقتر ، و قرأ الباقون ـ یقتروا ـ بفتح الیاء و ضمّ التّاء و کلّها لغات صحیحة . یقال : اقتر و قتّر بالتّشدید و قتر یقتّر و یقتر ، قال **یزید بن حبیب** فی هذه الآیة : اولئك اصحاب **محمد** (ص) کانوا لا یأکلون طعاماً للتّنعم واللّذة ولایلبسون

ثياباً للجمال و لكن كانوا يريدون من الطعام ما يسدّ عنهم الجوع و يقوّيهم على عبادة ربّهم و من الثياب ما يستر عوراتهم و يكنّهم من الحرّ والقرّ. قال النبى (ص): «ليس لابن آدم حقّ فيما سوى هذه الخصال: بيت يكنّه وثوب يوارى عورته وجرف الخبز والماء. يعنى ـ كسر الخبز واحدتها جرفة. و قال **عمر**: كفى سرفاً ان لايشتهى الرّجل شيئاً الا اشتراه فاكله.

«والذين لايدعون مع الله الهاً آخر» قال **عبدالله بن مسعود**: سألت رسول (ص): اىّ الذنب اعظم؟ قال: ان تجعل لله نداً و هو خلقك. قال قلت: ثمّ اىّ؟ قال: «ان تقتل ولدك مخافة ان يطعم معك» قال قلت: ثمّ اىّ؟ قال: «ان تزنى بحليلة جارك» فانزل الله تعالى تصديقها: «والذين لايدعون مع الله الهاً آخر»، اى ـ لايعبدون الصنم ولايجعلون لله شريكاً و لا يقتلون النفس التى حرّم الله قتلها و هى نفس المؤمن و المتعاهد الا بالحق، يعنى ـ بحق يبيح قتلها، و هو الشرك والزنا، و قتل النفس بغير حق، والسعى فى الارض بالفساد. «و من يفعل ذلك»، اى ـ شيئاً من هذه الافعال «يلق اثاماً». يعنى ـ عقوبة. تقول اثم الرجل بالكسر اذنب و اثمه جازاه. قال الشاعر:

و هل يأ ثمنى الله فى ان ذكرتها و عللت اصحابى بها ليلة النّفر

و قيل اثاماً اثما وقال **ابن عباس** يريد جزاء الأثم و يروى فى الحديث: «ان الغى و الاثام بئران يسيل فيهما صديد اهل النار.» وقيل الاثام واد فى جهنم فيه الزناة.

«يضاعف له العذاب يوم القيمة» وقتاً بعد وقت، يعذب بالوان العذاب «ويخلد فيه»، اى ـ فى العذاب «مهاناً» ذليلا صاغراً مستخفاً به لايغاث. قرأ **ابن عامر و ابو بكر**: «يضاعف» و «يخلد» برفع الفاء والدّال. على ابتداء؛ و شدّد **ابن عامر**: يضعّف. وقرأ الآخرون بجزم الفاء والدّال على جواب الشرط.

ثمّ قال: «الا من تاب» من الشرك و الذنوب «و آمن» بالله و نبيّه **محمد** (ص)

« و عمل عملا صالحاً » فی ایمانه . قال **ابن‌عباس**: قرأناها علی عهد **النبی**(ص) سنتین: «والذین یدعون مع‌الله الهاً آخر» الآیة، ثمّ نزلت: «الّا من تاب » ؛ فما رأیت‌النّبی(ص) فرح بشیء قط، فرحه‌بها و فرحه به : « انّا فتحنا لك فتحاً مبیناً » الایة . و قیل نزلت هذه الآیـة فی **الوحشی** قاتل **حمزة** : روی **عطاء** عن **ابن‌عباس** ، قال : اتی **وحشی** النّبی(ص) فقال : أتیتك مستجیراً ، فاجرنی حتی اسمع کلام‌الله . فقال رسول (ص) : « قدکنت احبّ ان اراك علی غیر جوار فامّا اذا اتیتنی مستجیراً فـانت فی جـواری . حتی تسمع کلام‌الله » . قال : فانی اشرکت و قتلت النفس التی حرم الله و زنیت فهل یقبل‌الله منّی توبة ؟ فصمت رسول‌الله (ص) حتی انزلت : « والذین لایدعون مع‌الله الهاً آخر » الآیة ، فتلاها علیه ، فقـال : اری شرطاً فلعلی لا اعمل صالحاً ، انا فی جوارك حتی اسمع کلام‌الله . فنزلت : « انّ‌الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء » ، فدعاه فتلی‌علیه . فقال : و لعلّی ممّن لایشاء انا فی‌جوارك‌حتی اسمع کلام‌الله . فنزلت : « یا عبادی‌الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمة‌الله ان‌الله یغفرالذنوب جمیعاً » . فقال نعم‌الآن لا اری شرطاً، فاسلم . و هذه‌الآیة نزلت **بالمدینة** و هی ناسخة لما فی **النساء** فی‌قوله : « و من یقتل‌مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم » . وقیل هذه‌منسوخة بها. و قیل هذه فی‌الشرك ؛ والصحیح انّ هذه هی الناسخة بدلیل قوله : « و انّی لغفّار لمن تاب و آمن » ، و هذا محکم بالاجماع .

« فاولئك‌یبدّل‌الله‌سیّئآتهم حسنات » ـ ذهب‌جماعة الی‌ان هذا التبدیل فی‌الدنیا . قال**ابن‌عباس** و **سعیدبن‌جبیر** و **الحسن** و **مجاهد** و **السدی** و **الضحاك**:«یبدلهم‌الله» بقبائح‌اعمالهم فی‌الشرك‌محاسن‌الاعمال‌فی‌الاسلام‌فیبدلهم‌بالشرك‌ایماناً، وبقتل‌المؤمنین قتل‌المشرکین، وبالزّنا عفّة و احصاناً . و قال قوم یبدل‌الله سیئآتهم التی عملوها فی ـ الاسلام، حسنات یوم‌القیمة و هو قول **سعیدبن‌المسیب** و **مکحول**، یـدل علیه ما روی **ابوذر** قال : رسول‌الله (ص) : « انّی لاعلم آخر رجل یخرج من النّار یؤتی بالرّجل

يوم‌القيامه، فيقال : اعرضوا عليه صغار ذنوبه و يخبؤ عنه كبارها، فيقال له : عملت يوم كذا كذا ـ و هو مقرّ لا ينكر ـ وهو مشفق من كبارها ، فيقال : اعطوه مكان كل‌سيئة حسنة فيقول : انّ لی ذنوباً ما اريها ههنا » ، قال **ابوذر** : فلقد رأيت رسول‌الله(ص) ضحك حتى بدت نواجذه . و قال بعضهم : انّ‌الله يمحوا بالندم جميع السيئآت ثمّ يثبت مكان كلّ سيّئة حسنة . قال **الزجاج** : ليس انّ‌السيئة‌بعينها تصير حسنة و لكنّ‌التأويل انّ السيئة تمحى بالتوبة و تكتب الحسنة مع‌التوبة و الكافر يحبط الله عمله و يثبت له السيئآت . و قيل : « الّا من تاب و آمن وعمل صالحاً » هذه‌الثلث‌بحذاء تلك‌الثلاث: امّا من دعى مع‌الله الهاً آخر، فآمن ؛ و اما من زنى ، فتاب ؛ و اما من قتل ، فعمل‌عملا صالحاً. اجاب الى القصاص او الدّية ، «فاولئك يبدّل‌الله سيئآتهم حسنات وكان‌الله‌غفوراً » لما تقدم قبل‌التوبة « رحيماً » لما **بعدها** .

« و من تاب و عمل صالحاً » قال بعض اهل‌العلم : هذا في‌التوبة من غير ماسبق ذكره في‌الآية الاولى من القتل والزنا ، يعنى ـ من تاب من الشرك و عمل صالحاً ، يعنى ـ ادى‌الفرائض ممّن لم يقتل و لم يزن ، « فانّه يتوب الى‌الله متاباً» ، اى ـ يعود اليه بعد الموت متاباً حسناً ، يفضّل على غيره ممن قتل و زنى ، فالتوبة الاولى و هى قوله : « و من تاب » ، رجوع عن الشرك و الثانيه رجوع الى الله للجزاء والمكافات . و المعنى ـ من تاب ورجع من‌الشرك و عمل بطاعته ، فانّ ذلك يرجع الى‌الله . و مثله قوله: « و ما تفعلوا من خير يعلمه‌الله » ، اى ـ يجازى عليه اذا علمه . و قال بعضهم : هذه الآية ايضاً في‌التوبة عن جميع السيئآت و معناه ـ من اراد التوبة و عزم عليها فليبادر اليها و يوجه بها الى‌الله . و قيل معناه ـ من تاب فليتب لله لا لغيره . فقوله : « يتوب الى‌الله خبر بمعنى الامر، و قيل معناه فليعلم انّ توبته و مصيره الى‌الله ، وقيل من تاب من ذنوبه فانّه يتوب الى من يقبل التوبة عن عباده و يعفو عن السيئآت ، فلا تهتم لذنوبك اذا تبت عنها الى‌الله. ثم قيده بالمصدر فقال : «متاباً» تأكيداً ، اى ـ يتوب الى‌الله حقاً .

« والذين‌لايشهدون‌الزور » يعنى ـ الشرك وتعظيم‌الانداد، قاله اكثر المفسرين.

وقال **علی بن ابی طلحة**، یعنی ـ شهادة الزور؛ و کان **عمر بن الخطاب** یجلد شاهد الزور اربعین جلدة ویسحم وجهه ویطوف به فی السوق. و قال **مجاهد** یعنی اعیاد المشرکین من **المجوس و النصاری**. و قال **قتادة** معناه ـ لایساعدون اهل الباطل علی باطلهم. و قیل معناه ـ لا یشهدون مجلس الزور، فیدخل فیه اللّهو و اللّعب والکذب و النّوح و الغناء بالباطل. روی عن **محمد بن المنکدر** قال: بلغنی انّ اللّه عز و جل یقوم یوم القیمة این الذین کانوا ینزهون انفسهم و اسماعهم عن اللّهو و من مز امیر الشیطان ادخلوهم ریاض المسك. ثمّ یقول للملائکة: اسمعوا عبادی تحمیدی وثنائی و تمجیدی و اخبروهم «الا خوف علیهم و لا هم یحزنون». و اصل الزور تمویه الباطل بمایوهم انّه حقّ «و اذا مرّوا باللّغو»، یعنی ـ مرّوا بجمیع ما ینبغی ان یلغی و یطرح، «مروا کراماً». ای اعرضوا عنه مسرعین کقوله: «واذا سمعوا اللّغو اعرضوا عنه». و یقال تکرم فلان عما یشینه اذا تنزه و اکرم نفسه عنها. قال **الحسن والکلبی**: اللّغو ـ المعاصی کلّها، یعنی ـ اذا مروا بمجالس اللّهو و الباطل مرّوا کراماً و قال **مقاتل**: اذا سمعوا من الکفّار الشتم و الاذی، اعرضوا و صفحوا. و قال **السدی**: هی منسوخة بآیة **القتال**. و قیل اذا ارادوا ذکر النّکاح و ذکر الفروج کنوا عنه، فالکرم ههنا هو الکنایة والتعریض وقوله عز و جلّ: «کانا یأکلان الطعام»، کنایة عن البول والخلاء، وقد کنی اللّه عز و جل فی القران عن الجماع بلفظ الغشیان والتلبس والنکاح والسر و الاتیان و الافضاء و اللمس و المس و الدخول و المباشره و المقاربة فی قوله: «ولا تقربوهنّ» والطمث فی قوله: «لم یطمثهن» و هذا باب واسع فی العربیّة. و قیل نزلت هذه الآیة فی قوم مرّوا لما دخلوا **مکة** بابواب بیوتهم التی عبدوا فیها الصنم، مرّوا متکرمین لم یلاحظوها و لم یلتفتوا الیها، فشکرهم اللّه ذلك.

«و الذین اذا ذکروا بآیات ربّهم»، ای ـ اذاقرئ علیهم **القرآن** او وعظوا **بالقرآن** وخوفوا بما فیه لم یتغافلوا عنها کأنهم صمّ لم یسمعوها وعمی کانّهم لم یروها

اى لم يكونوا على حالهم الاولى كان لم يسمعوا بل خروا سجداً و بكيا سامعين مبصرين لما امروابه ونهوا عنه، كقوله : « اذا تتلى عليهم آيات الرحمن خروا سجداً وبكياً».

« والذين يقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذرّياتنا » قرأ **ابو عمرو** و **حمزة** و**الكسائى** و **ابو بكر** ذرّيتنا بغير الف، على الوحدة ، وقرأ الباقون ذرّيّاتنا بالالف على الجمع ، و الذرّيّة اسم للجمع كقوم ورهط، ومن جمع فكانّه يجمع القوم اقواماً ، وفى معناه قولان : احدهما اجعل لنا ازواج خير و اولاد خير ، و الثانى هب لنا من الازواج اولاداً، يعنى ـ اولاد الصّلب ؛ و من ذرّيّتنا اولاداً، يعنى ـ اولاد الاولاد والاعقاب، لتقرّ أعيننا برؤيتنا ايّاهم على طاعة الله وطاعة رسوله . سألوا الله عز و جل ان يريهم ازواجهم و ذرّياتهم فى طاعته . و قال **الزجاج** : سألوا ان يلحق الله عز و جل بهم ذرّيّتهم فى الجنة، وقال **القرظى** ليس شيىء اقرّ لعين المؤمن من ان يرى زوجته واولاده مطيعين لله عز و جل ، و قوله : « قرة اعين » مصدر فلهذا لم يجمع . و قرى فى الشواذ « قرّات اعين » و اشتقاقه من القرّ و هو البرد لانّ دمعة السرور باردة ، و ضده « سخنة العين ». و قيل من القرار اى يقر البصر به فلا ينظر الى غيره . « و اجعلنا للمتقين اماماً » ، اى ـ ائمّة يقتدون فى الخير بنا. ووحّد اماماً لانّه مصدر ، كالصيام و القيام ، يقال : امّ اماماً كما يقال صام صياماً وقام قياماً . وقيل هو جمع آمّ كراع و رعاء و تاجر وتجار. و قيل معناه ـ اجعل كلّ واحد منّا اماماً . و قيل واحد اراد به الجمع ، كقوله : « ثمّ يخرجكم طفلا » ، اى ـ اطفالا ؛ «فانّهم عدو لى» ، اى ـ اعداء . و يقال اميرنا هولاءِ ، اى ـ امراؤنا . و قال **الحسن** اجعلنا نقتدى بالمتقين و يقتدى بنا المتقون و قال **ابن عباس**: اجعلنا ائمّة هداية كما قال : « و جعلناهم ائمّة يهدون بامرنا»، ولا تجعلنا ائمّة ضلالة ، كما قال : « و جعلناهم ائمة يدعون الى النّار » . قال **القفال** و جماعة من المفسرين: هذه الآية دليل على انّ طلب الرئاسة فى الدين واجب . **جابر بن عبدالله** گفت: پيش **امير المؤمنين على** (ع) حاضر بودم كه مردى آمد به نزديك وى و پرسيد كه

یا امیرالمؤمنین : « وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً » نزول این آیت در شأن کیست ؟ وایشان چه قومند که رب العالمین ایشانرا باخلاق پسندیده وخصال ستوده یاد کرد، وآنگه بخصائص قربت ولطایف کرامت مخصوص کرد و طرف وغرف درجنّات النّعیم ایشانرا نامزد کرد ؟ **جابر** گفت آن ساعت **علی** روی وامن کرد و گفت: «یا جابر ! تدری من هولاءِ ؟ هیچ دانی که ایشان که‌اند و این آیت کجا فرود آمد ؟ گفتم : یا **امیرالمؤمنین** : نزلت **بالمدینه** ، **بمدینه** فرو آمد این آیت . گفت : « نه یا **جابر** که این آیت **بمکه** فرو آمد . یا **جابر** ! « الذین یمشون علی الارض هوناً » **بوبکر بوقحافه** است او را حلیم قریش می گفتند در بدو کار که رب العزّه او را بعزّ اسلام گرامی کرد ، او را دیدم در مسجد **مکه** از هوش برفته از بس که کفّار **بنی‌مخزوم** و **بنی‌امیه** او را زده بودند ، و **بنوتیم** از بهر او خصومت کردند با **بنی مخزوم**، او را بخانه بردند همچنان از هوش برفته . چون با هوش آمد مادر خود را دید بر بالین وی نشسته ، گفت : « یا امّه این **محمد** (ص) ؟ ای مادر **محمد** کجاست و کار وی بچه رسید ؟ پدرش **بوقحافه** گفت : و ما سؤالك عنه و لقد اصابك من اجله ما لا یصیب احداً لاجل احد؟ ای پسر چه جای آنست که تو از حال **محمد** پرسی و دل بوی چنین مشغول داری ؟ نه بینی که بر تو چه میرود از بهر وی ؟ ای پسر نمی‌بینی **بنوتیم** که بتعصّب تو برخاسته و میگویند اگر تو از دین **محمد** باز گردی و بدین پدران خویش باز آئی ماثار تو از **بنی‌مخزوم** طلب کنیم و ایشانرا به پیچانیم و کم آریم تا تشفّی تو پدید کنیم . **ابوبکر** سخت حلیم بود و بردبار و متواضع سر برداشت و گفت : اللّهم اهد **بنی‌مخزوم** لا یعلمون، یأمروننی بالرجوع من الحقّ الی الباطل . رب العزه او را بستود در آن حلم و وقار و سخنان آزادوار و در حقّ وی گفت : « الذین یمشون علی‌الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً » . یا **جابر** ! « و الذین یبیتون لربهم سجداً وقیاماً » **سالم** است مولی **بوحذیفه**

که همه شب در **قیام** بودی متعبد و متهجد ؛ « و الذین یقولون ربنا اصرف عنّا عذاب جهنّم » الآیه **ابوذر غفاری** است که پیوسته با بکا و حزن بودی از بیم دوزخ و از آتش قطیعت تا رسول خدا او را گفت : « یا **باذر** ! هذا **جبرئیل** یخبرنی انّ‌الله تعالی اجارك من‌النار » ؛ « والذین اذا انفقوا لم یسرفوا » الآیه **ابوعبیده‌جراح** است، انفق ماله علی نفسه و علی اقربائه ، فرضی‌الله فعله ؛«والذین لایدعون مع‌الله الهاً آخر» الآیه **علی بن ابیطالب** است که هر گزبت نپرستید و شرك نیاورد و هر گز زنا نکرد و قتل بناحقّ نکرد،« والذین لایشهدون الزور » **سعید بن زید بن عمرو بن نفیل** است : **خطاب بن نفیل** درعی بفروخت پس پشیمان شد **سعید** را گفت : تو دعوی کن که آن درع جدّ مرا بود **عمرو بن نفیل وخطاب** را در آن حقّی نه تا ترا رشوتی دهم **سعید** گفت : مرا برشوت تو حاجتی نیست و دروغ گفتن کار من نیست . فرضی الله فعله ؛ « والذین اذا ذکروا بآیات ربهم » الآیه **سعد بن ابی وقاص** است ؛ « والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا » الآیه **عمر خطاب** است . ایشانرا جمله باین صفات ستوده و اخلاق پسندیده که نتایج اخلاق **مصطفی** (ص) است ، یاد کرد .

آنگه گفت : «اولئك» ، یعنی ـ اولئك الذین‌استجمعوا هذه الخصال ، « یجزون الغرفة بماصبروا » ، یعنی ـ یثابون الدرجة الرفیعة فی‌الجنة. والغرفة ـ کلّ بناءِ مرتفع عال .

قال **عطاء** یرید غرف الدّرّ و الزبرجد والیاقوت فی‌الجنة « بما صبروا » علی امرالله و طاعته و علی الفقر و الفاقه . و قیل بما صبروا علی اذی المشرکین . و قیل بصبرهم عن الشهوات . و عن **الحسن** قال : قال‌النبی (ص) : « انّ فی‌الجنة لغرفاً‌مبنیة فی‌الهواءِ لاعلاقة من فوقها ولا عماد لها من تحتها لآیأتیها اهلها الا شبه الطیر لاینالها الا اهل البلاءِ » . « و یلقون فیها » قرأ **حمزه و الکسائی و ابوبکر** یلقون بفتح‌الیاء و اسکان اللام و تخفیف القاف کما قال : « فسوف یلقون غیّاً » ، و قرأ الآخرون یلقون

بضم الیاءِ و فتح‌اللام و تشدید القاف، کما قـال: «و لقیّهم نضرة و سروراً» و قوله: «تحیّة»، ای ـ ملـکاً. وقیل بقاء دائماً. وقوله: «سلاماً»، قال **الکلبی**: یحیّی‌بعضهم بعضاً بالسلام ویرسل‌الرب‌الیهم بالسلام، وقیل: التحیة ـ البشارة لهم بالخلودفی‌الجنان، و السلام ـ السلامة فیها من الآفـات.

«خالدین فیها»، ای ـ فی‌الجنّة لایموتون ولا یخرجون منها «حسنت مستقرّاً و مقاماً». هذه فی مقابلة قوله: «ساءت مستقراً و مقاماً».

«قل ما یعبوء بکم ربی»، ای ـ ما یبالی بکم و ما یکترث و ما یصنع «لو لا دعاؤکم» لله ولداً وشریکاً، یدلّك علی صحّة هذا التأویل قوله: «فقد کذّبتم»، میگوید چه کار داردبشما وعذاب کردن شما خداوند من اگر نه آنید که شما خداوندخویش را می‌فرزند وانباز گوئید. هذا کقوله: «ما یفعل‌الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم». قال **ابن‌عباس**: معناه ـ قل‌مایعبوء بخلقکم ربی‌لولا عبادتکم و طاعتکم ایّاه. یعنی ـ انه خلقکم لعبادته، چه کار داشت خداوند من بآفریدن شما اگر نه طاعت و عبادت ویرا بودی؟ اوجل جلاله خلق را که آفرید عبادت و معرفت خود راآفرید. همانست که گفت: «و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون». وقیل معناه ـ ایّ وزن یکون لکم عنده لو لا توحیدکم ایّاه: چه وزن بودی و چه قدر شما را بنزدیك او اگر نه عبادت شما وتوحید شما بودی؟ وزنی و قدری که هست توحید راست و اهل توحید را، آنگه خطاب با کفّار مکه گردانید، گفت: «فقد کذّبتم ایّها الکافرون»، یعنی ـ انّ‌الله دعاکم بالرسول الی توحیده و عبادته، «فقد کذّبتم» الرّسول و لم تجیبوه. ای کافران **مکه** الله شما را به پیغام و رسول خویش با توحید خواند، شما پیغامبر را دروغ‌زن گرفتید وپیغام او دروغ‌شمردید، «فسوف یکون لزاماً»، ای ـ عذاباً دائماً لازماً و هلاکاً مفنیاً یلحق بعضکم ببعض. اکنون که تکذیب کردید گوش دارید عذابی دائم لازم که شما را نیست گرداند و بیخ برآرد. قال **عبدالله بن مسعود**:

هو يوم **بدر** قتل منهم سبعون و اسر سبعون ثم اتصل به عذاب الآخرة لازماً لهم . قال **ابن مسعود** : خمس قد مضين : الدخان و القمر و الروم و البطشة و اللزام ، قال : و الدخان هو ان صبّ على **قريش** جدب سبع كسبع **يوسف** حتى اكلوا القدّوالعظم و نبشوا عن الموتى و رأى الناس مثل الدخان فى الهواء من الجوع. **قال الزجاج** : معناه ـ فسوف يكون تكذيبكم لزاماً يلزمكم فلا تعطون التوبة و تلزمكم فيه العقوبة فيدخل فى هذا يوم **بدر** وغيره مما يلزمهم من العذاب . وقيل هذا اللزام هو الاختصام المذكور فى سورة **الحج** فى قوله : « هذان خصمان اختصموا فى ربهم » . ذاك الاختصام هو هذا الالتزام .

النوبة الثالثة

قوله : « تبارك الذّى جعل فى السّماء بروجاً » الآيه ، پاكست و بزرگوار و با بركت خداوندى كه آسمان بربالاى سر ما بقدرت معلّق بداشت و مرانرا به بروج و ستارگان بياداشت و بنگاشت . سمكى كه در جرمش فطور نه ودر دورش فتور نه و در گردش قصور نه ، سمكى عظيم بآن كثيفى بداشته بر هواى باين لطيفى ، سمكى محروس، سقفى محفوظ درقبـّهٔ قدرت محبوس ، يقول تعالى : « و جعلنا السماء سقفاً محفوظاً » سمكى نهاده طبق بر طبق ، آفريده و ساخته خداوند حق ، برده از همه مقدّران ـ مهندسان سبق ، يقول تعالى : « خلق سبع سموات طباقاً » آفريده بر اين سقف شمسى وقمرى، بهر منزل ايشان را گذرى، در هر خانه ايشانرا اثرى ، بهر روزن ايشانرا نظرى، بر ميان قمراز سياهى شررى ، نيست او راازآن سياهى ضررى، راست بخالى ماند بر روى نيكو پسرى ، و ازو بگوى : يا قمر من دوّرك ومن نوّرك؟

و صوّرك و علی البروج كوّرك ؟ ای ماه ترا كه ماه كرد و این رنگ كه داد و این‌خط كه كشید ؟ طرازت كه بست ؟ زلفت كه گشاد ؟ شب چارده نور كه تمام كرد ؟ باوّل كه فزود؟ بآخر كه كاست ؟ این صنع كه نمود و این قدرت كه خواست ؟ ای **شمس** در ذات بعیدی در نور قریبی، چون سر برآری عالم‌را چراغی،چون گرم گردی داغی، چون راست گردی میزانی ، نه افزایی نه در نقصانی ، چون فرو شوی مبشّر روزه‌دارانی، كرامت **سلیمانی** معجزهٔ سیّد پیغامبرانی. ای‌**زحل** گران رو در فلك‌هفتمی هر روز نیم دقیقه روی ، برجی بسی ماه گذاری ، فلك بسی سال بری ، « و علامات و بالنجم هم یهتدون » .

ای جوانمرد! نظاره كن اندرآن‌قبّه‌ای كه بالای وی‌بروشنائی‌اجرام‌آبگینه‌ها روشن كنند . روا ندارد عقل كه از آن یكی بی‌صانعی اندر محل خویش آرام گیرد. پس این مواكب كواكب و این اختران ثواقب اندر مراتب فلك كی روا بود بی‌صنع قادری و بی جبر قاهری ؟

« تبارك الذی جعل فی‌السماءِ بروجاً » . گفته‌اند مراد از این آسمان ، آسمان **قرآن** است كه جمله‌اهل ایمان درظل بیان وی‌اند واندر حمایت‌دولت وی . روز گار دین میگذرانند،هرسورتی‌چون‌برجی‌هرآیتی‌چون درجی ، هر كلمه‌ای چون دقیقه‌ای، هر حرفی بر مثال ثوانی اندر آسمان مثانی ، آنجا در عالم صور سبع مبانی است و اینجا در عالم سور سبع مثانی . چنانكه در شب هر كه چشم برستاره دارد راه‌زمین وی گم نشود، هر كه اندرشب فتنه از بیم شك وشبهت چشم دل بر ستارهٔ آیت **قرآن** دارد ، راه دینش گم نشود . آن آسمان صورت بچشم سر همین بین تا راه قدم بر خاك گم نشود و این آسمان سورت بچشم سرّ همی بین تا راه همم بحضرت پاك گم نشود.

« و هوالذی جعل‌اللیل والنهار خلفة »ـ او آن خداونـدست كه فلك آفرید و مدت دور وی دو قسم گردانید : یك قسم از آن شب دیجور نهاد كه اندر آن وقت،

روی زمین بسان قیر شود ، و قسم دیگر روز با نور نهاد که روی زمین بسان کافور شود ، وهوای عالم مانند شعله‌های نور شود . آن شب تاریك رابماه منوّر کرد ، واین روز روشن را بچراغ خورشید مطهّر و معطر کرد . شب تاریك مثال روزگار محنت است و این روز روشن نشان عهد دولت است . از روی اشارت میگوید : « ای کسانی که اندر روشنائی روز دولت آرام دارید ایمن مباشید که تاریکی شب محنت بر اثر است ، و ای کسانی که اندر تاریکی شب محنت بی آرام بوده‌اید نومید مباشید که روشنائی روز دولت بر اثر است .

و گفته‌اند که تاریکی شب نشان روز حشر و نشر است که احوال و اهوال آن روز عالم قیامت سیاه کرده . شرق وغرب دود دوزخ گرفته . رخسار ستارگان ماننده رویهای مؤمنان درآن ظلمت قیامت می‌تابد ، مجره‌اندر هوا بر مثال نهر **کوثر** روان و شتابان . پس ظلمت شب نشان قیامت‌دان وستارگان نشان رخسار مؤمنان و مجره نشان نهر **کوثر** و جمال ماه نشان رخسار **محمد** رسول‌الله ، چنانکه در شب تاریك چون ماه رخسار بنماید عالم روشن شود و فلك گلشن گردد . خلق قیامت در ظلمت و زحمت باشند چون جمال آن مهتر عالم (ص) پیدا گردد اهل ایمانرا سعادت وامان پدید آید .

قوله تعالی : « و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً » ، ــ روی **ابو برزة الاسلمی** قال : قال رسول‌الله (ص) : « رأیت قوماً من امتی ما خلقوا بعد و سیکونون فیما بعدالیوم، احبّهم ویحبّوننی یتناصحون ویتباذلون و یمشون‌بنورالله فی‌الناس رویداً فی خفیّة وتقیّة ، یسلمون من‌الناس ویسلم‌الناس‌منهم بصبرهم وحلمهم، قلوبهم بذکرالله تطمئنّ و مساجدهم بصلاتهم یعمرون ، یرحمون صغیرهم و یجلّون کبیرهم و یتواسون بینهم یعود غنیّهم علی فقیرهم و قویّهم علی ضعیفهم ، یعودون مرضاهم و یتّبعون جنائزهم» ؛ فقال رجل من القوم فی ذلك یرفقون بر فیقهم.فالتفت

الیه رسول‌الله (ص) فقال : « کلاّ انه لا رفیق لهم، هم خدّام انفسهم ، هم اکرم علی‌الله من ان یوسّع علیهم لهوان الدنیا عند ربهم ؛ ثم تلی رسول‌الله (ص) : « و عبادالرحمن الذین یمشون علی‌الارض هوناً » . پارسی خبر آنست که **مصطفی** علیه‌السلام گفت : قومی را دیدم از امت خویش ، یعنی ـ در مکاشفات و منازلات خویش یا در خواب ، قومی که اشخاص و اشباح ایشان هنوز در بند خلقت نیامده بود ، پرگار قدرت در دائرهٔ وجود ایشان‌هنوز بنگردیده، امروز وقت‌ظهور ایشان نیست تا روز گاری‌دیگر و زمانی دیگر که ارادت در رسد و مقادیر در مواقیت پیوندد ، قومی که من ایشان‌را دوست دارم وایشان مرادوست دارند یود احدهم لورآنی باهله وماله، جوانمردانی‌اند که پیوسته یکدیگر را نیکی خواهند و آنچه دارند اگر مال بود و اگر جاه از یکدیگر دریغ ندارند و حق و حظّ خود بگذارند و حقوق برادران فرا پیش‌دارند ، راهبرانند بحق که بنورالله میروند ، بچراغ هدی و شمع ایمان و نور یقین راه دین را گذاره میکنند ، نرم نرم و آسان بی آزار میان خلق میروند ، دلهاشان بذکرالله آرام گرفته مسجد هاشان بنماز وعبادت‌آبادان داشتة با پیران بحرمت و اجلال‌زیند ، با کودکان برحمت و رأفت با همگان بمواسات و مراعات ، توانگرشان ننگ‌ندارد بعیادت‌درویش شود، ضعیفانرا بازجویند وبیمارانرا واپرسند و بتشییع جنازه‌هابیرون شوند. مردی گفت: یارسول‌الله ایشان که برین‌صفت وسیرت‌باشندمگر که‌بربرد گان و درم خرید گان خویش رفق کنند وآزرم دارند . رسول خدا گفت : کلاّ نه چنانست که تو گفتی، که ایشان خود برد گان ودرم خرید گان ندارند ، و جز خویشتن کس را بر خدمت خویش ندارند ، و نه پسندنــد ، ایشان بر خدای عز وجل گرامی‌تر از آنند که ایشان را فرا دنیای دنی خسیس دهد . آنکه رسول(ص) این آیت برخواند: « و عبادالرحمن‌الذین یمشون علی‌الارض هوناً » ، خواص بندگان و رهیگان رحمان ایشان‌اند که خار اختیار در مجاری اقدار از قدم گاه خویش بر کندند وسر نفس

نصیب طلب بصمصام تواضع بیفکندند. لاجرم بمقام عبودیّت رسیدند. بندگان او بحقیقت ایشانند که پیوسته در گزارد فرمانند. از نصیب پاك و از اختیار دور واز خواست خود بیزار. در این عالم صد هزار عبدالرحمن و عبدالرزاق و عبدالوهاب بینی که یکی عبدالله را نبینی، بلی بنام بینی بمعنی کم بینی، بندگی ایشان بنصیب آمیخته و بحظ خود آلوده، او که حق را جل جلاله بنصیب طلبد یا پرستد بندهٔ نصیب است نه بندهٔ او.

پیر **بوعلی‌سیاه** قدس‌الله روحه گفت: اگر ترا گویند بهشت خواهی یا دو رکعت نماز، توبهشت اختیار مکن نماز اختیار کن زیرا که بهشت نصیب تواست و نماز خدمت او.

موسی عمران(ع) که مکلّم حق بود و مکرّم حضرت عزت بودچون بنزدیك **خضر** آمد دو بار بر وی اعتراض کرد: یکی از بهر آن غلام کشتن، دیگر ازبهر آن کشتی‌شکستن. چون نصیب در میان نبود **خضر** صبر همی کرد باز چون**موسی** بنصیب بجنبید و گفت: «لو شئت لا تخذت علیه اجراً» **خضر** گفت: «هذا فراق بینی وبینك»، اکنون که بنصیب خود بازدید آمدی ما را با تو روی صحبت نیست، زیرا که در صحبت مزد شرط نیست.

پیر طریقت گفت: خداوند صحبت نه مزدور است. ومزدور بحقیقت مغرور است. تا مرد مزدور است از صحبت دور است، و تا مدعی است ممکورست، و تا امر را معظم است و نهی را محترم غرقهٔ نورست. «و عبادالرحمن» بندگان رحمن بحقیقت ایشانند که بر ظاهر ایشان بند فرمانست در باطن ایشان نثار لطف رحمن است. بند فرمان بر ظاهر نشان خائفان است و نثار لطف رحمن در باطن نشان مقرّبان است.

آورده‌اند که **عیسی** (ع) بسه کس بر گذشت ایشانرادید ضعیف و نحیف گشته:

ذبولی و نحولی بر ایشان ظاهر شده، ایشانرا پرسید که سبب این نحول و نحافت‌شما چیست ؟ گفتند : الخوف من النار . **روح الله** گفت : حق علی‌الله ان یؤمن الخـائف . چون ازیشان در گذشت‌سه کس دیگر را دید ازیشان نحیف‌تر وضعیف‌تر رویهایشان چون‌آیینه‌ها ازنور . گفت : چه چیز شمـا را باین حـال آورد و چنین ضعیف کرد ؟ گفتند : حبّ الله عزوجل . روح‌الله گفت : انتم‌المقربون ، حال شما دیگرست وعشق شما دیگر، شما مقربان ودوستانید ، گزیدگان ونزدیکانید. در اخبار وارد است که: « یا **داود** ذکری للذاکرین و جنتی للمطیعین و زیارتی للشاکرین و انا خاصة للمحبین» . در پردهٔ دوستی‌کارها رود که آن همه بیرون از پردهٔ دوستی تاوان بود ، چنانستی که‌الله گفتی ماایشانرا چون در وجود آوردیم ودانستیم که از ایشان‌عثرات و زلات بود نخست بساط محبت بگسترانیدیم و این نداءِ کرامت دادیم که : « یحبهم و یحبونه » تا آنچه ایشان کنند بحکم محبت ازیشان مرفوع و مدفوع بود . آن روز که جمال صفوت **آدم**(ع) از عالم غیب سر بر آورد قدّی الفی، شکلی‌راست، نهادی مستقیم ، ظـاهر و باطن بهـم‌پیوسته، اواصر عناصر او را بید قـدرت بهم در بسته ، دیده‌های فریشتگان از ظاهر جرم جسم وی اندر نگذشت و ندانستند که انـدر قعر بحر سینهٔ وی چه‌صدف است ودرآن صدف چه درّ است . بحکم اختصار نظر درظاهر وی کردند، گفتند : « اتجعل فیها من یفسد فیها؟ » ، تا نداءِ غیب در آمد که‌شما ظاهر و صورت بینید و ما نهایت کار دانیم ، شما را نظر بر ظاهر معصیت است و حکم مابر موجب باطن معرفت است ؛ اگر ظاهر این خلیفه بزلتی گردی پذیرد یا فرزندان وی در دام کام گـامی نهند ، باطن آراستهٔ ایشـان و زبان پیراستهٔ ایشان بحکم اعتذار واستغفار عذرآن جرم بخواهد و ما بشفاعت دلی مخلص بایمان، و زبانی‌مخلص‌بذکر رحمن،آن ظاهر ایشان از آن زلت فرو شوییم .

و اذا الحبیب اتی بذنب واحد جاءت محاسنه بالف شفیع

و قال بعضهم فی‌صفة ـ عبادالرحمن : العبادة حلیتهم والفقر کرامتهم وطاعةالله حلاوتهم و حبّ‌الله لذتهم والی‌الله حاجتهم والتقوی زادهم والهدی مرکبهم **والقرآن** حدیثهم و الذکر زینتهم و القناعة مالهم و العبادة کسبهم و الشیطان عدوّهم والحق حارسهم(۱) والنهار عبرتهم و اللیل فکرتهم و الحیوة مرحلتهم و الموت منزلتهم والقبر حصنهم والفردوس مسکنم و النظر الی رب‌العالمین منیتهم، هو خواص عباده‌ـ الذین قال‌الله تعالی : « و عبادالرحمن‌الذین یمشون علی‌الارض هوناً » .

قوله : « اولئك یجزون‌الغرفة بما صبروا » ، یعطی الکثیر من عطائه و یعده قلیلا و یقبل‌الیسیر من طاعة العبد فیعدّه کثیراً عظیماً یعطیهم فی‌الجنة القصور و ما فیها من‌الحور، ثمّ‌یقول : « اولئك یجزون الغرفة بما صبروا » و یقبل الیسیر من‌العبد فقال:«فجاء بعجل سمین». «ویلقون فیهاتحیّة وسلاماً» . ودرآثار منقول‌است که مؤمنان چون حق را جل جلاله بینند ابتدا حق برایشان سلام کند، دو دوست بعد از فرقت دراز چون بر هم رسند ابتـدا آن یکی سلام کند که شوقش زیادت بود و الحق جل جلاله یقول : الا طال شوق الابرار الی لقائی و انا الی لقائهم لاشدّ شوقاً .

الالف لا یصبر عن الفه / اکثر من طریفة العین
و قد صبرنا عنکم مدّة / ما هکذا فعل محبّین

۱ ـ نسخهٔ ج : جارهم

٢٦ - سورة الشعرا - مکیه

١ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **بسم الله الرحمن الرحیم** » ، بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« **طسم**(١) » - « **تلك آیات الکتاب المبین**(٢) » ، این طسم آیتهای نامۀ روشن پیداست .

« **لعلك باخع نفسك** » تو مگر خویشتن تباه خواهی کرد و بخواهی کشت ، « **الا یکونوا مؤمنین**(٣) » از [اندوه] آنکه [**قریش**] به نمی گروند .

« **ان نشأ** » اگر ما خواهیم ، « **ننزل علیهم** » فرو فرستیم بر ایشان ، « **من السماء آیة** » از آسمان یك آیت ، « **فظلت اعناقهم لها خاضعین**(۴) » ، تا همه [گروههای] ایشان آنرا نرم شوند و گردن نهاده .

« **و ما یأتیهم من ذکر** » نیایدبایشان هیچ سخنی و یادی ، « **من الرحمن** »از خداوند رحمن نام ، «**محدث**» بنوفرستاده بایشان ، « **الا کانوا عنه معرضین**(۵) » مگر از آن روی گردانیده میباشند .

« **فقد کذّبوا** » اکنون که بدروغ فرا داشتند آنرا « **فسیأتیهم** » آری بایشان رسد و آید ، « **انباء ما کانوا به یستهزؤن**(٦) » خبرهای آن افسوس که میکردند.

« **أولم یروا الی الارض** » نمی نگرند در زمین ؟ « **کم انبتنا فیها** » که چند

رویانیدیم در آن ، « من کل زوج کریم(۷) » ، از هر نوعی آزاده ای، نیکو از هر گونه‌ای .

« انّ فی ذلك » در آن [چه می‌شنوانیم و می‌نماییم از صنعت و از پیغام] ، « لآیة » نشانی است [بس‌نیکو وپندی‌سخت‌پیدا] ، « وماکان اکثرهم مؤمنین(۸) » و بیشتر ایشان ناگرویدگانند .

« وانّ ربّك لهوالعزیزالرحیم » وخداوندتوبراستی که‌اوتواناست‌ومهربان، [با همه می تاود (۱) اما می‌بخشاید] .

« واذ نادی ربّك موسی » یادکن آنگه که خواند خداوند تو موسی را ، « ان ائت القوم الظالمین(۱۰) » . که بآن گروه ستمکاران شو .

« قوم فرعون » گروه فرعون [و کسان او] . « الا یتّقون(۱۱) » ، بنترسند و بنپرهیزند ؟

« قال : رب » موسی گفت : خداوند من ، « انّی اخاف ان یکذّبون(۱۲) » . می ترسم که دروغ زن گیرند مرا .

« ویضیق صدری » ، و آنگه دل من تنگ گردد ، « و لا ینطلق لسانی » و زبان من بنگشاید ، « فارسل الی هرون (۱۳) » . به هارون پیغام فرست تا با من بیاید .

« ولهم علیّ ذنب » و ایشان رابمن دعوی است بگناهی ، « فأخاف ان یقتلون(۱۴) » می‌ترسم که بکشند مرا .

« قال کلا » خداوند گفت‌جای ترس نیست شما را ، « فاذهبا بآیاتنا » روید به پیغامهای ما ، « انّا معکم مستمعون(۱۵) » ما با شمائیم شنوا(۲) .

(۱) نسخه ج : با همه بر می آید .
(۲) نسخهٔ الف : ما با شما نیوشا .

« **فأتیا فرعون** » آیید بر **فرعون** ، « **فقولا انا رسول رب العالمین(۱٦)** » گوئید ما فرستادهٔ خداوند جهانیانیم .

« **ان ارسل معنا بنی اسرائیل(۱۷)** » که **بنی اسرائیل** را بگشای و با ما گسیل کن .

« **قال الم نربك فینا ولیداً** » فرعون گفت نه ما ترا پروردیم در میان خویش آن وقت که‌ترازادند؟ « **و لبثت فینا** » ودرمیان ما می بودی؟ «**من عمرك سنین(۱۸)**» از روزگار خویش سالها ؟

« **وفعلت فعلتك التی فعلت** » و کردی کردهٔ خویش که کردی ، « **و انت من الکافرین(۱۹)** ».و اکنون تو بنعمت من و نیکو داشت من از نسپاسانی .

« **قال فعلتها اذاً وانا من الضالین(۲۰)** » . گفت کردم من آنچه میگویی و [بودن من درمیان شما و کشتن آن کشته از آن بود که مردی] بودم از ناآگاهان.

« **ففررت منکم لمّا خفتکم** » تا گریختم از شما آنگه که ترسیدم از شما ، « **فوهب لی ربی حکما** » خداوند من‌مرا دانش بخشید وپیغام ، « **و جعلنی من ـ المرسلین(۲۱)** » و مرا از پیغامبران کرد [وفرستاد بتو] .

النوبة‌الثانیة

این‌سورة **الشعراء** دویست و بیست و هفت آیت است و هزار و دویست و نود و هفت کلمه و پنج هزار و پانصد و بیست و دو حرف . جمله به **مکه** فرو آمد مگر سه آیت در آخر سورة که به **مدینه** فرو آمد ، و ذلك قوله : « و الشعراء یتّبعهم الغاوون » الی آخر السورة و در این سورة ناسخ و منسوخ نیست مگر یك آیت :

« و الشعراء يتّبعهم الغاوون » که سیاق آن بر عموم است ، پس رب العالمین شعرای مؤمنان از آن مستثنی کرد: **حسان بن ثابت** و **کعب بن مالك** و **عبدالله بن رواحه**، گفت: « الّا الّذین آمنوا و عملوا الصالحات وذکروا الله کثیراً » ، ذکر اینجا انشاد شعر است در طاعت حق ، پس این استثنا ناسخ آن آیت گشت . و در بیان فضیلت جمله **طواسین** **مصطفی** گفت بروایت **ابن‌عباس** : قال (ص) « اعطیت السورة التی تذکر فیها **البقرة** من الذکر الاول ، و اعطیت **طه** و **الطواسین** من الواح **موسی** (ع) ، و اعطیت فواتح **القرآن** و خواتیم السورة التی تذکر فیها **البقرة** من تحت العرش ، و اعطیت **المفصل** نافلة » . و بروایت **انس** **مصطفی** (ص) گفت : « انّ الله اعطانی **السبع** و اعطانی **الطواسیم** مکان **الزبور** و فضّلنی بالحوامیم والمفصل، ما قرأهنّ نبی قبلی » . و بروایت **ابیّ بن کعب** رسول گفت : « من قرأ سورة **الشعراء** کان له من الاجر عشر حسنات بعدد من صدّق **بنوح** و کذّب به و**هود** و**شعیب** و**صالح** و**ابراهیم** و بعدد من کذّب **بعیسی** وصدق **بمحمد** علیهم السلام » .

« طسم » **حمزه** و **کسائی** و**عاصم** ببعضی روایات ـ طا ـ بکسر خوانند بر اماله، و اهل **مدینه** میان کسر و فتح ، و باقی قرّاء بفتح خوانند بر تفخیم و گفته‌اند این هر سه حرف کنایتند از جمله حروف تهجّی و معنی آنست که : هذه الحروف هی اصل آیات الکتاب المبین . این حروف بیست ونه اصل آیات کتاب خدا است ، کما تقول للغلام فیم اخذت فی الکتّاب ، فیقول : فی الف با تا ، والمراد ـ الحروف کلّها ـ و قیل : معناه ـ هذه تلك الایات التی وعدنا انزالها علیك فی الکتب علی السنة الرسل. **ابن‌عباس** گفت : **طسم** نامی است از نامهای حق جل جلاله وسوگند بدان یاد کرده. **ابوروق** گفت : قسم یاد میکند بطول و سنا و ملك خویش جل جلاله و عظم شأنه . **قتاده** گفت : نام **قرآن** است . **مجاهد** گفت : نام سورة است . روایت کنند از **علی** مرتضی (ع) که گفت آنگه که **طسم** از آسمان فرو آمد رسول خدا گفت: طا **طور سینا** است،

و سین **اسکندریه**، و میم **مکه**؛ معنی آنست که رب العزة سوگند یاد کرد باین بقاع شریف، چنانکه: «لااقسم بهذاالبلد». **جعفر** گفت: الطاء **طوبی**، والسین **سدرة المنتهی**، والمیم **محمد المصطفی** (ص).

«تلك آیات الکتاب المبین»، ای ـ هذه الآیات، آیات الکتاب المبین، ابان هم لازم است و هم متعدی: اگر لازم است معناه ـ انه الکتاب الواضح الظاهر فی نفسه باعجازه ـ انه کلام الله ووحیه؛ واگر متعدی است یعنی ـ بیّن ما فیه من امره و نهیه و حلاله و حرامه.

«لعلّك باخع نفسك»، ـ الباخع ـ المهلك القاتل ـ ای لعلّك یا **محمد** قاتل نفسك حزناً، «الا یکونوا مؤمنین»، مصدّقین بانّ **القرآن** من الله عز وجل، یا **محمد** خویشتن را بخواهی کشت از اندوه که برخودنهاده‌ای بآن که **ولید** و **بوجهل** و **امیه** بنمی گروند برسالت تو و **قرآن** که کلام ماست دروغ می شمرند، همانست که در سورة **الکهف** گفت: «فلعلك باخع نفسك علی آثارهم» الآیه..

آنگه گفت: «ان نشأ ننزّل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین»، ای ـ لو شاء الله لا نزل ملائکة یذلون لها فینقادوا للحق لا یلوی احد منهم عنقه الی معصیة الله عز وجل. این تسلیت **مصطفی** (ص) است بآن اندوه که میکشید وبخاطر وی میگذشت که: ترك ایمان ایشان مگر از قصوری است در بیان ما یا تقصیری در دعوت و تبلیغ رسالت ما تا رب العزه این اندیشه از خاطر وی برداشت، یعنی ـ که این نه از تقصیر تو است در دعوت که از تو تقصیر نیست، این از نا خواست ماست که اگر ما خواستیمی ما بنمودیمی ایشانرا آیتی که ایشان آنرا گردن نهادندی و با معصیت الله نگشتندی. قال **ابن جریح**: لو شاء لا راهم امراً من امره لا یعمل احد منهم بعده معصیة.

آورده‌اند از **ابن عباس** که گفت: نزلت هذه الآیة فینا و فی **بنی امیه**، قال:

ستكون لنا عليهم الدولة فيذل لنا اعناقهم بعد صعوبة و هوان بعد عزة.

قوله: « خاضعين» ذكره بجمع السلامة، لانّ الاصحاب فيها مضمر، اى ـ اصحاب الاعناق. وقيل: اعناقهم، اى ـ رؤساؤهم و كبراؤهم. و قيل: فرقهم، يقال: جاء القوم عنقاً، اى ـ طوائف و عصباً. و قيل: انما قال خاضعين لرؤس الآى ليكون على نسق واحد. ظلّ در **قرآن** بر دومعنى است: يكى بمعنى مالَ، چنانكه درين موضع گفت: « **فظلت** اعناقهم »، اى ـ فمالت، و در سورة **الحجر** گفت: « و لو فتحنا عليهم باباً من السماء فظلوا فيه يعرجون »، اى ـ فما لوا فيه يعرجون، وجه ديگر ظلّ بمعنى اقام چنانكه در سورة **طه** گفت: « وانظر الى الهك الذى ظلت عليه»، اى ـ اقمت عليه عاكفاً. و در سورة **الواقعه** گفت: « فظلتم تفكهون »، اى ـ اقمتم تعجبون و در سورة **النحل** گفت: « ظل وجهه مسوداً »، اى ـ اقام ودر سورة **الشعرا** گفت: « نعبد اصناماً فنظل لها عاكفين »، اى ـ نقيم لها عابدين.

« و ما يأتيهم من ذكر من الرحمن محدث » ذكر اينجا **قرآن** است چنانكه جاى ديگر گفت: وهذا ذكر مبارك انزلنا»، يعنى ـ **القرآن**. و قال تعالى: «افنضرب عنكم الذكر صفحاً » يعنى ـ **القرآن** و قال فى سورة **الانبياء**: « ما يأتيهم من ذكر من ربهم محدث »، اى ـ هو قديم من رب العزة محدث تنزيله الى الارض « الا كانوا عنه معرضين »، اى ـ احدثوا اعراضاً، لانهم كانوا فى علم الله معرضين.

« فقد كذّبوا ». اينجا وقف است تمام، پس بر سبيل تهديد گفت، و وعيد بر آن تكذيب: « فسيأتيهم انباء ما كانوا به يستهزؤن ». يعنى ـ فسيأتيهم خبر نتيجة فعالهم، و ذلك عند الموت، و قيل يوم بدر، اين چنان است كه گفته‌اند: يابن آدم عندالموت يأتيك الخبر، بوقت مرگ بخبر آيى و بدانى كه كار بر چه جملت است.

ثم وعظهم ليعتبروا فقال: « اولم يروا الى الارض » اذا كانت الرؤية لايراد بها الادراك بالحاسة بالبصر فى الحقيقة « بل يراد بها التعجيب من شىء عديته «بالى»،

و المعنی - الا تتفکرون فی‌الاشیاءِ الدالة علی الله سبحانه و تعالی حتی انتهت بکم الرؤیة الی‌الارض و انواع نباتها ، فتعلموا فیها من العجائب ! ثم بیّن النبات ، فقال : « من کل زوج کریم » ، ای - نوع محمود و صنف حسن من النبات مما یأکل‌الناس و الانعام . و قیل نوع یکرم علی اهله . قال **الشعبی** : الناس من نبات الارض فمن دخل الجنة فهو کریم و من دخل‌النار فهو لئیم . در همه **قرآن** لفظ کریم برشش‌وجه آید : اول نام خداوند است جل جلاله کقوله : « ما غرك بربك الکریم» ، و قال‌تعالی: « انّ ربی غنی کریم » . ای - یعفو و یصفح ؛ دوم کریم است بمعنی متکرم ، کقوله : « ذق انك انت العزیز الکریم » ، ای المتکرم ؛ سوم کریم بمعنی آن که منزلت وی گران و بزرگ بود به نزدیك الله، چنانکه گفت‌در صفت **جبرئیل** : «انه لقول‌رسول کریم » و فی معناه «انّ اکرمکم‌عندالله اتقیکم»، یعنی- فی‌المنزلة ؛ چهارم کریم‌است بمعنی مسلم ، کقوله : « و انّ علیکم‌لحافظین » - « کراماً کاتبین » . ای - مسلمین، و کقوله : « بایدی سفرة، کرام » ، ای- مسلمین ؛ پنجم بمعنی فضیلت کقوله : « هذا الذی کرّمت علیّ »، ای - فضلت علیّ « کرّمنا بنی آدم » ، ای - « فضّلنا » - «فاکرمه و نعّمه » ، ای - فضّله . ششم کریم است بمعنی حسن کقوله : « من کل زوج کریم »، ای - حسن .

« انّ فی ذلك لآیة » ، ای - انّ فی انباته الازواج الکریمة من الارض المیتة لدلالة ظاهرة علی ربوبیته و انه واحد لاشریك له « وما کان اکثر هم مؤمنین » ای- و مع کثرة الآیات‌لم‌یؤمن اکثرهم لکن ربك عزیز لایضرّه ترك‌ایمان‌الاکثر، ودخول «کان » علی معنی : کان ذلك فی علم الله السابق .

« و انّ ربك‌لهو العزیز الرحیم» . اتصال الرحیم بالعزیز هاهنا ترحم‌بالمؤمنین الذین هم الاقل بعدالاکثر .

« و اذ نادی ربك **موسی** » ، ای - واذکر لقومك **ایهاالرسول** قصة**موسی** اذ

کلّمه ربك ، ای **محمد** (ص) قوم خود را خبر کن وایشانرا آگاهی ده از قصهٔ**موسی** و سخن گفتن با وی **لیلة النار** آن شب که آتش دید و درخت و خداوند تو با وی گفت : « ائت القوم الظالمین » لانفسهم بالکفر والمعصیة و **لبنی اسرائیل** باستعبادهم و سومهم سوءالعذاب ؛ قوم **فرعون** بدل من‌القوم الظالمین . « الا یتقون » الاتخصیص علی الفعل ، ای ـ الا یخافون‌الله سبحانه فیؤمنوا به . ودرشواذ خوانده‌اند: «الاتتقون» بالتاء، والمعنی ـ قل لهم الا تتقون الا تعبدون‌الله وتوحدونه .

فرمان آمد که یا **موسی** !تو رسول منی **بفرعون** و قوم وی که بر خود ستم کردند بکفر و معصیت و بر **بنی اسرائیل** ستم کردند باستعباد و انواع عذاب، پیغام ما برسان و ایشان را بر توحید خوان و بگوی : « الا تتقون » بنپرهیزند از خشم و عذاب خدای ؟

موسی گفت: « رب انی اخاف ان یکذّبون و یضیق صدری و لا ینطلق‌لسانی». سخن تا اینجا پیوسته است . **موسی** گفت : خداوند من ! می‌ترسم که مرا دروغ زن گیرند و دل من تنگ گردد ، و زبان من بنگشاید ، و روا باشد که در « یکذّبون » سخن بریده شود « و یضیق صدری » مستأنف بود . و قرأ **یعقوب** « و یضیق صدری و لا ینطلق » بفتح القافین علی معنی : و ان یضیق و لا ینطلق ، ای ـ یضیق صدری‌فی تکذیبهم ایای « و لا ینطلق لسانی » للعقدة التی فیه . « فارسل الی **هرون** » ، ای ـ ارسلنی الیه لآمره منك بان یذهب معی الی **فرعون** و قیل ارسل **جبرئیل** الیه ،ای ـ اوح الیه‌ان یکون‌معی عوناًلی . وقیل : الی‌ـ بمعنی‌مع،ای ـ ارسل معی **هرون** کقوله: « من انصاری الی‌الله»، ای ـ مع‌الله . **موسی** گفت : خداوند من می‌ترسم که اداء رسالت وبیان حجّت بشرط خویش نتوانم کرد ازین لثغه و عقده که بر زبان دارم و آنکه دشمن مرا دروغ‌زن گیرد . **هرون** از من گویاتر و فصیح‌تر است او را با من بفرست

تا بفصاحت خویش‌مرا در اداء رسالت وابانت‌حجت یاری دهد، همانست که جای‌دیگر گفت : « فارسله معی رداءً یصدقنی » .

قوله : « ولهم‌علیّ ذنب» ای‌ـ عندی ذنب وقیل : لهم علی‌دعوی ذنب ، « فاخاف ان یقتلون» هو قتل‌القبطی الذی و کزه واسمه **قایشون** و کان خباز **فرعون** .

« قال» الله سبحانه « کلا »، ای‌ـلن‌یقتلوك، این سخن برسبیل ردع وزجر گفت، ای ـ ارتدع‌عن‌الاقامة علی هذا الظن وتو کل علی‌الله « فاذهبا بآیاتنا » وهی العلامات الدالة علی صدقهما و هی:العصاء و الید البیضاء . « انّا معکم مستمعون » ما تقول لهم و یقال لك . و اتی به علی لفظ الجمع لانّهما کانا یسمعان و الله تعالی یسمع و قال انّا معکم و هما اثنان لانّ الاثنین جمع کقوله : « فان کان له اخوة » . و یحتمل ان یکون **موسی** و **هرون** و من ارسل الیه .

« فأتیا فرعون » ، قیل : انّ اسم **فرعون مغیث** و کنیته **ابومرة**، و قیل : اسمه **الولیدبن مصعب** و کنیته**ابو العباس** ، و عاش اربعمائة وستین سنة . «فقولا انّا رسول رب‌العالمین » ولم یقل رسولا ، لانّ الرسول هاهنا بمعنی الرسالة ، ای‌ـ انّا ذو رسالة رب‌العالمین کقول **کثیر** .

لقد کذب الواشون ما بحت‌عندهم بسرّ و لا ارسلتهم برسول

ای ـ برسالته ، و قیل‌الرسول یقع علی الواحد والجمع المذکر و المؤنث ، کالصدیق والعدوّ .

قال الله تعالی: « فانهم عدوّ لی » . وقیل تقدیره : « انّا » کل واحد منّا «رسول رب‌العالمین » .

« ان‌ارسل » ، یعنی‌ـ بان ارسل معنا **بنی اسرائیل** الی **فلسطین** ولاتستعبدهم. الارسال هاهنا ـ التخلیه والاطلاق‌ـ کما تقول ارسلت‌الکلاب للصید ، والمعنی ـ خلّ

بنی اسرائیل من انواع‌العذاب التی تعذبهم بها .

درآن وقت که‌این‌رسالت از حق جل جلاله **بموسی** (ع) پیوست،**بنی اسرائیل** ششصد و سی هزار کس بودند در **مصر** ، بدست **فرعون** گرفتار شده، چهارصدسال، و ایشانرا ببردگی‌گرفته و انواع عذاب بایشان رسانیده . **موسی** بفرمان الله **بمصر** رفت و **هارون** را خبر کرد از پیغام الله ، وهر دو بیکدیگر رفتند بدرگاه **فرعون**، یك سال تردد همی کردند وبار همی خواستند و**فرعون** بار می‌نداد . تا آخرروزی دربان **فرعون** گفت : مردی را همی بینم که پیوسته بدرگاه می‌آید ومیگوید : من پیغامبر خدای جهانیانم . **فرعون** گفت : در آر او را تا خود کیست وچه میگوید . **موسی وهارون** هر دو درشدند و رسالت حق بگزاردند . **فرعون** بشناخت **موسی** را ، که خود او را پرورده بود ، و در خانهٔ وی برآمده بود .

گفت: « الم نربـّك فینا ولیداً » ، ای ـ صبیّاً « و لبثت فینا من عمرك سنین » ، ای ـ ثلاثین سنة ، والعمرـ مصدرعَمر ـ ای عاش . و قیل : اقام فیهم ثلاثین سنة واقام **بمدین** عشر سنیناً و بعثه الله وهو ابن اربعین سنة و دعا **فرعون** الی‌الله ثلاثین سنة ، و عاش بعد غرق **فرعون** خمسین سنة ، فقبض و هوابن مائة وعشرین سنة .

« وفعلت فعلتك التی‌فعلت » ، یعنی بـالفعلة قتل القبطی « و انت من‌الکافرین»، ای‌ـ کفرت نعمتی حین قتلته بغیر اذنی نازلت حشمتی و قدحت فی سیاستی .**فرعون** **موسی** را عتاب کرد که تو حقّ تربیت و احسان ما بجای نیاوردی وشکر نعمت ما نگزاردی و حرمت و حشمت ما برداشتی و **قبطی**را کشتی بی دستوری من ، تا در سیاست و ملك من قدح آوردی ونیز امروز آمده‌ای وربوبیّت ما را می جحودآری.

موسی گفت : « فعلتها اذاً » ، یعنی ـ قتل القبطی ـ « و انـا من الضّالّین » ، فیه تقدیم وتأخیر ، ای ـ فعلتها و انا اذاً من الضّالین ای‌ـ الجاهلین ، بانّ وکزی‌ایّاه یؤدّی الی‌القتل . یقال ضلّ فلان الطریق ای اخطأه .

« ففررت منکم لمّاخفتکم » الی **مدین** ، « فوهب لی ربی‌حکماً » ، ای ـ فهماً و علماً **بالتوریة** ، کقوله : « و آتیناه الحکم صبیّاً » ، یعنی ـ الفهم والعلم ، و کقوله فی سورة **الانعـام** : « اولئك‌الذین آتیناهم الکتاب والحکم » ، یعنی ـ العلم والفهم ، و کقوله فی سورة **لقمان** : « ولقدآتینا **لقمان** الحکمة » ، یعنی‌ـ العلم والفهم، فالحکم والحکمة واحد و هومقتضی‌العقل والحلم والرّأی، وهوعلم ما یدعو الی‌الحقّ . وقیل : الحکم هاهنا ـ النبوة کقوله فی **ص** : « و آتیناه الحکمة و فصل الخطـاب » ، یعنی ـ النبوة مع‌الکتاب . وقال تعالی: « وآتاه الملك والحکمة »، یعنی ـ النبوة ، و فی‌سورة **النساء**: « فقد آتینا آل **ابراهیم** الکتاب والحکمة » ، یعنی ـ النبوة ، و معنی الآیة ـ اصطفانی ربی برسالته و کلامه، ووهب لی حکمة و جعلنی من‌المرسلین .

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی:«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم»،اسم‌من‌قرت‌به‌العیون، وتحقّقت‌به‌الظنون، له من‌العرش‌الی‌النون ، و«اذا اراد شیئاً ان‌یقول له کن فیکون »اسم لمن‌لم یزل ولایزال، موصوفاً بوصف‌الجلال و نعت‌الجمال، سبحانه‌هوالله‌الکبیرالمتعال.نام خداوندذوالجلال، قادر بر کمال ، مفضل بانوال ، موصوف بوصف جلال ، منعوت بنعت جمال . خداوندی که بی وجود او وجود نه ، بی فضل او شهود نه ، بی لطف او سجود نه ، بی خدمت او تن را نظام نه ، بی نعت او جان را قوام نه ، بی‌نظر او دل را زند گی نه ، بی‌توفیق او تن را بند گی نه . خداوندی که تاریخ ازل و ابد کم از بدایت اقبال او ، و نعمت هر دو سرای کم از یك ذرّه شعاع آفتاب افضال او . انوار سعادت در بوستـان بهشت یك قطره از دریای نوال او وآثار شقاوت درزندان جحیم یك شرر از آتش‌جلال‌او.

ای جوانمرد ! اگر توپنداری که هر کس‌را مسلّم‌است که به بستاخی(۱) قدم در سراپردهٔ عزّت بسم‌الله نهد، پنداشتت خطاست . بجلال قدر بار خدا که صدق همه صدّیقان واخلاص همه مخلصان ومعرفت همه عارفان بردرگاه نقطهٔ باء بسم‌الله بحیرت ایستاده و چون حلقه بر در بمانده ، که تا مگراشراف دهند ایشانرا بر انوار اسرار این نام ، وهرگزندادند و دست رد بسینهٔ ایشان باز نهادند ، که:

الذات و النّعت و الاسماء و الكلم
جلّت عن الفهم و الادراك لو علموا

طسم ، الطاء ـ اشارة الی طهارة عزه و تقدس علوه ، و السين ـ دلالة على سناء جبروته ، و الميم ـ دلالة على مجد جلاله فی‌آزاله . طا ـ اشارت است بطهارت عزاو، و سین ـ اشارتست بسناء جبروت او، و میم ـ اشارت است بمجد جلال او ، خداوندی که روح دلها مهر او ، آیین زمانها ذکر او، سور گوشها گفتار او ، عید چشمهادیدار او ، میعاد نواختها ضمان او، آسایش جانهاعیان‌او، منزل جوانمردان کوی‌او، مقصود عارفان گفت و گوی او ، نسیم وصل دمان از سوی او ، همه ازو و همه باو ، و خود همه او . « قل الله ثم ذرهم » .

قوله : « لعلّك باخع نفسك » ـ ای سیّد ! این مشتی بیگـانگـان که مقهور سطوت و سیاست ماأند و مطرود درگاه عزت ماأند تو دل خویش چرا بایشان‌مشغول داری و از ناگرویدن ایشان بر خود چرا رنج نهی ؟ ایشانرا بحکم ما تسلیم کـن و دل خویش وا مهر و صحبت ما پرداز ، هرآن دل که با مهر وصحبت‌ما آرام گرفت نیز غیری رادرآن‌دل‌جای نبود. از **سهل‌علی مروزی** پرسیدند که از کرامات که‌الله با بنده کند کدام مه است ، گفت: آن که دل او از غیر خـود خالی دارد. **جنید** را پرسیدند که دل کی خوش بود ؟ گفت : آن وقت که او در دل بود .

شیخ الاسلام گفت : او نه بذات در دل بود بلـکه در دل یاد اوبود و درسرمهر

۱ ـ بستاخ :گستاخ . برهان قاطع

او بود و در جان نظارهٔ او بود. اول مشاهده است دیدار دل، پس آن قرب دل، پس آن وجود دل، پس آن معاینهٔ دل، پس آن استیلاء قرب بر دل، پس آن استهلاك دل در عیان و از وراء آن عبارت نتوان.

رکبت بحار الحبّ جهلا بقدرها
و تلك بحار لیس یطفو غریقها

«ما یأتیهم من ذکر من الرحمن محدث»، ما یجدد لهم شرعاً و ما یرسل الیهم رسولا الا اعرضوا عن تأمّل برهانه وقابلوه بالتکذیب ولوانهم امعنوا النظر فی آیاتهم لاتّضح لهم صدقهم، و لکن المقسوم لهم من الخذلان فی سابق الحکم، یمنعهم من الایمان والتصدیق. اگر کافران نظر کردندی درین آیات، و درایات قدرت و دلائل نبوت و لطائف حکمت که رب‌العزة در آسمان وزمین پیدا کرده و پیغامبرانرابدان فرستاده، صدق انبیا بر ایشان ظاهر گشتی و از راه خلاف و گمان برخاستندی، لکن چه سود که حکم ازلی و نبایست الهی راه نظر بایشان فروبست تا بیکبارگی اعراض کردند وپیغام رسانان را دروغزن گرفتند و پیغام بدروغ داشتند، از آن که سزای درگاه نبودند و شایستگی وصال نداشتند.

پیر طریقت گفت: «در روی زمین نبایسته‌تر ازاونیست که پندارد که‌بایسته است و ناپاك‌تر ازو نیست که پندارد که شسته است. دو چیز می‌درباید: نیازی از تو ویاریی ازو. نیازمند را ردّ نیست و در پس دیوار نیاز مگر نیست. عزیز اوست که بداغ اوست، و بر راه اوست که با چراغ اوست.

«اولم یروا الی‌الارض کم انبتنا فیها من کل‌زوج کریم» چند که مارویانیدیم درین زمین از انواع نبات و فنون ریاحین، گل نسرین و بنفشه و یاسمین، میوه‌های الوان با طعمهای مختلف شکوفه‌های رنگارنگ وبلگهای گونا گون آن همه نشان

قدرت اوست و آثار رحمت او و بیان حکمت او . آنگه گفت : « انّ فی ذلك لآیة »، ای - فی ذلك آیات لمن استبصرو نظر و فکر - همانست که جای دیگر گفت : « تبصرة و ذکری لکل عبد منیب ».

« واذ نادی ربك **موسی** (ع) » تا آخر ورد قصهٔ **موسی** است وفرستادن **بفرعون**. **موسی** دانست که **فرعون** مردی است مغرور ، ناپاك ، سخت خصومت ، و می‌ترسید که با وی کاری از پیش نشود ، بهانه‌ای در پیش میآورد و در سخن می آویخت،مانند کسی که از کاری استعفا جوید و استقالت خواهد ، همی گفت : « رب انی اخاف ان یکذّبون و یضیق صدری و لاینطلق لسانی ». خداوند من می‌ترسم که مرادروغزن گیرند ، آنگه دلمن بتنگ آید وزبانم بسخن نرود . آنگه گفت : بارخدایاا کنون که ناچارست رفتن و حکمی است محتوم برادرم **هارون** شریك من ساز درین رسالت تاا گراندوهی‌باید کشید بیکدیگر می کشیم و اندوه وشادی خود بایکدیگر میگوئیم . بار خدایا و در حکم **فرعون** او را بر من خونی است و ترسم که مرا بکشند،اینست که گفت : «فاخاف ان‌یقتلون». برین نسق بهانه‌هامی‌آورد وترس وبیم خویش اظهار میکرد تا رب‌العزة اورا ایمن کرد، واز معونت و نصرت خود اوراخبر داد ودل ویرا بتائید ونصرت‌قوت‌داد . گفت: « کلاّ فاذهبا بآیاتنا انّا معکم‌مستمعون»، ای - انی معکما بالنصرة والقوة و الکفایة و الرحمة ، والید تکون لکما و السلطان لکما دون غیرکما و انا اسمع ما تقولون و ما یقال لکم و ابصر ما یبصرون و ما تبصرون انتم .

٢ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **وتلك نعمة تمنها علیّ** » و این انیز دستی است ترا برمن که سپاس نهی بآن بر من « **ان عبّدت بنی اسرائیل(٢٢)** » که [پدر و مادر و] قوم مرا به بندگی گرفتی تا من در میان شما بالیدم و در دست تو برآمدم .

« **قال فرعون و ما رب العالمین(٢٣)** » **فرعون** گفت : خدای جهانیان خود چه چیزست [او خود کیست] ؟

« **قال رب السموات والارض وما بینهما** » [**موسی**](ع) گفت : خداوند آسمانها و زمینها و هر چه در میان آن ، « **ان کنتم موقنین (٢٤)** » . اگر این سخن را بی‌گمان خواهید بود .

« **قال لمن حوله الا تستمعون(٢٥)** » ، ایشانرا گفت که گرد او بودند : نمی نیوشید ؟

« **قال ربکم و رب آبائکم الاولین(٢٦)** » [**موسی**] گفت:خداوندشما وخداوند پدران پیشینیان شما .

« **قال انّ رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون(٢٧)** » [**فرعون**] گفت : این رسول شما که بشما فرستادندبراستی که دیوانه است .

« **قال رب المشرق والمغرب وما بینهما** » [**موسی**] گفت : خداوند دو نیمهٔ جهان، جای برآمد روز و فرو شدن آن و آنچه میان‌آن ، « **ان کنتم تعقلون(٢٨)** » اگر می‌دریابید .

« **قال لئن اتخذت الهآ غیری** » [فرعـون] گفت : اگر خدایی گیری جز زمن ، « **لاجعلنك من المسجو نين**(٢٩) » چنان کنم که از زندانیان باشی .

« **قـال او لو جئتك بشيء مبين** (٣٠) » [موسی] گفت: [چه گویی] واگر چیزی آرم بتو [نشانی استواری خود را] چیزی پیدا آشکارا .

« **قال فأت به ان كنت من الصادقين**(٣١) » [فرعـون] گفت : پس بیار آنرا اگر از راست گویانی .

« **فالقی عصاه** » عصای خویش را بیو کند « **فاذا هی ثعبان مبين**(٣٢) » چون بنگریست آن ماری بود بزرگ آشکارا .

« **و نزع يده** » و دست راست خویش [را از زیر بـازوی چپ خویش] بیرون کشید « **فاذا هی بيضاء للناظرين**(٣٣) » آن دست او را دید سپید روشن تـاونـده نگرندگانرا .

« **قال للملاء حولـه** » [فرعـون] گفت : مهینان ایشانرا که گرد بر گرد او بودند : « **انّ هذا لساحر عليم**(٣٤) » آن مرد براستی جادویی است استاد دانا .

« **يريد ان يخرجكم من ارضكم بسحره** » میخواهد که بیرون کند شما رااز زمین شما بجادویی خویش « **فما ذا تـأمرون** (٣٥) » . چه فرمائید شما درکار او .

« **قالوا ارجه واخـاه** » گفتند باپس کن او را و برادر او را [و سخن گفتن با او بگذار] . « **وابعث فی المدائن حاشرين**(٣٦) » ودرشارستان‌های خویش‌فراهم آورندگان فرست .

« **يأتوك بكل سحار عليم**(٣٧) » تا بتوآرند هر جادویی دانا که هست.

« **فجمع السحرة** » فراهم آوردندجادوان ، « **لميقات يوم معلوم**(٣٨) »هنگام روزی را دانسته ونامزد کرده .

« **وقيل للناس** » ومردمان را گفتند « **هل انتم مجتمعون**(٣٩) » هستيد شما آنرا که فراهم آئيد ؟

« **لعلنا نتّبع السحرة** » تا ما از آن سوی باشيم که جادوان از آن سويند ، « **ان كانوا هم الغالبين**(٤٠) » اگر ايشان بهٔ آيند.

« **فلمّا جاء السحرة** » چون جادوان آمدند « **قالوا لفرعون** » **فرعون** را گفتند: « **أئنّ لنا لاجراً ان كنا نحن الغالبين**(٤١) » ما را مزدی هست اگر ما بهٔ آييم ؟

« **قال نعم و انّكم اذاً لمن المقربين**(٤٢) » [**فرعونُ**] گفت : آری [هست] وانگه شما براستی که از نزديك کردگان باشيد [از من] .

« **قال لهم موسى ألقوا ما انتم ملقون**(٤٣) » **موسى** گفت : ايشانرا بيفکنيد آنچه بخواهيد افکند.

« **فألقوا حبالهم وعصيهم** » بيفکندند رسنها وچوبهای خويش ، « **و قالوا بعزة فرعون انّا لنحن الغالبون**(٤٤) » و گفتند [بنورد جستن و اختر زدن و ياد گرفتن وپشتی داشتن] بخدائی فرعون که ما بهٔ آييم .

« **فألقى موسى عصاه** » بيو کند **موسى** عصای خويش ، **فاذا هى تلقف ما يأفكون**(٤٥) » تا که می‌فروبرد تيز آنچه ايشان ساختند [ازپرديو] .

« **فالقى السحرة ساجدين**(٤٦) » جادوان را بيفکندند [الله را] بر روی سجده بران .

« **قالوا آمنّا برب العالمين**(٤٧) » .

« **رب موسى وهرون**(٤٨) » . گفتند بگرويديم بخداوند جهانيان خداوند **موسى وهارون** .

« **قال آمنتم له قبل ان آذن لكم** » [**فرعون**] گفت ايمان آورديد او را

پیش از آن که دستوری دادم شما را ؟ ، « **انه لکبیرکم الذی علمکم السحر** »جززان نیست که مهتر و استادتر شما آمد وجادویی آموخت شما را، « **فلسوف تعلمون** ». [آری آگاه‌باشید] که‌زود باشد که بدانید. « **لا قطّعنّ ایدیکم وارجلکم من خلاف**» دستها و پاهای شما را ببرم چپ و راست . « **و لا صلّبنّکم اجمعین(۴۹)** » و شما را بیاویزم همگان .

« **قالوا لاضیر** » گفتند. گزندنیست،باك نیست . « **انّا الی ربنا منقلبون(۵۰)**» ما با خداوند خویش گشتیم .

« **انّا نطمع ان یغفر لنا ربنا خطایانا** » ما امیدواریم که‌بیامرزدماراخداوند ما گناهان ما . « **ان کنا اول المؤمنین(۵۱)** » آنکه که ما اوّل گرویدگان باشیم [**بموسی**] .

« **واوحینا الی موسی** » وپیغام کردیم **بموسی** ، « **ان اسر بعبادی** » که‌بشب ببر بندگان مرا [بسوی دریا .] « **انّکم متّبعون(۵۲)** » تا ایشان از پس شما بیایند [که بخواهند آمد] .

« **فارسل فرعون فی المدائن حاشرین(۵۳)** » **فرعون** در شارستانها مردم انگیزندگان فرستاد .

« **انّ هولاء لشرذمة قلیلون(۵۴)** » گفت : اینان تنی چندند سخت اندك ، « **وانّهم لنا لغائظون(۵۵)** » و ایشان ما را بدرد خشم آورده‌اند .

« **وانّا لجمیع حاذرون(۵٦)** » و ما انبوهیم هام پشت بهم ساخته [وجنگ را برخاسته] .

« **فاخرجناهم من جنات وعیون، وکنوز(۵۷)** » بیرون آوردیم ایشانرا از بهشتها و گنجها و چشمه‌های روان « **ومقام کریم(۵۸)** » ، « **کذلك** » وجایگاههای بناز چنان .

« **واورثناها بنی اسرائیل(۵۹)** » و فرا **بنی اسرائیل** دادیم از کشته بازمانده.

« **فاتبعوهم مشرقین**(۶۰) » در پی ایشان نشستند تا بر آمد آفتاب .

« **فلما تراء الجمعان** » چون هام دیدار شد هر دو گروه با یکدیگر ، « **قال اصحاب موسی انا لمدرکون**(۶۱) » یاران **موسی** گفتند در ما رسیدند.

« **قال [موسی] کلا** » گفت **موسی** نه نه چنین نرسند ، « **ان معی ربی سیهدین**(۶۲) » خداوند من با من مرا راه می نماید .

« **فاوحینا الی موسی ان اضرب بعصاك البحر** »پیغام‌دادیم **بموسی** وفرمان که بعصای خویش دریا بزن ! « **فانفلق** » بشکافت دریـا ، « **فکان کل فرق کالطود العظیم**(۶۳) » تا هر پاره‌ای ازو چون کوهی بگشت بزرگ .

« **وازلفنا ثم الآخرین**(۶۴) » و تنگ در آوردیم آنجا دیگران را .

« **وانجینا موسی ومن معه اجمعین**(۶۵) » و رهانیدیم **موسی** را و هر که بـا وی بود همگان .

« **ثم اغرقنا الآخرین**(۶۶) » پس بآب بکشتیم دیگرانرا .

« **ان فی ذلك لآیة** » در آن [کرد ودرین گفت] عبرتی‌است [سخت‌بزرگ و پندی سخت نیکو و پیدا] ، « **و ما کان اکثرهم مؤمنین**(۶۷) » و ببیشتر مردمان گرونده نیستند .

« **وان ربك لهو العزیز الرحیم**(۶۸) » و خداوند تو توانای است مهربان [با همه می تاود اما می‌بخشاید] .

النوبة الثانية

قوله تعالى: «وتلك نعمة تمنّها علىّ ان عبّدت بنی‌اسرائیل»ـ این آیت رادو تأویل گفته‌اند:

یکی آنست که در نوبت اول رفت که **موسی**(ع) بر وجه تهکم و انکار با **فرعون** گفت: و ایّة نعمة لك علی فی ان عبّدت **بنی اسرائیل** و قتلت اولادهم ظلماً و استعبدت ابوی حتی نشأت فیکم و لو لم تستعبدهم و لم تقتلهم کان لی من اهلی من یربینی و لم یلقونی فی الیم، فای نعمة لك علیّ؟ باین قول «وتلك نعمة» بر طریق استفهام است، یعنی ـ او تلك نعمة، فحذف الف الاستفهام، کقوله: «فهم الخالدون». یعنی ـ افهم الخالدون.

و قال الشاعر:

لم‌انس یوم الرّحیل وقفتها و طرفها فی دموعها غرق
و قولها و الرّکاب واقفة تترکنی هکذا و تنطلق

یعنی ـ اتترکنی؟ و قیل معناه ـ تمنّ علیّ بالتربیة، و قد استعبدت قومی و من اهین قومه ذل. فتعبیدك **بنی اسرائیل** قداحبط احسانك الیّ.

تأویل دیگر آنست که **موسی** نعمت‌شناخت‌از**فرعون** برخود ومنّت پذیرفت و اقرار کرد، گفت: لعمری هی نعمة ان عبّدت **بنی اسرائیل** وربیتنی ولم‌تستعبدنی کاستعبادهم، لعمری که این نعمتی است و ترا بر من منّت است که **بنی اسرائیل** را برد گان گرفتی و مرا برده نگرفتی. وجهی دیگر گفته‌اند که این نعمت است و ترا بر من منّت است که **بنی اسرائیل** را برد گان گرفتی تا من گریختم وباین روزدولت

و نبوت افتادم. فبهت **فرعون** و انقطع و اخذ فی کلام آخر.

« فقال: و ما رب العالمین؟» ، ای ـ ما صفته الرّب ، هوالمالك المدبر ، و اذا اطلق یقتضی مالك الخلق اجمع؛ والعالمون اسم‌لماسوی‌الله ، وقیل اسم یقع علی‌ذوی‌ـ العلم من المخلوقین دون الجمادات. **فرعون** گفت: این خدای جهانیان که تو میگوئی من رسول اویم ، صفت وی بگو تا خود چیست و از چه جنس است؟

موسی گفت: « رب السموات و الارض و ما بینهما ان کنتم موقنین » ، بانّ ـ السموات والارض اجسام مصنوعة لا بدلّها من رب ، والذی ادعوکم الیه ذلك الرب . **موسی** در بیان جنسیّت نشد ، دانست که الله تعالی نه جنسی است از اجناس ، بلکه در بیان ربوبیّت وصفات الاهیّت شد ، گفت: آن خداوند که من شما را بر توحید او می‌خوانم خداوند هفت آسمان وهفت زمین است ، وهر چه در آن . اگر یقین‌میدانید که آنرا ناچار کردگاری می باید آن کردگار اوست جل جلاله .

« قال **فرعون** لمن حوله » من اشراف قومه و هم خمس مائة رجل اصحاب الاسورة : «الاتستمعون؟ » ، **فرعون** با اشراف قوم‌خود نگرست، گفت: نمی‌نیوشید؟ تعجّب‌نمی کنید ازاین محال که **موسی** میگوید؟. و گفته‌اند که : « ومارب‌العالمین»، این « ما » بمعنی « من » است ، کقوله : « و السماء و مابناها » ، ای ـ و من بناها ، معنی همچنانست که جای دیگر گفت : « فمن ربکما یا موسی » **فرعون** بر طریق استخفاف گفت : این خدای شما خود کیست تا نام او برند. جواب وی در سورة **الدخان** آمد بر قرائت **بوجعفر** : « من **فرعون** انه کان عالیاً من المسرفین » **فرعون** خود کیست؟ ازین ناپاکی ، گزاف گویی ، گزاف‌کاری از جملۀ گزاف‌کاران.

پس **موسی** در بیان حجّت بیفزود ، گفت : « ربکم و رب آبائکم الاولین » **فرعون** را گفت : توکه دعوی ربوبیّت میکنی و اینان که ترا می‌پرستند همه‌آنید که گرفتار بلیّات و آفاتید ، و بر شما سمات حدوث است، چنانکه بر پدران شمابود،

و آنگه ایشان دعوی ربوبیّت نکردند، دانستند که آنکس که در معرض آفات و بلیّات بود و بروی سمات حدوث بود، اوخدایی را نشاید؛ تو از کجا دعوی ربوبیّت میکنی و همچون ایشانی و ازیشانی؟ نه که خداوند شما وخداوندان پدران شمایکی است جل جلاله و عظم شأنه؟. و قیل انّ فرعون کان یدعی الربوبیّة علی اهل عصره و زمانه فلم یدع ذلك علی من قبله، فبیّن بهذه الآیة انّ المستحقّ للربوبیة من هو رب اهل کلّ عصر و زمان.

پس فرعون از جواب درماند، روی با قوم خود کرد، گفت: «انّ رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون» این رسول که بشمافرستادند دیوانه است سخنی میگوید بی حاصل، از عقل دور.

موسی در بیان عظمت حقّ بیفزود، گفت: «رب المشرق و المغرب وما بینهما ان کنتم تعقلون» اگر شما عقل دارید و می دریابید بدانید که این آفتاب که از مشرق بر می‌آید و بمغرب فرو شود آنرا صانعی باید و کردگاری، آن صانع رب العالمین است، که‌شما صفت وی‌ازمن‌می‌پرسید.

فرعون چون حجّت بر خود لازم دید در آن مناظره از عجز خود بترسید، سخن با تهدید گردانید، گفت: «لئن اتخذت الهاً غیری لاجعلنّك من المسجونین»، و کان سجنه اشد من قتله، لانه کان یعذّب المسجونین(۱) بانواع التعذیب.

موسی چون تهدّد فرعون دید او را برفق با انصاف و بیان حجّت خواند، گفت: «او لو جئتك بشیء مبین»، یعنی ـ او تفعل ذلك، و ان اتیتك علی ما اقول بحجة بیّنة، و اگر من حجتی روشن آرم بر درستی قول خویش و معجزتی آشکارا نمایم که بر عقلها غلبه کند مرا هم محبوس کنی؟

(۱) نسخهٔ ج: مسجون.

فرعون گفت : « فأت به ان کنت من الصادقین » بأنّك رسول رب العالمین الینا . و فی ید **موسی** عصاً من شجر الآس من الجنه . قال **ابن عباس** : کان **آدم** جاء بالعصا من الجنة فلما مات **آدم** قبضها **جبرئیل** و دفعها الی **موسی** باللیل حین توجه الی **مدین** .

قال **موسی لفرعون** : « ما هذه بیدی » قال **فرعون** : « هذه عصاً » ، «فألقاها» **موسی** من یده « فاذا هی ثعبان مبین » ، یعنی - حیّة - ذکراً اصفراً شعرالعنق عظیماً ، ملأ الدار ، قائماً علی ذنبه ، یتلمظ علی **فرعون** و قومه یرعبهم. یقال الثعبان العظیم الطویل و هو اعظم الحیّات . و قال فی موضع آخر : « کانها جان » ، و الجان الصغیر من الحیات و لا تناقض فیه ، لانّ خلقها خلق الثعبان العظیم و اهتزازها و حرکتها و خفّتها کاهتزاز الجانّ . و قوله « مبین » ، ای - بیّن ظاهر انه ثعبان لا لبس فیه و یحتمل ان یکون مبیّناً صحة دعواه .

فرعون چون دید که عصا مار گشت و قصد آن دارد که **فرعون** را فروبرد، **موسی** ذنب وی گرفت و در دست وی عصا گشت ؛ همچنانکه بود . **فرعون** گفت : هل من آیة غیرها بیرون ازین دیگر آیت داری ؟ **موسی** دست راست خویش بیرون کرد و فرا **فرعون** نمود . گفت : این چیست؟ گفت : دست . آنگه زیر بازوی چپ خویش کرد و باز بیرون آورد روشن و سپید آنرا شعاع بود همچون آفتاب رخشان و درفشان (۱) .

فرعون با اشراف قوم خود نگرست . گفت : «انّ هذا لساحر علیم». اینست جادوی استاد دانا . الساحر - المحتال بما یوهم الاعجاز - اینجا گفت : « قال للملإ حوله » ، یعنی **فرعون** بااشراف قوم گفت: «انّ هذالساحر علیم » و درسورة **الاعراف** گفت : « قال الملاء من قوم فرعون » ، یعنی اشراف قوم **فرعون** گفتند : « انّ هذا

(۱) نسخهٔ الف : دروشان .

لساحر عليم » وجه جمع آنست که نخست **فرعون** گفت : با ایشان که حاضر بودند در مجلس وی ، و ایشان همان باز گفتند با قومی که غائب بودند .

« یریدان یخرجکم من ارضکم بسحره » ، ای ـ یرید ان یوقع العداوة والفرقة بینکم حتی یحارب بعضکم بعضاً ، و حتی یخرجکم من دیارکم و یتغلب علیکم . و قیل لم یرد اخراج **القبط** انما اراد اخراج **بنی اسرائیل** ، الاتراه یقول : «ان ارسل معنا **بنی اسرائیل** » و تقدیره : یخرج خدمکم و مهّانکم من **بنی اسرائیل** من ارض **مصر** الی ارض **الشام** ، و اذا اخرجهم فکانما اخرجکم . « فما ذا تأمرون » ، هذا من المؤامرة لا من الامر ، ای ـ ما ذا تشیرون به علیّ . **فرعون** در کار **موسی** بامهینان قوم خویش مشاورت کرد و ندانست آن بدبخت که آنکس که دعوی ربوبیّت کند از مشاورت دیگران مستغنی باید ، که ربوبیّت و مشاورت بهم راست نیایند .

ایشان جواب دادند که : « ارجه اخاه » ، ای ـ اخرهما و لا تقتلهما حتی تنظر ما امرهما : « و ابعث فی المدائن حاشرین » ، یعنی ـ فرق الشرط فی الاعصار و البلدان و اقطار مملکتك ، فیجمعوا لك السحرة و العلماء منهم ، فیعارضوه بمثل سحره ویتّضح للعامة کذبه . **فرعون** قصد آن داشت که **موسی** را بکشد ، اشراف قوم وی گفتند : او را مکش تا آنکه که مردمانرا معلوم گردد که او دروغزن است ، جادوانرا گرد کن تا همچون سحر وی سحر آرند و بر وی غلبه کنند و دروغ و سحر وی پیدا گردد و آنکه تو معذور باشی در قتل وی ؛ درآن زمان جادوان سخت فراخ بود که **فرعون** در ممالك خویش درهرشهری جادوان داشت ایشان را ساخته ازبهر کارهای معظم که در پیش آید .

« فجمع السحرة لمیقات یوم معلوم» ، و هو یوم الزینة . قال ابن عباس : وافق ذلك یوم السبت فی اوّل یوم من السنة ، و هذا یوم النیروز و قال ابن زید : اجتماعهم للمیقات بالاسکندریة و اختلاف الروایات فی عدد السحرة و بیان هذه القصه سبق فی

سورة **طه** و **الاعراف** . وقيل للناس، يعنى ـ للعامة والدهما والرعاع من اهل‌مملكته.
« هل انتم مجتمعون لتنظروا » الى ما يفعل الفريقان و لمن يكون الغلبة **لموسى** او للسحرة لعلنا نتّبع السحرة ، اى ـ اذا غلبناه و اطلع الناس على سحره و ظهرت فضيحته حينئذ نتّبع السحرة ، و نقتل **موسى** و **فرعون** و هكذا غالب ظنّنا . آنگه كه سحره حاضر شدند و فريقتين بر هم رسيدند **فرعون** رعاياءِ خود همه جمع كرد و ظنّ وى چنان بود كه **موسى** مغلوب خواهد گشت، يعنى ـ كه تا مردم او را ببينند و سحر و دروغ وى معلوم گردد و آنگه بر ديدار مردم ، **موسى** و **برادر** را بكشد، چنانكه جادوان گفتند و حكم كردند .

« فلمّا جاء السحرة » **فرعون** للموعد « قالوا » له : « ائنّ لنا » العطاء عندك و الجزاء على اعمالنا بالخيران كنّا نحن الغالبين **لموسى** ؟

« قال : نعم » ، ان غلبتم اعطيناكم الاجرالذى سألتموه و نريدكم ما لم تسألوه ان تكونوا من المختصين الذين يقربون من مجالسنا ، و كان ذلك عنده من اعظم‌المراتب .

« قال لهم **موسى** القوا ما انتم ملقون » ، تريدون ان تلقوا ، ظاهر الكلام امر و معناه ـ التّهاون فى الامر و ترك المبالات بهم و بافعالهم ـ .

« فألقوا حبالهم و عصيّهم » . قيل كان مع كلّ واحد منهم حبل و عصاً ملطخة بالزيبق ، فجعلت ترتهش و تتحرك حتى خيّل الى **موسى** من سحرهم انها تسعى .
« و قالوا » مقسمين « بعزّة **فرعون** » ، اى ـ بعظمة **فرعون** . هذا كقوله تعالى : «وما انت علينا بعزيز»، اى ـ بعظيم . «انّا لنحن‌الغالبون» **لموسى** . ايشان عصاها ورسنها بران صفت بيو كندند، بچشم **موسى** و ديگران چنان مى نمود كه آن همه مارانند و **بموسى** نهيب مى بردند . **موسى** در خويشتن بترسيد از آن سحر ايشان و انما خاف خوف طباع فنسى الوحى فذكره **جبرئيل** (ع) ، و هو على يمينه تلك الساعة ،

جبرئيل او را گفت : یا **موسی** چه ترسی ؟ الق ما فی یمینك تلقف ما صنعوا . عصای خویش بیفکن تا آن همه سازو کید ایشان که ساخته‌اند فرو برد .

« فالقی **موسی** عصاه فاذاهی تلقف ما یأفکون » التلقف ـ تناول الشیء بالفم بسرعة، «ما یأفکون» ای ـ ما یوهمون به الانقلاب زوراً و بطلاناً .

« فألقی السحرة ساجدین »، ای ـ فألقی الذین کانوا سحرة قبل سجودهم ساجدین، والسجود ـ الخضوع بألقاءِ الوجه علی الارض ـ القاهم عرفان الحق .

« قالوا آمنا برب العالمین ، رب **موسی و هرون** » ، « قال : آمنتم له قبل ان آذن لکم انه لکبیرکم الذی علّمکم السحر فلسوف تعلمون » . مضی تفسیره ـ قوله « فلسوف تعلمون» ، هذه اللام التی فی سوف لام التوکید و القسم التی یدخل علی الفعل، مثل قوله : « ان ربك لیحکم » و یدل علی قسم مضمر ، و انّما دخلت علی سوف لان سوف لمّا لزمت الفعل صار دخول اللام علیها کانه علی الفعل ، و یقال : انّ اللام مع ـ التوکید تفید الحال وسوف للاستقبال فکیف جمعت بینهما؟ فالجواب : لتقریب هذه ـ المستقبل حتی کانه فی الحال ، و انما قال : « لا قطعن » بلفظ التفعیل لکثرة الایدی و الارجل ، کما تقول : فتحت الباب و فتحت الابواب ، و قطع الخلاف ان یقطع الید الیمنی والرجل الیسری ، و ذلك زمانة من جانبی البدن ، « و لا صلبنکم اجمعین » . قال المفسرون : علقهم عن جذوع النخل حتی ماتوا . قال هاهنا وفی **طه** : « ولاصلبنکم» علی معنی اجمع علیکم التقطیع و التصلیب . و قال فی **الاعراف** : « ثمّ لاصلبنکم » فوقّت واوقع المهلة لیکون هذا التصلیب لعذابهم اشد .

« قالوا لاضیر انّا الی ربنا منقلبون » ، لاضیر مصدر ضاره یضیره ضیراً . اذا ضرّه ، ای ـ لا یضرّنا ما صنعت بنا « انّا الی ربّنا » راجعون یجازینا بصبرنا علی عقوبتك ایّانا وثباتنا علی التوحید . وفی الآیة دلالة علی ان الانسان ان یظهر الحق وان خاف القتل .

« انّا نطمع » ، ای ـ نرجو « ان یغفر لنا ربنا خطایانا » السالفة « ان کنا اول المؤمنین » ، ای ـ لاجل ان کنا اول المؤمنین من **القبط** قومك . و قیل اول المؤمنین فی هذه الحالة عند ظهور الآیة .

« و اوحینا الی **موسی** ان اسر بعبادی » ، ـ **ابن‌جریج** گفت حق تعالی **جبرئیل** را فرستاد **بموسی** که **بنی اسرائیل** را جمع کن و ایشان را فرمای تا هر چهار خاندان با یك خانه شوند و آنگه بر در آن خانه نشانی کنند از خون جدایا که فریشتگان از آسمان خواهند آمد باهل **مصر** تا ابکار ایشانرا بکشند ، و هرخانه‌ای که بر در وی این علامت خون باشد در آنجا نشوند ، و حق جل جلاله این قتل بآن فرمود تا دیگر روز **قبطیان** بدفن ایشان مشغول شوند و **بنی اسرائیل** که از مقام برخاسته‌اند در پیش افتند ، و نیز فرمود : اخبزوا خبزاً فطیراً فانه اسرع لکم ، نان که پزید ازبهر زادراه‌فطیر پزید تازودتر برآید وواپس نمانید؛ **بنی اسرائیل** بفرمان الله آن شب برفتند سوی بحر ، و عدد ایشان ششصدهزار و هفتاد هزار بود ، **هرون** بر مقدّمهٔ لشکر و **موسی** برساقهٔ ایشان، بامداد روز یکشنبه **قبطیان** بدفن ابکار مشغول شدند ، و **فرعون** آن روز فرمود **تا** خیل وحشم وی همه جمع آمدند ودیگر روز روز دوشنبه فرا پی **بنی اسرائیل** نشستند . **هامان** برمقدمه لشکر با دوهزاربار هزار سوار و **فرعون** در کوکبهٔ خویش با پنج هزار بار هزار سوار ، اینست که رب العالمین گفت : « انکم متبعون » شما آنید که ایشان از پس شما بخواهند آمد :

« فارسل **فرعون** فی المدائن حاشرین » ، ای ـ بعث **فرعون** فی بلاد مملکته نقباء یحشرون‌العساکر ویجمعون‌الجیوش‌لطلب **موسی**(ع) ومن‌معه من **بنی اسرائیل**؛ فلما حضروا قال : انّ هولاءِ ، یعنی ـ **بنی اسرائیل** ، لشرذمة ، ای ـ طائفة قلیلون و هم ستمائة الف و سبعون الفا وجُمع قلیل کما یجمع الواحد فیقال **هؤلاءِ**الواحدون.

« وانهم لنا لغائظون » ، اى ـ مغضبون بمخالفتهم ديننا وقتلهم ابكارنا و ذهابهم باموالنا التى استعاروها و خروجهم من ارضنا(١) بغير اذن منا .

« و انّا لجميع حاذرون » ، بالالف **كوفى** و **شامى** من بقى حذرون بغير الف، و هما لغتان ، يقال رجل حاذر وحذر ، وقيل الحذر ـ المتيقّظ المتحفّظ الذى لايترك الحزم ، و الحاذر ـ المستعد ذواداة و قوة وسلاح ؛ والمعنى ـ نحن جميع اذااتبعناهم و ثقنا بغلبتهم .

« فأخرجناهم » من **مصر** « من جنات » ، اى ـ ارض ذات بساتين و انهار جارية .

« و كنوز » ، يعنى ـ الاموال الظاهرة من الذهب والفضة ، انما سمى كنزاً لانه لم يعط حق الله منه و كل مال لا يعطى حق الله منه فهو كنز، و ان كان ظاهراً ، «ومقام كريم »، يعنى ـ المساكن الحسان والمجالس الرفيعه من مجالس الملوك . « كذلك»، يعنى ـ كذلك حالهم ، « واورثنا » ارضهم و ديارهم « **بنى اسرائيل** » ـ فانهم رجعوا بعد غرق العدوّ الى **مصر** و سكنوا ديارهم و اخذوا اموالهم .

قوله : « فأتبعوهم مشرقين » ، راجع الى قوله: « انكم متّبعون » ، يعنى ـ اتبعهم ولحقهم فرعون و قومه وقت شروق الشمس،يقال اتبعه وتبعه اذا خرج خلفه مقتصّااثره و اتبعه اذا جعله قدوة « مشرقين » ، اى ـ داخلين فى وقت شروق الشمس و شروقها طلوعها ، و اشراقها ـ اضائتها وقت الضحا ـ ، يقال : اشرق و اصبح و امسى واظهر ـ اذا حصل فى الشروق والصباح والمساء و الظهيرة .

قوله : « فلما تراء الجمعان » ، اى ـ لما صار احدهما مرأى من الآخر فوقعت الاعين على الاعين ، يعنى ـ **بنى اسرائيل و القبط** . « قال » **بنواسرائيل** : « انّا

(١) نسخهٔ ج : و خروجهم من ارضهم .

لمدرکون » هذا **فرعون** و جنوده قد لحقونا من ورائنـا و هذاالبحر امامنا لا منفذ لنا فیه .

« قال » موسی « کلا » ، یعنـی ـ ارتدعـوا و انزجروا عن هـذه المقـالة فانهم لایدرکوننا « انّ معی‌ربی » ناصری وحافظی ومنجینی من **فرعون** و قومه «سیهدینی» الی طریق النجاة منهم . **موسی** این سخن از بهر آن گفت که از **جبرئیل** شنیده بود آنگه که از **مصر** بیرون آمد ، گفت : موعد مابینی و بینك البحر ، وعده گاه ما شط بحر نیل است . دانست که رب‌العزه مخرج وی آنجا پدید کند . روی عن **عبدالله بن سلام** انّ **موسی** لما انتهی الی‌البحر قال : « یا من کان قبل کل شیء والمکون لـکل شیء والکائن بعد کل شیء اجعل لنا مخرجا .

فاوحی‌الله الیه : « ان اضرب بعصاك البحر » . و عن **عبدالله بن مسعود** قال : قال رسول‌الله (ص) : « الا اعلمك الـکلمات التی‌قالهن **موسی** حین انفلق البحر »فقلت بلی قال : «قل‌اللهم لك الحمد والیك‌المشتکی و بك‌المستغاث وانت‌المستعان ولاحول و لا قوة الا بالله » . قال **ابن مسعود** : فما ترکتهن منذ سمعتهن من **النبی** (ص) .

ابن‌جریج گفت : چون **موسی** بشط بحر رسید بادی عظیم برخاست و موج در دریا افتاد چندان که کوه کوه **یوشع** گفت : یامکلم‌الله این امرت ؟ ای آنکس که حق جل جلاله با تو سخن گفته‌تا کجا خواهی رفت و کجات فرموده‌اند که باشی؟ گفت : تااینجا. **یوشع** گفت : اینك دریا در پیش و دشمن از پس، کار ما چون خواهد بود ؟ **موسی** گفت: آری بگشاید کار ما گشایندهٔ کار ، و **یوشع** آن ساعت اسب خویش در آب راند و سنب اسب تر نشد اما دیگری در آب راند و بآب فروشد. **موسی** آن ساعت درماند، **جبرئیل** آمد و گفت : « اضرب‌بعصاك البحر» دریا بزن بعصای خویش. **موسی** عصا بزد و دریا شکافته شد . و دوازده راه در میان دریا پیدا شد ، هر راهی دو فرسنگ طول آن و دو فرسنگ عرض آن ؛ اینست که رب العالمین گفت : « فانفلق

فکان کل فرق » ، ای ـ کل مفروق من الماء کالجبـل العظیم . از راست و چپ آن راهها آب ایستاده بود همچون کوههای عظیم ، و در میان آن روزنها گشاده تا همه یکدیگر را میدیدند. **موسی** ایشانرا گفت : « ادخلوا البحر فی‌هذه الطرق» درروید در دریا باین راهها.ایشان گفتند راهها تر است ترسیم که پایهای ما بگل فروشود، رب العالمین باد صبا فرو گشاد تاآن راهها خشك كردند ، فذلك قوله : « فاضرب‌لهم طریقاً فی‌البحر یبساً ». پس چون **موسی** و **بنی اسرائیل** همه از دریا بیرون آمدنـد **موسی** میخواست که دریابحال خود باز شود از بیم آنکه **فرعون‌وقبطیان** بآن‌راهها درآیند وبایشان دررسند ، فرمان آمد که : یا **موسی** اترك البحر رهواً صفوفاًساكنة فانّ **فرعون** و قومه جند مغرقون . گفته‌اند که **فرعون** چون آن راهها دید درمیان دریا خواست که در شود دلیل وی گفت : مرو که این‌راه‌پر خطر است و ما هر گز در دریا این راه ندیده‌ایم اگردرخشك زمین برویم راه سه روزه است و هم بایشان‌رسیم. **فرعـون** گفت : الاترون هذا الدلیل ما یقول؟ و انّ البحر انما یبس فرقاً منّی « وانا ربـکم الاعلی » . نمی بینید که این دلیل چه میگوید مگر نمیدانید که این‌دریا خود از بیم من چنین شکافته شد و خشك گشت ، و این کلمه آن روز میگفت که : « انا ربـکم الاعلی » ، دلیل همان سخن‌دیگرباربازگفت و او را بترسانید . **فرعون** همت کرد که باز گردد . **جبرئیل** بر اسب مادیـان در پیش ایستاد و در دریا راند و اسب **فرعـون** سربکشید و **قبطیان** همچنان درشدند و **میکائیل** از پس ایشان همی راند ایشان را تا همه در دریا شدند و دریا بفرمان حق بهم باز افتاد .

اینست که رب‌العالمین گفت : « و ازلفنا ثم الاخریـن » ، معنی ازلفنا ـ جمعنا ـ و منه «لیلة‌المزدلفة» ای الجمع . و قیل ازلفنا ، ای ـ قربناهم الی الهلاك و قدّمناهم الی‌البحر .

« و انجینا **موسی** و من معه اجمعین ثم اغرقنا الاخرین » . آورده‌اند که آن

روز که **موسی** نجات یافت ودشمن وی غرق گشت روزدوشنبه بود دهم ماه **محرم**(۱) و **موسی** آن روز روزه داشت شکران نعمت را .

« انّ فی ذلك لآیة » ، ای ـ انّ فیما فعل‌الله **بموسی** و قومه و انجائه ایّاهم من **فرعـون** وقومه وفی انفراق البحر لهم وامساك اجزاءِ الماء فی الهواء وتغریقه **فرعون** و قومه « لآیة » بینة علی توحیدالله وقدرته علی ما یشاء . « وماکان اکثرهم مؤمنین» ، ای الناس مع هذا البرهان الظاهر والسلطان القاهر و الامر المعجز ما آمن اکثرهم. و قیل فی سابق علمی لم یکن اکثرهم مؤمنین . قال **مقاتل** : لم یؤمن من اهل **مصر** غیر **آسیة** امرأة **فرعون** و **جزبیل** (۲)المؤمن و **مریم** بنت **ناموشا** التی دلّت علی عظام **یوسف** .

« و انّ ربك لهوالعزیز » لا یمتنع علیه من اراد الانتقام منه ، « الرحیم » لمن تاب الیه ان یعاقبه علی ما سلف قبل توبته . روی عن **مقاتل بن سلیمان** قال کان **موسی**(ع) فی **مصر** ثلاثین سنة فلماقتل النفس خرج الی **مدین** هارباً علی رجلیه فی الصیف بغیر زاد ، فکان راعیاً فی **مدین** عشر سنین ، ثمّ بعثه الله رسولا و هو ابن اربعین سنة ، ثمّ دعا قومه ثلاثین سنة ، ثم قطع البحر فعاش خمسین سنة ، فمات و هو ابن عشرین و مائة سنة .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : وتلك نعمة تمنها علی الایة ... ، **موسی** (ع) چون **بفرعون** رسید و اورا برتوحید دعوت کرد ولختی آیات ومعجزات برو ظاهر کرد **فرعون** سروازد

(۱) نسخهٔ ج : ماه محرم دهم روز .
(۲) نسخهٔ ج : خزبیل .

از توحید و آنکه بر **موسی** سپاس و منّت نهاد که : ترا نه من پروردم واز کودکی ببزرگی رسانیدم؟ **موسی** از روی انکار جواب داد که بر من سپاس چه نهی بآنکه **بنی اسرائیل** را بندگان گرفتی - و خودکرا رسدکه بنده گیرد و خداوندی کند مگر خدای‌عالمیان کردگار جهان و جهانیان. **فرعون** گفت : « وما رب‌العالمین» این خدای عالمیان چیست و کیست؟ **فرعون** این سؤال بی ادب‌وار کرد و **موسی** در تعظیم شد، گفت : « رب السموات و الارض و ما بینهما » ای **فرعون** اگر تو نمیدانی و بتوحید وی راه نمی‌بری هفت آسمان و هفت زمین، و هر چه در میان آن، نشانست و گواه برخداوندی ویگانگی او؛ کائنات ومحدثات همه آیات ورایات قدرت او.

و فی کلّ شیءٍ له آیة تدلّ علی انّه واحد

تاریخ ازل و ابد کم از لحظتی در بدایت اقبال او، نعمت هر دو سرای کم از ذره‌ای درشعاع آفتاب افضال او، ساختگان خدمتند سوختگان محبت او، خستگان محنتند عزیزان حضرت او؛ خداوندی که همه ثناها را سزاوارست، در ذات بی‌نظیر و در صفات بی یارست، در کامرانی با اختیار و درکارسازی بی اختبارست، عاصیان راآمرزگار و با مفلسان نیکوکار است، آرندهٔ ظلمات و برارندهٔ انوار است، بینندهٔ احوال و دانندهٔ اسرار است.

با رنگ رخ تو لاله بی مقدارست

با بوی سر زلف تو عنبر خوارست

بدانکه حق جل جلاله و تقدست اسمائه در این آیات چهار جایگه خود را بخلق اضافت کرد، گفت : « رب العالمین »، « رب السموات والارض و مابینهما »، « ربکم و رب آبائکم الاولین »، « رب المشرق والمغرب ومابینهما » : و این اضافت، اعنی ذات الباری جل‌جلاله الی خلقه در **قرآن** بر دو وجه بود : یکی اضافت جزوی،

دیگر اضافت کلّی . اما اضافت جزوی تشریف مضاف الیه ، چنانکه **مصطفی** (ص) گفت : « واذ کرربك »، « واعبدربك »، «واذقال‌ربك» ، « ولربّك فاصبر، وربك‌فکبر» « وربك یخلق »، ازین نمط در **قرآن** بسیارست وهمه‌تشریف وتکریم **مصطفی** (ص) است و حق جل جلاله خداوند همه مخلوقات و محدثات است . اما **مصطفی** (ص) را بذکر مخصوص کرد بزرگ گردانیدن او را بر دل بندگان ، همچنانکه همهٔ‌بقعتها را پادشاهست و خداوند جل جلاله آنکه **مکه** و **کعبه** را بذکرمخصوص کرد ، گفت: « انما امرت ان اعبد رب هذه‌البلدة » ، فلیعبدوا رب هذا البیت » بزرگ گردانیدن آنرا بر دل خلق . اما اضافت کلّی آنست که درین آیات گفت ، وامثال این در **قرآن** فراوانست ، و مقصود بیان قدرتست و اظهار هیبت و عزت کریم است . و بزرگوار آن خداوند را که در هر جایی صنعی خبی دارد و در هر امری لطفی خفی مینماید . بنگر که صنع‌خبی با **فرعون** دشمن چه کرد ولطف خفی **موسی کلیم** را چه‌ساخت. **موسی** از دشمن بشب بگریخته و روی سوی دریا نهاده و **فرعون** با خیل وحشم‌بر پی وی ایستاده. **بنی اسرائیل** گفتند:یا **موسی** البحر امامنا والعدوخلفنا، فماالحیلة ؟ یا **موسی** ازپیش دریا واز پس دشمن حیلت چیست وراه گریز کجا ؟ « انّالمدرکون» ما را دریافتند اینك بما رسیدند . **موسی** گفت: « کلا ، ان معی ربی سیهدین » نومید مباشید که لطف خفی ما را رهبرست و صنع خبی **فرعون** را بر گذرست .

قوله : « ان معی ربی سیهدین» **موسی** (ع) خود را درین حکم مفرد کرد، گفت : « معی ربی » و نگفت : معنا ربنا زیرا که در سابقه حکم رفته بود که قومی از **بنی اسرائیل** بعد از هلاك **فرعون** و **قبطیان** گوساله‌پرست خواهند شد ، از این جهت خود رادراین حکم‌مفرد کرد. باز **مصطفی** (ص)چون درغاربود ،باصدیق **اکبر** از احوال صدیق، آن حقائق معانی شناخت که او را با نفس خود قرین کرد و در حکم معیّت آورد ، گفت : « ان‌الله معنا » .

لطیفة : **موسی** (ع) «معی» فراپیش داشت که از خود بحق نگریست ، باز **مصطفی**(ص)«الله»فراپیش‌داشت‌گفت: «انّ الله معنا» که از حق بخود نگریست . هذا کقوله تعالی. «الم تر الی:ربّك کیف مدّ الظل» ولم‌یقل: «الی الظل کیف مدّالربّ». آن حال مریدست واین‌حال مراد،آن راه‌روندگانست واین صفت ربودگان . گفته‌اند که **فرعون** چون بکنار دریا رسید،ودریا دید شکافته وراهها پیدا گشته، باقوم خویش گفت: «این دریا از بیم من شکافته گشت و«انا ربکم الاعلی» آن روز گفت : **جبرئیل** خواست که اورا عذاب کند پرخویش بگسترانید تا اورا بزمین فروبرد فرمان آمد از جبّار عالم که : مَه یاجبرئیل فانما یعجل بالعقوبة من یخاف‌الموت . و گفته‌اند **موسی**خودرا گفت: «ان معی ربی سیهدین» ورب العزّةامّت **احمد** را گفت: «ان‌الله مع الذین اتقوا» . **موسی** آنچه خودرا گفت‌الله برو رد نکرد، اورا راه **نجات** نمود وکید دشمن‌ازپیش برداشت. چه گویی‌آنچه حق جل جلاله بخودی خود امّت **احمد** را گفت، ووعده که داد اولیتر که وفا کند ، از غم گناه برهاند وبرحمت ومغفرت خود رساند.

٣ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : **«واتل علیهم نبأ ابراهیم(٦٩)»** . برخوان بر ایشان‌خبرابراهیم .

«اذقال لابیه وقومه» آنگاه که گفت پدرخویش را **«ماتعبدون(٧٠)»** چیست که‌می‌پرستید ؟

«قالوا نعبداصناماً» گفتند بتان می‌پرستیم **«فنظلّ لها عاکفین(٧١)»** همیشه بآن بازنشسته‌ایم .

«قال هل یسمعونکم اذتدعون(٧٢)» [ابراهیم] گفت هیچ بشما نیوشند چون خوانید .

« **اوينفعونكم اويضرّون**(۷۳) » ، يا بكار آيند شما را يا گزايند .

« **قالوا بل وجدنا آباءنا كذلك يفعلون**(۷۴) » گفتند نه آنست که ما پدران خويش را چنان يافتيم که می کردند می‌تراشيدند ومی‌پرستيدند .

«**قال** »[ابراهيم] گفت « **افرأيتم ما كنتم تعبدون**(۷۵) » بينيدآنچه می‌پرستيد .

« **انتم وآباؤكم الاقدمون**(۷٦) » شما وپدران شما .

« **فانهم عدوّ لی الّا ربّ العالمين**(۷۷) » ايشان دشمن منند وهر پرستنده‌ای مگر خداوند جهانيان .

« **الذی خلقنی فهو يهدين**(۷۸) » آن خداوند که اوآفريد مرا و راه مينمايد [ودر صواب می‌راند مرا] .

« **والذی هو يطعمنی ويسقين**(۷۹) » واو که می‌خوراند ومی‌آشاماند مرا .

« **و اذا مرضت فهو يشفين**(۸۰) » وچون بيمار شوم آسان ميرهاند مرا .

« **والذی يميتنی ثم يحيين**(۸۱) » واوست که می‌ميراند مراوباز زنده کندمرا.

« **والذی اطمع ان يغفرلی خطيئتی يوم الدين**(۸۲) » واوست که می‌بيوسم که بيامرزد مرا گناه من روز پاداش وشمار و داوری .

« **رب هب لی حكما** » خداوند من مرا دانش ونامه‌ای‌بخش‌ودينی که درآموزم وبآن کارراننم« **والحقنی بالصالحين**(۸۳) » ومرا بنيکان دررسان .

« **واجعل لی لسان صدق فی الآخرين**(۸۴) » ومرا نام نيکووستايش راست ده در پسينان .

« **واجعلنی من ورثة جنة النعيم**(۸۵) » ومرا از ميراث بران بهشت باناز کن.

« **واغفرلابی** » وبيامرز پدرمرا « **انه كان من الضالين**(۸٦) » که‌از گمشد گان وبی‌راهان بود .

« **ولاتخزنی يوم يبعثون**(۸۷) » ومرا شرم زده مکن آن روز که [دشمنان]

برانگیزانند.

« **یوم لاینفع مال ولابنون**(۸۸) » آن روز که‌کار نیاید نه مال ونه‌پسران.

« **الامن اتی الله بقلب سلیم**(۸۹) » مگر که او بالله آید یا دلی‌رسته ازشرك.

« **وازلفت الجنة للمتقین** (۹۰) » آن روز که نزدیك‌آرندبهشت پرهیزکارانرا.

« **وبرزت الجحیم للغاوین**(۹۱) » وآن روز که بیرون آرند آشکارا آتش بی‌راهان را ونافرمانبرداران را.

« **وقیل لهم** » وایشانرا گویند « **این ماکنتم تعبدون**(۹۲) » «من‌دون‌الله» کجااند آنچه می‌پرستیدید فرود ازالله « **هل ینصرونکم** » شمارا امروزبکارآیند، یاری دهنده « **او ینتصرون**(۹۳) » یا خود با ما تازید.

« **فکبکبوافیها** » نگونسار در افکنند در آتش « **هم والغاوون**(۹۴) » آن پرستید گانرا وآن بیراهان که ایشانرا می‌پرستیدند.

« **وجنود ابلیس اجمعون**(۹۵) » وسپاه ابلیس همگان.

« **قالوا وهم فیها یختصمون**(۹۶) »وگویندیکدیگررادرآتش‌بچنگوگری.

« **تالله ان‌کنالفی‌ضلال مبین**(۹۷) » بخداکه نبودیم ماهگردر گمراهی‌آشکارا.

« **اذنسویکم برب العالمین**(۹۸) » که شما راکه بتانید می‌هم‌سان داشتیم با خداوند جهانیان.

« **وما اضلنا الا المجرمون**(۹۹) » وبی راه نکرد ما را مگر بدان پدران و مهتران.

« **فما لنا من شافعین**(۱۰۰) » نه ما را از شفیعان کسی.

« **ولاصدیق حمیم**(۱۰۱) » ونه‌دوستی باما گرم.

« **فلوان‌لنا کرّة** » چه بودی ما را اگر مارا باز گشت بودی بادنیا.

« **فنکون من‌المؤمنین**(۱۰۲) » ما از گرویدگان بودیمی.

« **انّ فی ذلك لآية** » [دران کرد و] درین [گفت] عبرتی پیداست وپندی آشکارا .

« **وماكان اكثرهم مؤمنين**(۱۰۳) » وبیشترایشان گرویده نبودند .

« **وان ربّك لهو العزيز الرحيم**(۱۰۴) » وخداوند تو تواناست مهربان [باهمه می‌تاود اتّامی بخشاید] .

النوبة الثانية

قوله تعالى: «واتل عليهم» يعنى ـ اتل يا **محمد** على اهل **مكه** ، خبر **ابراهيم** « اذ قال لابيه وقومه ماتعبدون » واىّ شىء تعبدون ؟

« قالوا نعبد » هذه‌الاصنام التى‌ترانا مقيمين على‌عبادتها وهى‌اثنان وسبعون‌صنماً من ذهب وفضة وحديد ونحاس وخشب وانّما قال « فنظل » لانهم كانوا يعبدونها بالنهار دون‌الليل .

« قال » لهم **ابراهيم** : « هل يسمعونكم » اى ـ هل يسمعون دعائكم وهل يجيبكم اذ تدعونها .

« او» هل «ينفعونكم» فى‌شىءٍ اذ عبدتموها اويضرّونكم بشىءٍ اذلم تعبدونها .

« قالوا بل وجدنا آباء نا كذلك يفعلون » يعبدون الاصنام فاتبعناهم ، انّما كنى عنهم بكناية العقلاء لانّه كان فى‌جملة المعبودين من يعقل كالملائكة وشياطين الانس والجنّ .

« قال » **ابراهيم** منكراً على آبائهم فى عبادتها « افرأيتم ما كنتم تعبدون » .

«انتم‌وآباؤكم‌الاقدمون‌فانّهم‌عدوّلى»وانامنهم برىء،يريد بالعدوّالاصنام‌وعبادها لتصحّ‌العداوة،فانّ العداوة لاتصحّ من الجماد. وقيل انّهم عدوّلى. يريدالاصنام، والمعنى

انّهم عدوّلي لوعبدتهم في القيامة كما قال تعالى : « كلا سيكفرون بعبادتهم ويكونون عليهم ضدّاً ». قال **الفرّاء** : هذا من المقلوب والمعنى ـ انّي عدوّلهم اعاديهم ولااعبدهم لانّ من عادينه عاداك ووحّد عدوّاً لانّ فعولا صنعت للمبالغة والكثرة فقام مقام الجمع. وقيل معناه كلّ معبود لكم عدوّلي الاربّ العالمين يجوز ان يكون الاستثناء منقطعاً بمعنى لكن ، فيتمّ الكلام عند قوله فانّهم عدوّلي ثم قال لكن ربالعالمين ليس بعدوّ لي كقوله : « الا ان يكون تجارة عن تراض » منكم فكلوا . قال **الزجاج** الاستثناء صحيح متصل لانّهم وان انكروا العبادة المعروفة لم ينكروا انّه خالقهم ورازقهم ولهذا قال تعالى : « ولئن سألتهم من خلقهم ليقولن الله فكانوا بهذا عابدين » فصحّ الاستثناء . وقيل من كان جاحداًلله عابد له من حيث انّ اثرالعبودية فيه ظاهر ، فالاستثناء صحيح. وقيل الابمعنى دون كقوله : « لايذوقون فيها الموت الا الموتة الاولى » .

ثم ذكر ابراهيم رب العالمين فقال « الذى خلقنى » فى الدنيا على فطرته « فهو يهدين » فى الاخرة الى جنته . وقيل « الّذى خلقنى » ولم اك شيئاً « فهو يهدينى » الى الرشاد اذ عبدته ولم اشرك به شيئا .

« والذى هو يطعمنى و يسقينى » يرزقنى ويربّينى ، يطعمنى اى طعام شاء ويسقينى اى شراب شاء . ودخل « هو » فى هذه الكلمات للتخصيص كما يقول : زيد هو الضارب عمرواً اذا كان هناك من يدّعى انّ غيرزيد ضربه .

« و اذا مرضت فهو يشفينى » يبرؤنى من المرض اضاف **ابراهيم** المرض الى نفسه وان كان من الله سبحانه لانّ قومه كانوا يعدّونه عيباً ، فاستعمل حسن الادب كقول الخضر : « فاردت ان اعيبها » وقال : « فاراد ربّك ان يبلغا اشدهما » . وقيل يشبه هذا ان يكون شاكياًلله عزّوجلّ لواضاف المرض اليه ، فلذلك اضاف الى نفسه . وقال **جعفر الصادق** (ع) اذا مرضت بالذنوب شفانى بالتوبة .

« والذى يميتنى » اذا شاء « ثم يحيينى » اذا اراد بعد الممات . ادخل « ثم »

لانّ بینهما تراخیاً ، وانّما اراد بذلك الاحتجاج علیهم لانّ الالاهیة لاتصلح الالمن یقدر علی هذه الاشیاء .

« والذی اطمع ان یغفرلی خطیئتی یوم الدین » ، ای الذی ارجو ان یسترلی خطیئتی یوم الحساب ، والمجازاة . این آیت دلیلیست که برانبیا صغائر زلات رود اگرچه از کبائر معصوم باشند . وزلّت **ابراهیم** سه کلمه بود یکی آنست که گفت : « انی سقیم » دیگر : « بل فعله کبیرهم » سوم : ساره را گفت : «هذه اختی » . قال **مقاتل** :ان ابراهیم کذب ثلاث کذبات واخطأ ثلاث خطیات وابتلی ثلاث واسقط سقطة. امّا الکذب فحین قال : « هذه اختی » وحین قال : « انی سقیم » وحین قال : « بل فعله کبیرهم » وامّا الخطیات الثلاث قوله للزهرة : « هذا ربّی » وللقمر : « هذا ربی » وللشمس: « هذا ربی » ؛ وامّا البلیات فحین قذف فی النّار والختان وذبح ابنه ؛ واسقط سقطة حین قال : « اغفرلابی انه کان من الضالّین » . و گفته‌اند « ان یغفرلی خطیئتی » گناهان امّت میخواهد کقوله تعالی : « لیغفرلك الله ما تقدّم من ذنبك وما تأخّر » . وقیل تعبد **ابراهیم** بان یدعو بهذاالدعاء کما تعبد بقوله : «ولاتخزنی یوم یبعثون». ومعلوم قطعاً انّه لایخزی لکنّه دعاالله بهذه الادعیة اظهاراً للعبودیّة ولیقتدی به غیره . قال اهل التوحید **ان ابراهیم** حکم بهذه الاشیاء حتی اذا انتهی الی المغفرة لم یحکم علیها فقال « والذی اطمع » لیعلم ان العبد لیس له ان یحکم لنفسه بالامان ویکون بین الخوف والرجاء. روی عن عائشة انها قالت: یا رسول الله انّ **عبدالله بن جدعان** کان یقری الضیف ویصل الرحم ویفكّ العانی ، وهل ینفعه ذلك ؟ قال لا، لانّه لم یقل یوماً قط : « اغفرلی خطیئتی یوم الدین » .

« رب هب لی حکما » ای ــ نبوة ، وقیل فهماً وعلما واصابة فی القول « والحقنی بالصالحین» ای ــ وفّقنی للذی یؤدی الی الاجتماع مع الصالحین یعنی النبیین فی الثواب. **قال الحسن** : لامدح ابلغ من الصلاح ولاحالة اشرف عندالله من الصلاح . وقیل « هب

لی‌حکما » فی‌الدنیا « والحقنی بالصالحین » فی‌العقبی .

« واجعل لی‌لسان صدق فی الاخرین » اکثر المفسرین علی انه الثناء الحسن الجیّد ، وسمی لساناً لانه به یکون یعنی ـ اجعل لی ثناء جمیلا ودعاء حسناً علی‌لسان الخلق الی یوم القیامة ، فاستجاب‌الله دعائه حتی یتولاه اهل الادیان کلّها فیقرون برسالته ویومنون به .

وقیل اراد ان لاینقطع النبّوة من نسله . وقیل اراد ان یجعل من ولده من‌یقوم بالحقّ‌فی آخر الزّمان ، فاستجاب الله دعائه وجعله شجرة‌الانبیاء‌وبعث **محمداً**علیه‌السلام فی‌آخرالزّمان من ذرّیّته . «واجعلنی من ورثة جنّة النعیم » ، ای ـ امتنی علی الحالة الّتی استوجب بها منك ان تدخلنی جنّة النعیم . وجاء لفظ الوراثة فی **القرآن** فی غیرموضع لانّ المؤمنین یرثون منازل الکفّار . وقیل لانّ الوراثة اقوی سبب یقع به‌الملك . وقیل لانّـها تقع من غیر کسب .

قوله : « واغفر لابی انّـه کان من‌الضّالّین » . قال **الحسین‌بن الفضل** : یعنی ـ علی شریطة الاسلام ، و کذلك قال فی‌قوم **لوط** : «هولاء بناتی هنّ اطهرلکم » ، علی شریطة الاسلام یؤیّده قوله . وماکان استغفار **ابراهیم** لابیه الا عن موعدة وعدها ایّاه ، وقیل انّـما دعی‌له وفاء بعهده و وعده‌الّذی وعده ایّاه من قوله : « ساستغفر لك ربّی». وجایز ان یدعو لابیه فی حال حیاته ـ وان کان کافرا ـ لانّـه لایعلم انّـه یموت علی کفره ولم یکن منهیّاً عنه، فلمّاتبیّن له انّـه عدوّلله تبرّأمنه . روی **سمرة بن جندب** قال : قال رسوالله (ص) : « من توضّـاء فاسبغ الوضوء ثم خرج من بیته یرید المسجد فقال حین یخرج : « بسم‌الله‌الّذی خلقنی فهویهدین » الا هداه لصواب الاعمال، «والّذی هو یطعمنی ویسقینی » الا اطعمه‌الله من طعام الجنّة و سقاه من شرا بها « واذامرضت فهو یشفینی » الاشفاه الله ، « والّذی یمیتنی ثم یحیین » الا احیاه الله حیوة الشّهداء واماته میتة الشهداء ، « والّذی اطمع ان‌یغفرلی خطیئتی یوم‌الّدین » الاغفرالله خطایاه

ولوكانت اكثرمن زبدالبحر، «ربّ هب لی حكماً والحقنی بالصّالحين» الاّ وهب الله له حكماً والحقه بصالح من مضی وصالح من بقی «واجعل لی‌لسان صدق فی‌الاخرين» الاكتب عندالله صدّيقاً، «واجعلنی من ورثة جنّة النعيم» الاجعل‌الله‌له القصوروالمنازل فی‌الجنّة» قال **سمرة** ولقد سمعته من رسول الله (ص) غير مرّة ولامرّتين ولا ثلاثاً حتّی عدّ عشراً وكان **الحسن** يزيد فيه «واغفرلو الدی كما ربّيانی صغيراً».

قوله تعالی:«ولاتخزنی‌يوم يبعثون» ای - لاتفضحنی ولاتهتك ستری يوم‌القيامة وانّماقال ذلك مع علمه بانّه لايخزيه حثّاً لغيره علی الاقتداءبه وقيل لاتخزنی، ای- لاتدخلنی النّار يدلّ عليه قوله ربّنا : «ربّنا انّك من تدخل النّار فقد اخزيته»، ثمّ فسّر يوم‌البعث و وصفه بانّه «يوم لاينفع فيه مال ولابنون» يعنی - لاينفع ذامال ماله الّذی كان له فی الّدنيا ولا ينفعه بنوه بمواساة شیء من طاعتهم ولابحمل شیء من معاصيه.

«الا من اتی‌الله بقلب سليم» ای - الا امرءً صار الی‌الله ولهقلب سليم لاشرك فيه ولا كفر، والمعنی - بنفس سليم عن الكفر والمعاصی وانّما اضافه الی‌القلب لانّ الجوارح تابعة للقلب فتسلم بسلامته وتفسد بفساده. وفی‌الخبر : «انّ فی جسد ابن آدم لمضغة اذا صلحت صلح لها ساير الجسد واذا فسدت فسدلها ساير‌الجسد، الا وهی‌القلب». قال **المبرد**: الاستثناء هاهنا منقطع لانّ القلوب السّليمة ليست من‌المال والبنين، وقيل هو متّصل، والمعنی - الا من سلم قلبه - فانّه ينفعه ماله الذی انفقه فی‌طاعةالله‌وينفعه بنوه لانّهم يشفعون فيه. وقيل ينفعونه بسروره بهم. قال **ابن‌عباس**: سلامة القلب شهادة ان لااله الاالله. وقال **ابن المسيب** : القلب السليم - هو الصحيح ضدّالمريض-وهوقلب المؤمن لانّ قلب الكافر والمنافق مريض. قال‌الله‌سبحانه‌تعالی : «فی‌قلوبهم مرض» وقيل‌القلب‌السّليم الخالی من البدعةوالمطئنّ علی السّنّة. وقيل‌سليم من آفةالمال والبنين. وقيل السّليم فی‌الّلغة- اللديغ‌فمعناه‌اللديغ‌من خوف الله سبحانه.

« وازلفت الجنّة للمتقين » اى ادنيت الجنّة من الّذين ينفون الشرك ويتّقون عقاب الله بطاعتهم لينظروا اليها ويدخلوا آمنين .

« وبرّزت الجحيم للغاوين » ، اى اظهرت جهنّم للكفّار الضّالين عن الهدى لينظروا اليها والى ما ما اعدّ الله لهم من العذاب فيها فيزدادوا بذلك حسرة الى حسرة .

« وقيل لهم » - يعنى - للكافرين - فى ذلك الوقت تقريعاً وتبكيتاً : « اين ما كنتم تعبدون - من دون الله » من الاصنام وتزعمون انّها تشفق لكم وتقرّبكم الى الله زلفى .

« هل ينصرونكم » فتدفع عنكم « او ينتصرون لانفسهم فهى فى النّار معكم . النّصر - المعونة - على دفع الشّرّ والسّوء عن غيره والانتصار ان يدفع عن نفسه . وانّما قال : « او ينتصرون » بعد قوله : «هل ينصرونكم» . لانّ رتبة النّصر بعد رتبة الانتصار، لانّ من نصر غيره فلاشكّ فى انتصاره وقد ينتصر من لايقدر على نصر غيره :

« فكبكبوا فيها هم والغاوون »، اى - قذفوا فيها وطرح بعضهم على بعض - منكوسين على رؤسهم واصله كبّوا ثمّ ضوعف كرّر للمبالغة ومثله. قولهم كففت و كفكفت. وقوله : « هم » يعنى - الاصنام - وذكّروا حملا على اللفظ ويعنى بالغاوين الكفّار . وقيل الشّياطين والغاوى - العامل بما يوجب الخيبة من الخير .

« وجنود ابليس اجمعون » ، اى متّبعوه من ولده وولد آدم .

« قالوا » اى - العابدون غير الله والاتباع والمتبوعون ، مفعول « قالوا تالله » الى آخر القصّة « وهم فيها يختصمون » حال عرضت بين الفاعل والمفعول ومعنى يختصمون : انّ الاتباع يقولون للمتبوعين غرّرتمونا و كذّبتمونا واهلكتمونا . ويقول المتبوعون: بل ضللتم باختياركم و كنتم عاقلين فهلانظرتم لانفسكم فما ارينا الانفسنا، يقال اختصم القوم وتخاصموا بمعنى واحد . ونظير الآية قوله : « انّ ذلك لحقّ تخاصم

اهل النّار ». وقوله : « اذ تبرّأ الّذين اتّبعوا من الّذين اتّبعوا ».

وقوله : « تاللّه ان كنّا لفى ضلال مبين » ، هذا من كلام التابعين واكّدوا قولهم بالقسم، اى - تاللّه ما كنّا الافى ذهاب عن الصّواب بيّن اذسوّينا بينكم وبين ربّ العالمين فى العبادة والتّسمية. يقال سوّيت الشيء بالشّيء اى جعلته يساويه عملا وحكماً وتسمية.

« وما اضلّنا الا المجرمون ». اى كبراؤنا الذين دعونا الى الضلال وامرونا به. وقيل المجرمون - ابليس وجنده - وقيل ابن آدم القاتل لانّه اوّل من سنّ القتل وانواع المعاصى.

« فمالنا من شافعين » شافع من الاباعد « ولاصديق حميم » من الاقارب ، ينفعنا ويشفع لنا . روى فى بعض الاخبار : «انّه يجىء يوم القيامة عبد يحاسب فيستوى حسناته وسيّآته ويحتاج الى حسنة واحدة ترضى عنه خصومه . فيقول اللّه : عبدى بقيت لك حسنة ان كانت ادخلتك الجنّة انظروا طلب من النّاس لعلّ واحداً يهب منك حسنة واحدة ، فيأتى ويدخل فى الصفّين من ابيه وامّه ثمّ من اصحابه . فيقول لكلّ واحد فى بابه فلايجيبه احد ، وكلّ يقول له : انا اليوم فقير الى حسنة واحدة فيرجع الى مكانه . فيسأله الحقّ ، سبحانه ويقول : ماذا جئت به ؟ فيقول ، يا ربّ لم يعطنى احد حسنة من حسناته. فيقول اللّه: عبدى لم يكن لك صديق فىّ. فيذكر العبد ويقول : فلان كان صديقاً لى . فيدلّه الحق عليه فياتيه فيكلّمه فى بابه ، فيقول : بلى ، لى عبادات كثيرة قبلها اليوم عنّى فقد وهبتها منك ، فيسرّ هذا العبد ويجىء الى موضعه ويخبر بذلك ربّه فيقول اللّه . قد قبلتها منه ولم انقص من حقّه شياً وقد غفرت لك وله ».

وهذا معنى قوله : « فمالنا من شافعين ولاصديق حميم » . والحميم - القريب من قولهم حمّ الشى اى - قرب . وقيل سمّى الصّديق حميماً لانّه يحميه ويدفع عنه . كافران اين سخن آنگه گويند كه فريشتگان را وپيغامبران ومؤمنان را بينند كه اهل توحيد را شفاعت ميكنند وايشان خودرا شفيعى نبينند ونه هيچ فريادرس. ودرخبرست كه بهشتى

گوید: ربّ مافعل صدیقی فلان وصدیقه فی الجحیم. بارخدایا کار آن دوست من بچه رسید چه حالست اورا وچه کردند باوی؟ وآن دوست وی بدوزخ باشد ـ ربّ العزّة اکرام آن بهشتی را گوید: اخرجوا له صدیقه الی الجنّة آن دوست ویرا ازدوزخ بیرون آرید که اورا بآن بهشتی بخشیدیم. کافران در دوزخ چون آن حال بینند ومؤمنان که شفاعت از بهر یکدیگر میکنند گویند: «فما لنا من شافعین ولاصدیق حمیم». وقال **الحسن**: ما اجتمع ملاء علی ذکرالله عزّ وجلّ فیهم عبد من اهل الجنّة الاشفّعه الله فیهم، وانّ اهل الایمان شفعاء بعضهم لبعض وهم عندالله شافعون مشفعون. وعن **جابر بن عبدالله** قال قال رسول الله (ص): «انّ الناس یمرّون یوم القیامة علی **الصراط** والصّراط دحض مزّلة یتکفأ باهله والنّار تاخذ منهم وانّ جهنّم لتنطف علیهم ای تمطر علیهم مثل الثلج اذا وقع لها زفیر وشهیق فبیناهم کذلك اذجاءهم نداء من الرّحمن: عبادی من کنتم تعبدون فی دارالدنیا؟ فیقولون ربّ انت تعلم انّا ایّاك کنّا نعبد فیجیبهم بصوت لم یسمع الخلایق مثله قطّ: عبادی حقّ علیّ ان لااکلکم الیوم الی احد غیری فقد غفرت لکم ورضیت عنکم، فتقوم الملایکة عند ذلك بالشّفاعة فنجوا من ذلك المکان. فیقول الذین تحتهم فی النّار: «فما لنا من شافعین ولاصدیق حمیم».

قوله: «فلو انّ لنا کرّة» ای رجعة وعودة الی الدنیا لآمنّا بالله وصدّقنا رسوله. وقال الله سبحانه: «ولوردّوا لعادوا لمانهوا عنه»، وانتصاب «فنکون» لانّه جواب التّمنّی. اندر همه **قرآن** حمیم بر دو وجه است: یکی بمعنی قریب چنانکه درین موضع گفت: «ولا صدیق حمیم» ای قریب، دیگر گفت: «ولایسئل حمیم حمیماً» ای ـ قریب قریباً من الکفّار، وقال تعالی «کانه ولیّ حمیم» ای ـ قریب. وجه دیگر حمیم آب گرم است کقوله تعالی: «فسقوا ماء حمیماً»، ای حارّاً یصبّ من فوق رؤسهم الحمیم. وقال تعالی: «ثمّ انّ لهم علیها لشوباً من حمیم» ـ «یطوفون بینها وبین حمیم آن» ای ـ ماء حارّ ـ

قوله : «انّ فی ذلك لآية» ای ـ انّ فی اخبارنا باختصام اهل النّارـ وتبرّؤ بعضهم عن البعض لعظة و عبرة للعقلاء ، « وماکان اکثرهم مؤمنين » مع وضوح الحجّة وانتفاء الشبهة .

« وانّ ربّك لهو العزيز » المقتدر علی اعدائه بالانتقام منهم ، المنعم علی اوليائه بالاحسان اليهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « واتل عليهم نباء **ابراهيم** »الآية ، عاتب اباه وقومه وطالبهم بالحجّة علی ماعابهم به وقال : لم تعبدون مالايسمع ولايبصر ولاينفع ولايضرّ ولايحسّ ولايشعر . **ابراهيم** (ع) پدر خودرا وقوم خودرا ديد که بت می‌پرستيدند ، ايشان را به پرستش بتان عتاب کرد وعيب بتان برايشان پيدا کرد وانکه حجّت وبيّنت برآن عبادت ازيشان درخواست کرد ، گفت : باری بدانيد که معبود شنوا وبينا ودانا بايد تاعابدرا نفع وضربکارآيد (١). بچه می‌پرستيد شما اين بتان راکه‌نمی‌شنوند نمی‌بينند ونمی‌دانند ونه‌بهيچ وقت هيچکس را بکار آيند ؟ سزای معبودی الله است که شنوا وبينا ودانا است وازهمه کارها آگاه است . اورا چه بانگ بلند چه سرّ دل ، چه روز روشن چه شب سياه است . بت پرستان چون از **ابراهيم** اين سخن شنيدند از جواب درماندند دست در تقليد پدران زدند گفتند : ما ميدانيم کـه درين بتان نفع وضرّ نيست امّاپدران‌خودرا واسلاف خودرا ديديم که‌پرستيدند ما نيزپرستيديم وبرپی‌ايشان رفتيم . ربّ العالمين بجواب ايشان گفت : « قل اولو جئتكم باهدی ممّا وجدتم عليه آباءکم » يا **محمد** ايشان را بگوی باش ، واگر من بشما آوردم راست‌ترازآن چيز

(١) نسخهٔ الف : بنفع و ضرّ کار آيد .

که پدران خویش بر آن یافتید شما هم بر پی پدران خواهید رفت و آوردهٔ من نخواهید پذیرفت؟ **ابراهیم** چون حجّت خود بریشان ثابت دید و عجز ایشان در جواب ظاهر گشت از ذکر ایشان و معبود ایشان اعراض کرد و مدح مولی آغاز کرد ودر وصف او جلّ جلاله اطناب کرد، گفت: « فانّهم عدوّ لی الا ربّ العالمین، الذی خلقنی فهو یهدین ». نشان محبّت آنست که محبّ چون در وصف محبوب آید دل از دیگران واپردازد (۱)، همه ذکر محبوب کند، همه ثنای محبوب گوید، از ذکر وثناء و شکر اوسیر نشود و خاموشی نتواند، چنانکه **خلیل** (ع) چون در ذکر و مدح الله آمد، بنگر که چون در ذکر و ثناء فراوان آویخت و دعا و خواهش بسیار کرد. بسا فرقا که میان دو قوم است یکی ارباب حوایج دیگر اصحاب حقایق ارباب حوایج جهد کنند و طاعت آرند و اوراد شمرند وانگه حاجتهای خود بر پی آن عرضه کند و دل در پاداش بسته والحاح در دعا و حاجت خواست کرده. و فی الخبر: « ان الله عزّوجلّ یحبّ الملحّین فی الدعاء ». این مقام ارباب شریعت است، و**موسی**(ع) برین مقام بود آنکه که میگفت « ربّ اشرح لی صدری و یسرلی امری » الی آخر الایة. و برتر ازین مقام اصحاب حقایق است که از ذکر وثناء محبوب واحاجت خواست نه‌پردازند. گهی زبان در ثناء آویخته گهی دل در مشاهده آمیخته و سرّ بمواصلت رسیده در خود فانی گشته و بحق باقی شده، اینست حال **خلیل** آنکه که میگفت: الّذی خلقنی فهو یهدین » ، ای ـ یهدینی منّی الیه ـ فانی محو فی وجودی لااهتدی فی نفسی الی معبودی.

پیر طریقت ازینجا گفت: الهی راهم نمای بخود و باز رهان مرا از بندخود، ای رساننده! بخود برسانم که کس نرسید بخود، الّهی یاد تو عیش است و مهر تو سور است، شناخت تو ملك است ویافت تو سرور، صحبت تو روح روح است وقرب تو نور، جویندهٔ تو کشتهٔ با جانست ویافت تو رستخیز بی‌صور.

۱ ـ نسخهٔ ج : فاپردازد

« والّذی هویطعمنی ویسقینی ». **خلیل** از طعامهای لذیذ با راحت وشرابهای روشن مروّق نفور گشت. گفتند چرا ازو نخواهی و نخوری جواب داد که: الا له الخلق و الامر.این صورت ما فرمودهٔ خلق اوست و این تن ما فرمان امر اوست. ما دامن بدامن ارادت ازان وابستیم و خودرا در طویلهٔ تطوّل وی کشیدیم تا ما را بی قوت نگذارد. هنوز پرکار قدرت در دایرهٔ وجود نگشته بود که هر کسی را آنچه سزای وی بود داده و ازآن پرداخته. فرغ الله من الخلق و الخلق و الاجل و الرّزق. یکی دربند قوت نفس است یکی در آرزوی قوت دل. قوت نفس طعام و شراب است و قوت دل معرفت و محبّت. یکی زنده بنفس،زندگی وی بقوت است و بباد، یکی زنده‌بحق،زندگی وی‌بمهر است‌وبیاد. **ذوالنون‌مصری**هرگه که‌این آیت خواندی گفتی: « یطعمنی » طعام المعرفة « و یسقینی » شراب المحبّة ثمّ انشأ یقول:

شراب المحبّة خیر الشّراب   و کلّ شراب سواه سراب.

قال **ابوبکر الوراق**: « یطعمنی » بلا طعام و « یسقینی » بلا شراب، مجازها یشبعنی و یروینی من غیر علاقة. یدل علیه حدیث السّقا فی عهد رسول‌الله (ص) حین تبع‌النبی علیه‌السّلام ثلاثة ایّام یقرأ: « و ما من دابّة فی الارض الا علی الله رزقها» فرمی بقربته فاتاه آت فی منامه بقدح من شراب‌الجنّة فسقاه. قال **انس**فعاش بعد ذلك نیّفا و عشرین سنة لم یأکل ولم‌یشرب علی شهوة.

« و اذا مرضت فهو یشفینی » **خلیل** گفت: اگر روزی بیمار شوم شفاءِ درد خود هم ازو جویم که درد داد. ما علاج از طبیبی خواهیم که در مغز افعی داروخانهٔ زهر اوساخت. **خلیل** (ع) اضافت مرض با(۱)خود کرد، گفت:مرضت ونگفت‌امرضنی. هرچند که همه ازوست لکن خواست که ادب خطاب در آن حضرت بجای آورد، و این نه مرضی معلوم بود درآن‌وقت‌بلکه نوعی بود ازتمارض کما «یتمارض‌الاحباب

۱ ـ نسخهٔ الف فاخود

طمعاً فی‌العیادة کما قال الشاعر شعر :

یودّ بان یمسی سقیماً لعلها — اذا سمعت منه سلیمی یراسله

و قال بعضهم :

وان کان یمنعك الوشاة زیارتی — فادخل الّی بعلة العوّاد

آن شفاء دل **خلیل** که بوی اشارت میکند آنست که **جبرئیل** گاه گاه آمدی بفرمان حقّ جلّ وعلی و گفتی : یقول مولاك کیف کنت البارحة ؟وزبان حال **خلیل** بجواب میگوید :

خرسند شدم بدانکه گویی یکبار — ای خستهٔ روزگار دوشت‌چون بود

و«الّذی یمیتنی ثمّ یحیینی» اضاف‌الموت الیه و هو فوق المرض لان الموت‌لهم غنیمة و نعمة لانهم یصلون الیه بارواحهم . و فی‌الخبر : « تحفة المؤمن‌الموت » .وقیل معناه ـ یمیتنی باعراضه عنّی وقت تعززه و یحیینی باقباله علیّ حین تفضّله ـ وقیل یمیتنی عنّی و یحیینی به .

هر کو نه باو باقی است بحقیقت فانی است هر که نه باو زنده اومردهٔ جاودانی‌است

الّهی نه جز ازشناخت توشادی است نه جز از یافت تو زندگانی ، زندگانی بی تو مردگی است و زندهٔ بتو هم زنده و هم زندگانی است .

پیر طریقت گفت : کسی که او زندگانی وی بود ازو لحظتی و حرکتی‌بسر نیاید مگر که همه درو مستغرق بود .

غم کی خورد آنکه شادمانیش تویی — یا کی مرد او که زندگانیش تویی

در نسیهٔ آن جهان کجا دل بندد — آنکس که بنقد این جهانیش تویی

این حال کسی بود که اورا دلی سلیم بود چنانکه الله گفت : « الا من اتی‌الله بقلب سلیم » سلم من‌الضلالة ثمّ من‌البدعة ثمّ من‌الغفلة ثمّ من‌الغیبة ثمّ من‌الحجبة ثمّ من‌المساکنة ثمّ من‌الملاحظة . هذه کلّها آفات والاکابر سلموا منها والاصاغر امتحنوا

بها . و يقال القلب السليم الذى سلم من ارادة سلامة نفسه .

پیری‌را گفتند که قلب سلیم کدام است ؟ گفت : سلیم در لغت عرب لدیغ باشد ، مار گزیده ودر خود بی‌قرار گشته، و بی‌آرام بوده ، چنانك **ذوالنون‌مصری** كان يصيح‌ليلة الى‌الصباح فيقول : المستغاث ايّها‌المسلمون المستغاث ، فلما اصبح‌قال له جيرانه ما اصابك البارحة ؟ قال كيف لا يستغيث من لايجدالقرار ولاالفرار ؟فرياد باو كه نه ازو بسر می‌شود و نه با او كار فراسر شود.اگر بروم گويند‌اين‌بيگانگی چيست واگر بيايم گويند اين ديوانهٔ بما كيست ؟ اين درويش را ميان آب و آتش ميبايد زيست ، اگر مقام كند بسوزد وگر‌بگريزد غرق شود . بر زبر سرش‌ابر‌آتش بيز، زيرقدم‌درياموج‌انگيز، پيش‌روی تيغ‌خون‌ريز ، پس پشت تير جان آويز،نه‌روی پرهيز نه‌توان گريز .

امامی سيوف و خلفی سهام   وفوقی شرار و تحتی بحار
فلالی اليك بوجه فرار   و لالی منك بحال فرار

جریر بغدادی گوید:دلها سه قسم است : قلب منیب قلب شهید و قلب سلیم . قلب منیب آنست که گفت : « من خشى الرحمن بالغيب و جاء بقلب منيب » ، هر بنده‌ای که او ترسید و عیب خود دید و با مولای خود گردید دل وی منیب است ، وقلب شهید آنست که گفت : « انّ فى ذلك لذكرى لمن‌كان‌له‌قلب‌او القى‌السمع و هو شهيد » . ميگويد اين پيغام که دادم و اين در كه گشادم يادگار اوست که دلی دارد زنده و گوشی گشاده وآن دل مرا حاضر گشته ، وقلب سلیم آنست که گفت : « الا من اتى‌الله بقلب سليم » . طوبى اورا که دلی دارد سلیم از شكّ شسته و بامولی پیوسته و از دنیا و خلق آسوده واز غیر او رسته . و گفته‌اند :دل سلیم با سلامت بود هرچه بدو دهند قبول کند و بآن قانع شود ، امّا دل منیب معدن درد است ، نه هیچ چیز قبول کند و نه بهیچ خلعت‌قانع شود ؛دل‌سلیم درمقام لطف دارند ولی منیب‌درقید

دل منیب دردزدگان ولایت طریقتند، ایشانند که بقعر بحر فقر رسیده‌اند، و هیچ خبر باز نداده‌اند. اگر بهرچه در کونین خلعت است این دل بیارایند هرلحظه که برآید برهنه‌تر بود، واگر کلّ کونین مائده‌ای سازند و پیش دل منیب نهند اوراز آن نزل چاشنی نیاید، در امتلاء آن لقمه طالب فقر وفاقت گردد که: «اجوع یوماً و اشبع یوماً» نوشش باد، **بویزید بسطامی** که هردو کون لقمه‌ای ساختند و بر حوصلهٔ دل پر درد وی نهادند هنوز روی سیری نمی‌دید فریاد میداشت که: «هل من مزید». قال **ابویزید**: قطعت المفاوز حتی بلغت البوادی وقطعت البوادی حتی وصلت الی الملکوت وقطعت الملکوت حتی بلغت الی الملك فقلت: الجایزة. قال: قد وهبت لك جمیع ما رأیت، قلت: انّك تعلم انّی لم ار شیئاً من ذلك. قال: فما ترید؟ قلت: ارید ان لاارید. قال: قد اعطیناك.

٤ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**کذّبت قوم نوح المرسلین** (١٠٥)» دروغ زن شمرد قوم **نوح** فرستادگانرا [بایشان]. «**أذ قال لهم اخوهم نوح**» آنگه که فرا ایشان گفت مرد ایشان **نوح** «**الا تتقون** (١٠٦)». بنپرهیزید؟

«**انّی لکم رسول امین** (١٠٧)» من شما را فرستاده‌ای استوارم.

«**فاتّقوا الله و اطیعون** (١٠٨)» بپرهیزید از عذاب خدای و مرافرمان برید.

«**وما اسئلکم علیه من اجر**» نمیخواهم از شما هیچ مزدی، «**ان اجری الّا علی ربّ العالمین** (١٠٩)» نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان.

«**فاتّقوا الله واطیعون** (١١٠)» بپرهیزید از [عذاب] خدای ومرا فرمان برید.

«**قالوا انؤمن لك**» گفتند: بگرویم بتو ایمان آریم ترا؟، «**و اتّبعك الارذلون**(۱۱۱)» پس‌روان تو که نبوده‌تر از مردمانند.

«**قال و ما علمي بما كانوا يعملون**(۱۱۲)» گفت: من‌چه دانم؟ [چه دانش‌مرا] بآنچه ایشان میکنند؟ [که بآن پسندیده می‌آیند].

«**ان حسابهم**» نیست شمار ایشان [و جزای شایستگی ایشان]، «**الّا على ربي لو تشعرون**(۱۱۳)» مگر بر خداوند من اگر میدانید.

«**و ما انا بطارد المؤمنين**(۱۱۴)» و من رانندهٔ گروید گان نیستم.

«**ان انا الّا نذير مبين**(۱۱۵)» نیستم من مگر ترسانندهٔای آشکارا.

«**قالوا لئن لم تنته يا نوح**» گفتند ای نوح اگر باز نه ایستی ازین سخن، «**لتكوننّ من المرجومين**(۱۱۶)» ناچار از راند گان باشی و کشتگان بسنگ.

«**قال ربّ**» گفت خداوند من، «**انّ قومي كذّبون**(۱۱۷)». این قوم مرا دروغزن گرفتند.

«**فافتح بيني و بينهم فتحاً**» بر گشای میان من‌ومیان ایشان [کار] بر گشادنی «**و نجني و من معي من المؤمنين**(۱۱۸)» و باز رهان مرا و ایشان که با منند از گروید گان.

«**فانجيناه و من معه**» برهانیدیم اورا و هر که با او بود، «**في الفلك المشحون**(۱۱۹)» در آن کشتی گران بار کردهٔ پر.

«**ثمّ اغرقنا بعد الباقين**(۱۲۰)» آنگه بآب بکشتیم پس همه بازماندگان را از کشتی.

«**انّ في ذلك لاية**» [در آن کرد و] درین [گفت] نشانی [وعبرتی پیداست و پندی آشکار] است.

«**و ما كان اكثرهم مؤمنين**(۱۲۱)» و بیشتر ایشان گرویده نبودند.

« **وانّ ربّك لهو العزيز الرحيم** (۱۲۲) وخداوند تواست آن توانای مهربان [با همه تاود امّا می بخشاید].

« **کذّبت عاد المرسلین** (۱۲۳) » دروغ زن گرفتند **عاد** فرستادگان ما را .

« **اذ قال لهم اخوهم هود** » آنگه که ایشانرا گفت مرد ایشان **هود** «**الّا تتقون** (۱۲۴) » بنترسید از [عذاب] خدای ؟

« **انّی لکم رسول امین** (۱۲۵) »من شما رارسولی استوارم .

« **فاتّقوا الله واطیعون** (۱۲۶) » بپرهیزید از [عذاب] خدای ومرا فرمان برید .

« **وما اسئلکم علیه من اجر** » و نمی خواهم از شما برین [پیغام رسانی] هیچ مزدی . « **ان اجری الّا علی ربّ العالمین** (۱۲۷) » نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان .

«**اتبنون بکل ریع** »می‌سازیدوبرمی‌آریدبرهربالایی» **آیة** کبوترخانه‌ای؟(۱)

« **تعبثون** (۱۲۸) » : بازی میکنید و کبوتر داری .

« **و تتخذون مصانع** » و می کنید کارگاهها [وبازی گاهها از سنگ‌خاره]

« **لعلکم تخلدون** (۱۲۹) » تا مگر جاوید مانید .

« **واذا بطشتم** » و چون بر میکوبید ، « **بطشتم جبارین** (۱۳۰) نا بخشاینده بر میکوبید .

« **فاتّقوا الله واطیعون** (۱۳۱) »بپرهیزید از [عذاب] خدای ومرا فرمان‌برید.

« **واتّقوا الذی امدّکم بما تعلمون** (۱۳۲) » . بترسید از آن [خدای] که‌شما را در هم پیوست ، اینچه میدانید . « **امدّکم بانعام و بنین** (۱۳۳) » شما را پیوسته‌داد ستوران و پسران .

« **وجنات و عیون** (۱۳۴) » و رزان و چشمه‌ها [ی روان] .

---

۱ ـ نسخهٔ : الف : کوتر خانه

« **انّی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم**(۱۳۵) » که من می‌ترسم برشما از عذاب روزی بزرگ.

« **قالوا سواء علینا** » گفتند یکسانست [در خواری و سستی] بر ما.

« **اوعظت ام لم تکن من الواعظین**(۱۳۶) » که پند دهی یا از پند دهندگان نباشی.

« **ان هذا الا خلق الاوّلین**(۱۳۷) » نیست این [که تو آوردی] مگر دروغ ساختن پیشینان.

« **و ما نحن بمعذّبین** (۱۳۸) » وهرگز ما را عذاب نخواهند کرد.

« **فکذّبوه فاهلکناهم** » دروغ زن گرفتند اورا و هلاك کردیم ایشان را.

« **انّ فی ذلك لآیة** » [در آن کرد و] درین گفت نشانی و عبرتی پیداست وپندی آشکارا ، « **وماکان اکثرهم مؤمنین**(۱۳۹) » و بیشتر ایشان گرویده نبودند.

« **وانّ ربك لهو العزیز الرحیم** (۱۴۰) » و خداوند تو آن توانای مهربان [با همه تاود امّا می بخشاید].

« **کذّبت ثمود المرسلین**(۱۴۱) » دروغ زن گرفت **ثمود** پیغامبرانرا.

« **اذقال لهم اخوهم صالح** » آنگه که ایشانرا گفت مرد ایشان **صالح** :

« **الا تتقون** (۱۴۲) » که از [عذاب] خدای بنپرهیزید ؟

« **انّی لکم رسول امین** (۱۴۳) » من شما را فرستادهٔ استوارم. «**فاتّقوا اللّه و اطیعون** (۱۴۴) » بپرهیزید از [عذاب] خدای ومرا فرمان برید. « **وما اسئلکم علیه من اجر** » و نمی‌خواهم از شما برین [پیغام رسانیدن] هیچ مزدی ، «**ان اجری الا علی ربّ العالمین** (۱۴۵) » نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان.

« **اتترکون** » شما را میخواهند گذاشت « **فیما ههنا** » در اینجه اندرست‌درین جهان ، « **آمنین**(۱۴۶) »[جاوید] بی‌بیم.

« **فی جنات و عیون** (۱۴۷) **وزروع** » در رزان و چشمه‌ها و کشت زارها ،

« **و نخل طلعها هضيم**(۱۴۸) » و خرما بنان خوشهٔ آن نرم و پخته .

« **و تنحتون من الجبال** » و می تراشید از کوهها و سنك خاره « **بیوتاً** » خانه‌هایی « **فارهین** (۱۴۹) » استادان وتیزکاران .

« **فاتّقوا الله و اطیعون**(۱۵۰) » بپرهیزید از [عذاب] خدای وفرمان‌بریدمرا

« **ولا تطیعوا امرالمسرفین** (۱۵۱) » و فرمان‌بردار مباشید (۱) گزاف‌کارانرا

« **الّذین یفسدون فی‌الارض** » ایشان که بزمین به تباه کاری میروند « **ولا یصلحون**(۱۵۲) » و کار و کرد خویش نیك نمی‌دارند .

« **قالوا انّما انت‌من المسحرین**(۱۵۳) » گفتندچه‌ای‌تومگریکی‌ازخورندگان کرده (۲) و از آشامندگان .

« **ما انت الّا بشر مثلنا** » نیستی مگر مردمی همچون ما « **فات بآیة ان کنت من الصادقین** (۱۵۴) بیار نشانی اگر[از] راست گویانی .

« **قال هذه ناقة** » [صالح] گفت اینك آن (۲) ماده شتر [آن نشانی که می خواستید] . « **لها شرب** » اوراآبشخور [روزی] و **لکم شرب یوم معلوم**(۱۵۵) و شما را آبشخور روزی [هردو نوبت] دانسته .

« **و لاتمسوها بسوء** » وهیچ بد مرسانید باو« **فیأخذکم عذاب یوم عظیم**(۱۵۶) که بگیرد شمارا عذابی روزی بزرگ .

« **فعقروها** » پی زدند اورا و بکشتند « **فاصبحوا نادمین** (۱۵۷) » پس‌بامداد کردند پشیمانان .

« **فاخذهم العذاب** » فراگرفت ایشانرا عذاب [بانگی کشنده] ، « **انّ فی ذلك لآیة** » [در آن کرد و] درین [گفت] نشانی [و عبرتی پیدا] ست [وپندی اشکارا] « **وماکان اکثرهم مؤمنین**(۱۵۸) » و بیشتر ایشان گرویده نبودند .

---

۱ ــ نسخهٔ الف : مبید ۲ ــ نسخهٔ ج : آنك این.

« **و انّ ربّك لهو العزيز الرحيم**(۱۵۹) » و خداوند تو توانا است مهربان [با همه می تاوِن امّا می‌بخشاید] .

«**كذّبت قوم لوط المرسلين**(۱٦۰) » دروغ زن گرفتند قوم **لوط** پیغامبرانرا .

« **اذ قال لهم اخوهم لوط** » آنگه که گفت ایشانرا (۱) مرد ایشان **لوط** «**الا تتقون** (۱٦۱) » بنپرهیزید از [عذاب] خدای ؟ « **انّی لكم رسول امين**(۱٦۲) » من شما راپیغامبری استوارم . **فاتّقوا الله و اطيعون**(۱٦۳)» بپرهیزید از [عذاب]خدای و مرا فرمان برید .

« **وما اسئلكم عليه من اجر** » و نمی‌خواهم برین [پیغام رسانیدن]هیچ‌مزدی «**ان اجری الّا علی ربّ العالمين**(۱٦٤) » نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان .

« **اتاتون الذكران من العالمين**(۱٦۵) » گرد می‌آیید بانران از مردمان « **و تذرون** » و میگذارید « **ماخلق لكم ربكم من ازواجكم**»آنچه آفریدخداوند شما از جفتان شما؟« **بل انتم قوم عادون**(۱٦٦) » نیستید شما مگر قومی از اندازه در گذارندگان .

« **قالوا لئن لم تنته يالوط**» گفتند ای **لوط** اگربازنشوی و باز نه‌ایستی(۲) ازین سخن « **لتكوننّ من المخرجين**(۱٦۷) » ناچاره که از بیرون کردگان باشی(۳)، « **قال انّی لعملكم من القالين** (۱٦۸) » **لوط** گفت : من کرد شما را از زشت دارانم، « **ربّ نجنی و اهلی مما يعملون**(۱٦۹) » خداوند من باز رهان مرا وکسان مرا از آنچه ایشان میکنند .

« **فنجيناه و اهله اجمعين** (۱۷۰) » باز رهانیدیم اورا وکسان اورا همگان .

« **الّاعجوزا فی الغابرين**(۱۷۱) » مگرپیرزنی ازبازماندگان درشارستان[پس

۱ ـ نسخهٔ الف : ایشانرا گفت ۲ ـ نسخهٔ الف : اگر باز نشی و با نه‌ایستی

۳ نسخهٔ الف .

بیرون شدن **لوط** و کسان او از آن] .

« **ثم دمّرنا الآخرین** (۱۷۲) » آنگه دمار برآوردیم ونیست کردیم‌دیگرانرا.

«**وامطرنا علیهم‌مطراً** »برایشان‌ببارانیدیم‌بارانی، « **فساءمطر المنذرین**(۱۷۳) چون بد بارانی ترسانیدگان و تهدید نیوشندگانرا .

«**انّ فی ذلك لآیة** » [درآن کرد و] و درین [گفت] نشانی [و عبرتی پیدا] ست [و پندی آشکارا] ، **وما کان اکثرهم مؤمنین** (۱۷۴) » و بیشتر ایشان گرویده نبودند .

« **و انّ ربك لهو العزیز الرحیم**(۱۷۵) » خداوند تو تواناست مهربان[باهمه تاوِد امّا می بخشاید] .

« **کذّب اصحاب الایکة المرسلین**(۱۷۶) » دروغ زن گرفت مردمان **ایکة** پیغامبران را « **اذ قال لهم شعیب** »آنگه که شعیب گفت ایشانرا« **الا تتقون**(۱۷۷) بنپرهیزیدازعذاب‌خدای«**انّی لکم رسول امین**(۱۷۸) »من شمارارسولی‌استوارم«**فاتّقوا الله و اطیعون** (۱۷۹) » بپرهیزید از عذاب خدای و فرمان برید مرا .

« **وما اسئلکم علیه من اجر** » و نمی‌خواهم برین [پیغام رسانیدن] ازشماهیچ مزدی ، «**ان اجری الّاعلی ربّ العالمین**(۱۸۰) » نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان .

« **اوفوا الکیل** » تمام پیمایید [بر مردمان] «**ولاتکونوا من المخسرین**(۱۸۱)» و ازکاهندگان و زیان نمایندگان‌مباشید (۱) « **وزنوا بالقسطاس المستقیم** (۱۸۲) » و بقپان راست سنجید .

«**و لاتبخسوا الناس اشیاءهم** » وچیزهای مردمان مکاهید، « **و لاتعثوا فی الارض مفسدین** (۱۸۳) » و به تباه‌کاری در زمین مروید دلیروار .

---

۱ نسخهٔ الف : مبید .

« و اتّقوا الذی خلقکم » و بپرهیزید از عذاب آن خدای که شما را بیافرید،
« و الجبلة الاولین (۱۸۴) » و گروهان پیشینیان [آفرید] .

« قالوا انّما انت من المسحرین (۱۸۵) » گفتند تـو نیستی مگـر آفـریده‌ای خوردن و آشامیدن را « ما انت الا بشر مثلنا » و نیستی مگـر مـردمی همچون مـا « و ان نظنك لمن الکاذبین (۱۸۶) » و نمی پنداریم ترا مگر از دروغ زنان .

« فاسقط علینا » فروافکن بر ما « کسفا من السماء » پاره‌ای از آسمان، چنانکه برستخیز خواهد بود، « ان کنت من الصادقین (۱۸۷) » اگر از راست گویانی .

« قال ربی اعلم بما تعملون » گفت خداوند من به داند آنچـه شما میکنید از [افسوس] .

« فکذّبوه » دروغ‌زن گرفتند اورا « فاخذهم عذاب یوم الظلة » فرا گرفت ایشان را عذاب روز ظلة (۱) [میانهٔ آن میغ کـه ایشان را بـکشت از تف] .

« ان فی ذلك لآیة » [در آن کرد] ودرین[گفت]نشانی [وعبرتی]بود [پیدا و پندی‌آشکارا « وماکان اکثرهم موعمنین (۱۹۰)» و بیشتر آنانند که گرویده نبودند .

« و انّ ربّك لهو العزیز الرحیم » و خداوند تواناست [آن توانای] مهربان [با همه می‌تاود امّا می بخشاید] .

النوبة الثانیة

قوله : « کذّبت قوم نوح المرسلین » ، ـ ای کذّبت جماعة قوم نوح ، فانّث للجماعة کقوله : « قالت الاعراب » ، و قال المبرّد انّث لانّ القوم و القبیلة و احد ،

---

۱ ـ اینجا بقیه این آیه : « انه کان عذاب یوم عظیم (۱۸۹) » از هر دو نسخه افتاده است.

فترك اللفظ و اعمل المعنى و عنى بالمرسلين **نوحاً** وحده ، نظيره : « يا ايّها الرّسل ».

حسن بصری را پرسیدند : چونست این که ربّ العالمین میگوید : « كذّبت قوم **نوح** المرسلين » ، « كذّبت **عاد** » ، كذّبت **ثمود** المرسلين » و رسول بایشان زیادت از یکی نبود ؟ گفت : پیغامبر که بایشان آمد ، و نفی شرك و تصدیق رسل چون اورا دروغ زن گرفتند چنانست که همه را دروغزن گرفته‌اند ، که همه رابااین معنی فرستادند . و قيل: كذّبوا **آدم** و **ادريس** و **نوحاً** . و انّما قال « اخوهم » لانّه كان على لسانهم و من جنسهم لامن طريق الدّين . حقّ تعالی هر پیغامبر که بقومی فرستاد هم از عشیره و قبیلهٔ ایشان فرستاد وبرزبان و لغت ایشان ، از بهر آنکه‌چون بوی معرفت دارند وصدق وامانت وی شناسند آن بقبول نزدیکتر باشد وسخن اوبه در گیرد . « الا تتّقون » يعني ـ افلا تتّقون عقاب الله بعد وضوح الحجّةوانتفاءالشبهة؟

« انّی رسول امين » انّی رسول‌الله اليكم و قد يضاف الرّسول الى المرسل اليه و الى المرسل كقوله : « **محمد** رسول‌الله » و قوله : « انّ رسولكم الذى ارسل‌اليكم لمجنون » و قوله«امين » يعنى ـ على‌الوحى والرسالة لانّكم عرفتمونى قبل هذا فيما بينكم بالصّدق والامانة . معنی آنست که مرا پیش ازین در میان قوم خویش بصدق و امانت شناخته‌اید چون با شما در کار شما راست گویم پس بدانید که بر وحی و رسالت حقّ هم راست گویم .

« فاتّقوا الله و اطيعون » فيما آمركم به فانّى لا اخونكم و لااريد بكم سوء و ما اسألكم» على ما ادعوكم اليه « اجراً » و ثواباً « ان اجرى الّا على ربّ العالمين » ، و ذلك اريده .

«فاتقواالله واطيعون» كرّرلانّ‌الاوّل متصل بقوله«امين» والثّانی‌بقوله.«ما اسألكم عليه من اجر» فهما سببان . وقيل كرّر لانّه فى‌الانذار ابلغ .

«قالوا انؤمن لك و اتّبعك الارذلون » الاقلّون‌مالا وجاهاً : الرّذيلة ـ هى‌الخصلة

الذمیمة الّتی یمتنع عنه العقل والشّرع ـ ؛ و ضدّه الخصلة الحمیدة الّتی یدعو الیها العقل و الشّرع . قرأ **یعقوب** و « اتباعك الارذلون » ای ـ لانؤمن لك و من اتّبعك الارذلون؛ ای ـ و هذه حالك کما تقول : لانصحبك و اصحابك السّفلة ،ای ـ و السّفلة اصحابك ؛ و قرأ الباقون و اتّبعك علی الفعل الماضی، ای ـ لانؤمن لك ـ و قد اتّبعك الارذلون؛ ای و هذه حالك کماتقول : لانصحبك وصحبك السّفلة . والاتباع جمع تبع والتبع جمع تابع مثل طالب و طلب و حارس و حرس، و یجوز ان یکون جمع تابع کصاحب واصحاب. ارذلون بقول مفسّران پیشه ورانند : کفشگر و جولاه و حجّام و امثال ایشان ؛ معنی آنست که بتو چون ایمان آریم و پسروان تو اهل صناعت وپیشه‌ورانند نه خواجگان و محتشمان ، و این سخن از روی جهل و حماقت گفتند از بهر آنکه صناعت و حرفت چون مباح باشد در باب دیانات پسندیده‌است وقدحی در مردم نیارد؛ و گفته‌اند ارذلون سفله‌اند اهل خساست و مکاسب دنی .

نوح گفت : « و ما علمی بما کانوا یعملون » انّمالی منهم ظاهر امرهم وعلیّ ان ادعوهم و لیس علیّ من خساسة احوالهم و دنائة مکاسبهم شیی و لم اکلّف ذلك انّما کلّفت ان ادعوهم . معنی آنست که از خساست احوال ودنائة مکاسب ایشان بمن چه باز می گردد و مرا چه می‌باید دانست که نه دانش آن مرا تکلیف کرده‌اند ،مرا تکلیف آن کرده‌اند که ایشان را دعوت کنم بتوحید و مردم که بریکدیگر تفاضل دارند بایمان و توحید و طاعت دارند نه بآنجه شمامیگوئید.پس خواستند که **نوح** را براتباع خود بیرون آرند و اغراء کنند ، گفتند : انّهم یضمرون الکفر و یظهرون لك الایمان . ایشان منافقانند ، در دل بیرون از آن دارند که بزبان میگویند ، بزبان ایمان می‌آرند و بدل کافر می‌شوند (۱) .

نوح جواب داد که : « ان حسابهم الا علی ربّی لو تشعرون » یعنی ـ الیّ

نسخهٔ الف می‌شند

ظاهرهم والله يحاسبهم على ما فى قلوبهم- بر من نيست كه دل ايشان بازجويم وبدانم بر من آنست كه ظاهر ايشان قبول كنم والله تعالى خود مطلع است بردلهاى ايشان و خود حساب باطن واسرار ايشان كند. همانست كه **مصطفى** (ص) گفت درآن خبر معروف : « فاذا شهدوا ان لا اله الا الله عصموا منّى دماء هم واموالهم الا بحقّها و حسابهم على الله عزّوجل . وقال **سفيان الثورى** :لانحاسب الا حياء ونحكم على الاموات.

« و ما انا بطارد المؤمنين » يعنى ـ لااطردهم بقولكم ـ انهم يضمرون الكفر

« ان انا الا نذير مبين » اى ما انا الا معلم بمواضع المخافة لتحذروها و لم اكلّف ما فى الضّماير .

« قالوا لئن لم تنته يا **نوح** » عن هذه المقالة لتكوننّ من المرجومين . يعنى ـ المشتومين و قيل من المقتولين بالحجارة .

« قال ربّ انّ قومى كذّبون » تكذيباً لا يرجى معه ايمانهم و لا اجابتهم .

« فافتح بينى و بينهم فتحاً » اى ـ اقض بينى و بينهم قضاء تنجينى به منهم و « نجّنى و من معى » من العذاب الّذى تهلكهم به .

« فانجيناه و من معه » اى ـ خلّصناه مع المؤمنين « فى الفلك المشحون » المملوّ من الانس و الجنّ والسّباع و الطيور من كلّ صنف ذكر و انثى .

« ثمّ اغرقنا » بعد انجاء نوح و من معه « الباقين » من قومه . وفى الآية تنبيه على انّ **نوحاً** (ع) كان مبعوثاً الى من على وجه الارض.الاترى انّه قال فى قصّة **موسى و فرعون** : « ثمّ اغرقنا الآخرين » و قال ههنا : « ثمّ اغرقنا بعد الباقين» و كذلك تبيّن فى دعائه حيث قال : « ربّ لاتذر على الارض من الكافرين ديّاراً » و قال سبحانه : « و جعلنا ذريّته هم الباقين » .

« انّ فى ذلك » اى ـ فى الّذى فعل بقوم نوح لعبرة لمن بعد هم من هذه الامّة ، فيحذرون مثل عقوبتهم و ما كان اكثر قومك مصدّقين .

« و انّ ربّك لهو العزيز » فی‌انتقام من كفر به « الرّحيم » بعباده‌المؤمنين .و قيل « و ماكان اكثرهم مؤمنين » يعنی‌قوم **نوح** يقول كان اكثرهم كافرين بالتّوحيد و لو كان اكثر هم مؤمنين لم يعذّبوا فی‌الدّنيا .

« قوله : « كذّبت عاد المرسلين » **عاد** اسم قبيلة ، و لهذا انّث و هو فی الاصل اسم رجل هو ابوالقبيلة .

« اذ قال لهم اخوهم»يعنی ـ فی‌النّسب لا فی‌الدّين ـ « الا تتّقون » عقاب‌الله على كذبكم به .

«انّی لكم رسول امين » على وحی‌الله و رسالاته .

« فاتّقوا الله » بطاعته والانتهاء الی ما يأمركم به و ينهاكم عنه « واطيعون » فيما آمركم به من تقوی‌الله والحذر من سطوته .

«و ما اسألكم عليه من اجر» ای ـ اطلب منكم ـ علی‌امری ايّاكم بتقوی الله جزاء و ثوابا . فان جزائی و ثوابی علی ربّ العالمين . لانّه هوالّذی ارسلنی فكان اجری عليه . و قيل انّما قال ذلك لانّ المستحقّ على تبليغ الرسالة ثواب دائم و لم يكن ذلك اليهم .

«اتبنون بكلّ ريع آية تعبثون » الرّيع ـ المرتفع من الارض و جمعه ارياع ، و الريع بالفتح فيه لغة و اصله فی‌اللغة الزيادة ـ و قيل هو الطريق المرتفع‌عن‌الارض سلك‌ام لم‌يسلك . و قيل هوالطريق الّذی يكون بين الجبلين، «آية»يعنی بناء متميزاً عن ساير الابنية و قيل آية ای علامة يجتمعون اليها للعبث بمن يمرّ فی‌الطريق وقيل هو برج‌الحمام،«تعبثون»يعنی عابثين وهذا كقول القائل : خرج فلان من‌البلد يقول كذا يعنی قائلا كذا . خلافست ميان علما كه از بهرچه ايشانرا عابث خواند بدان بناها كه می كردند ؟ قومی گفتند اسراف ميكردند در آن فوق‌الحاجة قصرهای عظيم و منظرهای بلند، وهرچه اسراف باشد و فوق‌الحاجه‌همه‌عبث بود .قومی گفتند

غرض ایشان در آن تفاخر و تکاثر بود و تفاخر در ابنیه عبث باشد که آنرا محصولی نبود . قومی گفتند که قصد ایشان در آن بناها آن بود که تا از مکاره زمان‌ونوائب روزگار ایمن باشند و این عبث باشد،قومی گفتند که کبوترخانه بود که می کردند و کبوترداری ـ واین خودبازی کودکان باشد، و قیل کانوا یبنون‌بناء من‌یطمع‌الخلود وذلك عبث . **مقاتل** گفت ایشان سفرمیکردند وبستارگان راه‌می‌بردند پس‌خواستند که راه بردن بر خود آسان کنند و بر راهها قصرهای عظیم و بناهای بلند بساختند تا علمی باشد ایشانرا و نشانی در راه بردن و آنکه‌بآن تفاخر میکردند که‌هذامنزل فلان و هذا منزل بنی‌فلان، اینست که ربّ العالمین گفت :« آیة تعبثون و تتّخذون مصانع » ای ـ حصوناً و کلّ بناء مصنعة وقیل‌المصنعة‌البناء علی الماء ولعلّکم‌تخلدون ای کانّ‌هذه‌الابنیة تخلّدكم فی‌الدّنیا وانتصب آیة علی انّه مفعول له، ومفعول«اتبنون» غیر مذکور لدلالة الكلام علیه ، فدلّ «تبنون»علی البناء و دلّت«آیة»علی‌عظم البناء .

« و اذا بطشتم بطشتم جبّارین » ای ـ اذا انتقمتم انتقمتم انتقام‌الجبّارین بلا رأفة و لاابقاء . و قیل معناه«اذا بطشتم» بمن دونكم«بطشتم» متكبّرین قتلابالسّیف و ضرباً بالسوط والجبّار الّذی یقتل ویضرب علی‌الغضب ، و اصل‌الجبّار ممتنع ، مشتق من جبّار النخل ، هوالّذی قد ارتفع عن ان‌تناله ید . وقیل‌الجبّار هو الغالی بالقدرة و هو مدح لله عزّوجل لانّه حقیقة فیه و ذمّ لغیره لانّه كذب .

« فاتّقوا الله » بترك هذه الاشیاء « واطیعون » فیما ادعوكم الیه .

« واتّقواالّذی امدّكم » ای اعطاكم‌ما تعلمون . والامداد ـ اتباع‌الثانی‌بماقبله شیأ بعد شیء علی انتظام ـ . ثمّ فسّر فقال : « امدّكم بانعام و بنین و جنّات و عیون . انّی اخاف علیكم عذاب یوم عظیم » فی‌الدّنیا و قیل فی‌الآخرة باصراركم علی ما انتم علیه .

«قالوا سواء علینا اوعظت ام‌لم‌تكن من‌الواعظین» ای ـ لانقبل كلامك ودعوتك

و عظت ام سکتّ.

« ان هذا الّا خلق الاوّلين » بفتح خا و سکون لام قرائة **ابن کثير** و **نافع** و **ابوعمرو** و **يعقوب** و **علی**، معنی آنست که ما هذا الّذی جئتنا به الا کذب الاوّلين الّذين ادّعوا النبوّة و لم يکونوا انبياء؛ وباين قول خلق بمعنی اختلاق است ـ و هو الکذب. همانست که جای ديگر گفت: «ان‌هذا الّا اختلاق»، « ان هذا الّا اساطير الاوّلين »، و روا باشد که خلق بمعنی آفرينش بود ووجه اين‌قرائت آنست که‌خلقنا کما خلق من کان قبلنا نحيی کما حيوا و نموت کما ماتوا و لانبعث، کما قالوا: «ان هی الا حيوتنا الدنيا نموت و نحيا»، « و ما نحن بمبعوثين ». باقی قرّاء: «ان هذا الّا خلق‌الاوّلين» بضمّتين خوانند: ضمّ خا و ضمّ لام وآن قرائة رادو وجه است: يکی آنست که نيست اين که تو آوردی مگر خوی و عادت پيشينان که ميگفتند که ما پيغمبرانيم و دروغ ميگفتند، و وجه ديگر آنست که ما هذاالّذی نحن فيه الّا عادة الاوّلين‌من تشييد البناء والبطش علی وجه التّکبّر فلا نترك هذه العادةبقولك.

«ومانحن بمعذّبين»علی‌مانحن‌عليه من‌الاقوال والافعال « فکذّبوه و اهلکناهم »، «بريح‌صرصرعاتيه»، انّ‌فی‌ذلك لآية » ای ـ فی اهلاکنا ايّاهم‌مع شدّة قوّتهم‌وشوکتهم باضعف‌الاشياء وهو الرّيح‌لدلالة علی‌وحدانيّتناوصدق نبوّته، وماکان‌اکثرهم‌مؤمنين»

« و انّ ربّك لهو العزيز الرّحيم » . کذّبت ثمود المرسلين ». **مقاتل** گفت: **عاد** و **ثمود** ابن عم يکديگر بودند ، **عاد** قوم **هود** بودند و **ثمود** قوم **صالح** وميان مهلك **عاد** و مهلك **ثمود** پانصد سال بود. قومی گفتند از اهل تاريخ که **عاد** و **ثمود** دو برادر بودند از فرزندان **ارم بن‌سام‌بن‌نوح** و **سام بن‌نوح** را پنج پسر بود **ارم** و **ارفخشد** و **عالم** و **اليفر** و **الاسود** ، و**ارم** مهينهٔ فرزندان بود و اورا هفت پسر بود: **عاد** و **ثمود** و **صحار** و **طسم** و **جديس** و **جاسم** و **وبار** . مسکن **عاد** و فرزندان وی **يمن** بود و مسکن **ثمود** و فرزندان وی **حجاز** و **شام** بود و

مسکن **طسم** ، **عمان** و **بحرین** و مسکن **جدیس**زمین **یمامه** ومسکن **صحار** ما بین **الطائف** الی جبال **طیيء** و مسکن **جاسم** ما بین **الحرم** الی **سفوان** و مسکن **وبار** زمینی است که آنرا **وبار** گویند ، بنام‌وی باز خوانند اینان همه زبان‌ولغت عربی داشتند ، وقد انقرضوا عن آخرهم فلم یبق لهم نسل .

« اذ قال‌لهم‌اخوهم صالح الا تتّقون » الی قوله : « الّا علی‌ربّ العالمین .»

« أتترکون » یعنی ـ اتظنّون ان ربّکم یترککم فی هذه الدّنیا آمنین من الموت والحدثان ؟ تأکلون و تشربون و تتمتّعون لاتخافون شیئاً ثمّ تموتون ولا تبعثون .

«فی‌جنّات و عیون » . « و زروع‌و نخل » کانوایسکنون الحجروهی‌ذات‌نخل‌وزرع‌و میاه « طلعها هضیم » اختلفوا فیه قال**ابن‌عباس** : هضیم ای‌ـ لطیف فی جسمه مادام فی کفرّاه و منه هضیم الکشح والحشا ، ای ـ ضامر لطیف و منه هضم الطعام اذا لطف و استحال الی مشاکلة البدن . قال **المبرد** :الطّلع‌ـمادام فی کفرّاه‌هضیم ، لانّ‌الهضیم اللاصق بعضه ببعض . فاذا خرج منها فلیس بهضیم ای ـ نضیج مدرك یانع . و قال **مقاتل** :هضیم، ای ـ متراکم حتّی هضم بعضه بعضاً واصله الکسر ،و قیل هضیم رطب لین لیس فیه نواة .

و « تنحتون من‌الجبال بیوتاً » و می‌تراشید از کوههای سنگ خاره‌خانه‌ها. گفته‌اند که در وادی **حجر** دوهزاربارهزارسرای وهفتصد سرای تراشیدند ازسنگ سخت در میان کوهها،ربّ العالمین ایشانرا درآن‌کار باستادی و تیزکاری وصف کرد گفت « فارهین » تیزکارانند و استادان . فرهین ، چست‌کاران و زیبا کاران . فارهین ، بالف قرائت کوفی است وشامی و فرهین بی الف قرائت باقی و همالغتان ، مثل‌حاذر وحذر . و قیل:الفاره ـ الحاذق العالم ، والفره الاشر البطر . و قیل الفره ـ القویّ .

« فاتّقوا اللّه » ای ـ احذروا عقابه « واطیعون » فی نصحی.

« ولا تطیعوا امرالمسرفین » علی‌انفسهم فی تمادیهم فی معصیة اللّه و اجترائهم

على سخطه وهم الرّهط التسعه « الّذين كانوا يفسدون فى‌الارض ولايصلحون » .

« قالوا انّما انت من‌المسحّرين » اى انت من المعلّلين بالطعام و الشّراب فلا نؤمن‌بك اخذ من‌السّحر و هو الرّئة و المعنى ـ انت بشر مثلنا ولست من‌الملائكة . و قيل انت من‌المسحّرين اى ـ ممّن سحر مرّة بعد اخرى حتّى اختلّ عقله‌واضطرب رأيه، و يقول العرب هو مسحور و مجنون و مطبوب . و قيل من‌المسحرين اى ـ من المخدوعين يعنى تخدع من السّحر .

« ما انت الّا بشر مثلنا » سوقة لافضل لك علينا « فـأت بآية ان كنت » صادقا فى قولك انّى مرسل ، فأتنا بدلالة و حجّة على ذلك .

و در تفسير آورده‌اند كه ايشان از **صالح** درخواستند كه هر پيغامبر كه‌آمد بقوم خويش با وى معجزتى بود كه دلالت كرد برصدق وى و ما از تو مى‌خـواهيم كه ازين سنـگ معروف ـ و اشارت بآن سنـگ كردند ـ بيرون آرى مـاده شترى آبستن . **صالح** ايشانرا نزديك آن سنـگ جمع كرد ودعا كرد ، و ربّ‌العزّة دعاءوى اجابت كرد . ليجعل تلك النّاقة فتنة لهم. ايشان در آن سنـگ نظر ميكردند كه همچون زن آبستن شكم‌باز كرد درد زه خاست و ناقه از آن بيرون آمد بر آن صفت كـه ايشان ميخواستند ، حمراء دعجاء عشراء . از سه روى‌معجزه بود : يـكى آنـكه ناقه از سنـگ بيرون آمد ـ و اين معتاد نيست ، ديگر آن كه بى فحل آبستن گشت ، سوم آنـكه ناقه بر آن صفت كه ايشان ميخواستند بيرون آمد . يقال كان **عاد الاوّل** مرّ بتلك الصّخرة يوماً راكباً فسمع من جوف الصّخرة : جزبى فانّ فىّ هلاك خلق من ولدك . پس آن ناقه را نيز درد زه خاست و بچّـه آورد .

صالح آنـگه ايشانرا گفت : « هذه ناقة » لـكم آية بانّى رسول الله « لهاشرب يوم و لـكم شرب يوم» ـاى ـ نصيب يوم معلوم . فكان للنّاقة يوم و لهم يوم .فاذاكان يوم

شرب النّاقة من الماء كانوا فی‌لبن ماشاءوا و لیس‌لهم ماء و اذاکان یومهم لم‌یکن‌للنّاقة ماء . قال **ابن‌عباس** : اذا کان یوم وردها اعطتهم من‌اللّبن ما شاءوا .

« و لاتمسّوها بسوءٍ » ای ـ قال لهم **صالح** : لاتعقروها ولاتتعرّضوا لها بمکروه و لاتمنعوها من‌الماءِ والرّعی فیحلّ بکم « عذاب یوم‌عظیم » فی‌الدنیا. «فعقروها» یرید به المسرفین الّذین سبق ذکرهم فی قوله : « ولاتطیعوا امرالمسرفین » . وقیل‌العاقر **قدارُ بن سالف** و نسب‌الفعل الی جماعتهم لانّهم رضوابذ لك، وکان **قدار** رجل‌ازرق اشقر الی القصر ما هو . ثمّ رجع الیها هو وصاحب له بالسّیف فقتلاها . و یقال‌عقروها یوم الاربعا .

فماتت « فاصبحوا نادمین » علی عقرهم ایّاها بعد ظهور العذاب لانّهم لوندموا قبل ذلك لتنفعهم ذلك .

« فأخذهم العذاب » یوم السّبت من صیحة **جبرئیل** . فماتوا اجمعین ، واصل العقر ـ ضرب الساق بالسّیف و ما یجری مجراه . و قیل العقر ـ الجّرح .

« انّ فی‌ذلك » ای ـ فی‌اخراج النّاقة من‌الصخرة علی‌تلك‌الصفة وفی‌اهلاکهم ، لعبرةلمن بعدهم‌من هذه الامّة . « و ماکان اکثرهم مؤمنین » .

« و انّ ربّك لهو العزیز الرّحیم » . و قیل اتاهم **صالح** بالمعجزات فآمنوا به فلمّا مات ارتدّوا فبعثه ثانیاً الیهم فکذّبوه فاتاهم بالنّاقة .

« کذّبت قوم **لوطِ** المرسلین » الی قوله «الّا علی ربّ العالمین » . « أتأتون الذّکران من العالمین ؟ » یعنی ـ اتصیبون الذکور من النّاس حراماً « و تذرون ما خلق لکم ربّکم من ازواجکم » حلالا ؟ بیّن‌الله انّه لا عـذر لهم فیه . «بل انتم قـوم عادون » متجاوزون عن‌الحدّ فی‌الظلم باختیار الحرام علی‌الحلال . وقیل من العالمین ای ـ من‌الغرباءِ .

« و تذرون ما خلق لکم ربّکم من ازواجکم » یعنی و تذرون فروج ازواجکم

و کانوا یأتون ادبار النساء. ایضاً و فی‌الخبر: «انّ من اتی امرأة فی دبرها فهو بریء ممّا انزل علی محمد (ص) و لاینظر الله الیه». و قال بعض الصحابة: قد کفر، و قال بعضهم هل یفعله الاالکافر؟

«قالوا لئن لم‌تنته یا **لوط**» عن دعواك النبوّة و الانکار علینا وعن‌تقبیح فعلنا «لتکوننّ من‌المخرجین» من بلدنا.

«قال انّی لعملکم» اللّواط «من‌القالین» المبغضین، والقالی ـ التارك للشیء بغضاً له. «ربّ نجّنی و اهلی ممّا یعملون» ای ـ من عذاب عملهم، و قیل اخرجنی من بینهم حتّی لا اراهم ولا اری عملهم و نجّنی من مقاساة مخالطتهم.

«فنجیناه و اهله» یعنی بناته و من آمن معه.

«الّا عجوزاً فی‌الغابرین» هی أمرأة **لوط** غبرت فلم تخرج مع **لوط**. و قیل غبرت فلم تهلك مع قومها ثمّ اصحابها الحجر بعدماخرجت من‌القریة. وانّمااهلکت لانّها تدلّ المشرکین علی‌اضیافه.

«ثمّ دمّرنا الآخرین» الدّمار ـ الهلاك علی وجه هائل عجیب. و اختلفوا فی سبب اهلاکهم: فقال بعضهم انّ‌الله تعالی خسف بهم‌الارض، وقال بعضهم انّ **جبرئیل** رفعهم ببلادهم علی قوادمه. و قیل علی ریشة واحدة حملهم بامرالله الی السّماء حتّی سمع اهل السّماء صوت الطیر و نباح الکلاب. ثمّ نکسهم علی رؤسهم کما قال: «فجعلنا عالیها سافلها».

«و امطرنا علیهم مطراً» یعنی علی‌الغائبین منهم فی‌البلاد. مطراً، یرید به مطر الحجارة کما بیّن فی قوله: «وامطرنا علیهم حجارة». قال **وهب** «و امطرنا علیهم مطراً» ای ـ کبریتاً و ناراً «فساء مطر المنذرین» أی ـ بئس مطر الکافرین الّذین کذّبوا نبیّهم.

«انّ فی‌ذلك لآیة» ای‌ـ فی اهلاکنا ایّاهم لدلالة لمن بعدهم مزجرهم‌عن

قبیح فعلهم « و ماكان اكثرهم مؤمنين » ولو كانوا مؤمنين لم يعذّبوا فی‌الدّنيا .

« و انّ ربّك لهوالعزيز » فی‌نقمته من اعدائه « الرّحيم » بالمؤمنين من عباده.

« كذّب اصحاب **الايكة** المرسلين » **الايكة** ـ غيضة ،تنبت ناعم الشّجر كالسّدر والاراك . وقال **الزّجاج**:الايكة ـ الشّجر الملتفّ يقال ايكة و ايك كما يقال اجمة و اجم . وكان اصحاب **الايكة** اصحاب شجر ملتفّة ، و شجرهم الدّوم و هو المقل،وقرأ حرمیّ و شامیّ «**ايكة**» بفتح اللام و هو اسم علم لتلك المدينة والبقعة .

« اذ قال لهم **شعيب** » . اينجا اخوهم نگفت از بهر آنكه **شعيب** نه از نسب اصحاب **ايكه** بود بلكه از نسب **مدين** بود و لهذا قال تعالى : « و الى **مدين** اخاهم **شعيباً** . **مدين** پسر **ابراهيم خليل** بود . **ابراهيم** بعداز **ساره** زنی بخواست از كنعانيان، و **مدين** ازوی بود و **مدين** جدّ **شعيب** بود،هو **شعيب بن نويب بن مدين بن ابراهيم**(ع). روايت كردند از **ابن عباس** كه گفت:اصحاب **ايكة** و اصحاب **مدين** هردو يكی اند، امّا جمهور مفسّران بر آنند كه اصحاب **ايكه** ديگرند و اصحاب **مدين** ديگر ؛ وحقّ جلّ جلاله **شعيب** را بهردو قوم فرستاد به پيغامبری . قال **ابن زيد** : بعث‌الله‌عزّوجل **شعيبا** الى قومه اهل **مدين** والى‌البادية وهم **اصحاب الايكة** .

« اذ قال لهم **شعيب** الا تتّقون » الى قوله : « ربّ العالمين » انّما كانت دعوة هؤلاء و الانبياء كلّهم فيما حكى‌الله عنهم عن صيغة واحدة للاخبار ، بانّ‌الحقّ الّذی يدعون اليه واحد وانّهم متّفقون على‌الامر بالتّقوى والطّاعة و الاخلاص فی‌العبادة و الامتناع من‌اخذ الاجر على‌الدّعوة و تبليغ الرّسالة .

قوله : «اوفوا الكيل » ، ای ـ اتمّوه «و لاتكونوا من‌المخسرين» حقوق‌النّاس، تقول خسر حقّه و اخسره .

« وزنوا بالقسطاس المستقيم » القسطاس ـ اقوم‌الموازين ، و هوالشّاهين ، وقيل القبان ، وقيل المعيار ، و قيل‌الميزان . و قيل هورومیّ ، و قيل هو عربیّ واصله‌من

القسط. قال المبرّد: اراد بالقسطاس العدل و الوفاء، مکیلاً کان او موزوناً، صغیراً او کبیراً.

«ولاتبخسوا النّاس اشیاءهم» حقوقهم، وذکر باعمّ الالفاظ یخاطب به القافة والوزّان والنخّاس والمحصی والصیرفی، «ولاتعثوا فی الارض مفسدین» العثی ـ اسراع الفساد، ای ـ لاتفسدوا فی معاملتکم بینکم و بین النّاس فتکونوا فی الارض مفسدین بذلك، و قیل اراد لاتغیّروا علی ما حولکم نهباً و قتلا.

«واتّقوا الّذی خلقکم والجبلة الاوّلین». ای ـ اتّقوا عقاب ربّکم الّذی خلقکم و خلق الجبلّة الاوّلین، وفی الجبلّة للعرب لغتان: کسر الجیم والباء و تشدید اللام، و کذلك ضمّ الجیم والباء و تشدید اللام، فاذا نزعت الهاء من آخرها کان الضمّ فی الباء و الجیم کما قال تعالی: «ولقد اضلّ منکم جبلا کثیراً». و ربّما سکنوا الباء من الجبل، و قیل الجبلّة ـ الخلق المتجسّد الغلیظ ـ مأخوذ من الجبل. ومعنی ذکر الجبلّة أنذارهم ما اوقع الله بهم من العقوبات، ای ـ خلقکم و خلق الاوّلین و قد رأیتم وقایعه بهم ـ روی عن ابن عباس انّه قال: الجبلّة عشرة الاف.

«قالوا انّما انت من المسحّرین». «و ما انت الّا بشر مثلنا و ان نظنّك لمن الکاذبین». ای ـ ما نظنّك الّا کاذباً.

«فاسقط علینا کسفاً» بفتح سین قرائت حفص است، و الکسف ـ القطع. یقال کسفة و کسف، نظیره قوله: «اوتسقط السّماء کما زعمت علینا کسفاً». و یقال کسفت له کسفة من المال ای ـ قطعة. باقی قرّاء کسفاً بسکون سین خوانند، والکسف ـ الجانب ای ـ اسقط علینا جانباً من السّماء. این سخن بر سبیل استهزاء گفتند و تکذیب، همچنانکه جای دیگر گفت: «فامطر علینا حجارة من السّماء او ائتنا بعذاب الیم».

شعیب ایشانرا جواب داد که: «ربّی اعلم بما تعملون»، ای ـ ربّی اعلم بعملکم و ما تستحقّون من العذاب و بوقت الاستحقاق: فینزل بکم العذاب علی ما یوجبه الحکمة.

«فکذّبوه»، ای ـ کذّبوا شعیباً بعد وضوح الحجّة وانتفاء الشّبهة، «فاخذهم

عذاب يـوم الظلّة » اصابهم فی بیوتهم غمّ وحرّ فخرجوا الی‌الصحراء یتنفّسون فلجاؤا الی حضیض جبل یستظلّون بسحـابة عرضت به . فلّما دخلوا تحتها انضجتهم، و قیل سلّط الله علیهم الحرّ سبعة ایّام و لیالیها حتی غلت انهارهم ثمّ رفع لهم جبل من بعید تحته‌ماء بارد فاستظلّوا به فسقط علیهم . قال **قتادة** :بعث‌الله **شعیباً** الی امتین : اصحاب **الایکة** و اهل **مدین**، واما اصحاب **الایکة** فاهلـکوا بالظلّة ، و امّا اهل **مدین** فاخذتهم الصّیحة صاح بهم **جبرئیل** فهلکوا . و عن **ابن عباس** قال :من حدّثك مـا عذاب یوم الضلّة فـکذّبه،لعلّه اراد لم‌ینج منهم‌احد فیخبر به . « انّـه کان عذاب یوم عظیم » ،انّـما عظم‌الله ذلك الیوم لعظم‌العذاب فیه .

«انّ فی ذلك لآیة و ما کان اکثر هم مؤمنین و انّ ربّك لهو العزیز الرّحیم » .

النوبة الثالثة

قوله:« کذّبت قوم نوح المرسلین » ، ــ « اذ قال لقومه الا تتّقون». مضمون این آیت بیان کیفیّت‌دعوت است وبیان صفت داعی . هرآنـکس که دعوت کندودیگری را بر الله خواند راه وی آنست کـه نخست او را بتقوی فرمـاید چنانـکه ربّ العزة گفت حکایت از پیغامبران که گفتند کـه : « الا تتّقون » . آنکـه سخن کـه گوید بغایت تلطّف گوید تا سخن در ایشان گیرد و بقبول نزدیکتر بود . نه‌بینی که‌ربّ العزّة **موسی** و **هرون** را که بر **فرعون** فرستاد ایشانرا بتلطّف‌فرمود، گفت : «فقولا له قولا لیّنا لعلّه یتذکّـر او یخشی » . و **مصطفی**(ص) همچنین‌فرمود که : « قل‌انّـما اعظکم بواحدة... » الآیة ، و پیغامبران درین قصه‌ها که با امّت خویش‌بلطف گفتند که « الا تتّقون » نـگفتند: اتّقوالله و اتّقوا عقابه ، که در آن نوعی خشونت است و

دلهای قومی از آن نفرت گیرد. این چنان است که گوید فرا دیگری که: افعل کذا! فرمانی است جزم ازرفق ولطف خالی، چون گوید: الا تفعل کذا همان فرمانست امّا بلطف و رفق آمیخته و در دل شنونده آویخته (۱). «الا تتّقون» فرمانست بتقوی، و تقوی اصل همهٔ هنرهاست و مایهٔ همهٔ طاعتها، خداوندان یقین را میعاد معاد را جز از تقوی زاد نیست، «و تزوّدوا فانّ خیر الزّاد التقوی» و عورت پوش قیامت را جز لباس تقوی لباسی نیست، «و لباس التّقوی ذلك خیر». لباسها انواع است، آن لباس که خود در توان پوشید و خود بیرون توان کرد سهل است، کار لباس تقوی دارد که حقّ تعالی در کسی پوشد: یکی‌را بلباس اسلام پوشند، که افتان بود و که خیزان، آخر بعاقبت رسته شود، یکی را لباس ایمان دهند (۲) هم افتد و هم خیزد، امّا کم افتد و بیش خیزد و زود رسته شود، یکی‌را لباس تقوی پوشند شاد زید و شاد میرد و شاد خیزد، یکی‌را لباس مهر پوشند بی‌قرار زید مشتاق میرد ومست خیزد.
و بدان که وجوه تقوی درقرآن بسیار است ومرجع آن باپنج معنی است: اوّل تقوی است بتوحید از شرك، چنانکه‌الله گفت با موسی کلیم: «فسأکتبها للّذین یتّقون» فسأوحیها یعنی ـ الرّحمة فی الآخرة للّذین یتّقون الشّرك؛ دیگری تقوی است باخلاص از نفاق چنانکه گفت: «یا أیّها الّذین آمنوا اتّقوا الله» ای شما که ایمان آوردید بپرهیزید از آن که بر آزار من خیزید، یا اخلاص در کردار خویش بنفاق و شك بیامیزید، از آزار من گریزید، قدر خویش بدانید و از راه غرور برخیزید تا بآتش قطیعت بنسوزید «و کونوا مع الصّادقین» با راستان و راستگویان باشید، سدیگر تقوی است بصدق از ریا چنانکه‌ربّ العزّة گفت در قصّهٔ هابیل: «انّمایتقبل الله من المتّقین». آری کار از شایستگان شایسته است و از شستگان شسته. چه پسندیده آید از مجتهدی که اورا نخواهند؟! کجا رسد او که پای او به‌بند نبایست

(۱) نسخهٔ ج: واویخته. (۲) نسخهٔ ج: یکی‌را بلباس ایمان بیارایند.

ببندند ؟! نه مشك بوى خريده و نه عسل حلاوت‌جسته . حنظل و خرما در يك‌تربت وبيك آب رسته ، پس كار در عنايت بسته، نه در طاعت بسته ، آن كند كه‌خودخواهد و آنچه خواست‌نه‌فزايد و نه كاهد ، ارادت ارادت اوست و مشيّت مشيّت او : « يفعل الله ما يشاء و يحكم ما يريد » ؛ چهارم تقوى است بسنّت از بدعت،چنانكه ربّ العزّة گفت : « امتحن‌الله قلوبهم للتقوى » خالص كرد وپاك الله دلهاى سنّيان پرهيزگارى را ، دلهايى از بدعت زدوده و بسنّت آراسته ، بخشيت دباغت داده ، بشرم زنده كرده، باخلاص روشن كرده از بهر صحبت خويش را ؛ پنجم تقوى است باجتناب از معاصى چنانكه در قصّهٔ **يوسف** گفت : « انّه من يتّق ويصبر » . اين تقوى اشارت است‌بروز خلوت **راعيل** و اين صبر اشارت‌است بروزدر چاه‌افكندن **يوسف** ، هر كه ازمعاصى بپرهيزد و بر محنت صبر كند ، « فانّ‌الله لايضيع اجـر المحسنين » الله ضايع نكند مزد نيكوكاران .

قوله : « انّى لكم رسول‌امين» در قصهٔ پيغامبران گفت، كه ايشان صفت امانت و استوارى خويش بر امّت اظهار كردندهريكى ازيشان گفت با قوم خويش :«انّى لكم رسول امين »،زيرا كه شرط داعى آنستكه در ميان قوم خويش بامانت و ديانت معروف باشد تا دلها بوى گرايد و آن راستى و استوارى وى ايشانرا بر قبول پيغام دارد . نه بينى **مصطفى** (ص) پيش از مبعث وى اورا **محمدالامين** ميخواندند ؟ ازآن كه اورا بامانت و ديانت شناخته بودند و براستى و استوارى معروف گشته امانتها بنزديك وى مى‌نهادند و درهمه كارها اعتماد بر كرد و گفت وى داشتند . بلى بعد از مبعث قومى كه زخم خوردهٔ عدل ازل بودند ازو بر گشتند نه از آنكه در راستى و استوارى وى بشك افتادند كه ربّ العزة ميگويد : « يعرفونه كما يعرفون ابناءهم». لكن من اسقطته السّوابق لم تنعشه اللّواحق . هر كه در وهدهٔ « نبايست »افتادطاعت او همه هبا بود ودل وى همه هوا بود . يقول‌الله تعالى : « و افئدتهم هواء »

« و ما اسألکم علیه من اجر ان اجری الا علی‌الله » ، ـ خبر عن کلّ واحدمن الانبیاء : انّه قال : « لا اسألکم علیه من اجر » لیعلم الکافّة انّ من عمل لله فلا ینبغی ان یطلب الاجر من غیرالله ، هر که در راه خدا روزی قدمی بردارد مبادا که اگر طمع ثواب دارد بغیر او دارد یا حاجت خود بغیر او بردارد. **بموسی** وحی‌آمد که: یا موسی حاجت خود بمن بردار وهرچه خواهی از من‌خواه حتی ملح عجینك وعلف شاتك. این خود درجهٔ مزدورانست که عمل کنندو گوش بپاداش دارند، بازعارفانرا حال دیگرست وکار دیگر. ایشان عمل که کنند نه از بهر پاداش کنند و پاداش بر روی عمل تاش دانند.

پیر طریقت گفت :شمارعلی کلّ‌حال‌با مزدوران‌است با عارف چه شمارست ؟ عارف خود مهمان است. مزد مزدور و نزل مهمان در خور میزوانست. مایهٔ مزدور حیرت و مایهٔ عارف عیانست. جان عارف در سر مهر او تاوانست‌جان او همه چشم و سرّ او همه زبان است ، آن چشم و زبان در نور عیان ناتوانست ؛ مزدور را نور امید در دل تاود وعارف را نور عیان در جان ، مزدور در میان نعمت گردان واز عارف خود عبارت نتوان. نفس عارف را قیمت پیدا نیست،دانی چرا ؟ ، که آن نفس از حضرت جدا نیست. قالب چون صدف است و نفس چون جوهر،مبدأ ان از حضرت است و مرجع آن با حضرت ، گر آن نفس ازینجا بودی نفسانی‌بودی، واگرنفسانی بودی حجاب تفرّق بسوختی. آنچه نفس عارف سوزدآتش دوزخ نسوزد از بهر آن که آن آتشی است که دوستی آنرا می‌افروزد.

ففی فواد المحبّ نار هوی احرّ نار الجحیم ابردها.

عارف کی بود ؟ او ، که از آواز صور آگاه شود یا هول رستخیز اورا مشغول دارد ، یا دود دوزخ بدو رسد یا نعیم بهشت برو آویزد امروز همهٔ جهان در شغلند و ایشان با یکی ، وفردا همهٔ خلق در نعیم غرق وایشان هم با آن یکی.

تسبیح رهی وصف جمال تو بسست وز هشت بهشتمان وصال تو بسست
اندردل هر کسی جدا مقصودیست مقصود دل رهی خیال تو بسست

٣ ـ النوبة الاولى

قوله : « **و انّه لتنزیل ربّ العالمین**(١٩٢) » این نامه فرو فرستادهٔ خداوند جهانیانست .

« **نزل به** » فرودآوردآنرا « **الرّوح الامین**(١٩٣) »آن‌روح استوار[**جبرئیل**].
« **علی قلبك** » بر دل تو « **لتکون من المنذرین** (١٩٤) » آنرا تا تو از آگاه کنندگان باشی (١) و ازترسانندگان .

« **بلسان عربیّ مبین**(١٩٥)» بزبان تازی [روشن گشادهٔ] پیدا .

« **و انّه لفی زبر الاوّلین**(١٩٦) » و این [احکام قران و معانی] در کتابهای پیشینیان است [از پیغامبران] .

« **اولم یکن لهم آیة**» [**قریش** را] این نشان روشن نبود « **ان یعلمه علماء بنی اسرائیل** (١٩٧) » که دانایان **بنی اسرائیل** می‌شناسند [**محمد** را بجز **تورية** که‌از پیغامبر لست] .

«**و لو نزّلناه علی بعض الاعجمین**(١٩٨) » واگر ما این [**قرآن**] بر کسی فرستادیمی نه تازی زبان ،

« **فقرأه علیهم** »و آنکس آنرا بر**قریش** خواندی [بزبان‌عجم] ، « **ما کانوا به مؤمنین** (١٩٩) » بنگرویدندی‌بآن، « **کذلك سلکناه** » چنان نهادیم و کردیم این

(١) نسخهٔ الف : بی

[پیغام خویش] « **فی قلوب المجرمین**(٢٠٠) » در دلهای کافران .

« **لا یؤمنون به** » بنپذیرند وبنگروندبآن . « **حتی یروا العذاب الالیم**(٢٠١) » تا آنگه که بینند عذاب درد نمائ .

« **فیاتیهم بغتةً وهم لایشعرون**(٢٠٢) » که بایشان آید ناگاه و ایشان نادان و ناآگاه .

« **فیقولوا هل نحن منظرون** (٢٠٣) » وگویند [آنگه که عذاب بینند] ما را هیچ درنگ دهند ؟

« **افبعذابنا یستعجلون** (٢٠٤) » بعذاب ما می‌شتابند ؟

« **افرایت ان متعناهم سنین**(٢٠٥) » چه‌بینی اگر ماایشانرابرخوردار کنیم [در جهان] سالها .

« **ثمّ جاءهم ما کانوا یوعدون** (٢٠٦) » پس بایشان‌آیدآنچه ایشان راوعده می دهند .

« **ما اغنی عنهم** » چه بکار آید ایشانرا و چـه سود دارد ایشانرا ؟ « **ما کانوا یمتعون** (٢٠٧) » آن برخورداری که می دادند ایشانرا .

« **و ما اهلکنا من قریة** » و هلاك نکردیم ما هیچ شهر را [هرگز بعذاب] « **اِلّا لها منذرون** (٢٠٨) » مگر آنرا آگاه کنندگان و بیم نمایان بود [ازپیش] .

« **ذکری** » بیاد کردن و در یاد دادن « **و ما کنا ظالمین** (٢٠٩) » و ما هرگز ستمکار نبودیم « **وما تنزّلت به الشیاطین** (٢١٠) » وهرگز دیوان این فرو نیاوردند .

« **و ما ینبغی لهم** » و خـود نسزد ایشانرا « **وما یستطیعون**(٢١١) » و خـود نتوانند .

« **انّهم عن السمع لمعزولون**(٢١٢) » که ایشان را از نیوشیدن و سخن شنیدن [بدر آسمان] دور کرده‌اند .

« **فلاتدع مع الله الها آخر** » باالله خدایی دیگر مخوان « **فتکون من المعذبین**(٢١٣) » که از عذاب کردگان باشی .

« و انذر عشیرتك الاقربین(۲۱۴) » وبیم‌نمای و آگاه کن خاندان نزدیک‌تران خویش را .

« و اخفض جناحك » و پر خویش فرو دار [بفروتنی و مهربانی] « لمن اتّبعك من المؤمنین(۲۱۵) » ایشانرا که بر پی تو روند از مؤمنان .

« فان عصوك » اگر سر کشند از تو « فقل انّی بریء مما تعملون (۲۱۶) گوی می‌بیزارم از آن که شما میکنید .

« وتوکّل علی العزیز الرّحیم (۲۱۷) » و پشت باز کن و کار خود بسپاروپشتی دار بآن توانای مهربان .

« الّذی یراك حین تقوم (۲۱۸) » او که می‌بیند ترا که برنماز خیزی [ونماز کنی بتنها] .

« و تقلبك فی الساجدین(۲۱۹) » و می‌بیند گشتن ترا در رکوع و سجود [و نشست و قیام در نماز بجماعت با نمازگران] .

« انّه هو السمیع العلیم(۲۲۰) » که الله شنواست دانا .

« هل انبئکم علی من تنزّل الشیاطین (۲۲۱) » شما را خبر کنم که دیوان بوحی‌خویش بر که فرود آیند ؟

« تنزّل علی کلّ افّاك اثیم(۲۲۲) » فرود آیند بر هر کژ سخنی دروغ زنی بزهمندی .

« یلقون السمع » که گوش فرا [دیو] دارند « و اکثرهم کاذبون(۲۲۳) » و بیشتر ایشان دروغ زنانند .

« و الشعراء یتبعهم الغاوون (۲۲۴) » و شاعران آنانند که در پی ایشانست بی راهان و [ناپاکان] .

« الم تر انّهم فی کلّ وادٍ یهیمون(۲۲۵) » نمی بینی که ایشان در هر

زود کده‌ای و هامونی بگمراهی [و چنانکه آید] میروند .

« **و انّهم یقولون ما لایفعلون**(٢٢٦) » و آنچه‌نکنند میگویند [از نیك‌وبد]:

« **الّا الّذین آمنوا وعملوا الصالحات**» مگر ایشان که بگرویدندوکارهای نیك کردند [واسلام ورسول خدا ستودند] « **و ذکروااللّه کثیراً** » و بر خداوند خویش ستایش فراوان کردند ، « **وانتصروا من بعدماظلموا** » و [از مشرکان] بزیان کین کشیدند [وهجاهای ایشان جواب‌دهند] پس آنکه برایشان‌ستم کردند، « **و سیعلم الّذین ظلموا** » و آری بدانند ایشان که [بزبان خویش]ستمها کردند « **ایّ منقلب ینقلبون**(٢٢٧)» که با کدام گشتگان گردند [و بکدام روزافتندوچه پاداش بینند] .

النوبةالثانية

قوله : « و انّه لتنزیل ربّ العالمین » ، ـ الهاء ـ راجعة الی‌الکتاب‌المذکور فی اوّل السّورة ، والتّنزیل ـ اسم **للقران** . وقیل تنزیل ـ مصدر ـ اقیم مقام‌المفعول کما یقال ! هذاالدینار ضرب الامیر ای ـ مضروبه : ثمّ بیّن کیف نزّله‌،ای ـ انزله‌مرّة بعد اخری شیئاً فشیئاً مع **جبرئیل** و هوالرّوح الامین «علی قلبك» یا **محمد** . سمّی **جبرئیل** روحا لانّ جسمه روح لطیف روحانیّ و کذا الملائکة روحانیّون‌خلقوامن الرّیح ،وقیل خلقوا من الرّوح و هوالهواء .و قیل سمّی روحاً لانّ حیوةالادیان‌وبقاؤها به و بما ینزل به کما بالرّوح حیوة الابدان وبقاؤها، و قیل‌لانّ الحیوة اغلب علیه‌کانّه روح کلّه . و قیل‌الرّوح اسم علم له لا صفة و سمّاه اميناً لانّ‌اللّه تعالی ائتمنه علی ما

يؤدّيه عنه الى عباده و لم يخن قطّ فيما امرالله به،يدلّ عليه قوله : «مطاع ثمّ امين» .

«على قلبك» يعنى ـ عليك ،و خصّ القلب بالذّكر لانّه محل الوعى والتثبيت . قرائت حجازيان وابوعمرو «نزل به» بتخفيف است «والرّوح الامين» برفع،ومعنى آنست كه : فرو آورد آنرا جبرئيل بر دل تو و نزّل به بتشديد والرّوح الامين بنصب قرائت باقى است ، ومعنى آنست كه : فرو فرستاد الله جبرئيل را بفرمان بر دل تو.همانست كه جاى ديگر گفت : « انّ علينا جمعه وقرآنه » يعنى لك علينا ان نجمعه فى قلبك، «لتكون من المنذرين» اى ـ لتكون رسولى به الى الخلق اجمعين . تخوّفهم بعذاب النّار ان لم يوحّدونى و هذا من الجنس الذى ـ يذكر فيه احد طرفى الشّىء و يحذف الطّرف الآخر لدلالة المذكور على المحذوف وذلك انّه انزله ليكون من المبشّرين والمنذرين.

« بلسان عربىّ مبين» اى ـ بلغة العرب و كلامهم البيّن ، قيل يعنى لغة قريش و جرهم وفيه تشريف لغة العرب على غيرها لانّه سبحانه سمّاه مبيناً ولذلك اختار هذه اللغة لاهل الجنّة واختار لغة العجم لاهل النّار .

« و انّه لفى زبر الاولين »اى ـ ذكر انزال الله تعالى القران على محمد وارساله الى كافة الخلق ، « فى زبر الاوّلين » اى ـ فى كتاب الله المنزلة على الاولين وصحائفهم كالتورية و الانجيل و صحف ابراهيم و زبور داود . و قال الزجاج :اى ـ ذكر محمد و نعته كما يجدونه مكتوباً عندهم فى التورية و الانجيل . نمى گويد عين قرآن در كتب پيشينيان است، كه اين خاصيّت محمد مرسل است ومعجزه وى،واگر در كتب پيشينان عين قرآن بودى اين تخصيص باطل گشتى . پس معنى آنست كه ربّ العزة در كتب پيشينان خبر داد كه : انه سيبعث فى آخر الزمان نبيّاً نعته كذا و صفته كذا،و سينزّل عليه كتاباً صفته كذا و هو القرآن . نظيره : « انّ هذا لفى الصّحف الاولى ، صحف ابرهيم و موسى » يعنى مذكور فى الصّحف الاولى .انّ النّاس فى الغالب يؤثرون الدّنيا على الآخرة و « انّ الآخرة خير و ابقى » .

«اولم یکن لهم آیة» عامّه قرّاء ـ بیرون از **ابن عامر** ـ یکن بیا خوانند آیة منصوب، والمعنی ـ اولم یکن علم علماء **بنی اسرائیل** بوجود نعت **محمد**، و ذکر **القرآن** فی **التوریة** علامة للعرب فی صدق **محمد** و نبوّته . باین قرائت «ان یعلمه» در موضع رفع است لانّه اسم « یکن »، و «آیة» نصب لانّه خبر « یکن »، و **ابن عامر** تنها « تکن » بتاء تأنیث خوانده و « آیة » مرفوع، و باین قرائت «آیة» اسم «تکن» است و «ان یعلمه» بجای خبر در موضع نصب، والتقدیر ـ اولم تکن لهم آیة بان یعلم علماء **بنی اسرائیل** انّ النّبی حقّ، وعلما **بنی اسرایل**، **عبدالله بن سلام** و اصحابه الّذین آمنوا **بمحمد**(ص). روی عن **ابن عباس** انّه قال: بعث اهل **مکة** الی **الیهود** و هم **بالمدینة** وسألوهم عن **محمد** فقال : انّ هذا لزمانه و انّا نجد فی **التوریة** نعته و صفته، فکان ذلک آیة لهم علی صدقه .

« و لو نزّلناه علی بعض الاعجمین » الاعجم ـ الّذی فی لسانه عجمة وان کان عربیّاً، والدواب کلّها عجم لانّها لا تتکلّم، وصلوة النّهار عجماء لانّها لا یجهر فیها، تقول رجل اعجم و اعجمّی کما یقال: فلان احمر واحمریّ منسوب الی نفسه، یشدّد الاعجمی و یخفف فیقول رجل اعجم و اعجمیّ و قوله : « ولو جعلناه قراناً اعجمیّاً » ای ـ غیر عربیّ، و امّا العجمیّ فهو الّذی لیس من العرب و ان کان فصیحاً بالعربیّة، فالعجمیّ منسوب الی جنسه والاعجمیّ منسوب الی نفسه . و «لو نزّلناه علی بعض الاعجمین»،

« فقرأه علیهم ما کانوا به مؤمنین» اهل تفسیر این آیت را چهار معنی گفته‌اند: یکی آنست که لو نزّلناه **القران** بلغة العجم علی رجل اعجمیّ فقراه علی العرب لم یؤمنوا به و اعتلّوا بانّهم لا یفهمون منه ولا یفقهون. میگوید اگر ما این **قرآن** فروفرستادیمی بر مردی اعجمّی بر لغت عجم تا بر عرب خواندی، ایشان بنگرویدندی و گفتندی ما لغت عجم از مرد اعجمیّ در نمی‌یابیم(۱) و نمیدانیم، همانست که جای دیگر گفت:

(۱) نسخهٔ الف : نمی‌یاویم.

«ولو جعلناه قرآناً اعجمياً لقالوا لولافصّلت آياته» ؛ وجه دوّم«ولونزّلنا القرآن» كما هو الآن على رجل اعجمىّ فقرأه على العرب لم يؤمنوا استنكافاً من اتّباع من لم يكن منهم . اگر این قرآن بلغة عرب چنان که هست ما بر مردی اعجمی فروفرستادیمی تا عرب خواندی هم بنگرویدندی و گفتندی مارا ننگ بود، که اتّباع کسی کنیم که نه عرب بود ونه از جنس ما ، ازینجاست که ربّ العالمین منّت بر ایشان نهاد که رسول شما هم از نفس شما و جنس شما فرستادیم، وذلك فى قوله : «لقد جاءكم رسول من انفسكم» ؛ وجه سوّم آنست که لو نزّلناه على بعض الاعجمين يعنى على البهائم و انطقناها، فقرأت عليهم ما آمنوا به، اگرما این قرآن فرو فرستادیمی بر بهائم وما آنرا گویا کردیمی تا بزبان فصیح بریشان خواندی-،واین خود اعجوبهٔ دیگر بودی-،ایشان هم بنگرویدی . همانست که ربّ العالمین گفت : «ولو انّنا نزّلنا اليهم الملائكة» الآية . ابن مسعود بر ناقه‌ای بود که اورا از تفسیر این آیت پرسیدند، اشارت بناقه کرد و گفت : هذه من الاعجمين، و باین قول اعجمین که بجمع سلامت گفت ازبهر آن گفت که وصفه بالقراءة و هى فعل العقلاء ؛ وجه چهارم آنست که: لو انزلنا القرآن «على بعض الاعجمين» من البهائم فقراه عليهم محمد (ص) لم يؤمن البهائم ، كذلك هؤلاء لانّهم «كالانعام بل هم اضلّ سبيلا» .

«كذلك سلكناه» كذلك اشارتست بكفر و شرك، «سلكناه» این-ها-ضمیر با تکذیب میشود و ترك ایمان ،ای - كما ادخلنا الكفر فى قلوبهم كذلك ادخلنا التكذيب فيها . این آیات از روی معنی متصلّ است ، میگوید : اگر این قرآن بعضی اعجمین بریشان خواندیمی ایشان ایمان نیاوردندی از بهر آنکه ما تکذیب و ترك ایمان در دل ایشان چنان نهادیم که کفر و شرك نهادیم.

آنگه براستیناف گفت : «لايؤمنون به حتّى يروا العذاب اليم» فى الدّنيا كما رأت الامم المتقدّمة. وقيل فى القيامة - و قيل معناه-سلكنا الكفر «فى قلوب المجرمين

« لا يؤمنون به » يعنى ـ كى لايؤمنوا به، و لئلا يؤمنوا به، و روا باشد كه « سلكناه» اين ـ ها ـ با قرآن شود و معنى آنست كه ـ ادخلنا القـران فـى قلوب المجرمين فعرفوا معانيه و عرفوا عجزهم عن اتيان مثله فلم يؤمنوا به « حتى‌يروا‌العذاب الاليم». فيلجئهم ذلك العذاب الى الايمان ، امّا وقت‌البأس او قبله .

« فيأتيهم بغتة » اى ـ يأتيهم عذاب يوم‌القيامة فجأةً وهم لا يعلمون بقيامها .

«فيقولوا هل نحن‌منظرون» . يعنى ـ اذا رأوا‌العذاب‌يقولون : هل نحن‌موخّرون الى وقت آخر فنراجع عقولنا و نـؤمن ، ايشان چـون عذاب بينند كه ناگاه بايشان آيد گويند هيچ روى آن‌هست كه مارا درنگ‌دهند روزگارى ديگر تا ايمان آريم؟

ربّ العالمين گفت : « افبعذابنا يستعجلون » يعنى كيف يستعجلون بعذاب‌لو أتاهم طلبوا الانظار و لم ينظروا . چرا استعجال ميكنند بعذابى كه چون آيد بايشان آن عذاب درنگ خواهند، وايشانرا درنگ ندهد ، و تهديد را بلفظ استفهام گفت .

مقاتل گفت‌چون‌اين آيت‌فرود‌آمد :« فيأتيهم بغتةً » مشركان **قريش** گفتند: الـى متى توعدنا بالعذاب ، تا كى ما را بعذاب ترسانى و تا كى ما را بقيامت بيم نمايى ؟ آخر كى خواهد بود اين‌عذاب و اين قيامت ؟ همانست كه جاى ديگر گفت : « ائتنا بما تعدنا »،« ائتنا بعذاب اليم»، «ايّان‌يوم‌الدّين؟»، « متى هذا الوعد ؟ » ، رب العزه‌بجواب ايشان گفت : « افبعذابنا يستعجلون » .

« افرأيت ان متّعناهم سنين » يعنى سنى عمرالدّنيا .

« ثمّ جاءهم ما كانوا يوعدون » يعنى العذاب .

«ما اغنى عنهم»لم يدفع عنهم « ما كانوا يمتعون » اى ـ تمتّعهم. يقـول لامعنى لاستعجالهم العذاب . فانّـه اذا جاءهم العذاب ولوبعدالعمر الـكثير لم‌يغن عنهم‌تمتّعهم بالدّنيا قبل ذلك ، لانّ العذاب يأتيهم و لو بعد حين .

« وما اهلكنا من قرية الّا لها منذرون » ، « ذکری » معنی این آیت بردووجه است : یکی آنست که ما هلاك نکردیم اهل هیچ شهر ازین شهرها که قصّهٔ ایشان درین سورت با تو گفتم مگر که پیش ازعذاب بایشان رسولان فرستادیم ، بیم‌نمایان و ترسانندگان ، بیاد کردن بریشان و در یاد دادن ایشان ، بـاین‌معنی « ذکری » بموضع نصب است بر مصدر، یعنی : الّا لهامذکّرون ذکری، لانّ الانذار تذکیر؛ کانّه قال: یذکّرون ذکری، ای ـ تذکیراً ، معنی‌دیگر هلاك نکردیم هیچ اهل شهری را مگر که پیشتر بایشان رسول فرستادیم تاایشانرا آگاه کردند وازعذاب‌مابترسانیدند. آنکه گفت : « ذکری » آن که با ایشان کردیم پندی است شما را تا یاد کنید و یاد دارید ، و باین معنی «ذکری» در موضع رفع است خبر ابتداء محذوف، یعنی ـ انذارنا ذکری .و قیل ما قصصناه ذکری ،وجمع «منذرین» لانّ المراد بهم النبی واتباعه المظاهرون له .

« و ما کنّا ظالمین » فنعذّبهم من غیر اعلام و لارسول ولا ذکر ، ونظیر هذه الآیه قوله : و ما کنّا معذّبین حتّی نبعث رسولا .

« وما تنزّلت به‌الشیاطین» **مقاتل** گفت:مشرکان**قریش** گفتند**محمد** کاهن‌است و با وی رئتی است از جنّ که این قرآن، که دعوی‌میکند که کلام خداست،آن‌رئتی است بزبان وی می‌افکند،همچنان که برزبان کاهن افکند.واین از آنجا گفتند که‌در جاهلیّت پیش از مبعث رسول (ص) با هرکاهنی رئتی بـود از جـنّ که استراق سمع کردی بدر آسمان وخبرهای دروغ وراست بزبان کاهن افکندی ، مشرکان‌پنداشتند که وحی قرآن هم از آن جنس است تا ربّ العالمین ایشانرا دروغزن کرد، گفت : « ما تنزّلت به الشیاطین »،« بل نزل به الرّوح‌الامین » هرگز شیاطین این قرآن‌فرو نیاوردند ونسزدایشانرا آن و خود نتوانند وطلب آن نکنند که ایشانرا میسّرنشود و قدرت واستطاعت نبود .

آنگه گفت: «انّهم عن‌السّمع لمعزولون» ای ـ انّهم بعد مبعث‌الرسول(ص) عن استراق السّمع و عن‌الاستماع الی کلام‌الملائکة لمعزولون و بالشهب مرجومون. و قیل:«انّهم عن‌السّمع لمعزولون» یرید به‌الکفّار،ای‌ـ لایستمعون **القرآن** سماع من ینتفع به.

«فلا تدع مع‌الله الٰها آخر فتکون من‌المعذّبین». الخطاب للرسول و المراد به غیره وهکذا قوله: «و لاتجعل مع‌الله الهاً آخر»و قوله :«لئن‌اشرکت‌لیحبطن عملك»، و انّما یضرب المثل بالخیار. و هکذا قوله :«فان کنت‌فی شكّ ممّاانزلنا الیك» ... الآیة.

قوله: «وانذر عشیرتك الاقربین☆»، ـ آن روز که این آیت فروآمد رسول خدا بر کوه **صفا** بود و بآواز بلند گفت، «یـا صباحـاه» **قریش** چون آواز رسول شنیدند همه جمع آمدند و آنکس که خود نتوانست آمد بجای خود دیگری‌فرستاد. آنگه رسول خدا گفت ـ بتعمیم وهم بتخصیص ـ:«یا **بنی عبدالمطلب** یا **بنی‌هاشم**یا

☆ و فی‌الخبرالماثور عن **البراء بن عازب** انه قال: «لمّا نزلت هذه الآیة جمع رسول‌الله (ص) **بنی عبدالمطلب** وهم یومئذ اربعون رجلا،الرجل منهم یأکل المسنة و یشرب العس، فامر **علیا**(ع) برجل شاة فادمها ثم قال، ادنوا بسم‌الله فدنـا القوم عشرة عشرة فاکلوا حتی صدروا، ثم دعا بقعب من لبن فجرع‌منه جرعة ثم قال لهم: «اشربوا بسم‌الله»، فشربوا حتی‌رووا،فبدرهم**ابو لهب**فقال‌هذاماسحرکم‌به‌الرجل،فسکت(ص)یومئذ و لم‌یتکلم، ثم دعاهم من‌الغد علی‌مثل ذلك من‌الطعام والشراب ثم انذرهم رسول‌الله(ص)، فقال:«یابنی **عبدالمطلب**! انّی انا النذیر الیکم من‌الله عزوجل والبشیر، فاسلموا و واطیعونی تهتدوا». ثم قال:«من‌یؤاخینی و یؤازرنی ویکون‌ولیی و وصیی بعدی وخلیفتی فی اهلی و یقضی دینی؟» فسکت‌القوم. فاعادها ثلاثا کل ذلك یسکت القوم و یقول **علی** (ع):«انا».فقال‌فی‌المرة‌الثالثة: «انت». فقام القوم وهم یقولون **لابی‌طالب**: اطع‌ابنك فقد أمر علیك. اورده**الثعلبی** فی تفسیره.

(از تفسیر مجمع‌البیان چاپ صیدا ج٤ ص٢٠٦ .)

بنی‌عبدمناف یا **بنی‌فهر** یا معشر **قریش** یا**عباس بن‌عبدالمطلب** یا **فاطمة بنت‌محمد** یا **صفیة** عمّة رسول‌الله یا **عایشةبنت ابی‌بکر** یا **حفصة بنت عمر** یا **ام‌سلمة** »همچنین یکان یکان را می‌خواند و میگفت :«اشتروا انفسکم من‌النّار ، اشتروا انفسکم‌من‌الله» خویشتن را باز خرید از عذاب الله «و اسعوا فی‌فکاك رقابکم فانّی لااغنی عنکم من‌الله شیئاً،ان عصیتم لااغنی عنکم یوم القیامة من‌الله‌مسیئاً،لی‌عملی‌ولکم‌عملکم »اگرعصیان آرید و فرمان نبرید روز قیامت‌شما رابکار نیایم‌هیچ‌چیز، کردمن مراست‌و کردشماشما را«الا لایأتینّ النّاس یوم‌القیامة تحملون‌الآخرةوانتم‌تحملون‌الدّنیا »مبادا که روزقیامت مردمانی می‌آیند آخرت برداشته وکار دین راست کرده وشما می‌آئید دنیا برداشته و کار دنیا راست کرده . چون شب درآمد رسول خدا همچنان ندا میکرد تا ندابسمعها زودتر رسد. **قریش** بامداد چون برخاستند گفتند : لقد بات **محمد** یهوّت اللّیل ای یهذی . و در خبر است که **عایشهٔ** صدّیقه بگریست ، گفت : یا رسول‌الله وروز قیامت روزی است که تو ما را به‌کار نیایی؟ گفت بلی یا **عایشة** فی ثلثة مواطن، بسه جایگه شما را بکارنیایم:یقول‌الله‌تعالی:« و نضع‌الموازین القسط» لیوم القیامة فعند ذلك‌لااغنی عنکم من الله شیئاً و لا املك من‌الله شیئاً و عندالنّور من شاء الله اتمّ له نوره و من شاء اکبّه فی‌الظّلمات فلا املك لکم من الله شیئاً ولا اغنی‌عنکم‌من‌الله شیئاًوعند **الصراط** من شاءالله سلّمه و من شاء اجازه و من شاء اکبّه فی‌النّار و ممّا صنع رسول الله (ص) حین نزلت الآیة ان صنع طعاماً و جمع علیه عشیرته خاصة وهم یؤمئذ اربعون رجلا. چون این آیت فرود آمد رسول‌خدا طعامی بساخت و بنی **عبدالمطلب** آن روز چهل مرد بودند هریکی از ایشان چون طعام خوردندی یك گوسپند بخوردیدی ـ و طعام رسول آن‌روز سخت اندك بود ـصحفه‌ای دیدند در آن پاره‌ای گوشت و لختی مرقه . رسول خدا گفت : « ادنوا بسم‌الله و کلوا» بنام خدا فراز آئید و خورید، ایشان فراز آمدند ده ده کس ، و می‌خوردند تا همه سیر گشتند ، بعاقبت در صحفه نگرستند و اندکی از آن کاسته . **ابولهب** در میان ایشان بود گفت : هذا ماسحرکم به‌الرّجل

و در بعضى اخبارست كه رسول خدا گفت : لو اخبرتكم انّ خيلا بسفح هذا الجبل يريد ان يغير عليكم أكنتم مصدّقى ؟ قالوا نعم ما جرّبنا عليك كذباً، قال فانّى نذير لكم بين يدى عذاب شديد فقال **ابولهب** : تبّالك سائر اليوم ما دعوتنا الّا لهذا . فـا نزل تعـالى : « تبّت يـدا ابـى لهب » . و روى انّـهم قـالـوا : مـا لنا عندك ان نحن اتّبعناك ؟ فقال : لكم ما للمسلمين و عليكم ما على المسلمين و انّـما تتفاضلون بالدّين و انّى قد جئتكم بخير الدّنيا و الآخرة و لا اعلم شابّاً من العرب جاء قومه بافضل ما جئتكم به ، ادعوكم الى شهادة ان لااله الّا الله و كتابه ، فنفروا و تفرّقوا، اگر كسى گويد **مصطفى** را (ص) كه فرستادند بعالميان فرستادندچنانكه‌الله گفت : « و ما ارسلناك الّا كافة للنّاس بشيراً و نذيراً » تخصيص عشيرت و خاصّـهٔ خويش در اين آيت سبب چيست ؟ جواب آنست انّـما خصّهم بالذّكر تنبيها على غيرهم و،ذلك انّـه اذا كان مأموراً بانذار الاقربين من عشيرته فلان يكون مأموراً بانذارغيرهم‌اولى. و قيل لانّـهم اسرع اجتماعاً . وقال بعضهم . انّـما قال ذلك كى لايركنوا اليه و الى شفاعته فيتركواالطّاعة و يرتكبواالمعصيةاتكالا على‌الشّفاعة و قيل‌انّـما خصّهم‌بالذكر لانّـهم اقرب اليه فالاولى فى‌الانذار البداية بهم ، كما انّ‌الاولى فى‌البرّ والصّلةوغيرهما البداية بهم ، وهو نظير قوله تعالى : « يا ايّهاالذين آمنوا قـاتلواالّذين يلونكم من الكفّار » وكانوا مامورين بقتال جميع‌الكفّار و لكنّهم لما كانوا اقـرب اليهم امـروا بالبداية بهم فى‌القتال كذلك هاهنا .

« و اخفض جناحك لمن اتّبعك من‌المؤمنين » هذا مفسّر فى سورة**بنى‌اسرائيل** و مكرّر فى سورة **الحجر** ، اى ـ الن لهم جانبك و تواضع لهم ولا تتكبّر عليهم ،و هو نظير قوله : « و لو كنت فظاً غليظ القلب لانفضّوا من حولك » و جناحاالعسكر ـ جانباه .

« فان عصوك » يعنى ـ ان عصاك الكفّار و قيل ان عصاك‌الاقربون من عشيرتك

فقل انّی بریء مما تعملون من عبادة الاصنام . وقیل بریء من اعمالکم لا اُؤاخذ بها و لا احاسب علیها و قیل لااملك لکم فیها شفاعةعندالله ولادفعاً لعقوبة لوجازا کم بها. و قیل هی منسوخة بآیة **السیف** .

«و تو کل علی العزیز الرّحیم» قرأ مدنیّ و شامیّ :«فتو کّل»بالفاء ،و کذا هوفی مصاحفهم،ای-فوّض امرك الی «العزیز» فی الانتقام من الاعداء ، «الرّحیم» بالاولیاء لیکفیك کید اعدائك الذین عصوك فیما امرتهم به وقیل :فوّض امرك الی الّذی یمنع جاره و ینصر ولیّه .

« الّذی یراك حین تقوم » الی الصّلاة مفردا .

« و تقلّبك فی السّاجدین » مع المصلّین جماعة و قیل تقلّب نظرك فی السّاجدین. کان رسول الله (ص) یری من خلفه فی الصّلوة مثل ما یری امامه . قال رسول الله (ص)اتموا الرّ کوع والسّجود فوالله انّی ارا کم من بعد ظهری اذا رکعتم و سجدتم .وقیل « و تقلّبك فی السّاجدین » یعنی ـ تقلّبك نطفة فی اصلاب السّاجدین **نوح و ابرهیم و اسمعیل** قال **ابن عباس** ما زال رسول الله(ص) یتقلّب فی اصلاب الانبیاء حتی ولدته امّه و انشد بعضهم فی مدح النّبی (ص) .

من قبلها طبت فی الظّلال و فی	مستودع حیث یخصف الورق
ثمّ هبطت البلاد لا بشر	انت و لا مضغة و لا علق
بل نطفة ترکب السّفین و قد	الجم نسراً و اهله الغرق
تنقل من صاحب الی رحم	اذا مضی عالم بدا طبق
حتّی احتوی بیتك المهیمن من	خندق علیاء تحتها النّطق
و انت لمّا ولدت اشرقت	ـ الارض وضائت بنورك الافق
فنحن فی ذلك الضّیاء و فی	ـ النّور و سبل الرّشاد تحترق

و قال **الحسن** « و تقلبك » یعنی-ذهابك ومجیئك و تردّدك فی اصحابك المؤمنین

و المعنى ، فی‌الجملة ـ انّه تعالی یری دقیق اعمالك و جلیلها .

« انّه هوالسّمیع» لقرائتك ، « العلیم » ، بعملك .

« هل انبّئكم علی من تنزّل‌الشّیاطین » هذامعطوف علی‌قوله : «و ما تنزّلت به الشیاطین » ، مشرکان گفتند آنچه **محمد** میگوید شیاطین فرو می آرند از استراق سمع و فرا زبان وی می‌افکنند . ربّ العالمین گفت یا**محمد** گوی: « هل أنبئكم » شمارا خبر دهم که شیاطین بر که توانند که فرود آیند؟

« تنزّل علی کلّ افّاك اثیم » فرود آیند بر هر کاهنی اختر گوئی دروغ‌زنی کژ سخنی چون **مسیلمه** و**طلیحه** .

« یلقون السّمع » یعنی یستمعون من‌الملائکة مسترقین ،فیلقون الی‌الکهنة «و اکثرهم کاذبون » ، لانّهم یخلطون به کذباً کثیراً ، وهذا کان قبل ان حجبوا عن ـ السّماء فانّهم الآن محجوبون « والحمدلله‌ربّ العالمین »و انّما قال اکثر هم‌استثنی بذکر الکثرة منهم **سطیحاً** و **شقاً**و**سواد بن‌قارب** الّذین کانوایلهجون بذکر رسول الله (ص) و تصدیقه و یشهدون له بالنّبوّة و یدعون النّاس الیه . و روی **محمدبن کعب القرظی** قال : بینما **عمربن‌الخطاب** جالس فی مسجد **المدینه** و معه ناس اذ مرّ به رجل فی ناحیة المسجد ، فقال له رجل من‌القوم : یا امیرالمؤمنین اتعرف هذا المارّ؟ قال: لافمن هو ؟قال:هذا رجل من اهل **الیمن** له فیهم شرف و موضع یقال له **سواد بن قارب** و هوالّذی اتاه رئیه بظهور رسول‌الله (ص) قال **عمر** علیّ به.فدعی‌الرّجل فقال له **عمر** :انت **سوادبن‌قارب** ؟ قال :نعم یا امیرالمؤمنین. قال:انت‌الّذی اتاك رئیك بظهور رسول الله (ص)؟ قال: نعم . قال: فانت علی‌ما کنت علیه من کهانتك. قال :فغضب‌الرّجل غضباً شدیداً و قال:یا امیرالمؤمنین ما استقبلنی احد بهذا منذاسلمت . فقال **عمر** یا سبحان الله ما کنّا علیه من‌الشّرك اعظم ممّا کنت علیه من کهانتك،اخبرنی بأتیانك رئیك بظهور رسول‌الله (ص) قال: نعم یا امیرالمومنین ، بینما انا ذات لیلة بین‌النّائم و

اليقظان اذ اتانی رئتی فضربنی برجله و قال:قم یا **سواد بن قارب** فافهم واعقل ان کنت تعقل انّه قد بعث رسول من **لؤیّ بن غالب** یدعـو الی الله والی عبادته،ثمّ انشأ الجنّی یقول :

عجبت للجنّ و تجساسها — و شدّها العیس باجلاسها
تهوی الی **مکة** تبغی الهدی — ما خیرو الجنّ کانجاسها
فارحل الی الصفوة من **هاشم** — و اسم بعینیك الی رأسها

قال: فلم ارفع بقوله راساً و قلت دعنی انم فانّی امسیت نـاعساً . فلما کان فی اللّیلة الثانیة اتانی فضربنی برجله وقال:قم یا **سواد بن قارب** فافهم و اعقل ان کنت تعقل انّه قد بعث رسول من **لویّ بن غالب** یدعوالی الله و الی عبادته ثمّ انشأ الجنّی یقول :

عجبت للجنّ و اخبارها — و شدّها العیس با کوارها
تهوی الی **مکة** تبغی الهدی — مامؤمنوا الجنّ ککفّارها
فارحل الی الصّفوة من **هاشم** — بین رواسیها و احجارها

قال:فلم ارفع بقوله راساً فلمّا کانت اللّیة الثالثة اتانی فضربنی برجله و قال:قم یا **سواد بن قارب** فافهم و اعقل ان کنت تعقل،انّه قد بعث رسول من **لویّ بن غالب** یدعو الی الله و الی عبادته ثمّ انشأ الجنّی یقول :

عجبت للجنّ و تطلابها — و شدّها العیس باقتابها
تهوی الی **مکة** تبغی الهدی — ماصادقوا الجنّ ککذّابها
فارحل الی الصّفوة من **هاشم** — لیس قدا ماها کاذنابها

قال:فوقع فی نفسی حبّ الاسلام و رغبت فیه فلمّـا اصبحت شددت علی راحلتی رحلها و انطلقت موجّهاً الی **مکة** .فلمّا کنت ببعض الطریق اُخبرت انّ النّبی (ص) قد هاجرالی المدینة ، فقدمت **المدینة** فسألت عن النبیّ (ص) فقیل هو فی المسجد،فانتهیت

الى المسجد فعقلت ناقتي و دخلت المسجد فاذا رسول‌الله (ص) والنّاس حوله، فقلت، اسمع مقالتى يا رسول‌الله فقال:ادن فلم‌يزل يدنينى حتّى صرت بين يديه فقال هات. فقلت:

اتانى بجنّى بعد هدأ و رقدة و لم يك فيما قد بلوت بكاذب
ثلاث ليال قوله كل ليلة: اتاك رسول من **لوىّ بن‌غالب**
فشمّرت‌من‌ذيلى‌الازارووسّطت بى‌**الذّعلب** الوجناءبين‌السّباسب
فاشهد انّ الله لاشيء غيره و انّك مامون على كلّ غائب
و انّك ادنى المرسلين وسيلة الى‌الله يابن الاكرمين الاطائب
فمرنا بماياًتيك ياخير من‌مشى و ان كان فيماجاء شيب الذّوائب
و كن لى شفيعاًيوم لا ذوشفاعة سواك بمغن عن **سوادبن‌قارب**

قال:ففرح رسول‌الله (ص) و اصحابه بمقالتى فرحاً شديداً حتّى رؤى‌الفرح فى وجوههم. قال:فوثب اليه **عمر** فالزمه و قال: لقد كنت احبّ ان‌اسمع هذا الحديث‌منك فاخبرنى عن رئتك هل يأتيك اليوم، فقال:امّامذ قرأت كتاب الله فلاو نعم‌العوض كتاب الله من‌الجنّ. قوله:

«والشعراءيتّبعهم‌الغاوون»، اى‌ـليس‌**القرآن**بشعرولا**محمد**(ص)بشاعر كمازعموا، لان«الشعراءيتّبعهم‌الغاوون»،يعنى‌الشياطين‌والسّفهاء والّذين‌اتّبعوا **محمداً** راكعون ساجدون «رحماء بينهم» و اراد بالشّعراءـ الهجاة الّذين يهجون رسول‌الله و اصحابه و يعيبون الاسلام من‌المشركين مثل **عبدالله بن‌الزّبعرى**، ثمّ تاب و اسلم،و مثل **عبدالله بن‌اخطل** جاء يوم‌فتح **مكة** فتعلّق باستار الكعبة يستأمن.فامر رسول‌الله (ص) فضرب عنقه،و مثل **ابى‌مسافع الاشعرى** و **امية‌ابن‌ابى‌الصلت** و غيرهم كانوا يصنعون القصائد على‌الاسلام والمسلمين و يقومون بانشادها و يحتوشهم السّفهاء يستمعونه و يضحكون وهم‌الغنّاؤون. روى عن‌النّبى (ص) انّه قال:«من احدث هجاء فى‌الاسلام

فاقطعوا لسانه » و عن **ابن عباس** قال : لمّا فتح النّبى (ص) يعنى **مكة** رنّ ابليس رنّة فاجتمعت اليه ذرّيته،فقال ائيسوا ان يرتدّ **محمد** على الشّرك بعد يومكم هذا ولكن افشوا فيها ـ يعنى **مكة** ـ الشعرو النّوح .

« الم تـر انـّهم فى كلّ واد » من اودية الكلام « يهيمون » و عن طريق الحق والرّشد جائرون . هذا كقول القائل : انا فى واد و انت فى واد .

« و انـّهم يقولون ما لايفعلون » وصفهم بالكذب فـى القول و الخلف فى الوعد ، والهائم ـ الذّاهب على وجهه ـ ،وقيل هوالمخالف للقصد . قال **ابن عباس**:« يهيمون »اى ـ فى كلّ لغو يخوضون،يمدحون قوماً بباطل ، يشتمون قوماً بباطل . و فى الخبر : «لان يمتلى جوف احدكم قيحاً خير له من ان يمتلىء شعراً » .

ثمّ استثنى شعراء المؤمنين فقال : « الّا الّذين آمنوا و عملوا الصّالحات»يعنى ـ مدحوا رسول الله (ص) **كحسان بن ثابت و عبدالله بن رواحة و كعب بن زهير و كعب بن مالك** ، « و ذكروا الله كثيراً» فى شعر هم و كلامهم ، « وانتصروا من بعد ما ظلموا » اى ـ ردّوا على المشركين ما كانوا يهجون به المؤمنين . قال **الحسن**: انتصروا من بعد ما ظلموا بما يجوز الانتصار بـه فى الشريعة و هو نظير قوله : « لايحبّ الله الجهر بالسّوء من القول الّا من ظلم » .

روى انّ **كعب بن مالك** اتى النّبى (ص) فقال : يا رسول الله ! ما ترى فى الشعر، قد انزل الله فيه ما انزل . فقال:انّ المؤمن يجاهد بسيفه و لسانـه،والّـذى نفسى بيده لكأنـّما ترمونهم بهنضح النّبل،و قال (ص) اهجوا **قريشاً** فانـّه اشدّ عليها من رشق النبل، و روى **ابو هريره** انّ **عمر بن الخطاب** مرّ **بحسان** ـ وهو ينشد الشعر فى المسجد ـ فلحظ اليه فقال:قد كنت انشد فيه و فيه خير منك، ثمّ التفت الى **ابى هريرة** فقال:انشدك الله اسمعت رسول الله يقول لى اجب عنّى اللّهم ايّده **بروح القدس**،قال اللّهم نعم وعن **البراء بن عازب** قال : قال رسول الله (ص) **لحسان** : « اهج المشركين فانّ **جبرئيل** معك » .

و قالت **عایشة** سمعت رسول‌الله(ص) یقول: **لحسان** انّ **روح القدس** لایزال یؤیّدك مانافحت عن‌الله و رسوله . وقالت **عایشة**: الشعر کلام فمنه حسن ومنه قبیح فخذالحسن و دع القبیح .

قوله : « و سیعلم الّذین ظلموا » یعنی ـ الّذین هجوا رسول‌الله. وقیل هوعام وهو الاظهر ، « ایّ منقلب ینقلبون » ای ـ الی ایّ ندامة یرجعون و الی ایّ عاقبة یصیرون،ای ـ مصیرهم الی‌النّار و هی شرّ مصیر . وقوله،«ایّ منقلب» نصب‌علی‌المصدر، ای ـ ینقلبون انقلاباً ایّ انقلاب ولم یعمل فیه « سیعلم »، لانّ « ایّا » لایعمل فیه ما قبله .

النوبة الثالثة

قوله : «و انّه لتنزیل ربّ‌العالمین» ، ـ این آیت‌هرچندبرعقب‌قصص انبیااست اما بقصص تعلّق ندارد که بمفتتح‌سورت تعلّق‌دارد آنجا که گفت :«وما یأتیهم‌من‌ذکر من‌الرّحمن محدث الّا کانوا عنه معرضین » ، فذلك الذّکر الّذی اعرض‌الکافرون عنه تنزیل‌ربّ العالمین.یا**محمد**این**قرآن** که‌کافران‌ازپذیرفتن‌آن‌روی گردانیدند گفتند که‌اساطیر الاوّلین ، نه چنانست که ایشان گفتند ،بجلال عزّت ما وبعظمت‌و کبریاء ما که این **قرآن** کلام ما است ، صفت و علم ما است فرستاده از نزدیك ما .

مفسّران گفتند در ضمن این آیت قسم است ، ربّ‌العالمین بعزت وجلال‌خود سوگند یاد می‌کند که این **قرآن** از نزدیك من است و کلام من است .یا **محمد**من دانم که آن کافر ملحد مرا بسوگند باور ندارد و آن مؤمن موحّد بی‌سوگند باور دارد . سوگند می‌یاد کنم تأکید و تأیید و تمهید را وتعریف و تشریف را ،تا دوست

می‌شنود و می‌نازد،دشمن می‌شنود وبدل می گدازد . یا سیّدغـم مخـور و خویشتن را مرنجان بآن که این سادات عرب و کفّار **قریش** از تو اعراض میکنند و بکتاب مـا ایمان می نیارند که ما هزاران هزار دوست داریم در پردهٔ غیبت . جـانهای ایشان بعشق تو می‌پروریم، کس‌باشد که پس‌ِپانصد سال دروجود آید . عشق تو راحت‌جان او بود دوستی تو اصل ایمان او بود .

« و انّـه لتنزیل ربّ العالمین» تنزیل بناء مبالغت است و تـکثیر : یعنی **قرآن** که از آسمان فرود آمد نه بیك بار فرود آمد ، بدفعات و کرّات فرود آمد در مدّت بیست و سه سال : نجم نجم ؛ سورت سورت ، آیت آیت . چنانـکه لایق حال بودوبوی حاجت بود . یا **محمد** رحمتی بود از خداوند جلّ جلاله بر تووامّت تو کهاین **قرآن** نه چنان فرستاد که **توریة** فرستاد **بنی‌اسرائیل**، که بیك‌بار بیك دفعت فروفرستاد، لاجرم حوصلهٔ **بنی‌اسرائیل** ضعیف‌بود بر نتافت و احتمال نـکرد .حوصلهٔ ضعیف بـار گران‌چون برتابد ؟ طفل شیر خواره لقمهٔ رسیده از کجا احتمال کُند. چون‌حوصلهٔ ایشان برنتافت قدر آن بندانستند و حقیقت آن بنشناختند و رایگان از دست‌بدادند که بیـك من جو بفروختند . ربّ العالمین‌حـکایت ازیشان باز کرد کـه : « یأخذون عرض‌هذاالادنی»«لیشتروا به ثمناً قلیلا» : چون نوبت باین امّت‌رسید ایشانرا کتابی داد حجم آن کوتاه فضل آن عظیم ، شرف‌آن بزرگ،فروفرستاد بمدّتی‌وروز گاری دراز ، سورت سورت آیت‌آیت ،«لیکون» اثبت فی فؤاد رسول اللّٰه (ص) و امّته واقرّ فی قلوبهم و احـکم فی صدورهم . قال‌اللّٰه تعالی « لنثبّت به فؤادك » و آنکه تعظیم **قرآن** و تشریف این امّت را نه همه **قرآن** بیك نسق فروفرستاد، بلـکه‌احکام آن‌بعضی‌عام و بعضی خاص ،بعضی بنظمی ظاهر فرستاد وبعضی بنصّی قاطع ،بعضی مجمل‌بعضی مفسّر، بعضی مطلق بعضی مقیّد،بعضی محـکم بعضی متشابه . اگر همه متشابه بودی کس را در عالم برعلم تنزیل وقوف،نبودی ور همه ظاهر بودی کس را رتبت تعلیم نبودی

اگر همه متشابه بودی خاص با عام در نادانی برابر شدی ور همه ظاهر بودی عام و خاص در دانائی متساوی بودی وراه تقسیم تفضیل برخلق بسته شدی ، و خاص را با عام برابر کردن مقتضی رحمت نیست وعام راباخاص متساوی داشتن در حکمت روا نیست بلکه مقتضی رحمت و حکمت آنست که هر کسی را بر وفق مذاق وی شربتی دهند و بروفق حسن سعی وی راه ویرا بطلب میسّر کنند.

« نزل به‌الرّوح الامین » یعنی جبرئیل «علی‌قلبك» یعنی‌قلب **المصطفی** ،لانّه کان فی‌المشاهدة والوحی اذا نزل به نزل‌بقلبه اوّلا لشدّة تعطشه الی‌الوحی ولاستغراقه به ، ثمّ انصرف من قلبه الی فهمه وسمعه‌وهذاتنزّل‌من‌العلوالی‌السّفل‌وهورتبةالخواص ، فامّا العوام فانّهم یسمعون اوّلا فینزل الوحی علی سمعهم اوّلا ثمّ علی فهمهم ثمّ علی قلبهم و هذا ترقّ من‌السّفل الی العلو ، وهو شأن‌المریدین و اهل السّلوك.فشتان ما هما ؛« نزل به‌الرّوح الامین علی قلبك » ، **جبرئیل** ،پیك حضرت، برید رحمت پیغام رسان حقّ جل جلاله چون پیغام گزاردی که که‌بصورت ملك بودی ، و که که‌بصورت بشر، اگر وحی وپیغام بیان احکام شرع بودی وذکر حلال وحرام‌بصورت بشرآمدی، آیت آوردی که:« هوالّذی انزل علیك الکتاب » ـ « او لم یکفهم انّا انزلنا علیك الکتاب » ، وذکر قلب در میان نبودی ، باز چون‌وحی پاك‌حدیث‌محبّت وعشق‌بودی، اسرار و رموز عارفان‌بودی،ذکردل دلارام بودی ، **جبرئیل** بصورت‌ملك‌آمدی‌روحانی و لطیف تا بدل رسول (ص) پیوستی و اطّلاع اغیار در آن نبودی . حق تعالی چنین گفت :«نزل به‌الرّوح الامین علی قلبك » ثمّ اذا انقطع ذاك کان یقول فینفصم عنّی وقد وعیته . بدان که دلرا حالهاست و مقامها : اوّل مکاشفه است ، پس آن مشاهدت ، پس آن معاینت ، پس آن استیلای قرب بر دل ، پس آن استهلاك در قرب . تا در مکاشفه‌است ومشاهدت **جبرئیل** در میان گنجد ، امّاچون‌بمعاینت رسدواستیلای قرب ، **جبرئیل** وغیر او در نگنجد . ازینجا گفت **مصطفی** (ص) : « لی مع الله وقت

لا يسعنی فیه ملك مقرب ولا نبیّ مرسل ».

جبرئیل آنجا گرت زحمت کند خونش بریز

خون بهای جبرئیل از گنج رحمت باز ده

« وانذرعشیرتك‌الاقربین » یامحمد چون برسر کوی وعید وتهدید باشی‌وخلق را انذار کنی نخست خویشان و نزدیکان خودرا بیم‌نمای وایشان‌را گوی:اگردردین شمارا با ما موافقت نبود قرابت و نسب من شمارا سودندارد.کارْ ایمان و معرفت‌دارد نه قرابت و لحمت . پسر نوح چون با پدر در دین موافق نبود نبوّت وی بکار نیامد. پدر ابراهیم‌چون باابراهیم در دین موافق نبود ابوّت وی بکار نیامد . خویشان و قرابت رسول (ص) چون بعداوت رسول میان در بستند و زبان طعن واز کردند آیت آمد که : « فان عصوك فقل انّی بری‌ءممّاتعملون ». یا محمد ! اگر ایشان‌برتوعصیان آرند و از پذیرفتن حق سر میکشند تو نیز دل درایشان مبند و بگو:بیزارم‌از گفت و کرد شما. یا محمد نهاد ایشان نه از آن طینت است که نقش نگین توپذیرد. آن پروانهٔ کوتاه دیده‌ای که گرد آن شمع شب افروزِ خویشتن سوز میگردد؟ ازوصال نور او غرور سرور در سر کرده ، می‌پندارد که درکاری است ؛ ازخطر خویش‌آنگه آگاه شود که ذرّه‌ای از شرارات شعاع شمع بنهاد او راه یابد .آن بیگانگان و از حق بازماندگان آنگه در کار خویش بینند که این خبر بریشان عیان گردد که : « فیأتیهم بغتة و هم لایشعرون فیقولواهل نحن منظرون ».این خطاب با مصطفی در حقّ اشقیا و بیگانگان است،امّا خطاب با وی در حقّ اولیا و دوستان اینست که : « و اخفض جناحك لمن اتّبعك من‌المؤمنین» ، ای محمد پرّرحمت و رأفت بگستران و این درویشان که‌برپی تو راست‌رفتندوجان ودل‌خویش بمهر ودوستی تو به پروردند

ایشانرا واپناه (۱)خویش گیر . «ولاتعدعیناك عنهم»وچشم ازیشان بمگردان، که من که خداوندم در دل ایشان می‌نگرم . ان مرضت فعدهم و ان حرّموك فاعطهم و ان ظلموك فتجاوز عنهم و ان قصّروا في حقّي فاعف عنهم و اشفع لهم و استغفرلهم .

« و توکّل علی العزیز الرّحیم » . انقطع الینا واعتصم بنا و توسّل بناالینا؛ یا **محمد** ! ای درّ یتیم ! ما ترا از قعر بحر قدرت بیرون آوردیم و بـر جهانیان جلوه کردیم تا همه عالم از جمال وجود تو رنگی گیرد، همه‌را از بهر تو آفریدم و ترا از بهر خود آفریدم،پشت بما باز کن و یکبارگی خویشتن را بما سپار ! ای **محمد** آدم هنوز میانِ نواخت وسیاست بود که ما رقم لطف بر دل‌تو کشیدیم وز دست کرم ترا شراب رضا چشانیدیم.میان خویش و میان تو پرده برداشتیم ،وخویشتن‌راباجان تو نمودیم .

« الّذی یراك حین تقوم » ما دیده‌ور دوستان خویشیم بردوام ایشان؛یك طرف از ما محجوب نباشند و اگر هیچ محجوب شوند زنده نمانند .

ای جوان مردان چنین دانید که تن بخدمت او زنده دل بنظر او زنده و جان بمهر او زنده ؛ تن که نه بخدمت او زنده بطّال است ،دل که نه بنظراو زنده مردار است، جان که نه بمهر او زنده بمرگ گرفتار است .

سروری من‌الدّهرلقیاکم و دار سلامی مغناکم
وانتم مدی املی ما اعیش و ماطاب عیشی لولاکم

دل کیست که گوهری فشاند بی تو ؟
یـا تن که بود که‌ملك راند بی تو ؟

---

(۱) نسخهٔ الف : فاپناه

و الله كه خرد راه نداند بى تو

جان زهره ندارد كه بماند بى تو

« الّذى يراك حين تقوم و تقلبك فى السّاجدين » اقتطعه بهذه الآيه عن شهود الخلق، فانّ من علم انّه بمشهد من الحق داعى دقائق حالاته و خفايا احواله مع الحقّ و يهون عليه معانات ميثاق العبادات باخباره برؤيته فلا مشقة لمن علم انّه بمرأى من مولاه . و فى الخبر: «اعبدالله كانك تراه ، فان لم تكن تراه فانّه يريك».

۲۷- سورة النمل - مكية

۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « **بسم‌الله الرحمن الرحیم** » بنام خداوند فراخ‌بخشایش‌مهربان .

« **طس تلك آیات القرآن و کتاب مبین** (۱) » این طس آیتهای قرآن است و آیتهای نامهٔ روشن و هویدای آشکارا .

« **هدی ً و بشری للمؤمنین**(۲) » راه‌نمونی و بشارت گروید گانرا .

« **الذین یقیمون الصلوة** » ایشان که بپای‌میدارندنماز ، « **و یؤتون الزکوة** » و میدهند زکوة ، « **وهم بالاخرة هم یوقنون**(۳) » و ایشان برستخیز بی گمان میگروند .

« **انّ الذین لایؤمنون بالاخرة** » ایشان که بنخواهند گروید برستخیز ، « **زیّنّا لهم اعمالهم** » برآراستیم برایشان کرده‌های[بد]ایشان ، « **فهم یعمهون**(۴) » تا بی سامان می‌زیند .

« **اولئك الذین لهم‌سوء العذاب** » ایشان آنانند که ایشانـراست عذاب بد ، « **وهم فی الاخرة هم‌الاخسرون**(۵) » و ایشان در آخرت زیان کارانند .

« **وانّك لتلقّی القرآن** » و تورا قرآن در دل و در زبان میدهند « **من لدن حکیم علیم**(۶) » از نزدیك راست دانشی راست کار دانا .

« **اذقال‌موسی لاهله** » موسی گفت زن خویش را : « **انی آنست نارا** » من

از دور آتشی دیدم : «سآتیکم منها بخبر» شما را از نزدیك آن [آتش] خبری آرم ، «او آتیکم بشهاب قبس» یا شمارا آتشی افروخته آرم ، «لعلکم تصطلون (٧)» تا مگر گرم شوید(١) .

«فلما جاءها» چون [موسی] آمد بآن [آتش] ، «نودی» آواز دادند اورا «ان بورك من فی النار ومن حولها» که بر کت کسی که درآتش است وایشان که گرد بر گرد آن ، «و سبحان الله رب العالمین(٨)» و پاکی الله را خداوند جهانیان .

«یاموسی انه اناالله العزیز الحکیم(٩)» یا موسی آنچه هست آن منم توانای دانا .

«و الق عصاك» عصای خویش بیفکن(٢) «فلما رآها تهتز» چون عصارا دید که می جنبید و می لرزید (٣) «کأنها جان» راست گویی کـه آن ماری است «ولی مدبرا» [موسی] بر گشت، پشت بر گردانید[گریزان]،«ولم یعقب» بازنیامد و باز پس ننگرست ، «یاموسی لاتخف» [گفتند] یا موسی مترس !

«انی لایخاف لدی المرسلون(١٠)» که من آنم که فرستاد گان من بنزدیـك من نباید ترسند .

«الا من ظلم» مگر[ازیشان] کسی گناهی کند ، «ثم بدل حسنا بعد سوء» آنگه جزا (٤) کند کرد خویش بنیکـوئی پس زشتی «فانی غفور رحیم(١١)» من آمرزگارم بخشاینده .

«و ادخل یدك فی جیبك» دست خویش در جیب خویش کن «تخرج بیضاء من غیر سوء» تا بیرون آید سپید بی پیسی «فی تسع آیات» [شو] با نُه نشان ، «الی فرعون و قومه» بفرعون و قوم او ، «انهم کانوا قوما فاسقین (١٢)» که

(١) نسخة الف : شید (٢) نسخة الف : بیوکن (٣) نسخة الف خحوید (٤) نسخة الف : بدل

ایشان قومی‌اند از طاعت بیرون.

« **فلما جاء تهم** » چون بایشان آمد « **آیاتنامبصرة** » نشانها [و پیغامهای] ما روشن پیدا ، « **قالوا هذا سحر مبین**(۱۳) » گفتند اینست جادوئی آشکارا.

« **وجحدوا بها** »آنرا منکرشدند : « **واستیقنتها انفسهم** » ودرست می‌شناخت دلهای ایشان آنرا که راست است « **ظلماً وعلواً** » بستم کاری وببرتری [وشوخی] ، « **فانظر کیف کان عاقبة المفسدین**(۱۴) » درنگر سرنجام بدکاران چون بود.

النوبة‌الثانية

این سورة **النمل** جمله **بمکه** فرو آمد از آسمان و درآن ناسخ و منسوخ نه ، مگریك آیت : «فمن اهتدی فانّمایهتدی لنفسه ومن ضلّ فقل انّما انا من المنذرین» منسوخ است بآیت **سیف** واین‌سورت چهارهزار وهفتصدونود ونه حرف‌است وهزاروصد وچهل‌ونه کلمت‌ونود وسه‌آیت. ودرفضیلت سوره‌**ابی کعب**روایت کنداز **مصطفی**(ص) قال : « من قرأ **طس سلیمان** کأنّ له من الاجرعشرحسنات بعدد من صدّق **بسلیمان** و کذّب‌به و **هود** و **شعیب** و **صالح** و **ابراهیم** ویخرج من قبره وهوینادی لا اله الّا الله» . « **طس** » بقول**ابن‌عباس** نامی است ازنامهای خداوند جلّ جلاله ؛ سوگند بنام خود یاد کرده که این سورت آیات **قرآن** است ؛ وبقول **قتاده** نامی است از نامهای **قرآن**؛ قومی **گفتند** ـ طا ـ اشارتست بنام لطیف، سین‌ـ اشارتست بنام سمیع؛ ودرین حروف اوائل سور سخن فراوان رفت از پیش. « **تلك** » ، ای ـ هذه الحروف آیات **القرآن** ، وهی آیات کتاب مبین.قال فی هذه السورة:«آیات القرآن و کتاب مبین»، وقال فی‌سورة **الحجر** : «آیات الکتاب و **قرآن** مبین » لانّ **القرآن** والکتاب اسمان

علَمان للمُنزل على **محمد** (ص) و وصفان له ، لانّه يقرأ ويكتب ،فحيث جاء بلفظ التعريف فهوالعلم، وحيث جاء بلفظ النكـره فهوالوصف ؛ جمع الله سبحانه بين صفتى **القرآن** فبيّن انـه يقرأ ويـكتب ، وفائدته انـه سبحانه بيّن انّهذا **القرآن** مؤلّف من هذه الحروف الّتى هى اصل كلامهم واصل كتابهم ، فلمّا عجزوا عن الاتيان بسورةمثله دلّ ذلك على انـّه معجز من عنده .

« هدىً وبشرى للمؤمنين » اى ـ القرآن هدى من الضّلالة و بشرى بالجنّة ، يعنى ـ انـّهاآيات هادية ومبشّرة ؛ وقيل هدى لجميع الخلق وبشرى للمؤمنين خاصـّة. وقيل هدى للمذنبين و بشرى للمؤمنين و خصّهم بالذّكر لانتفاعهم به، و محل «هدى وبشرى» رفع على انـّه خبر لابتداء: اى ـ هو هدى ، ويجوزالنّصب علىالحال ، كقوله: « وهذا بعلى شيخاً » .

ثمّ وصف المؤمنين فقال : « الّذين يقيمون الصّلاة » اى ـ الصّلوات الخمس فى مواقيتها وشرائطها، « يؤتون الزّكوة » المفروضة من اموالهم . وقيل يريد به صدقة الفطر. وقيل يريد تطهير ابدانهم، «وهم بالاخرة هميوقنون» يعلمونها علماً بالاستدلال. والمعنى ـ يعملون مايعملون، عالمين بما لَهم وعليهم. وقيل معناه ـ واذاعلموا جزاءهم كانوا انشط له واحرص عليه .

« انّ الّذينلايؤمنون بالآخرة» ، اى ـلايصدّقون بالبعث الّذىفيه جزاء الاعمال، « زيّنّا لهم اعمالهم » ، اى ـ جعلنا جزاءهم على كفرهم ، انـّا زيّنّا لهم الاعمالالقبيحة حتّى رأوها حسنة وتزيينه لهم خذ لانه ايّاهم ، وانـّه تعالى وكـّلهم الى انفسهم « فهم يعمهون» اى ـ يتردّدون فىضلالتهم وشركهم بلانور من الله ولاهدى كهدى المؤمنين؛ و هذه الآية حجّة قاطعة على **المعتزلة و القدرية** اذ قد اخبر عن نفسه جلّ جلاله انـّه يزيّن اعمال الكفّار نصّاً بلاتاويل ، ففيه دليل انّ ما اخبر من تزيين **الشيطان فهوتبع** لتزيينه كما انّ مشيّة عباده في المعصية تابعة لمشيّته فيه ، اذ محال ان يكون مشيّة

الخالق تبعاً لمشيّة المخلوق ، اوتزيينه تبعاً لتزيين **الشيطان** ، ولهذا اخبر جل‌جلاله انّ **الشيطان** مقيّض كذلك غيرسابق اليه بقوله : « وقيّضنا لهم قرناء فزيّنوا لهم » ؛ فعلمنا انّ كلّ مشيّة منسوبة فى **القرآن** الى غيره او تزيين او اضلال فهو تبع له، اذ مستحيل ان يكون جل‌جلاله تبعاً لهم اومزيّناً اومضلا اوشائياً بقوّتهم ، و كيف‌يكون ذلك‌وهويملكهم‌ولايملكونه ؟ خلقهم كيف اراد - بجميع صفاتهم و آلاتهم ، وهوفى جميع صنعه فيهم وفى‌غيرهم ، عدل عقل الخليقة عدله ام لم يعقلوه .

« اولئك الّذين لهم سوء العذاب » اى - لهم فى‌الدنيا سوء العذاب‌بقتلهم فى‌يوم **بدر** وغيره من المواضع بالسّيف « وهم فى‌الآخرة هم الاخسرون » لاشترائهم الضّلالة بالهدى فخسرواالجنّةونعيمهاوحرمواالنّجاة من‌النّار وذلك خسران فى‌خسران‌ولذلك قال : «الاخسرون» ، وقيل هوبمعنى الخاسرين فيكون افضل‌هاهنا للمبالغةلاللشركة.

« وانّك لتلقّى **القرآن** » ، اى - تعطى **القرآن** كقوله : « وما يلقّيها الا الصّابرون » . « من لدن حكيم » ، اى - من عند ربّ العزّة على لسان **جبرئيل** بامر حكيم حكم‌انّ **القرآن** من عنده نزل،«عليم» بخلقه الى‌ماذا يصيرون . وقيل «لتُلقّى» اى - لتلقّن ، يقال لقيته كذا فتلقاه ، اى - لقيته فتلقّن .

« اذقال **موسى** لاهله » ، يعنى - اذكر اذ قال **موسى** لاهله ، اهل الانسان- من يختصّ به، والمراد بالاهل هاهنا امرأته **ابنة شعيب** ، قال لها فى سفره اذخرج من مدين يؤمّ الشام وقد ضلّ الطريق وأصلت زنده :« انّى آنست ناراً » اى - ابصرتها من بعيد ، فامكثوا مكانكم ، وكان الوقت شتاءً ، ووجد اهله‌البرد، فطلب **موسى** لهم صلاءً « سأتيكم منها بخبر » عن الطّريق اين هو ، « اوآتيكم بشهاب قبس » نوّن **كوفى** و **يعقوب** واضاف من بقى، فمن نوّن جعل «القبس» صفة لل « شّهاب » اوبدلا ، ومن اضاف جعل« الشّهاب » الشّعله و«القبس» النّار، اى - بشعلة نار،القبس‌بالسكون- المصدر، وبالفتح - الاسم ، والشهاب - نوركالعمود من النار وغيرها ، ومنه الكواكب تمتد في‌السماء شهب، والمعني - اوآتيكم بشعلة نار ساطع - اقتبسها من معظم النارّ

ان لم اجد عندها من يدلّني على الطريق « لعلكم تصطلون » ، الاصطلاء الاستدفاء بالصّلاء و هى النار الموقده . ويقال فلان يصطلى بنار فلان اى ـ يعيش فى ظلّه ويتعزّز به . قال **مقاتل** : النّار هوالنّور وهو نور ربّ العزة رآه ليلة الجمعة عن يمين الجبل بالارض المقدّسة.

« فلمّا جاءها » اى جاء **موسى** النّار التى ابصرها ، «نودى» جاءه النّداء ، وهو الكلام المسموع ، اى ـ نودى **موسى** « بان بورك » اى ـ قدس . قال **ابن عباس و ابن جبير والحسن**: يعنى قدّس من فى النّار وهوالله سبحانه عنى به نفسه . وقيل بورك اى ـ جعل فيه البركة والخير، بمعنى تبارك ، وهذا كلام يجرى مجرى الدّعاء وحقيقته يرجع الى الخير ، وفيه اربع لغات : باركك الله ، وبارك فيك ، وبارك عليك وبارك لك . و قيل : معناه بورك من فى النّار نوره . وقيل «من» صلة والتقدير : بوركت النّار « ومن حولها » وهوقرائة **ابى بن كعب** والمعنى ـ بورك فى النار وفيمن حولها ، فسمّى النّار مباركة كما سمّى البقعة مباركة . وقيل : معنى من فى النّار انّه نادى **موسى** منها واسمعه كلامه من جهتها . وفى النّار قولان : احدهما ، انّها كانت ناراً مضيئة محرقة كسائر النّيران . قال **سعيد بن جبير** : وهى احدى حجب الله سبحانه يدلّ عليه قول النّبى(ص): «حجابه النّار لو كشفها لاحرقت سبحات وجهه كلّ شىء ادركه بصره».
ثمّ قرأ **ابوعبيدة** احدرواة : وهذا الخبر « ان بورك من فى النار ومن حولها » ، « وسبحان الله ربّ العالمين » ؛ والقول الثانى انّها كانت نوراً مضيئاً من غير احراق ، لانّها كانت متضرّمة فى شجرة خضراء . و جاء فى التفسير انّها كلمّا ازدادت تضرّماً ازدادت الشجرة خضرة ، وكانت سمرة . قال المفسّرون: كانت النّار نوره عزّوجلّ، وانّما ذكر بلفظ النّار لانّ **موسى** حسبه ناراً والعرب تضع احدهما موضع الآخر « ومن حولها » يعنى الملائكة « وسبحان الله رب العالمين » هذا ايضاً من جملة مانودى ، وانّه سبحانه نزّه نفسه عمّا لايليق به . وقيل انّه كلام **موسى** لمّا دهاه الامر العظيم .

« یا موسی انّه انا الله » ای ـ الّذی ناداك « انا الله العزیز الحکیم » .

« والق عصاك » ، هذا من جملة النّداء ، فألقاها « فلمّا رآها تهتزّ» ای ـ تتحرّك باضطراب « کانّها جانّ » . قیل شبّهها بالجنّ لخفّته ، وقال فی‌موضع آخر : « فاذاهی ثعبان مبین » و هی الحیّة العظیمة ، یعنی ـ انّها فی‌سرعة الجانّ وخفته ، وفی صورة الثّعبان وقوّته . وقیل انّها فی‌اوّل امرها جان علی قدر العصا ثمّ لایزال تنتفخ وتربوا حتّی تصیر کالثعبان العظیم « ولّی مدبراً » ، ای ولّی موسی مدبراً ، ادبر عنها ، وجعلها تلی‌ظهره ؛ « ولم یعقّب » لم یرجع ولم یلتفت ، تقول : عقّب الرّجل اذ ارجع یقابل بعد ان ولّی . وقیل عقّب رجع علی‌عقبیه ، « یا موسی لاتخف انّی لایخاف لدیّ المرسلون » معناه ـ لایخاف المرسلون فی‌موضع الّذی یوحی‌فیه الیهم والّا فالمرسلون اخوف من‌الله من غیرهم .

« الّا من ظلم » فی هذاالاستثناء قولان : احدهما انّه متّصل وظلمهم ذنبهم قبل النبوّة ، وقیل هوالصغیرة سمیّت ظلماً ، والتقدیر : لایخاف لدیّ المرسلون الارسول ظلم بارتکاب صغیرة ، فانّه یخافنی الّا ان یتوب بعد ذلك فاغفرله ، قال : الحسن قال الله‌تعالی لموسی انّما اخفتك لقتلك القبطی ، والقول الثانی‌انّه‌استثناء منقطع‌ومعناه ـ لکن من‌ظلم فانّه یخافنی الّا ان یتوب ویعمل صالحاً فانّی اغفرله وارحمه .

« وادخل یدك فی‌جیبك » انّما امر بادخال الید فی الجیب لانّ بردعته لم یکن لها کمّ ، وقیل : «فی‌جیبك» ای ـ فی‌قمیصك لانّه یجاب ، ای یقطع «تخرج بیضاء» لها شعاع کشعاع الشمس « من غیرسوء » ای برص وآفة ، « فی‌تسع آیات » کما یقال اعطانی عشرة من‌الابل فیها فحلان ، ای ـ منها فحلان . قال الزجاج : تاویله ـ اظهر هاتین الآیتین من تسع آیات وهنّ العصا والید البیضاء والجدب ونقص الثمرات والطوفان والجراد والقمّل والضفادع والدّم . وقیل فیه اضمار ، والمعنی ـ اذهب الی فرعون فی تسع آیات ، ای ـ مع تسع آیات « انّهم کانو قوماً فاسقین » .

« فلمّاجاءتهم آياتنا » ای ـ جاءهم **موسی** باليد والعصا «مبصرة» ، ای ـ مستنيرة مبصرة بها كما تقول ابصرالنّهار ای ابصرفيه، ومثله قوله : «وجعلنا آية النّهار مبصرة»، ای ـ نيرة يبصرفيها، نصب على الحال . وقيل : مبصرة تجعلهم بصراء وقيل : جاعلة لهم بصائر، « قالوا هذا سحرمبين » .

« وجحدوابها » لايكون الجحود الامن علم من الجاحد. وقيل لايكون الجحود الا بعدالاقرار بما عرف واصل الجحد قلّة الخير ، وفی الباء قولان : احدهما ، زيادة كقول الشاعر : نضرب بالسّيف ونرجوا بالفرج .

والثانی باء السبب ، ای ـ ازالوا الخيرعنهم بسبب ردّهم آيات الله وتكذيبهم حاملها .

« واستيقنتها انفسهم » عرفتها وتحقّقت انّها من عندالله، تيقّنت واستيقنت بمعنی واحد « ظلما » لانفسهم « وعلوّاً » ، ای ـ ترفّعاً وتكبّراً وانفةً من اتباع **موسی** ، وفی الآية تقديم وتاخير ، تقديره : وجحدوابها ظلماً وعلوّاً واستيقنتها انفسهم انّها من عندالله ، الوا و فی قوله:«واستيقنتها » واوالحال و« ظلماً وعلوّاً » مفعول له والعامل فيها :« جحدوا » . ـ « فانظر كيف كان عاقبة المفسدين» ای ـ انظر كيف كان خاتمة امرهم الاغراق فی الدّنيا والنّار فی الاخری، هذا تأويل قوله : «تلك الدّار الآخرة نجعلها للّذين لايريدون علواً فی الارض ولافساداً » ... الآيه ,

النوبة الثالثة

« بسم الله الرّحمن الرّحيم» اسم عزيزشهد بجلاله افعاله ، نطق بجماله افضاله ،

دلّ على اثباته آياته ، اخبرعن صفاته مفعولاته اسم جليلٍ عرفه العقلاء بدلالةافعاله . وعرفه الاصفياء باستحقاقه لجلاله وجماله ، فبلطف جماله عرفوا جوده وبكشف جلاله عرفواوجوده . نام خداوندی که دلائل توحید آیات او معالم تفرید رایات او ، شواهد شریعت اشارات او ، معاهد حقیقت بشارات او ، قدیم نامخلوق ذات و صفات او ، خداوندی که مصنوعات از قدرت اونشان است ، مخلوقات از حکمت او بیانست ، موجودات بروجود اوبرهانست نه متعاور زیادت نه متداول نقصانست ، هرچه درفهم ووهم توآید که وی آنست نه‌آنست ، بل که خالق آنست .

جمالك لایقاس الی جمال وقدرك جلّ عن درك المثال .

«طس» الطاء اشارة الی طهارة قدسه ، والسّین اشارة الی‌سناءِ عزّه ، یقول تعالی : بطهارة قدسی وسناء عزّی لااخیّب امل من امّل لطفی . جلال احدیت وجمال صمدیت سو گند یاد میکند بطهارت قدس‌خود وبسناءِ عزّخود که هر که بمن امید رحمت‌دارد نومیدش نکنم ، هر که بمن طمع مغفرت دارد ردّش نکنم ، هرچه بنده را امیدست فضل من برتراز آن است ، هرچه ازبنده تقصیراست بی‌نیازی من برابرآنست .

ای جوانمرد بدان که کار مولی را بنابربی‌نیازی است وتقصیر رهی بنابرضعف وبیچارگی است ، و او جلّ جلاله ضعیفان و بیچارگانرا دوست دارد. درخبرست که **موسی**(ع) گفت : « یاربّ من احبّاءك من‌خلقك حتّی احبّهم لاجلك ؟»خداوندا‌ازین خلق که‌آفریده‌ای‌دوست‌تو کیست‌تا ازبهر تواورادوست‌دارم ؟ جواب آمد که:«**یاموسی** کلّ فقیرٍ وقیرٍ و کلّ ضعیف مسکین» ازین هردرویشی شکسته ضعیفی کوفته زیربار حکم‌مافرسوده،معاشر المسلمین درویشان شکسته‌را عزیزدارند، که ایشان‌برداشتگان لطفند و بر کشیدگان فضل، ربّ العالمین ایشانرا بربطهٔ : «یحبّهم ویحبّونه» بسته، بقید : « والزمهم کلمة التقوی » استوار کرده در وادی عنایت ایشانرا شمع رعایت افروخته . درخبرست که روز قیامت که جنّ وانس را در آن صعید قیامت بهم آرند

وخلق اوّلین وآخرین را بر بساط هیبت وسیاست بدارند منادئی از جانب عرش مجید آواز دهد : کجایند آن کسانی که درویشان رادردنیا بچشم شفقت نگرستند وبعین کرامت ملاحظه نمودند وبجای‌ایشان‌را احسان کردند؟ درروید در دارالقرارومعدن الابرار ایمن وشاد، ازترس‌واندوه آزاد . یکبار دیگر همان منادی ندا کند : کجایند آن کسانی که بیماران درویشانرا پرسیدند و ایشانرا حرمت داشتند وبتعهّد وتفقّد احوال ایشانرا مطالعت کردند ؟ ایشانرا آرید وبرمنبرهای نور نشانید ! تا باالله‌سخن میگویند وبمناجات ومحادثت حضرت ربوبیّت می‌نازند وباقی خلق در غمرات حساب وحسرات عتاب می‌باشند . قال النبی (ص) : «انّالله عزّوجلّ عبیداً استحبّهم(۱) لنفسه لقضاء حوایج الناس ثمّ آلی علی نفسه الاّ یعذّبهم،فاذا کان یوم القیمة جلسوا علی منابر من نور یحدّثون‌الله تعالی والنّاس فی الحساب » .

« هدی وبشری للمؤمنین» این کتاب قرآن ،منشور نبوّت،حجّت‌رسالت،معجز دعوت،نامهٔ آسمانی، کلام ربّانی،راه نمونی‌مؤمنانست ، وبشارت دوستان بنعیم‌جاودان است ، دلیل وحجّت اهل ایمانست ، امان اهل تقوی ومستند اهل فتوی است .

« الّذین یقیمون‌الصّلوة ویؤتون الزّکوة »... الآیة،یدیمون‌المواصلات‌ویستقیمون فی آداب المناجاة ویؤدّون من اموالهم واحوالهم وسکناتهم وحرکاتهم الزّکوة بما یقومون فی‌حقوق المسلمین احسن مقام ، ویتوبون عن ضعفائهم احسن متاب .

« اذ قال موسی لاهله انّی آنست ناراً» ...الآیة ، آن شب که موسی در آن بیابان درتحیّر افتاد ، از مدین برفته وروی بمصر نهاده وبقصدآن که تا مادرخویش ودوخواهر- یکی زن قارون ودیگرزن یوشع نون - ازآنجا بیارد ، وبیم فرعون در دل وی بود همی‌نا گاه درآن بیابان راه گم کرد ، شبی بود تاریك وراهی باریك ،

(۱) نسخهٔ ج : استخصهم .

شبی دیجور و **موسی** سخت رنجور ؛ درآن بیابان متحیّر مانده میان باد و باران و سرمای بی کران و برق درخشان و رعد غرّان وعیال وی از درد زه نالان ، خواست تا آتشی افروزد، سنگ و آتش زنه برداشت بسیار بزد و آتش بیرون نداد ، ازسر تیزی و تندی سنگ و آتش زنه هردو بزمین زد رب العالمین آن هر دو را با وی بسخن آورد . گفتند : یا **موسی** ! صفرا مکن و خشم مگیر که ما درامر پادشاهیم ، باطن ما پراز آتش است امّا فرمان نیست که یك ذرّه بیرون دهیم ، آن شب فرمان رسید همه آتشهای عالم را که : در معدن خود همی باشید هیچ بیرون میائید که امشب شبی است که ما دوستی را بآتش بخود راه خواهیم داد و نواختی بروی خواهیم نهاد اینست که ربّ العزّة گفت آنس من جانب الطور ناراً . فیا عجبا آتشی که ربّ العزّة درصخرهٔ صمّا تعبیه کرد **موسی** کلیم نتوانست که باحتیال آنرا ظاهر کند ، نوری که ربّ العزّه جلّ جلاله در سویداء دل عارف نهاد **ابلیس** لعین بوسوسهٔ خویش آنرا کی ظاهر تواند کرد .

قوله : « انّی آنست ناراً » ، ربّ العالمین در **قرآن** شش آتش یاد کرد : یکی آتش منفعت، قوله : « افرأیتم النّار الّتی تورون ؟ » ؛ دگر آتش معونت ، قوله : « قال انفخوا حتّی اذا جعله ناراً » ؛ سدیگر آتش مذلّت، قوله : « خلقتنی من نارٍ و خلقته من طین » ؛ چهارم آتش عقوبت: «النّار وعدها الله الّذین کفروا » ؛ پنجم آتش کرامت: « قلنا یا نار کونی برداً وسلاماً » ؛ششم آتش معرفت وهدایت، قوله :« انّی آنست ناراً»، عامهٔ خلق از آتش منفعت معیشت یافتند ، کقوله تعالی : « نحن جعلناها تذکرةً و متاعاً للمقوین » ، **ذوالقرنین** از آتش معونت نظام ولایت یافت : « قال هذا رحمة من ربّی » ، **ابلیس** از آتش مذلّت لعنت یافت :« وانّ علیك لعنتی » ،کافر ازآتش عقوبت مزید عذاب یافت : « کلّما نضجت جلودهم بدّلنا هم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب » ، **ابراهیم** از آتش کرامت و سلامت یافت: «قلنا یا نار کونی برداً وسلاماً علی ابراهیم»

موسی از آتش معرفت وهدایت قربت یافت : « وقرّبناه نجیّاً » **موسی** را باوّل ندابود «نودی» و بآخر نجوی بود « وقرّبناه نجیّا » . باز **مصطفی** عربی (ص) باوّل چه‌بود ؟ : « اسری‌بعبده » ـ باوسط چه بود ؟:« عند سدرة المنتهی»ـ و بآخر چه‌بود ؟:«دنافتدلّی، فکان قاب قوسین او ادنی » .

۲ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **و لقد آتینا داودوسلیمن علماً** » دادیم داود و سلیمانرا علم پیغامبری و دانش دین « **وقالا** » و میگفتند ایشان « **الحمدلله** » سزاوارای ستایش پاك نیکو خدایرا « **الذی فضلنا** آن خدای که فضل داد مارا و افزونی « **علی کثیر من عباده المؤمنین**(۱۵) » برافزونی از بندگان گرویدهٔ خویش .

و ورث سلیمان داود » میراث برد سلیمان از داود پیغامبری وپادشاهی « **و قال** » و گفت سلیمان « **یاأیها الناس علّمنا منطق الطیر** » ای مردمان ما را سخن مرغان در آموختند[که ایشان‌چه میگویند] « **واوتینامن کل شیء** » و مارا هر چیز که‌در واید بدادند «**ان‌هذا لهو الفضل المبین**(۱۶) » این افزونی نیکویی است از اللهٔبرمن آشکارا .

« **و حشر لسلیمان جنوده** » بینگیختند و با هم آوردند سلیمانرا سپاهها و لشکرهایی « **من‌الجن و الانس و الطیر** » از پریان و مردان و مرغان « **فهم یوزعون** (۱۷) » و ایشانرا همه از نافرمانبرداری می‌باز داشتند .

« **حتی اذا اتوا علی وادالنمل** » تا هنگام بر گذشت بر رود کدهٔ مورچه « **قالت نملة** » گفت سالار آن لشکرمورچه : « **یا ایها النمل‌ادخلوامساکنکم** » ای

مورچگان دررويد در جایگه‌های خویش « **لایحطمنکم سلیمان وجنوده** » شما رافرو نشکنند سلیمان و سپاه او « **وهم لایشعرون** (۱۸) » و ایشان بی‌آگاه که ندانند.

« **فتبسم ضاحکا من قولها** » بخندید سلیمان که سخن آن مورچه اوراشگفت آمد و نیکو « **و قال ربّ** » و گفت خداوندمن« **اوزعنی ان اشکر نعمتك التی انعمت‌علیّ** » ما را باز دار از ناسپاسی تا آزادی آن نیکوکاری تو کنم که با من کردی « **وعلی‌والدیّ** » و باپدر و مادرمن « **و ان‌اعمل‌صالحاً ترضیه** » و تا کردار نیکو کنم که بپسندی آنرا« **وادخلنی برحمتك** » و در آر مرا برحمت خویش « **فی عبادك الصالحین**(۱۹) و در بندگان شایستگان خویش .

النوبة الثانية

قوله:« ولقد آتینا **داود** و **سلیمان** علماً » ای اعطینا **داود** و **سلیمان** علماً بالدّین و احکام الشّریعة . وقیل فهماً بالقضاء و بکلام الطیر و الدّواب ؛ وقیل هو: « بسم‌الله الرّحمن الرّحیم » ، « وقالا الحمدلله الّذی فضّلنا» فی معرفةالدین «علی کثیرٍ من عباده المؤمنین » ، ای ـ مؤمنی زمانهم‌ومن‌لم‌یؤت مثل ذلك‌من‌الانبیاء. **داود** (ع) از **بنی‌اسرائیل** بود از فرزندان **یهودا بن یعقوب** ، و روزگاری بعد از روزگار **موسی** بود بصد وهفتاد ونه سال ، و ملك وی‌بعد ازملك **طالوت** بود ، وبنی‌**اسرائیل** همه متّبع وی شدند و ملك بر وی مستقیم گشت ؛ اینست که ربّ العالمین گفت : « و شددنا ملکه » ؛ هرشب سی وسه هزار مرد از بزرگان **بنی‌اسرائیل** او را حارس بودند وبا ملك وی علم بود و نبوّت چنانکه گفت جلّ جلاله : « آتینا **داود** و

سلیمان علماً » ؛ و حکم که راندی‌وعمل که کردی از احکام **توراة** کردی که کتاب وی ـ **زبور** ـ همه موعظت بود ، در آن احکام امر ونهی نبود. واورانوزده پسر بودو از میان همه وراثت نبوّت و ملك **سلیمانرا** بود، چنانکه ربّ العالمین گفت :«وورث **سلیمان** داود » . **مقاتل** گفت: تعدّد **داود** بیشتر بودو ملك وحکم **سلیمان** قوی‌تر بود . قومی گفتند این وراثت بر نبوّت نیفتد که:النّبوة لا تورث ؛ و بر مال نیفتد که **مصطفی** (ص) گفته : « انّا معاشر الانبیاء لانورث،ماترکناه صدقة » . پس معنی این وراثت آنست که **سلیمان** بجای **داود** نشست در ملك راندن و خلق‌را بر الله دعوت کردن . وقیل استخلفه فی حیاته علی **بنی اسرائیل** وکانت ولایة الوراثة .

« و قال یا أیها النّاس علّمنا منطق‌الطیر » ، ای ـ فهمنا ما یقوله الطیر . قومی گفتند : این حقیقت نطق نیست که‌نطق بی‌حروف نباشد و درآواز مرغ حروف‌نیست؛ قومی گفتند روا باشد که حق تعالی مرغ‌را حقیقت نطق‌دهدتا با سلیمان‌سخن گوید وآن **سلیمانرا** معجزتی باشد همچنانکه در **قصّهٔ** هدهد است و گفته‌اند حقیقت نطق از مرغ مستبعد نیست که بعضی‌را ازمرغان این نطق هست و آن طوطی است و ببغا . **مقاتل** گفت: **سلیمان** (ع)در جمع **بنی اسرائیل** نشسته بود ، مرغی بوی‌بر گذشت و بانگ همی کرد چنانکه مرغان بانگ کنند ، **سلیمان** گفت با همنشینان خویش: هیچ دانید که این‌مرغ چه میگوید ؟ گفتند یا نبیّ الله تو به دانی ؛ گفت این مرغ بمن بر گذشت و گفت : السّلام علیك ایّها الملك المسلّط علی **بنی اسرائیل**،اعطاك‌الله سبحانه الکرامة واظهرك علی عدوّك ، انّی منطلق الی فراخی ثمّ امرّ بك‌الثّانیة ، و انّه سیرجع الینا الثّانیة ، فانظروا الی رجوعه . قال : فنظر القوم طویلا اذ مرّ بهم ، فقال:السّلام علیك ایّها الملك ان شئت ایذن لی کیما اکتسب علی فراخی‌حتّی اُشبعها ثمّ آتیك فتفعل بی ماشئت . **سلیمان** با ندیمان و هام نشینان خویش گفت: شما هیچ دانستید و دریافتید سخن گفتن من باوی‌ودستوری دادن من اورا بآنچه‌می‌درخواست؟

گفتند : یا نبیّ‌اللّه ما هیچ ندانستیم مگر اشارتی که بدست خویش با وی میکردی .
فذلك قوله عزّوجلّ: «علّمنامنطق‌الطیر » و قال **فرقدالسبخی** : مرّ **سلیمان** علی‌بلبلٍ فوق شجرةٍ یحرّك رأسه و یمیل ذنبه . فقال لاصحابه : اتدرون ما یقول هذا البلبل ؟ قالوا : اللّه و رسوله اعلم . قال : یقول اکلت نصف تمرة فعلی الدّنیا العفاء . وصاح ورشان ٬ فقال اتدرون‌ما یقول؟قالوا:لا،قال : فانّه یقول :«لدوا للموت وابنوا‌للخراب»، فصاحت فاختةعند **سلیمان** ،فقال:اتدرون ما یقول؟قالوا:لا، قال:فانه یقول: لیت‌ذاالخلق لم یخلقوا . وصاح طاووس ، فقال یقول : کما تدین‌تدان .وصاح‌هدهد فقال‌یقول :من لا یَرحم لاٌ یرحم . و صاح صرد ، فقال یقول:استغفرواللّه یا مذنبون،فمن‌ثمّ نهی‌رسول‌اللّه عن قتله . وصاح طوطیٌ،فقال یقول : کلّ‌حیٍّ میّت‌و کلّ‌جدیدٍ بالٍ . وصاح خطّاف فقال یقول : قدّموا خیراً تجدوه . و هدرت حمامة ، فقال یقول : سبحان ربّی الاعلی ملء سمائه وارضه. وصاح‌قمری،فقال‌یقول :سبحان‌ربّی الاعلی . قال : **سلیمان** والغراب یدعوا علی‌العشار؛ والحداة یقول : « کلّ شیء هالك‌الاوجهه» ؛والقطا یقول : من‌سکت سلم ؛ والضّفدع یقول : سبحان ربّی القدوس المذکور بکلّ مکانٍ ، و الدّراج یقول : « الرّحمن علی العرش استوی» . عن**الحسن** قال : قال رسول‌اللّه (ص) « الدّیك اذا صاح یقول اذکرواللّه یا غافلون . و عن **الحسن‌بن‌علی** (ع) قال : « اذا صاح النّسر قال ابن‌آدم عش ما شئت ، آخره الموت » ، و اذا صاح القُنبُر » قال : الهی العن مبغضی آل **محمد** (ص) ؛ و اذا صاح الخطّاف قرأ الحمدللّه ربّ العالمین ویمدّ «ا لضّالین» کما یمدها القاری .

قوله : « و اوتینا من کلّ شیء ای‌ـ اعطینامن کلّ‌شیءِ الملك والنبوّةوالکتاب والرّیاح والتسخیر‌الجنّ والشّیاطین‌و منطق‌الطّیر والدّواب ومحاریب وتماثیل وجفانٍ کالجوابی و عین‌القطرو عین‌الصّفر و انواع الخیر . وقیل معناهـو اوتینا من کلّ شیء یحتاج‌الیه الملوك . و قیل : من کل شیء یؤتی الانبیاء « انّ‌هذا». ای ـ الّذی اعطینا « لهو الفضل المبین » البیّن .

(۱) چنین است در هرسه نسخه

«وحشر لسليمان جنوده» ، ای ـ جمع فی مسیره جنوده ، الجند لا یجمع و انّما قال جنوده لاختلاف اجناس عسا کره ، « من الجنّ والانس والطّیر فهم یوزعون»؛ الوزع ـ الدّفع والکفّ ، والوازع ـ الّذی یزع الناس و یکفّهم ولمّا استقضی **الحسن البصری** باا **بصرة** قال : لابدّ للقاضی من وزعة.و یقال :للامراء وزعة.وفی الخبر «لابدّ للناس من وزعة ، و معنی یوزعون ـ یکفّون عن الخروج عن الطّاعة و یحبسون علیها و هو قوله : « و من یزغ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعیر » . قال **مقاتل** : کان **سلیمان** استعمل علی کلّ صنف منهم جنیّاً یردّ اوّلهم علی آخر هم لئلا یتقدّموافی المسیر کما یصنع الملوك ، وکان **سلیمان** یسیر فیهم لیکون اهیب له . روایت کنند از **محمدبن کعب القرظی** گفت: لشکر گاه **سلیمان** صدفرسنگ بود : بیست‌وپنج فرسنگ آدمیان داشتند ، بیست و پنج فرسنگ جنّیان ، و بیست فرسنگ وحوش بیابان ، و بیست وپنج فرسنگ مرغان ؛ و اورا هزار کوشك بود از آبگینه برچوب ساخته و اورا هزار زن بود در آن کوشکها نشانده : سیصد از آن آزاد زن بودند ، وهفتصد کنیزکان سریّت . وباد عاصف وباد رُخا بفرمان وی بود چون خواستی که بر خیزد باد عاصف را فرمودی تا آن لشکر گاه‌وی‌جمله برداشتی و بهوا بردی ،آنکه باد رخا را فرمودی تانرم نرم‌آنرا میراندی ، گفتامسیر وی میان آسمان‌وزمین‌بود ، حق جلّ‌جلاله وحی فرستاد که انّی قد زدت فی ملکك انّه لایتکلّم احدمن‌الخلائق بشیء الاّ جاءت الریح فاخبرتك به . تا اینجا روایت **محمد کعب‌القرظی** است .

مقاتل گفت :شیاطین‌از بهر **سلیمان** بساطی ساخته بودند اززروابریشم کرده،زردر ابریشم‌ساخته‌وابریشم در زر بافته ، طول آن بساط‌یك‌فرسنگ‌وعرض آن‌یك‌فرسنگ ودرمیان‌بساط‌منبری‌زرّین نهاده ، **سلیمان** بر‌ان منبر نشستی و گرد بر گرد وی سه هزار کرسي نهاده ، زرّین وسیمین : انبیا بر آن کرسیهای زرین نشستند ،وعلمابر

کرسیهای سیمین،و گرد بر گرد ایشان عامّهٔ مردم، و از پس مردم جنّ وشیاطین،وبالای ایشان مرغان در هوا پر واپرداده تا آفتاب برایشان نتابد و حرارت آفتاب بـایشان نرسد؛ و باد صبا مسخّـر وی کرده تا آن بساط وآن حشم برداشتید و از بامداد تـا شبانگاه مسافت یك‌ماهه باز بریدید. تا اینجا روایت **مقاتل** است . **وهب منبه** روایت کند از **کعب احبار** که **سلیمان** (ع) چون بر نشستید با خیل وحشم ،جنّ و انس و طیور و وحوش ، بعضها فوق بعض ٍ علی قدر درجاتهم ، زبر یکدیگر هر یـکی بر قدر درجهٔ خویش بودی ، واورا مطبخها بود ساخته درآن تنّورهای آهنین بود و دیـگهای بزرگ ، چنانـکه هرتایی دیـگ ده تاشتر درآن می‌شد ؛ و پیش لشکر گاه‌میدانهای فراخ بود از بهر چهارپایان وستوران‌درآن‌حال زین کرده واستران آراسته؛همچنان در میان آسمان و زمین‌بادایشانراهمی‌بردوسفر ایشان از **اصطخر تا یمن** .و گفته‌اند بمدینهٔ رسول(ص) بر گذشت **سلیمان** گفت : هذه دار هجرة نبیّ فی‌آخرالزّمان‌طوبی لمن آمن به وطوبی لمن اتّبعه و طوبی لمن‌اقتدی به وهمچنان بزمین **مکه** بر گذشت؛ خانهٔ کعبه در الله زارید، گفت : یا ربّ هذا نبیّ من انبیائك و قوم من اولیائك مرّوا علیّ فلم یهبطوا فیّ و لم یصلّوا عندی ولم یذکـروك‌بحضرتی والاصنام تعبد حولی‌من دونك،فاوحی الله الیه ان لاتبك فانّی سوف‌املأك‌وجوهاًسجّداً وانزل فیك قرآناًجدیداً و ابعث منك نبیاً فی آخرالزّمان احبّ انبیائی الـیّ و اجعل فیك عمّـاراً من خلقی یعبدوننی و افرض علی عبادی فریضة یدفّـون الیك دفیف النّسورالی اوکارها و یحنّون الیك حنین النّاقة الی ولدها والحمامة الی بیضها و اطهّرك من‌الاوثان و عبدةالشیاطین. پس **سلیمان** (ع) از آنجا برفت تا **بوادی‌نمل** رسید **سلیمان** باد را فرمود تا او را بزمین آورد و برستوران نشستند و همی رفتند تا **بوادی نمل** رسیدند. اینست که ربّ‌العالمین گفت «حتّی اذا اتواعلی **وادی‌النمل**» جمهور مفسّران برآنند که‌این **وادی نمل** اندر زمین **شام** است و گفته‌اند وادی **سدیر** است . وادیی است‌ازوادیهای **طائف** ، ومعنی **وادی النمل** ای ـ یکثر فیه‌النمل کمایقال:بلادالثّلج، وقیل‌کانّ‌النّمل

۲۴

به امثال الذّئاب. قال **الشعبی** : كانت التی فهم **سليمان** كلامها ذات جناحين ، فكانت من الطّير، فلذلك علم منطقها ، وقال **مقاتل** : سمع كلامها من ثلاثة اميال حملت الرّيح اليه. وقال **الضحاك** اسم هذه النّملة **طاخية** ، وقيل **حزمی**.

« قالت نملة » وكانت رئيساً لها فقالت لاصحابها: «يا أيّها النّمل ادخلوا مساكنكم» ای منازلكم « لايحطمنّكم **سليمان** وجنوده » ، فی الظّاهر نهی **لسليمان** عن الحطم ، و فی الحقيقة نهی لهنّ عن البروز والوقوف ، فصار كقول القائل : لاارينك هاهنا ،ای ـ لاتحضر هذا الموضع . الحطم ـ الكسر، وسمّی حجر الكعبة **حطيماً** لانّه كسر عنها؛ وحطام الدّنيا قطعة منها، والحطم كسر البرذون الشعير ، والحطمة عند العرب الاكولة، و سمّيت جهنّم **حطمة** لما تلتهمه من الخلائق.قوله: «وهم لايشعرون » انّهم يحطمونكم، وفيه تبرية **لسليمان** و جنوده من الجور وان يطؤا ذرّة علی الارض ؛ والقول الثانی انّه استيناف ، ای ـ فهم **سليمان** والقوم لايشعرون .

« فتبسّم ضاحكا من قولها » ، ای ـ متعجّباً من حذرها واهتدائها الی مصالحها ، و قيل ضحك فرحاً بظهور عدله فی الخلق حتّی عرفته النّملة فاخبرت انّهم لايطؤنها عن علم . قال **المازنی** : انّما قال ضاحكا ليعلم انّه تبسّم ضحك لاتبسّم غضب ؛ وفی الخبر: « ضحك الانبياء التبسّم » وهو الكبر . فان قيل: بم عرفت النّملة **سليمان** ؟ قلنا كانت مأمورة بطاعته، فلابدّ من ان تعرف من امرت بطاعته ، ولها من الفهم فوق هذا ، فانّها تشقّ ما تجمع من الحبوب بنصفين و تكسر الجلجلان باربع قطع حتّی لاتنبت .

گفته‌اند كه در سخن مورچه با اصحاب خويش ده جنس كلام است :اوّل ندا ، ديگر تنبيه ، سوم تسميه ، چهارم امر ، پنجم نصّ ،ششم تحذير ، هفتم تخصيص ،هشتم تعميم ، نهم **اشارت** ، دهم **عذر** . **امّا** ندا آنست كه گفت : « يا » ، تنبيه:«ايّها»، تسميت: « النّمل » ، امر:« ادخلوا » ، نصّ :« مساكنكم » و تحذير: « لايحطمنكم »، تخصيص:

« سلیمان » ، تعمیم:« وجنوده » ، اشارت:« وهم » ، عذر: « لایشعرون» .

و گفته‌اند سلیمان اوّل که در مورچگان نگرست بچشم وی صعب آمد کثرت ایشان و بزرگی جثّت ایشان که همچون گاومیش بودند به بزرگی پس سلیمان انگشتری خویش بآن مهتر ایشان نمود ، بتواضع وخشوع پیش آمد وخویشتن را بیفکند، آنکه سلیمان اورا گفت که : مورچگان بسیارند وی جواب داد که از کثرت ایشان تو خبر نداری ایشان سه صنفند : صنفی در کوهها و وادیها مسکن دارند ، وصنفی دردهها، و صنفی در شهرها . سلیمان گفت لختی ازیشان برمن عرضه کن. گفت زمانی توقّف کن درین موضع تا من ایشانرا خبر دهم وبیرون خوانم. پس ندا کرد وایشانرا بیرون خواند جوق جوق (۱) کردوس کردوس بیرون می‌آمدند و میگذشتند ، هفتاد روز برآن صفت میگذشتند ، سلیمان گفت : هل انقطعت عساکرهم؟ فقال له ملك النّمل: لو وقفت الی یوم القیامة ما انقطعت . ثمّ وقف سلیمان بمن معه من الجنود لیدخل النّمل مساکنهم ، ثمّ حمد ربّه حین علّمه منطق الطیر و سمع کلام النّملة .

« فقال ربّ اوزعنی » ،ای ـ الهمنی . وقیل اوزعنی ، ای حرّصنی ، وفلان موزع ای ـ مولع ، من الوزوع وهوالولوع . وقیل الا یزاع من الوزع و هوالکفّ ای اعزنی بشکرك و کفّنی عن کفرك ، فان من کفّك عن شیء فقد اعزاك بالکفّ عنه ،و النعمة التّی استوجب سلیمان شکرها هی نعمة العدل التّی حمل النّملة علی الشّهادة له بها فی قولها:«وهم لایشعرون» لانّ فی قولها شهادة انّه لایطأ الذّرّ مع بسطة ملکه ، و قیل : النّعمة النّبوة و الملك الّذی لاینبغی لاحد من بعده « وعلی والدیّ » یعنی انعمت علی والدی ـ وهوداود بن ایشا ـبالنّبوة و تسبیح الجبال والطّیر معه وصنعة اللبوس والانة الحدید وغیرها وعلی والدتی وهی بتشایع بنت الیاین کانت امرأة اوریان التی امتحن بها داود و هی امرأه سلمة زاکیة طاهرة ، وهی التّی قالت له : یا بنیّ لاتکثرنّ النّوم

(۱) در دو نسخهٔ دیگر : جوك جوك .

بالّليل فانّه يدع الرّجل فقيراً يوم القيامة «وان اعمل صالحاً» اى ـ والهمنى ان اعمل صالحاً، «ترضيه» اى ـ ثبّتنى على الشّكر «و ادخلنى برحمتك فى عبادك الصّالحين» اى ـ فى الجنّة مع الانبياء ولايدخل الجنّة احد الا برحمتك. نهى رسول الله(ص) عن قتل اربعة من الدّوابّ: الهدهد والصرّد والنّحلة و النّملة.

النوبة الثالثة

قوله: «ولقد آتينا **داود و سليمان** علماً» الاية ... ربّ العالمين جلّ جلاله و تقدّست اسماؤه و تعالت صفاته درين آيت منّت نهاد بر **داود و سليمان** كه: ايشانرا علم دين دادم، ودين اسمى است مجمل مشتمل بر اسلام وايمان وسنّت وجماعة واداء طاعت و عبادت و ترك كفر و معصيت؛ اينست دين فريشتگان كه خدايرا جلّ جلاله بآن همى پرستند و طاعت همى آرند؛ و دين انبيا و رسل از **آدم** تا **محمد** صلوات الله عليهم اجمعين اينست. وپيغامبران و رسولان امّت خودرا باين دعوت كردند چنانكه ربّ العالمين گفت: «شرع لكم من الدّين ما وصّى به نوحاً» الاية. و اين دين سخت ظاهر است ومكشوف بر اهل سعادت وسخت پوشيده بر اهل شقاوت، وحقّ جلّ جلاله بصر دين شناس جز باهل سعادت ندهد و جز اهل بصر دين نشناسند، لقول النّبى(ص) «كيف انتم اذا كنتم من دينكم فى مثل القمر ليلة البدر لايبصره منكم الّا البصير». و روى انّه قال (ص): «جئتكم بها بيضاء نقيّة ليلها كنهارها و من يعش منكم فسيرى اختلافاً كثيراً عليكم بسنّتى وسنّة الخلفاء الرّاشدين المهديين من بعدى عضّوا عليها بالنّواجد» و مجموع اين دين بنا بر دو چيز است: بر استماع و بر اتّباع، استماع آنست

که وحی وتنزیل از **مصطفی** بجان ودل قبول کند و بر متابعت وی راست رود، وذلك قوله تعالی: «ما اتیکم الرّسول فخذوه».

«و لقد آتینا داود وسلیمان علماً»، بر لسان اهل معرفت و ذوق ارباب مواجید این علم فهم است، وعلمِ فهم علمِ حقیقت است. **جنید** را پرسیدند که علم حقیقت چیست؟ گفت: آن علمی است لدنّی ربانی صفت بشده حقیقت بمانده. حال عارف همین است: صفت بشده وحقیقت بمانده. عامّهٔ خلق بر مقامیند که ایشانرا صفت پیدا شده و حقیقت ازیشان روی بپوشیده، باز اهل خصوص را صفات نیست گشته وحقیقت بمانده، نیکو سخنی که آن جوانمرد گفته درشعر

نیست عشق لایزالی را درآن دل هیچ کار
کو هنوز اندر صفات خویش ماندست استوار

اوّل علمِ حقیقت است و برتر ازآن عین حقیقت و وراء آن حقّ حقیقت: علم حقیقت معرفت است، عین حقیقت وجود است، حقّ حقیقت فناست. علم الحقیقة ما انت له عندالحق، عین الحقیقة ما انت به من الحقّ، حقّ الحقیقة اضمحلالك فی الحقّ. معرفت شناخت است و وجود یافت است و از شناخت تا بیافت هزار وادی بیش است. **جنید** گفت: این طایفه از مولی بشناخت فرو نمی‌آیند که یافت می‌جویند. ای مسکین ترا یافت او چون بود که درشناخت عاجزی. وهم از **جنید** پرسیدند که یافتِ او چون بود؟ جواب نداد، واز مقام برخاست، یعنی که این جواب بدل دهند نه بزبان، او که دارد خود داند.

پیر طریقت گفت: از یافتِ الله نور ایمان آید نه بنور ایمان یافتِ الله آید. **حلاج** گفت او که بنور ایمان اللّٰهرا جوید همچنانست که بنور ستاره خورشیدرا جوید. او جلّ جلاله بقدر خود قائم است ودر عزّ خود قیّوم، بعزّ خود بعید بلطف خود قریب، عزّ کبریاؤه وعظم شأنه و جلّت احدیّته وتقدّست صمدیّته.

« وحشر لسليمان جنوده » الآية ... **وهب‌منبه** گفت **سليمان** (ع) با مملکت خویش بر مرکب بادهمی‌رفت، مردی حرّاث بکشاورزی مشغول بر نگرست و آن مملکت دید بدان عظیمی وبزرگواری تعجب همی کرد و میگفت: لقد اوتی **آل‌داود** ملکا عظیماً . باد آن‌سخن‌بگوش **سليمان** رسانید ، **سليمان** فرودآمد وبا آن‌مرد گفت: من سخن تو شنیدم وبدان آمدم تا آن اندیشه از دل تو بیرون کنم، لتسبیحة واحدة یقبلها اللّٰه عزّوجلّ خیرٌ ممّا اوتی **آل داود** : يك‌تسبیح که اللّٰه تعالی بپذیرد از مرد مؤمن بهست از ملك و مملکت که **آل داود** را داده‌اند . آن مرد گفت :اذهب اللّٰه همّك کما اذهبت همّی . و بر عکس این حکایت کنند که : **سليمان** صلوات‌اللّٰه علیه وقتی فرو نگرست مردی‌را دید به بیل کار میکرد وهیچ‌درمملکت **سليمان** نگاه‌نمی کرد و دیدار چشم خود با نظارهٔ ایشان نمی‌داد . **سليمان** گفت اینت عجب هیچ کس نبود که ما بدو بر گذشتیم که نه بنظارهٔ ما مشغول گشت و درمملکت ما تعجّب کرد مگر این‌مرد یا سخت زیرك است و دانا وعارف یاسخت‌نادان وجاهل . پس بادرافرمود تا مملکت بداشت و بیستاد ، **سليمان** فروآمد وقصد آن‌مرد کرد، گفت: ای‌جوانمرد عالمیانرا شکوه ما در دل است واز سیاست ما ترسند وانکه که‌مملکت ما بینندتعجّب کنند.تو هیچ بما ننگری و تعجّب نمی کنی این مانند استخفافی است که تو همی کنی . آن مرد گفت: یانبیّ اللّٰه حاشاو کلّا که درکار مملکت تو در دل کسی‌استخفافی گذر کند،لکن ای **سليمان** من در نظارهٔ جلال حقّ و آثار قدرت او چنان مستغرق گشته‌ام که پروای نظارهٔ دیگران ندارم.یا **سليمان** عمر من این يك نفس است که می گذرد اگر بنظارهٔ خلق ضایع کنم آنکه عمر من برمن تاوان بود . **سليمان** گفت اکنون باری حاجتی از من بخواه اگر هیچ حاجت در دل داری . گفت بلی حاجت دارم ودیرست تا درین آرزویم، مرا از دوزخ آزاد کن وبرمن رحمت کن‌وهول‌مرگ برمن آسان کن . **سليمان** گفت این نه کار منست ونه‌کار آفریدگان . گفت پس تو

همچون من عاجزی واز عاجز حاجت خواستن چه‌روی بود. **سلیمان** بدانست که‌مرد بیداراست وهشیار، گفت: اکنون‌مرا پندی‌ده گفت: یا **سلیمان** در ولایت‌وقتی‌منگر، در عاقبت نگر، چه راحت‌باشد در نعمتی که سطوت **عزرائیل** وهول مرگ سرانجام آن باشد. یا **سلیمان** چشم نگاه‌دار تانبینی، که هرچه چشم نه بیند دل نخواهد. باطل مشنو که باطل نور دل ببرد.

« حتّی اذا اتواعلی وادی النمل » سلیمان (ع) چون **بوادی نمل** رسیدوباد سخن مورچه از مسافت سه‌میل بگوش وی رسانید که: « یا ایّهاالنّمل ادخلوا مساکنکم » **سلیمان** را خوش آمد سخن آن مَلك موران وحسن سیاست وی‌بر رعیّت خویش‌و شفقت بردن بر ایشان. آنگه گفت: بیارید این مَلك موران‌را، بیاوردند. اورا دید برلباس سیاه مانند زاهدان کمر بسته بسان چاکران. **سلیمان** گفت: آن سخن از کجا گفتی؟ که: لایحطمنّکم **سلیمان** وجنوده» حطم ما بشما کجا رسیدی؟ شما درصحرا و ما درهوا و نیز دانسته‌ای که من پیغامبرم با عصمت نبوت عدل فرو نگذارم وبر ضعفا وغیر ایشان ظلم نکنم‌ولشکریانرا نگذارم که‌شمارا بکوبند. آن ملك موران جواب داد که: من خود عدل‌تودانسته‌ام وشناخته وعذرتوانگیخته که گفتم: « و هم لایشعرون ».امّا آنچه میگویی که حطم ما بشما چون رسد و شما در صحرا و ما در هوا بدانکه من بدان سخن حطم دل میخواستم. ترسیدم که ایشان نعمت و مملکت تو بینند وآرزوی دنیا ونعمت دنیا خواهند وازسروقت و زهد خویش بیفتند و درویش را آن نیکوتر بود که جاه ومنزل اغنیا نبیند و یقرب من هذا قوله تعالی: « ولا تمدنّ عینیك الی ما متّعنابه ازواجاً منهم زهرةالحیوةالدّنیا لنفتنهم فیه »،و کذلك قول‌النّبی (ص): « ایّاکم و الضّیعة فترغبوا فی‌الدّنیا ». آنگه **سلیمان** گفت: ترا لشکر چندست؟ گفتا من‌ملك ایشانم وچهل‌هزار سرهنگ‌دارم وزیردست هر سرهنگی چهل‌هزار عریف هرعزیفی‌را هزار مور. گفت: چرا بیرون

نیاری ایشانرا وبسر روی زمین نسروید ؟ گفت یا **سلیمان** ما را مملکت روی زمین میدادند امّا نخواستیم و زیرزمین اختیار کردیم تا بجز اللّٰه کسی حال ما نداند. آنگه گفت:یا **سلیمان** ازعطاها که اللّٰه ترا داده یکی بگوی . گفت باد مرکب ما ساخته، « غدوّها شهر و رواحها شهر » . گفت یا **سلیمان** دانی که این چه معنی دارد یعنی که هرچه ترا دادم ازین مملکت دنیا همچون بادست: در آید ونپاید وبرود .این آن مثل است که گفته‌اند : قد ینبّه الکبیر علی لسان‌الصغیر .

۳ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **و تفقد الطیر** » [**سلیمان**] مرغ[هدهد]را باز جست‌و[نیافت] « **فقال ما لی لا اری الهدهد** » گفت چیست مرا که هدهد را نمی‌بینم « **ام کان من الغائبین**(۲۰) » یا از نادیدگان شد .

« **لاعذبنه عذاباً شدیداً** »حقّا که‌اوراعذاب کنم‌عذابی‌سخت « **اولاذبحنه** » یا گلوی او ببرم « **اولیاتینی بسلطان مبین** (۲۱) » یاعذری آردبمن آشکاراوحجّتی روشن .

« **فمکث غیر بعید** » غایب ماند و درنگ کرد نه دیر « **فقال احطت بمالم تحط به** » [هدهد] گفت چیزی بدانستم‌و دیدم و بآن رسیدم که تـو بـآن نرسیدی « **و جئتك من سباء**»و آوردم بتو از سبا « **بنباء یقین** (۲۲) خبری بی گمان .

« **انی وجدت امراة تملکهم** » من زنی یافتم آنجا که ایشانرا پـادشاهی میکرد « **و اوتیت من کل شیء** » واورا هرچیزی که در پادشاهی در بایدداده‌بودند

« **و لها عرش عظيم** (۲۳) » واو را تختی است بزرگوار.

« **وجدتها و قومها يسجدون للشمس من دون‌الله**» اورا وقوم اورا آفتاب پرستان یافتم که سجود میکردندآفتاب را فروداز الله «**وزين لهم‌الشيطان‌اعمالهم**» و بر آراست شیطان بر ایشان کرده‌های‌بدایشان «**فصدهم عن‌السبيل** » تابر گردانید ایشانرا از راه « **فهم لايهتدون**(۲۴) » تاایشان راه نمی‌برند فراراستی.

« **الا يسجدوالله** » چرا سجود نه الله را کنند « **الذى‌يخرج‌الخبء** » آن خدایی که نهان می بیرون آرد « **في‌السموات والارض** » در آسمانها و زمینها « **ويعلم ما يخفون وما يعلنون** (۲۵) » و میداند آنچه می‌پوشند و آشکارا میکنند.

« **الله لااله الاهو** » اوست که نیست خدا جزاو « **رب‌العرش العظيم**(۲۶)» خداوند آن عرش بزرگوار.

« **قال سننظر**» **سليمان** » گفت‌آری بنگریم «**اصدقت ام‌كنت من‌الكاذبين** (۲۷)» تا راست گفتی یا از دروغ زنانی.

« **اذهب بكتابى هذا** » ببر این نامه « **فالقه اليهم** » و با ایشان اوکن « **ثم تول عنهم** » و آنگه باز گرد از ایشان [و بیکسو باز شو] « **فانظر ماذا يرجعون** (۲۸) » و نگر تا بچه پاسخ دهند.

« **قالت‌يا ايها الملاء** ». [**بلقيس**] گفت [خاصّهٔ خویش را] که ای‌مهینان « **انى القى الى‌ّ كتاب‌كريم**(۲۹) » بمن او کندند نامه‌ای نیکو.

« **انه من سليمان** » آن از **سلیمان** است « **و انه بسم‌الرحمن الرحيم**(۳۰) » و نوشته اینست که بسم‌الله الرّحمن الرّحیم ».

« **الا تعلوا علىّ** » بر من گردن مکشید واز اندازه بر مگذرید « **و اتونى مسلمين** (۳۱) » و بمن آیید گردن نهادگان.

« **قالت يا ايها الملاء** » بلقيس گفت ای مهینان قوم: « **افتونی فی امری** » پاسخ دهید مرا درین کار من [که افتاد] « **ما کنت قاطعة امراً** » من هرگز کاری را نینداختم ونبریدم و بسر نبردم « **حتی تشهدون(۳۲)** » تا آنگه که شما پیش من آئید.

« **قالوا نحن اولوا قوّة** » گفتند ما خداوندان قوت و انبوهی‌ایم « **و اولوا بأس شدید** » و خداوندان زورْ سخت وسلاح « **والامر الیك** » وکار و فرمان بتوست « **فانظری ماذا تأمرین(۳۳)** » بنگر تا چه فرمایی.

« **قالت ان الملوك اذا دخلوا قریة افسدوها** » گفت پادشاهان که درشهری روند بگرفتن و بزور تباه کنند آنرا « **و جعلوا اعزة اهلها اذلّة** » و عزیزان آنرا خوار کنند « **و کذلك یفعلون(۳۴)** » وهمچنان کنند [که او گفت.]

« **وانی مرسلة الیهم بهدیّة** » و من بایشان هدیّه‌ای فرستم « **فناظرة بم یرجع المرسلون(۳۵)** » نگرم تا فرستادگان چه پاسخ آرند.

« **فلما جاء سلیمان** » چون رسول بسلیمان آمد « **قال اتمدّوننی بمال** » سلیمان گفت مرا هدیهٔ فرا سخن می‌پیوندید و مزد از دنیا می فرستید؟ « **فما آتانی الله خیرمما آتیکم** » آنچه الله مرا داد بهْ از آن که شما را داد « **بل انتم بهدیتکم تفرحون (۳۶)** » نه که شما آنید که به چنانکه مرا فرستادید شادی برید.

« **ارجع الیهم** » بازگرد بایشان « **فلنأتینهم بجنود** » حقّا و حقّا که بایشان سپاهی آریم « **لاقبل لهم بها** » که بآن بر نیایند وطاقت آن ندارند « **و لنخرجنهم منها اذلة** » وایشانرا بیرون آریم ازآن زمین خوار « **و هم صاغرون(۳۷)** » و ایشانرا کم‌آورده و بی‌آب.

النوبة الثانية

قوله « و تفقّدالطّير »،التفقّد -تطلب المفقود، وانّما قيل له‌التفقّدلانّ طالب الشیء يدرك بعضه و يفقد بعضه ، لذلك قال **ابوالدرداء** : من يتفقّد يفقد و من لم يعدّ الصبر لعظائم الاموريعجز. وانّما تفقّد **سليمان** الهدهدلانّه مهندس الماء:يرى الماء من تحت الارض كماترى من وراء الزّجاج ، فانّه كان يضع منقاره فى‌الارض فيخبرهم‌بعدَ الماء و قربَه ، ثمّ‌يأمر الجنّ بحفرذلك الموضع ، فيظهر الماء ؛ فاحتاج فى ذلك‌اليوم الى‌الماءِ فتعرّف عن حاله و تفقّده . وقيل سبب تفقّده‌انّه كان‌اذا سار بجنوده جاءت الطّير فتقف فى الهواءمصطفّة موصولة الاجنحة او متقاربة، و سار ذلك اليوم بجنوده،فوقعت الشمس عليه،فنظرفوجد موضع الهدهد خالياً ، فتعرّف من‌حاله وقال : « مالى لااری الهدهد » ؟ قرأ **ابن كثير والكسائیّ** «مالى»بفتح‌الياء-«لااری‌الهدهد»،أحاضر«ام كان‌من‌الغائبين»؟ و قيل معناه : ازاغ بصرى عنه ام كان من‌الغائبين ؟ و قيل « أم » هاهنا بمعنى الالف و تقديره : أكان من‌الغائبين . و قيل‌معناه -بل كان‌من‌الغائبين.«لاعذّ بنّه عذاباً شديداً» و كان عذابه ان ينتف ريشه فيدعه ممعّطا . ثمّ يلقيه فى بيت‌النّمل فيلدغه.و قيل ينتف ريشه فيدعه فى‌الشمس . قال **مقاتل بن حيان** معناه - لاطلينّه بالقطران ولا شمسنّه . وقيل : لاو دعنّه القفص،وقيل : لاجمعنّ بينه و بين ضدّه . وقيل : لامنعنّه‌من‌خدمتى. « او لاذبحنّه ‌اولياْ تينّى » . قرأ **ابن كثير** بنونين الاولى مثقلة مفتوحة و الثّانية مخفّفة مكسورة . فالنّون‌الاولى دخلت بمعنى التّوكيد كمادخلت فى قوله : «لاعذّبنّه لاذبحنّه، لانّه»معطوف عليها ، و النّون الثّانية هى الّتى تلزم ياء الاضافة فى الفعل . و قرأ الباقون‌ليأتينّى بنون واحدة، واصله‌نونان كالاول فحذفت الثّانيه استثقالا لتوالى

ثلاث نونات لفظاً كماحذفت من انّي والاصل انّني،«بسلطان مبين»يعني ـ الاّ ان ياتينّي بحجّةواضحة يكون له فيها عذر،فان قيل مامعنى قوله : «لاعذّ بنّه»والمكلّف هو الذى يستحقّ العذاب ، فالجواب عنه من وجهين :احدهما انّه كان مأموراً بطاعة **سليمان** فاستحقّ العذاب على غيبته دون اذنه ، والثّانى انّ معنى الاية لاؤدبنّه و غير المكلّف يؤدّب كالدّوابّ و الصّبيان .

« فمكث» ـ بفتح الكاف ـ قرائة **عاصم** و الباقون بضمّ الكاف و هما لغتان يعنى فمكث الهدهد بعد تفقّد **سليمان** ايّاه «غير بعيد» اى ـ زماناً غيرطويل حتّى رجع و قيل مكث **سليمان** بعد تفقّد وتوعّده غير طويل حتّى عاد الهدهد ، وقيل عادا لهدهد فمكث ، اى ـ وقف مكاناً «غير بعيد » من سليمان.« فقال احطت بمالم تحط به »

اصحاب تواريخ و ارباب قصص سخنهاى مختلف گفته اند درين قصّهٔ هدهد،وقول علماء تفسير كه سير انبيا شناخته اند ودانسته آنست كه **سليمان** (ع)چون ازبناى «**بيت المقدس**» فارغ گشت از **شام** بيرون آمد بقصد **مكه** و زيارت **كعبه** ، و باوى انس وجنّ و شياطين و وحوش و طيور و بر مركب باد ، تا رسيدند بزمين حرم و مدّتى آنجامقام كردند چندانكه اللّه خواسته بود،هرروز قربان كردى پنج هزار شتروپنج هزار گاو وبيست هزار گوسپند،وآنگه اشراف قوم خود را گفت كه ازين زمين پيغامبرى عربى بيرون آيد كه برخداى عزّوجلّ هيچ پيغامبر گرامى تر از وى نيست سيّد انبياءاست وخاتم رسولان و نام وى در كتب پيشينان ، هر كه باوى كارد مخذول و مقهور گردد و هيبت و سياست وى برسريك ماهه راه بدشمن رسد،و نشست وى در **مدينه** باشد و دين وى دين حنيفى باشد ، طوبى او را كه وى را دريابد و بوى ايمان آرد و اتّباع سيرت و سنّت وى كند. آنگه گفت از روزگار ما تا بروزگار وى قريب هزار سال بود . **سليمان** (ع) بعد از آن مدّتى انجا مقام كرد و مناسك بگزاردو از انجا قصدزمين **يمن** كرد ، بامداد از **مكه** برفت وقت زوال **بصنعاء يمن** رسيده بود راه يك ماهه زمينى و هوائى خوش ديد

آنجا نزول کرد تا نماز کند و بیاساید و لشکریان نیز بیاسایند و تناول کنند. طلب آب کردند و آب نیافتند و مهندس وی و دلیل وی بر آب هدهد بود. منقار برزمین نهادی و بدانستی که آب کجا نزدیکترست برسرزمین و کجا دورتر. آنگه دیوانرا فرمودی تا آنجا که هدهد نشان دهد چاه فرو برند و آب بر آرند. **سعید بن جبیر** حکایت کند که **ابن عباس** این قصه‌میگفت و **نافع ازرق قدری** حاضر بود، گفت: یا **ابن عباس** هدهد که بمنقار آب در زیر زمین همی دید چونست که دام فرا کرده نمی بیند و نمی داند تا آنگه که دام گردن وی افتد؟ **ابن عباس** گفت: ویحك، انّ القدر اذا جاء حال دون البصر. و عن **انس** قال قال رسول‌اللّه (ص) : «انها کم عن قتل الهدهد فانّه کان دلیل **سلیمان** علی قرب الماء و بعده واحبّ ان یعبد اللّه فی الارض حیث یقول: «و جئتك من سباء بنباء یقین.»

«انی و جدت امراة تملکهم» الایة ... آن ساعت که **سلیمان** در زمین **صنعاء** نزول کرد هدهد بر پرید سوی هوا تادر عرصهٔ دنیا نظاره کند چشمش بر ناحیهٔ **سبا** افتاد در زمین **یمن** - مرغزار و درختان وسبزی فراوان دید. در آن نواحی پرید. هدهدی‌را دید دران زمین **یمن** - نام وی **عنفیر** - و هدهد **سلیمان** نام وی **یعفور**، آن **عنفیر** مرین **یعفور** را گفت از کجا میایی و چه میخواهی گفت من از **شام** می آیم و صاحب من **سلیمان بن داود** است، پادشاه جنّ و انس و شیاطین وطیور ووحوش. **عنفیر** گفت: ملك **سلیمان** عظیم‌است لکن نه چون **بلقیس** که همه‌دیار و نواحی **یمن** بفرمان اوست. دوازده هزار سرهنك دارد زیر دست هر سرهنگی صد هزار مقاتل. خواهی تا طرفی از ملك وی ببینی؟ **یعفور** گفت: ترسم که باز گشت من دیر شود و **سلیمان** بر من خشم گیرد. **عنفیر** گفت: اگر تو مملکت **بلقیس** را ببینی و احوال وی بدانی و آنگه چون باز گردی و **سلیمان** را از آن خبر کنی، او را خوش آید و برتو حرج نکند. **یعفور** برپرید و **بلقیس** را وحشم ویرا بدید و احوال وی رانیک‌بدانست، آنگه باز گشت و نمازدیگر با **سلیمان** رسید وسلیمان

آن ساعت که نزول کرد وقت نماز پیشین در آمد، طلب آب کرد و هدهد را نیافت که بر آب دلالت میکرد و دیگران از جنّ وانس وشیاطین راه بآب نمی بردند.

سلیمان بر هدهد خشم گرفت گفت: «لاعذّبنّه عذاباً شدیداً اولاذبحنّه»، عقاب برپرید تا هدهدرا طلب کند، روی سوی **یمن** نهاد. هدهد را دید که می آمد. هدهد دانست که عقاب در خشم است از آنکه **سلیمان** را خشمگین دیده بتواضع فرا پیش آمد، گفت: بحقّ الله الذی قوّاك وا قدرك علیّ الاّ رحمتنی؛ فولّی عنه العقاب و قال: ویلك انّ نبیّ الله حلف ان یعذّبك اویذبحك. عقاب گفت: ای ویل ترا، پیغامبر خدا. **سلیمان** - سوگند یاد کرده که ترا عذاب کند. هدهد گفت **سلیمان** هیچ استثناء کرد در سخن؟ عقاب گفت: بلی استثنا کرد، گفت: «اولیاتینّی بسلطان مبین». هدهد گفت: پس چون استثنا کرد باکی نیست. آمدند تا بنزدیك **سلیمان**، وهدهد ترسان و لرزان.

سلیمان گفت: ماالذی بطّأك عنّی؟

فقال الهدهد: «احطت بمالم تحط به» هذا، و قول **السامری**: بصرت بمالم تبصروا به- بمعنی واحد ای-علمت من حال **سبا** مالم تعلمه، والاحاطة - العلم بالشیء- من جمیع جهاته، «و جئتك من **سباء** بنباء یقین» ای - خبر محقّق لاشكّ فیه، قال ذلك اعتذاراً الیه ممّا احلّ بمکانه. قرائت **ابن کثیر** و **ابو عمرو** **سباء** مهموز است مفتوح و همچنین «لقد کان **لسباء**» **قنبل** بسکون الف خوانده، باقی «من **سباء**» بجرّ و تنوین خوانده، من نوّن فلانّه اسم رجل ومن لم ینوّن فلانّه اسم قبیلة ك **قریش**، **زجاج** گفت: **سبا** نام آن شارستان است که **مآرب** گویند در نواحی **یمن** و **بلقیس** آنجا مسکن داشت، و بینهما و بین **صنعا** مسیرة ثلاثة ایّام. وقیل ثلاثة فراسخ؛ و قال **الخلیل**: **سبا** اسم یجمع عامة قبائل **الیمن**. و قیل اسم امّهم، و قول درست آنست که از رسول خدا پرسیدند که **سبا** نام مرد است یا نام زمین؟ رسول جواب داد که نام مردی است که ده پسر داشت چهار از ایشان در **شام** مسکن داشتند: **لخم** و **جذام** و **عاملة** و **غسان**، و شش در **یمن**: **کنده** و **اشعرون** و **ازد** و **مذحج**

وانمار. قالوا يا رسول‌الله و ما **الانمار**؟ فقال والد **خثعم** و **بجيلة**، و قيل هو **سبا بن يشحب بن يعرب بن قحطان**، فوجه **سبا** بغير تنوين انّه اسم غير منصرف لاجتماع التعريف والتأنيث فيها، لانّها اسم مدينة اوارض او قبيلة او امراة و وجه التنوين انّه اسم منصرف لانّه اسم‌رجل اوحیّ اوبلد فهو مذكّر، فلم يجتمع فيه سببان من اسباب منع الصرف، فصرف لذلك؛ و امّا وجه الهمز انّه مأخوذ من سبأت الخمر، اذا اشتريتها، او من سبأته النار اذا احرقته. و من لم يهمز فلانّه مأخوذ من سبی يسبی لانّه اوّل من سبی السّبی.

«انّی وجدت امرأة تملكهم» يعنی تملك الولاية و التصرّف عليهم و لم يرد به ملك الرقبة وهی **بلقيس بنت‌شراحيل بن‌طهمورث** و قيل بنت **طهمورث** و قيل بنت‌**شرحيل بن مالك بن‌الريان** و قيل **بلقيس بنت‌الهدهاد**وامّها **فارعة** الجنّيه‌وقيل امّها **ريحانة بنت‌السكن** وهی جنّيّة، و قيل كان ابو **بلقيس** يلقّب **بالهدهاد** و كان ملكاً عظيم الشأن قد ولده اربعون ملكا. و كان يملك ارض **اليمن** كلّها. و كان يقول لملوك الاطراف ليس احد منكم كفواً لی و ابی ان يتزوّج فيهم فزوّجوه امراة من الجنّ فولدت له **بلقيس** ولم يكن له ولد غيرها. و به قال النبی (ص): «كان احد ابوی **بلقيس** جنّيّا». روی انّ **مروان‌الحمار** امر بتخريب **تدمر** (۱)، فوجدوافيهابيتاً فيه امرأة قائمة ميّتة ـ امسكوها بالصبر ـ احسن من الشمس، قامتهاسبعةاذرع وعنقها ذراع عندهالوح، فيه: انا **بلقيس** صاحبة **سليمان بن داود**، خرّب‌الله‌ملك‌من‌يخرّب‌بيتی.

«و اوتيت من كلّ شیء» احتاجت اليه فی ملكها من الالة و العدّة. و قيل: اعطيت من كلّ نعمة حظاً وافراً كما اعطيت، «ولهاعرش‌عظيم» سريرعظيم‌ثلاثون (۲) ذراعاً فی ثمانين ذراعاً، وطوله فی‌الهواء‌ثمانون ذراعاً مقدّمه من ذهب مفصّص بالياقوت الاحمر والزبرجد الاخضر و مؤخّره من فضّة مكلّل بالوان الجواهر له اربع قوائم: قائمة من ياقوت احمر، و قائمة من ياقوت اخضر، وقائمة من زمرّد، و قائمة من درّ

(۱) نسخهٔ ج: تذمر (۲) نسخهٔ ج: ثمانون

و صفائح السرير من ذهب و عليه سبعة ابيات على كلّ بيت باب مغلّق ، و كان عليه من الفرش مايليق به .

قوله:« وجدتها و قومها يسجدون للشمس من‌دون‌الله » قال **الحسن** كانوا مجوساً « و زيّن لهم‌الشيطان اعمالهم »الّتى كانوايعملونها « فصدّهم » الشيطان عن طريق‌الجنة، و قيل عن سبيل التوحيد و الحق الّذى يجب ان يسلكوه ،« فهم‌لايهتدون » الى طريق الحق .

« الا يسجدوا(١)لله » ، **كسائى ورويس‌وابوجعفر** : «الايسجدوا(٢)»بتخفيف خوانندمعنى‌بر الا يا هوءلاء اسجدوا،وباشد كه‌وقف كنند و گويند : الا يا، آنكه ابتدا كنندو گويند:«اسجدوا لله » و باين قرائت « الا » كلمهٔ‌تنبيه است و «يا» حرف‌ندا است و منادى محذوف است و«اسجدوا»امرى مستأنف است از جهت حق سبحانه و تعالى ، ميگويد : « الا » بشنويد و بدانيد و آگاه باشيد«يا»يعنى : اى قوم « اسجدوا لله» شما سجودالله را كنيد بر شكر نعمت او تا چون ايشان نباشيد كه افتاب سجود ميكنند و شيطان كردار ايشان بريشان آراسته . و باقى قرّاء:« الا يسجدوا » بتشديد خوانند و معنى‌آنست كه هلاّ يسجدوا لله ، و روا باشد كه تعلّق بآيت پيش دارد يعنى «فصدّهم عن السبيل لئلا «يسجدوا لله الّذى يخرج‌الخبأ » اى المخبوء « فى‌السموات » من الثلج والبرد و المطر«والارض»من الزّروع والاشجار فيكون «فى»بمعنى‌من،وقيل‌يخرج‌الخبأ والخبأ ـ كل ماغاب ـ اى‌ـيعلم غيب‌السموات والارض « ويعلم ما يخفون و مايعلنون» بالسنتهم . و قرأ **الكسائى و حفص**« ما تخفون و ما تعلنون » بتاء المخاطبة .

« الله‌لااله‌الا هورب العرش العظيم » تمّ الكلام هاهنا و هو موضع‌سجود التلاوة و سمى العرش عظيما لانّه اعظم شىء خلقه الله .

« قال سننظر » اى ـ قال **سليمان** سنتعرّف « اصدقت » فيما اخبرت فتكون معذوراً فى غيبتك ، « ام كنت من الكاذبين » فيما اخبرت ، فيحلّ بك ما توعدتك .

(١) نسخهٔ ج . يا اسجدوا (٢) نسخهٔ ج : يا اسجدوا

ثم ذکر ما یتعرّف به صدق الهدهد، فقال: «اذهب بکتابی هذا، فألقه الیهم» قرأ **ابوعمرو** و **عاصم** و **حمزة** بجزم الهاء والباقون باشباعها ای ـ اطرحه الیهم لانّه لا یتهیّأ له ایصاله بیده «ثم تولّ عنهم» تنحّ عن ذلك الموضع فکن قریباً منهم بحیث تسمع ما یجیبون. و قیل معنی «فانظر» ای ـ فانتظر. «ماذا یرجعون» ای ـ ماذا یردّون و یجیبون. و قیل فیه تقدیم و تاخیر، أی ـ «فألقه الیهم» «فانظر ماذا یرجعون» «ثم تولّ عنهم»، راجعاً الیّ، فاخذ الکتاب بمنقاره، وقیل علّقه بخیط و جعل الخیط فی عنقه فجاء هاحتّی وقف علی راسها ـ وحولها جنودها ـ فرفرف ساعة ـ والناس ینظرون الیه ـ حتی رفعت رأسها. فألقی الکتاب فی حجرها، و قیل: انّها نامت علی سریرها و اغلقت الابواب دونها و وضعت المفاتیح تحت وسادتها. فطار الهدهد من الکوّة وألقی الکتاب علی وجهها و نبّهها بمنقاره، و قیل طأطأ راسه حتی سقط الکتاب من عنقه وألقاه علی وجهها، و قیل کانت فی البیت کوة تقع الشمس فیها کل یوم، فاذا نظرت الیها سجدت فجاء الهدهد فسدّ تلك الکوّة و سترها بجناحه، فلمّا رأت ذلك قامت الیه فألقی الکتاب الیها. فاخذت الکتاب و کانت قارئةً عربیة من قوم **تبع**.

و «قالت یا ایّها الملاء» الملاء ـ عظماء القوم ـ جمعه املاء مثل نباء وانباء، کانوا اهل مشورته و هم ثلاثمأة رجل و اثنی عشر رجلا تحت کلّ رجل منهم عشرة آلاف رجل «انّی القی الّی کتاب کریم» ای مختوم لقوله (ص): «کرم الکتاب ختمه»؛ ولا یختم الاّ کتب الملوك، وقیل کریم مضمونه، و قیل شریف بشرف صاحبه، وقیل کریم حیث اتی به طیر، حقیق بان یؤمّل من جهته خیر.

«انّه من سلیمان وانّه بسم الله الرحمن الرحیم» قال **ابن جریح** لم یزد **سلیمان** علی ما قصّ الله فی کتابه انّه و انّه، و گفته‌اند: «انّه من **سلیمان**» سخن **بلقیس** است باملاء خویش و مضمون نامهٔ **سلیمان** اینست: «بسم الله الرحمن الرحیم الاّ تعلوا علیّ وأتونی مسلمین»، ونامه‌های پیغامبران همه‌چنین بودی: موجز ومختصر

بی تطویل. **سلیمان** نامه بمهر کرد بخاتم خویش، و بهدهد داد. هدهد نامه به **بلقیس** رسانید؛ **بلقیس** چون مهر **سلیمان** دید لرزه بروی افتاد و بتواضع پیش‌آمد. و کان‌ملك **سلیمان** فی خاتمه. بدانست **بلقیس** که ملك **سلیمان** عظیم تر از ملك وی است چون‌رسول وی مرغ است. آنکه عظماء قوم‌خویش که اهل مشورت وی‌بودند همه‌راجمع کرد،و هم ثلاثمأة و اثنا عشر رجلا،وبا ایشان گفت: «انّی القی الیّ کتاب کریم. انّه من **سلیمان** و انّه بسم الله الرحمن الرحیم الاّ تعلوا علیّ»، «ان» اینجا حکایت است و در نامه این بود که «لاتعلوا علیّ» ای ـ لا تترفعوا علیّ و ان کنتم ملوکاً،این‌علوّ همانست که‌در **قرآن** جایها گفته: «انّ **فرعون** علافی الارض»، «انّه کان عالیاً من المسرفین»، «ام کنت من العالین ظلماً و علوّاً»، این همه بیك معنی است. قوله:« واتونی مسلمین» ای‌ـمومنین داخلین فی الاسلام، و قیل لاتعلوا علیّ ای: لا تتکبّروا. میگوید کبر از گردن‌بیفکنید ومؤمن‌شوید، کافر چون کفر از گردن بیفکند آنکه‌اسلام را شایسته گردد، و هیچ کافر کفر نیارد مگر بکبر. و ذلك قوله تعالی:« انّهم کانوا اذا قیل‌لهم لااله الاّ الله یستکبرون».

پس **بلقیس** مران سرهنگان‌خویش‌را گفت، «یاایها الملاء» وهم الذین‌یملئون العیون مهابة و القلوب جلالة، و قیل هم الملیئون بما یراد منهم «افتونی‌فی امری» ای اشیرواعلیّ فی الامر الذی نزل به، والفتوی ـ الحکم ـ بما هو صواب، گفته‌اند **بلقیس** نخست ایشانرا گفت چه مردی است **سلیمان**؟ شما شناسید او را؟ گفتند: شناسیم، ملکی بزرك است **بشام** اندر و دین **بنی‌اسرائیل** دارد و **تورات** خواند و دعوی پیغامبری کند و باد و مردم و دیو و پری و مرغان همه او را فرمان‌بردارند. **بلقیس** گفت: اکنون چه بینید اندر کار من مرا پاسخ دهید درین کار که افتاد که من هر گز بی شما کاری نگزارم و بسر نبرم.

ایشان گفتند. «نحن اولوا قوّة»ای ـ نحن اصحاب الحروب والعدد والعدّة «و

اولوا باس شدید » ای ـ نجدة و شجاعة « والامر الیك » والرأی رأ یك « فانظری ماذا تأمرین » ان امرتنا بالحرب و القتال قاتلنا وان امرتنا بالصّلح صالحنا .

چون ایشان چنین گفتند و خویشتن را عرض دادند قتال و حرب را **بلقیس** گفت بدانائی وزیر کی خویش:« انّ الملوك اذا دخلوا قریة افسدوها »خرّبوها و استولوا علی ساکنیها و اجلوا اهلها عنها « و جعلوا اعزّة اهلها اذلّة » اهانوا اشرافها واخذوا اموالهم و حطّوا اقدارهم لیستقیم امرهم . پادشاهان چون بقصد ولایت ستدن و بزور گرفتن در شهری روند تباهی کنندوعزیز ان آنجا خوار کنند . ربّ العالمین تصدیق کرد گفت:« و کذلك یفعلون »ای۔ کذلك یا **محمد** یفعلون ، فیکون الضمیر للملوك . الله گفت:یا **محمد** ملوك چون در شهری روند همچنین کنند که **بلقیس** گفت ، و روا باشد که : کذلك یفعلون تمامی سخن **بلقیس** نهند و «یفعلون» ضمیر **سلیمان** و حشم وی باشد .معنی آنست که ملوك چون در شهری روند تباهی کنند ، وعزیز آنرا خوار کنند و **سلیمان** و لشکر وی چون در نواحی آیندچنین کنند. وقیل معناه ـ و کذلك یفعل جندی ان قصدت .

سلیمان آنگه گفت : « وانی مرسلة الیهم بهدیّة فناظرة بم یرجع المرسلون » . الناظر هاهنا ـ المنتظر ـ کقوله : « انظرونا نقتبس من نور کم » قال الشّاعر :

و ان یك صدر هذا الیوم ولیّ فانّ غداً لناظره قریب

بلقیس گفت من او را هدیه‌ای فرستم تا اگر بپذیرد دانم ملکی است که دنیا همی جوید ، و اگر نپذیرد دانم که پیغامبر خدا است وحقست و از ما بهیچ چیز فرونیاید و بهیچ چیزرضا ندهد مگر باتّباع دین وی . اکنون خلافست میان علماء تفسیر که آن هدیه چه بود ؟ قال **الحسن** : کان ذلك مالا ولابصرلی به ، وقال **ابن عباس** : کانت الهدیّة لبنة من ذهب . **وهب منبه** گفت و جماعتی که کتب پیشینیان خوانده‌اند : آن هدیه که **بلقیس** **بسلیمان** فرستاد پانصد خشت زرّین بود و پانصد خشت سیمین و یك پاره تاج زرّین مکلّل بدر و یاقوت و لختی فراوان مشك و عود و عنبر و پانصد

غلام جامهٔ کنیزکان پوشیده و دست اورنجن دردست و گوشوار در گوش وطوقزر در گردن و پانصد کنیزك جامهٔ غلامان پوشیده قبا و کلاه ومنطقه بر میان و حقّه‌ای که در ان درّ یتیم بود ناسفته وجزعی سفته ثقبهٔ آن معوج ، انگه جماعتی را از اشراف قوم خویش نامزد کرد و یکی را برایشان امیر کرد نام وی **منذربن عمرو** و او را وصیت کرد که چون درپیش **سلیمان** شوی می‌نگر اگر بنظر غضب بتونگرد بدانکه او ملکست و اگرنه پیغامبر و نگر تا ازو درهیبت نباشی ، که من ازو عزیزترم ؛ و اگر بنظر لطف بتو نگرد،خوش خوی وخرّم روی. بدانکه‌پیغامبر است.سخن او نیك بشنو و جواب او چنانکه لایق باشد می ده ؛ وهمچنین کنیزکان را وصیت کرد که‌شما باوی سخن مردانه گوئید و خویشتن را بدو مرد نمائید وغلامانرا برعکس این گفت، یعنی که شماسخن‌نرم گوئید وخویشتن رازن‌بدونمائید و **منذر** را گفت : از **سلیمان** درخواه تاتمیز کند میان غلامان و کنیزکان:اگر پیغامبر استوپیش ازان که‌سرحقه بگشاید بگوید که در حقّه چیست و آن در یتیم ناسفته سوراخ کند آنرا و رشته در مهره جزع کشد در آن ثقبه معوج. این وصیت تمام کرد و رسول فرا راه کرد و هدهد بشتاب آمد پیش **سلیمان** و او را از این احوال خبر کرد ، **سلیمان** شیاطین را فرمود تا خشتهای زرین و سیمین فراوان زدند وز آنجا که **سلیمان** بود تا مسافت نه فرسنك‌میدانی ساختند خشتهای زرّین وسیمین درانجا او کندند و گرد آن‌میدان دیوار بر آورده و بر سر دیوار شرف زرّین و سیمین بسته و چهار پایان بحری بنقش پلنك نقطه نقطه رنگهای مختلف آورده و بر راست وچپ میدان بر سر آن‌خشتهای زرین وسیمین بسته و اولاد جن خلقی بیعدد بر راست و چپ میدان بخدمت ایستاده **سلیمان** در مجلس خویش بر سریر خویش نشسته و چهار هزار کرسی از راست‌وی و چهار هزار از چپ وی نهاده ، آدمیان گرد بر گرد سریر وی صفها بر کشیده واز پس ایشان جن و از پس ایشان شیاطین و از پس ایشان سباع و وحوش و هوام و از پس ایشان مرغان. رسول **بلقیس** چون بآن میدان رسید و ملك و عظمت **سلیمان**

دید چشم ایشان خیره بماند چون آن میدان دیدند و خشتهای زرّین و سیمین آن و چهار پایان بحری که هرگز مانند آن ندیده بودند پس انچه خود داشتند از هدایا بچشم ایشان خوار و مختصر آمد و بیفکندند، و چون شیاطین و اولاد جن فراوان دیدند بترسیدند شیاطین گفتند: جوزوا فلاباس علیکم، بگذرید و مترسید که شما را باك نیست و جای ترس نیست. پس ایشان میگذشتند بر کردوس کردوس جوك جوك از جن و انس و وحوش و طیور تا رسیدندبحضرت **سلیمان** (ع) **سلیمان** بنظر لطف بروی تازهٔ گشادهٔ خندان بایشان نگریست و گفت: ماورائکم.چه دارید و چه آوردید وبچه‌آمدید؟ **منذر** که رئیس قوم‌بود جواب داد که چه آوردیم و بچه‌آمدیم و نامه **بلقیس** که داشت‌بوی داد. **سلیمان** گفت:این‌الحقّه؟ حقّه‌بیاوردند و **جبرئیل** (ع) بفرمان حق جل جلاله آمد و **سلیمان** را گفت که در حقّه چیست، گفت دراین حقّه دانه درّیِ‌یتیم است ناسفته‌وجزعی سفته ثقبهٔ‌آن کژ وناراست. رسول **بلقیس** گفت صدقت،راست گفتی. اکنون‌این درّیتیم‌را سوراخ کن وآن مهره جزع را رشته‌در کش. **سلیمان** جن و انس را حاضر کرد و علم این بنزدیك ایشان نبود شیاطین را حاضر کرد و ازیشان‌پرسید.شیاطین گفتند: ترسل الی‌الارضة فجائت الارضة و اخذت‌شعرة فی فیهافدخلت فیهاحتی خرجت من‌الجانب‌الآخر. فقال **سلیمان**: ماحاجتك؟ فقالت تصیّر رزقی فی الشجره. قال: لك ذلك. ثمّ قال: من بهذه الخرزة یسلکها الخیط؟ فقالت دودة بیضاء: انالها یا رسول الله: فاخذت الدودة الخیط فی فیها و دخلت الثقبة حتّی خرجت من الجانب الاخر. فقال **سلیمان**: ما حاجتك؟ قالت: تجعل رزقی فی الفواکه. قال: لك‌ذلك. ثم‌میّز بین الجواری والغلمان‌بان‌امرهم ان‌یغسلوا وجوههم و ایدیهم فکانت‌الجاریة‌تاخذ الماء من الآنیه باحدی یدیها ثم‌تجعله علی الید الاخری ثمّ تضرب به علی‌الوجه،والغلام کما یأخذه‌من‌الآنیة‌یضرب به وجهه؛ و کانت **الجاریة** تصبّ الماء صبّاً، و کان الغلام یحدر الماء علی یده حدراً، فمیّز بینهم بذلك

ثمّ ردّ **سليمان** الهديّة و قال: « اتمدّونني بمال » ، قرأ **حمزة** و **يعقوب** بنون واحدة مشددّة مع الياءِ و قرأ الباقون بنونين مخففتين و حذف الياء قرء **ابن‌عامر** و **عاصم** و **الكسائى** والباقون باثباته . « فلمّا جاء » الرسول **سليمان** ، فقيل‌معناه : جاء **سليمان** ما عهدت اليه و ارسلت . و قيل كان الرسول امرأة . قال **سليمان** « اتمدّونني بمال » اتزيدونني فى مال انكر عليهم ارسالهم بالمال اليه و هو يدعوهم الى الله و الى الاسلام ، يعنى ـ لست بمن يرغب فى المال و لاممّن يغترّ به فما آتانى الله من‌الدين و النبوّة والحكمة خيرممّا آتاكم‌من‌الدنيا ؛ آتانى بفتح الياء قرائة **نافع** و **ابوعمرو** و **حفص** . « بل انتم بهديّتكم» هذه « تفرحون» اعظاماً منكم لها، فدلّت الايةعلى‌انّه لا ينبغى لعالم ولا لعاقل ان يفرح بعرض الدنيا .

ثمّ قال للرّسول : « ارجع » ايّها الرّسول « اليهم » يعنى ـ الى **بلقيس** وقومها بما صحبك من الهديّة : و قيل محتمل انّ المخاطب هاهنا الهدهد، اى ـ « ارجع اليهم » قائلا لهم : « فلنأ تينّهم بجنودلا قبل لهم بها » اى لاطاقة لهم ولا يمكنهم دفعا عنهم و عن قريتهم و انما قال ذلك لكثرتهم و شدّة شوكتهم و كونهم جند الله عزّوجلّ ، « و لنخرجنّهم منها » اى من ارضها و ملكها « اذلة » جمع ذليل كالا جلّة جمع الجليل « و هم صاغرون » مهانون ذليلون ، ان « لم ياتونى مسلمين » .

النوبة الثالثة

قوله : « و تفقّد الطير فقال ما لى لاارى الهدهد » ـ دلّت هذه الاية على تيقّظ **سليمان** فى مملكته وحسن قيامه و تكفله بامور امّته و رعيّته حيث لم يخف‌عليه

غیبة طیر هو اصغر الطیور من حضوره ساعةواحدة. تنبیهی عظیم است این آیت مر ملوك جهانرا بتیمار داشت رعیّت و شفقت بردن بر ایشان و باز جستن ضعیفان و رعایت مصالح ایشان:

عمر خطاب همه شبها بسان عسس طواف کردی در کویهای مدینه اگر خللی دیدی تدارك کردی وضعیفانرا نیك باز جستی و مراعات کردی. **طلحة بن عبیدالله** گوید در شب تاریك **عمر** را دیدم که از **مدینه** بیرون میشد دیگر روز برخاستم بآن جانب رفتم او را از شب دیده بودم وبآن خرابه‌ای که **عمر** را دیده بودم درشدم پیرزنی را دیدم زمنهٔ نابینا، چون پاره‌ای گوشت افتاده. گفتم: یا عجوز امیرالمؤمنین دوش بتعهّد تو می‌آمد یاجائی دیگر می‌شد؟ گفت کدام امیرالمؤمنین؟ گفتم: **عمر خطاب**. آن پیرزن بگریست وبانگ برآوردو گفت: من این خجالت کجا برم که دویست روز است تا هر شبی کسی آید و مرا طعام دهد و آب دهد و جامه من بشوید وتاروزاینجا بایستد و مرا حراست کند تا چیزی مرا تباه نکند، گاه **قرآن** خواندو گاه گریدمن می‌پنداشتم که از خویشان من یا از همسایگان من کسی است، خود ندانستم که امیرالمؤمنین است. **طلحه** چون این بشنید دست برروی خود میزد و با خودمیگفت یا **طلحه** تتبّع کار **عمر** میکنی و گرد اسرار **عمر** میگردی. شرمت باد.

« لا عذّبنّه عذاباً شدیداً او لا ذبحنّه » فیه دلیل علی انّ العقوبة علی قدرالجرم و لاعبرة بصغرالجثة و عظمها.

آورده‌اند که چون هدهد باز آمد وعذر خویش بگفت که: « احطت بمالم تحط به »، **سلیمان** گفت: «سننظر اصدقت ام کنت من الکاذبین». آری بنگریم تا این عذر که می‌آری راست است یا دروغ، اگر دروغ است ترا عذابی سخت کنم. **جبرئیل** امین آمد آن ساعت ازدرگاه عزّت که: یا**سلیمان** مر ان مرغك ضعیف‌راتهدیدمیکنی که باش تا در کار تو بنگرم که راست میگوئی یا دروغ؟ یا **سلیمان** از مرغی ضعیف

بعذری ضعیف چرا بسنده نکنی وبدرخواست صدق از وی چه تهدید کنی ؟ چرا ازما نیاموزی معاملت با بندگان ؟ آن کافر بینی که دردریا نشیند در کشتی وباد کژ برآید وآن کشتی در تلاطم امواج افتد ؟ کافران از غرق بترسند بت‌را بیندازند وبزبان‌عذر دروغ آرد ؛ چون از دریا بیرون آید واز غرق خلاص یابد دیگر باره بت‌پرستد و بکفر خویش باز گردد . من بدروغ وی ننگرم وآن‌عذر دروغ وی بپذیرم‌و ازغرق نجات دهم . یا عجب از کافر دروغ زن،عذر دروغ می‌پذیرم وبدروغ وخیانت‌اوننگرم، چگوئی مرد مسلمان که عذر آرد بگناه خویش از سر صدق وایمان خویش چونکه عذرش نپذیرم . « لاعذّبنّه عذاباً شدیداً » گفته‌اند که هدهد چون باز آمد ترسان و لرزان فرا پیش سلیمان شد، پروبال از هم باز کرده و در زمین همی کشید بتواضع سلیمان سروی بخود کشید گفت : این کنت لاعذّبنك « عذابا شدیداً » . هدهد گفت یا نبی‌الله اذکر وقوفك بین یدی الله عزّوجل ، یاد کن آن‌ساعت که در عرصات‌قیامت در آن انجمن کبری ترا بحضرت الله برند و از توسؤال کنند . آن‌سخن‌بر سلیمان تأثیر کرد و سخن بالطف گردانید گفته‌اند که با هدهد گفت :چگوئی که پرو بالت بکنم و ترا بآفتاب گرم افکنم . هدهد گفت دانم که نکنی که این‌کار صیادانست نه پیغامبران . سلیمان گفت : گلوت ببرّم . گفت دانم که نکنی ، که این‌کار قصّابان است نه پیغامبران . گفت ترا با ناجنس در قفس کنم . گفت . این‌هم نکنی که‌این‌کار ناجوانمردانست وپیغامبران ناجوانمرد نباشند . سلیمان گفت : اکنون تو بگوی که با تو چکنم ؟ گفت : عفو کنی و در گذاری ودانم که کنی، که عفوکار پیغامبران وکریمان است واین موافق آن‌خبراست که : فردای‌قیامت ربّ العزّة با قومی‌عاصیان موحّدان گوید : چه عذاب کنم شمارا بآن جفاها ومعصیتها که کردید در دنیا ؟ ایشان گویند : بار خدایا عفو کنی و در گذاری که کرم تو سزای آن‌هست . امّا در طریق جوانمردان وسالکان راه حقیقت عذاب شدید آنست که حلاوت خدمت ازبنده‌باز گیرد

تا در خدمت الم ومشقّت بوی رسد. هر آنکس که بمعبود خود معرفت دارد خدمت و عبادت از میان جان کند واز حلاوت خدمت الم و مشقّت نیابد.

آن عزیزی درپیش درویشی صادق شد و آن درویش بیمار بود خواست که او را در آن بیماری تنبیهی کند گفت: لیس بصادق فی حبّه من لم یصبر علی بلائه. درمحبت صادق نیست آنکس که در بلای وی صابر نیست. درویش صادق سر برآورد و گفت: غلط کردی لیس بصادق فی حبّه من لم یتلذّذ ببلائه. در محبت صادق نیست آنکس کش با بلاء اوخوش نیست قالوا و من العذاب الشدید ان یقطع عنه حسن التولّی لشأنه فیوکل الی حوله ونفسه. و من ذلك ان یمتحن بالحرص فی الطلب ثم یحال بینه و بین مقصوده ومطلوبه. و من ذلك توهّم الحدثان وحسبانه من الخلق. ومن ذلك الحاجة الی الاخسّة من الناس. ومن ذلك ذلّ السؤال مع الغفلة عن شهود التقدیر. ومن ذلك ضعف الیقین وقلّة الصبر.

« انّی وجدت امراة تملکهم و اوتیت من کلّ شیء و لها عرش عظیم » هدهد چون باز آمد وحدیث **بلقیس** با **سلیمان** گفت وآن مملکت آراسته وهرچه ملوكرا در باید ساخته و پرداخته از خیل و حشم و عدّت وعدد و سیاست وهیبت و حشمت و مال و نعیم وعرش عظیم، **سلیمان** ان همه بشنید وهیچ در وی اثر نکرد و طمع در آن نبست باز چون حدیث دین کرد که: «وجدتها وقومها یسجدون للشمس من دون الله»، **سلیمان** از جا بر خاست و متغیّر گشت و از بهر دین اسلام و تعصّب ملّت حنیفی در خشم شد، گفت کاغذ و دویت بیارید تا نامه نویسم واورا بدین اسلام دعوت کنم، نامه نوشت که: « انّه من **سلیمان** و انّه: بسم الله الرحمن الرحیم ». **بلقیس** چون آن نامه بخواند گفت: کتاب کریم لانّه مصدّر « ببسم الله الرحمن الرحیم »، بزرگوار نامه و کریم نامه‌ای که ابتداء آن «بسم الله الرحمن الرحیم» است، دلرا انس وجانرا پیغامست، از دوست یادگار و برجان عاشقان سلام است دلرا فتح وجانرا فتوح است، اول شاهد بر مشاهده روح است، معرفت را راه وحقیقت را درگاه است، خائفرا امان وراجی

را ضمان است، طالب‌را شرف وعارف را خلف است.

نام تو شنید بنده دل داد بتو

چون دید رخ تو جان فرستاد بتو

اجماع است که این آیت تسمیت از قرآن است.

قال‌الله‌تعالی:« انّه من سلیمان و انّه‌بسم‌الله‌الرحمن الرحیم »این کلمات‌هم‌نظم آیتی‌است‌وهم‌بعضی‌از آیتی‌است وهم‌بعضی ازاو آیتی: امّابعضی‌از آیتی اینست که درقصّهٔ سلیمان گفت:«انّه من سلیمان وانّه بسم‌الله‌الرحمن الرحیم»،وکذلك قوله: «بسم‌الله مجریهاومرسیها»؛ وبعضی ازو آیتی است و ذلك قوله فی سورة الفاتحة: « الرّحمن الرّحیم». و بر سر سورتها نظم آیتی است: « بسم‌الله الرحمن الرحیم ». و این آیت بخلاف دیگر آیاتست ازآنکه آیات قرآن هرآیتی یکبار وحی‌آمده‌است واین آیت صد و چهارده بار وحی‌آمده، هر حرفی از این آیت ظرفی‌است شراب رحیق‌را،وهر کلمه صدفی‌است درّ تحقیق را، هر نقطه‌ای ازو کوکبی‌ست آسمانِ هدایت را و نجم رجمی‌ست مر اصحاب غوایت‌را، « یضلّ به‌کثیراً و یهدی به کثیراً ».

٤ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: « قال یا ایها‌الملاء » سلیمان گفت: ای مهینـان سپاه « ایّکم یاتینی بعرشها » کیست‌ازشما که‌تخت آن‌زن بمن‌آرد؟ « قبل ان‌یاتونی مسلمین(٣٨)» پیش‌از آن که ایشان مسلمانی را بمن‌آیند.

« قال‌عفریت‌من‌الجن » [شوخی] گفت ستنبه‌ای‌ازپریان:«انا آتیك به » من آن

تخت را بتو آرم، «**قبل ان تقوم من مقامك**» پیش از انکه ازین نشست برخیزی، «**و انّی علیه لقوی امین** (۳۹)» ومن آوردن را با نیرویم وسپردن را استوار.

«**قال الذی عنده علم من الکتاب**» آن مرد گفت که بنزدیك او دانشی بود از [دانش] کتاب [خدای عزّوجلّ]: «**انا آتیك به**» من بتو آرم آن [تخت] «**قبل ان یرتد الیك طرفك**» پیش از انکه نگرستن چشم تو از جای باتو آید و پردازد از دیدن آن]. «**فلمارآه مستقرا عنده**» چون آن [تخت] را دید آرمیده نزدیك او «**قال هذا من فضل ربی**» گفت: این از افزونی نعمت الله است بر من [که هر کس را نیست]. «**لیبلونی**» می بیازماید مرا [باین اکنون] «**ء اشکر ام اکفر**» که آزادی کنم یا نسپاسی آرم «**ومن شکر فانما یشکر لنفسه**» وهر که آزادی کند خود را کند «**ومن کفر**» وهر که نسپاسی کند «**فان ربی غنی کریم** (۴۰)» خداوند من بی نیازست و نیکوکار [کم انگار وفرو گذار].

«**قال نکروا لها عرشها**» [سلیمان] گفت: تخت [بلقیس] را [چنانکه هست] جُدْ کنید [از آن گونه که او شناخته است] «**ننظر اتهتدی**» تا نگریم که بجای آرد [عرش خویش را] «**ام تکون من الذین لا یهتدون** (۴۱)» یا از ایشان بود که بجای نیارند.

«**فلما جاءت**» چون آمد **بلقیس**، «**قیل**» گفتند او را: «**اهکذا عرشك**» چنین است آن تخت تو؟ «**قالت**» [بجواب] گفت «**کانّه هو**» چنانست گویی که آنست «**و اوتینا العلم من قبلها**» و مارادانش دادند [بدین وپیغامبری] پیش از آن [که او را دین دادند] «**و کنا مسلمین** (۴۲)» و ما مسلمان بودیم [تا بودیم].

«**و صدّها ما کانت تعبد من دون الله**» و آفتاب او را از مسلمانی باز داشت «**انّها کانت من قوم کافرین** (۴۳)» که او از قوم کافران بود [گور کان].

«**قیل لها ادخلی الصرح**» گفتند [**بلقیس** را] در طارم آی «**فلمارأته**» چون دید طارم را [از آبگینه] «**حسبته لجة**» پنداشت که آب ژرف است، [ندانست

که آب در زیر ابگینه است] « **کشفت عن ساقیها** » دامن از ساق بر کشید که پای در آب‌نهد « **قال** » گفت [سلیمان] : « **انه‌صرح ممرّد من قواریر** » آن‌طارمی‌است از ابگینهٔ پاك ساخته و نسو داده « **قالت ربّ** » [بلقیس] گفت خداوند من « **انی ظلمت نفسی** » من ستم کردم بر خویشتن [بآفتاب پرستی] « **و اسلمت مع سلیمان** » و گردن نهادم و مسلمان شدم [وتن‌بدادم] با سلیمان « **للّه‌رب‌العالمین(۴۴)** » خداوند جهانیانرا .

« **و لقد ارسلنا الی ثمود** » و فرستادیم بثمود « **اخاهم صالحاً** » مردایشان را صالح « **ان‌اعبدوا‌الله** » که الله را پرستید یگانه « **فاذا هم فریقان** » دو گروه شدند [ثمود در کار صالح] ، « **یختصمون(۴۵)** » با یکدیگر شور و جنك‌در گرفتند.

« **قال یاقوم** » [صالح] گفت‌ای‌قوم : « **لم‌تستعجلون بالسیئة قبل الحسنة** » چرا بعذات می‌شتابید پیش‌از نیکی [وتوبت] ، « **لو لا تستغفرون الله** » چراآمرزش می‌نخواهید از الله « **لعلکم ترحمون(۴۶)** » تا مگر بر شما ببخشاید .

« **قالوا اطیرنابك و بمن معك** » گفتند:[شوم‌آمدی‌برما]فال بد گرفتیم‌بتو و باینان که با تواند. « **قال طائرکم عندالله** » [صالح] گفت‌آنچه شماارزانی‌آنید بخش‌آن‌بنزدیك‌الله است [وسزای‌شما از نزدیك اوست و پاداش کردار شما باوست] « **بل‌انتم قوم‌تفتنون(۴۷)** » نیست مگر آنکه شما قومی‌اید که می بیازمایند شما را .

« **و کان فی المدینة تسعةرهط** » و در شارستان [ثمود] نه تن بودند « **یفسدون فی‌الارض** » که در زمین می تباه کاری کردند « **و لا یصلحون(۴۸)** » و نیك کاری نمی کردند .

« **قالوا تقاسموا بالله** » گفتندیکدیگرراسوگندخوریدبخدا« **لنبیّتنّه و اهله** » که ناچاره شبیخون کنیم برصالح و کسان وی « **ثم‌لنقولن لولیه** » انکه چون و داوری داری اورا گوئیم : « **ما شهدنا مهلك اهله** » کشتن [صالح] و کسان او را ما نبودیم « **و انا لصادقون(۴۹)** » و ما می راست گوئیم .

« **ومکروا مکراً** » ایشان دستانی ساختند نهان « **ومکرنا مکراً** » و ما

دستانی ساختیم نهان «**وهم لا یشعرون**(۵۰)» و ایشان آگاه نبودند.

«**فانظر کیف کان عاقبة مکرهم**» در نگر سرانجام دستان ایشان چون بود.

«**انّا دمرناهم**» و مادمار از ایشان بر آوردیم [که آن دستان ساختند]«**وقومهم اجمعین**(۵۱)» و قوم ایشانرا همگان [ببانگ بکشتیم].

«**فتلك بیوتهم خاویة**» آنکه خان ومان ایشان تهی گذاشته «**بما ظلموا**» بآن ستمکاری که کردند «**انّ فی ذلك لایة**» در ان نشانی است و [عبرتی] «**لقوم یعلمون**(۵۲)» ایشانرا که بدانند.

«**و انجینا الذین آمنوا**» رهانیدیم ایشانرا که بگرویدند «**و کانوا یتقون**(۵۳)» و از ناپسند می‌پرهیزیدند.

«**ولوطا اذ قال لقومه**» و [یاد کن] **لوط** را آنکه که قوم خویش‌را گفت: «**اتاتون الفاحشة**» می کار زشت کنید «**وانتم تبصرون**(۵۴)» وشماخردمندانیدومیدانید «**ءَ انکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء**» با مردان می گرائید بکام‌رانی فرود از زنان «**بل انتم قوم تجهلون**(۵۵)» نیست جز آن که قومی نادانید.

الجزء العشرون

«**فماکان جواب قومه الا ان قالوا**» نبود پاسخ قوم او مگر که می گفتند.

«**اخرجوا آل لوط من قریتکم**» بیرون کنید قوم **لوط** را از شهر خویش «**انّهم اناس یتطهرون**(۵۶)» [وبافسوس گفتند] ایشان‌مردمانی‌اند که‌می پا کیز گی‌بر زنند.

«**فانجیناه واهله**» و رهانیدیم او را و کسان او را «**الّا امرأته**» مگر زن اورا «**قدّرناها**» که چنان خواستیم، [و باز انداختیم] «**من الغابرین**(۵۷)» که آن زن از بازماندگان بود [از شارستان تا در عذاب ماند].

«**و امطرنا علیهم مطرآ**» وبریشان‌بارانی باریدیم «**فساءمطر المنذرین**(۵۸)» چون بد بارانی بود [آن باران] آگاه کردگان و پند نپذیرندگان.

النوبة الثانیة

قوله: «قال یاایها الملاءُ ایّکم یأتینی بعرشها»؟ **مقاتل** گفت چون‌رسول **بلقیس**

از نزديك **سليمان** باز گشت و آن عجايب و بدايع كه در مملكت **سليمان** ديده بود باز گفت وحكايت كرد، **بلقيس** گفت : هذا امر من السّماء ، اين كارى اسمانى است ، ساخته وخواستهٔ ربّانى است و ما را كاويدن باوى روى نيست و در مخالفت ومنابذت وى هيچ كس را طاقت نيست و آن ملك وى نه ملك سر سريست كه آن جز نبوّت و تأييد الهى نيست . كس فرستاد به **سليمان** كه : اينك من آمدم با سران و سروران قوم خويش تا در كار تو بنگرم و دين تو بدانم كه چيست ومرا بچه مى‌خوانى ؟ آنگه عرش خويش را در آخر هفت اندرون استوار بنهاد و پاسبانان برآن موكّل كرد و در مملكت خويش نائبى بگماشت كه كار ملك ميراند و آن سرير ملك نگه ميدارد تا كس در آن طمع نكند و آنگه عزم رحيل كرد بادوازده هزار سرهنگ از مهتران قوم خويش باهر سرهنگى عددى فراوان ازخيل وحشم . و **سليمان** كه آنجا بود دانست كه **بلقيس** مى آيد و بقصد اسلام و ايمان مى آيد ـ كه **جبرئيل** از پيش آمده بود و او را خبر داده ـ ولهذا قال **سليمان** : «قبل ان يأتونى مسلمين » ، اى ـ مؤمنين موحّدين . و گفته‌اند ميان **بلقيس** و **سليمان** ده روزراه بود ، و گفته‌اند دوماهه راه بود . روزى **سليمان** بيرون رفته بوداز انجا كه بود غبارى عظيم ديد بمسافت يك فرسنك ـ و **سليمان** مردى مهيب بود ، كس بابتداء سخن باوى نيارستى گفت تا نخست وى ابتدا كردى ـ چون آن غبار ديد از دور گفت : ماهذا ؟ آن چه غبارست ؟ گفتند ، **بلقيس** است كه مى آيد . گفت : و قد نزلت منّا بهذا المكان ، و **بلقيس** چنين بما نزديك رسيد . آنگه **سليمان** روى با لشكر خويش كرد گفت : «ياايّها الملاء ايّكم يأتينى بعرشها » كيست از شما كه عرش **بلقيس** آن ساعت بمن آرد، و اين سخن دو معنى را گفت : يكى آن كه كَرِه **سليمان** ان يستحلّ حريمها بعد اسلامها، روا نداشت كه بعداز آمدن **بلقيس** و اسلام وى دست در حريم وى برد ـ كه بعد از اسلام آن ويرا حلال نبود ؛ ديگر معنى : احبّ ان يريها معجزة تدلّها بهاعلى صحة نبوة **سليمان** ، خواست كه آن حال

سلیمانرا معجزتی بود ودلیلی برصدق‌نبوت وی تا **بلقیس** بداند که‌آوردن آن‌سریر از چنان‌جای استوار محکم‌بیک لحظه جز قدرت آلهی و معجزت نبوی نیست .

« قال عفریت من الجنّ»تقول : عفریت و عفریّة و عفر و عفاریة ، و العرب تتبع کل‌واحدة منها بتابعة تقول : عفریت ، نفریت ، عفریّة نفریّة، عفر نفر، عفاریة‌نفاریة. والعفریت عند العرب ـ المارد ، الداهیه ـ ، یقال : هو صخر سیّد الجنّ ، و کان قبل ذلک متمرداً علی **سلیمان** ، و **اصطخر فارس** تنسب الیه . آن عفریت گفت : سید الجن که آن تخت بتو آرم پیش از آن که از مجالس حکم و قضا بر خیزی ـ وعادت **سلیمان** چنان بود که تابه نیمه روز مجلس حکم و فصل قضا بنشستید ، و گفته اند مقام وی آن بود که هر روز بمجلس وعظ و تذکیر بنشستید تا آفتاب بالا گرفتی «و انّی علیه لقویّ امین » ای ـ قوی‌علی حمله امین علی جواهره ، و قیل امین فیما اقول . **سلیمان گفت** : زودتر از این خواهم .

« فقال الّذی عنده علم من الکتاب » ، اقوال مفسران مختلف است که « الّذی عنده علم من‌الکتاب» که بود ؟ قومی گفتند **جبرئیل** بود (ع) ، قومی گفتند فریشتهٔ دیگر بود ، ربّ العزة او را قرین **سلیمان** کرده بود پیوسته باوی‌بودی و او راقوّت دادی ، قومی گفتند **خضر** بود (ع) ، قومی گفتند مردی بود از **حمیر** نام او **ضبه** و مستجاب الدعوة بود وقیل اسمه **ملیخا**،و قیل‌اسمه **اسطوس**،و قیل هو **سلیمان** (ع) و ذلک انّ رجلا عالماً من **بنی اسرائیل** ،آتاه اللّٰه علماً و فقهاً ، قال « انا آتیک به قبل ان یرتدّالیک طرفک » ، فقال **سلیمان** : هات.فقال : انت النبی بن النبی ولیس احدکم اوجه عنداللّٰه منک و لا اقدر علی حاجته فان دعوت اللّٰه و طلبت الیه کان عندك . قال صدقت ، ففعل ذلک ، فجیء بالعرش فی الوقت . و قول معتمد و بیشترین مفسران آنست که **آصف** بود وزیر **سلیمان** و دبیر وی . و هو **آصف بن برخیابن شمعون** رجل صالح مجاب الدعاء ، قال **ابن‌عباس** انّ **آصف** قال **لسلیمان** حین صلّی و دعا اللّٰه عزّوجلّ: مدّ عینیك حتی ینتهی‌طرفک . قال فمدّ **سلیمان** عینیه فنظر نحو

اليمن و دعا **آصف**، فبعث الله سبحانه الملائكة فحملوا السرير من تحت الارض يخدون الارض خداً حتى انخرقت الارض بالسّرير بين يدى **سليمان** (ع).

امّا آنچه گفت: «عنده علم من الكتاب» اين علم كتاب اسم الله الاعظم است: ياحىّ يا قيوم يا ذاالجلال والاكرام» و بقول بعضى: يا الهنا واله الخلق اجمعين الهاً واحداً لااله الاّ انت، ايتنى بعرشها. و قيل قال **آصف** بالعبرية: آهيا شراهيا، و هو الاسم الاعظم، و قال **الحسن** اسم الله الاعظم: ياالله يا رحمان.

«قبل ان يرتد اليك طرفك» ارتداد الطرف ان يرجع الى الناظر من رؤية شىء كان ينظر اليه.

«فلمّا رآه» يجوز ان يكون هذا الرّاى **سليمان** ويجوز ان يكون **آصف** «فلمّا راه مستقراً عنده» راسخاً فى الارض ثابتاً فيها كانّه فيه بيت اوبنى رتقاً و هو محمول اليه من **مآرب** الى **الشام** فى مقدار ارتداد الطرف. «قال هذا من فضل ربّى» اعطانى بفضله و انّما اعطانى ليمتحننى فيستخرج منى ما اودعه فى من معلومه أاشكر نعمه على حين اعطانى ما اردت ام اكفر ذلك فلا اشكره عليه، و من شكر الله على نعمه، فانّما يشكر لنفسه لانّ نفع ذلك يعود اليه حيث يستوجب المزيد و من كفر فان مضرّة كفره عليه لا على ربّه والله سبحانه متعال على المضارّ والمنافع غنىّ عن عباده وافعالهم. و قيل معنى الاية: هذا من فضل ربّى علىّ اذ صيّر فى امّتى من يجرى على يده مثل هذا الامر، ففضل ذلك لى و هو انعام علىّ. وقيل انّ **سليمان** تداخله شىء اذ صار غيره من امته اعلم منه واقدر على بعض الامور فقال رياضة لنفسه: «هذا من فضل ربّى» اى ـ ممّا يملكه يجعله لمن يشاء من عباده فقد جعل بهذا الفضل لهذا الذى اوتى علماً من الكتاب ليبلونىء اشكر أم اكفر.

قوله: «قال نكرّوا لها عرشها»، التنكير ـ التغيير الى حال ينكرها صاحبها اذا رآها، و المعنى ـ اظهروه لها لتنكّر موضعه عندى فننظرا تهتدى بان تعلم انّ هذا لايقدر عليه الاّ الله فتؤمن ام لاتتنبّه لذلك. و قال **وهب** و **محمد بن كعب** و غيرهما

من اهل الكتاب : خافت الجنّ ان يتزوّجها **سليمان** فتفشى اليه اسرار الجنّ فلا ينفكّون من تسخير **سليمان** و ذريته من بعده فارادوا ان يزهدوه فيها فاساؤا الثنآء عليها . و قالوا انّ فى عقلها خبلا و انّ رجلها كحافر الحمار فاراد **سليمان** ان يختبر عقلها فقال:« نكّروا لها عرشها » اى غيّروا لها عرشها بتغيير صورته فاجعلوا اعلاه اسفله و مقدّمه مؤخّره . و قيل نزع ما كان عليه من فصوصه وجواهره . و قيل زيد فيه و نقص «ننظر اتهتدى» الى معرفة عرشها فنعرف بذلك عقلها « ام تكون من الذين لا يهتدون » اليه .

« فلمّا جاءت » **بلقيس** « قيل » لها « اهكذا عرشك قالت كانّه هو » شبّهته به فلم تقرّ بذلك و لم تنكر،فعلم **سليمان** كمال عقلها، قال **الحسين بن فضل** :شبّهوا عليها بقولهم : « اهكذا عرشك » فشبّهت عليهم بقولها :«كأنّه هو» ، فاجابتهم على حسب سؤالهم، ولو قالوا لها هذا عرشك لقالت نعم.

قوله : « و اوتينا العلم من قبلها » ... قال المفسرون : هذا من قول **سليمان** يقول اعطينا علم التوحيد والنبوة من قبل توحيدها « و كنّا مسلمين » ، قبل اسلامها كأنّه يباريها بقدم دينه و اسلامه اذ بارته بملكها ، وقيل هذا من قول **بلقيس** لمّا رأت عرشها عنه **سليمان** قالت : عرفت هذه و اوتينا العلم بصحة نبوّتك بالآيات المتقدّمة من امر الهدهد والرسل من قبل هذه المعجزة التى رأيتها من احضار العرش « و كنّا مسلمين » منقادين ، مطيعين لامرك من قبل ان جئناك .

« و صدّها ماكانت تعبد من دون الله» يجوز ان يكون ما فى موضع الرفع فيكون فاعل « وصدّها » اى ـ صدّها عبادة الشمس من عبادة الله ، و فيه دلالة انّ اشتغال المرء بالشئى يصدّه عن فعل ضدّه.وكانت المرأة تعبد الشمس فكانت عبادتها ايّاها تصدّ عن عبادة الله و يجوز ان يكون ما فى موضع النصب ، و المعنى ـ صدّها **سليمان** عن عبادة

الشمس فلمّا سقط الجار نصب.

«قیل لها ادخلی الصّرح» الصرح ـ القصر ومنه قوله : « یا **هامان** بن لی صرحاً » ای ـ قصراً ، وقیل الصّرح ـ عرصة الدّار ـ و کل بناءٍ عالٍ من صخرٍ اوزجاج فهو صرح ، و « اللّجة » الضحضاح من الماء ، و « الممرّد » المملّس وسمّی الامرد لانّه املس الخدّین ، و شجرة مرداء لیس علیها ورق ، وارض مرداء لیس فیها نبات . مفسّران گفتند چون **بلقیس** عزم رفتن کرد به نزدیك **سلیمان** جن با یکدیگر گفتند که اللّٰه تعالی جن و انس و طیور و وحوش و باد مسخّر **سلیمان** کرده واین **بلقیس** ملکهٔ **سبا** ست اگر **سلیمان** اورا بزنی کند و از وی غلامی زاید ما هرگز از تسخیر و عبودیّت نرهیم . تدبیر آنست که **بلقیس** را بچشم **سلیمان** زشت کنیم تا او را بزنی نکند . آمدند و **سلیمان** را گفتند : رجلها رجل حمار و انّها شعراء السّاقین لانّ امّها کانت من الجن فلمّا نزعت الی امّها. چون ایشان چنان گفتند **سلیمان** خواست که حقیقت آن بداند و قدم و ساق وی ببیند . شیاطین را فرمود تا کوشکی ساختند از آبگینه ، گوئی آن کوشك آب بود از روشنائی وسپیدی. وآنکه بفرمود تا آب زیر آن کوشك براندند و ماهی و دواب بحری در ان آب کرد و سریر خود بالای آن بنهاد، چنانکه رهگذر **بلقیس** بر سر آن آبگینه بود تا بنزدیك **سلیمان** شود . آن ساعت که **بلقیس** بر طرف آن قصر وآن عرصه رسید آفتاب وران (۱) تافته بود و آب صافی می نمود وماهیان را می دید. اورا گفتند : « ادخلی الصّرح » در آی درین قصر . **بلقیس** پنداشت که آن همه آبست واورا درآن آب میخواند ، با خود گفت :« ماوجد **ابن داود** عذاباً یقتلنی به الّا الغرق» پسر **داود** بجز غرق عذابی دیگر نمی دانست که مرا بکشد ، دامن ازساق بر کشید تا پای در آب نهد . **سلیمان** قدم و ساق وی بدید ، فاذا هما احسن ساق فی الدنیا و قدماها کقدم الانسان . **سلیمان** آنکه چشم از وی بگردانید و بآواز بلند گفت : « انّه صرح ممرّد من قواریر » ولیس ببحر .

(۱) نسخهٔ ج : بران .

اهل تفسیر را درین قصّه سه قول است: قومی گفتند جن بر وی دروغ بستند از بیم آن که سلیمان اورا بزنی کند ورنه قدم وی چون قدم آدمیان بود و ساق وی نیکوترین ساقها بود؛ قومی گفتند سخن همان بود که جنّ گفتند وبر ساق‌وی موی فراوان بود امّا شیاطین تدبیر ازالت آن کردندبنوره، واز آن‌روزباز استعمال نوره در ستردن موی میان آدمیان پدید آمد؛ قول سوم آنست که: لم‌یکن لها حافر غیر انّ مؤخّر تی‌قدمیها کانتا کمؤخّر الحافر.

پس سلیمان اورا بدین اسلام دعوت کرد و مسلمان شد و گفت: «ربّ انّی ظلمت نفسی» بالکفر «واسلمت مع سلیمان لله ربّ العالمین». و انّما قالت «مع سلیمان» لانّها دخلت فی‌الاسلام و لم‌تعرف الشرایع بعد فقلّدته وقالت دینی دینه.

خلافست میان علما که سلیمان اورا بزنی کرد یا بدیگری داد بزنی: قومی گفتند اورا بزنی بملك همدان داد نام وی تبع و ایشانرا بزمین یمن فرستاد و مُلك یمن بایشان تسلیم کرد و زوبعه امیر جنّ با ایشان بفرستاد تا از بهر ایشان بناهای‌عظیم‌وقصرهای عالی‌ساخت ـصرواح و ـمرواح وهنده وُهنیده و فلتوم،این نام قلعه‌هاست در زمین یمن که شیاطین آنرا بنا کرده‌اند از بهر تُبع و امروز از آن هیچ بر پای نیست، همه خراب شده و نیست گشته؛ قومی گفتند سلیمان بلقیس‌را بزنی کرد واورا دوست داشت عظیم، و او را پسری زاد نام وی داود و آن پسر در حیات پدر ازدنیابرفت. و سلیمان بلقیس را با زمین یمن فرستادو مُلك یمن بر وی مقرّر کرد، وهرماهی بزیارت وی شدی و سه روز به نزدیك‌وی بودی.

و سلیمان جن را فرمودتاازبهر بلقیس‌درزمین یمن قصرهای‌عالی‌ساختند(۱) واستوارقلعه‌های سلحین‌ومینون و غُمدان،امروزآن‌بناهاوقصرهاهمه خرابندجزرسم و طلل آن برجای نیست اینست که‌ربّ‌العالمین‌میگوید در سورهٔ هود: «وحصید».

(۱) نسخهٔ ج: ساختی.

و گفته‌اند ملك **سليمان** چهل سال بود وعمر وی پنجاه وپنج سال و **بلقيس** بعد از **سليمان** بيك ماه از دنيا برفت ـ ولمّا كسروا جدار **تذمُر** و جدوها قائمة ، عليها اثنتان و سبعون حلّة قد امسكها الصبر والمصطكی.ذكروا من جمالها شيئاً عظيماً اذا حُرّكت تحرّكت ، مكتوب عندها : انا **بلقيس** صاحبة **سليمان بن داود** خرّب الله ملك من يخرّب بيتی . وكان ذلك فی ملك **مروان الحمار**. و اختلفوا فی اسمها فقيل **بلقيس** و قيل **تذمر بنت اُذينة** كما اختلفوا فی صاحبة **يوسف** فقيل **راعيل** و قيل **زليخا** .

« ولقد ارسلنا الی**ثمود** اخاهم صالحا» سمّاه اخاهم لكونه فی النسب منهم يعرفون منشأه ومولده «ان اعبدوا الله» ای بان اعبدوا الله وحده «فاذاهم فريقان» ای لمّا أتاهم وجدهم علی هذه الحالة وهی انّهم افترقوا افرقتين: كافرةً ومومنةً ،« يختصمون» ای ـ يتقاتلون ـ گفته‌اند اختصام فريقين آنست كه رب ّ العالمين گفت در سورة **الاعراف** كه درميان مستكبران و مستضعفان رفت و ذلك قوله تعالی : « قال الملأُ الذين استكبروا «من قومه» للذين استضعفوا » ... الاية . و گفته‌اند خصومت ايشان درين بود: كافران سخن مؤمنان مستبعد ميداشتند در اثبات نبوت و رسالت **صالح** ، ميگفتند : اللّهم ان كان ما يقولونه حقاً فانزل علينا العذاب ، و ذلك فی قوله تعالی : « فأتنا بما تعدنا ان كنت من المرسلين» .

صالح جواب ايشان داد، گفت ياقوم: « لم تستعجلون بالسّيئة قبل الحسنة ؟ » سيّئة اينجا عقوبت است و حسنة توبت و معنی « قبل » اينجا نه تقدم زمان است بل كه تقدّم رتبت و اختيارست ، همچنانست كه كسی گويد : صحة البدن قبل كثرة المال . ميگويد ای قوم چرا عقوبت وعذاب پيش از توبت باستعجال می خواهيد؟ آن عقوبت وعذاب كه من شمارا بآن می‌ترسانم و شما در عقل روا ميداريد كه تواند بود . چرا بآن می‌شتابيد و برسلامت عاجل وسعادت آجل اختيار ميكنيدچرا نه از الله آمرزش خواهيد وتوبت ورحمت تا مگر بر شما ببخشايد.

« قالوا اطیّرنا بك و بمن معك » یعنی ـ تطیّرنا بك، و المعنی ـ تشأمنا بك و بقومك وبمجیئك ، همانست که‌قوم **موسی** با **موسی** گفتند واهل **انطاکیه**بارسولان خویش گفتند . وسبب آن بود که چون برپیغامبر خویش عاصی شدند و پیغامبر را دروغزن گرفتند ربّ العالمین باران رحمت ازیشان باز گرفت و **قحط** ونیازبریشان گماشت تا بسختی رسیدند ، وکذا سنّته سبحانه فی اخذهم بالبأساء والضّراء لعلهم یرجعون . همچنین قوم **صالح** را قحط ونیاز ومجاعت رسید ، گفتند : دعوتك‌مشئومة علینا ، این دعوت تو شوم آمد که باران ونعمت از ما وا ایستاد ، وهذا کان‌اعتقادالعرب فی بعض الوحوش والطّیور انّها اذا صاحت من جانب‌دون جانب‌دلّت علی حدوث آفات و بلایا ،و نهی رسول‌الله (ص) عنها فقال‌اقرّ واالطیر علی مکناتها‌الانّها اوهام لاحقیقة معها ، و المکنات بیض‌الضّبّ واحدتها مکنة وهی کلمة مستعارة ، ولقد انشدوا :

الفال والزجر والرّؤیا تعالیل و للمنجّم احکام اباطیل

چون قوم **صالح** گفتند : « اطیّرنا بك و بمن معك » **صالح** جواب‌داد، گفت : « طائر کم عندالله بل انتم قوم تفتنون» ، آنچه شمّا می‌پندارید که از من است‌ازنقصان زروع وثمارآن نه ازمنست، که‌آن‌ازتقدیرخداست و بامرخداست . شمارابآن‌آزمایش میکند که‌تا(۱)خودهیچ‌بیدارشوید وپندپذیریدونمی‌پذیرید و نمی‌دانید.وقیل«طائر کم عندالله » ،ای‌جزاءتطیّر کم عندالله محفوظ‌علیکم‌حتی‌یجازیکم‌به . وقیل معناه العذاب الموعود لکم‌عندالله اعظم و اشدّ ممّا لحقکم من نقصان الزّروع والثمار . « بل انتم قوم تفتنون » ای ـ تصرفون‌عن‌الطریقه‌المستقیمة . والفتنة‌ـصرف الشیء عن‌الشیء . و قیل « تُفتنون»ای ـ تُضلّون فتجهلون انّ‌الخیر والشّر من عندالله .

و «کان فی‌المدینة‌تسعة‌رهط » من‌ابناءِ اشرافهم فی‌مدینة **ثمود** و هی : **الحجر** ، « یُفسدون فی‌الارض ولایصلحون » ای ـ لایکون منهم الّاالفساد فی جمیع‌امور هم، و اسماؤهم : **قُدار بن‌سالف** و **مصدع بن‌دهر** و **اسلم** و **رُهمی** و **رُهیم** و **دُعمی** و

(۱) نسخه‌ج: با .

دعيم و قبال و صداف.

این جماعت با یکدیگر گفتند: « تقاسموا بالله » ، امراست ای ـ احلفوابالله. «لتبيّتنّه » بالتّاء و ضمّ التاء الثانيه . این قرائت **حمزه** و **کسائی** است. وهمچنین لتقولنّ بتاء و ضمّ لام ، معنی آنست که سوگند خورید بایکدیگر که شبیخون کنید بر **صالح** و کسان او وآنکه ولی دم اورا گوئید:« ما شهدنا مهلك اهله » بفتح میم و لام قرائت **عاصم** است ، وهوالمصدر ای ما شهدنا هلاك اهله و لم يتعرّض لاهله فكيف كنّا نتعرّض له .**حفص** « مهلك » بفتح میم و کسرلام خواند. وهوموضع الهلاك ؛ای۔ ما حضرنا موضع هلاكه فضلا عن ان تولّيناه ، باقی بضمّ میم و فتح لام خوانند و هو الموضع والمصدر جميعاً ، « وانا لصادقون » فی قولنا : « ماشهدنا مهلك اهله » .

« و مكروا مكراً» حین قصدوا تبييت **صالح** والفتك به «ومكرنا مكراً »حين ادّينا مكرهم الى هلاكهم « وهم لايشعرون» برجوع وبال مكرهم عليهم .

« فانظر كيف كان عاقبة مكرهم » ای ـ فانظر يا**محمد** بعين قلبك وعقلك الى عاقبة مكر **ثمود** بنبيّهم **صالح** كيف كانت و الى ماذا صارت ، و اعلم انّی فاعل مثل ذلك بكفّار قومك فیالوقت الموقّت لهم فليسواخيراً منهم . ثمّ فسّر ذلك فقال :«انّا دمّرناهم »،بفتح الف قرائت **کوفی** و **یعقوب** است وباقی بکسر الف خوانند ، فمن فتح جعل الجملة خبر «كان» و من كسر وقف على « عاقبة مكرهم »۔ثمّ استأنفوقال: « انّا دمّرناهم » ، ای ـ انّا اهلكنا الرّهط « وقومهم اجمعين » . الدّمار والتدمير ـ استيصال الشیء بالهلاك ـ ، قال **ابن‌عباس** : ارسل الله الملائكة ليلاً فامتلأت بهم دار **صالح** فاتیالتسعة الدّار شاهرين سيوفهم فرمتهم الملائكة بالحجارة من حيث يرون الحجارة و لايرون الملائكة فقتلتهم. قال **مقاتل** : نزلوا فی سفح جبل ينتظر بعضهم بعضاً ليأتوا دار **صالح** ، فانحطّت عليهم صخرة فهشمتهم .

« فتلك بيوتهم » اشارة الى **الحجر** « خاوية » ای ـ خربة خالية عن الاهل و

السّکان . خاویةً نصب علی الحال « بما ظلموا » ای ـ بظلمهم و شرکهم . « انّ فی ذلك» ای ـ فی اهلاکنا ایّاهم « لآیة » ای ـ دلالةً « لقوم یعلمون » فیتّعظون .

« و انجینا الّذین آمنوا » بـ **صالح** « وکانوا یتّقونْ » اوامر الله ان یترکوها و کانوا اربعة آلافٍ خرج بهم **صالح** الی **حضرموت** ، و سمّی **حضرموت** لان صالحاً لمّا دخلها مات .

« و **لوطاً** » ای اذکر **لوطاً** « اذ قال لقومه » علی وجه الانکار علیهم « اتأتون الفاحشة » یعنی اتیان الذّکران « وانتم تبصرون » یعنی وحالکم انّ لکم بصراً وعلماً بقبح ما تفعلون . و انّما قال ذلك لانّ فعل القبیح وان کان قبیحاً من جمیع الناس فهو ممّن یعلم قبحه اقبح . وقیل البصر هاهنا العقل . و قیل معناه یری بعضکم بعضاً وکانوا لایستترون عُتوّاً منهم و تمرّداً .

« ائنّکم لتاتون الرّجال شهوة من دون النّساء » هذا تفسیر للفاحشة التی انکر علیهم اتیانها مبصرین واعاد لفظ الاستفهام زیادة فی الانکار. و قیل هو توبیخ بعد توبیخ کقول القائل : الم اَنهك ، الم اعظك « بل انتم قوم تجهلون » ای ـ جهلة بعظیم حق الله علیکم . ان قیل کیف وصفهم بالبصیرة ثمّ قال بعقبه : « بل انتم قوم تجهلون » ، فالجواب انّ «بل» نفی لفعل توجبه البصیرة ای لکم بصیرة وتعملون عمل الجّهال. و قیل « بل انتم قوم تجهلون » العذاب الموعود علی هذه الفاحشة و تجهلون ، عاقبة امرکم .

«فما کان جواب قومه الّا ان قالوا اخرجوا آل **لوط** من قریتکم انّهم اناس یتطهّرون » یتحرّجون و یتنزّهون عمّا نعمل. یقولون ذلك علی سبیل الاستهزاء .

« فانجیناه و اهله الّا امرأته قدّرناها من الغابرین » ، ای ـ لمّا تعاطوا ماتعاطوه خلّصنا **لوطاً** و من آمن معه من قومه من تلك المدن بان امرناهم بالخروج منها، « الّا امرأته » الکافرة فانّا ترکناها مع المقیمین . والغابر ـ الباقی ، یقال : غبر غبوراً اذا بقی . وقرأ **ابوبکر** « قدَرناها » مخفّفة و التخویف و التشدید فی المعنی واحد ،

ای ـ بتقدیر منّا جعلناها من الباقین.

« و امطرنا علیهم مطراً » من سجّیل « فساء مطر المنذرین » ای ـ بئس مطر من انذرو افلم یخافوا.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « قال یا ایّها الملأ ایّکم یأتینی بعرشها قبل ان یأتونی مسلمین» بدانکه این آیات دلائل روشنند و برهان صادق بر اثبات کرامات اولیا، کهاگر نه از روی کرامت بودی و از خصایص قدرت الله کجا بعقل صورت بندد یا در وسع بشر باشد.عرشی بدان عظیمی و مسافتی بدان دوری بیك طرفة العین حاضر کردن،مگر که ولیّ دعا کند و رب‌العالمین اجابت دعاءِ ویرا بقدرت خویش آنرا حاضر کند، بر آن وجد که میان عرش ومنزل **سلیمان** زمین در نوردد و مسافت کوتاه کند، و این جز در قدرت الله نیست وجز دلیل کرامات اولیاء نیست.

در آثار بیارند که **مصطفی** (ص) از دنیا بیرون شد، زمین باللهنالید که:بقیت لایمشی علیّ نبیّ الی‌یوم‌القیامة.بوفات **مصطفای** عربی زمین باللهنالید کهنیزپیغامبری بر من نرود که خاتم پیغمبران آمد ودر گذشت. الله گفت ـ عزّ جلاله ـ من ازین امّت **محمد** مردانی پدید آرم که دلهای ایشان بر دلهای پیغامبران باشد. وایشان نیستند مگر اصحاب کرامات، و بدان که این کرامات اولیا ملتحق است بمعجزات انبیا، اذ لولم یکن النبیّ صادقاًفی نبوّته لم‌تکن الکرامة تظهر علی من یُصدّقه ویکون من جملة امته.

و فرق میان معجزت و کرامت آنست که برپیغامبر واجب است که بقطع دعوی نبوّت کند و خلق را دعوت کند واظهار معجزت کند. وبر ولی واجب است که کرامات بپوشد وقطعی دعوی ولایت نکند و دعوت خلق نکند و جایز دارد که آنچه بر او میرود مکر است چنانکه از **سری سقطی** حکایت کنند که گفت: لو انّ‌واحداً دخل بستانا فیه اشجار کثیرة وعلی کل شجرة طیر یقول له بلسان فصیح:السلام‌علیك یا ولی‌الله فلولم یخف انّه مکر لکان ممکوراً . امّا اگر در احایین چیزی از آن کرامات بر اهل خویش اظهار کند روا باشد ـ لکن نه همه وقت این کرامت‌باختیار ولی باشد . فقد یحصل باختیاره و دعائه وقد لایحصل وقد یکون بغیر اختیاره‌فی‌بعض الاوقات ؛ بخلاف معجزه که باختیارنبی باشد ودرخواست او . و روا نباشد که پیغامبر نداند که پیغامبرست ، و روا باشد که ولی نداند که ولیست . و پیغامبر را معجزت ناچارست وواجب، که وی مبعوث است بخلق‌وخلق را حاجتست بمعرفت و صدق وی و راه صدق وی معجزتست ؛ بخلاف ولی که برخلق واجب نیست که بدانند که او ولیست و نه نیز برولی واجبست که بداند که ولیست .

امّا شرط ولی آنست که بستهٔ کرامت نشود ، طالب استقامت باشد نه طالب کرامت . **بوعلی‌جوزجانی** گفته : کن طالب الاستقامة لاطالب الکرامة فانّ نفسك متحرکة فی‌طلب‌الکرامة و ربك یطالبك بالاستقامة، واین استقامت که‌از کرامت مه آمد آنست که توفیق طاعت بر دوام رفیق‌وی باشد و براداء حقوق و لوازم بی کسل مواظب باشد و از معاصی بپرهیزد ومخالفت از هیچ روی بخود راه ندهد و برعموم احوال و اوقات شفقت از خلق بازنگیرد و در دنیا و آخرت هیچکس را خصمی‌نکند و بار همه بکشد وبار خود بر هیچکس ننهد . و ممّا رُوی مِن‌الاخبار فی‌اثبات کرامات الاولیاء ما روی **ابوهریرة** عن‌النبی (ص) قال بینا رجل یسوق بقرة‌قدحمل علیها التفتت البقرة وقالت:انّی لم اخلق لهذا انّما خلقت للحرث، فقال الناس :سبحان

الله فقال النبی (ص) آمنت بهذا و **ابوبکر** و **عمر** .

و من ذلك حديث **عمر بن الخطاب** حيث قال فی حال خطبته :يا سارية! الجبل الجبل ، وهوحديث معروف مشهور .و روی انّ رسول‌الله (ص) بعث **العلاء الحضرمی** فی غزاة فحال بينهم و بين الموضع قطعة من البحر فدعا الله باسمه الاعظم و مشوا علی الماء .

و روی انّ **عباد بن بشر** و **اسيد بن حضير** خرجا من عند رسول‌الله (ص) فاضاء لهما رأس عصا احدهما كالسّراج. وروی انّه كان بين **سلمان** و **ابی الدّرداء** قصعة فسبحّت حتی سمعا التسبيح .و روی عن النبی (ص) انّه قال : «كم من اشعث اغبر ذی طمرين لا يؤو له لو اقسم علی الله لابرّه و لم يفرّق بين شیء و شیء فيما يقسم به علی الله» . و قال **سهل بن عبدالله** :من زهد فی الدنيا اربعين يوماً صادقاً من قلبه مخلصاً فی ذلك يظهر له من الكرامات و من لم يظهر له فلانّه عدم الصدق فی زهده ، فقيل له كيف تظهر له الكرامة فقال يأخذ مايشاء كما يشاء من حيث يشاء . وحكی عن **ابی حاتم السجستانی** يقول سمعت **ابانصر السراج** يقول:دخلنا **تستر** فرأينا فی قصر **سهل بن عبدالله** بيتاً كان الناس يسمّونه : **بيت السبع** ؟فسألنا الناس عن ذلك فقالوا،كان السّباع تجیء الی **سهل** فكان يدخلهم هذا البيت و يضيفهم و يطعمهم اللّحم ، ثمّ يخلّيهم . قال **ابونصر** و رأيت اهل **تستر** كلّهم متّفقين علی ذلك لاينكرونه و هم الجمع الكثير . و قيل كان **سهل بن عبدالله** اصابته زمانة فی آخر عمره ، فكان اذا حضر وقت الصلوة انتشر يداه و رجلاه ، فاذا فرغ من الفرض عاد الی حال الزمانة وكان **لسهل بن عبدالله** مريد،فقال له يوماً : ربّما اتوضّاء للّصلوة فيسيل الماء بين يدیّ كقضبان ذهب وفضة. فقال **سهل** اما علمت انّ الصّبيان اذا بكوا يعطون خشخاشة ليشتغلوا بها ؟

پيری بود در **طوس** نام وی **بوبكر بن عبدالله** از **طوس** بيرون آمد تا غسلی كند،جامه ور كشيد(۱) بر كنار سردابه نهاد و بآب فرو شد ، بی ادبی بيامد وجامهٔ

(۱) نسخهٔ ج : بر كشيد

شیخ ببرد. شیخ در میان آب بماند، **گفت**: بار خدا یا اگر دانی که این غسل بر متابعت شریعت رسول میکنم دست ازوبستان تا جامه من باز آرد هم درساعت آن‌مرد می‌آمد و جامهٔ شیخ می‌آورد و دست او خشك گشتة جامه بر کنار سردابه نهاده‌شیخ گفت بار خدایا اکنون که جامه باز رسانید دست او باز رسان. دست وی نیکوشد.

و بسیار افتد که کرامت پس از مرگ ظاهر شود چنانکه چون جنازهٔ **جنید** بر گرفتند مرغی سپید بیامد، بر گوشهٔ جنازه نشست. قومی از اهل او که نزدیك جنازه بودند آستین می‌فشاندند، تا مگر برخیزد. مرغ بر نخاست. همچنان‌می‌بود، و خلق‌درتعجب‌بمانده. **فتح شخرف** از قدیمان مشایخ **خراسان** بود. **عبدالله بن احمد بن حنبل** گفت: از خاك **خراسان** کس بر نخاست چو **فتح شخرف**. سیزده سال در **بغداد** بود واز **بغداد** قوت نخورد از **انطاکیه** سویق می‌آوردند و آن می‌خوردبوقت نزع با خود ترنّمی میکرد باو نیوشیدند می گفت: الهی اشتدّ شوقی الیك فعجّل قدومی علیك. چون اورا می‌شستند بر ساق وی دیدند نوشته، چنانك از پوست بر خاسته: الفتح لله.

سألتك بل اوصيك ان متّ فاكتبی   علی لوح قبری: كان هذا متّيما
لعلّ شجيّاً عارفاً سنن الهوی   يمرّ علی قبر الغريب فسلّما

هزار سال بامید تو توانم بود
هر آنگهی کت بینم هنوز باشد زود
هنوز از تو چه دیدم از انچه خواهم دید
ز شیر صورت او دیدم و ز آتش دود
اگر چه در غم تو جان و دل زیان کردم
من این زیان نفروشم بصدهزاران سود

امّا جوانمردان طریقت و سالکان راه حقیقت در بند کرامات نشوند و آرزوی

آن نکنند، زیرا که کرامت ظاهر از مکر ایمن نبود، و از غرور خالی نباشد.

درویشی در بادیه تشنه گشت از هوا قدحی زرّین فرا دید آمد پر آب سرد. درویش گفت: بعزت وجلال تو که نخورم اعرابئی باید که مرا سیلی زندوشربتی آب دهد ورنه بکراماتم آب نباید. تو خود قادری که آب در جوف من پدید آری. درویش این سخن از بیم غرور میگفت دانست که کرامات از مکر وغرور خالی نباشد.

شیخ الاسلام انصاری گفت: حقیقت نه بکرامات می درست شود، که حقیقت خود کرامتست. از کرامات مکرم باید دید و از عطا معطی، هر که با کرامات بنگرد او را بآن باز گذارند، هر که با عطا گراید از معطی باز ماند. **بوعمرو زجاجی گفت**: اگر بشرّیت من ذرّه‌ای کم شود دوستر از آن دارم که بر آب بروم.

۳ - النوبة الاولى

قوله تعالی: «**قل الحمد لله**» گوی ستایش بسزا الله را «**و سلام علی عباده الذین اصطفی**» ودرود او بر رهیگانِ او که بگزیدایشانرا «**أالله خیر امّا تشرکون**(۵۹)» الله به است خدائی را یا آنچه شما می انباز ان خوانید با او؟

«**امّن خلق السموات و الارض**» این انبازان که میگوئید به است یا او که آسمان و زمین آفرید، «**و انزل لکم من السماء ماءً**» و فرو فرستاد شما را از آسمان آبی «**فانبتنا به**» تا بر رویانیدیم بآن آب «**حدائق ذات بهجة**» بستانهای دیوار بست نیکو منظر [با زینت] «**ما کان لکم ان تنبتوا شجرها**» نبود شما را توانِ آن که درختانِ آن رویانیدید، «**أاله مع الله**» [در کرد گاری] با الله خدائی

دیگر بود که در انبازی اورا دیگرست، « **بل هم قوم یعدلون**(۶۰) » نیستجزز ان که ایشان قومی‌اند که اورا بدروغ می‌عدیل وهامتا گویند.

«**امن جعل الارض قراراً** » انباز به یا آنکس که زمین‌را جای‌آرام‌جهانیان کرد « **و جعل خلالها انهاراً** » ومیان‌درختان آن‌جویها روان کرد « **و جعل لها رواسی** » وآنرا لنگرها کرد از کوهها، « **و جعل بین البحرین حاجزاً** »ومیان‌دو دریا از نگه داشت خویش حاجزی کرد بازدارنده از آمیختن « **أاله مع الله** »خدائی دیگرست‌باالله‌در کرد کاری؟ « **بل اکثر هم لا یعلمون** (۶۱) »[انبازدرخدائی‌نیست]، که بیشتر ایشان نمیدانند.

« **أمن یجیب المضطر** » انباز به یا آنکس که پاسخ میکند بیچارهٔ مانده‌را، « **اذا دعاه** » آنگه که خواند اورا، « **و یکشف السوء** » و بد و رنج و ناخوشی می باز برد، « **و یجعلکم خلفاء الارض** » وشما را پس یکدیگر درین زمین می‌نشاند [گروهی از پس گروهی] « **أاله مع الله** » خدائی دیگرست با الله؟ « **قلیلاما تذکرون** (۶۲) »چون أندك [پند پذیرید و] دریابید.

« **أمن یهدیکم** » انباز به یا آنکس که شما را می راه نماید، « **فی ظلمات البر والبحر** » در تاریکیهای دشت ودریا، « **و من یرسل الریاح بشراً بین یدی رحمته** و آنکس که گشایدبادها در هوای جنوب پیش باران، فا بخشایش خوش، «**أاله مع الله** » خدائی دیگر است با الله؟ « **تعالی الله عما یشرکون**(۶۳) »چون برتروپاکست الله از انباز که میگویند.

« **أمن یبدؤا الخلق ثم یعیده** » انباز به یاآنکس که‌این‌جهان‌می‌آفریندو باز آن جهان، **و من یرزقکم من السماء والارض** و آنکس که‌شمارامی روزی دهد از آب آسمان و خاك زمین. « **أاله مع الله** » خدائی دیگر است با الله در کرد کاری؟ « **قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین** (۶۴) »گوی بیارید حجّت خویش[برخدای

انباز که میگوید] اگر می راست گوئید .

« **قل لایعلم من فی السموات والارض الغیب الّا الله** » گوی نداندهر که در آسمان و زمین کس است نامده وپوشیده مگر الله .

« **و ما یشعرون ایان یبعثون(٦٥)** » و ندانند که کدام هنگام ایشانرا بر انگیزانند .

« **بل ادّارك علمهم فی الاخرة** » یا دانش ایشان در رستخیز رسید ؟ « **بل هم فی شك منها** » بل که ایشان در گمانند از آن ، « **بل هم منها عمون(٦٦)** » بل که ایشان نا بینااند از آن .

و « **قال الذین کفروا** » نا گرویدگان گفتند : « **أئذا کنا تراباً و آباؤنا** » باش که ما خاك گردیم وپدران ما ، « **أئنا لمخرجون(٦٧)** » ما بیرون آوردنی‌ایم از زمین ؟

« **لقد وعدنا هذا** » وعده دادند ما را این ، « **نحن و اباؤنا من قبل** »هم ماو پدران ما پیش فا ، « **ان هذا الا اساطیر الاولین(٦٨)** » نیست این سخن مگر افسانه‌های پیشینیان .

« **قل سیروا فی الارض** » گوی بروید در زمین «**فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین(٦٩)** » وبنگرید که چون بود سرنجام بدان .

« **ولاتحزن علیهم** » بریشان اندوه مبر « **ولاتکن فی ضیق ممایمکرون(٧٠)**»و تنك مباش در دستان گری ایشان .

«**ویقولون متی هذاالوعدان کنتم صادقین(٧١)**» ومیگویند که هنگام این وعده کی است اگر می راست گویند .

« **قل عسی ان یکون ردف لکم بعض الذی تستعجلون(٧٢)** » گوی مگر آنچه شما بآن می‌شتابید لختی در قفای شما رسید .

« **و ان ربك لذو فضل علی الناس** » و خداوند تو خداوندی با نیکوکاری و فضل است بر مردمان . « **و لکن اکثر هم لایشکرون**(۷۳) » لکن بیشتر مردمان به آزادی نه‌اند .

« **و انّ ربك لیعلم ما تکنّ صدورهم** » و خداوند تو میداند هرچه در دلهای ایشان نهفت میدارد « **و مایعلنون**(۷۴) » و هرچیز که ایشان آشکارا میدارند .

« **و ما من غائبة فی السماء و الارض** » و نیست هیچ پوشیده در آسمان و زمین ، « **الّا فی کتاب مبین**(۷۵) » مگر آن در لوح نبشته پیدا و روشن . « **انّ هذا القرآن یقصّ علی بنی اسرائیل** » این قران میخواند بر **بنی اسرائیل** « **اکثر الذی هم فیه یختلفون** (۷۶) » بیشتر آن که ایشان در آن دو گروهند ، [که صواب چیست و کدامست] .

« **و انّه لهدی و رحمة للمؤمنین**(۷۷) » و این راه نمونی و بخشایشی است گروندگان را . « **انّ ربّك یقضی بینهم بحکمه** » خداوند تو داوری برد میان ایشان [فردا بداوری بریدن خویش] « **و هو العزیز العلیم**(۷۸) » واوست آن توانای تاوندهٔ دانا .

« **فتوکل علی الله** » پشتی‌دار وکار سپار بخداوند [خویش] « **انّك علی الحق المبین** (۷۹) » که تو بر راستی روشنی .

النوبة الثانية

قوله : « قل الحمد لله » . ای ـ قل یا ایها الرسول « الحمدلله » ای ـ الشکرو

الثناء كلّه لله ، لانـّه هوالذى يستحقّه على‌الحقيقة على آلائه و نعمائه . وقيل قل يـا **محمد** الحمدلله على هـلاك كفّارالامـم الخـالية . وقيل قـل الحمدلله الـذى علّمك هذاالامـر الذى ذكـر ، « و سلام على عباده الّـذين اصطفى » و هـم الانبياء عليهم السلام ، دليله قوله : « و سلام على المرسلين » و قيل هم اصحاب **محمد** (ص) اصطفاهم الله لنبيّه ، و قيل هم امة **محمد** (ص) ، وهى امّة الاتـّباع الّذين اصطفاهم‌الله لمعرفته و طاعته و هى‌الفرقة النّاجية من‌الثلاث و السّبعين ، قال الله تعالى : « و ممن خلقنا امّة يهدون بالحقِ و به يعدلون » . ثمّ قال الزاماً للحجة : « أ الله خير » اى قل يا **محمد** لكفّار قومك الزاماً للحجة عليهم : « أ الله خير » أمّا يشر كون ، اى عبادةالله خيرام عبادتـكم الاصنام . رسول خدا هر گه كه اين آيت خواندى گفتى : « بل‌الله‌خير و ابقى واجل و اكرم » ، قرائت اهل **بصره‌وعاصم** يشر كون بياء است وباقى قرّاءبتاء مخاطبه خوانند ، و استفهام بر طـريق انكار و توبيخ است. فـان قيل لفظ « الخير » يستعمل فى شيئين فيهما خير ولاحدهما مزيّة ولا خير فى‌الاصنام‌اصلاً ـ قلنامطلق‌لفظ « الخير » لايقتضى هـذا ، و الدليل عليه قوله : « اصحاب الجنّة يومئذ خيرمستقراً و احسن مقيلاً » و لم يقتض ذلك ان يـكون لاهل النّار مقيل حسن و لـكنّ المراد به زيادة التشديد . و قيل انـّما ذكر ذلك لاعتقاد الجهلة والكفّار ، انّ فى‌الاصنام‌خيراً ؛ فكان ذلك على زعمهم .

اهل معنى را در لفظ « ام » كه مكرّرست درين آيات دو طريقست : يكى آنكه سخن در « امّا يشر كون » تمام شد ، و منقطع گشت ، آنگه بـراستيناف گفت ، بر معنى استفهام : « أم من خلق » ، « من جعل » « من يجيب » ، من « يهديكم » ، « من يرسل » تستفهم فيها كلّها ؛ ديگر طريق آنست كه « أم » در همهٔ آيات معطوف است بر « أمّا يشر كون » برتأويل آن كه : ما تشر كون‌خير أم من خلق ما تشر كون‌خير أم من جعل ، ما تشر كون خير أم من يجيب ، الى آخره .

« أمّن خلق السموات و الارض » لمصالح عباده و معاشهم « وانزل لكم » ای ـ لاجلكم « من السّماء ماءً » ای ـ مطراً « فانبتنا به حدائق » بساتين محوطاً عليها « ذات بهجة » ای ـ ذات زينة و حسن . فكلّ موضع ذی اشجار مثمرة محاط عليه فهو حديقة. و كلّ ما يسرّ منظره فهو بهجة « ماكان لكم ان تنبتوا شجرها » ای ما كان لكم استطاعة الانبات « أ ألٰه مع الله » يعنی أ مع الله الٰه يشاركه فی خلق هذه الاشياء فيشتركوا بينه و بين الله فی العبادة « بل هم قوم يعدلون » عن الطريق . وقيل يعدلون عن النظر فی الادلة المؤدية الی العلم بانّ الله هو الذی تفرّد بخلق هذه الاشياء . وهو الذی يستحق العبادة .

« أم من جعل الارض قراراً » يعنی ـ آلهتكم خير ام من جعل الارض ذات مستقر وثبات يستقرّ عليها الاجسام. والقرار ـ مصدر قرّ يقرّ ـ اذا ثبت ، ای ـ مهّد لكم الارض و مكّنكم من السكون اليها والتصرف علی ظهرها و المشی فی اماكنها « و جعل خلالها انهاراً » يعنی خلال اشجارها و نباتها ، والخلال والخلل ـ منفرج ما بين الشيئين ـ والمعنی ـ و فجّر من نواحی الارض انهاراً و اجری فيها الماء الی مواضع حاجاتكم ، « و جعل لها رواسی » ای ـ جبالاً ثقالاً ، ثوابت الاصول ، لئلا تزول بمن عليها . و الرّواسی ـ جمع الجمع ـ يقال جبل راسٍ وجبال راسية ثم تجمع الرّاسيه علی الرّواسی. « و جعل بين البحرين » العذب و الاجاج و قيل **بحر فارس** و **بحر الروم** . و قيل العذب : **جيحان** و **سيحان** و **دجلة** و **الفرات** و **النيل** ؛ والاجاج سائر البحار جعل الله تعالی بينهما « حاجزاً » ای ـ مانعاً ، بلطيف قدرته علی وجه لايشاهد و لايعاين ، يمنع اختلاط احدهما بالاخر « أ اله مع الله » يفعل ما يشاء من هذه الافاعيل « بل اكثرهم لا يعلمون » لانّهم لايستدلّون فيعلموا .

« ام من يجيب المضطرّ اذا دعاه » ای ـ قل لهؤلاء المشركين : أهذه الاوثان

التى تعبدونها الذين لايسمعون دعاءكم ولايقدرون على اجابتكم خير لكم أم الله الذى « يجيب المضطر اذا دعاه » المضطر ـ المفتعل من الضرورة ـ وهو المدفوع الى ضيق من الامر و قيل اصله من الاضرار ، و هو القرب والتصاق الشيء بالشيء ومعنى الآية ـ انّ هذا المضطر ان كان غريقاً فى الماء انقذه ، و ان كان غريقاً فى الذنوب غفر له ، وان كان مريضاً شفاه ، و ان كان مبتلىً عافاه ، و ان كان محبوساً اطلقه ، و ان كان مديوناً قضى دينه ، و ان كان مكروباً فرّج كربه ، « و يكشف السوء » اى الضرّ و الشدائد ـ « و يجعلكم خلفاء الارض » يأتى بقوم بعد قوم و قرن بعد قرن ، فكلّ قرن خلف لمن قبلهم . « أاله مع الله » اى ـ هل يثبتون له شريكا يعينه « قليلا ما تذكّرون » بالياء قرائت ابى عمرو اى ـ لايتذكّرون الّا تذكّراً قليلا ، فيكون قليلاً منصوب على انّه صفة مصدر محذوف .وقرأ الباقون بالتاء على معنى :قل لهم يا محمد «قليلاً ما تذكرون» ، و الكوفيون غير ابى بكر يخفّفون الذّال .

« امّن يهديكم » اى ـ قل لهم يا محمد أهذه الاوثان خير لكم أم الله الذى يرشدكم الى طريق البحر والبرّ فى ظلمات الليل بما خلق لكم من القمر والنجوم و الرّياح « ومن يرسل الرياح » قرأ ابن كثير و حمزة و الكسائى : « يرسل الريح » .و قوله: « بشراً » فيه اربع قراآت ذكرناها فى سورة الاعراف « بين يدى رحمته » الرحمة هاهنا ـ المطر ـ « أاله مع الله تعالى الله عما يشركون » جلّ وعظم من ان يكون له شريك او يكون معه اله .

« امّن يبدؤ الخلق ثم يعيده » يقال بدأ الخلق و ابدأ هم اذا وجدهم اوّل مرة ، و اعاد هم اوجد هم بعد اماتتهم ، « ومن يرزقكم من السماء والارض » من السماء بالمطر و من الارض بالنبات . « قل هاتوا برهانكم » يعنى ـ قل لهم « ان كنتم » تعلمون انّ مع الله الهاً يفعل شيئاً من ذلك اويقدر عليه فاظهروا افعاله و دلّوا على قدرته «ان كنتم» تصدقون فى مقالتكم . بل هو صنع الله الذى اتقن كلّ شيء . ذكر فى هولاء الآيات

الخمس و قال یبدأ و یهدی بلفظ المضارع بعد قوله : « امّن جعل الارض » ، لانّ بعض افعاله تقدّم و حصل مفروغاً منه و بعضها یفعله حالاً بعد حال کالمتصل الدائم .

« قل لایعلم من فی السموات والارض الغیب » ، غیب اینجا علم رستخیز است . قومی آمدند . و از رسول خدا پرسیدند که این رستخیز که تو ما را بآن می‌وعده‌دهی کی خواهد بود ؟ جواب ایشان این آیت آمدیعنی که این غیب است ولایعلم الغیب الّا الله . و قیل الغیب مایحدث ویکون فی غد قالت عایشه: من زعم انّه یعلم ما فی غدٍ فقد اعظم علی الله الفریة والله عزّوجل یقول : « قل لایعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله » .

منجّمی در پیش حجاج شد حجاج لختی سنگ ریزه در دست کرد و خود بر شمرد آنگه منجم را گفت بگوی تا در دست من سنگ ریزه‌چند است منجم حسابی که دانست بر گرفت و بگفت و صواب آمد حجاج آن بگذاشت ولختی دیگر سنگ ریزه ناشمرده در دست کرد گفت : این چندست منجم هرچند حساب میکرد جواب همه خطا می‌آمد . منجم گفت ایها الامیر اظنك لاتعرف عدد ما فی یدك .چنان ظن می برم که تو عدد آن نمیدانی حجاج گفت چنین است نمی‌دانم عدد آن،وچه فرق است میان این و آن . منجم گفت اوّل بار تو برشمردی و از حد غیب بدر آمد واکنون تو نمیدانی و غیب است ولایعلم الغیب الّا الله .

« و ما یشعرون ایّان یبعثون » ای ــ لایعلمون متی ینشرون ، ایّان حقیقتها : ایّ اوان ــ فاختصر ثم ادغم .

« بل ادّارك علمهم فی الآخرة » ، ادرك بر وزن افعل قرائت مکی است وبصری و«بل»هاهنا فی موضع « ام » ، تأویلها ــ امادرك علمهم فی الآخرة فیعلمون وقت قیامها. معنی آنست که دانش ایشان در رستخیز رسید تا بدانند.که وقت آن کی خواهد بود؟ و این استفهام بمعنی نفی است یعنی که نرسیدوندانندوقت آن . باقی قرّاءادّارك خوانند

و ادّراك و تدارك بمعنی یکسانست ،و تأویلها ـ ادرك علم المتقدّمين بعلم المتأخرين و استوى علمهم فی قيام الساعة انّه لايعلم وقت قيامها الّا الله ، ميگويد : دانشهای ايشان در كيى رستخيز همه درهم رسيد بدانستند همه كه نتوانند دانست « بل هم فی شك منها » فی الدنيا ، أی ـ لم يحصلوا بالخوض الّا على الشكّ فيها كقوله : «ان نظنّ الّا ظنّا و ما نحن بمستيقنين» ، ـ « بل هم منها عمون » ای ـ من علمها جاهلون ،واحده عم ، اخبر الله تعالى عن تردّد هم فی امر الساعة و انّ قصاراهم و غايتهم العمى فی ذلك.

« و قال الّذين كفروا » يعنی مشركی **مكة** : « أئذا كنّا تراباً » أنبعث اذا كنّا تراباً « و آباؤنا » ای ـ و تبعث آباؤنا بعد كونهم رُفاتاً و رميماً «ائنّا لمخرجون» من قبورنا احياء،هذا لايكون. قرأ **نافع** « اذا كنّا» مكسورة الالف ، « ائنّا »بالاستفهام، و قرأ **ابن عامر** و **الكسائی** « أئذا » بهمزتين ، « ائنّا » بنونين ، الباقون بالاستفهام فيهما جميعاً .

« لقد وعدنا هذا » ، ای ـ هذا الذی يقوله **محمد** من البعث و القيامة و كذلك وعد اباؤنا من قبلنا فی الازمنة المتقدّمة ثمّ لم يبعثوا ، « ان هذا الّا اساطير الاولين » ، الاساطير ـ الاحاديث التی ليست لها حقيقة .

« قل سيروا فی الارض فانظروا كيف كان عاقبة المجرمين» ای عاقبة امر الكافرين المكذّبين بالرسل المنكرين للبعث . تجدوا ديارهم خاوية و ابدانهم بائدة فاحذروا و لاتكذّبوا ـ فيحلّ بكم مثل ما حلّ بهم . و قيل معنى الآية ـ اقراوا القرآن فانّ احوالهم مذكورة فيه يغنكم عن التطواف فی الارض و البلاد .

« و لاتحزن عليهم» ای ـ على تكذيبهم فلست بمواخذ به و ذلك انّ النبی (ص) كان يخاف انّ اصرارهم على الكفر لتفريط من جهته ، فآمنه الله منه . و قيل معناه ـ لاتحزن على ايذائهم اياك ، فسننصرك عليهم « و لا تكن فی ضيق ممّا يمكرون » فانّی اكفيكهم والله يعصمك من الناس . قرا **ابن كثير** « فی ضيق » بكسر الضاد ـ نزلت فی

المستهزئين الذين اقتمسوا شعاب مكة وقد مضت قصّتهم.

« و يقولون متى هذا الوعد » ا ى ـ متى يكون هذا الذى تعدنا من‌العذاب و البعث ان كنت تصدق فيما تقول.

« قل عسى ان يكون ردف لكم ، ردف لكم و اردفكم و ردفكم بمعنى واحد، اى ـ عسى ان يكون بعض العذاب قد دنا منكم و تبعكم وقرب منكم قرب الرديف من مردفه من‌القتل والاسرِ والسّبى و السّنين والجدب والبعض مدّخر ليوم البعث و النشور . وقيل الموت بعض من القيامة و جزء منها . وفى‌الخبر : « من مات فقد قامت قيامته». و قيل فى قوله : « ردف » ضمير يعود الى الوعد و تقديره : ردفكم الوعد ، فعلى هذا يحسن الوقف على « ردف » . ثم يقول : « لكم بعض الذى تستعجلون » .

« و انّ ربّك لذو فضل على‌الناس » بترك المعاجلة بالعذاب على المعاصى « و لكن اكثر » الناس « لايشكرون » له فيستعجلون .

«و انّ‌ربك ليعلم ما تكنّ صدورهم» ، ـ اى‌ما تُضمره و تُستره « وما يعلنون» ، يظهرون من‌القول فليس تأخير العذاب عنهم لخفاء حالهم و لكن له وقت مقدّر .

« و مامن غائبة فى السّماء و الارض » اى ـ ما من غائبة ممّا اخفاه عن خلقه و غيّبه عنهم من عذاب السّماء والارض والقيامة «اّلا فى كتاب مبين » فى‌اللوح‌المحفوظ و فى‌القضاء المحتوم . و قيل ما من فعلة او لفظة خافية اخفاها اهل السّموات والارض اّلاو هو بيّن فى‌اللوح المحفوظ. وقيل ما من‌فعلة اوكلمة اّلا هى عندالله‌معلومةليجازى بها عاملها . و قيل ما من حبّة خردل غائبة كقوله : « انّها ان تك مثقال حبّة من خردل فتكن فى صخرة او فى‌السموات او فى الارض يات بها الله » .

« انّ هذا القران يقصّ على بنى اسرائيل » ، اى ـ يبيّن لاهل الكتابين ما يختلفون فيه فيما بينهم من سرائر علومهم و سراير انبيائهم و اخبار اوائلهم . وقيل المراد به ذكر عيسى و امّه و عزير و ذكر محمد عليهم السلام فانّهم اختلفوافيهم،

و الله بيّن امرهم و دينهم فی القران بياناً شافياً . و قيل يقصّ عليهم لوقبلوا واخذوا به.

« و انّه لهدیً ورحمة » ای ـ وانّ القران لهدیً من الضلالة و رحمة من العذاب لمن آمن به و عمل بما امر فيه . و انّما خصّهم به لاختصاصهم بالاهتداء والانتفاع به، و هو نظير قوله : « ولايزيد الظالمين الّا خساراً » .

« انّ ربّك يقضی بينهم » ـ بين بنی اسرائيل فی الدنيا « بحكمه » فيما حرّفوه من الكتاب و بدّلوه . و قيل يحكم القيامة فيجازی المحقّ بحقّه والمبطل بباطله . وقيل يقضی بالقتال و قد امر به . « و هو العزيز » فلا يغالب ، « العليم » بما امر و نهی .

« فتوكّل علی الله انك علی الحق المبين » هو ـ متعلق بقوله : « انّ ربّك يقضی بينهم بحكمه » ای ـ حكمه فی الكفار و هو امره اياك بقتالهم . و اذا قضی سبحانه بذلك وامرك به « فتوكل علی الله » فی محاربتهم و لاتحذر كثرتهم وشوكتهم « فانّك علی الحق المبين » ای ـ فی رضی الله و اتّباع امره فثق بالظفر من الله والغلبة علی الاعداء .

النوبة الثالثة

قوله: «قل الحمد لله» بدان كه مقامات راه دين بر دو قسم است : قسمی ازآن مقدمات گويند كه آن دز نفس خويش مقصود نيست ، چون توبه و صبر و خوف و زهد و فقر و محاسبه ، اين همه وسائلند بكاری ديگر كه ورآء آنست ؛ و قسم ديگر مقاصد ونهايات گويند كه در نفس خويش مقصودند چون محبّت وشوق ورضا و توحيد و توكّل اين همه بنفس خويش مقصودند نه برای آن می‌بايد تا وسيلت كاری ديگر

باشد. و حمد خداوند جلّ جلاله و شکر و ثناءِ وی ازین قسم است که بنفس خویش مقصودند. و هر آنچه بنفس خویش مقصود بود در قیامت و در بهشت بماند وهرگز منقطع نگردد. و حمد ازین بابست که ربّ العزة در صفت بهشتیان میگوید: «و آخر دعویهم ان الحمدلله ربّ العالمین»، «الحمدلله الذی اذهب عنّا الحزن»، «الحمدلله الذی صدقنا وعده» و شکر و آفرین قرین ذکر خویش کرده در قران مجید که میگوید جلّ جلاله: «فاذکرونی اذکرکم و اشکروا لی ولاتکفرون» و فردا در آن عرصهٔ عظمی و انجمن کبری که ایوان کبریا بر کشند و بساط عظمت بگسترانند منادی ندا کند که: لیقم الحمّادون. هیچکس بر نخیزد آن‌ساعت مگر کسی که پیوسته در همهٔ احوال و اوقات حمد و ثناءالله گفته و سپاس داری‌وی‌کرده و حق نعمت وی بشکر گزارده وبنده درمقام شکر و حمد آنگه درست آید که در وی سه چیز موجود بود: یکی علم، دیگر حال، سوم عمل. اوّل علم است و از علم حال زاید و از حال عمل خیزد. علم شناخت نعمت است از خداوند جلّ جلاله. وحال شادی دلست بآن نعمت،والیه الاشارة بقوله عزّوجلّ: «فبذلك فلیفرحوا»،وعمل‌بکار داشتن نعمت است در آنچه مراد خداونداست و رضاءِ وی در آنست. و الیه الاشارة بقوله: «اعملوا آل داود شکراً».

قوله: «و سلام علی عباده‌الذین اصطفی»، یك قول آنست که این‌عباد صحابهٔ رسولند(ص)،مهتران‌حضرت‌رسالت واختران آسمان ملّت. وآراستگان بصفت صفوت، مثل ایشان اندر ان حضرت رسالت مثل اختران آسمانست با خورشید رخشان، چنانکه ستارگان مدد نور از خورشید ستانند و فر سعادت از وی گیرند همچنین آن مهتر عالم و سیّد ولد آدم در آسمان دولت دین برمثال خورشید بود آن عزیزان صحابه مانند اختران حضرت رسالت بایشان آراسته ورأفت و رحمت نبوّتست‌ایشانرا بتهذیب و تأدیب پیراسته و زبان نبوت باین معنی اشارت کرده که: «اصحابی‌کالنجوم

بايّهم اقتديتم اهتديتم ». آن مهتر عالم در صدر نشسته و یاران بر مراتب احوال خويش حاضر شده : يكى وزير ، يكى مشير ، يكى صاحب تدبير ، يكى ظهير ، يكى اصل صدق ، يكى مايهٔ عدل ، يكى قرين حيا ، يكى كان سخا ، يكى سالار صدّيقان ، يكى امير عادلان ، يكى مهتر منفقان ، يكى شاه جوانمردان ؛ يكى چون شنوائى ، يكى چون بينائى ، يكى چون بويائى ، يكى چون گويائى ، چنانكه جمال غالب بشر باين چهار صفت است. كمال حالت ايمان باين چهار صفت است : صدق و عدل و حيا و سخا و اين صفت جوانمردان است كه ربّ العالمين گفت : « وسلام على عباده الذين اصطفى» ويقال اصطفاهم فى آزاله ثم هداهم فى آباده . گزيدگان بندگان ايشانند كه در ازل اصطفائيّت يافتند و در ابد بهدايت رسيدند از آن راه بردند كه شان(۱) راه نمودند ، از آن راست رفتند كه شان بر گزيدند ، از آن طاعت آوردند كه شان پسنديدند . ايشانرا از حق جلّ جلاله سه سلامست : روز ميثاق سلام بجان شنيدند : « و سلام على عباده الذين اصطفى » ، امروز برلسان سفير بواسطه نبوت شنيدند : « و اذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم » ، فردا كه روز بازار بود وهنگام بار بى سفير و بى واسطه بشنوند كه : « سلام قولاً من رب رحيم »

« امّن خلق السموات و الارض » الآية ، ازروى فهم برلسان معرفت روندگان را در اين آيات اشاراتست : گفتند زمين و تربت اشارتست بنفس آدمى كه ويرا از آن آفريدند، وآسمان برفعت اشارتست بعقل شريف رفيع كه از آن رفيع تروشريفتر هيچ خصلت نيست و آب كه سبب حيوة است و بوى نشو حيوانات و نباتست مثل علم مكتسب است چنانكه آب زندگى هرچيز و هر كس را مدد ميدهد علم زندگى دلرا مدد ميدهد« وحدائق ذات بهجة » اشارتست باعمال پسنديده و طاعات آراسته چنانكه بواسطهٔ آب باغ و بوستان و انواع درختان و ثمرات الوان از آب روان آراسته شود و زينت و بهجت از آن گيرد همچنين اعمال و طاعات بندگان بمقتضى علم و وساطت

(۱) كشان (ج)

عقل حاصل می آید تا آراستهٔ دین میشود و بسعادت ابد می رسد.

لطیفهٔ دیگر شنو ازین عجب تر: زمین که بار خلق میکشد مثلی است بار گیر حضرت دین را. مصطفی (ص) گفت: «اجعلوا الدنیا مطیّة تبلغکم الی الاخرة، واجعلوا الاخرة دار مقرّکم و محطّ رحالکم»، و آسمان اشارت به بهشت است. و از طریق مجاورت عبارت ازآن است که مصطفی (ص) گفته: انّ الجنّة فی السّماء. وآب اشارتست بوحی و علم که بواسطهٔ نبوّت به بندگان میرسد. یدلّ علیه ما، قیل فی قوله تعالی: «والله انزل من السّماء ماء فاحیا به الارض بعد موتها، انّ فی ذلك لآیة لقوم یسمعون» انّه عنی بالماء القرآن بدلالة انّه علّقه بالسّماع ولیس الماء ممّا یسمع و کذلك قوله: «انزل من السّماء ماء فسالت اودیة بقدرها» عنی بالماء القرآن، کذلك روی عن ابن عباس.

«امّن جعل الارض قراراً» نفوس العابدین قرار طاعتهم، و قلوب العارفین قرار معرفتهم، وارواح الواجدین قرار محبّتهم، واسرار الموحّدین قرار مشاهدتهم، وفی اسرارهم انهار الوصلة وعیون القربة، بها یسکّن ظمأ اشتیاقهم، وهیجان احتراقهم. «وجعل لها رواسی» من الابدال و الاولیاء والاوتاد، بهم یدیم امساك الارض وببرکاتهم یدفع البلاء عن الخلق، ویقال الرواسی هم الذّین یهدون المسترشدین الی ربّ العالمین.

«امّن جعل الارض قراراً» آن کیست که زمین اسلام درزیر قدم توحید موحدان آورد؟ «و جعل خلالها انهاراً» آن کیست که چشمه‌های حکمت در دل عارفان پدید آورد؟ «وجعل لها رواسی» آن کیست که حصارهای معرفت در سرّ دوستان بنا او کند؟ «و جعل بین البحرین حاجزاً» آن کیست که میان دریای خوف ورجا سحاب استقامت اقامت کرد؟ «ءاله مع الله» هیچ خدائی دانید بجز من که این کرد؟، هیچ معبود شناسید بجز من که این ساخت؟ و قیل «و جعل بین البحرین حاجزاً»، یعنی بین القلب و النفس لئلاّ یغلب احدهما صاحبه، در نهاد آدمی هم کعبهٔ دل است هم مصطبهٔ نفس، دو جوهر متضادند در خلقت بهم پیوسته، و در طریقت از هم گسسته، هر دو در هم

گشاده ، و میان هریکی از قدرت حاجزی نهاده . هر گه که آن نفس امّاره در سرا پردهٔ دل شبیخون برد آن دل محنت زده بتظلّم بدرگاه عزّت می‌شود و از جنّات قدم خلعت نظر بدو می‌آید . اینست سرّ آن خبر که : « انّ لله تعالی فی کلّ یوم و لیلة ثلثمائة و ستین نظرة فی قلوب العباد » .

نظیر این آیت در سورة **الفرقان** است : « وهوالذی مرج البحرین هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج ». بر لسان اهل معرفت این دو دریا صفت دل مؤمن‌است وآن دو آب صفت آنچه دروست ، از دو معنی متضاد : خوف ورجا ، شك ویقین ، ضلالت و هدایت ، حرص وقناعت ، و غفلت و یقظت . ربّ العزة میان هردو ضد حاجزی‌ومانعی پیدا کرده : میان خوف و رجا از حسن‌الظن حاجزی است تا تلخی ترس خوشی امید تباه نکند . میان شك و یقین از معرفت حاجزی است تا ملوحت شك عذوبت یقین تباه نکند . میان ضلالت و هدایت از عصمت حاجزی است تا مرارت ضلالت حلاوت هدایت تباه نکند . میان حرص و قناعت از تقوی حاجزی است تا کدورت حرص صفاوت قناعت تباه نکند.میان غفلت و یقظت از مطالعت نظر حاجزی است تا ظلمت غفلت نور یقظت تباه نکند . « أاله مع‌الله » بجز الله خدائی دیگر دانید که چنین صنع سازد و این قدرت دارد ؟

« امّن یجیب المضطرّ اذا دعاه» گفته‌اند: مضطرّ آن کودك است که در شکم مادر بیمار است ومادر از بیماری وی بی‌خبر . آن کودك در آن ظلمت رحم از آن بیماری بنالد و جز از الله هیچ کس حال وی نداند . ربّ العزة آن نالیدن و زاریدن وی بنیوشد و برأفت و رحمت خود در دل مادر افکند تا آن طعام که شفاء کودك در آن بود بآرزوی بخواهد و بخورد . کودك از آن‌بیماری شفا یابد .

و قیل انّ **داود الیمانی** دخل علی مریض من اصحابه فقال له‌المریض :یاشیخ ادع الله لی . فقال الشیخ للمریض : ادع لنفسك فانك المضطرّ . وقد قال الله عزّوجلّ :

« امّن یجیب المضطرّ اذا دعاه » دست گیر درماندگان است و فریاد رس نومیدان و زاد مضطرّان ویادگار بیدلان، پاسخ کند کوشهای بندگان را بجـزا ، و امیدهای عاجزان بوفا ، و دعاهای ضعیفان بعطا . در ازل همه احسان‌او،درحال همه‌انعام‌او ، و در ابد برهمه افضال او .

خبر درست است که فردا چون مؤمنان در بهشت آرام گیرند بعضی زوایای بهشت خالی ماند تا ربّ العزة خلقی نو آفرینندوآن منازل و درجات که از بهشتیان زیادت آید بایشان دهد چگوئی از کرم وی سزد که خلقی نوآفریده عبادت ناکرده و رنج نابرده بناز و نعیم بهشت رساند و این‌بندگان دیرینه رنجها کشیده و در دین اسلام عمر بسر آورده و غمها خورده و دل درفضل و کرم او بسته، چه گوئی ایشانرا از فضل خود محروم کند ؟ یا از درگاه خویش براند ؟ حقّا که نکند ، وفضل ورحمت خود ازیشان دریغ ندارد .

یحیی معاذ عجب سخنی گفته‌درمناجات‌خویش، گفت : الهی مرا اعتمادبر گناه است نه‌برطاعت، زیرا که در طاعت اخلاص می‌باید و آن مرا نیست‌و در معصیت فضل می‌باید و آن ترا هست .

بوبکرواسطی گفت : الهی کمال پاکی وعین قدسِ قدم بود که این فرزند آدم در چون تو پادشاهی عاصی‌شدند و الّا درهشتده(۱) هزارعالم کدام‌نقطهٔ حدوث را یارای آن بودی که بخلاف فرمان یك‌نفس بر کشیدی اگرنه از بهر کمال فردانیّت و ذات جلال بی‌نقصان تو بودی چرا بایستی که مقرّبان حضرت ومرسلان‌بارگاه‌عزت نیز در خجالت زلّات صغایر آیند این بآنست تا عالمیان بدانند که بـکمال صفات جز ربوبیت او منعوت نیست وبپاکی و بی‌عیبی جز جلال بر کمال او موصوف‌نیست .

(۱) هجده (ج)

٤ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی: « **انّك لا تسمع الموتی** » تو نتوانی که کرانرا شنوانی « **ولاتسمع الصمّ الدعاء** » وکران آواز خواندن نشنوند « **اذا ولّوا مدبرین** (۸۰) [خاصّه] آنگه که پشت بر گردانند و بر گردند.

« **و ماانت بهادی العمی عن ضلالتهم** » و تو آن نیستی که با راه آری نا بینایانرا از گمراهی ایشان « **ان تُسمع الّا من یؤمن بآیاتنا** » نشنوانی مگر آن کس که بگرود بسخنان ما « **فهم مسلمون** (۸۱) » وایشانند که مسلمانانند.

« **و اذا وقع القول علیهم** » و چون گفت خدای و سخن او واجب گشته بریشان افتد [که مهلت بس و آزرم نیست]، « **اخرجنا لهم دابة من الارض** » بیرون آریم ایشانرا جنبنده‌ای از زمین « **تکلمهم** » فرا روی مردم میگوید « **انّ الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون** (۸۲) » که مردمان بآیات و سخنان ما و بوعد و وعید ما بنمی گروند و بی گمان نمی باشند.

« **ویوم نحشر** » وآن‌روز که فراهم آریم « **من کلّ امة فوجاً** »از هر امّتی جوکی (۱) « **ممن یکذّب بآیاتنا** » ازیشان که بدروغ میداشتند سخنان ما « **فهم یوزعون** (۸۳)» ایشان را فراهم میرانند و می‌باز دارند.

« **حتی اذا جاوا** » تا آنگه که آیند [باللّه] « **قال أکذبتم بآیاتی** » گوید

(۱) نسخهٔ ج : جوقی

سخنان من دروغ شمردید؟ « **ولم تحیطوا بها علما** » و آنرا در نیافتید « **امّا ذا کنتم تعملون** (۸۴) » تا آن خود چه بود که می کردید.

« **و وقع القول علیهم** » ایشانرا بیفتاد آن گفت که وعید گفته بود ایشانرا وواجب گشته رسیدنِ عذاب بر ایشان « **بما ظلموا** » بآن ستم که کردند [برخویشتن] « **فهم لا یَنطقون** (۸۵) » ایشان [آن روز] خاموش مانند هیچ سخن نگویند [از نومیدی وخواری] .

« **ألم یروا** » نمی بینند « **انّا جعلنا اللیل لیسکنوا فیه** » که ما شب تاریك کردیم تا آرام گیرند در آن « **و النهار مبصراً** » و روز روشن کردیم تا می بینند در آن « **انّ فی ذلك لآیات** » در آن نشانی سخت پیداست [کردگار را بر توانائی و دانائی ویگانگی] « **لقوم یؤمنون** (۸۶) » گروهی را که بگروند.

« **و یوم ینفخ فی الصور** » آن روز که در دمند در صور « **ففزع من فی السموات و من فی الارض** » بترسد اهل [هفت] آسمان و [هفت] زمین « **الّا من شاء الله** » مگر آنکه خدا خواهد « **و کلّ اتوه داخرین** (۸۷) » و همه آمدنیند باو ناچار و ناکام.

« **و تری الجبالَ تحسبها جامدة** » و کوهها بینی پنداری که برجای است [ایستاده با سنگ] « **وهی تمرّ مرّ السحاب** » وآن میرود چنانکه ابر رود [از بیم سست گشته و تباه و بی سنگ] « **صنع الله الذی اتقن کل شیء** » این صنع خدای است آن [توانا] که هرچه کرد محکم کردواستوار « **انّه خبیر بما تفعلون** (۸۸) » او آگاه است ودانا بهرچه میکنید.

« **من جاء بالحسنة** » هر که نیکی آرد [فردا] « **فله خیر منها** » او راست بهٌ از آن « **وهم من فزع یومئذ آمنون** (۸۹) » ایشان از بیم آن روز رستگارانند و بی بیم.

« **ومن جاء بالسيئة** » وهر که بدی آرد « **فكبت وجوهم في النار** » نگون اندازند رویهای ایشان در آتش « **هل تجزون الا ما كنتم تعملون** (۹۰) » وایشانرا گویند شمارا پاداش خواهند داد مگر آنچه میکردید.

« **انما امرت** » [بگوی یا **محمد**] مرا فرمودند « **ان اعبد رب هذه البلدة** » که خدای این شهر را پرستم « **الذی حرمها** » آن خدای که این را آزرم بزرگ نهاد « **وله كل شيء** و همه چیز او راست « **وامرت ان اكون من المسلمين** (۹۱) » و مرا فرمودند تا از گردن نهادگان باشم.

« **وان اتلو القرآن** » و قرآن خوانم « **فمن اهتدى فانما يهتدي لنفسه** » هر که با راه آید خویشتن‌را با راه آید « **ومن ضل** » و هر که بگمراهی رود « **فقل انما انا من المنذرين** (۹۲) » گوی من از آگاه کنندگانم.

« **و قل الحمدلله** » گوی حمد وثناء نیکو الله را « **سيريكم آياته** » که بشما می نماید نشانهای خویش « **فتعرفونها** » تا بشناسید آنرا « **و ما ربك بغافل عما تعملون** (۹۳) » و خداوند تو ناآگاه نیست از آنچه میکنید.

النوبة الثانية

قوله تعالی: « انك لاتسمع الموتی ولاتسمع الصم الدعاء »، این آیت در شأن کفار **قریش** فرو آمد، قومی مخصوص که علم الله در حق ایشان سابق شده که هرگز ایمان نیارند و در کفر میرند. رب العالمین **مصطفی** را خبر داد که ایشان سخن تو نپذیرند وپند

تو ایشانرا سود ندارد که‌ما بر دلهای‌ایشان‌مهر نهاده‌ایم تا ایمان‌درآن‌نشود و کفراز آن‌بیرون‌نیاید. همانست که جای دیگر گفت: « و نطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون » و ایشانرا مردگان نام کرد، که ایشانرا نه درآنچه می‌شنوند نفعیست ونه بآن عمل میکنند، راست چون مردگانند که حس وعقل ندارند. میگوید یا محمد چنانکه نتوانی تو که مردگانرا شنوا کنی تا سخن بشنوند ایشانرا هم نتوانی که شنوا کنی تا حق بشنوند. **ابن کثیر** « ولاتسمع » بتاء مفتوحه خواند « الصمّ » مرفوع میگوید کران آواز خواننده نشنوند « اذا ولّوا مدبرین » خاصّه آنگه که پشت‌بر گردانند برخواننده ومیروند، نه بگوش شنوند و نه برمز واشارت بدانند.

« و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم » قرأ **حمزة** تهتدی العمی عن ضلالتهم، و المعنی ـ هم کالعمی و ما فی وسعك ادخال‌الهدی فی قلب من عمی عن‌الحق فلم‌ینظر الیه بعین قلبه. « ان تسمع الّا من یؤمن بایاتنا فهم مسلمون »، ای ما تسمع الّامن اتّبع الحق طالباً له بالنظر فی‌آیاتنا و یسلك طریق القبول وهو من سبق من‌الله العلم بانّه یوفقه و یومن. میگوید تو نتوانی که گمراهان را با راه آری و نتوانی که کرانرا بشنوانی مگر کسی طالب حق بود بنظر واستدلال، و توفیق یافته که دعوت قبول کند و پند بشنود، و این کسی تواند بود که عنایت ازلی درو رسیده و بعلم الله رفته که وی ایمان آرد وبسعادت ابد رسد.

روی انّ النبی (ص) قام علی منبره فقبض کفّه الیمنی فقال: « کتاب کتبه الله فیه اهل‌الجنة باسمائهم و انسابهم مجمل علیهم لایزاد فیه و لاینقص منه »، ثمّ قبض کفه الیسری فقال: « کتاب کتبه‌الله فیه اهل النار باسمائهم و اسماء آبائهم مجمل علیهم لایزاد فیه ولاینقص منه فلیعملنّ اهل‌السعادة بعمل اهل الشقاء حتی یقال

کانّهم منهم بل هم هم ، ثم یستنقذهم الله قبل الموت ولو بفواق ناقة ، و لیعملن اهل الشقاء بعمل. اهل السعادة حتی یقال کانّهم منهم بل هم هم ، ثم لیخرجنّهم الله قبل الموت و لو بفواق ناقة . السّعید من سعد بقضاء الله و الشقی من شقی بقضاء الله والاعمال بالخواتیم » . وقال (ص) : « انّ العبد لیعمل عمل اهل النار و انّه من اهل الجنّة و یعمل عمل اهل الجنّه و انّه من اهل النّار و انّما الاعمال بالخواتیم » . و قالت **عایشة** دعی رسول‌الله (ص) الی جنازة صبیّ من الانصار فقلتُ طوبی لهذا عصفور من عصافیر الجنّة لم یعمل سوءاً قال او غیر ذلك یا **عایشة** ، انّ الله خلق الجنّة و خلق النّار فخلق لهذه اهلاً ولهذه اهلاً خلقهم لها وهم فی اصلاب آبائهم .

بر وفق این اخبار آورده‌اند که رسول خدا حکایت کرد که در **بنی‌اسرائیل** زاهدی بود دویست سال عبادت کرده و در آرزوی آن بود که وقتی ابلیس را به بیند تا با وی گوید الحمدلله که درین دویست سال ترا برمن راه نبود ونتوانستی مرا از راه حق بگردانیدن آخر روزی ابلیس ازمحراب خویشتن را باونمود ،اورابشناخت، گفت : اکنون بچه آمدی یا ابلیس ؟ گفت دویست سالست تا میکوشم که ترا ازراه ببرم و بکام ومراد خویش در آرم و از دستم برنخاست و مراد من برنیامد ، واکنون تو درخواستی تامرا بینی دیدار من ترا بچه‌کار آید ؟ که از عمر تو دویست‌سال‌دیگر مانده است . این سخن بگفت وناپدید گشت زاهد در وساوس افتاد گفت از عمر من دویست سال مانده ومن خویشتن را چنین در زندان کرده‌ام ؟ از لذّات و شهوات باز مانده و دویست سال دیگر هم برین صفت دشخوار بوده تدبیر من آنست که صدسال در دنیا خوش زندگانی کنم لذّات و شهوات آن بکار دارم آنکه توبت کنم و صد سال دیگر بعبادت بسر آرم که الله تعالی غفور و رحیم است . آن روز از صومعه بیرون آمد سوی خرابات شد و بشراب ولذّات باطل مشغول گشت و بصحبت مؤمنات تن در داد ، چون شب در آمد عمرش بآخر رسیده بود ملك الموت در آمد و بر سر آن

فسق وفجور جان وی برداشت . آن طاعات وعبادات دویست ساله بباد بـر داد حکم ازلی درو رسیده وشقاوت دامن او گرفته . نعوذ بالله من درك الشقاء وسوء القضاء.

«و اذا وقع القول علیهم» هذا القول هو حکم العذاب و وقوع السخط وانقطاع المهلة ، کقوله: «وقع القول علیهم بما ظلموا» ، و ذلك حین لا یقبل الله سبحانه من کافر ایمانه ولم یبق الّا من یموت کافرا فی علم الله سبحانه وهذا عند اقتراب الساعة و منقطع الامال و هو خروج الدّابة ، فاذا خرجت الحفظة و رفعت الاقلام وشهدت الاجساد علی الاعمال و تبیّن الشقی من السعید و تشاهدت الالسن بالکفر والایمان صراحاً .قال **ابو سعید الخدری** : اذا ترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر وجب الغضب «و وقع القول علیهم» .

خـلافست میان علماء تفسیر که شکل دابة چون است و از کجا بیرون آید . **حذیفه** گفت از رسول خدا شنیدم که گفت طولها ستون ذراعاً لا یدرکها طالب و لا یفوتها هارب ، تسم المومن بین عینیه ، و یکتب بین عینیه مؤمن ، و تسم الکافر بین عینیه و یکتب بین عینیه کافر ، و معها عصا **موسی** و خاتم **سلیمان** . و قال **ابن عباس** لها زغب و ریش و اربع قوائم. وقال **ابن الزبیر** رأسها رأس ثور و عینها عین خنزیر و اذ نها اذن فیل و قرنها قرن ایّل و عنقها عنق نعامة وصدرها صدر اسد ولونها لون نمر و خاصرتها خاصرة هرّ وذنبها ذنب کبش وقوائمها قوائم بعیر بین کل مفصلین اثنا عشر ذراعاً، تخرج و معها عصا **موسی** و خاتم **سلیمان** . فتنکت فی مسجد المؤمن بعصا **موسی** نکتة بیضا ، فیبیض وجهه، وتنکت فی وجه الکافر بخاتم **سلیمان** نکتة سوداء فیسودّ وجهه، وذلك قوله تعالی: «یوم تبیضّ وجوه وتسودّ وجوه». وهذا حین یغلق باب التوبة لاینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل . و قال و **هب** وجهها وجه رجل و سایر خلقها خلق الطیر ، و قیل هی علی صورة فرس .

امّا بیرون آمدن دابة الارض بدانکـه علامتی است ازعلامتهای مهین قیامت

وخاست رستخیز. وازرسول‌خدا(ص)پرسیدند که‌از کجابیرون آید گفت‌من‌اعظم‌المساجد ـ حرمة علی‌الله ؛ یعنی‌ـ المسجدالحرام . قال و **عیسی** یطوف بالبیت ومعه‌المسلمون این خبر دلیل است که نخست **عیسی** بیرون آید انکه دابة الارض . **ابن‌عباس** گفت وادییست درزمین **تهامة** از آنجا بیرون آید . **عبدالله بن عمر** ودرزمین‌طایف بود، آنجا پای بر زمین زد گفت ازینجا بیرون آید . و گفته‌اند از **احیاد مکة**بیرون آید . **ابن مسعود** گفت ازمیان **صفا ومروه** . و قال **ابن‌عمر** تخرج الدابّة من‌صدع فی‌**الصفا** کجری‌الفرس‌ثلاثةایّام‌وماخرج ثلثها. این‌خبرموافق آمد با قول **حسن‌بصری** که گفت **موسی** (ع) از حق در خواست تا دابة الارض بوی نماید. گفتا سه روز وسه شب بیرون می آمد از زمین و بآسمان برمی شد . **موسی** چون‌آن منظر عظیم‌قطیع دید طاقت نداشت ، گفت : ربّ ردّها فردّها ، خداوندا بجای خود بازبر او را و بجای خود باز شد . **مقاتل** گفت : لایخرج منها غیر رأسها فیبلغ رأسها السحاب . و قول درست آنست که‌او راسه خرجه است یعنی که سه بار بیرون آید : اوّل از زمین **یمن** بر آید. چنانکه اهل‌بادیه ازوی خبر دارند و ذکروی بایشان رسد امّا **بمکه** ودیگر شهرها نرسد ، و در آن خرجه اوّل صفت عظمت و طول و عرض وی در چشمهانیاید وپیدا نگردد پس ناپدیدشودروز گاری‌دراز چندان که‌الله خواهد ، پس دوم باراززمین **تهامه** بر آید و خبر وی‌به‌**مکه** رسد و بدیگر شهر ها ، باز پنهان شود روز گاری ، آنگه‌سوم بار از میان **مکه** بر آید. و گفته‌اند که‌میان **رکن‌اسود و باب‌بنی‌مخزوم** بیرون آید بران صفت‌وآن‌عظمت که گفتیم وبر روی زمین همی رود و هر کجانفس وی رسد همه نبات ودرختان خشك میشود تا در زمین هیچ نبات و درخت سبز نماند مگردرخت سپند که آن خشك نشود از بهرآن که بر گهٔ هفتادپیغامبر با وی‌است و عصای **موسی** و خاتم **سلیمان** باوی بود ، هر مسلمانی‌را که بیند سر عصا برپیشانی او نهد یك نقطهٔ نور پدید آید، آنگه سر تا پای وی همه نور شود و چون کافری بیند

انگشتری **سلیمان** بر پیشانی او نهد، یك نقطهٔ ظلمت برپیشانی وی پدید آید. آنگه سر تا پای وی همه ظلمت وتاریکی گردد. و چون این دابه بیرون آید مسلمانان همه قصد مسجد کنند که وی البته تعرض مسجد نکند و با مردم بزبان ایشان سخن گوید بآن لغت که دریابند: باعربی بزبان عرب وبا عجمی بزبان عجم، اینست که ربّ العالمین گفت: «تکلّمهم». **سدیّ** گفت: «تکلمهم» ببطلان الادیان سوی دین الاسلام و گفته‌اند سخن گفتن وی آنست که کافر ومسلمان ازهم جدا کند، روی فرا قومی کند گوید: ایّها الکفّار مصیر کم الی النار و روی فرا قومی دیگر کند، گوید: ایّها المؤمنون مصیر کم الی الجنة. و قیل «تکلّمهم انّ الناس کانوا بایاتنا لایوقنون» فرا روی مردم میگوید، که این مردمان یعنی اهل **مکه** به بیرون آمدن من گرویده نبودند و ذلك لانّ خروجها من آیات الله قال **ابو الجوزاء**: سألت **ابن عباس** «تکلمهم» او «تُکلّمهم»؟ فقال کلّ ذلك یفعل تکلم المؤمن و تکلم الکافر ای تسمهم اَنّ الناس بفتح الف قرائت **کوفی** و **یعقوب** است یعنی تکلّمهم بانّ الناس وبکسر الف قرائت باقی، و تقدیره ـ «تکلّمهم» فتقول «انّ الناس کانوا بآیاتنا لایوقنون».

«و یوم نحشر من کلّ امّة فوجاً»، ای ـ من کل اهل عصر جماعة کثیرة «ممّن یکذّب بآیاتنا فهم یوزعون» ای ـ یُحبس اوّلهم علی آخرهم لیجتمعوا ثم یساقون الی النار و من فی قوله ممّن یکذّب للتبیین لا للتبعیض، ای الفوج من المکذّبین لانّه لایحشر بعض المکذّبین دون بعض، و انّما خصّ المکذّبین بالحشر دون المؤمنین لانّه یرید وصف حالهم خاصّة دون المؤمنین. و قال **المبرّد**: لایقال للمؤمنین حُشروا لانّ الحشر لایستعمل الّا فی الجمع علی وجه الاذلال.

«حتی اذا جاؤا» یعنی ـ اذا حضروا المحشر. قال الله تعالی لهم: «اکذبتم بآیاتی و لم تحیطوا بها» علماً. فی هذا تقدیم و تأخیر: یعنی لم تحیطوا بآیاتی علماً فکذّبتم بها. کقوله: «بل کذّبوا بما لم یحیطوا بعلمه»، و اذ لم یهتدوا به فسیقولون

هذا افك قديم » قوله : « امّا ذا كنتم تعملون » هذا توهين لقولهم و فعلهم ، يقال ذلك على ابلغ اذكان. وقيل هذا توبيخ و تبكيت اى ـ ما ذا كنتم تعملون حين لم تبحثوا عنها ولم تتفكّروا فيها « ووقع القول عليهم » اى وجب عليهم الوعيد ، و حلّ بهم العذاب و السخط من الله يوم يحشرون بما ظلموا بسبب كفرهم و تكذيبهم بآيات الله « فهم لاينطقون » بحجج يدفعون بها عن انفسهم وقيل فهم لا ينطقون بعذر ولاشفاعة ، كما قال : « هذا يوم لاينطقون » . وقيل « وقع القول عليهم » اى ـ لـزمتهم حجةالله « فهم لاينطقون » فلم يجدوا جواباً . و قيل « لاينطقون » لانّ افواههم مختومة . و قيل وقوع القول عليهم وقوع السّخط ، و حكم العذاب عليهم في الدنيا ؛ و ذلك ما روى عن **عبدالله بن مسعود** قال : اكثروا زيارة هذا البيت من قبل ان يرفع وينسى الناس مكانه و اكثروا تلاوة **القرآن** من قبل ان يرفع قالوا يا **باعبدالرحمن** هذه المصاحف ترفع فكيف بما في صدور الرجال قال يصبحون فيقولون قد كنّا نتكلّم بكلام . و نقول قولا فيرجعون الى شعر الجاهلية و احاديث الجاهلية ، و ذلك حين يقع القول عليهم .

ثم ذكر الدليل على قدرته والاهيّته سبحانه فقال: « الم يروا انا جعلنا الليل ليسكنوا فيه » من حركات النصب فيستريح بذلك ابدانهم عدّة للغدو النهار مبصراً لينتشروا فيه في الارض و يتوصّلوا بذلك الى قضاء حوائجهم وطلب معاشهم. قوله : « والنهار مبصراً » اى ـ ذا ابصار ، كقوله : « عيشة راضية » اى ـ ذات رضى . و قيل مبصراً اى يبصر فيه كما يقال : ليل نائم اى ـ ينام فيه . « انّ في ذلك » اى ـ فيما بيّناه من الآيات في الليل و النّهار لدلالات صادقة تورث الايمان بالله و توجب الاعتراف بتوحيده على كل عاقل متديّن

« ويوم ينفخ في الصّور » ، اى ـ اذكر يوم ينفخ **اسرافيل** في الصّور و هو شبه قرن . قال مجاهد : الصّور كهيئة البوق ، وقيل هو جمع صورة كصوفة و صوف يعنى تنفخ الارواح في الاجساد و الاوّل اصوب و هو المعتقد ، والدليل عليه قول النبى(ص) : « كيف انعم و صاحب القرن قد التقمه و حنى جبهته ينظر متى يومر فينفخ » .

ابوهریره روایت کند از **مصطفی** (ص)، گفت: ربّ العالمین آسمانها و زمین بیافرید آنگه بعد از آفرینش آسمان و زمین صور بیافرید و به **اسرافیل** داد **اسرافیل** صور در دهن گرفته و چشم فرا عرش داشته منتظر آن تا کی فرمایند او را که در دم. **بوهریره** گفت: یا رسول‌الله آن صور چیست گفت مانند سروی عظیم والّذی بعثنی بالحق انّ عظم دارة فیه کعرض السّماء و الارض فینفخ فیه ثلاث‌نفخات: الاولی نفخة الفزع، والثانیة نفخة الصعق، والثالثة نفخة القیام لربّ العالمین.

یقال بین کلّ نفختین اربعون یوماً من ایام‌الدّنیا وقیل اربعون سنة فاذا تمّت الاربعون نفخ نفخة الصعق وهوالموت و در خبراست که **بوهریره** گفت: یارسول‌الله «ففزع من فی‌السموات و من فی الارض الّا من شاءالله» این استثنا مر که راست؟ گفت: اولئك الشهداء و هم «احیاء عند ربّهم یرزقون» وقاهم الله فزع ذلك الیوم و آمنهم و هو عذاب یبعثه الله علی شرار خلقه و هو الّذی یقول الله عزّوجل: «انّ زلزلة الساعة شیء عظیم» الی قوله: «ولکن عذاب الله شدید».

وقیل «ففزع من فی‌السموات و من فی الارض الّا من شاء الله» یعنی اهل‌الجنّة من الحور والغلمان والخدم بعد از نفخهٔ فزع چهل سال گذشته فرمان‌آید به **اسرافیل** که انفخ نفخة الصعق فیصعق من فی‌السموات و من فی الارض الّا من شاءالله. و در خبر **بوهریره** است فاذا اجتمعوا جاء **ملك الموت** الی‌الجبارفیقول قد مات‌اهل‌السماء والارض الّا من شئت فیقول الله سبحانه ـ و هو اعلم ـ من بقی؟فیقول ای ربّ بقیت انت الحی الذی لاتموت و بقیت حملة العرش و بقی **جبرئیل** و**میکائیل** و **اسرافیل** وبقیت انا. فیقول جلّ و عزّ فیموت **جبرئیل** و **میکائیل** فینطق الله العرش فیقول ای ربّ یموت **جبرئیل** و **میکائیل**، فیقول: اسکت‌انّی کتبت‌الموت علی کل من‌تحت‌عرشی، فیموتان. ثمّ یأتی ملك الموت الی الجبار فیقول ای ربّ قد مات **جبرئیل** و **مکائیل** فیقول ـ و هو اعلم ـ: فمن بقی؟ فیقول: بقیت انت الحی الذی لاتموت، و بقیت حملة

عرشك و بقيت فيقول ليمت حملة عرشي فيموتون فيامر الله العرش فيقبض الصور من **اسرافيل** ثمّ يقول ليمت **اسرافيل** فيموت ثمّ يأتي **ملك الموت** ، فيقول يا ربّ قدمات حملة عرشك فيقول ـ وهو اعلم ـ فمن بقي‌ها فيقول بقيت انت الحيّ الذی لاتموت ، و بقيت انا . فيقول انت خلق من خلقي خلقتك لما رأيت . ، فمت ، فيموت ، فاذا لم يبق احد الّا الله الواحد الاحد الصمد الذی « لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد» وكان آخراً كما كان اولا طوى السموات كطيّ السّجل للكتاب ثمّ قال انا الجبّار لمن الملك اليوم ؟ فلا يجيبه احد ثم يقول تبارك و تعالى جلّ ثناؤه و تقدّست اسماؤه : لله الواحد القهار يوم تبدّل الارض غير الارض والسموات فيبسطها بسطاً ثم يمـدّها مدّ الاديم **العكاظی** لاترى فيها عوجاً ولا امتاً ثم يزجر الله الخلق زجرة واحدة فاذاهم فی هذه الارض المبدّلة فی مثل ما كانوا فيها من الاوّل : من كان في بطنها كان فی بطنها ، ومن كان على ظهرها كان على ظهرها . ثم ينزل الله عزّوجلّ عليهم ما من تحت العرش كمنی الرجال ثم يامر الله عزّوجلّ السحاب ان يمطر اربعين يوماً حتی يكون فوقهم اثنا عشر ذراعاً و يامر الله سبحانه الاجساد ان تنبت كنبات الطراثيث او كنبات البقل حتى اذا تكاملت اجسادهم كما كانت ، قال الله تعالى ليحيى حملة العرش فيحيون ثم يقول الله عزّوجلّ ليحيى **جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل** فيحيون الله **اسرافيل** فياخذ الصّور فيضعه على فيه ثم يدعو الله الارواح فيعطی بها تتوهج ارواح المؤمنون نوراً والاخرى ظلمة فيقبضها جميعاً ثم يلقيها فی الصور ثم يامر الله عزّوجلّ **اسرافيل** ان ينفخ نفخة للبعث فتخرج الارواح كانّها النحل قد ملأت ما بين السماء والارض فيقول الله عزّوجلّ ليرجعن كل روح الى جسده ، فتدخل الارواح الخياشيم ثم تمشی فی الاجساد او كما يمشي السّمّ فی اللّديغ . ثم تنشق الارض عنهم سراعاً فانا اوّل من تنشق عند الارض فتخرجون منها الى ربكم تنسلون عراة حفاة غُرلا « مهطعين الى الداع يقول الكافرون هذا يومَ عسِرٌ » .

قوله : « و كلّ اتوه » قرأ **حمزة و حفص** « اَتوه » مقصوراً على الفعل ، بمعنى جاؤه عطفاً على قوله : « ففزع » و اتوه ، وقرأ الباقون : « آتوه » بالمدّ و ضمّ التاءِ على مثال فاعلوه كقوله : « و كلّهم آتيه يوم‌القيمة فرداً » اى ـ يأتون الله سبحانه داخرين صاغرين .

و ترى الجبال يا **محمد** تحسبها جامدة قائمة واقفة مستقرة مكانها ، « وهى تمرّ مرّ السحاب » حتى تقع على‌الارض فتستوى بها .

« صنع الله الّذى اتقن كلّ شیء » ، اى ـ صنع الله ـ ذلك صنعه فهو نصب على المصدر . و قيل معناه ـ هذا من صنع‌الله الذى خلق‌الاشياء على وجه الاتقان والاحكام انّه خبير بما يفعلون عالم بافعال عباده قادر على مجازاتهم عليها بما يستحقون. قرأ **مكى و بصرى و حماد** : بما يفعلون بالياء لقوله آتوه انّما هو خبر عنهم .

قوله: «من جاء بالحسنة » يعنى من جاء بالتوحيد يوم‌القيامة وهو شهادة ان لا اله الّا الله ، « فله خير منها » اى ـ ثواب اجود منها . ان قيل فاذا كانت‌الحسنة : « لا اله الا الله »وهى‌التوحيد فما معنى : « فله خير منها » و هل شیء خير من‌لااله الّا الله فالجواب عنه من وجهين : احدهما انّه على‌التقديم والتأخير ، والمعنى ـ فله منها و من اجلها خير ، والجواب الثانى انّ قوله : « خير منها » يعنى ـ به‌الثواب لانّ الطاعة فعل العبدوالثواب فعل الله‌وفعل‌الله‌اشرف من فعل العبد وخير منه ، و قيل «من جاء بالحسنة »يعنى باالاخلاص فى التوحيد « فله خير منها » اى ـ خير له‌منها الجنة .

« و من جاء بالسّيّئة » يعنى بالشرك « فكبّت وجوههم فى النار» و فى ذلك ما روى **انس بن ما لك** قال قال رسول الله(ص) : « يجیء الاخلاص والشرك يوم القيامة فيجثوان‌بين يدى الرّب تبارك وتعالى فيقول الرّب للاخلاص انطلق انت و اهلك الى الجنّة و يقول للشرك انطلق انت و اهلك الى‌النار» ثم تلا هذه الاية من جاء بالحسنة فله خير منها الى قوله «فكبت وجوههم فى‌النار » .

و عن **ابی‌عبدالله الجدلیّ** قال: دخلت علی **علی بن‌ابی طالب** (ع) فقال: « یا اباعبدالله‌الا انبّئك بالحسنة التی من جاء بهاادخله الله الجنّة والسیّئة التی‌من‌جاء بها کبّه الله فی‌النّار ولم یقبل‌معها عملا»؟ قلت بلی. قال: الحسنة حبّنا و السّیّئة بغضنا ». و قیل: «فله خیر منها » یعنی رضوان‌الله کقوله تعالی: « و رضوان من‌الله اکبر »، وقیل « فله خیر منها»یعنی الاضعاف، وهذا تأویل حسن‌لانّ‌للاضعاف‌خصائص؛ منها ان‌العبد ُیسأل عن عمله ولایسأل عن الاضعاف؛ و منها انّ للشیطان سبیلا الی عمله و لیس له‌سبیل‌الی‌الاضعاف‌ولانّه لامطمع للخصوم فی‌الاضعاف؛ ولانّ دار الحسن فی‌الدنیا و دار الاضعاف‌الجنّة؛ ولانّ الحسنة علی استحقاق العبد و التضعیف کما یلیق بکرم الرّب.

قوله: « وهم من فزع » بالتنوین، « یومئذ » بفتح المیم قرائة اهل **الکوفة** و قرأ سائر القرّاء « من فزع یومئذ » بالاضافه و هذا اعمّ لانّه آمن من جمیع‌الفزع. قال **ابن عباس**: اذاالطبقت النارعلی‌اهلهافزعوافزعة لم یفزعوا مثلها وهو فزع‌الاکبر و اهل الجنّة آمنون من ذلك. « ومن جاء بالسّیئة فکبّت وجوههم فی‌النار »، یعنی ـ من جاء یوم القیامة مشرکا بالله فان الله سبحانه یأمر خزنة جهنم ان‌یطرحوه‌علی‌وجهه فی‌النار. و یقال لهم هل تجزون الّا ما کنتم تعملون یقال کببته علی وجهه فاکبّ، نظیره: قشعت الرّیح السحاب فاقشع، وهذا من‌الفعل الغریب بعکس سایر الافعال، و منه قول‌النبی (ص): « و هل‌یکبّ الناس علی مناخرهم فی‌النار الّا حصائدالسنتهم»، و مثله: قلعته فاقلع.

« انّما امرتُ »، یعنی ـ قل للعرب یا **محمد** انّما امرنی الله ان اعبد ربّ هذه‌البلدة‌یعنی‌ـ **مکة** التی تفتخربها العرب و یسمون بسببها سکان حرم الله « الذی حرّمها » ای جعلها حرماً آمناً یأمن فیها السباع و الوحوش فلا یعدو الکلب فیها علی الغزال و لا ینفر منها الغزال و یکف الناس عن اهلها و عن من

لاذبها(١). وقیل « حرّمها » ای ـ عظّم حرمتها من ان یسفك بها دم او یظلم بها احد او یصطاد صیدها او یختلی خلاها فاعبدوه انتم ففیه عزّکم و شرفکم ، وقیل « حرّمها» علی الجبابرة حتی لایتملّکها جبّار و یدّعیها لنفسه . « و له کلّ شیء » ای ـ و لرّب هذه البلدة کلّ شیء مع هذه البلدة فانّه مالك الدنیا والآخرة و ربّ العالمین کلّهم و انّما خصّ هذه البلدة باضافتها الیه تشریفاً لها کما قال : « ناقة الله» و« بیت الله» و رجب شهر الله . «و امرت ان اکون من المسلمین » ای ـ و امرنی ربّی بان اکون مسلماً علی دین **ابراهیم** منقاداً لامره مستسلماً له متوکلا علیه .

« و ان اتلو **القرآن** » یعنی ـ وامرنی ربّی ان اقرأ علیکم **القرآن** واعرفکم حلاله و حرامه و ما لکم و علیکم فیه . « فمن اهتدی فانّما یهتدی لنفسه » ، ای ـ من سلك طریق الرشاد و آمن **بالقرآن** فلنفسه عمل لانّه لاینال نعیم الآخرة ولا یأمن العذاب فی الدارین من ترك قصد السبیل بتکذیبه ایّای و کفره **بالقرآن** فانّما انا منذر انذر سخط الله وعذابه و نقمته . وهذا کان قبل فرض القتال ثم نسخه الامر بالقتال و«قل الحمد لله» یعنی قل یا محمد للقائلین لك من مشرکی قومك متی هذا الوعد الحمد لله « علی توفیقه ایّانا للحق الّذی انتم عنه عمون «سیریکم» ربکم آیات عذابه و سخطه فتعرفون بها حقیقة نصحی لکم وصدق ما دعوتکم الیه و قیل سیریکم اشراط الساعة فتعرفون بها حقیقتها بوقوعها و قیامها و قیل سیریکم آیاته الدّالة علی ربوبیّته و وحدانیّته «فتعرفونها» فی انفسکم و فی الافاق کقوله «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم» قوله: «وما... تعملون» و ما ربّك بغافل عمّا تعملون بالتاء **مدنی** و **شامی** و **حفص** و **یعقوب** والوجه انّه علی اضمار القول و التقدیر قل لهم «و ما ربّك بغافل عمّا تعملون » اُمر علیه السلم بمخاطبة الکفّار بذلك علی سبیل التهدید و قرا الباقون یعملون بالیاء و الوجه انه علی وعید المشرکین ای و ماربّك بغافل عمّا یعمله الکفار وعما یستوجبونه علیها من العقاب ولکنّه جعل لهم اجلاهم بالغوه فاذا جاء ذلك الاجل لایستأخرون عنه ساعة ولا یستقدمون وهذه تسلیة للنّبی(ص) فیقول لایحزنك تکذیبهم ایّاك فانّی من وراء اهلاکهم فاهلکهم الله ، **بدر** و ضربت الملائکة وجوهم و ادبارهم و عجلهم الله الی النّار .

(١) لاارنها (ج)

النوبة الثالثة

قوله : « انّك لاتسمع الموتی » زندگانی بحقیقت سه چیز است وهردل که از آن سه چیز خالی بود مردار است و درشمار موتی است : زندگانی بیم با علم ،وزندگانی امید با علم،سوم زندگانی دوستی با علم . زندگانی بیم دامن مرد پاك دارد و چشم وی بیدار و راه وی راست، زندگانی امیدمرکب مرد تیز دارد و زاد تمام وراه نزدیك ، زندگانی دوستی قدر مرد بزرگ دارد و سرّ وی آزاد و دل شاد . بیم بی‌علم بیم خارجیان‌است ، امید بی علم امید مرجیانست . دوستی بی علم دوستی اباحتیان است هرکرا این سه خصلت با علم درهم پیوست بزندگی پاك رسید وازمردگی باز رست. ربّ العالمین میگوید : « فلنحیینّه حیوة طیبة » زندشان دارم بزندگانی پاك از خود بیزار واز همهٔ عالم آزاد .

بیزار شو از هرچه بکون اندر تا باشی یار غار آن دلبر

این جوانمردان آنند که چون عیان بار داد ایشان ساخته بودند . چون‌حجاب برخاست ازهمهٔ خلق پرداخته بودند. دامن‌حقایق از دست علایق با خود گرفته بودند

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوی فصادف(۱)قلبی خالیاً فتمکّنا

« و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من‌الارض » آن روز که آن دابه از زمین برآید دوست از دشمن پیدا شود وآشنا و بیگانه از هم جدا شود یکی را قهر

(۱) قلبا فارغا (ج)

جلال ازلی فرو گیرد و داغ نومیدی بـر پیشانی وی نهند. آنت فضیحت و رسوائی و مصیبت جدائی که درخت نومیدی ببر آید و اشخاص بیزاری بدر آیـد از هدم عدل گرد نبایست بر آید. ازسر نومیدی ودرد واماندگی گوید:

من پندارم که هستم اندر کاری ای برسر پنداشت چو من بسیاری

یکی را لطف جمال الٓهی در رسد بعنایت ازلی وفضل ربّانی نقطه نور برپیشانی او پدید آید سرتا پای وی همه نور گردد. آن دل پاكِ ویرا مرکب صفا گردانند، لگام تقوی برسروی کنند که: التّقی ملجم، ازعمل صالح زینی برنهند رکاب وفادر آویزند تنگ مجاهدت بر کشند اورا بسلطان شریعت سپارند واز خزانهٔ رسالت خلعتی اورا پوشانند که: «ولباس التقوی ذلك خیر»، پس عمامهٔ از استغناء ازل بر فرق همت او نهند، نعلینِ صبر در پایش کنند طیلسان محبّت بردوش افکنند، صفات اورا به پیرایهٔ علم بیارایند و درشاه‌راه شرع روان کنند وهرچه اقبال و افضال بـود بحکم استقبال پیش وی فرستند که: «من تقرّب منّی شبراً تقرّبت منه ذراعاً» الحدیث.

«و یوم ینفخ فی‌الصور ففزع من فی‌السموات و من فی‌الارض» الایة، فردا که صبح قیـامت بدمد وسرا پردهٔ عزّت به‌صحراء قدرت بزنند و بساط عظمت بگسترانند و زندان عذاب از حجاب بیرون آرند و ترازوی عدل بیاویزند واز فزع آن روز صد هزاروبیست‌واند هزار نقطهٔ نبوت وعصمت‌وسیادت بزانو درآیند وزبان تذلّل بگشایند که «لاعلم لنا»، سه فزع بود آن روز اوّل فزع ازنفخه **اسرافیلی** کـه میگوید: «ففزع من فی‌السموات و من فی‌الارض»، دیگر فزع از زلزله ساعت که میگوید: «ان زلزلة السّاعة شیء عظیم»، سدیگر فزع اکبر که میگوید: «ولو تری اذفزعوا فلافوت»، از فزع آن‌روز زبانهای فصیح گنگ گرددوعذرها باطل‌وان‌نداءسیاست در آن عرصه کبری دهند که: «هذا یوم لاینطقون ولایؤذن لهم فیعتذرون» بسی پرده‌ها دریده گردد بسی نسبها بریده شود بسی سپید رویان سیه‌روی شوند بسی کلاه دولت

که در خاك مذلّت افکنند بسی‌خلقان‌پاره که دولتخانه بهشت را آئین بندندازسیاست آن‌روز آدم پیش آید گوید : بار خدایا آدم‌را برهان وبافرزندان تو دانی که چکنی **نوح** نوحه میکند که بار خدایا فزع قیامت صعب است هیچ روی آن دارد که بر ضعیفیٔ ما رحمت کنی ؟ **ابراهیم خلیل ، موسی کلیم ، عیسی روح الامین** همه‌بخود درمانده و زبان عجز وبیچارگی بگشاده که : بار خدایا بر ما رحمت کن که ما را طاقت سیاست این فزع نیست . همی درآن میانه سالار وسید قیامت مایهٔ فطرت ونقطهٔ دولت **مصطفای** عربی هاشمی(ص) گویدبارخدایا مشتی‌ضعیفان و گنه‌کاراننداقت من ، بریشان رحمت کن و با **محمد** هرچه خواهی میکن . از جناب جبروت ودرگاه‌عزت ذوالجلال خطاب آید که یا **محمد** هرآنکس که بخدائی ما و رسالت تو اقرار داد حرمت شفاعت ترا برفتراك دولت تو بستیم . یا سیّد با تو وبا امّت تو بکرم خود کار می‌کنم نه بکردار ایشان . هرکه بوحدانیّت ما و نبوّت تو اقرار داد و باخلاص و صدق کلمتِ شهادت گفته اورا از فزع اکبر ایمن کردیم‌و گناهان وی بمغفرت‌خود بپوشیدیم و بفضل خود اورا طوبی وزلفی وحسنی دادیم اینست که ربّ‌العالمین گفت : « فله خیر منها و هم من فزع یومئذ آمنون »

قوله : « انّما امرت ان اعبد ربّ هذه‌البلدة» الایة ، خنك آن بندگانی که‌دین حنیفی ایشانرا در پذیرفت و درطاعت وعبادت دست در متابعت **محمد** مرسل زدند و حق را گردن نهادند بر مقتضی این فرمان که : « و امرت ان‌اکون من‌المسلمین » ایشانند که‌مقبول‌درگاه بی‌نیازی شدند وعلَم سعادت و رایت اقبال بردرگاه‌سینه‌های ایشان نصب کردند ومفاتیح کنوز خیرات‌وخزائن طاعات در کف کفایت ایشان‌نهادند و حائطی از عصمت بگرد روزگار ایشان در کشیدند تا صولت غوغای لشکر عاصیان بساحات ایشان راه نیافت و سطوات احداث پیرامن دلهای ایشان نگشت و لواء عزّ ایشان تا ابد در عین ظهور می کشند، که : « انّ عبادی لیس لك علیهم‌سلطان »،آری

از آن راه بردند، کشان راه نمودند، واین شمع عنایت ورعایت در راه ایشان برافروختند که : « سیریکم ایاته فتعرفونها » واین راه بسه منزل توان برید : اوّل نمایش ، پس روش ، پس کشش. نمایش اینست که : سیریکم آیاته فتعرفونها » ، روش آنست که گفت : « و خلقنا کم اطواراً ، لترکبنّ طبقا عن طبق » ، کشش آنست که گفت : « دنا فتدلّی » نمایش در حق **خلیل** گفت : « نری **ابراهیم** ملکوت السموات والارض » روش از **موسی** باز گفت : « انّ معی ربّی سیهدین » . کشش در حق **مصطفای** عربی (ص) گفت : « اسری بعبده » . ای مسکین توراه گم کردهٔ در خود بماندهٔ راه براه نمی‌بری عمرها در خود برفتی هنوز جائی نرسیدی . روش تو چنانست که آن پیرعزیز گفت:

برنا بودم که گفت خوش باد شبت　　　در عشق شدم پیر و شبم روز نشد

ای جوانمرد از خود قدمی بیرون نه تا راه برتو روشن شود وهام راهت پدید آید .

نشنیدهٔ آن کلمهٔ **پیر طریقت** که گفت : ای رفته از خود نا نرسیده بدوست دل تنگ مدار که درهر نفسی همراه تو اواست عزیز اوست که بداغ اوست. بر راه اوست که با چراغ اوست . اینست که ربّ العالمین گفت : « فهو علی نور من ربّه » .

٢٨ـ سورة القصص ـ مكية

١ـ النوبة الاولى

قوله‌تعالی: **بسم‌الله الرحمن الرحيم** بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **طسم** (١) » « **تلك آيات الكتاب المبين**(٢) » این [حروف] آیتهای نامهٔ روشن پیداست .

« **نتلوا عليك** » میخوانیم بر تو« **من نبأ موسى و فرعون** »ازخبروکارموسی و فرعون « **بالحقّ** » براستی [چنانکه بود] « **لقوم يؤمنون**(٣) » گروهی راکه بگروند .

« **انّ فرعون علا في الارض** » فرعون از اندازه خویش برشد در زمین [مصر] « **وجعل اهلها شيعاً** » و مردمان [مصر] راگروه گروه کرد« **يستضعف طايفة منهم**» زبون گرفت گروهی ازیشان [وبیچاره به بیگار] « **يذبّح ابناءهم** » گلوی پسران ایشان می‌برید . « **و يستحيي نساءَهم** » و دختران ایشان‌رازنده‌می گذاشت « **انّه كان من المفسدين**(٤) » که‌او ازبدکاران وتباه‌کاران بود .

« **و نريد انْ نمنّ** » ومیخواستیم ما که‌سپاس نهیم« **على الّذين استضعفوا في الارض** »برایشان که‌بیچاره گرفته‌بودند درزمین [مصر] « **و نجعلهم ائمة** »وایشانرا

[پادشاهان وپیغامبران] و پیشوایان کنیم « **و نجعلهم الوارثین**(۵) » و کنیم ایشانرا میراث بران [پادشاهی مصر از فرعون] .

« **و نمکن لهم فی الارض** » و ایشان آرمیده و ایمن در آن زمین جای دهیم « **و نری فرعون و هامان و جنودهما** » وبنمائیم **فرعون** و **هامان** و سپاه ایشانرا «**منهم**» ازبنی اسرائیل و مؤمنان« **ما کانوا یحذرون**(٦) » آنچه از آن می پرهیزند و می‌ترسند.

« **و اوحینا الی ام موسی** »و بمادر **موسی** رسانیدیم « **ان ارضعیه** » که‌شیر می‌ده **موسی** را « **فاذا خفت علیه** » چون برو ترسی « **فالقیه فی الیم** » اورا در دریا افکن « **و لا تخافی ولاتحزنی** » و مترس واندوه مبر « **انا رادوه الیك** » که ما با تو دهیم اورا« **و جاعلوه من المرسلین**(۷) »و اورا یکی کنیم از پیغامبران .

« **فالتقطه آل فرعون** » از سر آب بـر گـرفت کسان **فرعون موسی** را « **لیکون لهم عدوا وحزنا** » تا **موسی** ایشانرادشمن بود واندوهی بزرگ«**ان فرعون وهامان جنودهما** » **فرعون** و**هامان** وسپاه ایشان« **کانوا خاطئین**(۸) » بی راهـان بودند .

و « **قالت امرأة فرعون**»زن **فرعون** گفت« **قرة عین لی ولك** » [این کودك] روشنائی چشم است مرا وترا« **لاتقتلوه**» مکشیداورا«**عسی ان ینفعنا**»تا مگر بکار آید ما را « **او نتخذه ولدا** » یا بفرزندی گیریم او را « **وهم لایشعرون**(۹) »وایشان نمی‌دانستند [که **موسی** آنست که می‌ترسند] .

« **واصبح فؤاد ام موسی فارغا** » ودل‌مادر **موسی** بهمه‌ئی(۱) بااندوه**موسی** پرداخت « **ان کادت لتبدی به** » تا آنکه که‌کامستید که در گریستن‌وزاریدن**موسی** را نام برید وباز خوانید « **لولاان ربطنا علی قلبها** » اگر نه آن بودی که ما دل

(۱) بجملگی (ج)

اومحکم کردیم [بشکیبائی وفرو گرفتیم] « لِتکون من **المؤمنین**(۱۰) » تابگروداو [که آن وعده که ما اورا دادیم راست است و **موسی** از پیغامبران] .

و « **قالت لاخته** » مادر **موسی** گفت خواهر او را« **قُصیه**». برپی**موسی** ایست [جویان] «**فبصرت به عن جُنب** »ان خواهر**موسی** رااز دوربدید«**وهم لایشعرون**(۱۱)» وایشان نمی‌دانستند [که او خواهر **موسی** است] .

و « **حرمنا علیه المراضع** » وما بر **موسی** حرام کرده بودیم [وبرو ببسته و ازوبازداشته] دایکان را [همه] « **من قبل** » پیش ازآن [که با مادر خویش رسید] « **فقالت هل اَدُلکم** » خواهر اوگفت شمارا نشانی دهم « **علی اهل بیت یکفلونه لکم** » بر خاندانی که او را در پذیرند « **وهم له ناصحون**(۱۲) » و ایشان اورا نیك خواه .

« **فرَددناه الی امّه** » پس اورا دادیم با مادر او « **کی تقر عینها** » تا چشم او روشن شود « **ولاتحزن** » و اندوهگن نبود « **ولتعلم انّ وعدالله حق** » و تا بداند که وعده و گفت خدای راست است [وبی گمان شود که **موسی** پیغامبر است] « **ولکن اکثر هم لایعلمون**(۱۳) » ولکن بیشتر ایشان آنند که نمیدانند .

« **و لما بلغ اشدّه** » چون **موسی** بتمامی جوانی رسید « **و استوی** » و در برنائی راست شد « **آتیناه حکماً و علماً** » اورا حکمت دادیم وعلم «**وکذلك نجزی المحسنین**(۱۴) » وبا چنو نیکوکار چنین کنیم وپاداش چنین دهیم .

و « **دخل المدینة** » در شارستان شد **موسی**« **علی حین غفلة من اهلها** » هنگامی که اهل آن غافل بودند [نا اندیشمند] « **فوجد فیها رجلین یقتتلان** » دو مرد یافت در شارستان با هم برآویخته « **هذا من شیعته** » این یکی از کسان **موسی** [از بنی اسرائیل] « **وهذا من عدوّه** » و این دیگر ازدشمنان او [ازقبط] « **فاستغاثه** »فریاد خواست ب**موسی** « **الّذی من شیعته** »این **اسرائیلی** که‌از کسان

موسی بود «**علی الّذی من عدوّه**» از آن [قبطی] کـه از دشمنان اوبود **فوکزه موسی** » مشت زد موسی او را «**فقضی علیه**» و بکشت اورا «**قال هذا من عمل الشیطان**» [**موسی**] گفت این از کرد دیو بود «**انّه عدوّ مضلّ مبین**(۱۵)» که اودشمنی است از راه برندهای آشکارا .

«**قال ربّ**» [**موسی**] گفت خداوند من «**انّی ظلمت نفسی**» من ستم کردم بر خود «**فاغفرلی**» بیامرز مرا «**فغفر له**» بیامـرزید الله او را «**انّه هوالغفور الرحیم**(۱۶)» که اوآمرزگارست و بخشاینده .

«**قال ربّ**» **موسی** گفت خداوند من «**بما انعمت علیّ**» باین نیکوئی که با من کردی وباین نعمت که بر من نهادی «**فلن اکون ظهیرا للمجرمین**(۱۷)» من هرگز پشتیوان‌ویار بدان نه ام .

«**فاصبح فی المدینة خائفاً یترقّب**»**موسی** دیگرروز بامداد درشاوستان ترسان میرفت نیوشان تاچه شنود از قصّه کشته‌و کشندهٔ او و«**فاذاالذی استنصره بالامس**» آن مرد را دید که یاری خواسته بود دی از او «**یستصرخه**» کـه باز فریاد رسیدن میخواست از **موسی** «**قال له موسی**» گفت **موسی** آن[اسرائیلی] را «**انّك لغویّ مبین**(۱۸)» توجنگین مردی ای آشکارا .

«**فلما ان اراد**» چون [**موسی**] آهنگ کرد وخواست «**ان یبطش بالذی هو عدوّ لهما**» که‌این‌دیگر[قبطی]رابزند که‌دشمن **موسی** و **اسرائیلی** بود«**قال یا موسی**» [اسرائیلی ترسید که مرا خواهدزد] گفت:**یا موسی** «**اترید ان تقتلنی**» میخواهی که مرا بکشی «**کما قتلت نفساً بالامس**» چنـانکه آن‌مرد رابکشتی‌دی «**ان تُرید الّا ان تکون جبارا فی الارض**» می‌نخواهی‌مگر آنکه جبّاری‌باشی درزمین[خودکامی نابخشایندهای خون‌ریز] «**وما تُرید ان تکون من المصلحین**(۱۹)» و نمی‌خواهی که مردی نیك کار باشی .

« **وجاء رجل من اقصى المدينة** » مردی آمد از دور تر جائی از شارستان ، « **یسعی** » بشتاب می‌آمد « **قال یا موسی** » گفت ای **موسی** « **انّ الملاء یأتمرون بك لیقتلوك** » مهتران شهر با هم می‌سازند ومی‌سکالند که‌ترا بکشند «**فاخرج انّی لك من الناصحین**(۲۰) » بیرون شو که من ترا از نیك خواهانم .

« **فخرج منها خائفاً یترقب** » ازشارستان بیرون آمدترسان‌ونیوشان« **قال رب** » گفت خداوند من « **نجّنی من القوم الظالمین**(۲۱) » رهائی ده مرا از گروه ستمکاران .

النوبة الثانیة

ابن عباس گفت:سورة القصص مکّی است مگر یك آیت که **بجحفه** فروآمد پیش از هجرت و هی قوله : « انّ الّذی فرض علیك القرآن لرادّك الی معادٍ » **مقاتل** گفت مکّی است مگر چهار آیت :«الذین آتینا هم‌الکتاب من قبله هُم به یؤمنون» الی‌قوله : « ... لانبتغی الجاهلین » ، این چهار آیت **بمدینة** فرو(۱)آمد و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر بعضی از آیتی : « لنا اعمالنا و لکم اعمالکم » این قدر از آیت منسوخ است بایت **سیف** ، واین سورة هشتاد وهشت آیت است و هزار و چهارصد وچهل و یك کلمت وپنجهزار وهشتصد حرف ، وقیل هذه السورة من‌السّور التی‌نزلت متوالیة و هی ست سورٍ،فی النصف الاوّل : **یونس** و **هود** و **یوسف** نزلت متوالیة ، و فی‌النصف الثانی **الشعراء النمل** و **القصص** نزلت متوالیةً . ولیس فی‌**القران** غیر هذا

(۱) فرود (ج)

الّا **الحوامیم** فانّها ایضاً نزلت متوالیة . و عن **ابی بن کعب** قال : قال رسول‌الله(ص) « من قرأ **طسم** و **القصص** کان له من‌الاجر عشر حسناتٍ بعدد من صدّق **موسی** و کذّب به ولم یبق ملك فی‌السّموات والارض الّا یشهد له یوم‌القیامة انه کان صادقاً ان کلّ شیء هالك الّا وجهه له‌الحکم و الیه تُرجعون » .

« **طسم** » « تلك آیات الکتاب المبین» مضی تفسیره « نتلوا علیك من‌نبأ **موسی** و **فرعون** بالحقّ» التلاوة-الاتیان بالثانی بعدالاول فی‌القرائة،والنبأ - الخبرعمّا هو عظیم الشأن ، والمراد بالحقّ قول‌الله عزوجلّ ، لانّ قوله الحق . و المعنی نقرء علیك ای یقرأ **جبرئیل** علیك بامرنا ما هو الحقّ « لقوم یؤمنون » یصدّقون بهذا الکتاب فیقبلونه ویعتقدونه.

« انّ **فرعون** علا فی‌الارض» تجبّر واستکبر و طغی و بغی . وقیل عظم امره بکثرة من اطاعه «وجعل اهلها شیعاً»، صیّر اهل **مصر** فرقاً یکرم طائفة و یذل اخری «و یستحیی طایفة و یذبح اُخری وکان **القبط** احدی الشّیعة ، وهُم شیعة الکرامة «واستضعف‌طایفة‌منهم»وهم **بنواسرائیل** « یُذبّح ابناءهم‌و یستحیی‌نساءهم» **ای یستبقی** اناثهم للخدمة . و قیل یقتل سنةً و یستحیی سنةً فولد **هارون** فی سنة **الاستحیاء و موسی** فی سنة الذبح- « انه کان من المفسدین » فی‌الارض بالکفر و **القتل واستعباد** الاحرار . وکان سبب الذّبح ان خازن **فرعون** قال له یولد بارضك مولود ذکر **یهلك** ملکك . فما سمع فرعون بمولودٍ ذکر الّا ذبحه. وقیل انّ **فرعون رأی‌فی‌منامه‌انّ** ناراًاقبلت من **بیت‌المقدس** حتی اشتملت علی بیوت **مصر** ،فاحرقت **القبط و ترکت بنی‌اسرائیل** فدعا السّحرة و القافة فسألهم عن تعبیر رؤیاه . **فقالوا له یخرج من‌البلد** الّذی جاء **بنو اسرائیل** منه یعنون **بیت‌المقدس** رجل یکون علی یده **ذهاب ملکك و** و هلاك **مصر** . فامر بذبح اولاد **بنی‌اسرائیل** ذُکرانهم واستحیاء اناثهم **حال الولادة** .

« و نریدُ » ای - و کنّا نرید « ان نمنّ » ای - نتفضّل « علی » **من استضعفهم**

فرعون و هم **بنواسرائيل** « و نجعلهم ائمّةً » ای ـ انبیاء، وکان بین **موسی وعیسی** الف نبی من **بنی‌اسرائیل** . و قیل قادة فی الخیر یُقتدی بهم؛ وقیل نجعلهم ولاةً و مُلوکا « و نجعلهم الوارثین » **لفرعون** و قومه فی دیارهم و اموالهم کقوله تعالی : کذلك و اورثناها قوماً آخرین » .

« و نمکّن لهم فی‌الارض» التمکین ـ تکمیل ما یحتاج فی‌الفعل فیه ،والمعنی ـ نجعلهم مقتدرین فی **مصر و الشام** وما ملکته **بنواسرائیل** من‌البلاد « و نُری **فرعون وهامان** و جنودهما . قرأ **حمزة و الکسائی** « ویری » بالیاء المفتوحه ،**فرعون و هامان** وجنودهمابالرفع ای و یعاین **فرعون** و حزبه «منهم» یعنی ـ من **بنی اسرائیل** « ما کانوا یحذرون » ، من‌زوال مُلکهم واستیلاء **بنی‌اسرائیل** علی بلادهم ولذلك‌ذبح **فرعون** ابناءُهم . قال‌**الزّجاج** عجباًمن حُمق **فرعون** فی قتله **بنی اسرائیل** ، ان‌کان الکاهن صادقاً فماینفعه القتل ، وان کان کاذباً فما معنی‌القتل .

« و اوحینا الی امّ **موسی**»اسمها **یوخائذ** من ولد **لاوی بن یعقوب** . والوحی هیهنا وحی الهامٍ لاوحی‌نبوّة و رسالة ، کقوله : « واوحی ربّك الی‌النّحل »والمعنی ـ قذفنا فی قلبها و اعلمناها . وقیل کان رؤیا فی‌المنام . وقیل اتاها ملك کما اتی‌**مریم** من غیر وحی نبوة حیث قال : و اذ قالت الملائکةیامریم » . قوله :«ان ارضعیه» یعنی ـ ارضعیه ما لم تخافی علیه‌الطّلب ، فاذا خفت علیه « فالقیه فی‌الیمّ » ای ـ فی البحر . قیل لمّا ولدته جعلته فی بستان کانت تأتیه مرّة بالنّهار ومرّة باللیل فترضعه فیکفیه ذلك. فارضعته ثمانیة اشهر ـ وقیل اربعة اشهر و قیل ثلاثة اشهر ـ « ولاتخافی »یعنی ـ لاتخافی علیه الضیعة والهلاك والغرق « ولاتحزنی» لفراقه « انّا رادّوهُ ، الیك »بوجهٍ لطیف « وجاعلوه من‌المرسلین » ای ـ یبلغ مبلغ النّبوّة و یکون من المرسلین . تضمّنت هذه الایة امرین و نهیین وخبرین وبشارتین . **ابن عباس** گفت:**بنی اسرائیل** در **مصر** بسیار شدند وفراوان بهم آمدند وبروزگار دراز وتنعّم بسیار سر بمعاصی و

طغیان در نهادند و برمردم افزونی جستند و امرمعروف ونهی منکر بگذاشتند. این چنان‌است که ربّ العزة گفت‌جائی‌دیگر: « متّعتهم وآباءهم حتّی نسواالذّکر »چون ناهمواری ونابکاری ایشان بغایت رسید ربّ‌العالمین **قبطیان** را بر ایشان‌مسلط کرد تا ایشان‌را مُستضعف گرفتندوآزادان رابه‌بندگی فرمودند؛ تا آنکه که‌ربّ‌العالمین **موسی** را فرستاد به‌پیغامبری وایشان بدست وی رهائی یافتند. و گفته‌اند ازآن روز بازکه **فرعون** آن خواب دید ومنجمان ومعبّران تعبیر کردند که کودکی از **بنی اسرائیل** پدید آید که هلاك ملك تو بدست وی باشد و **فرعون** فرا کشتن‌اطفال و اولاد ایشان گرفت تا آن روز که ربّ‌العالمین ازین بلاءِ عظیم ایشانرا خلاص داد صد سال بگذشت. و گفته‌اند که درین مدّت نودهزار طفل رابکشت. **زجاج** گفت عجب آید مرا از نادانی و حُمق **فرعون** که اگر منجمان وکاهنان‌راست گفتند،قتل اطفال چه سود داشت واگر دروغ گفتند قتل چه معنی داشت، و قصّهٔ ولادت **موسی** بشرح و بسط در سورهٔ **طه** از پیش رفت.

قوله « فالتقطه ال فرعون لیکون لهم عدوّاً و حزناً » هذه لام الصیّرورة ولیست بلام الارادة کما تقول لم تصعد هذا السّطح لتسقط، و کقول القائل: لدو اللموت و ابنوا للخراب. والالتقاط ـ اصابة الشّیٔ من غیر طلب ومنه اللّقطة، و آل‌الرّجل‌شیعته واصحابه. قرأ **حمزة و الکسائی** حُزناً بضمّ الحاء. و هما لغتان‌کالبخل والبَخَل و الُسّقم‌والسَّقم. وقیل‌بالضّم‌اسم‌وبالفتح مصدر. «انّ **فرعون و هامانٌ** وجنودهما کانوا خاطئین »، الخاطی ـ من یأتی بالخطاء، وهو یعلم انّه خطاء. فامّا اذا لم یعلم، فانّه مخطی. یقال: اخطأ الرّجل فی کلامه و امره اذا زلّ وهفا، و خطیء الرّجل اذاضلّ فی دینه وفعله و منه قوله: « لایأکله الّا الخاطئون ».

«و قالت امرأة **فرعون** » لزوجها اذ حصل **موسی** فی‌ایدیهم « قرّة عین‌لی ولك» ای‌ـ هو قرّة عین لی ولك، الوقف ها هنا صحیح. ثمّ نهته عن قتله فقالت: لاتقتلوه،

خاطبته بلفظ الجمع خطاب الاكابر . و قيل تقديره قـل للشرط ، « لاتقتلوه عسى ان ينفعنا » فى بعض امورنا و خدمتنا « اونتخذه ولداً » نتبنّاه لانـّه ليس لنا ولد . و كانت امرأة **فرعون** مؤمنة فصار **موسى** لها قـرة عينٍ و **لفرعون** عدوّاً و حـزناً « وهـم لا يشعرون » انّ **موسى** هوالّذىكانوايحذرون . وقيل انّ **فرعون** همّ بقتله فقالتامرأته آسية بنت **مزاحم** انـّه ليس من اولاد**بنى اسرائيل** فقيل لها : و ما يدريك فقالت انّ نساء **بنى اسرائيل** يشفقن علىاولادهنّ ويكتمنهم مخافةان يقتلهم ، فكيف يظنّ بالوالدة انـّها تلقى الولد بيدها فىالبحر .

« واصبح فؤادام ّ**موسى** فارغاً»اى-صاروحصلقلبام ّ**موسى** فارغاًمن كلّشىء ا ّلامن ذكر**موسى** والتّأسفعلىفراقه.وقال **الاخفش** فارغاًلاحزنفيهثقة ً بوعدالله « انـّا رادّوه اليك» وقرىءفىالشواذ ّفزعاً وهو اظهر.قال **الحسن** لمّاسمعتبانّالتابوت صارالى دار **فرعون**نالها منالفزع والجزع ما انساها وحى الله و وعدهانيردّه عليهاو«كادت» تقول وا ابناه . وقيل لمّا حملت لارضاعه وحضانته « كادت تقول» هو ابنى من شدّةوجدها. و قيل لمّا سمعت انّ **فرعون** اتخذه ولداوالنّاس يقولون ابن **فرعون** كرهت و «كادت» تقول هو ابنى « لتبدى به » ، فىالباءِ قولان احدهما زيادة و التقدير تبديه و الثانى انّ المفعول مقدّر اى ـ تبدى القول به بسبب **موسى** « لو لا ان ربطنا » الرّبط علىالقلب هو الهام الصّبر و تشديد القلب و تقويته « ربطنا على قلبها » يعنى شددنا على قلبهـا بالصّبر بتذكير ماسبق منالوعد « لتكون منالمؤمنين » يعنى المصدّقين بما صدقمن الوعد.وقيل لتكون منالصّابرين، وانما كنى بالايمان من الصبر لاختصاصه به . يدلّ عليه قوله (ص) : « الصّبر منالايمان بمنزلة الرأس منالجسد » .

« وقالت » امّه « لاخته » و اسمها **مريم** «قصّيه» اى اتبعى اثره و منهالقصص لانـّه اتـّباع اثر ما يقصّ ، تقول قصّ اثره قصّاً و قصصاً و اقتصّه اقتصاصاً . « فبصرت بـه عن جنُنُب » اى ـ عن بُعدٍ تبصره وكانت تمشى علىالسّاحلمحاذية للتابوتحتّى رأتآل

فرعون قد التقطوه تقول ابصرت کذا و بصرت بـه عن جنبٍ ، ای مکان جنبٍ . صفة موصوف محذوف . وقیل من جنبٍ ای ـ عن ناحیةٍ لانـّها کانت تمشی علی الشّط «وهم لایشعرون» انـّها تقصّ اثره و انـّها اخته . فرجعت الاخت الی امّها بخبر موسی .

«و حرّمنا علیه المراضع من قبل» ، المراضع جمع المرضعة والمعنی منعناه من ارضاع المرضعات ، و ذلك بان لایقبل ارضاعهن . و یجوز ان یکون جمع مرضعٍ ای موضعِ الرّضاع وهو الثدی ،کانـّه قال حرّمنا علیه ثدیّ النساء ای احدثنا فیه کراهتها و النّفار عنها «من قبل» یعنی فی القضاء السّابق لانـّا اجرینا فی القضاء بان نردّه الی امّه . وقیل «من قبل» یعنی ـ من قبل مجیء امّه . خواهر موسی بازنان قوابل در خانهٔ فرعون شد تا حال موسی باز داند و دید که زنان مرضعات را می آوردند وپستان خود بر موسی عرضه میکردند وموسی در گریستن می افزود واز همه روی میگردانید و نمی پذیرفت وهمه از بهر وی اندوهگن وغمگین . خواهر موسی چون ایشانرا چنان دید گفت : «هل ادلّکم علی اهل بیت یکفلونه لکم» ای ـ یربّونه و یقومون بارضاعه وسایـر وجوه تربیته . «لکم» ای ـ من اجلکم وسببکم ،یقال کفل به کفالة فهو کفیل اذا تقبّـل به و ضمنه و کفله فهو کافل اذا عاله «وهم له ناصحون» یبذلون النّصح فی امره ،والنّصح ـ ضدّ الغش . چون این سخن از خواهر اوشنیدند اورا در کار وی متّهم داشتند . هامان گفت خذوها فانـّها تعرف امّه، گیرید اورا که وی از قصّهٔ این کودك خبردارد و مادر ویرا شناسد . بالهام ربـّانی فر ازبان وی آمد که ،انما ذکرت النّصح لفرعون لالغیره فترکوها ،پس خواهر موسی باز گشت بفرمان فرعون تا دایه آرد و مادر موسی را از حال موسی خبر کرد واورا بخانهٔ فرعون آورد . موسی چون بوی مادر بمشام وی رسید در او آویخت و شیر از پستان وی مزیدن گرفت وآرام وسکون دروی آمد اینست که ربّ العالمین گفت : «فرددناه الی امّه کی تقر عینها و لاتحزن ولتعلم انّ وعدالله» الّذی وعدها فی قوله انـّا رادّوه الیك «حقّ ولکنّ اکثرهم» ای اکثر الکفّار

«لایعلمون» «انّ وعد الله حق» لایقع فیه خلف . و قیل «لایعلمون» ما یراد بهم . در تفسیر آورده‌اند که فرعون مادر موسی را گفت چونست که این کودك ترا پذیرفت و شیر تو خورد وهیچ دایهٔ دیگر را نپذیرفت گفت لانّی امراة طیّبة الرّیح طیّبة اللّبن لااوتی بصبیّ الّا ارتضع منّی . فسکت **فرعون** .

پس مادر **موسی** **آسیه** را گفت ـ زن **فرعون** ـ که اگر خواهی وپسندی من این کودك بخانه برم و اورا تربیت نیکو کنم و شفقت دروبجای آرم، ور نه من خانه خود و فرزندان نتوانم فرو گذاشت بسبب این کودك، **آسیه** رضا بداد و **موسی** را بر گرفت و وا خانه آمد. ولم یکن بین القائها ایّاه فی البحر و بین ردّه الیها الّا مقدار ما یصبر الولد فیه عن الوالدة پس **موسی** با مادر بود تا شیر میخورد وبعداز فطام اورا با **فرعون** برد و در حجر **فرعون** و **آسیه** بر آمد تا مترعرع شد و فرا رفتن آمد . روزی پیش **فرعون** بازی میکرد وقضیبی در دست داشت . درمیان بازی قضیب برسر **فرعون** زد **فرعون** در خشم شد وهمّت قتل وی کرد . **آسیه** گفت : صبیّ صغیر لا یعقل شیئاً . آنگه اورا آزمون کردند بجوهر و آتش وتمامی قصّه در سورت **طه** گفته آمد .

« ولمّا بلغ اشدّه » الاشدّ ـ جمع شدّة کنعمة و انعم ، و بلوغ الاشدّ ـ حصول قوةالشّباب و قوة تمام العقل و التّمیز ، و جاء فی التّفسیر انّه ما بین الثلاثین الی الاربعین ، « واستوی » یعنی بلغ الاربعین کما قال فی موضع آخر : « بلغ اشدّه وبلغ اربعین سنة » قال **الحسن** : بلغ اشدّه‌ای ـ بلغ مبلغاً قامت علیه حجةالله واستوی علیه قیام الحجّة « آتیناه حکماً» ای ـ نبوّةً « و علماً » ای تفهّماً و ذهناً قبل النبوّة . وقیل الحکمة اجتماع العلم والعمل : و العالم الحکیم من استعمل علمه . قال الله عزّوجلّ لعلماء **الیهود** « ولبئس ما شروا به انفسهم لوکانوا یعلمون » فعدّهم فی الجهال اذ لم یعملوا بعلمهم « وکذلك نجزی المحسنین » ای ـ کما فعلنا **بموسی** وامّه نفعل

بالمؤمنین.

«و دخل المدینة» ای دخل موسی مصر - وقیل قریة علی فرسخین من مصر یقال لها جایین و قیل اسمها عین الشمس، وقیل خرج موسی من قصر فرعون و دخل مدینة مصر متنکّراً راجلاً لئلا یُعرف و ماکان غرضه الّا الاستخفاء ومخالفة فرعون لمّا کبر. ابن اسحق گفت موسی چون بزرگ شد، چنانکه حقّ از باطل بشناخت و بحد عقل و تمیز رسید، همواره از فرعون و قوم وی نفور بودی و جمعی بنی‌اسرائیل بوی گرد آمده که اوراقوت میدادند و سخن وی می‌شنیدند درمخالفت دین فرعون، و موسی پیوسته اظهار معادات و انکار میکرد با فرعونیان، وایشان موسی را بیم دادند از بطش فرعون. و موسی از ایشان بترسید و خویشتن را هر وقت ازیشان پنهان میداشت وبگوشه‌ای باز می‌شد تا روزی بوقت هاجره وقیلوله که اهل شهر غافل بودند از قصر فرعون بیرون آمد و در میان شهر شد و آن دومرد را دید یکی اسرائیلی و یکی قبطی که بهم بر آویخته بودند. ابن‌زید گفت موسی آن روز که بکودکی قضیب برسر فرعون زد فرعون بفرمود تا او را ازشارستان خویش بیرون کردند وبعد از آن فرعون را ندید تا بزرگ شد و بحدّ مردی رسید. پس بعد ما بلغ اشدّه «دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها» عن موسی. مردم آن‌شارستان از کار و خبر موسی غافل بودند موسی بعیدالعهد بود بایشان، آن وقت در مدینه شد و آن دو مرد را دید که «یقتتلان» احدهما اسرائیلی و هوالّذی من شیعته و الآخر قبطی و هوالّذی من عدوه، وقیل الّذی من شیعته هوالسّامری والذی من عدوّه طبّاخ فرعون اسمه قائیون (۱)، فاراد ان یحمل الحطب علی ظهر الاسرائیلی و قیل کانا یقتتلان فی‌الدین. ابن‌عباس گفت موسی چون بحدّ مردی رسید بنی اسرائیل در حمایت خود میداشت وهیچ کس را از آل فرعون و قبطیان نگذاشتی که بر ایشان ظلم کردی و زبون گرفتی تا آن‌روز که اسرائیلی و قبطی بهم برآویختند. موسی

(۱) قایتون (ج)

خشم گرفت و **قبطی** را گفت : خلّ سبیله ، دست ازو بدار ومرنجان او را . **قبطی** گفت:می‌برم اورا تا هیزم بمطبخ پدرت برد - **موسی** را آن روز پسر **فرعون** می خواندند - **قبطی** سخن **موسی** نشنید وهمچنان در وی آویخته . « فو کزه **موسی** فقضی علیه » **موسی** مردی قوی بود و بطش وی سخت بود **قبطی** را مشتی بزد واو را بکشت یقال وکزته و لکزته ونکزته لغة ، وهو ان‌یضربه بجمع کفّه . وقال **ابوعبید و الفرّاء** : الوکز - الدّفع باطراف الاصابع ومعنی « قضی علیه » قتله و فرغ من امره و کلّ شیء فرغت منه فقد قضیت علیه . وقال**المبرد** القاضیة - الموت ، وقضی الرّجل مات،وقضی علیه صادف اجله.وقیل معناه قضی‌اللّه علیه‌الموت‌پس**موسی** پشیمان گشت که از حق تعالی دستوری قتل نیافته‌بود وهنوز وحی بسوی نیامده بود . گفت « هذا من عمل‌الشّیطان» یعنی- من اغوائه کانّه اضاف هیجان غضبه‌الذی ادّاه الی ذلک الی‌الشّیطان وان کان من فعل‌اللّه الّذی یقدرعلی‌الاحیاء والاماتة « انّه عدوّ مضلّ‌مبین» ای - موسوس‌له بالضّلالة مزیّن له ایّاها .

ثمّ استغفر فقال : « ربّ انّی ظلمت نفسی » بقتله قبل ورود الاذن فیه«فاغفرلی فغفرله انّه هوالغفور الرّحیم » .

فان قیل کان ذلک منه کبیرة او صغیرة ، قلنا لابل کانت صغیرة لانّه لم‌یقصد قتله ولم یعلم انّ تلک‌الوکزة تؤدّی الی‌القتل فان قیل لم‌استغفرو قال:«ظلمت نفسی» قلنا لانّه ارتکب صغیرة ویجب الاستغفاروالتّوبة عن‌الصّغیرةلانّه اذا لم‌یتب صار مصرّاً علیه والاصرار علیه یصیرّه کبیرة لقوله : «لاصغیرةمع‌الاصرارولا کبیرةمع‌الاستغفار.»

قال ربّ بما انعمت علیّ من اعطاء العلم و النبوّة و قیل بما انعمت علیّ ای - بسبب انعامک علیّ بمغفرة ذنبی « فلن اکون ظهیراً للمجرمین » ای - لااکون معیناً للکافرین‌یعنی لااختلط **بفرعون** وآله کما کنت‌الی الآن. والظهیرالمعین‌یقال‌ظاهرته ای قویّت ظهره بکونی‌معه والمجرم‌الکافر والجرم فعل یوجب‌قطیعةفاعله واصله‌القطع

و قیل هو خبر بمعنی الدّعاء ای ـ فلاتجعلنی ظهیراً للمجـرمین . وفیها دلالة علی انّ احداً لایتاخّر عن‌المعصیة الّا بعون‌الله، وفیها دلالة علی عظم الثّواب علی ترك معاونة الـعصاة، فانّ **موسی** جعله فی‌مقابلة ما اعطاه اللّه‌من‌العلم والنّبوة والمغفرة . وقیل: قوله « فلن اکون ظهیراً للمجرمین » یدّل علی انّ الّذی من شیعته کان کافراً وقوله بالّذی هو عدوّ لهما یدلّ علی انّـه کان مسلماً واللّه اعلم بذلك . وقیل معناه لا اکون بالمغفرة و الرّحمة معیناً للمجرمین فاقول لهم رحمك اللّه او غفراللّه لك و هذا قول غریب ذکـره **القفال** . قال **عطیة العوفی** : کان **ابن‌عمر** یدعو بها فی رکوعه وهذاالدّعاء حسن‌اذا وقع بین‌النّاس اختلاف و فرقة فی‌دین‌او ملك اوغیرهماوانّـما قال **موسی** هذاعنداقتتال الرّجلین. ودعابه **ابن‌عمر** عند اقتتال علی علیه‌السلام ومعاویه .

« فاصبح فی‌المدینة خائفاً » یعنی ـ اصبح **موسی** من غد ذلك الیوم الّذی قتل‌فیه **القبطی** فی مدینة **مصر** خائفاً من آل **فرعون** ان یأخذوه و یقتلوه یترقّب ای‌ینتظر ما یبلغه فی امرالقتیل وهل‌عرف قاتله . وقیل خائفاً من اللّه یترقّب المغفرة « فـاذا الّذی‌استنصره‌بالامس‌یستصرخه « اذا » للمفاجاة‌ای ـ فاجاء‌المستغیث‌الامس‌یسأله ان‌یصرخه » والاستصراخ الاستغاثة مشتق من‌الصّراخ، والمعنی یسأله النصرة علی **قبطی** آخریقاتله قال له **موسی** یعنی **للاسرائیلی** « انّـك لغویٌ مبین » ـ ای‌غوی فی تدبیرك غیر رشید فی‌امرك تقاتل مع عجزك وقلّة انصارك.

« فلمّا ان اراد ان یبطش » ای ـ اراد **موسی** ان یأخذ **القبطی** بیده دفعاً عن **الاسرائیلی** توهـّم **الاسرائیلی** انّ **موسی** قصده وکان قد سبق منه الیه « انّـك لغویٌ مبین » « قال یا **موسی** اتریدان‌تقتلنی کما قتلت نفساً بالامس » یعنی **القبطی** المقتول « ان ترید » ای ما ترید « الّا ان تـکون جباراً فی‌الارض » قتّالاً یقتل‌النّاس‌علی‌الغضب « وما ترید ان تـکون من‌المصلحین » فی کظم الغیظ و ترك القتل و کان حدیث القتل فشا فی‌المدینة و خفی القاتل ، ففطن **القبطیّ** بذلك فذهب الی **فرعون** فاخبره انّ

قاتله **موسی** . و قال **الحسن** هو من‌قول **القبطی** لانّـه کان اشتهر انّ **اسرائیلیاً** قتل **قبطیاً** والجمهور علی‌القول الاوّل .

« و جاء رجل من اقصی المدینة »ای‌من‌ـ اعلی‌المدینة «یسعی » علی رجلیه‌سریعاً و ذلك انّ **فرعون** و اصحابه تو امروا فی امر **موسی** و قصدوا طلبه و کان الذّباحون اخذوا الطّرق من غیر خوف منهم ان یفوتهم . و کان هذا الرّجل و هو **خزئیل** مؤمن آل **فرعون** و هوالنّجار وقیل هو **الحبیب‌النجار** و قیل هـو ابن‌عمّ **فرعون** ، اسمه : **شمعون** «یسعی»ای‌ـ یمشی مسرعاً و یعدو فی طریق قریب حتّی سبق الذّباحین **فجاء موسی** وقال له انّ الملاء یاتمرون بك لیقتلوك‌ای یهمّون بقتلك‌ویتشاورون فیك. قال الزّجاج : ای ـ یأمر بعضهم بعضاً بقتلك، نظیره : « و أتمروا بینکم‌بمعروف» «فاخرج من‌المدینة انّی لك من‌النّاصحین»ای ـ ناصح لك من‌النّاصحین لانّـه لایتقدّم‌الصّلة‌علی الموصول .

« فخرج»ای‌ـ خرج **موسی** من‌المدینة «خائفاً » علی‌نفسه من‌آل **فرعون** لازاد معه «یترقّب » هل یلحقه طلب فیوخذ . وقیل یترقب ای یلتفت وکان یقول«ربّ نجّنی من‌القوم الظّالمین » فاجاب الله دعائه ونجاه .

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحیم » بنام او که نه درصنع او خلل نه در تقدیر اوحیل بنام او که نه در فعل او زلل نه در وصف‌او مثل مقدّری لم‌یزل، بنام او که‌پادشاهست

بی‌سپاه کامرانست بی‌اشتباه غافر جرم وساتر گناه،حضرت او عاصیان را پناه ،در گاه‌او مفلسان را پایگاه،قدره لایدرك الخاطر اقصی منتهاه حبّه صیّرنی‌مرآة من‌یهوی هواه ، فرآه من یرانی و یرانی من‌یراه .

بشنو سرّی از اسرار بسم‌الله بسم در اصل باسم بوده ، الف راست بود و شکل وی مستقیم وبادر نهاد خودمنحرف ومنعطف ، الف درلوح اوّل بودوبا ثانی ، چون‌در آیت تسمیت آمد . « با»اوّل گشت « و الف » ثانی فرا تو مینماید که کار آلهی نه بر وفق مراد تو بود تو یکی را اوّل داری ومن آخر گردانم . تویکی‌را آخر داری‌ومن اوّل گردانم . اشارتست که من یکی را بفضل بپذیرم یکی‌را بعدل ردّ کنم تا بدانی که کار بعدل و فضل ما است نه بهنجارعقل شما.الف که اوّل است ثانی گردانم وبا که ثانی است فراپیش دارم و صدر کتاب وخطاب خود بدوسپارم و کسوت‌ورفعت الفی درو پوشانم ، تا جهانیان دانند که منم که یکی را بر کشم و یکی‌را فرو کشم . « تعزّ من‌تشاء و تذلّ من تشاء » .

نکتهٔ دیگر شنو ازین عجبتر : در شکل باء بسم‌الله اشارتیست و اندر آن اشارت بشارتیست . نقشِ « با » حقیر وصغیر بود چون با نام حقّ پیوسته شد علوّ گرفت و خلعت دنّو یافت . از روی اشارت میگوید ای بنده مؤمن حرفی که بنام ما پیوسته شد قدر وجمال یافت و خطر و کمال گرفت تا بدانی که هر که بما پیوست از قطیعت مارست ، وهر که دل در غیر مابست در نهاد خود بشکست .

« طسم » طا اشارتست بطهارت دل عارفان از غیر او ، سین اشارتست بسرّ اوبا دوستان در شهود جلال و جمال او ، میم اشارتست بمنّت او بر مؤمنان درآلاء ونعماء او.مجلس معطر گردد ، هرجا که رود گفت و گوی او . جانها منّور شود در سماع نام ونشان او . در هژده هزار عالم کس نتواند که قدم بر بساط توفیق نهد مگربمدد لطف او ، در کونین وعالمین کس‌را زندگی مسلّم نبود . مگر بحمایت و رعایت او .

بزرگان دین گفتند زندگی جوانمردان ودوستان حقّ بسه چیزاست : زندگی بذکر وزندگی بمعرفت وزندگی بوجود . زندگی ذکر را ثمره انس است، زندگی معرفت را ثمره سکون است زندگی وجود را ثمره فناست واین فنا بحقیقت بقا است تا از خود فانی نگردی باو باقی نشوی **بوسعید خرّاز** گفت: در **عرفات** بودم روز **عرفه** و حاجّ را دیدم که دعاها می کردند و نیکو همی زاریدند : برهرزبانی ذکری و در هردلی شوری و در هر جانی عشقی ، در هر گوشه‌ای سوزی و نیازی ، وبا هر کسی دردی و گدازی. مرا نیز آرزو خاست که دعائی کنم وچیزی خواهم ، با خود گفتم چه دعا کنم و چه خواهم هرچه می‌باید ناخواسته خود داده نا گفته خود ساخته و پرداخته . آخر قصد کردم تا از راه حقیقت براو (۱) باز شوم و دعا کنم. بسرّ من الهام داد که پس وجود ما از ما می‌چیزی خواهی .

از تعجّب هر زمان گوید بنفشه کای عجب
هر که زلف یار داردچنك چون در ما زند؟

بوسعید ازآن قدم برگشت واین بیت همی گفت :

وفاؤك لازم مكنون قلبی　　وحبّك غايتی والشّوق زادی

« نتلوا عليك من نباء **موسی** » الاية ، **موسی** عاشقی تیز رو بود وراز داری مقرّب ، یقول الله تعالی « وقرّبناه نجيّا » رقم خصوصیّت برو کشیده و داغ دوستی برو نهاده که : و القيت عليك محبّة منّی ، در عالم هر کجا عاشقی سوخته بینی دوست دارد قصّهٔ وی شنیدن و حدیث وی روح روح خوددانستن . ازاینجاست که ربّ العزّة درقرآن ذکر وی بسیار کرد و قصه وی جایها باز گفت تاعارفان سوخته را و دوستان دلشده را سلوت وسکون افزاید و از دلها اندوه وغم زداید ولهذا قيل : سماع قصّة الحبيب من الحبيب يوجب سلوة القلب : و ذهاب الكرب و بهجة السّرّ و ثلج الفؤآد . این چنان است که گویند :

(۱) نسخهٔ الف : تراو .

در شهر دلم بدان گراید صنما کو قصّهٔ عشق تو سراید صنما

و گفته‌اند تکرار قصّهٔ **موسی** و ذکر فراوان در **قرآن** دلیل است بر تفخیم و تعظیم کار او و بزرگ داشت قدر او ، اکنون برشمر در **قرآن** ذکر و نواخت او تا بدانی منزلت و مرتبت او : میقات **موسی** : « جاء **موسی** لمیقاتنا » ؛ وعدهٔ **موسی** : « و واعدنا **موسی** » ؛ طور **موسی** : « آنس من جانب الطّور » ؛ درخت **موسی** : « فی البقعة المبارکة من الشجرة » . آتش **موسی** : « انّی آنست ناراً » ؛ مناجات **موسی** : « وقربناه نجیّاً » ؛ شوق **موسی** : « و عجلت الیك ربّ لترضی» ؛ غربت **موسی** : و لمّا توّجه تلقاء **مدین** » : قربت **موسی** : «نادنیاه من جانب الطّور الایمن » ؛ محبّت **موسی** «والقیت علیك محبّة منّی » ؛ اصطناع **موسی** : « و اصطنعتك لنفسی » مادر **موسی** : « و اوحینا الی امّ **موسی** » ؛ خواهر **موسی** : « قالت لاخته قصّیه » ؛ برادر **موسی** : « و اخی **هرون** » دایهٔ موسی : «هل ادلّکم علی اهل بیت یکفلونه لکم » ؛ بلاء **موسی** «فاذاخفت علیه فالقیه فی الیمّ» ؛ دریای **موسی** :«ان اضرب بعصاك البحر » عصای **موسی** « قال هی عصای » ؛ طفولیت **موسی** : « فرددناه الی امه » ؛ پرورش **موسی** : الم نرّبك فینا ولیدا » : قوت و مردی **موسی** : « بلغ اشدّه و استوی » ، دامادی **موسی** : « ان انکحك احدی ابنتی» ؛ مزدوری **موسی** : یا أبت استاجره» نبّوت وحکمت **موسی** : « و آتیناه حکماً و علماً » . این همه یاد کرد تا عالمیان بدانند خصوصیت و زلفت و قربت **موسی** با این همه منقبت و مرتبت در حضرت رسالت **محمد** عربی تا بقدم تبعیّت بیش نرسید . و ذلك قوله (ص) : « لو کان **موسی** حیّاً لما وسعه الّا اتباعی » .

مصطفای عربی از صدر دولت ومنزل کرامت آن کرامت که : « کنت نبیّاً و آدم بین الماء والطّین » عبارت از آنست قصد صف النّعال کرد تا میگفت : « انّما انا بشر مثلکم » و **موسی** کلیم از مقام خود تجاوز نمود و قصد صدر دولت کرد که میگفت : « ارنی انظر الیك » ، لاجرم **موسی** را جواب این آمد که : « لن ترانی » و

و **مصطفای** را (ص) این گفتند : « الم ترالی ربك » « لولاك ما خلقت الافلاك » عادت میان مردم چنان رفته که چون بزرگی در جایی رود و متواضع وار در صفّ النعال بنشیند ، اورا گویند این نه جای تو است خیز ببالاتر نشین . چون سید خافقین قصد صف النعال کرد که : « انمّا انا بشر مثلکم » اورا گفتند یا سیّد این نه‌جای‌تواست، بساط بشرّیت نه‌بارگاه قدم چون توئی بود، والیه الاشارة بقوله : « ماکان محمداباا حد من رجالکم » سیّد گفت آری ما آمده‌ایم تا صفّ نعال را بصدر دولت رسانیم‌تاچنان که از روی شریعت خاك بآب در رسانیدیم از روی حقیقت سوختگان امّت را وا پس ماندگان آخرالزّمان در موقف حشر ونشر ایشانرابصدر دولت رسانیم . والیه‌الاشارة بقوله (ص) « نحن الاخرون السّابقون » .

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **و لما توجّه تلقاء مدین** » چون روی داد **موسی** به سوی راه مدین « **قال** » [با خود] گفت: « **عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل**(۲۲) »مگر که خداوند من راه من باز نماید [ومرا چاره دهد وکار سازد وحیلت نماید] بمیان راه راست .

« **ولما وردماء مدین** » چون بآب مدین رسید « **وجد علیه امّة من‌الناس** »

گروهی مردمان یافت برآن « **یسقون** » که [گوسفندان خویش را] آب می‌دادند « **و وجد من دونهم امرأتین** » و جز(۱) زان‌مردان دو زن یافت « **تذودان** » که [گوسفندان خویش را] از آب‌بازمیراندند « **قال ما خطبکما** » [**موسی** ایشانرا] گفت این چه کار است که شما در آنید ؟ « **قالتا لانسقی** » گفتند « ما گوسفندان خویش]راآب ندهیم « **حتی یصدر الرعا** » تا آنگه که شبانان بر گردند، گله‌های خویش بر گردانند « **و ابونا شیخ کبیر(۲۳)** » وپدر ما پیریست بزاذ بزرگ .

« **فسقی لهما** » [**موسی** گوسفندان] ایشانرا آب داد ،«**ثم تولی الی الظل**» آنکه باز گشت و با سایه‌شد« **فقال رب** » گفت خداوند من : « **انی لماانزلت الی من خیر فقیر(۲۴)** » من خیری‌راکه فرو فریستی برمن از خوردنی نیازمندم .

« **فجاءته احدیهما** » آمد **بموسی** یکی‌ازآن‌دوخواهر «**تمشی علی استحیاء**» می رفت بشرم « **قالت ان ابی یدعوك** » گفت پدر من میخواند ترا « **لیجزیك اجر ما سقیت لنا** » تا پاداش دهد مزد این آب که [گوسفندان] ما را دادی « **فلما جاءه** » چون **موسی** آمد باو « **و قص علیه القصص** »وقصهٔ خود اورا باز گفت :« **قال لا تخف** » [**موسی** را] گفت مترس « **نجوت من القوم الظالمین(۲۵)** » ازآن گروه ستم‌کاران رستی .

« **قالت احدیهما** » از آن دودختر یکی گفت پدر را « **یا ابت استأجره** » ای پدر من مزدور گیر اورا « **ان خیر من استاجرت** » که بهتر کسی که مزدور گیری اینست «**القوی الامین(۲۶)** » مردی با نیروی و راست و استوار .

« **قال انی ارید ان انکحك** » گفت من میخواهم که بزنی بتو دهم « **احدی ابنتی هاتین** » ازین دو دو دختر خویش یکی « **علی ان تاجرنی** » بر آنچه مزد

---

(۱) نسخهٔ الف : جذ

مزدوری خویش بکاوین او مرا دهی « **ثماني حجج** » [و آن مزدوری] هشت سالست « **فان اتممت عشرآ** » اگر [آن هشت سال] ده سال تمام کنی « **فمن عندك** »آن از نزدیك تو است « **وما ارید ان اشق علیك** » و [اگر تو رنجه شوی ازآن دوسال] نخواهم که رنج آن برتو نهم « **ستجدنی ان شاء الله من الصالحین(۲۷)** » آری اگر خدای خواهد مرا ازخوسران نیك یابی .

« **قال ذلك بینی و بینك** » **موسی** گفت این میان من و میان تو است « **ایما الاجلین قضیت** » تا از دو کی کدام کی بگزارم « **فلاعدو ان علی** » افزونی جستن نیست بر من « **و الله علی مانقول وکیل(۲۸)** » والله برآنچه ما گفتیم [گواه است. و این کار را که باو می‌سپاریم] کار ساز .

« **فلما قضی موسی الاجل** »چون **موسی** مدّت مزدوری خویش تمام کرد« **وسار باهله** » و کسهای خویش برد« **آنس من جانب الطور نارآ** » از سوی [کوه] طور آتشی دید « **قال لاهله** » اهل خویش را گفت « **امکثوا** »درنگ کنید« **انی آنست نارآ**» من آتشی دیدم . « **لعلی آتیکم منها بخبر** » تا مگر من شما را خبری آرم « **اوجذوة من النار** » یا پارهٔ آتش « **لعلکم تصطلون(۲۹)** » تا مگر شما گرم شوید.

« **فلما اتیها** » چون آمد **موسی** بآن آتش« **نودی**»آوازدادند اورا« **من شاطیء الواد الایمن** » از کران رودباراز سوی راست « **فی البقعة المبارکة** » درآن جایگاه با برکت[وآفرین کرده برآن]« **من الشجرة** » ازآن درخت [سدره] « **ان یا موسی**» [خواندند] که یا **موسی** « **انی اناالله رب العالمین(۳۰)** » من اللهٔام خداوندجهانیان.

« **و ان الق عصاك** » و [آواز دادند اورا] که بیوکن عصای خویش « **فلما رآها تهتز** » چون عصا را دید که می‌جنبید و میجست « **کانها جان** » راست گوئی که آن ماریست « **ولی مدبرا** » . بر گشت پشت بر گردانیده « **و لم یعقب** »وهیچ نپائید پس آن که دید « **یا موسی اقبل ولا تخف** » [گفتند] یا **موسی** پیش آی بیا

ومترس(۱) « انك من الآمنين (۳۱) » که تو از وی در امانی(۲)

« **اسلك يدك في جيبك** » دست خویش در جیب خویش کن « **تخرج بيضاء من غير سوء** » تا بیرون آید سپید بی پیسی « **و اضمم اليك جناحك من الرهب** » و با خویشتن آر بازوی خویشتن از بیم [هر گاه که ترسی] « **فذانك برهانان من ربك** » این [دست وعصا] هردو دو برهانند [و دو حجّت] از خداوند تو « **الى فرعون و ملائه** » بفرعون و کسان او « **انهم كانوا قوماً فاسقين** (۳۲) » که ایشان قومی بودند از فرمان‌برداری بیرون .

« **قال رب** » **موسى** گفت خداوند من « **انى قتلت منهم نفساً** » من ازیشان کسی کشته‌ام « **فاخاف ان يقتلون** (۳۳) و می‌ترسم که مرا باز کشند .

« **واخى هرون هو افصح منى لساناً** » وبرادر من **هارون** او گشاده سخن‌تر است از من بزبان « **فارسله معى** » بفرست اورابا من « **ردءاً يصدقنى** » تا یاری بود، که مرا گواهی میدهد « **انى اخاف ان يكذبون** (۳۴) » که من می‌ترسم که ایشان مرا دروغ زن گیرند .

« **قال سنشد عضدك باخيك** » گفت [آری] سخت کنیم بازوی تو [وبیفزائیم نیروی تو] ببرادر توو « **نجعل لكما سلطانا** » و حجّتی دهیم شما را و سلطانی ، « **فلا يصلون اليكما** » تا هیچ [بدی] بشما نرسد « **بآياتنا انتما و من اتبعكما الغالبون** (۳۵) » شما هردو وهر که بر پیِ شما رود بنشانها و معجزتها [که دادیم شما را] هر جا که باشید غالب باشید ، بیش ببرنده و کم آورنده وباز مالنده .

« **فلما جاءهم موسى بآياتنا بينات** » چون بایشان آمد **موسى** بپیغامهای ماو نشانهای روشن پیدا « **قالوا ما هذا الا سحر مفترى** » گفتند نیست این مگر جادوئی ساخته « **وما سمعنا بهذا فى آبائنا الاولين** (۳۶) » ونشنیده‌ایم ما این سخن درروز کار

---

(۱) چنین است در همهٔ نسخه‌ها . (۲) نسخهٔ الف : که تو از وی از بی‌بیمانی

پدران پیشین ما .

« **و قال موسی ربی اعلم** » [**موسی**] گفت خداوند من دانا تر دانا است ، « **بمن جاء بالهدی من عنده** » بآن کس که پیغام راست آرد از نزدیك او بر راه راست « **ومن تکون له عاقبة الدّار** » و بآنکس که سرانجام این سرای [بنیکوئی] او راست ، « **انه لایفلح الظالمون(۳۷)** » ستمکاران هرگز پیروز نیایند و توان ایشان بنماند .

« **و قال فرعون یا ایها الملا** » **فرعون** گفت ای بزرگان کسان من « **ما علمت لکم من اله غیری** » من شمارا جز خویشتن هیچ خدایی ندانم . « **فاوقد لی یا هامان علی الطین** » آتش افروز مرا ای **هامان** بر گل [تاخشت پخته‌شوذ] « **فاجعل لی صرحاً** » و مرا کوشکی‌سازبنای‌آن‌عالی،طارمی‌بلند « **لعلی اطلع الی اله موسی** » تا بر روم ـ مگر مرا دیدار افتد بخدای **موسی** « **و انی لاظنه من الکاذبین(۳۸)** » و من این **موسی** را از دروغ زنان می پندارم [در آنچه میگوید که در آسمان خدائیست] .

« **واستکبر هو و جنوده فی الارض بغیر الحق** » و گردن کشید ، او و سپاه او در زمین و نیامد اورا آن « **وظنوا انهم الینا لا یرجعون(۳۹)** » و می پنداشتند که ایشان با ما نیایند ونیارند .

« **فاخذناه و جنوده** » فرا گرفتیم اوراوسپاه او را « **فنبذنا هم فی الیم** » و کشتیم‌ایشان را در دریا « **فانظر کیف کان عاقبة الظالمین(۴۰)** » نگر که‌سرانجام آن ستمکاران چون بود .

« **و جعلنا هم ائمة** » و ایشانرا درین جهان پیشوایان [ومهتران بد] کردیم « **یدعون الی النار** » خلق را با آتش میخواندند ، « **و یوم‌القیمة لاینصرون(۴۱)** » و روز رستاخیز کس ایشانرا یاری ندهد ، و فریاد نرسد ، « **و اتبعنا هم فی هذه**

الدنیا لعنة » و بر پی ایشان پیوستیم در این جهان نفـرین « **ویوم القیمة هم من المقبوحین(۴۲)** » و روز رستاخیز ایشان فرا هلاکت و تباهی دادگانند.

« **ولقد آتینا موسی الکتاب** » موسی‌را نامه دادیم «**من بعدما اهلکنا القرون الاولی** »پس آن که قرنهای پیشین هلاك کردیم « **بصائر للناس** » حکمها و پیغامهای روشن مردمان را « **وهدی و رحمة اعلهم یتذکرون(۴۳)** » و راه نمونی و بخشایشی تا مگر پند پذیرند و وعدهای من در یاد دارند.

النوبة الثانية

قوله تعالی: « و لمّا توجّه تلقاء **مدین** » ای ـ قصد نحو **مدین** خارجاً عن سلطان **فرعون**، و تلقاء تفعال من لقیت و هو مصدر اتّسع فیه، فاستعمل ظرفاً و « سواء السّبیل » قصد السّبیل المستوی الی **مدین**. **مقاتل** گفت **موسی** چون از **مصر** بیامد ترسان و حیران از بیم **فرعون** هیچ ندانست که کجا شود و راه نمی‌بردتا **جبرئیل** آمد و عصا بوی داد آن عصا که **آدم** از بهشت آورده بود و او را گفت که سوی **مدین** شو بنزدیك شعیب. **موسی** از آن که راه نمیدانست گفت: « عسی ربّی ان یهدینی سواء السبیل »، کار خود تفویض با الله کرد و براه بردن توفیق ازو خواست تا ربّ العزّة فریشته فرستاد و راه بوی نمود. و گفته‌اند کسان **فرعون** در طلب او بر پی وی ایستادند و سه راه بود **بمدین**: دو در طرف ویکی در میان. ایشان گفتندبا یکدیگر تا در راه طرف رویم که مرد ترسنده و گریزنده در شاهراه میان نـرود.

ایشان در طرف برفتند و نیافتند و **موسی** در شاهراه هشت شبانروز بماند بی زاد و بی طعام، پای برهنه و شکم گرسنه، ودر آن هشت روز نمی‌خورد مگر برك درختان، تا رسید **بمدین**. وكان **مدين** ارضاً يسكنها **شعيب**. كان اتّخذها **مديان بن آزر** لنفسه مسكناً قبل ذلك، فنسبت اليه. وبين **مدين ومصر** مسيرة ثمانية ايّام.

« و لمّا ورد ماء **مدين** » الورود اتيان الماء، وضدّه الصّدور و هوالرجوع عنه. و ماء **مدين** آبار(۱) كان يشرب منها اهلها ويسقون انعامهم و مواشيهم. « وجد عليه » اى ـ على وجه الماء و حوله جماعة كثيرة من النّاس يسقون مواشيهم. « وجد من دونهم امرأتين » اى ـ من ورائهم ومن اسفلهم امرأتين « تذودان » اى ـ تدفعان اغنامهما حتّى لاتختلط بغيرها، اشارالى تنحيهما عن الجماعة للورع والصّيانةو كراهيّة الاختلاط بالرّجال. و قيل لضعفهما.

موسی بفراست بدانست که ایشان از ضعف وعجز گوسفندان خودرا آب نمی دهند. گفت: ما شأنكما وما بالكما لاتسقيان مواشيكما مع القوم؟ قالتا لانمكن من السّقى حتّى يرجع الرّعا من الماء، يصدر بفتح یا و ضمّ دال قرائت **ابن عامر و ابو عمرو** است، جعلوا الفعل للرّعاء، يعنى ـ حتّى ينصرف الرّعاء عن البسقى. فيخلوا الموضع فنسقى من فضل مائهم. باقى يصدر بضمّ یاو کسر دال خوانند، اى حتّى يصرف الرّعاء مواشيهم عن الماء. والرّعاء جمع الرّاعى كما تقول صاحب و صحاب و صائم و صيام و تاجر و تجار.

و گفته‌اند **موسی** چون ایشانرا دید که بی محرم بیرون آمده بودند بچرا گاه انکار کرد برایشان و گفت: « ما خطبكما» این چه کار شما است وچه حال شما ایشان عذر خودرا و عذر پدر را گفتند: « لانسقى حتّى يصدر الرّعاء و ابونا شيخ كبير» پدر ما مردی پیر ضعیف است، رعی مواشی نتواند و مالی نیست که مزدور گیرد، و ما

(۱) نسخهٔ ج: ابار.

بضرورت بیرون آمده‌ایم و گوشه‌ای گرفته‌ایم تا این شبانان بروند وجای خالی شود آنگه ما گوسفندان‌خودرا آب دهیم. وابوهم **شعیب بن نویب بن مدین بن ابراهیم الخلیل** . و قال **وهب** هو **یثرون بن اخی شعیب** ، وکان **شعیب** قد مات قبل ذلك، بعد ما کفّ بصره . و قیل قبره بین **المقام و الزمزم** .

موسی چون ایشانرا بران صفت دید بـر ایشان ببخشود و شفقت کرد . (۱) گوسفندان‌ایشان فراپیش گرفت و بسرچاه برد و برسر چاه سنگی عظیم‌بود که‌ده مرد با قوّت آن سنك نمی‌توانستند برداشت . **موسی** بتنها آن‌سنك برداشت‌وبیفکند و دلو بخواست اورا دلوی دادند که ده مرد و بروایتی چهل‌مرد - آن دلو از چاه‌بر می کشندنـد . **موسی** تنها آن دلو از چاه بر کشید ، و گوسفندان ایشانرا آب‌داد.

روایت کرده‌اند از **عمر** که گفت: لم‌یستق الّا ذنوباً واحداً حتّی رویت‌الغنم. ازینجا گفته‌اند که هرپیغامبری را بچهل مردنیروی بود . وپیغامبر مارا (ص)بچهل پیغامبر نیروی بود .

« فسقی لهما » ای - سقی **موسی** مواشیهما لاجلهما . « ثمّ تولّی‌الی‌الظّـل »ای- اعرض و جعل ظهره یلی ماکان یلیه وجهه . والظّـل - ما لم‌یقع علیه شعاع‌الشّمس- و قیل الی ظلّ شجرة وکانت هناكِ سمرة وقیل الی ظلّ جدارٍ لاسقف له : « فقال ربّ انّـی لما انزلت الیّ من خیر فقیر » . قال**ابن‌عباس** ما سأله الّا کسرة من خبز ، و لم‌یکن مع **موسی** شقّ تمرة انّـما قال ذلك و خضرة البقل تتر ایا فی بطنه من‌الهزال

«فجائته احدیهما تمشی علی استحیاء» . مفسران گفتندآن دختران زودتربخانه باز گشتند آن روز . و پدر گفت‌چونست که امروز زودتر آمدید؟ گفتند وجدنارجلا صالحاً رحیماً فسقی لنا اغنامنا ، مردی پارسای مشفق مهربان بما رسید و گوسفندان ما را آب داد . پدر گفت چه سخن از وی‌شنیدید؟ گفتند از وی شنیدیم که می گفت:

(۱) نسخهٔ ج : نمود

« ربّ انی لما انزلت الیّ من خیر فقیر » شعیب گفت نیست او مگر مردی گرسنه محتاج طعام . آنگه دختر کهین رافرستاد تا او را بخواند نام وی صفورا ـ هی‌الّتی تزوّجها موسی . اینست که ربّ‌العالمین گفت : «فجاءته احدیهما تمشی علی‌استحیاء» ای جاءته ماشیة مستحییة مستترة بکم درعها . قال الحسن فوالله ما کانت ولاجة و لا خرّاجة و لکنّها کانت من‌الخفرات اللاتی لا یحسن المشی بین ایدی الرّجال، والکلام معهم . و روی عن بعض القرّاء الوقف علی « تمشی » ثمّ ابتدا ، فقال : « علی‌استحیاء » قالت : « انّ ابی یدعوك » و ذلك لانّ الحیاء فی‌الکلام اکثر منه فی المشی واحسن .

« قالت انّ ابی یدعوك لیجزیك اجر ما سقیت لنا » فقام معها فتقدّمته فهبّت الرّیح و الزقت ثوبها بجسدها، فکره،موسی ان یری ذلك منها، فقال لها امشی ورائی ودلّینی علی‌الطّریق ان اخطأت، فانّا بنی یعقوب لاننظر الی اعجاز النّساء . موسی آمد بسرای شعیب و شعیب طعام در پیش نهاده ، گفت‌ای جوان این‌طعام بکاربر که‌از بهر توساخته‌ام.موسی‌ظنّ برد که آن طعام عوض آب دادن گلّه است . گفت اعوذبالله ما نه از آن خاندانیم که دین خود بدنیا بفروشیم . شعیب گفت نه‌آنست که‌تو پنداشتی و الله ، لیکن عادت من و عادت پدران من اینست که مردمان را طعام دهیم و مهمانرا گرامی کنیم . پس موسی آن‌طعام بخورد و قصّه خویش با شعیب بگفت که چه سبب را از زمین مصر بیرون آمد . شعیب گفت مترس که تو از فرعون و قوم وی رستی که فرعون را بر مدین دست نیست .

« قالت‌احدیهما» ـ و هی‌الصّغری واسمها صفورا « یاأبت استاجره » لرعی‌الغنم « انّ خیر من استاجرت القویّ الامین » و قد جرّبنا قوّته برفعه الحجر و نزحه الدّلو و جرّبت امانته حیث منعنی‌من‌المشی قدّامه، و قیل «القویّ »فی بدنه«الامین»فی‌عفافه.

«قال» شعیب لموسی «انّی‌اریدان‌انکحك‌احدی ابنتیّ هاتین علی ان تاجرنی ثمانی حجج » ای ـ تأجرنی نفسك مدّة ثمانی حجج ، و الاجرهاهنا هوالصّداق و قیل

معناه تکون اجیراً لی ، یقال اجرت الغلام فهوماجورو آجرته فهوموجرو آجرته فهو مؤاجر ، علی وزن فاعلته و کلّه بمعنی واحد . وقیل معناه ان‌تثیبنی من تزویجی ایّاك رعی ماشیتی ثمانی حجج من قولهم آجرك اللّٰه ای اثابك والحجة السّنة والحجج جمعها ، «فان اتممت عشراً» ای اتممت العقد عشرا «فمن عندك» تفضّلامنك « و ما ارید ان اشق علیك » ای لا اکلفك ما یصعب علیک فی هذه المدّة و قیل ما ارید ان اشقّ علیک بان آخذك باتمام عشرسنین و تجدنی ان شاء اللّٰه من اهل الصّلاح فی معاملتک و مخالطتک ، والوفاء بعهدك . و قیل هذا شرط للاب و لیس بصداق . و قیل هو صداق و الاوّل اظهر لقوله تأجرنی . و لم یقل تأجرها

«قال ذلک بینی وبینك» ای قال **موسی** ذلك الشّرط بینی و بینك و علینا الوفاء به. ثمّ قال : « ایمّا الاجلین قضیت » «ما» زائدة مؤکّدة ، و المعنی ایّ الاجلین و «ایّ» فی معنی الجزاء منصوبة بقضیت وجواب الجزاء . «فلا عدوان علیّ» یعنی ایّ الاجلین قضیت فلا ظلم علیّ بل اکون منصفا فی ایّهما قضیت والاجلان ثمانیة وعشرة ثم قال کلاهما: «واللّٰه علی مانقول وکیل» ای شاهد علی عقد بعضنا لبعض . روی عن **ابن عباس** عن النّبی (ص): قال سألت **جبرئیل** (ع) : ایّ الاجلین قضی **موسی** ؟ قال اتمها و اکملها ــ یعنی العشرة ــ . و عن **ابی سعید الخدری** انّ رجلاً سأله: ایّ الاجلین قضی **موسی**؟ قال لاادری حتی اسأل رسول اللّه (ص) فسأل **الخدری** رسول اللّٰه (ص) فقال لاادری حتّی اسأل **جبرئیل** فسأل النبی (ص) **جبرئیل** فقال لاادری حتّی اسأل **میکائیل** فسال **جبرئیل میکائیل** فقال لاادری حتّی اسأل **الرفیع** فسأل **الرفیع** فقال لاادری حتّی اسأل **اسرافیل** فسأل **الرفیع اسرافیل** فقال لاادری حتّی اسأل ذاالعزّة. قال فنادی **اسرافیل** بصوته الاشدّ یا ذاالعزّة ایّ الاجلین قضی **موسی** ؟ فقال اتمّ الاجلین و اطیبهما عشرسنین . و روی عنه (ص) قال تزوج صغراهما و قضی اوفاهما .

مفسران گفتند چون آن عقد میان ایشان برفت و دختر کهین که نام وی

صفورا است بزنی بوی داد **شعیب** او را فرمود تا گوسفندان بچرا برد وآن عصا که آدم ازبهشت آورده بود وپیغامبران گذشته ازیکدیگر بمیراث می‌بردند تابروزگار **شعیب** به **شعیب** رسید ، آن عصا **بموسی** داد .

سدی گفت پیش ازآن که **موسی** **بشعیب** رسیدفریشته‌ای آمد ، بصورت مردی و آن عصا **بشعیب** داد گفت این عصا بنزدیك تو ودیعت است تا خداوند این عصا بسر وی آید . **شعیب** آن عصا میان عصاهای دیگر در اندرونی نهاد. آن‌روز که **موسی** را بگلّه می‌فرستاددختر خودرافرمود که رو عصائی بیرون آر و **بموسی** ده.دختررفت وآن عصا بیرون آورد **شعیب** چشم پوشیده بود آن‌عصا بدست می‌باسید(۱) وگفت این ودیعت است بجای خویش باز بر و دیگری بیار دختر رفت دیگری آورد. نگه کردند همان عصا بود دوم باز باز پس‌برد وسیوم‌بارهمان‌بود . پس**شعیب** **بموسی** داد . **موسی** بیرون شد و **شعیب** پشیمان گشت گفت آن عصای ودیعت است‌نباید که خداوند آن فرا رسدونیابد. **موسی** را باز خواند وعصا را باز خواست · **موسی** گفت این عصای‌منست. **شعیب** درو پیچید تا باز ستاند **موسی** بخصومت آورد آخر قرار دادند که اوّل کسی که مارابیند این حکم‌بوی‌تفویض کنیم.ربّ العالمین فریشته‌ای فرستاد بصورت آدمی میان ایشان حکم کرد، گفت:عصا بر زمین نهید آنکس که‌بر تواند داشت‌آن اوست . **شعیب** خواست که بر دارد دستش بدان نرسید ونتوانست **موسی** دست فرا کرد وآسان آسان برداشت . **شعیب** بدانست که آنجا تعبیه ایست گفت مگر خداوند این عصا خود توئی.پس **موسی** گوسفندان بچرا برد . **شعیب** اورا وصیّت کرد که دو راه پیش است : یکی سوی راست می‌شود و یکی سوی چپ چون آنجا رسی زینهار که سوی راست نروی ورچه مرغزار آنجا نیکوترست‌وبهتر، زیرا که‌تنّینی عظیم‌است ، آنجا اژدهائی‌بزرگ‌نباید که ترا و گوسفندان راهلاك کند.

(۱) باسید از باسیدن ، لمس کردن.

موسی گوسفندان را فرا پیش کرد چون بسر آن دوراه رسید گوسفندان سوی راست بر گرفتند و **موسی** هرچند کوشید که باز گرداند نتوانست وطاقت نداشت. گوسفندان درآن مرغزار شدند ونیکوچرا کردند که گیاه بسیار بود وعلف‌نهمار و تنّین پیدانه. **موسی** رنجه شده بود خواب بر وی افتاد، گوسفندان بچرا بگذاشت و خود بخفت. آن‌ساعت که **موسی** در خواب بود تنّین آهنگ ایشان کرد عصا ازجای خود برخاست و با تنّین در حرب شد تنّین را همی زد تا اورا بکشت و آمد با جنب **موسی** و بیفتاد خون آلود. **موسی** از خواب در آمد عصا را دید خون آلود و تنّین کشته شاد گشت وخدایرا عزّوجلّ سپاس‌داری کرد دانست که‌درآن‌عصا تعبیه‌هاست و قدرتها. پیش **شعیب** آمد و قصهٔ تنّین با وی گفت. **شعیب** شاد گشت و گفت‌این‌**موسی** را ناچاردولتی‌در راه‌است‌ودرین‌عصا تعبیه‌ای،و عن‌قریب پیدا شود. پس **شعیب**خواست که با **موسی** اکرام کند از بهر دامادی وی اورا صلتی دهد گفت امسال گوسفندان هرچه‌زایند،وبچه‌ها نه بر شبه مادران باشند که برنگی دیگر آیند، بتودهم **موسی**را در خواب وحی نمودند که اضرب بعصاك الماءَ الّذی فی مستقی الاغنام. عصا بر آن آب زن که گوسفندان میخورند. **موسی** عصا بر آب زد گوسفندان همه بچه چنان آوردند که از **موسی** پذیرفته بود برآن رنگ که گفته بود. فعلم **شعیب**انّ ذلك رزق ساقه الله الی **موسی** و امرأته فوفی له بشرطه و سلّم الیه الاغنام.

«فلما قضی **موسی** الاجل»ای اتمّه وفرغ منه، قضی اینجا بمعنی اتمّ است‌چنان که در **سورة الانعام** گفت: «لیقضی اجل مسمی» ای - لیتّم اجل مسمّی ودرسورهٔ **طه**: «و لاتعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیك وحیه» ای - من قبل ان یتم الیك **جبرئیل** الوحی و در **سورة الاحزاب** «فمنهم من قضی نحبه» ای اتمّ اجله.

مجاهد گفت: **موسی** مزدوری **شعیب** برکاوین دختر ده سال‌تمام کرد.انگه دو سال دیگر بنزدیك وی مقام کرد واز دختر **شعیب** اورا کودك آمد وبعدازبیست

سال که بنزدیك وی مقام کرده بود از وی دستوری خواست تا با **مصر** شود، بزیارت مادر و برادر و خواهر. چون از **شعیب** دستوری یافت اهل وعیال و گوسفندان فرا پیش کرد ورفت. اینست که رب العالمین گفت: «وسار باهله» وروز گارزمستان بود **موسی** با اهل و اعیال بر راه ایستاد واهل وی بار داشت وزادن نزدیك بود موسی راه نمیدانست همی سر درنهاد دربیابان تا بجانب **طور سینا** افتاد از راه **مصر** بگشته شب تاریك پیش آمد و باد و باران و صاعقه وسرمای سخت، گوسفندان در بیابان پراکنده شده و اهل ویرا درد زه خاسته و **موسی** در میان متحیّر مانده طلب آتش کرد و آتش زنه آتش نداد آخر بجانب **طور** نگه کرد وآتش دید اینست که رب العالمین گفت «انس من جانب الطّور ناراً» از سوی کوه آتشی دید افروخته، چنان پنداشت که شبانی است یا کاروانی که آنجا آتش کرده. با اهل وقوم خویش گفت: «امکثوا انّی آنست ناراً لعلی آتیکم منها بخبر» شما ساعتی درنگ کنید وآرام گیرید تا من بروم و اگر آنجا کسی را بینم خبر راه **مصر** ازو پرسم تا ما را بر راه **مصر** دارد «اوجذوة من النّار» یا پاره‌ای آتش آرم تا شما گرم شوید «اوجذوة» **عاصم** بفتح جیم خواند و **حمزه** بضم جیم وباقی قرّاء بکسر جیم ومعنی همه یکسانست ونظیره الرّبوة والرّبوة والرّبوة. قال **المبرد** الجذوة القطعة العظیمة من الحطب المحترق وبعضه مالم یشتعل فاذا اشتعل فهی شهاب وقبس. والاصطلاء التدفّوء بالصّلا و هو النّار یکسر الصّادو یفتح، فالفتح بالقصر و اذا کسرت مدّت واصل الکلمة اللزوم.

«فلمّا اتیها نودی من شاطیء الواد الایمن»، الشاطیء الشط و هوشفیر الوادی، والایمن اذا رددته الی الشاطی فهو من الیمین یعنی عن یمین **موسی** و اذارددته الی الوادی فهو من الیمن «فی البقعة المبارکة» البقعة ـ القطعة من المکان ـ و برکتها انّ اللّه عزّ وجلّ کلّم فیها **موسی** و بعثه منها نبیّاً من الشجرة یعنی من تلقاء الشّجرة من ناحیتها، والشجرة الزیتون و قیل العوسج، وقیل السّدرة، وقیل العنّاب، وکانت بقیت الی عهد

هذه الامّة « ان یا موسی » یعنی نودی بان یا موسی « انّی انا الله » الّذی نادیتك و دعوتك باسمك و انا ربّ الخلایق اجمعین . وهذا اوّل کلامه لموسی .

« وان الق عصاك » یعنی ـ نودی بان الق عصاك فلما رای العصا تهتزّ ای تتحرك حرکة شدیدة، والجانّ صغار الحیّات لکنّه اسرع حرکة من الثّعبان و اوحی اهتزازاً. و کان حیّة موسی ثعباناً عظیماً فی حرکة الجانّ فاقبلت نحو موسی فولّی موسی هاربا خوفاً منها ولم یعقّب ای لم یرجع ولم یلتفت. قال الخلیل عقّب ـ ای ـ رجع علی عقبه وهو مؤخّر القدم فقال الله لموسی ارجع الی مکانك واثبت «انّك من الآمنین» . من ان ینالك ضرر او مکروه وقیل معناه انّك من المرسلین لقوله : «لایخاف لدیّ المرسلون » .

«اسلك یدك فی جیبك» ای ـ ادخل یدك فی جیبك من جانب الصّدر ومنه قوله: «ماسلککم فی سقر» ـ «تخرج بیضاء» مشرقة مضیئة کالشّی الابیض لها شعاع کشعاع الشّمس . وقد جعل الله فی یده من النّور مثل ما فی الشمس والقمر «من غیر سوء » ای ـ من غیر عیب او برص. «واضمم الیك جناحك من الرّهب » بفتح الرّاء والهاء حجازی و بصری و وافقهم حفص علی فتح الرّاء وحدها ـ الباقون بضمّ الرّاء و اسکان الهاء و کلّها لغات بمعنی الخوف و الفـرق . قال الزّجاج :ـ الجناح ـ هاهنا العضدو فی الکلام تقدیم و تأخیر تأویله : و اضمم الیك جناحك ای عضدك فادخل یدك فی جیبك کلّما رهبت جباراً فی عمرك ، وقیل لمّا القی عصاه خاف فبسط جناحه یعنی یده کالمتّقی بها وهو موجود فی عـادات النّاس . فقیل له ضمّ ما بسطته من یدك خوفاً علی نفسك والید اذا بسطت صارت کالجناح المبسوطة ، ویدا الانسان جناحاه، و جناحا الطیر یداه . وقیل الرّهب ـ الکم ـ بلغة حمیر ، ای ـ اضمم الیك یدك و اخرجه من الـکم ، لانّـه تناول العصا و یده فی کمّه . وقیل معناه اذا هالك امر یدك وما تری من شعاعها فادخلها فی جیبك تعد الی حالتها الاولی .

قال ابن عباس ما من احد یدخله رعب بعد موسی ثمّ یدخل یده فیضعها علی صدره الّا ذهب عنه الرّعب ، « فذانّك » قرأ ابن کثیر و ابوعمرو بتشدید النّون وهو

تثنية ذلك و قرأ الباقون بالتخفيف و هو تثنية ذاك،والنّون المشدّده بدل اللّام فی‌ذلك و معنی الایة :فذانّك اللّذان اریتكهما من الید و العصا حجتان من ربّك تدلان الخلق علی صحة نبوّتك فامض بهما الی **فرعون** والاشراف من جنوده و ادعهم الی توحیدالله و طاعته « انّهم كانوا قوماً فاسقین » كافرین .

« قال ربّ انّی قتلت منهم نفساً » یعنی‌القبطی «فاخاف ان یقتلون » به قوداً ، اراد ان یعرف مآل امره مع **فرعون** .

«واخی **هرون** هوافصح‌منّی‌لساناً»ای‌ـ اطلق لساناً بالبیان‌وذلك‌للحبسة الّتی كانت‌فی لسانه الّتی‌تمنعه‌عن‌اعطاءالبیان‌حقّه«فارسله‌معی‌ردءاً » قرأ **نافع**«رداً» ترك همزه طلباً للخفّة،والرّدءـ المعین- یقال‌ردأته علی‌امر كذا ای‌اعنته « یصدّقنی» قرآئة العامّةبالجزم علی جواب الامر و رفعه **عاصم** و**حمزة** علی ان یكون موضعه نصباًعلی الحال، ایـ ارسله معی ردءاً مصدّقاً لی‌شاهداً لی‌علی حقیقة امری . « انّی اخاف ان یكذّبون »ای اخشی ان یردّوا كلامی ولا یقبلوا منّی دعوتی .

« قال سنشدّ عضدك باخیك » هذا جواب قوله: « اشدد به ازری » و العضد ـ القوة،یقال : عضده وعاضده اذا اعانه‌وقوّاه‌و تقول‌فلان عضدی ویدی،ومنه قول رسول(ص) « وهم ید علی من سواهم » ، « و نجعل لكما سلطاناً » السّلطان ـ الحجة سمّیت‌به‌لانّه یستنیر به‌الحق من الباطل، وسمّیٰ الزّیت‌سلیطاً لشدّة ضوء سراجه.وقیل‌السّلطان‌هاهنا رعب فی قلب **فرعون** یمنعه عن الهمّ بقتلهما اواذاهما «فلا یصلون الیكما »این‌جواب آنست كه گفتند : « انّنا نخاف ان یفرط علینا او ان یطغی » سخن اینجا تمام گشت آنكه ابتدا كند گوید : « بآیاتنا انتما و من اتّبعكما الغالبون » اینجا تقدیم وتأخیر است . یعنی انتما و من اتّبعكما بآیاتنا الغالبون و روا باشد كه بآیاتنا متّصل بود به نجعل علی تقدیر:«ونجعل لكما بآیاتنا سلطانا فلایصلون الیكما».ای ونجعل لكما حجة دالّة علی‌النّبوّة بآیاتنا ای ـ بالعصا والید و سائر الایات.ثمّ قال مبتدءاً « انتما و

من اتّبعکما الغالبون ». **موسی** آن شب که از دور آتش دید عیال‌را گفت : « امکثوا انی آنست ناراً » ایشانرا بگذاشت و روی‌برسوی آتش نهاد. وادی‌مقدّس بود نام‌آن **طوی** وبرابر آن کوه **زبیر** بود آن کوه که **طور سینا** گویند. وقومی گویندزبیر دیگر بود و **طور سینا** دیگر ، **زبیر** آن کوه بود که آنرا تجلّی افتاد وپاره پاره گشت و **طور سینا** آن کوه بود که **موسی** بر آن باحق سبحانه وتعالی‌مناجات کرد **موسی** چون بنزدیك آن درخت رسید نوردید بردرخت‌امّا بچشم **موسی** آتش‌مینمود **موسی** بشکوهید ازآن درخت دل‌تنگ گشت ومتحیّر ماند پشت بساق درخت باز نهاد ، ندا شنید که یا**موسی** یا **موسی** . **موسی گفت**: من الّذی یکلّمنی ؟ کیست که با من سخن میگوید و مرا میخواند ندا آمد که : « انّی انا الله ربّ العالمین» همانست که آنجا گفت : « انّی انا ربّك فاخلع نعلیك » گفته‌اند که ربّ العزه او را از بهر ادب فرمود که نعلین بیرون کن که‌نه‌روا باشد پیش مهتران رفتن‌بانعلین ازینجاست که پیش پادشاهان با نعلین نروند. همان شب بود که ربّ العالمین گفت: « وما تلك بیمینك یا **موسی** » الله تعالی دانست که **موسی** همی‌داند که آن‌عصا است لکن ازبهر آن پرسید تا **موسی** بزبان خویش بگوید که این عصای منست و از آن چه چیز آید تا اگر **موسی** ازآن عصا چیزی دیگر بیند داند که آن قدرت خداوند است جلّ جلاله . پس دیگر باره ندا آمد که « الق عصاك » عصا بیفکن، **موسی** عصا بیفکند . مار گشت **موسی** بترسید و راه گریز گرفت . ربّ العالمین گفت : « یا **موسی** اقبل و لاتخف انّك من الآمنین » همانست که آنجا گفت : « خذها و لاتخف سنعیدها سیرتها الاولی » پس دیگر باره ندا‌آمد که « اسلك یدك فی جیبك تخرج بیضاءَ » یا **موسی** دست بجیب پیراهن اندر کن و برسینهٔ خویش نه تا سپید و روشن بیرون آید . **موسی** دست بجیب پیراهن اندر کرد بیرون آورد هم چون آفتاب نور ازو همی‌تافت . موسی‌رایقین شد آنکه که آن نبوّت است وپیغامبری که او را درست

همی شود. پس ربّ العالمین اورا پیغام‌داد گفت سوی **فرعون** شو وپیغام ماباو گزار چنان که گفت: « اذهب الی **فرعون** انّه طغی » واین عصا وید بیضا هر دوتراحجّت است بر درستی نبوّت و پیغام رسانیدن ما،اینست که ربّ العالمین گفت: « فذانك برهانان من ربّك الی **فرعون** و ملائه ». **موسی** چون بدانست که او پیغامبراست وبر **فرعون** می‌باید شد حاجت خواست، گفت: « ربّ اشرح لی صدری و یسرّ لی امری. » ربّ‌العالمین حاجت وی چنان که‌خواست تا آخر آیت همه روا کردو**موسی** پاره‌ای تند بود و نیز آن تندی و تیزی از وی برداشت و اورا گرامی کرد وبرسالت سوی **فرعون** فرستاد. **موسی** حاجتی دیگر خواست گفت: « ربّ انّی قتلت منهم نفساً فاخاف ان یقتلون واخی **هارون** هو افصح منّی لساناً فارسله معی‌رده اً یصدّقنی». ربّ‌العالمین حاجت وی روا کرد و **هارون** را پیغامبری داد وبااو یار کرد چنان که گفت: « سنشدّ عضدك باخیك ونجعل لکما سلطاناً فلایصلون الیکما ». چون این مناجات تمام شد ربّ العالمین او را باز گردانید.

خلافست میان علما که **موسی** آنکه‌پیش عیال باز شد یا هم از آنجا **بمصر** رفت سوی **فرعون**؟ قومی گفتند هم از آنجا سوی **مصر** شد واهل وعیال را درآن بیابان بگذاشت. سی‌روز در آن بیابان میان **مدین‌ومصر** بماندند،تنها دختر **شعیب** بود ودو فرزند **موسی** وآن گوسفندان. آخر بعد از سی‌روز شبانی بایشان بگذشت و دختر **شعیب** را دید واورا شناخت دلتنك و اندوهگن نشسته و میگرید. آن شبان‌ایشان را در پیش کرد وبا **مدین** برد پیش **شعیب**. وقومی گفتند **موسی** چون از مناجات فارغ شد همان شب بنزدیك اهل وعیال باز رفت،عیال وی اورا گفت آتش‌آوردی؟ **موسی** گفت‌من بطلب آتش‌شدم‌نور آوردم‌وپیغامبری‌و کرامت‌خداوندجلّ‌جلاله. آنگه برخاستند و روی **بمصر** نهادند چون بدر شهر **مصر** رسیدند وقت شبانگاه بود**موسی** فرزندان و عیال و گوسفندان بدر **مصر** جائی فرو آورد و خود تنها در **مصر** رفت بس

مثال شبانی تا بخانه مادر. و انگه مادرش زنده بود و برادر و خواهر اما پدرش رفته بود از دنیا. **موسی** بدر سرای رسید نماز شام بود و ایشان طعام در پیش نهاده و می خوردند. **موسی** آواز داد که من یکی غریبم مرا امشب سپنج(۱) دهید بغربت اندر. مادرش گفت مر **هارون** را که این غریب را سپنج باید داد تا مگر کسی بغربت اندر پسر مارا سپنج دهد. **موسی** را بخانه اندر آوردند وطعام پیش وی نهادند و اورا می نشناختند. چون **موسی** فرا سخن آمد مادر او را بشناخت و او را در کنار گرفت و بسیار بگریست. پس **موسی** گفت مر **هارون** را که خدای عزّوجلّ مارا پیغامبری داد و هر دورا فرموده که پیش **فرعون** رویم و اورا بالله جلّ جلاله دعوت کنیم. **هارون** گفت سمعاً و طاعة لله عزّ وجلّ. مادر گفت می‌ترسم که او شما را هر دو بکشد که او جبّاری طاغی است. ایشان گفتند الله تعالی مارا فرموده و او خودمارا نگه دارد و ایمن گرداند. پس **موسی** و **هارون** دیگر روز برفتند بدر سرای **فرعون**. گروهی گویند که همان ساعت بار یافتند و پیغام گزاردند و گروهی گفتند که تا یک سال بار نیافتند وتمامی این قصّه جایها پراکنده گفته‌ایم وشرح آن داده والله اعلم.

«فلمّا جاءهم **موسی** بآیاتنا» یعنی الید والعصا وسایر الایات التسع «بیّنات» ای- واضحات دالّة علی صحّة امرهما بتوحیدالله و خلع الکفر والدّخول فی طاعته وکان جوابه و جواب قومه ان «قالوا ماهذا الّا سحر مفتری» افتریته من تلقاء نفسک «وماسمعنا بهذا» ای انّا لم‌نسمع بمثل ماتدعونا الیه من التّوحیدوالرّسالةوالنبوّة فی مذاهب آبائنا الاولین الّذین درجوا قبلنا. و قیل معناه ما بلغنا عن احد من آبائنا انّهم اجابوا الرّسل. وقیل انّما قالوا هذا القول لطول الفترة و نسیان العهد. و قیل انّما قالوا ذلک جحوداً کما قال الله تعالی: «و جحدوا بها و اسیقنتها انفسهم ظلما و علوّا».

۳۸

(۱) جای (ج).

« وقال **موسی** » قرأ **مکی** بغیر واو و کذلك هو فی مصاحفهم ، ای ـ قال **موسی** جواباً لهم عن قولهم:« ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاوّلین »،ای ـ ربّی اعلم بالانبیاء قبلنا . و قیل معناه « ربّی اعلم » بی انّ الّذی جئت به من عنده وبامره، ای ـ هو اعلم بذلك منکم حیث نسبتمونی الی الکذب والسّحر ، « و من تکون له عاقبة الدّار » . قرأ **حمزة** و **الکسائی** « و من یکون » بالیاء ، ای ـ و هو اعلم بمن تصیر له الجنّة داراً و مستقرّاً فی عاقبة امره،« انّه لایفلح الظّالمون » ای لاینجو من عقابه فی الآخرة و لا یفوز بثوابه فیها الکافرون ، ظالمون لانفسهم باهلاکها فی الکفر والتّکذیب.

« و قال **فرعون** » عند ذلك لاشراف جنوده و قومه من **القبط** لست اعلم لکم ربّاً سوای ولاالهاً غیری فلا تغتروا **بموسی** وسحره ولاتقبلوا دینه. و « یا **هامان** اوقد لی علی الطّین » ناراً تجعله مطبوخاً . قیل انّ **فرعون** هوالّذی امر اوّلا باتخاذ الآجر « فاجعل لی صرحاً » ای ـ قصراً عالیاً فی الهواء « لعلّی اطّلع الی آله **موسی** و انّی لاظنّه » ای ـ لا حسب **موسی** « من الکاذبین » بما یقول انّ فی السّماء آلهاً . قیل اراد بذلك ایهام ضعفة قومه انّ الّذی یدعو الیه **موسی** موصول الیه مقدور علیه قال **الحسن** کذب عدوّ الله فی قوله فی **موسی** اظنّه کاذباً لانّه کان یعلم انّه رسول الله قال الله سبحانه وتعالی : « وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلماً و علوّا » . و قیل انّ بین قوله:« انا ربّکم الاعلی » و بین قوله : « ما علمت لکم من آله غیری » اربعون سنةً .

اصحاب سیر گفتند چون **فرعون** وزیر خودرا فرمود **هامان** که از بهر من این قصر بساز **هامان** جمع کرد استادان وکار گران بسیار، گویند که پنجاه هزار استاد گلیگر بودند بیرون ازکار گران و آجربران و آلات وسازآن از چوب و آهن همه بساختند و بنائی عظیم برآوردند بآجر و گچ،و ارتفاع آن چندان بدادند که درهمهٔ دنیا مانند آن هرگز کس ندید ونشیند ومرد قوی طاقت نداشت که بر سر آن

بایستادی از بیم آن که باد اورا ببرد از درازی که بود بر هوا . ربّ العالمین ایشان را فرا آن گذاشت که میخواست، که ایشانرا در آن بفتنه افکند چون از آن فارغ گشتند **فرعون** برسر آن شد و تیراندازی را فرمود . تا بر هوا تیرانداخت آن تیر بازآمد خون آلود. **فرعون** گفت: قدقتلت آله **موسی**. پس ربّ العالمین **جبرئیل** را فرمود تا پرّی بزد بر آن قصر بسه پاره گشت پاره‌ای بلشکر **فرعون** افتاد هزار هزار مرد در زیر آن پست شد، و پاره‌ای بدریا افتاد و پاره‌ای سوی مغرب افتاد .

« و استکبرهو و جنوده فی الارض » ای ـ تعظّم فی ارض **مصر** و مایلیها بدعوی الالهیّة والامتناع من اتّباع الرّسل والایمان بهم بغیرالحق، یعنی بغیر حقّ اوجب ذلک بالباطل. و قیل الباء للحال ای غیر محقّین، « وظنّوا انّهم الینا لایرجعون » للبعث و النّشور ، قرأ **نافع و حمزة و الکسائی و یعقوب** « لایرجعون » بفتح الیاء .

« فاخذناه و جنوده فنبذنا هم » القینا هم فی البحر . قیل بحر **قلزم** ، وقیل هو بحر من وراء **مصر** یقال له **اساف** و قیل **النیل** . « فانظر » یـا **محمد** بعین قلبک و تدبّره بعقلک تعلم انّ من کفر باللّه و کذّب رسله فمصیره الی الهلاك والنّار، وحـذّر قومك فانّك منصور علیهم .

« و جعلنا هم ائمّة » ای جعلنا **فرعون** و قومه ائمّةً فی الشّر و الضّلال یقتدی بهم فیهما فیکون علیهم وزرهم و وزر من اتّبعهم «یدّعون الی النّار» ای ـ یدعون من یجیبهم الی الکفر باللّه فیوردونه النّار کما قال یقدم قومه یوم القیامة فاوردهم النّار. و معنی « جعلنا» ای ـ حکمنا بکفرهم کما یقال جعل القاضی فلاناً مجروحاً، ای ـ حکم بجرحه. و قیل معناه اعلمنا کم انّهم « ائمّة یدعون الی النّار و یوم القیامة لاینصرون » لا احد ینصرهم علی اللّه فیردّ عذابه عنهم .

« و اتبعناهم فی هذه الدّنیا لعنةً » ای ـ لعنّا هم فی الدّنیا بقوله :« الالعنه اللّه علی

---

(۱) نسخهٔ ج : بیستادی .

الظّالمين » و بما امر المؤمنين بان يلعنوهم . قال **الحسن** يريد باللّعنة العذاب الّذى عذّبوا به فى الدّنيا وهو الغرق و ذلك انّهم لمّا اهلكوا العنوا فهم يعرضون على النّار غدوّاً وعشيّا « و يوم القيامة هم من المقبوحين » . مع اللّعنة اى ـ ممّن يقبح الله خلقته بسواد الوجوه و زرقة العيون كقوله : « وهم فيها كالحون » .

« و لقد آتينا **موسى** الكتاب » اوتى **موسى التورات** من بعد غرق **فرعون** حين تفرّغوا الى الوحى والاتّباع و الاستعمال «من بعد ما اهلكنا القرون الاولى » **لانّ فرعون** عمّر اربعة قرون و قيل من بعد ما اهلكنا فى الدّنيا بالعذاب القرون الاولى قوم **نوح** و **عاد** و **ثمود** و قوم **ابراهيم** و قوم **لوط** و قوم **شعيب** وغيرهم كانوا قبل **موسى** . ثمّ قال « بصائر للنّاس » اى فى هلاك الامم الخالية بصيرة **لبنى اسرائيل** و غيرهم . و قيل جعلنا **التورية** « و مافيها بصائر للنّاس يستبصرون » بها امور دينهم . والبصائر ـ الدّلائل ـ «وهدى» يعنى **التورية** هدى من الضّلالة لمن عمل به «ورحمة» لمن آمن به من العذاب. وقيل رحمةً اى ـ نعمةً منّا على من آمن بها وعمل بما فيها «لعلّهم يتذكرون » لكى ـ يتّعظوا و يعتبروا .

و عن **ابى سعيد الخدرى** عن النّبى (ص) قال : « ما اهلك الله عزّوجلّ قوماً و لاقرناً ولا امّةً و لا اهل قرية بعذابٍ من السّماء منذ انزل الله عزّوجلّ **التورية** غير القرية الّتى مسخوا قردةً » الم تر انّ الله عزّوجلّ قال : « ولقد آتينا **موسى** الكتاب من بعد ما اهلكنا القرون الاولى» . وقيل انّ **التورية** اوّل كتابٍ نزلت فيه الفرائض و الاحكام .

النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدّس :«و لما توجّه تلقاء مدين» الاية... ، در سبق سبق كه بوستان

معرفت را باشجار محبّت بیاراستند در پیش وی میدان حیرت و محبت نهادند و آن راه گذر وی ساختند ، حفّت الجنّة بالمکاره . هر کرا خواستند که ببوستان معرفت برند نخستش در میدان حیرت آوردند و سر او گوی چوگان محنت ساختند تا طعم حیرت‌ومحنت بچشید پس ببوی محبّت رسید اینست حال **موسی کلیم** (ع) : چون خواستند که اورا لباس نبوّت پوشند و بحضرت رسالت ومکالمت برند نخست اورا در خم چوگان بلیّت نهادند تا در آن بلاهاوفتنه‌هاپخته گشت ـ چنانکه ربّ العزّة گفت: « و فتناك فتوناً » ای ـ طبخناك بالبلاء طبخاً حتّی صرت صافیاً نقیّاً ـ از **مصر** بدر آمد ترسان ولرزان و از بیم دشمن‌حیران براست و چپ می‌نگرست چنانکه‌ترسنده از بیم نگرد ، وذلك قوله : « فخرج منها خائفاً یترقّب » آخر درالله زارید وازسوز جگر بنالید گفت : « ربّ نجّنی من‌القوم الظالمین » ربّ العالمین دعاء وی اجابت کرد و اورا از دشمن ایمن کرد سکینه بدل وی فرو آمد و ساکن گشت با سرّ وی گفتند مترس و اندوه مدار آن خداوند که ترا در طفولیّت در حجر **فرعون** ، که لطمه بر روی وی می‌زدی ، در حفظ وحمایت خود بداشت و بدشمن نداد امروز هم چنان در حفظ خود بدارد و بدشمن ندهد. آنکه روی نهاد در بیابان بر فتوح‌نه‌بقصد **مدین** . امّا ربّ العزة اورا**بمدین** افکند . سرّی را که در آن تعبیه بود **شعیب** (ع) پیغامبر خدای بود ومسکن**بمدین** داشت مردی بود متعبّد وخوف بر وی غالب ، در اوقات خلوات خویش چندان بگریست که بینائی وی در سر گریستن شد .ربّ العزّة بمعجزه اورا بینائی باز داد باز همی گریست تا دیگر باره نا بینا شد و ربّ العزة بینائی با وی داد . دوم بار،سیوم بار همچنان می گریست تا بینائیِ برفت. وحی آمد بوی که:لم‌تبکی یا **شعیب**،این همه گریستن چیست؟ اگر از دوزخ همی ترسی ترا ایمن کردم واگر ببهشت طمع داری ترا مباح کردم . **شعیب** گفت لا یا ربّ و لکن شوقاً الیك ، نه از بیم دوزخ میگریم نه از بهر طمع بهشت ، لکن در آرزوی

ذوالجلال می‌سوزم . فاوحی الله تعالی‌الیه لاجل ذلك اخدمتك نبیی و کلیمی عشر حجج . این معنی را پیغام بروهام راز خویش **موسی** فرا خدمت تو داشتم و ده سال مـزدور تو کردم .

« و لما توجّه تلقاءَ مدین » **موسی** بشخص سوی **مدین** رفت بخدمت **شعیب** افتاد وبدل‌سوی حق رفت بنبوّت ورسالت افتاد . « عسی ربّی ان یهدینی سواءالسّبیل» از روی اشارت بزبان کشف سواء السّبیل مواظبت نفس است بر خدمت،و آرام‌دل بر استقامت. و مرد راه رو تا منازل این راه باز نبُـرد بسر کوی توحید نرسد . **خلیل** (ع) در بدو کار که اورا بدر گاه آوردند بـکوی ستاره فرستادند تـا می گفت : «هذا ربّی» پس از کوی ستاره بر آمد بـکوی ماه فروشد، از کوی ماه بر آمد بـکوی آفتاب فرو شد، هر کوی را رخنه‌ای دید : در کوی ستاره آفت تحوّل،دید در کوی مـاه عیب انتقال‌دید، در کوی آفتاب رخنه زوال دید.دانست که این نه شاهراه استقامت است و نه‌سر کوی توحید.همه راهها بروی بسته شد بقدم تفـکّر بر سر کوی تحیّر بـایستاد حیـران و عطشان و دوست‌جویان، تا هر که اورا می‌دیدی گفت این اسیر خاك سر کوی دوستی است .

خاكِ سر کوی دوست برگ سمن گشت
هر که بران خاكِ بر گذشت چومن گشت

خلیل چون همه راهها بسته دید دانست که حضرت یـکی است آواز بر آورد که : « انّی وجّهت وجهی للّذی فطرالسّموات والارض» الایه ، مرد مردانه نه‌آنست که بر شاهراه سواری کند که راه گشاده‌بود مردآنست که در شب تاریك بر راه باریـك بی دلیلی بسر کوی دوست شود .

« ولما ورد ماء **مدین** ورد بظاهره ماء **مدین** و ورد بقلبه موارد الانس ،وموارد الانس ساحات التّوحید ،فاذا وردالعبد ساحات التّوحید کوشف بانوار المشاهدةفتغیّب

عن الاحساس بالنّفس ، فعندذلک الولایة لله ولانفس ولاحسّ ولاقلب ولاانس استهلاک فی الصّمدیة وفناء بالکلیّة بنده چون بساحات توحید رسید در نور مشاهدت غرق گردد از خود غائب شود بحق حاضر گردد ، جستن دریافته نیست شود شناختن در شناخته و دیدن در دیده . علائق منقطع و اسباب مضمحل و رسوم باطل حدود متلاشی و اشارات و عبارات فانی . باران که بدریا رسید برسید وستاره در روز ناپدید ، در خود برسید آنکه بمولی رسید .

پیر طریقت گفت: ای یافته و یافتنی از مست چه نشان دهند جز بی‌خویشتنی، همه خلق را محنت از دوری است و این بیچاره را از نزدیکی ، همه را تشنگی از نایافت آب است و ما را از سیرابی . الهی همه دوستی میان دو تن باشد سدیگر در نگنجد . درین دوستی همه توئی من در نگنجم گر این‌کار سر از منست مرا بدین‌کار نه کار ، ور سر از تو است همه توئی من فضولی را بدعوی چه‌کار ؟

« فلما قضی **موسی** الاجل » چون اجل **موسی** بسر آمد و از عنقا شوقش خبر آمد او را آرزوی وطن خاست واز **شعیب** دستوری رفتن خواست ، اهل خویش را برداشت و چند سر گوسفند که **شعیب** او را داده بود و بجانب **مصر** روی نهاد، چنانکه ربّ العزّه گفت: «وسار باهله» نماز پیشین فرا راه بود همی(۱) رفت تا شب درآمد **موسی** را پیک اندُهان بدر آمد درآن شب دیجور و **موسی** رنجور ؛ فرمان آمد که ای راه پنهان گرد ، و ای ابر ریزان گرد و ای گرگ پاسبان گرد و ای اهل **موسی** نالان گرد؛ **موسی** شبی دید قطران رنگ، ندید در آسمان شباهنگ . ابر می بارید رعد می‌نالید برق می‌درخشید . گوسفند از ترس می‌رمید آتش زنه برداشت وهرچند که کوشید آتش ندید ، آخر سوی طور نگاه کرد و از دور آتش دید . اینست که ربّ العالمین گفت : « آنس من جانب الطّور ناراً » **موسی** بر سر درخت آتش صورت دید

(۱) همه ن (ج)

و در سویداء دل خویش آتش عشق دید. آتشی بس تیز سلطانی‌بس قاهر، سوختنی بس بی‌محابا.

آتش بدل اندر زدی و نفط بجان   آنگه گوئی که راز ما دار نهان

موسی سوخته عشق غارتیدهٔ فقر ساعتی زیر آن درخت بایستاد. درختی که درباغ‌وصلت بودبیخش در زمین محبت بود وشاخش برآسمان‌صفوت بود بر گش‌زلفت و قربت بود. شکوفه‌اش نسیم روح و بهجت بود میوه‌اش: «انی انا الله»بود. **موسی** زیر آن درخت متلاشی صفات شده، فانی ذات گشته، همگی وی سمع شده تفرقت وی جمع گشته ناگاه ندا آمد از خداوند ذوالجلال که یا **موسی**«انّی انا الله». آن ساعت شاخ عنایت برِ هدایت داد. بحر ولایت دُرّ کفایت افکند.

سقیاً لمعهدك الّذی لو لم یکن   ما کان قلبی للصّبابة معهدا

موسی خلعت قربت پوشید شراب الفت نوشید صدر وصلت دید ریحان رحمت بوئید.

ای عاشق دل سوخته اندوه مدار   روزی بمراد عاشقان گردد کار

آنگه ندا آمد که یا **موسی** در دست چه داری؟ گفت عصاء من. یا**موسی** چه کنی تو بدین عصا؟ گفت: «اتوکّاءُ علیها» چون مانده شوم تکیه برآن کنم. «یا **موسی** الق عصاك»از دست بیفکن تا چه بینی؟ **موسی** عصا بیفکند ثعبان گشت و **بموسی** نهیب برد **موسی** بترسید و برمید. فرمان آمد که یا **موسی** ندانستی که هر که تکیه بر غیر ما کند ازو همه ترس وغم بیند.

تکیه بر جان رهی کن که ترا باد فدا   چه کنی تکیه برآن گوشهٔ دار افزینا

پس ندا آمد که یا **موسی** «اقبل و لا تخف» جایی دیگر گفت: «**خُذها و لا تخف**» عصا بر گیر ومترس و ایمن باش یا **موسی** عصا میدار و مهر عصا در دل مدار و آنرا پناه خود مگیر از روی اشارت بدنیا دار میگوید. دنیا میدار و مهر دنیا در

دل مدار و آنرا پناه خود مساز . « حبّ الدّنیا رأس کلّ خطیئة » یا **موسی** توعصا از بر **شعیب** با مردی برداشتی آنرا به ثعبان یافتی. اکنون که بامر ما برداشتی نگر که ازو چه معجزها بینی . ویقال شتّان بین نبیّنا (ص) وبین **موسی**(ع) **موسی** رجع من سماع الخطاب و اتی بثعبان سلّطه علی عدوّه ،ونبیّنا (ص) اسری به الی السّماء « فاوحی » الله « الیه ما اوحی » و رجع و اتی لامّته بالصّلوة الّتی هی المناجاة،فقیل له: « سلام علیك ایّها النّبی و رحمة الله وبرکاته».فقال « سلام علینا و علی عباد الله الصّالحین». و فی القصّة انّ **موسی** غشی علیه لیلة النّار فارسل الله الیه الملائکة حتّی روّحوه بمراوح الانس . و قالوا له یا **موسی** تعبت فاسترح یا **موسی** بعد ما جئت فلا تبرح « جئت علی قدر یا **موسی** »وکان هذافی ابتداء الامر ،و المبتدی مرفوق به ،وفی المرّة الاخری « خرّ **موسی** صعقاً » وکان یفیق والملائکة تقول له یا بن النساء الحیض مثلك من یسأل الرّویة کان فی الاوّل لطف و فی النّهایة عنف .

فلمّا دارت الصّهباءدعا بالنّطع والسّیف کذامن یشرب الرّاح مع التّنین بالصّیف.

٤ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **و ما کنت بجانب الغربی** »وتونبودی [یا **محمد**] **بطور** سوی فرو شدن آفتاب « **اذ قضینا الی موسی الامر** » که ما فرمان خویش **بموسی** میگزاردیم ، « **و ما کنت من الشاهدین**(۴۴) » تو نبودی از حاضران [آن روز] ؛

« **و لكنا انشانا قروناً** » لكن ما برآن بوديم كه گروهانی آفرينيم [ميان **موسی** وميان تو] « **فتطاول عليهم العمر** » [تا بيافرينيم ايشانرا] دراز شد بر ايشان [ميان تو وميان **موسی**] زندگانيها ، « **وما كنت ثاوياً فی اهل مدين** » و نبودی در ميان **مدين** [و در شهر ايشان] بنشست « **تتلوا عليهم آياتنا** » كه بر ايشان خواندی تو سخنان ما « **و لكنا كنا مرسلين**(۴۵) » لكن ما [**موسی** را] فرستاديم [تا از **طور** با **مدين** آمد وسخنان ما بر ايشان خواند]

« **و ما كنت بجانب الطور** » وتو نبودی بان يك‌سوی **طور** «**اذ نادينا**» آنگه كه آواز داديم ما « **ولكن رحمة من ربك** » لكن از رحمت خداوند تو بود [كه ترا ايدر(۱) پيغام داد] « **لتنذر قوماً** » تا آگاه كنی و بترسانی گروهی را « **ما آتاهم من نذير من قبلك** » كه بايشان پيش از تو هيچ آگاه كننده‌ای نيامد «**لعلهم يتذكرون** (۴۶) » تا مگر پند پذيرند ،

« **و لولا ان تصيبهم مصيبة** » وگرنه آن بودی كه اگر به ايشان رسيدی عذابی(۲) « **بما قدمت ايديهم** » بآنچه پيش خويش فرستاده بودند از كرد بد « **فيقولوا ربنا** » گفتندی خداوند ما « **لو لا ارسلت الينا رسولاً** » چرا نفرستادی بما فرستاده‌ای « **فنتبع آياتك** » تا ما بر پی پيغامهای تو رفتيمی ، « **و نكون من المؤمنين** (۴۷) »واز گرويدگان بوديمی [اگر نه اين معنی بودی ما ايشانرا عذاب كرديمی پيش از آمدن تو]

« **فلما جاءهم الحق من عندنا** » چون بايشان آمد فرستادهٔ راست گوی با پيغام راست از نزديك ما « **قالوا لو لا اوتی مثل ما اوتی موسی** » گفتند چرا [**محمد** را]نامه‌ای نه‌چنان‌دادند كه **موسی** را‌دادند[بيك‌بار]« **اَوَلم يكفروا بما اوتی موسی من قبل** » آن قوم كه **موسی تورات** بيك‌بار بايشان آورد كافر شدند

---

(۱) اينجا (ج) (۲) عذابی رسيدمی (ج)

بآن ؟ «**قالوا ساحران تظاهرا** » گفتند دو جادوی‌اند هم‌پشت شده «**وقالوا انا بکل کافرون** (۴۸) » [**قریش**] گفتند ماهم **بتورات موسی** کافریم‌هم **بقرآن محمد** (ص)

« **قل**» [پیغامبر من] گوی « **فاتوا بکتاب من عندالله** » شما نامه‌ای بیارید از نزدیك الله « **هواهدی منهما** » راست‌تر و راه نماینده‌تر از **قرآن وتورات** « **اتبعه** »تامن‌بر پی‌آن‌ایستم« **ان کنتم صادقین**(۴۹) »اگر می‌راست گوئید[که‌نامه‌ای تواند بود راست‌تر از**تورات** و**قرآن**] .

«**فان یستجیبوا لك** » اگر ترا جوابی ندهندو نامه‌ای نیارند « **فا علم انما یتبعون اهوآءَ هم** » بدانکه ایشان بر پی خوش آمد خویش می‌روند و فراز آمدهٔ خویش « **و من اضل ممن اتبع هواه** » و آن کیست کم راه تر از آن کس که می پی برد ببایستهٔ خویش « **بغیر هدی من الله** » بی نشانی و بی‌راه نمونی وپیغامی از خدای « **انّ الله لایهدی‌القوم‌الظالمین**(۵۰) » الله راه نمایندهٔ قوم ستمکاران نیست.

« **و لقد وصلنا لهم القول** » سخن در سخن پیوستیم ایشانرا [گاه وعد و وگاه وعید گاه مثل گاه قصّه] « **لعلهم یتذکرون**(۵۱) » تا مگر عبرت گیرند و پند پذیرند .

« **الّذین آتیناُهم الکتاب من‌قبله** » ایشان که ایشانرا **تورات** دادیم پیش از **قرآن** «**هم به یؤمنون**(۵۲) » ایشان باین **قرآن** میگروند .

« **واذایتلی‌ـ علیهم** » آنگه که بر ایشان خوانند **قرآن** « **قالوا آمنا به** » گویند ما بگرویدیم باین « **انه الحق من ربنا** » این راست است از خداوند ما « **انا کنا من قبله مسلمین** (۵۳) » که ما پیش از **قرآن** مسلمانان بودیم [بپذیرفتن **تورات** واستوار داشتن **موسی**] .

« **اولئك یؤتون اجرهم مرّتین** » ایشانرا مزد دهند فردا دو باره « **بما صبروا** » بآن‌شکیبائی که کردند«**ویدرؤون بالحسنة السیئة**»وسفه‌سفیهان ببردباری

ازخود باز می بُرند می باز دهند « **و مما رزقناهم ینفقون** (۵۴) » و از آنچه ایشانرا روزی دادیم نفقه میکنند [بر درویشان]

« **و اذا سمعوا اللغوا عرضوا عنه** » وچون سخن نـابکار وناپسندیده شنوند [ببردباری وشکیبائی] از آن روی گردانند و نـا شنیده انگـارند « **و قالوا لنا اعمالنا و لکم اعمالکم** » و گویند کرد ما [و دین ما] ما را و کرد شما [ودین شما] شما را نه شما بکرد ما گرفتارید نه ما بکرد شما « **سلام علیکم لانبتغی الجاهلین** (۵۵) بیزاری از شما نه نادانان را جویا ایم نه پاسخ ایشانرا .

« **انك لاتهدی من احببت** » تـو راه ننمائی آنکس را کـه دوست داری « **و لکن الله یهدی من یشاء** » لکن الله راه می‌نماید آنرا که میخواهد « **و هو اعلم بالمهتدین** (۵۶) » و او راست‌تر دانائی است بایشان که راست راهان‌اند و راه راست را که شایند .

« **وقالوا ان نتبع الهدی معك** » و گفتند اگر ما [بپذیریم این پیغام که آوردی و] برین راه نمونی تو پی بریم و در دین تو آئیم با تو « **نتخطف من ارضنا** » ما را ازین زمین بربایند « **اولم نمکن لهم** » نه ایشانرا جای ساختیم « **حرما آمناً** » حرمی با آزرم و بی‌بیم « **یُجبی الیه ثمرات کل شیء** » با آن میکشند برها ومیوهای هرچیز « **رزقاً من لدنا** » روزی از نزدیك ما « **ولکن اکثرهم لایعلمون** (۵۷) » لکن بیشتر ایشان نمیدانند .

« **وکم اهلکنا من قریة** » و بس که هلاك کردیم و تباه ونیست از مردمان شهر « **بطرت معیشتها** » که ایشانرا بطر گرفت در زندگانی (۱) خویش « **فتلك مساکنهم** » آنك نشست گاههای ایشان [در زمین] **لم تُسکن من بعدهم الا قلیلا** » نه نشستند در آن پس ایشان مگر اندکی « **و کنا نحن الوارثین** (۵۸) » از ایشان بـاز ماند

(۱) زیش (الف)

جهان ومیراث بما شد.

« **وماكان ربّك مهلكَ القرى** » خداوند تو هلاك كنندهٔ مردمان‌شهرها نیست « **حتى یبعث فی امّها رسولا** » تا آنگه که بفرستد در مادر شهرها پیغامبری « **یتلوا علیهم آیاتنا** » که برایشان میخواند سخنان ما « **و ما كنا مُهلكی القری** » و ما هلاك كنندهٔ مردمان شهرها نیستیم « **الّا و اهلها ظالمون(٥٩)** » مگر که اهل آن ستمکاران باشند [و ایشانرا گناه بود].

« **وما اوتیتم من شیء** » وهرچه‌شما رادادند از چیز [این جهانی] « **فمتاع الحیوه الدنیا و زینتها** » آن چیزیست برسیدنی در زندگانی این‌جهان وآرایش‌در این جهان « **و ماعندالله خیر و ابقی** » و آنچه نزدیك‌خدایست بهترست وپاینده‌تر « **افلا تعقلون (٦٠)** » سخن در نمی یابید ؟

« **افمن وعدناه وعداً حسناً** » کسی که اورا ما وعدهٔ نیکو دادیم [بآن راه نیکو که او در آنست وفعل نیکو که با آنست] « **فهو لاقیه** » و روزی آن وعده‌را خواهد دید « **كمن متعناه‌متاع‌الحیوة‌الدنیا** » او چنان کس است که ویرا چیزی گذرنده و نا پاینده دادیم ازین جهان ؟ « **ثم هو یوم‌القیامة من المحضرین(٦١)** » پس آنگه روز رستاخیز او از حاضر کردگان است در آتش.

« **و یوم‌ینادیهم** » و آن روز که الله خواند ایشانرا « **فیقول این شركائی الذین كنتم تزعمون(٦٢)** » و گوید این انبازان من که بدروغ‌میگفتید کجااند ؟

« **قال الذین حق علیهم‌القول** » ایشان گویند که وعید الله بر ایشان واجب شد « **ربنا** » خداوند ما « **هؤلاء الذین اغوینا** » این آن مردمان‌اند که‌ما‌ایشانرا بی راه کردیم « **اغوینا هم كماغوینا** » ایشانرا بآن بی‌راه کردیم که خودبی‌راه‌بودیم « **تبرانا الیك** » از پرستگاری ایشان به بیزاری می با تو کردیم « **ماكانوا ایانا یعبدون(٦٣)** » ایشان ماراهرگز نپرستیدند.

« **وقيل ادعوا شركاء كم** » وایشانرا گویندداین‌انباز گرفتگان خویش‌خوانید [تا شما را امروز فریاد رسند] « **فدعوهم** » خوانند ایشانرا « **فلم يستجيبوا لهم** » و پاسخ نکنند ایشانرا « **ورا و العذاب لو انهم كانوا يهتدون**(۶۴) » و چون عذاب بینند دوست داشتندی که راه یافتگان بودندی .

« **ويوم يناديهم** » وآن روز که الله خواند ایشانرا « **فيقول ماذا اجبتم المرسلين**(۶۵) » و گوید پاسخ چه کردید فرستادگان مرا .

« **فعميت عليهم الانباء يومئذ** » » پوشیده ماند و فراموش برایشان خبرهای [این جهانی] آن روز « **فهم لايتساءلون**(۶۶) » ویکدیگر را نپرسند [از بهر آن که مسئول نداند هم‌چنان که سائل نداند] .

« **فاما من تاب و آمن** » امّا آنکس که به اقرار باپذیرفتگاری آمد وبگروید « **و عمل صالحاً** » و کردار نیك کرد « **فعسى ان يكون من المفلحين**(۶۷) » واجب است ولابدّ که از نیك‌آمدگان بود او [جاوید] .

« **و ربك يخلق مايشاء** » و خداوند تو می آفریند آنچه خواهد « **ويختار** »و می گزیند [از آنچه می‌آفریندآنچه خواهد] « **ماكان لهم الخيرة** »ایشانرا گزین نیست [که چیزی کنند یا پسندند] « **سبحان الله** » پاکی الله را « **و تعالى عما يشركون**(۶۸) » وچون برتراست از آن انبازی که با او میجویند [دشمنان ازدعوی‌در اختیار] .

«**وربك يعلم ما تكن صدورهم** » و خداوند تو میداند آنچه دلهای ایشان پوشیده میدارد «**ومايعلنون**(۶۹)» و آنچه‌آشکارا میکنند .

« **و هو الله لا اله الا هو** »واوخداونداست نیست‌خدائی جز(۱) زو « **و له الحمد في الاولى و الآخرة** »اوراست سزاواری وهونامی‌بخدائی درین جهان و درآن جهان

(۱) جذ (الف)

« **وله‌الحکم** » واوراست‌کاربر گزاردن‌ونهادن‌نهادن‌وکار راندن « **و الیه ترجعون** (۷۰)» و همه را می با او خواهنه برد.

« **قل**» [پیغامبر من] گوی « **ارایتم** »چه بینید«**ان‌جعل‌الله‌علیکم‌اللیل سرمداً**» اگر الله‌شب تاریك بر شما پاینده کند همیشه « **الی یوم‌القیمة** » تاروز رستاخیز« **من الهٌ غیر الله**» کیست آن خدای جذز الله « **یأتیکم بضیاء** » که در روشنائی روز آرد بشما «**افلاتسمعون**(۷۱)» بنه می‌شنوید ؟

« **قل ارایتم** » گوی چه بینید « **ان جعل الله علیکم النهار سرمداً** » اگر الله روزبرشما پاینده کند همیشه« **الی یوم القیمة**» تا روزرستاخیز«**من اٰله‌غیر الله**» کیست خدائی جذز الله« **یاتیکم بلیل** » که شب تاریك آرد بشما « **تسکنون فیه** » تا درو آرام گیرند(۱) « **افلا تبصرون** (۷۲)» بنه می بینند (۲).

« **ومن رحمته جعل‌لکم اللیل والنهار** » از مهربانی اوست که شما را شب تاریك آفرید و روز روشن « **لتسکنوا فیه** »تا آرام گیرید درشب. «**و لتبتغوا من فضله**» وتاروزی‌وفضل‌اوجوئیدبروز «**و لعلکم تشکرون** (۷۳)» تامگر برین‌دو نعمت‌شکر کنید.

« **ویوم ینادیهم فیقول**» وآن‌روز که‌خواند ایشانرا وگوید « **این شرکائی الذین کنتم‌تزعمون** (۷۴)» کجاست این انبازان‌من که بدروغ میگفتید.

« **و نزعنا من کل امة شهیداً** » و از هر امّتی گواهی بیرون آورده‌ایم « **فقلنا هاتوا برهانکم** » وگوئیم بیارید برهان و حجّت خویش ،بیارید حجّت که دارید این انبازان را « **فعلموا ان الحق لله** » بدانند که حقّ خدائی خدایراست تنها یگانه « **وضلّ عنهم‌ما کانوا یفترون** (۷۵)» وگم گردد از ایشان آنچه بدروغ می انبازان خوانند.

---

(۱) و (۲) چنین است در هر دو نسخه (سوم شخص جمع بجای دوم شخص)

النوبة الثانية

قوله تعالى « و ما کنت بجانب الغربی » یعنی بجانب الوادی الغربی،و کان‌مقام **موسی بالطور** ، اذ الله عزّوجلّ یکلّمه بجانب الغربی حیث تغرب الشّمس و القمر و النّجوم ، **موسی**(ع) در وادی مقدس بر کوه بود که‌الله تعالی با وی سخن گفت‌بجانب غرب ایستاده یعنی که آن کوه ازآن وادی بجانب مغرب بود. آنجا که فروشدن آفتاب وماه وستارگان بود وآن کوه را غربی الجبل میگفتند. و روا باشد که غربی صفت وادی باشد یعنی که‌آن‌وادی سوی مغرب بود . « اذ قضینا الی**موسی** الامر » یعنی ـ کلّمنا **موسی** و فرغنا الیه ممّا اردنا تعریفه و ایصاه :**مقاتل** گفت : «اذقضینا الی **موسی** الامر»یعنی‌اذ‌ـعهدنا الی **موسی** الرّسالة لیلةالجمعة الی **فرعون** و قومه . باین‌قول جانب غربی قدم گاه **موسی** است لیلةالنّار، آن شب که‌آتش دید و رسالت ونبوّت یافت . وقیل : « اذ قضینا الی **موسی** الامر » یعنی ـ قضینا هلاك **فرعون** فی‌المآء ؛ باین قول جانب غربی دریا است یعنی ـما کنت‌بجانب الغربیّ من البحر. و گفته‌اند قضا اینجا بمعنی وصایت است‌چنانکه در سورهٔ **بنی‌اسرائیل** گفت: « و قضی ربّك» ای‌ـوصیّ ربك « الا تعبدوا الّا ایّاه » ـ ، « و ما کنت من‌الشّاهدین » ای ـ من‌الحاضرین ، فی ذلك‌المکان و من‌الشّاهدین لتلك الحالة،فاخبرناك به لیکون ذلك معجزة لك .

« ولکنّا انشأنا قروناً » ای‌ـ بعد**موسی** « فتطاول علیهم‌العمُر » وفترت النّبوة و کاد یلحق تلك الاخباروهن و لحق کثیراً منها التّحریف ، و تمام الکلام مضمر ؛

تقدیره:فارسلناك مجدّدا لتلك الاخبار و مميّزاً للحقّ ممّا اختلف فيه‌رحمةمنّالقومك. و قيل معناه «وما كنت من‌الشّاهدين» في ذلك الزّمان و كان بينك و بين **موسى** قرون تطاولت اعمارهم وانت تخبرالآن عن تلك الاحوال اخبار مشاهدة وعيان بايحائنااليك معجزة لك.وقيل ما كنت هناك يا **محمد** حين ناظرنا **موسى** فی امرك و كلّمناه فـی معناك حتّی قال اجعلنی‌من امّته لثنائنا عليك. «... وما كنت ثاوياً فی اهل **مدين** »ای‌ـ مقيماً فيهم « تتلوا عليهم آياتنا ولـكنّا كنّامرسلين »ارسلناك فی‌آخرالزّمان‌الی‌الخلق اجمعين . یا**محمد** تو در اهل **مدين** مقيم نبودی تا آيات مابر ایشان خواندی‌لیکن ترا بآخرالزّمان بخلق فرستادیم تا عالمیان همه امّت تو باشند . قال **مقاتل** معناه لـم تشهد اهل **مدين** فتقراء علی اهل **مكه** امرهم « و لـكنّا كنّا مرسلين » ای ـ ارسلناك الی اهل **مكه** لتخبرُهم بأمر **مدين** فيكون ذلك معجزةلك. یا **محمد** تو اهل **مدين**را برأی‌العين ندیدی تا قصّهٔ ایشان از عیان خبر دهی اهل **مكه** را، لکن تـرا برسالت باهل **مكه** فرستادیم تا از وحی ما قصّهٔ ایشان گوئی و ترا آن معجزه باشد .

« و ما كنت بجانب الطّـور » ای‌ـ بناحية من‌الجبل الّـذی « كلّـم الله » عليه «**موسى** تـكليما » . « اذ نادينا » **موسى** « خذ الـكتاب بقوّة » و قيل اذ نادينا **موسى** ثانياً حين اختار قومه سبعين‌رجلا لميقاتنا.وقيل اذنادينا **موسى** بقولنا «وسعت‌رحمتی كلّ‌شیء»الی‌قوله:«المفلحون».وقيل«اذناديناه»يعنی امّة **احمد** وذلك‌حين‌سأله **موسى** ان يسمعه اصواتهم اشتاق **موسى** اليهم وودّ ان يقف علـی كثرتهم فـاجابوه عزّوجلّ ملبيّـن . قال وهب قال **موسى** يا ربّ ارنی**محمدا** قـال انـّك لن تصل الی ذلك و ان شئت ناديت امّته فاسمعك اصواتهم.قال بلی يا ربّ .فقال الله تعالی : يا امة **احمد** قـد اجبتـكم من قبل ان تدعونی واعطيتـكم قبل ان تسألونی. و روی عن‌النّبی(ص)فی‌قول الله عزّوجل :« وما كنت بجانب الطّـور اذ نادينا » قال كتب الله عزّوجل كتاباً قبل ان

یخلق الخلق بالفی عام فی ورقة آس . ثمّ وضعها علی‌العرش ثـمّ نادی[۱] یـا امّة **محمد** انّ رحمتی سبقت غضبی اعطیتـکم قبل ان تسألونی وغفرت لـکم قبل ان تستغفرونی‌من لقینی منکم یشهد ان لاالـه الّا الله و ان **محمداً** عبدی و رسولـی ادخلته الجنّة « و لـکن رحمة من ربـّك » ای لـکن ارسالنا ایّاك‌فی هذه الامّة کان رحمة من ربـّك لتنذر قوماً لم یأتهم رسول من قبلـك لـکی یتذکّروافیهتدوا بهذا القران الی طریق‌رشدهم

« و لو لا ان تصیبهم مصیبة » این کنایت از کفره قریش است و مصیبت آنجا عذاب و نقمت است و جواب این سخن محذوف است چنان که در نـوبت اوّل گفتیم معناه « و لو لا ان تصیبهم مصیبة بما قدّمت ایدیهم فیقولو اربـّنا لو لاارسلت‌الینارسولا فنتـّبع آیاتك و نـکون من المؤمنین» لارسلناعلیهم العذاب قبل ان تأتیهم.وقیل‌معناه ـ لو لا انـّه اذا اصابتهم مصیبة فی‌الاخرة فیقولون ربـّنا هـّلا « ارسلت الینا رسولا فنتـّبع آیاتك و نـکون من المؤمنین » ما ارسلناك الیهم رسولا و لـکنـّا بعثناك الیهم مبـالغة فی الزام الحجّة و قطع المعذرة « لئلا یـکون للنـّاس علی‌الله حجّة » بعدالرّسل .

« فلّما جاءهم الحق من عندنا» حق اینجا**قرآن** است چنانـکه درسورة **الزخرف** گفت : « حتـّی جاءهم الحق و رسول مبین » ، « ولما جاءهم الحقّ قالوا هذا سحر »ودر سوره **ق** گفت : « بل کذّبوا بالحقّ لمّا جاءهـم » و در سورة **الانعام** گفت : « فقد کذّبوا بالحق لماجاءهم» ای‌ـ بالقران لما جاءهم ، وقیل الحقّ هاهنا **محمد** من عندنا ای‌ـبامرنا و وحینا . «قالوا لو لا اوتی مثل ما اوتی **موسی**» چون‌شبهتی نمی‌دیدنددر **قرآن** همین توانستند گفت که‌هـّلا انزل علیه**القرآن** جملة کما انزلت **التوراة** علی **موسی** جملة . وقیل «لو لااوتی ما اوتی**موسی** ای هـّلا انـزل علیه‌الایـات الظّاهرة کالید والعصا مثل ما اعطی **موسی**»چرا آیات و معجزات‌ظاهر **بمحمد** ندادندچنان که **موسی** را عصا و ید بیضا دادند . این مقالت **یهود** است و روا باشد که مقالت **قریش** بود بتعلیم یهود رب‌العالمین گفت بجواب ایشان : قل یا**محمد لقریش** «اولم‌یـکفروا»

یعنی ـ **الیهود** الّذین علّموکم هذه‌الحجّة « بما اوتی **موسی** من قبل قالوا ساحران تظاهرا » یعنی **موسی وهارون** بر قرائت اهل **کوفه** قالوا سحر ان تظاهرا ارادوا **التوراة** و **القرآن** . و قیل «سحر ان تظاهرا» یعنی ـ العصا والید البیضاء .

قوم **موسی** گفتند یا **موسی** که دو جادوئی‌است‌یکی جادوئی **تورات** ودیگر جادوئی **قرآن** با یکدیگر راست شده وبقولی عصا و ید بیضا دو جادوی‌اندبهم راست شده . **کلبی** گفت : مشرکان **قریش** جماعتی‌رافرستادند **بمدینه** واز علماء **یهود** خبر ونعت **مصطفی** (ص) پرسیدند . ایشان نعت و صفت وی چنان که در **تورات** بود گفتند و بیان کردند . جماعت با**مکه** آمدند و آنچه از علماء **یهود** شنیده بودند با **قریش** گفتند . **قریش** جواب دادند که **محمدوموسی** ساحران تظاهرا «ای ـ تعاونا **محمد** و **موسی** دو جادواند هام پشت شده‌اند سحران تظاهرا **قرآن** و **تورات** دو جادوئی است با یکدیگر راست‌شده. «وقالوا» یعنی ـ کفّار قریش « انّا بکل کافرون» ای ـ بکل الانبیاء و بکتبهم کافرون .

« قل فأتوابکتاب » ای ـ قل یا **محمد** لهولاء الکفّار ، الّذین یقولون هذاالقول « فاتوا بکتاب من عنداللّه هو اهدی » من **التورات والقرآن** لطریق‌الحق «ان کنتم صادقین » فی زعمکم انّ هذین الکتابین سحران .

« فان لم یستجیبوا لك » و لایستجیبون هذا کقوله: « فان لم‌تفعلوا ولن‌تفعلوا» و العرب تضع هذاالکلام موضع الایاس ادلیس‌فی‌هذاالکلام سبیل الی‌انّهم‌یستطیعون ان یستجیبوا بحال « فاعلم انّما یتّبعون اهواءهم ومن اضلّ ممّن اتبع هویه بغیرهدی من اللّه » ای ـ بغیر حجة و بیّنة و برهان « انّ اللّه لایهدی القوم الظّالمین » درقرآن بسیار بیاید مثل این که : « انّ اللّه لایهدی القوم الظّالمین » و همه مفسرانست‌آنجا که گفت : « انّ اللّه لایهدی من یضّل » . اللّه راه ننماید کسی را که هم اللّه اورابی‌راه کند . وقیل معناه انّ‌اللّه لایهدی الّذین سبقت لهم من اللّه الشّقوة فی علمه‌السّابق .

« و لقد وصّلنا لهم القول » . قيل القول هاهنا هو **القرآن** ، والمعنى ـ انزلناه شيئاً شيئاً ليكونوا اوعى له ، كقوله : « وقرآناً فرقناه » الايه وقيل القول تكرار الوعظ و متابعة الاحتجاج ای ـ تابعنا لهم المواعظ و الزّواجر و بيّنا لهم ما اهلكنا من القرون قرناً بعد قرن ، فاخبرنا هم انّا اهلكنا قوم **نوح** بكذا وقوم **هود** بكذا وقوم **صالح** بكذا « لعلّهم يتذكرون » فيخافوا ان ينزل بهم ما نزل بمن قبلهم . و قيل وصّلنا لهم الحجّة بالحجّة والبشرى بالنّذارة والتّرغيب بالتّرهيب لكي يتفكّروها ويعتبروا . وقيل « وصّلنا لهم » خبر الدّنيا بخبر الاخرة حتّى كأنهم عاينوا الاخرة فى الدّنيا ، وصّلنا ـ مبالغة الوصل ، وحقيقة الوصل ـ رفع الحائل بين الشيئين .

« الّذين آتيناهم الكتاب » هذه الايات الاربع عوارض فى قصّة **قريش** الى قوله « لانبتغى الجاهلين » ثمّ يرجع الكلام اليه « الّذين آتينا هم الكتاب » يعنى **عبدالله بن سلام** واصحابه من مسلمة اهل الكتاب. وقيل هم اهل **الانجيل** قدموا على رسول الله(ص) ثلاثة و ثلاثون من **الحبشة** وسبعة من **الشام** . « من قبله » اى ـ من قبل **القرآن** لتقدّم ذكره. وقيل من قبل **محمد** « هم به » اى ـ **بمحمد** و **القرآن** يؤمنون يصدّقون .

« و اذا يتلى عليهم قالوا آمنّا به انه الحقّ من ربّنا » اى نشهد انّه الحق الذى اخبرنا به ربنّا فى كتبه . « انّا كنّا من قبله » اى من قبل مجى **محمد** ونزول **القرآن** « مسلمين » داخلين فى دين الاسلام .

قومى اهل كتاب بودند كه در دين اسلام آمدند و **بوجهل** ايشانرا سرزنش كرد وايشان بجواب **بوجهل** گفتند اين **قرآن** حقّ است و راست ازخداوند ما ،وما پيش از **قرآن** خود مسلمان بوديم كه **موسى** راتصديق كرديم و **تورات** بپذيرفتيم و صفت و نعت **محمد** كه در **تورات** خوانده بوديم براست داشتيم وبوى ايمان آورديم .

« اولئك يؤتون اجرهم مرّتين » يعنى هولاء القوم هم الّذين يؤتيهم الله ثوابهم فى الاخرة مرّتين: مرّة بايمانهم بالكتاب **الّذى** انزل قبل **محمد** (ص) ، و مرّة بالايمان

بمحمد و **القرآن** ؛ وهذا فی حدیث صحیح رواه **ابوموسی** عن رسول الله ثلاثةیوتون اجرهم مرّتین : رجل کانت له جاریة فعلّمها فاحسن تعلیمها و ادبها فاحسن تأدیبها ثمّ تزوّجها فله اجره مرتین ؛ و عبد ادّی حق‌الله و حق مــوالیه ، و رجل آمن بالکتاب الاوّل ثمّ آمن **بالقرآن** فله اجره مرتین « بما صبروا » یعنی صبروا علی تسفّه**الیهود** علیهم حین اسلموا « و یدرؤن بالحسنة السیّئة» ای یدفعون ما یلحقهم من‌الاذیةبالحلم والاحتمال و عن **انس** قال قال النبی (ص) ثلاث من لم‌یکن فیه فلا یعتدّ بعمله : حلم یردّ به جهل جاهل؛ و ورع یحجزه عن معاصی‌الله ؛ و حسن خلق یعیش به فی‌النّاس . « قوله و ممّا رزقناهم ینفقون » ای ـ یتصدّقون علی‌الفقراء

«واذاسمعوااللّغواعرضواعنه»هذااللغوقول **الیهود لعبدالله بن سلام**حین‌اسلم هوشرّناوابن‌شرّنا بعدماکانوایقولون‌هوخیرناوابن‌خیرنا.لغواینجاباطل‌است‌وسخن‌بیهوده چنانکه در سورة **المؤمنون** گفت :«والّذین هم عن‌اللّغو» ای‌ـعن الباطل«معرضون» و در **حم السجده** گفت حکایة عن قول الکفّار«لاتسمعوا لهذا**القران** والغوا فیه» ای تکلّموا فیه بالباطل والاشعار . ودرقرآن لغو است بمعنی سو گند بدروغ که سو گند خواره پندارد که در آن راست گوی است و او را در آن کفّارت و اثم نــه . و ذلك قوله : « لایوآخذکم الله باللّغو فی‌ایمانکم » و آنجــا که در صفت اهل بهشت گفت: « یتنازعون فیها کأساً لالغو فیها » ، «لایسمعون فیها لغواً ولا کذّابا » « لایسمعون فیها لغواً ولا تأثیماً » یعنی ـ لایسمعون فی‌الجنّة لغواً ای الحلف عند شرب الخمر کفعل اهل‌الدّنیا اذاشربوا الخمر . « وقالوا لنااعمالنا و لکم اعمالکم » هذا کما قال‌لرسوله: « فقل لی عملی و لکم عملکم » « لکم‌دینکم ولی دین» ، ـ « سلام علیکم »هذاالسّلام ها هنا لیس بتحیّة انّما هو برآءة و مفارقة کقوله عزّوجلّ : « واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً » و کقوله : « فاصفح عنهم وقل سلام ، » این‌سلام انبازی باز کردن است نه ورود دادن . ازینجا است که دبیر سخن تمام کندبنویسد : « والسّلام » . «وقیل‌معناه

بیننا و بینکم المتارکة وقوله « لانبتغی الجاهلین » یعنی لانبتغی جواب الجاهلین و جهلهم .

« انّک لاتهدی من احببت » ای ـ انّک لا تقدر علی هدایة من تحبّ هدایته لکنّ الله یقدر علی هدایة « من یشاء وهو اعلم بالمهتدین » ای ـ بمن قضی لـه ان یهتدی . اجمع المفسرون علی انّها نزلت فی **ابی طالب** وفی **الصحیحین** انّ سبب نزول الایة انّ **اباطالب** لما حضرته الوفاة جاءه رسول الله (ص) فوجد عنده **اباجهل وعبدالله بن ابی امیة** ، فقال رسول الله یا عمّ قل لااله الّا الله کلمة احاجّ لک بها عند الله . قال **ابوجهل و عبدالله بن ابی امیة** : اترغب عن ملّة **بن عبدالمطّلب** ؟ فلم یزل رسول الله یعرضها و یعاودانه بتلک المقالة حتّی قال **ابوطالب** آخر ما کلّمهم به انا علی ملّة **عبدالمطّلب** و ابی ان یقول لا الّه الّا الله . فقال رسول الله (ص) : لاستغفر لک ما لم أُنه عنک فانزل الله «ماکان للنبیّ والّذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین» الآیة وانزل فی **ابی طالب** انّک لاتهدی من احببت و روی **ابوهریرة** قال قال رسول الله (ص) لعمّه قل لا اله الّا الله اشهد لک بها یوم القیامة قال : لو لا ان تعیّرنی نساء **قریش** یقلن حمله علی ذلک الجزع لاقررتّ بها عینک.فانزل الله : انّک لاتهدی من احببت » یعنی **اباطالب**.« ولکنّ الله یهدی من یشاء » یعنی **العباس** .

و روی انّ **اباطالب** قال **لقریش** صدّقوا ابن اخی و آمنوا به ترشدوا و تفلحوا فقال له النّبی (ص) تامرهم بالنّصیحة لانفسهم و تترکها لنفسک؟و هذا لقوله : وهم ینهون عنه و ینأون عنه یعنی **اباطالب** ینهی النّاس عن اذاه و یتباعد عنه . فقال **ابوطالب** للنبی فما ترید ؟ فقال : ارید ان تشهد شهادة الحقّ اشفع لک عندالله.فقال : انّی لاعلم انّک صادق و لکنی اموت علی ملّة اشیاخی و **عبدالمطلب و هاشم و عبد مناف و قصی** .

و عن **الزهری** عن **محمد بن جبیر** عن ابیه قال لم یسمع احد الوحی یلقی علی

رسول‌الله الاّ **ابو بکر الصدیق** فانّه اتی النبیّ فوجده یوحی الیه ، فسمع : «انّک لا تهدی من احببت و لکنّ الله یهدی من یشاء و هو اعلم بالمهتدین»

«و قالوا ان نتبع الهدی معک» الهدی هاهنا هو التّوحید کقوله : «هو الذی ارسل رسوله بالهدی» یعنی ـ بالتوحید . و قیل هو القرآن کقوله فی **النجم** : «ولقد جاءهم من ربّهم الهدی» ای ـ **القرآن** و کقوله فی **بنی اسرائیل** : «و ما منع النّاس ان یؤمنوا اذ جاءهم الهدی» یعنی ـ **القرآن** فیه بیان کلّ شیء «الاّ ان قالوا ابعث‌الله بشراً رسولا» . «و قالوا ان نتبع الهدی معک» نزلت فی **الحارث بن عثمان بن نوفل بن عبدمناف** . این‌حارث پیش **مصطفی** آمد و گفت مامیدانیم که تو ؛ پیغامبر راست گوئی و آنچه میگوئی و آورده راست است ودرست و اگرما اتّباع تو کنیم وبر پی قرآن و توحید رویم چنانکه تو رفتی عرب ما را ازین زمین مکّه بربایند بقهر و قتل و غارت که انگه ما مخالف ایشان باشیم در دین و با ما محابا نکنند و بر جای بنگذارند،ربّ العالمین آن‌حجّت‌ایشان‌بر ایشان‌شکست‌وبجواب‌ایشان گفت:«اولم‌نمکّن لهم حرماً آمناً» نه ما ایشانرا جائی ساختیم و ممکن کردیم در حرمی با آزرم بی بیم که امن آن حرم درهمه طباع سرشته مرغ با مردم آشنا و از ایشان ایمن و آهو از سگ‌ایمن وهر ترسنده که در حرم شدایمن گشت عرب چون این میدانند از کجا روا دارند قتل وقتال و غارت در حرم . وآن خداوند که شما را در حال کفر وشرک ایمن نشاند درین بقعت درحال ایمان وتوحید اولی تر که ایمن نشاند و دشمن ازشما باز دارد . انگه صفت حرم کرد و کثرت نعمت در وی : «یجبی الیه» قرأ **نافع** و **یعقوب** تجبی‌الیه بالتّاء لاجل‌الثمرات ، ای ـ تجلب‌الیه‌من‌الاماکن ثمرات الارضین رزقاً من لدنّا لاتری شرقی الفواکه و غربیّها مجتمعة الاّ **بمکه** لدعاء **ابراهیم** (ع) حیث قال : «و ارزقهم من الثمرات و لکن اکثرهم لا یعلمون» لا یتدبّرون انّ الّذی فعل ذلک‌بهم وهم کافرون قادرعلی ان‌یفعل بهم‌وهم‌مؤمنون وقیل‌انّ «اکثرهم

لایعلمون » انّ ذلک من انعام الله علیهم فهم یاکلون رزقه و یعبدون غیره .

« ثمّ خوّفهم فقال :«و کم اهلکنا من قریة » یعنی من اهل قریة «بطرت معیشتها » یعنی-بطر اهلها فی معیشتهم فحذف « فی »فانتصب علی نزع الخافض .وقیل هونصب علی التّمیز والبطر والاشرو احد و هو سوءاحتمال النعمة و مقابلتها بضدّ ما یجب مقابلتها به . « فتلک مساکنهم » خراب ترونها فی مجیئکم و ذهابکم «لم تسکن من بعدهم » ای ـ من بعد هلاک اهلها « الاّ قلیلا » لم تخرب وقیل الاّ قلیلا منها سکنت و قیل سکنها الهام و البوم ، وقیل لم یسکنها الاّ المسافرون ینزلونها ساعة ثم یرتحلون « و کنّا نحن الوارثین » لم یبق لها مالک الاّ الله وهذاوعید للمخاطبین .

«وما کان ربّک » یا محمد « مهلک القری » ای ـ البلدان الّتی حوالی مکة فی عصرک و زمانک « حتّی یبعث فی امّها » یعنی مکة وهی ام القری لانّ الارض دحیت من تحتها یبعث الرّسول ابلاغا للعذرو الزاماً للحجّة : یرید به محمداً (ص) « یتلوا علیهم » آیات الله و یبیّنُ لهم دعوته « و ما کنّا مهلکی القری » ای وما عذّب الله اهل بلدة من البلاد الاّ وهم به کافرون ، ولتوحیده جاحدون و لحجته معاندون و « الظالمون » هم الذین ظلموا انفسهم بالکفر و الشّرک و قیل هم الذین یظلم بعضهم بعضاً .

«وما اوتیتم من شیء فمتاع الحیوة الدّنیا » زائلة مضمحلة سمّاها متاعاً لانّها تفنی ولا تبقی کمتاع البیت . وماعندالله من الثواب افضل وادوم . « افلاتعقلون » افلاتفهمون فتمیّزوا بین المضمحلّ الذاهب و بین الباقی الدائم . و قرأ ابوعمرو : افلا یعقلون بالیاء ، و وجهه ظاهر .

« افمن وعدناه وعداً حسنا» یعنی علیا و حمزة و الوعد الحسن الجنة ونعیمها فهولاقیه ای:مدرکه و مصیبه لامحاله اذلاخلف لوعدنا .کمن متّعناه متاع الحیوة الدنیا الّذی هو مشوب بالتنغیض والتکدیر زائل عن قریب وهو ابوجهل . وقیل فی النبیّ (ص) و

ابی جهل، وقیل نزلت فی **عمار والولید بن المغیرة**، «ثم هو یوم القیمة من المحضرین» فی النّار نظیره: «و لولا نعمة ربّی لکنت من المحضرین»

«ویوم ینادیهم فیقول این شرکائی الّذین کنتم تزعمون» یروی فی الحدیث مطیّة الکذب زعموا وهو قوله عزّوجلّ «بزعمهم» ای بکذبهم والعامل فی «یوم ینادیهم».

«قال الّذین حقّ علیهم القول»، ای اذا احشروا واحضروا للعقاب یقال لهم: «این شرکائی الذین کنتم تزعمون» و سؤالهم عن ذلک ضرب من ضروب العذاب لانّه لاجواب لهم الاّ مافیه فضیحتهم و اعترافهم بجهل انفسهم. «قال الّذین حقّ علیهم القول» وهم کفرة الجنّ والشیاطین «الّذین حقّت علیهم» کلمة العذاب الدّاخلین تحت قوله تعالی لابلیس: «لاملأنّ جهنم منکم اجمعین»، «ربّنا هؤلاء کفار بنی آدم الّذین اضللناهم باستدعائنا ایّاهم الی الکفر بوسوستنا لهم وتزییننا لهم بالقول والشبه «اغویناهم کما غوینا» ای اضللناهم عن الطّریق فضلّوا باتّباعهم ایّانا مقلّدین بغیر حجّة کما ضللنا نحن باتّبا عنا اسلافنا مقلّدین بغیر حجّة «تبرّأنا الیک» منهم «ما کانوا ایّانا یعبدون» یطیعوی بامرنا واکراه من جهتنا بل کانوا یتّبعون اهوآءهم و قیل ما کانوا ایّانا یعبدون بسلطان و حجة من قوله تعالی. «وما کان لی علیکم من سلطان» «الاّ ان دعوتکم فاستجبتم لی» وقیل «الذین حقّ علیهم القول» هم الدّعاة الی الشّرک و یکون الشّرکاء غیرهم فیقولون خوفا علی انفسهم و اشفاقا من ان یزاد فی عذابهم بسبب اغوائهم ایّاهم ربّنا انّما اغویناهم لانّا امرنا هم بعبادتنا.

حاصل معنی آنست که فردا چون ربّ العزة گوید با مشرکان برسبیل تقریع و توبیخ: «این شرکائی الّذین کنتم تزعمون» فی الدّنیا انّهم شرکائی فی الالهیة و کنتم تعبدونها و تدعون انّها تنفعکم فاینهم؟ کجااند آنان که شما دعوی کردید که انبازان من اند و شما را از ایشان نفع است؟ چون این خطاب با عابدان رود معبودان باطل که شیاطین اند گویند، که خداوند اما وسوسه و شبهتی در دل ایشان

افکندیم و بسبب آن که خود بی راه و کافر بودیم و کفر و شرك بر ایشان آراستیم بی حجّتی و برهانی ایشان بهواء نفس خویش بر پی ما برفتند و گمراهی گزیدند بتقلید بی حجّت. نه ما ایشانرا بعبادت خود فرمودیم ونه با کراه بر آن داشتیم. بیزاریم ما از پرستش ایشان و از آن که ما را بهوآء نفس خود پرستیدند نه بأمر ما. باین معنی « ما » مصدری است نه ماءنفی. یعنی ـ « تبر أنا الیك » « ممّا کانوا ایّانا یعبدون » فحذف « من »،وا گرماءِ نفی گوئیم « تبرّ انّا الیك » وقف تمام است ،آنکه گوی « ما کانوا ایّانایعبدون » بسلطان منّا و بامرنا لکنّا دعوناهم فاستجابوا لنا.

قول دیگر آنست که «الّذین حقّ علیهم القول» داعیان ضلالت‌اند نه معبودان، چون این خطاب آید که: « این شرکائی » ایشان از بیم آن که در عذاب بیفزایند بسبب اغوآء ایشان گویند: ربّنا انّما اغویناهم لا انّا امرناهم بعبادتنا.

آنگه کفّارِ بنی‌آدمرا گویند:«ادعوا شرکاءکم»خوانیداین‌انباز گرفتگان‌خویش را. اضاف الیهم لادّعائهم انّها شرکاء الله. ای ـ ادعوهم‌لیخلصوکم.خوانید ایشانرا تا شما را فریاد رسند و از عذاب برهانند،« فدعوهم فلم یستجیبوالهم». همانست که جائی دیگر گفت : « و جعلنا بینهم موبقاً » و قال فی موضع آخر : « و من اضلّ ممّن یدعوا من دون‌الله من لا یستجیب له الی‌یوم القیمة...» الآیه. « ورأوا العذاب لو انّهم کانوایهتدون» اینجامضمریست : یعنی‌ـ «رأواالعذاب»فودّوا« لوانّهم کانوا یهتدون ». و قیل معناه لوانّهم مهتدون فی الدّنیا ما رأوا العذاب فی الاخرة.

« و یوم ینادیهم » ای ـ اذکر یوم ینادی الله الکفّار نداء تقریع و توبیخ ، « فیقول‌ماذا اجبتم المرسلین »الّذین‌ارسلتهم‌الیکم‌حین دعوکم الی‌توحیدی وعبادتی.

« فعمیت علیهم الانباء » ای‌ـخفیت علیهم‌الاخبار والتبست‌علیهم الحجج « فهم لا یتساءلون » لایسأل بعضهم بعضاًعن العذر والحجّة رجاء ان یکون عنده عذراً وحجّة لانّ الله ادحض حجّتهم. و قیل لایسأل بعضهم بعضاً ان یحمل عنه شیئاً من ذنوبه.

وقیل لایتساءلون بالانساب والقرابات لشغل کلّ واحد منهم بنفسه.

« فامّا من تاب » ای شهد و اقرّ و آمن، ای - قبل و صدّق وعمل صالحاً، یعنی- عمل الدین کلّه، « فعسی ان یکون من المفلحین »، « عسی » من‌الله واجب، و انّما قال« فعسی» یعنی‌ان-دام علی التّوبة والعمل الصّالح.

« و ربّك یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة » ای - له الامرو المشیّة فیخلق ما یشاء و یحکم مایرید.

این آیت را دو تأویل گفته‌اند: یکی آنست که «ویختار» وقف کنی یعنی- یخلق مایشاء ویختار مما یخلق مایشاء، خداوند تو می آفریند آنچه خواهد، واز آنچه آفریند آنچه خواهد گزیند. آنگه گفت: « ما کان لهم الخیرة » « ما » نفی است. یعنی- که‌ایشانرا گزین‌نیست که چیزی گزینند یا چیزی پسندند، همانست که جائی دیگر گفت: «وما کان لمؤمن‌ولا مؤمنة اذاقضی الله و رسوله‌امراً ان‌یکون لهم‌الخیرة من امرهم ». وانشدوا فی معناه:

العبدذوضجر والرّبّ ذو قدر   والدّهرذو دول‌والرزق مقسوم
والخیراجمع‌فیمااختارخالقنا   وفی‌اختیار سواه اللّؤم والشوم

وجه دیگر « ما »بمعنی الّذی‌است ولهم الخیرةوقف است؛ ای - یخلق مایشاء و یختار الّذی کان لهم فیه الخیرة. یعنی-یختار ما هو الا صلح لهم. این آیت جواب قول **ولید مغیره** است که گفت: « لولا نزّل هذا **القرآن** علی رجل من القریتین عظیم »، یعنی نفسه و **ابا مسعود الثقفی**. چرانه **قرآن** که می فرستادند ونبوّت که می دادند بیکی ازین دو مرد دادندی که عظیم دو شهراند. ربّ العالمین گفت: یا **محمد** خداوند تو است که اختیار کند؛ واو را رسد که گزیند نبوّت را آنکس که خواهد نه ایشانرا. همانست که گفت: « الله اعلم حیث یجعل رسالاته »« الله یصطفی من الملئکة رسلا و من‌الناس » وگفته‌اند جواب اشراف **قریش** است که میگفتند:

انّما يصحب **محمداً** الفقرآء واراذل النّاس ولولاذلك لآمنّا . قومى‌درويشان و گدايان و ناكسان مردم بصحبت **محمد** افتاده‌اند واگر نه ايشان بودندى ما ايمان آورديمى. ربّ العالمين گفت : « و ربّك يخلق ما يشاء و يختار » لصحبة رسوله و نصرة دينه من يشاء وهم الصّحابه رضوان الله عليهم اجمعين . وفى ذلك ما روى عن **جابر بن عبدالله** عن النبىّ (ص) قال : « انّ الله عزّوجلّ اختار اصحابى على جمع العالمين سوى النبيّين والمرسلين و اختارلى من اصحابى اربعة: **ابابكر** و **عمر** و**عثمان** و**علياً** رضى الله عنهم. فجعلهم خير اصحابى وفى كلّ اصحابى خير و اختار امّتى على سائر الامم ، و اختارلى من امّتى اربعة قرون بعد اصحابى :القرن الاوّل و الثانى و الثالث تترى و الرّابع فرداً .»

و عن **عمرو بن دينار** عن **وهب** عن اخيه فى قوله :«وربّك يخلق ما يشاء و يختار» قال اختار من الغنم الضّان و من الطّير الحمام .

الخيرة اسم بمعنى المختار ،تقول **محمد** خيرة الله من خلقه وهو فى الاصل مصدر كالطّيرة . والخيرة ـ المصدر ـ من اختار كالرّيبة من ارتاب . « سبحان الله » تنزيهاً له عن ان يكون لاحد عليه اختيار،« و تعالى عمّا يشركون »اى ـ تعظّم عن ان يكون له شريك .وقيل معنى الايه يختار للشفاعة من يشاء فيأذن له فيها « ما كان لهم الخيرة » فيختاروا الاصنام لتكون لهم شفعاء .

« و ربّك يعلم ما تكنّ صدورهم و ما يعلنون » يقال اكننت الشّىء اذا اخفيته فى نفسك؛فاذا صنته قلت كننته. و المعنى ـ و ربّك يعلم ما تضمر صدورهم ويستتر« و ما يعلنون » اى ـ يبدون بالسنتهم وجوارحهم . بيّن الله تعالى انّ اختياره من يختار منهم للايمان على علم منه بسرائر امورهم وبواديها و انّه تعالى يختار للخير اهله فيوفّقهم و يولّى الشرّ اهله و يخلّيهم و ايّاه .

« و هو الله لا اله الّا هو » يعنى ـ وربّك هو الاله على التحقيق الّذى يستحقّ الالهيّة ليس فى السموات و الارض اله غيره ، هو المحمود على الحقيقة فى الدّنيا والآخرة

لانّـه هو المنعم فيهما « فله الحمد » فيهما . و قيل « له الحمد فـی الاولی والآخرة » يحمده الانبياء والمرسلون، والمؤمنون فی‌الدّنيا و الآخرة « وله الحكم » النّافذ فـی الدّنيا والاخرة لامعقّب لحكمه وله الخلق والامر،لايسئل‌عما يفعل ومصير الخلق كلّهم فی عواقب امورهم الی حكمه فی‌الآخرة. وقيل حكمه فی‌الدّنيا انّـه لايجـوز لاحد ان يتجاوز حدّاً من حدوده و حكمه فی‌الآخرة انّ احداً لايملك فيها حكماً .

« قل ارأيتم » يـا معشر الكفّار « ان جعل‌الله عليكم اللّيل سرمداً » ابداً دائماً «الی‌يوم‌القيامة » هل تعلمون فی‌السّموات و الارض احداً غيره يقدر علی كشف اللّيل عنكم و اتيانكم بضياء ای نهار مُضیء يتصرفون فيه فی معاشكم وتصلون‌الی منافعكم و كسبكم . « افلا تسمعون » هذه‌الحجّة .فتدبّـروا بموجبها اذ كانت بمنزلة النّاطقة. و قيل « افلا تسمعون » ای ـ افلا تقبلون ، كقوله : « سمع الله لمن حمده » ای ـ قبل الله حمد من حمده .

«قل ارأيتم ان جعل الله عليكم » هذا « النّهار » المضیء بضيائه « ابداً الی يوم القيامة»هل تعلمون فی‌السّموات‌والارض احداً غير الله يقدر علی ايراد ليل مظلم‌عليكم لكی تسكنوا فيه عن حركاتكم و تريحوا فيه انفسكم عمّا نالها من النّصب و التّعب « افلا تبصرون » اللّيل والنّهاروما فيهمامن‌اسباب البقا و المعاش.وقيل.«افلاتبصرون» اختلاف اللّيل والنّهار فتعلموا بذلك انّ‌العبادة لاتصلح الّا لمن انعم عليكم بذلك‌دون غيره .

« و من رحمته جعل لكم اللّيل و النّهـار لتسكنوا فيه و لتبتغوا من فضله » تقديره ـ جعل لكم اللّيل لتسكنوا فيه والنّهارلتبتغوامن فضله »« و لعلكم‌تشكرون» لكی تشكروالله‌علی نعمه .

« و يوم يناديهم فيقول اين شركائی الّذين كنتم تزعمون » كرّرالنّداء ؛ «اين

شركائى » لانّ النّداء الاوّل التّقريع بالاقرار على النّفس بـالغى الّـذى كانوا عليه و دعوا اليه والثّانى التّعجيز عن اقامة البرهان لما طولبوا بـه بحضرة الاشهاد مع انّـه تقريع بالاشراك بعد تقريع .

« و نزعنا من كلّ امّة شهيداً » يعنى ـ اخرجنا و احضرنا «من كلّ امّة»يعنى ـ رسولهم الّذى ارسل اليهم.نظيره : « فكيف اذ جئنا من كلّ امّة بشهيد »، «ويوم نبعث من كلّ امّة شهيداً » ، يشهد عليها بما اجابت به فيما دعيت اليه من التّوحيد و انّه قد بلغهم رسالة ربّـه . وقيل يشهد عليهم بجميع اعمالهم.وقال بعضهم عُنى بالشّهيد ـ العدول من كلّ امّة ـ و ذلك انّـه سبحانه لم يخلّ عصراً من الاعصار عن عدول يرجع اليهم فى امر الدين ويكونون حجةالله على النّاس يدعونهم الى الـدين فيشهدون على النّاس يوم القيامة بما عملوا من العصيان . وقد روى عن النّبى (ص) انّـه قال : « انّ الله نظر الى اهل الارض عربهم و عجمهم برّهم وفاجرهم ، فمقتهم جميعاً غير طـايفة من اهل الكتاب » :

ثم اختلفوا فى كيفيّة الشّهادة فقال بعضهم يشهدون على اهل عصرهم و زمانهم كما قال الله تعالى مخبراً عن عيسى(ع) : « و كنت عليهم شهيداً ما دمت فيهم ».وقيل يشهدون عليهم و على من بعدهم ، كما جاء فى الحديث : « انّ اعمال الامّة تعرض على النّبى (ص) ليلة الاثنين و الخميس» .

« فقلنا هاتوا برهانكم » اى ـ قلنا للمشهود عليهم « هاتوا برهانـكم »وحجّتـكم على صحّة ما كنتم تدينون به ليكون لـكم تخلص عمّا شهدوا عليـكم ، « فعلموا انّ الحق لله » يعنى فبهتوا و تحيّروا وعلموا يقيناً انّ الحجّة البالغة لله عليهم و انّـه لاحجّة لاحد منهم على الله . وقيل فعلموا انّ الحق ما اتاه الرّسل به « و ضلّ عنهم » اى ـ ذهب عنهم « ماكانوا » يرجونه من معبوديهم ذهاباً لايظهر له اثر .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « و ما کنت‌بجانب‌الغربی ... » الآیه ، ای سیّد عالم ،ای‌مهتر ذرّیت آدم، ای در زمین مقدّم و در آسمان محترم ، ای ناظم قلادهٔ نبوّت ای ناشراعلام رسالت ، ای مؤیّد ارکان هدایت ای کاشف اسرار ولایت ، ای واضع منهاج شریعت ، تو نبودی در آن جانب غربی بر کوه‌**طورسینا** که ما با**موسی** سخن گفتیم و حدیث تو کردیم‌و کمال‌عزّتووجاه‌وشرف‌تووامت‌تو وا اونمودیم ، گفتیم یا **موسی** اگرمیخواهی که بنزدیك ما رفعت وقربت یابی پیغامبر آخر الزّمان را درود بسیار ده ونام وذکر او بسیار گوی که وی بر گزیدهٔ ماست نواختهٔ لطف وبر کشیدهٔ عطف ما است،عارف بتعریف ما و نازندهٔ بوصال ما . نرگس روضهٔ جود است و سرو باغ وجود . حقّه دُرّ حکمت است و نور حدقهٔ عالم قدرت ، مایهٔ حسن جهان و مقصود از آفرینش عالم و عالمیان . یا **موسی** لولاه ما خلقت الافلاك . اگرنه جمال و کمال ویرا بودی نه عالم بودی نه آدم .

... ای درّ خوشاب آدم نزدی دمی درین کوی خراب

یا **محمد** چه زیان داشت ترا که در آن مشهدطورحاضر نبودی من حاضربودم وترا نیابت داشتم و حضور من ترا به از حضور تو خودرا .

پیر طریقت اینجا سخنی نغز گفته :الهی از کجا باز یابم‌من آنروز که‌تو مرا بودی و من نبودم،تا باز بدان روز نرسم میان آتش و دودم ، اگر بدو گیتی آن روز من یابم پر سودم ، ور بود خودرا دریابم به‌نبود خود خشنودم .

قوله: « و ما کنت بجانب الطّور اذ نادینا » . یا **محمد** تو نبودی بر جانب طور

که ما امّت ترا برخواندیم از اصلاب پدران وسبب آن بود که **موسی** گفت‌بارخدایا من در **تورات** میخوانم صفت وسیرت امّتی سخت آراسته و پیراسته و بخصال حمیده ستوده،ایشان امّت کدام پیغامبراند ؟ یکی از علماءِ طریقت صفت و سیرت این امّت گفته که در میان ایشان جوانمردانی‌اند که دنیاوآخرت در بادیه وقت ایشان دومیل است . بهشت‌ودوزخ‌برراه‌درد ایشان دومنزل‌است‌وهرچه دون حقّ بنزدیك‌ایشان‌باطل است . بروز در منزل راز اند بشب در محمل نـاز،بـروز در صنایع نظـراند بشب در مشاهدهٔ صنع(۱) . بروز با خلق درخُلق بشب با حق بر قدم صدق بروز راه جویند بشب راز گویند . مفلسان‌اند ازروی نعمت ، لـکن توانگران‌اند ازروی‌صحبت. دنیا که‌آفرید بآن آفرید تا ایشان اورادانند.عقبی که‌آفریدبآن‌آفریدتاایشان‌اورا بینند. او جلّ جلاله بهشت که آراید بدوستان خود آراید و دوستان را بدل آراید و دل را بنور جلال خود آراید . آن‌ماه رویان فردوس از هزاران سال باز درآن بازار گرم‌در انتظاراند(۲) تا کی‌بود که رکاب دولت این جوانمردان باعلی علّیین رسانند و ایشان بطفیل اینان قدم در آن موکب دولت نهند که : « فهم فی روضةٍ یحبرون » .

...رجعنا الی القصّة . **موسی** (ع) صفت‌این‌امّت در **تورات** بسیارمی‌دید، گفت : بار خدایا اینان امّت کدام پیغامبر اند؟ گفت امّت **احمد** . **موسی** گفت : بار خدایا میخواهم که ایشانرا ببینم . فرمان آمد که : یا **موسی** لیس الیوم وقت ظهورهم ، امروز روز زمان ایشان نیست ور خواهی آواز ایشان تـرا بشنوانـم . فنادی یا امّة **احمد** ،ربّ العالمین بجلال عزّ خود وبـکمال لطف خـود امّت **احمد** را بـرخواند و ایشان از اصلاب‌پدران‌همه‌جواب دادند تا **موسی** سخن ایشان بشنید.آنکه رواند‌اشت که ایشانرا بی تحفه‌ای باز گرداند ، گفت : اعطیتـکم قبل ای تسألونی وغفرت لـکم قبل ان تستغفرونی .

---

(۱) بروز در نظرصنایع‌اند بشب در مشاهدهٔ صانع (ج) (۲) منتظراند (ج) .

و بر وفق این قصّه و بیان این معنی خبر **مصطفی** است (ص): روی **انس بن مالک** قال قال رسول‌الله (ص): «انّ **موسی** کان یمشی ذات یوم بالطّریق فناداه الجبّار: یا **موسی**، فالتفت یمیناً و شمالا ولم یر احداً. ثمّ نودی الثانیة: یا**موسی** فالتفت یمیناً وشمالا فلم یر احداً و ارتعدت فرائصه ثمّ نودی الثّالثه: یا **موسی بن عمران** انّی اناالله لااله الّا انا، فقال لبیك فخرّ لله ساجداً. فقال: ارفع رأسك یا **موسی بن‌عمران**. فرفع راسه، فقال یا **موسی** ان احببت ان تسکن فی ظلّ‌عرشی‌یوم لا ظلّ الّا ظلّی یا **موسی** فکن للیتیم کالاب الرّحیم و کن للارملة کالزّوج‌العطوف،یا **موسی** ارحم تُرحم، یا **موسی** کماتدین تدان،یا **موسی** انّه من لقینی و هو جاحد **بمحمد** ادخلته النّار ولو کان**ابرهیم خلیلی و موسی کلیمی**. فقال:الهی ومن‌**محمد**؟ قال:یا **موسی** و عزّتی و جلالی ما خلقت خلقاً اکرم علیّ منه،کتبت اسمه مع اسمی فی‌العرش،قبل ان اخلق السّموات والارض والشّمس والقمر بالفی الف سنة. وعزّتی و جلالی انّ الجنّة محرّمةحتّی یدخلها **محمد** و امّته. قال **موسی** و من امّة **محمد**؟ قال امّته الحمّادون یحمدون صعوداً وهبوطاً وعلی کلّ حال یشدّون اوساطهم،ویطهّرون ابدانهم، صائمون بالنّهار رهبان باللیل، اقبل منهم الیسیر وادخلهم الجنّة بشهادة ان لا اله الّا الله. قال:الهی اجعلنی نبیّ تلك الامّة. قال نبیّها منها. قال: اجعلنی من امّة ذلك النّبی قال استقدمت و استأخروا یا **موسی**، ولکن سأجمع بینك و بینه فی دارالجلال.

عن **وهب بن منبه** قال: لمّا قرّب‌الله **موسی** نجیّاً قال ربّ انّی اجدفی**التوریة** امّة هی خیر امّة تخرج للناس یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر فاجعلهم من امّتی.قال:یا **موسی** تلك امّة **احمد** قال یا ربّ انّی اجد فی **التوریة** امّة اناجیلهم فی صدورهم یؤمنون بالکتاب الاوّل والکتاب الآخر، فاجعلهم من امّتی. قال:یا **موسی** تلك امّة **احمد** قال:یا ربّ انّی اجد فی **التوریة** امّة یأکلون صدقاتهم ویقبل ذلك

منهم و يستجاب دعاؤهم فاجعلهم من امّتی . قال :تلك امّة **احمد** .

« انّك لاتهدی من احببت » يا **محمد** ،الهداية من خصائص الرّبوبيّة فلاتصلح لمن و صفه البشريّة . توفيق سعادت و تحقيق هدايت‌از خصائص ربوبيّت است،بشريّت را بدان راه نه و جز جلال احديت بدين صفت سزانه . يا **محمد** ترا شرف نبوّت است و منزلت رسالت و جمال سفارت مقام محمود و حوض مورود ، خاتم پيغامبران و سيّد مرسلانی و شفيع‌مذ نبانی وشمع زمين و آسمانی . عنان مركبت ازآسمانها بر گذشته و ساحت عرش مجيد جای اخمص تو ساخته ، امّا هدايت بندگان و راه نمودن ايشان بايمان‌نه كار تو است و نه در دست تو . «انّك لاتهدی من احببت» ماآنرا كه‌خواهيم در مفازهٔ تحيّر همی رانيم و آنرا كه خواهيم‌بسلسلهٔ قهر همی كشيم.ما در ازل آزال و سبق سبق تاج سعادت بر سراهل دولت نهاديم واين موكب‌فروكوفتيم كه: هولاءفی الجنّة و لاابالی؛ورقم شقاوت بر ناصيه گروهی كشيديم واين مقرعه بر زديم كه:هولاء فی النّار ولا ابالی .

ای جوانمرد هيچ صفت در صفات خدای از صفت لا ابالی دردناكتر نيست . آنچه گفت (ص) : « ليت‌ربّ **محمد** لم يخلق **محمداً** » نالهٔ بيم اين سخن بود و آنچه **صديق اكبر** گفت: ليتنی كنت شجرة تعضد ،آواز درد اين حديث‌بود .

نيكو سخنی كه آن **پير طريقت** گفت : كار نه آن دارد كه‌از كسی كسل‌آيد و ازكسی عمل ، كار آن دارد كه ناشايسته آمد در ازل . آن مهتر مهجوران كه او را ابليس گويند چندين سال در كارگاه عمل بود . اهل ملكوت همه طبل دولت او ميزدند وندانستند كه در كارگاه ازل او را جامه ديگرگون بافته‌اند (۱) ايشان دركارگاه عمل او مقراضی و ديبا همی ديدند و از كارگاه ازل او را خود گليم سياه آمد : « و كان من الكافرين » .

(۱) در هر دو نسخه : يافته‌اند ، تصحيح قياسی است .

این‌قصّه نه زان‌روی چوماه آمده است کین رنگ گلیم ماسیاه آمده‌است

ای **محمد** اگر سعادت هدایت باختیار تو بودی تا از **ابوطالب** بسر نیامدی **بلال** و **صهیب** و **سلمان** نرسیدی،لکن ارادت ارادت ماست و اختیاراختیار ما : « و ربّك یخلق مایشاء و یختار ما کان لهم الخیرة » فما للمختار و الاختیار و ماللمملوك و الملك ، و ما للعبد والتّصدرفی دست الملوك .

قال‌الله: « ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عمّایشرکون » . روی **ابن‌عمر** قال قال‌رسول الله (ص) : « انّ‌الله‌خلق السّموات‌سبعاً فاختار العلیا منها فسکنها و اسکن سائر سماواته من شاء من خلقه،ثمّ خلق الخلق فاختار من الخلق بنی آدم ، و اختار من بنی آدم **العرب** و اختار من **العرب مضر** و اختار من **مضر قریشاً** واختار من **قریش بنی هاشم** و اختارنی من **بنی‌هاشم** ، فانا من خیار الـی خیار فمن احبّ **العرب** فبحبّنی احبّهم ،و من ابغضهم فیبغضنی‌ابغضهم .

بدان که آدمی را اختیار نیست اختیار کسی تواند که او را ملك بود و آدمی بنده است و بنده را ملك نیست؛ آن ملك که‌او را شرع اثبات کرد آن ملك مجازی است عاریتی ، عن قریب ازو زائل گردد؛ وملـك حقیقی آنست که آنرا زوال نیست و آن ملك الله است که مالك بر کمال است و در ملك ایمن از زوال است و در ذات و نعت متعال است . عالم بیافرید ، وآنچه‌خواست ازآن بر گزید. فرشتگانرابیافرید ازایشان **جبرئیل** و **میکائیل** و **اسرافیل** و **عزرائیل** بر گزید،آدم‌و آدمیان رابیافرید ازایشان‌پیغامبرانرابر گزید.ازپیغامبران**خلیل** و **کلیم** و **عیسی** و **محمد**رابر گزید. صحابه‌رسول‌را بیافرید،ازیشان **بوبکر تیمی** و **عمر عدوی** و **عثمان اموی** و **علی هاشمی** (علیه السّلام) بر گزید. بسیط زمین بیافریداز آن **مکّه** بر گزید ، موضع ولادت‌رسول(ص).**مدینه** بر گزید،هجرت گاه‌رسول،**بیت المقدس** بر گزیدموضع‌مسرای رسول .روزها بیافرید وازآن‌روز آدینه‌بر گزید، وهویوم‌اجابة الدعوة.روزعر**فه**بر گزید،

وهویوم‌المباهات. روزعید بر گزید،وهو یوم‌الجائزه .روز **عاشورا** بر گزید، و هو یوم الخلعة . شبها بیافرید واز آن‌شب برات‌بر گزید که‌حقّ جلّ‌جلاله بخودی خود نزول کندوبندگان‌راهمه‌شب‌بنداء کرامت‌خواند ونوازد. شب**قدر** بر گزید که‌فریشتگان آسمان بعدد سنگ ریزبزمین فرستد و نثار رحمت کند بربندگان.شب عید بر گزید که در رحمت و مغفرت گشاید و گناه کاران راآمرزد. کوهها بیافرید و از ان**طور** بر گزید که **موسی** در آن بمناجات حقّ‌رسید. **جودی** بر گزید که نوح‌دران نجات یافت ،**حرا** بر گزید که **مصطفا** ی‌عربی‌بران بعثت یافت . نفس آدمی بیافرید و از ان دل بر گزید وزبان ، دل محلّ نور معرفت وزبان موضع کلمهٔ‌شهادت. کتابهااز آسمان فرو فرستادو ازآن چهاربر گزید: **تورات** و **انجیل** و **زبور** و **قرآن**. و از کلمتها چهار بر گزید : « سبحان الله » و « الحمدلله » و «لااله الاّ الله »و « الله کبر »

قال رسول الله (ص)«:افضل الکلام‌اربع : « سبحان الله » و « الحمدلله» و « لا اله الاّ الله » و « الله اکبر » لایضرّك بایّهن بدأت .

٤ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **انّ قارون کان من قوم موسی** » **قارون** از قوم **موسی** بود [از نژاد ایشان] « **فبغی علیهم** » و در کیش افزونی جست بر ایشان « **وآتیناه‌من الکنوز** » و دادیم اورا از گنجها « **ما انّ مفاتحه** » چندان که کلیدهای آن « **لتنوء بالعصبة أولی القوة** » می بیکسوی‌بیرون برداز گران باری گروهی‌مردمان

با نیروی را « **اذ قال له قومه** » او را گفت گرویدگان قوم او « **لاتفرح** » [باینچه داری ازین جهان] شادمباش ، « **انّ الله لا یحب الفرحین**(۷۶) » که الله شادمانان باین جهان دوست ندارد .

« **وابتغ فیما آتاك الله** » و بجوی درین که الله ترا داد [ازین جهان] « **الدار الاخرة** » سرای آن جهانی « **ولاتنس نصیبك من الدنیا** » وبهرهٔ خود [آن جهانی] ازین جهان بمگذار « **و احسن کما احسن الله الیك** » ونیکوئی کن چنان که الله با تو نیکوئی کرد ، « **ولاتبغ الفساد فی الارض** »و در زمین تباه‌کاری‌مجوی، « **ان الله لایحب المفسدین**(۷۷) » که الله مفسدان و تباه‌کاران دوست ندارد .

« **قال انما اوتیته** »[**قارون** پاسخ داد و] گفت آنچه‌مرا ازین جهان دادند « **علی علم عندی** » بر خورددانش‌من‌دادند. « **اولم یعلم** » نمیداند «**ان الله قداهلك من قبله** » که الله هلاك کرد پیش ازو « **من القرون** » از گروهان گذشته « **من هو اشد منه قوة** » ایشان که ازو سخت‌تر وبنیروتر بودند « **واکثر جمعاً** » و این‌جهان بیش فراهم آوردند « **ولایسئل عن ذنوبهم المجرمون**(۸۷)» و نپرسند فردا از گناه ایشان هیچ کس از پدران .

« **فخرج علی قومه فی زینته** » بیرون آمد بر قوم‌خویش بر آرایش خویش، « **قال الذین یریدون الحیوة الدنیا** » ایشان گفتند، که‌این جهان را خواهان‌بودند، « **یالیت لنا مثل ما اوتی قارون** » کاشك ما را هم چنان‌بودی که **قارون** را دادند، « **انه لذوحظ عظیم**(۷۹) » که او با بهره‌بزرك است(۱) ازین جهان .

« **وقال الذین اوتوا العلم** » و ایشان گفتند ، که ایشانرا در دین دانش داده بودند « **ویلکم** » ای ویل بر شما « **ثواب الله خیر** » ثواب [آن جهانی از] خدای [رهی را] به « **لمن آمن و عمل صالحاً** »آن [رهی] راکه بگروید وکارنیك کرد

(۱) که بابهره‌ئی بزرگ بودند(ج)

[درین جهان] « و لا يُلقّيها الاالصابرون(۸۰) » و [در دل و در زبان] ندهنداین [خصلت] را [وشکیفتن از افزونی جهان را] مگر شکیبایان .

« فخسفنا به و بداره الارض » بزمین فرو بردیم او را و جهان او را با او،« فما كان له من فئة » نبود او را گروهی [که با ایشان پناهیدی]، « ينصرونه من‌دون‌الله »تااورایاری‌دادندی‌فروداز الله،« وماكان من المنتصرين(۸۱)» و او خود با ما برنیامد [ونتاوست که کین ستدی] .

« واصبح الذين تمنوا مكانه بالامس » آنگاه آن‌مردمان که توان وکاروبار و حال او می آرزو کردند خود را « يقولون » [چنان شدند] که میگفتند « ويكانّ الله» ای ما بجای بخشایش و رحمت بدانکه الله « يبسط‌الرزق لمن‌يشاء من عباده » روزی می گستراند او را که خود خواهداز رهیگان‌خویش،« و يقدر» و بر اندازه می‌فرو گیردبرو که خواهد،«لولاان‌منّ الله علينا » اگر نه آن بودی که الله سپاس نهاد بر ما « لخسف بنا » ما را بزمین فرو بردی [بآن آرزو که‌مراو را میخواستیم] « ويكانه‌لايفلح‌الكافرون(۸۲) » ای ما بجای رحمت بدانکه‌سرانجام نیك نیاید نا گرویدگان .

« تلك الدار الاخرة »آنک‌سرای‌پسین [بهشت]«نجعلها للذين‌لايريدون علوّافي‌الارض » کنیم آنرا ودهیم ایشانرا که در زمین‌برتری نجویند،« ولافساداً» ونه تباه‌کاری؛« و العاقبة للمتقين (۸۳) » وسرانجام نیکوپرهیز کارانرا .

« من‌جاء بالحسنة » هر که خصلت نیکو آرد « فله خيرمنها » او راست به از آن « ومن‌جاءبالسيئة » و هر که خصلت بد آرد «فلايجزى‌الذين‌عملواالسيئات الاماكانوا يعملون(۸۴) » پاداش ندهند بد کارانرا مگر آنچه میکردند .

« ان‌الذى فرض‌عليك القرآن » آنکس که قرآن فرستاد برتوبا زانداخته

نجمهای آن برهنگامها وسببها، « لرآدك الی معاد» باز برندهٔ تو است با **مکه** .«**قل ربی اعلم** » گوی خداوند من داناتر دانای است، « **من جاء بالهدی** » بآنکس که آید و راست راهی آرد « **ومن هو فی ضلال مبین**(۸۵) » وآنکس که در گم راهی آشکارا است .

« **و ما كنت ترجوا** » و تو نمی بیوسیدی هرگز «**ان یُلقی الیك الكتاب** » که نامه اندازند وفرستند بتو « **الا رحمة من ربك** » [نبود او کندن این نامه بتو] مگر مهربانی از خداوند تو « **فلاتکونن ظهیرا للکافرین**(۸٦) » نگر هرگز هام پشتیوان و یار کافران نباشی .

« **و لا یصدّنك عن آیات الله** » و بر نگردانند ایشان ترا از پیغامهای الله «**بعد اذ اُنزلت** » پس آن که فرو فرستاده آمد بتو « **وادع الی ربك** » و با خدای خویش خوان « **و لاتکونن من المشرکین**(۸۷) » و از انباز گیرندگان مباش .

« **ولاتدع مع الله الهاً آخر** » وخدائی دیگر مخوان با الله « **لااله الاهو**» نیست هیچ خدائی مگر او « **کل شیء هالك الا وجهه** » هر چیز نیست شدنی است مگر او که خدای است با آن وجه باقی « **له الحکم** » او را است کار راندن « **و الیه ترجعون**(۸۸) » و شمارا همه با او خواهند برد.

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « انّ قارون » کان من قوم **موسی** ؛ خلاف است میان علما که **قارون** از **موسی** چه بود بنسب ، قومی گفتند عمّ **موسی** بود ،قومی گفتنداین اخت

موسی بود،و قول درست آنست که ابن عمّ **موسی** بود ، و بیشترین مفسّران برین قول‌اند: **قارون بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب**،و**موسی بن عمران بن قاهث**. و گفته‌اند داماد **موسی** بود بخواهر،و از مسلمانان **بنی اسرائیل** بود و اورا **منور** میخواندنداز آن که‌خوش آوازبودبخواندن **تورات** ، لکن منافق گشت چنان که **سامری** منافق گشت، ودر همهٔ **بنی اسرائیل** هیچ کس چنو نبود در دانش **تورات** و خواندن **تورات** .و گفته‌اند از جملهٔ هفتادمردبود که ربّ العزّة میگوید :«واختار **موسی** قومه سبعین رجلاً » و از ایشان بود که دریا باز برید بوقت‌غرق **فرعون**؛ « فبغی علیهم » البغی ـ طلب العلوّ بغیر الحق ، بر**موسی** و **بنی‌اسرائیل** افزونی و برتری جست و کبر آورد برایشان ، بسبب خواستهٔ فراوان که اورا جمع شده بود.و گفته‌اند بغی وی آن بود که روز گاری عامل **فرعون** بود بر **بنی‌اسرائیل** در**مصر**، و بر ایشان در آن عمل ظلم میکرد و از دادنی افزونی‌میخواست.**شهر بن‌حوشب** گفت :بغی وی‌آن بود که از کبر وخیلا جامهٔ تن دراز داشت چنان که یك شبر بپای میکشید،و فی ذلك ما روی عن رسول‌الله (ص) قال لاینظر الله یوم القیامة الی من جرّ ثوبه خیلاء . وقیل بغیه استخفافه بالفقراء وازدراؤه بسائرهم و منع حقوق فی‌ماله . و قیل بغیه حسده علی **موسی** بالنّبوّة و علی **هارون** بالحبورة . وقالوا: **موسی** لك النّبوّة ول:**هارون** الحبورة ولست فی‌شیءٍ من ذلك ، وقیل:بغیه انّ ما آتاه‌الله من المال اضافه الی نفسه وعلمه و حیلته‌لا الی فضل ربّه «فقال انّما اوتیته علی علم عندی » . محتمل است که این خصلتهای بد همه دروی‌جمع بود که میان این قولها هیچ‌منافات نیست .«و آتیناه من‌الکنوز » الکنز ـ جمع المال بعضه فوق بعض ، ای ـ اعطیناه‌من کنوز الاموال یعنی خبایا الاموال ودفائنها. «ما انّ‌مفاتحه »،در مفاتح دوقول گفته‌اند: یك قول آنست که جمع مفتح است بکسر میم ، وهو الّذی یفتح به‌الباب ، قول دیگر

آنست که مفاتح جمع مفتح است بفتح میم وهوالخزانة. یعنی خزانته ؛ « لتنوء بالعصبة» کقوله تعالی : « وعنده مفاتح الغیب» ، ای خزائنه. و یروی خزائن السّماء ـ المطر ، و خزائن الارض ـ النّبات ، و این قول ظاهرتر است . « لتنوء بالعصبة اولی القوة » ای تثقلهم و تمیل بهم اذاحملوها لثقلها، والباء للتّعدی ، یقال ناء بحمله ینوء نوءاً اذا نهض به مع ثقله علیه حتّی مال لاجله. و منه اخذت الانواء لانها تنهض من المشرق علی ثقل نهوضها ، و العصبة ـ جماعة امرهم واحد یتعصّب بعضهم لبعض ، و اختلفوا فی عدد العصبة : قال **مجاهد** ما بین العشرة الی خمسة عشر . و قال **ابن عباس** ما بین الثلاثة الی العشرة، و قال **قتاده** ما بین العشرة الی الاربعین . و روی عن **ابن عباس** ایضاً قال کان یحمل مفاتیحه اربعون رجلا اقوی ما یکون من الرّجال. و قال **جریر** عن **منصور** عن **خیثمة** قال : وجدت فی **الانجیل** انّ مفاتح خزائن **قارون** وقر ستّین بغلاً ما یزید منها ، مفتاح علی اصبع ، لکل مفتاح کنز . ویقال کان **قارون** اینما ذهب یحمل معه مفاتیح کنوزه. و کانت من حدید فلمّا ثقلت علیه جعلها من خشب فثقلت فجعلها من جلود البقر علی طول الاصابع . « اذ قال له قومه » یعنی ـ مؤمنی **بنی اسرائیل** ، و قیل قال له **موسی** وحده: «لاتفرح » ای لاتأشرو لاتمرح ولاتبطر، و قیل معناه لاتبخل ولا تبغ « انّ الله لایحبّ الفرحین » الاشرین البطرین الّذین لا یشکرون الله علی ما اعطاهم و کلّ ما جاء فی **القرآن** من لفظ الفرح مطلقاً من غیر تقیید فهو ذمّ کقوله : « انّه لفرح فخور » فاذا قید فانّه یجری علی المؤمنین و هو محمود کقوله : « فرحین بما آتاهم الله من فضله » .

« و ابتغ فیما آتاك الله » لم یقل بما آتاك لانّه لم یرد بمالك وانّما اراد و ابتغ فی کمال تمکنك وفی حال قدرتك بالمال والبدن ، الدّار الآخرة یعنی ـ الجنّة ونعیمها بان تواسی بها الفقراء وتصل بها الرّحم و تصرفها الی ابواب الخیر ، « ولاتنس نصیبك من الدّنیا » ای اطلب بدنیاك آخرتك بالصّدقة وصلة الرّحم ، فان ذلك حظّ المؤمن

منها و ینجوبها من عـذاب الآخرة ، و قال علی (ع) : معناه ـ لا تنس صحتك و قوتـك و شبابك و غناك ان تطلب بها الاخرة. وفی ذلـک ما روی عن رسول الله (ص) قال لرجل وهو یعظه ـ : « اغتنم خمساً قبل‌خمس: شبابـك قبل هرمـك ، و صحـتـك قبل سقمك ، وغناك قبل فقرك، و فراغك قبل شغلك ، وحیاتك قبل موتك » . و قیل لاتترك حظّـك من لذات الدّنیا المحلّلة فانّ ذلك لیس بمحظور علیك.و قیل « لاتنس نصیبك من الدّنیا » یرید به الـکفن و احسن بطاعة الله کما احسن الله الیـک بنعمته ، و قیل احسن الی النّاس کما احسن الله الیـک ، « ولا تبغ» ای ـ لا تطلب الفساد فی الارض ،کلّ من عصی الله فقد طلب الفساد فی الارض . « انّ الله لا یحبّ المفسدین » ای ـ اعمال المفسدین فلا یثیبهم علیها .

قارون چون این نصیحت از مؤمنان **بنی اسرائیل** شنید بجواب ایشان گفت« انّما اوتیته» ای ـ انّما اوتیت هذا المال علی علم عندی، ای ـ علی فضل وخیر علمه الله عندی: فر آنی اهلا لذلـک فضّلنی بهذا المال علیـکم کما فضّلنی بغیره، گفت این مال که بمن داد الله از ان داد که دانست که من اهل آنم و سزای آنم و بفضل وعلم وخیر بیشی دارم بر شما . وافزونی چنان فرا نمود **قارون** که آن نه از فضل خدا است که آن از فضل و سزای من است. و گفته‌اند« علی علم عندی» یعنی عندی علم الکیمیاء . **سعید مسیب** گفت: **موسی** (ع) علم کیمیا دانست ثلثی از آن علم به **یوشع بن نون** آموخت، وثلثی **بکالب بن یوفنا** وثلثی **بقارون** وقارون بر مخادعت ، آن دو بهره از ایشان بدزدی بیاموخت تا همه حاصل کرد ، و گفته‌اند **موسی** علم کیمیا بخواهر خود آموخت و آن خواهر زن **قارون** بود و **بقارون** آموخت، سبب فراوانی مال وی آن بود . و گفته‌اند« علی علم عندی» علم متصرفان است در تجارات و زراعات و انواع مکاسب . ربّ العالمین بجواب وی گفت:« اولم یعلم »**قارون** « انّ الله قد اهلـك من قبله من القرون » الـکافرة « من هوا شدّ منه قوة و اکثر جمعاً » للمال ای کثرة ماله وعبیده لایدفع عنه عذاب الله واهلا که کما لم یدفع عمّن تقدمه . مال

و نعمت فراوان و رهیگان و چاکران که بدان می نازد او را بکار نیاید وقت عذاب وهنگام هلاك ، هم چنان که پیشینیان را بکار نیامد که ازو بقوّت و بطش عظیم تر بودند و بمال و نعمت بیشتر . « ولا یسئل عن ذنوبهم المجرمون » هذا اشارة الی صحة العدل یقول لا یسئل غدا مجرم، عن جرم مجرم فانّ العاقل یعلم بهذا انّه لا یسئل تقی عن ذنب مجرم . وقیل معناه یدخلون النّار بغیر حساب فیعذبون ولا یسئل عن ذنوبهم، و قیل الملائکة لا تسئل عنهم لانّهم یعرفون کلاً بسیماهم . قال الحسن :«لا یسئلون» سؤال استعلام « و انّما یسئلون » سؤال تقریع و توبیخ .

« فخرج علی قومه فی زینته » یقال خرج آخر یوم من عمره هو وقومه متزیّنین فی ثیاب حمر و صفر. قیل فی سبعین الفاً علیهم المعصفرات علی خیل حمر، علیها سروج من ذهب ـ وقیل ثلاثماة غلام عن یمینه وثلاثماة جاریة عن یساره علی بغال بیض بسروج من ذهب علی قطف ارجوان. « قال الّذین یریدون الحیوة الدّنیا » ای ـ الّذین همتهم الدّنیا من بنی اسرائیل و قیل من قوم قارون لما نظروا الیه والی مراکبه : یالیت لنا مثل ما اوتی قارون تمنّوا انّ الله قد اعطاهم مثل ما اعطاه من نعیم الدّنیا . و قیل معنی یالیت یامتحنای تعال فهذا اوانك « انّه لذو حظّ عظیم » ای ـ ذو جد من الدّنیا عظیم ·

فائدهٔ این آیت آنست که ربّ العالمین خبر میدهد مارا که مؤمن نباید که تمنّی کند آنچه طغیان دران است از کثرت مال ، و ذلك فی قوله : « انّ الانسان لیطغی ان رآه استغنی » بل که از خدای عزّوجلّ کفاف خواهد در دنیا و بُلغة عیش چنان که در خبر است : اللّهم اجعل رزق آل محمّد کفافاً . و قال(ص)« اللّهم من احبّنی فارزقه العفاف والکفاف و من ابغضنی فارزقه مالاً وولداً . و قال (ص) : « طوبی لمن هدی الی الاسلام و کان عیشه کفافاً و قنع به » .

« و قال الذین اوتوا العلم » یعنی:الاحبار من بنی اسرائیل ، اوتوا العلم بحقارة الدنیا و سرعة فنائها و بما وعدالله فی آلاخرة، قال الذین تمنّوا مثل ما اوتی قارون

« و یلکم » ای ـ هلکتم ان آثرتم الدّنیا علی الاخرة. « فثواب الله خیر » ای ـ ما عندالله من الثّواب و الجزاءِ خیر للمومنین . « ولایلقیها الاّ الصّابرون » فیه قولان : احدهما لا تلقی هذه الکلمة وهی قوله : « و یلکم ثواب الله خیر » ای ـ لایوفق لها « الاّ الصّابرون » عن نعیم الدّنیا ؛ و القول الثّانی لاتلقی المثوبة الاّ الصّابرون ، علی اداء الفرائض و اجتناب المحارم .

«فخسفنا به و بداره الارض » امّا قصّه **قارون** و بغی و تمرّد وی وبعاقبت خسف وی چنان که اصحاب سیر و ارباب قصص گفته‌اند: **قارون** مردی بود ازعلماء **بنی اسرائیل**، و بعد از **موسی** و **هرون** از وی فاضل‌تر و عالم تر هیچ کس نبود. بطلعت زیبا بود و بصوت خوش آواز بود .پیوسته تورات خواندی و خدایرا جلّ جلاله بخلوت و عزلت عبادت کردی . گفته‌اند که چهل سال بر کوه متعبّد و متورّع بسان وصفت زاهدان و در عبادت و زهد بـر همه بنی‌اسرائیل غلبه کرد ، و ابلیس شیاطین را می فرستاد تا او را وسوسه کنند و بدنیا در کشند و شیاطین بر او دست نمی یافتند . ابلیس خود برخاست و بصورت‌پیری‌زاهدمتعبّد برابروی‌بنشست‌وخدایرا عبادت‌همی کرد تاعبادت ابلیس بر عبادت وی بیفزود ، و قارون بتواضع و خدمت وی درآمد و با وی بستاخ گشت‌وهرچه‌میگفت‌باشارت‌وی‌میرفت‌ورضاء وی‌میجست. ابلیس‌روزی گفت‌ما ازجمع و جماعت وعیادت بیماران و زیارت‌نیك‌مردان وتشییع جنازه‌های مؤمنان بازمانده‌ایم اگر در میان مردم باشیم و این خصلتهای نیکو بردست گیریم مگر صواب ترباشد. قارون‌را بدین‌سخن‌از کوه بزیرآورد و در بیعه شدندـ تعبّد گاه ایشانـ مردم چون از حال ایشان خبر بداشتند رفقه‌ها ازهر جانب روی‌بایشان نهاد و با ایشان نیکوئی میکردند و طعامهامی‌بردند تا روزی ابلیس گفت اگر ما بهفته ای یك روز بکسب مشغول باشیم و این بار وثقل خود از مردم فرونهیم مگر بهتر باشد. **قارون** همان صواب دید و روز آدینه بکسب‌شدند و باقی هفته عبادت همی کردند . روزی چند

بر آمد، ابلیس گفت یك روز کسب کنیم و یك روز عبادت تا از معاش و بلغت خود چیزی بسر آید و بصدقه دهیم و مردم را از ما منفعت بود. همان کردند و بکسب مشغول شدند تا دوستی کسب و دوستی مال در سر قارون شد. ابلیس آنکه از وی جدائی گرفت، گفت: من کار خود کردم و او را در دام دنیا آوردم. و حبّ الدّنیا راس کلّ خطیئة ـ پس دنیا روی بوی نهاد و طغیان بالا گرفت چنان که ربّ العزّة گفت: «انّ الانسان لیطغی ان رآه استغنی». و اوّل طغیان وعصیان وی آن بود که ربّ العزّة وحی فرستاد **بموسی** که **بنی اسرائیل** را گوی تا بهر گوشه‌ای از چهار گوشهٔ رداء خود رشته ای سبز در آویزند هام رنگ آسمان. **موسی** گفت: بار خدایا در این چه حکمتست؟ گفت: یا **موسی بنی اسرائیل** از ما و ذکر ما غافل‌اند و در آن غفلت از ما بی خبر شده‌اند، میخواهم که این رشته ها ایشانرا نشانی باشد که چون در ان نگرند ما را یاد کنند و بر آسمان نگرند و دانند که کلام ما از سوی آسمان بایشان می فرو آید. **موسی** گفت: بار خدایا و اگر بفرمائی تا خود رداها یکسر همه‌سبز کنند، که **بنی اسرائیل** این‌رشته‌هامحقّر میدارند. ربّ العزّه گفت: یا**موسی**، فرمان، محقّر و مصغّر نبود و مؤمنان و دوستان فرمان ما حقیر وصغیر ندارند. هر که‌درفرمان‌صغیرمطیع نباشد درفرمان کبیرهم‌مطیع نباشد.پس **موسی بنی‌اسرائیل** را فرمود که انّ‌اللهعزّوجلّ امرکم ان تعلّقوا فی اردیتکم خیوطاً خضراً کلون السّماء لکی تذکروا ربّکم اذارایتموها. ففعلت **بنواسرائیل** ماامرهم به **موسی** و استکبر **قارون** فلم یطعه. **بنی‌اسرائیل** همان کردند که **موسی** به فرمان‌الله ایشان رافرمود و **قارون** سروازد و فرمان‌نبرد و گفت انّما یفعل هذا الارباب بعبیدهم‌لکی یتمیّزوا من غیر هم. این بود بدایت عصیان و بغی وی. پس چون موسی دریا باز برید و **فرعون** و **قبطیان** غرق گشتند و **بنی اسرائیل** ایمن نشستند و با خواندن **تورات** و حکم **تورات** پرداختند **موسی** (ع) ریاست مذبح به **هارون** داد و ریاست مذبح آن

بود که **بنی‌اسرائیل** قربان که میکردند بر طریق تعبد پیش **هارون** می بردند و **هارون** بر مذبح می‌نهاد تا آتش از آسمان‌فروآمدی وبر گرفتی . **قارون** حسدبرد گفت یا **موسی** لك‌الرّسالةو **لهارون** الحبورةولست‌فی‌شیء .ترارسالت‌استو **هارون** را ریاست ومرا خود هیچ چیز نبود . **موسی** گفت حبورة که **هارون** را مسلّم است الله ویرا داد فضل خدااست. آنرا دهد که خود خواهد . **قارون** گفت:والله لااصدقك فی ذلك حتّی ترینی بیانه . من ترا تصدیق نکنم تا نشانی وبیانی بمن ننمائی.**موسی** **بنی‌اسرائیل** را جمع کرد وعصاهای ایشان همه بخواست وهمه در یك حزمه بست و آنجا که‌عبادت میکرد‌بنهاد بامداد عصای **هارون** را دیدنددرمیان‌عصاهاسبز گشته، وچنان که درخت بر گ آرد بر گ آورده . وکانت من شجر اللوزة **موسی** گفت مر **قارون** را که اکنون می‌بینی که از تشریف و تخصیص الله است مـر **هارون** را . **قارون** گفت والله ما هذا باعجب مما تصنع من‌السّحر . ازآن سحرها که تو کنی‌این عجب نیست . **قارون** آن روز از **موسی** بر گشت ویکبار گی اعراض کرد روزبروز در عصیان و تجبـّر و تمرّد می‌افزود بزینت دنیا مشغول ومغرور گشته و ازبهرخویش قصری عالی‌ساخته ودرهای آن از زر کرد و دیوارهای آن از صفایح زروران بسته و جمعی از**بنی‌اسرائیل** با خود آموخته بامدادوشبانگاه بر او می‌رفتند و اورا بهرچه میگفت صدق می‌زدند ویاری میدادند و او طعام بایشان میداد و بهر وقت ایشانرا می نواخت . پس فرمان آمد از الله **بموسی** که از **بنی‌اسرائیل** زکوة مـال طلب کن و زکوة بر ایشان چنان که درین‌امّت‌است فرض گردانید **قارون** بیامد و گفت‌هرنوعی از انواع‌مال وهرجنسی از اجناس مال که مرا استازهزار یکی میدهم ، ازهزاردینار یك دینار ، ازهـزار درم یـك درم ، از هـزار گـوسفند یـك گوسفند ، و علی هذا هرچه زکوة برآن واجب است . **موسی** با وی درآن مصالحت کرد وتقریرداد.

قارون چون وا (۱) خانه آمد و حساب بر گرفت بسیار بر می آمد. دلش نداد که بدهد در تدبیر آن شد که **بنی‌اسرائیل** را بر **موسی** بیرون آرد و **موسی** رابچشم ایشان زشت کند تا ایشان نیز زکوة ندهند. با آن قوم‌خویش گفت، که با وی‌دست یکی داشتند، این **موسی** هرچه توانست از قهر وغلبه بر **بنی‌اسرائیل** همه(۲) کرد واکنون میخواهد که مال ازشما بستاند، وشما را درویش کند. ایشان گفتند: انت سیّدنا وکبیرنا فمر بما شئت. مهترما وسرور ما توئی هرچه ترا رأی بود ماترابدان مطیع باشیم. گفت: فلان زن فاجره بیارید تااورا هدیهٔ و جعلی پذیرم تا **موسی**را قذف کند وفجور با نام وی کند تا **بنی‌اسرائیل** از وی رمیده گردند و اورا تنها بگذارند و بوی هیچیز ندهند. آن زن‌را بیاوردند و **قارون** هزار دینار بوی داد و زیادت‌ازین پذیرفتاری کرد و اورا گفت فرداکه **موسی** و **بنی‌اسرائیل** جمع شوند تو دست در **موسی** زن و در ان جمع بگوی که با من فجور کرد پس دیگر روز **قارون** **بنی اسرائیل** را جمع کرد و **موسی** را گفت قوم منتظر تواند تا تو ایشانرا امر و نهی گوئی، و شرایع دین‌را بیان کنی. **موسی** بیامد و گفت: من سرق قطعنا یده و من افتری جلدناه ثمانین و من زنی و لیست له امرأة جلدناه مأية ومن زنی وله امرأة رجمناه، هر که‌دزدی کنددستش ببریم وهر که‌فریت بروی‌درست شوداورا هشتادتازیانه زنیم‌وهر که‌زنا کندونکاح‌حلال‌ندیده‌اوراصد تازیانه‌زنیم،وهر که‌زنا کندوزن حلال‌دیده اورا سنگسار کنیم. **قارون** گفت: یا **موسی** و اگر این زانی تو باشی حکم همین رجم است؟ **موسی** گفت: و اگر من باشم حکم همین است. **قارون** گفت **بنی اسرائیل** چنین‌میگویند که‌تو بافلانه‌زن‌فجور کرده‌ئی گفت:بخوانیدآن‌زن‌راتاخود چه میگوید. آن زن بیامد **موسی** گفت: ای‌زن‌آنچه ایشان‌میگویند من‌باتو کردم؟

(۱) با خانه (ج) (۲) همی (الف)

زن را این‌سخن صعب آمد در خود بشورید هیچ سخن نگفت. **موسی** گفت: بالّذی فلق‌البحر لبنی **اسرائیل** و انزل **التوریة** علی **موسی** الّا صدقت. بآن خدای که **بنی‌اسرائیل** را دریا شکافت و **تورات بموسی** فروفرستاد که راست گوئی. توفیق الله در آن زن رسید با خود گفت جز صدق و راستی اینجا چه روی است اگرهرگز نیکبخت خواهم گشت این ساعت خواهم گشت که پیغامبر خدای را نرنجانم ودروغ بر وی نبندم. گفت یا**موسی قارون** مرا هدیه‌ئی و جُعلی داد تا این دروغ‌بر تو بندم و صدق وراستی به از دروغ وناراستی. **موسی** بسجود درافتاد بگریست ودرالله‌زارید گفت:اللّهم ان کنت رسولک فاغضب لی. بار خدایا اگر من رسول توام آخر ازبهر من خشمی بگیر جوابی بازده حکمی بر گزار. از الله جلّ جلاله وحی آمد که یا **موسی** مُر الارض بما شئت، فانّها مطیعة، زمین در فرمان تو کردم، آنچه خواهی مرو را فرمای. **موسی** روی با**بنی‌اسرائیل** کرد گفت بدانید که الله تعالی مرا **بقارون** فرستاد چنان که **بفرعون** فرستاد هر که‌با ما است و بردین ما است تاازوی جدائی گیرد آن جمع که با وی بودند همه ازو بر گشتند، مگر دو مرد که با وی بماندند. **موسی** گفت: یا ارض خذیهم، ای زمین ایشانرا بگیر تا بزانو در زمین فرو شدند. دیگر بار گفت: یا ارض خذیهم، تا بکمر گاه‌بزمین فرو شدند. سوّم بار گفت: یاارض‌خذیهم‌تا بگردن فرو شدند **قارون** چون قهر حق بدید بفریاد آمد و در **موسی** می‌زارید و بحق قرابت و رحم سوگند بر وی می‌نهاد تا هفتاد بار فریاد بخواند و زاری کرد و **موسی** با وی التفات نکرد. و بعاقبت گفت یا ارض خذیهم، بزمین فرو شدند و ناپدید گشتند. اینست که ربّ العالمین گفت: «فخسفنا به‌و بداره الارض».

در آثار آورده‌اند که ربّ العزّة گفت: یا **موسی** ما افظّک و اغلظ قلبک

استغاث بک سبعین مرة فلم تغثه ، امّا و عزّتی و جلالی لو استغاث بی مرّة لاغثته . یا موسی درشت طبعی و سخت دلی که تـو داری . هفتاد بار از تـو فریاد خواست و فریادش نرسیدی ، بعزت و جلال من که اگر یک‌بار از من فریاد خواستی من اورا فریاد رسیدمی .

و فی بعض الاثار لا اجعل الارض بعدك طوعاً لاحد . قال قتـاده خُسف به فهو یتخلخل فی‌الارض کل یوم قامة رجل لا یبلغ قعرها الی یـوم القیمة . و قـال بعضهم لماخسف به قال **بنو اسرائیل** اراد **موسی** ان یستخلص ما له لنفسه . فخسف الله بداره و امواله و کنوزه بعد ما خسف به بثلاثة ایّام . اگر کسی گـوید چون است کـه ربّ العزه خواستهٔ **فرعون** شایستهٔ آن کرد که بمیراث به**بنی اسرائیل** داد تا از آن منفعت گرفتند و خواستهٔ **قارون** شایسته آن نکـرد کـه کسی از آن منفعت گرفت و آنرا بزمین فرو برد ، جواب آنست که **قارون** دعوی کرده بود که آن‌مال که جمع کرد از علم خویش و فضل خویش جمع کرد نـه از فضل الله بدو رسید . کما قال : « انّـما اوتیته علی علم عندی » ازین جهت آنرا بزمین فرو برد و شایستهٔ منافع ایشان نکرد .

« فماکان له من‌فئة » ای ـ جمـاعة « ینصرونه من دون الله » یمنعونه مـن الله ویدفعون عنه عذابه . « و ماکان من‌المنتصرین» الممتنعین ممّا نزّل به من الخسف ».

«واصبح الذین تمنّوا مکانه بالامس » **العرب** تعبر عن‌الصیرورة باضحی‌وامسی و اصبح ، تقول اصبح فلان عالماً ای‌ـ صار عالماً ، و لیس هناك من‌الصبح شیء ،و امسی فلان حزینا ای صار حزینا . و معنی الایة صار الذین تمنّوا منزلة **قارون** من المـال و الزینة یتندّمون علی ذاك التمنی و لم یرد بالامس یومابعینه انـّما یراد به‌منذ زمان

قریب ، « یقولون و یکانّ الله » در این کلمت خلاف بسیار است میان علما : قومی گفتند « وی » جدا است و « کأنّ » جدا ، « وی » کلمهٔ ترحم است و « کأنّ » کلمهٔ تعجب . چنان است که کسی از روی ترحم و تعجب با دیگری گوید : وی‌لم فعلت ذلك وی این چیست که تو کردی . همچنین ایشان که آن آرزوی کردند پشیمان شدند ، با خود افتادند هم از روی ترحم هم از روی تعجب گفتند : وَیْ آن چه آرزوی بود که ما کردیم ؛ قومی گفتند « ویك » جدا است و « انّ الله» جدا « ویك » بمعنی ویلك است « و انّ الله » منصوب است با ضمار : اعلم ، ای ـ اعلم « انّ‌الله‌یبسط الرزق لمن یشاء » ؛ قومی گفتند :« ویکانّ » جمله یك کلمه است بمعنی الم تر ، الم تعلم چنانکه گوئی : اما تری الی صنع‌الله و احسانه . همانست که پارسیان در اثناء سخن گویند ، چون از الله برخود نعمتی شناسند : نمی‌بینی که‌خدای با من‌چه کرد؟ و روی انّ اعرابیة قالت لزوجها . این ابنك ؟ فقال : ویکانّه وراء البیت ، یعنی‌اماترینه وراءالبیت ؛ قومی گفتند کلمه تنبیه‌است‌بمنزلهٔ « الا » چنانك بعضی شعرا گفته‌اند :

ویکأن من یکن له نشب یحبب و من یفتقر یعیش ضرّ

والمعنی الامن یکن له نشب .

« ثم قال : « یبسط الرزق لمن یشاء من عباده و یقدر » علی ما یوجبه الحکمة . و قیل کانّ الله یبسط الرزق لمن یشاء من عباده«و یقدر»تعجّب . ای ـ کأنّه یبسط الرزق لکرامته علیه ، او یضیق لهوانه علیه . از روی تعجّب میگوید : پنداری آنرا که‌روزی میگستراند فراخ بروی ازآنست که‌بنزدیك الله گرامی‌ترست ازدیگران یا بروکه می‌فرو گیرد خوارتر است از دیگران . یعنی که نیست . ای لایبسط‌الرزق علی من یبسط لکرامته‌عنده‌ولایقدرعلی‌من یقدر لهوانه علیه . « لو لا ان منّ‌الله علینا» فلم یعطنا ما تمنّیناه « لخسف بنا » کاخسف بقارون . قرأ حفص بفتح الخاء والسین‌و

قرأ العامة بضم الخاء و كسر السين . « و يكانّه لايفلح الكافرون » لاينجون من عذابه في الاخرة .

«تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لايريدون علوّاً فی‌الارض ولافساداً» ای -نجعل الدار الاخرة «للذين لايريدون» تجبّراً و استطالة‌علی‌الناس‌وتهاوناً بهم . وقال **الحسن** معناه الذين لم يطلبوا الشرف و العزّ عند ذی سلطانهم . و عن **علی** (ع) انّها نزلت فی اهل التواضع من الولاة واهل «القدرة ولافساداً» .قال‌بعضهم الفسادها هنا هو الدعاءِ الی عبادة غيرالله و قيل هواخذ اموال الناس بغير حق و قيل هوالعمل بالمعاصی . « والعاقبة للمتقين » ای العاقبة المحمودة لمن اتقی عقاب الله بادآء اوامره و اجتناب معاصيه .

گفته اند ربّ العالمين در اوّل سورة گفت : « انّ فرعون علا فی الارض » اضافت علو و برتری جستن بر مردم با **فرعون** كرد و اضافت فساد با**قارون** كرد آنجا كه گفت : « ولا تبغ‌الفساد‌فی‌الارض» انكه‌در آخرسورة گفت : « تلك الدارالاخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً فی‌الارض ولا فساداً» سرای آخرت ونعيم جنّت ايشانرا است كه علوّ **فرعونی** نجويند ونه فساد **قارونی**

« من‌جاء بالحسنة‌فله‌خيرمنها» يعنی - من اتی الله يوم‌القيامة بالايمان و الاعمال الصالحة فانه يلقی من‌الله خيراً ، ای ثوابا وجزاء علی ذلك و هو خير كثير . والمراد بالحسنة : -كلمة الا خلاص - « لا اله الاّ الله » و السّيّئة - الشركِ - و قيل من اتی الله يوم القيامة بالاعمال الصالحة فله خير من المثوبة التی يستحقها عليها . و ذلك انّه يجازيه بالواحدة عشراً فيكون الواحد ثواباً مستحقاً و التسعة تفضلا وجوداً ، والتسعة خيرمن الواحدة من ذلك الجنس و من اتی الله يوم القيامة بالكفر و الشركِ فان الله لا يعاقبه علی ذلك الاّ بقدر استحقاقه من العقاب ، و يريدالله فی ثواب الاحسان و لا يزيدفی عقاب الاساة ، لانّ الزيادة فی‌الاحسان‌والثواب كرم وجود و الزيادة فی‌الاساة والعقاب ظلم و جور .

« انّ الذی فرض علیك القرآن » یعنی ـ انزله علیك و اوجب علیك العمل به . و قیل معناه ـ بینه علی لسانك کقوله تعالی : « آتنا ما وعدتنا علی رسلك » ای علی السنة رسلك . و قیل الفرض التقدیر ومعناه نجمه علیك، ای ـ انزله نجماً نجماً ومنه قوله عزّوجلّ : « سورة انزلناها و فرضناها » لانّه عزّوجلّ فرض فیها ، ای ـ قدر فیها جلد الزانی و الزانیة مائة و حد القاذف ثمانین و بهذا سمی انصباء الورثة فرائض . قوله : « لرادّك الی معاد » یعنی ـ الی مکة وهو قول ابن عباس و مجاهد . و معاد الرجل بلده لانّه یتصرف فی البلاد ثم یعود الی بلده .

مقاتل گفت سبب نزول این آیة آن بود که رسول خدا (ص) چون از غار بیرون آمد بقصد هجرت مدینه از بیم دشمن بشاه راه نرفت بلکه از راه بر گشت و همی رفت تا بجحفه رسید آنجا ایمن گشت و براه باز آمد . و جحفه میان مکه و مدینه است، رسول خدا (ص) چون آنجا رسید و شاهراه دید که سوی مکه می شد اشتیاق مکه برو تازه شد ، جبرئیل آمد و گفت : یا رسول الله اتشتاق الی بلدك و مولدك ؟ قال نعم ، قال فانّ الله عزّوجلّ یقول : « ان الذی فرض علیك القران لرادّك الی معاد » . یعنی ـ الی مکة، رسول دانست که وعدهٔ فتح مکه است که میدهد و این آیه بجحفه فرو آمد . نه مکی است نه مدنی . فانجز الله وعده و فتح له مکة و صار احدی معجزاته حیث خرج مخبره علی وفق خبره ، وقیل المعاد من العادة ای ـ الی حیث اعتدته و لیس من العود . و قیل معاد اسم مکة ، و قیل المعاد الجنّة و کان فیها لیلة المعراج ، و قیل کان فیها مع آدم فی صلبه ، و قیل الی معاد یعنی ـ الی القیامة وهی معاد کل خلق ، و قیل الی الموت وهو ایضاً معاد الخلق .

...« قل ربی اعلم من جاء بالهدی » هذا جواب لکفار مکة لما قالوا للنبی (ص) انّك فی ضلال فقال الله عزّوجلّ :« قل لهم ربی اعلم من جاء بالهدی » یعنی نفسه .و من

هو فی ضلال مبین یعنی ـ المشر کین ای ـ هو اعلم بالفریقین.« و ما کنت ترجوا ان یلقی الیك الکتاب » القا اینجا ارسال است چنانکه **بلقیس** گفت : « انی القی الیّ کتاب کریم » و عجم گویند خبر بمن افکن ،و معنی الایة : ما کان القاؤنا ایاه الیك، « الاّ رحمة من ربّك » . قال **الفرّاء** : هذامن الاستثناء المنقطع ، معناه : لکن ربك رحمك فاعطاك **القرآن** ، « فلا تکوننّ ظهیراً للکافرین » . قیل هذا امر بالهجرة و المعنی لاتکن بین ظهرانیهم . قال **مقاتل**. نزلت هذه الایة حین دعی الی دین آبائه فذکره الله نعمه ونهاه عن مظاهرتهم علی ماهم علیه . فقال « لا تکوننّ ظهیراً للکافرین »ای ـ معیناً لهم علی دینهم .

گفته‌اند این آیت بآیت پیش متصل است یعنی ـ « انّ الذی فرض علیك القرآن» فانزله علیك ولم تکن ترجو نزوله ، « لرادّك الی معاد »ظاهراً قاهراً فلا تکن للکفار لما تری من تغلّبهم وضعفك عنهم. «ولا یصدنك عن ایات الله بعداذا نزلت الیك» ای لا یحملنك قولهم لولا اوتی مثل ما اوتی **موسی** علی ان تترك تبلیغ الرسالة و آیات الله الیهم . وقیل « ولا یصدّنّك عن آیات الله » یعنی ـ عن العمل بآیات الله « بعد اذا انزلت الیك وادع الی ربك » الی معرفته و توحیده « و لا تکونن من المشر کین» . قال **ابن عباس** هذا الخطاب فی الظاهر للنبی (ص) والمراد به اهل دینه . ای ـ لاتظاهروا الکفار ولا توا فقوهم . و کذلك قوله : « ولا تدع مع الله الهاً آخر » الخطاب للنبی و المراد به غیره « لا اله الاّ هو » لا یستحق الالهیة احدسواه، « کلّ شیء هالك الاّ وجهه» یعنی ـ کل شیْ فان الاّ ربّك بوجهه . و العرب تقیم الصفة مقام الذّات کثیراً یریدون بقولهم فی القسم بوجه الله ای بالله . و قال **امیّة** : تبارك سمع ربکم فصلوا ، ای تبارك ربّکم ، و فی بعض الاشعار : و بارکت یدالله فی ذلك الادیم الممزّق . ای ـ بارك الله . و قال **ابوالعالیة** : کل شیء فان الاّ ما ارید به وجهه من الاعمال . و فی

الاثر : یجاء بالدنیا یوم‌القیامة فیقال میزوا ما کان لله منها قال فیماز ما کان لله منها ثم یؤمر بسائرها ، فیلقی‌فی النار. و قال **الضحاك** : « کل‌شیء هالك‌الا » الله والعرش و الجنّة والنار ، « له‌الحکم » ای ـ القضاءالنافذ و التدبیر الماضی فی خلقه فی‌الدنیا و الاخرة . و قیل له الحکم یوم القیامة لا یحکم غیره فیه،« و الیه ترجعون » تردّون فی الاخرة . و قیل له‌الحکم یوم‌القیامة لایحکم غیره فیه . « و الیه ترجعون »تردون فی الآخرة فیجزیکم باعما لکم . و قیل الیه مصیر الخلق فی عواقب امورهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالی . « انّ قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم » حبّ الدنیا حمل قارون علی جمعها و جمعها حمله علی البغی علیهم و صار کثرة ماله سبب هلاکه . و فی الخبر ، « حبّ الدنیا رأس کل خطیئة » . دوستی دنیا همه سر گناهانست و مایهٔ هرفتنه ، بیخ هر فساد، هر که از خدا باز ماند بمهر و دوستی دنیا باز ماند. دنیا پلی گذشتنی است و بساطی در نوشتنی ، مرتع لاف گاه مدعیان و مجمع بار گاه بی خطران . سرمایهٔ بی‌دولتان ، و مصطبهٔ بدبختان . معشوقهٔ نا کسان وقبلهٔ خسیسان دوستی بی وفا و دایه‌یی بی مهر . جمالی بانقاب دارد ، و رفتاری ناصواب دارد وچون تو دوست در زیر خاك صد هزاران دارد،بر طارم طواری نشسته و از شبکهٔ شك می برون نگرد ، با تو میگوید :

من چون تو هزار عاشق از غم کشتم نالود بخون هیچکس انگشتم

مصطفی(ص) گفت، « ما من احد یصبح فی الدنیا الا و هو فیها بمنزلة الضیف ماله فی یده عاریة والضیف منطلق و العاریة مردودة. وفی روایة اخری ان مثلکم فی الدنیا کمثل الضیف و ان ما فی ایدیکم عاریة» میگوید مثل شما درین دنیای غدّار مثل مهمانیست که بمهمان خانه فرو آید هر آینه مهمان رفتنی بود نه بودنی همچون آن مرد کاروانی که بمنزل فرو آید لابد از آنجا رخت بردارد، وتمنا کند که آنجا بایستد سخت نادان و بی سامان بود که آنکه نه بمقصود رسد و نه بخانه باز آید.

جهد آن کن ای جوانمرد که این پل بلوی بسلامت باز گذاری و آنرا دارالقرار خود نسازی و دل درونه بندی تا شیطان بر تو ظفر نیابد. صد شیر گرسنه در گلهٔ گوسفند چندان زیان نکند که شیطان با تو کند: « انّ الشیطان لکم عدوّ » فاتخذوه عدواً و صد شیطان آن نکند که نفس امّاره با تو کند: «اعدی عدوّك نفسك التی بین جنبیك». یکی تامل کن در کار **قارون** بدبخت نفس و شیطان هردو دست درهم دادند تا او را ازدین بر آوردند، از آن که آبش از سرچشمه خود تاریك بود یك چند او را با عمل عاریتی دادند لؤلؤ شاهوار همی نمود چون حکم ازلی و سابقهٔ اصلی در رسید خود شبه قیر رنگ بود زبان حالش همی گوید:

من پندارم که هستم اندر کاری ای برسر پنداشت چومن بسیاری
اکنون که نماند باتوام بازاری در دیدهٔ پنداشت زدم مسماری

« فخسفنا به و بداره الارض » بدعای **موسی** او را بزمین فروبردو قارون سو گند برموسی می نهاد بحق قرابت و **موسی** بوی التفات نکرد و میگفت: یا ارض خذیه، تا آنکه که عتاب آمد از حق جلّ جلاله که یا **موسی** ناداك بحق القرابة وانت تقول یا ارض خذیه، یا موسی اگر مرا خواندی من او را اجابت کردمی.

در قصه آورده اند که هر روز یك قامت خویش بزمین فرو می شد تا آن روز که **یونس** در شکم ماهی درقعربحر بوررسید و **قارون** از حال **موسی** پرسیدچنان که خویشان را پرسند ، فاوحی الله تعالی:لاتزد فی خسفه بحرمة انّه سأل عن ابن‌عمّه و وصل به رحمه .

« تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوّاً فی الارض ولا فسادا » فردادر سرای آخرت ساکنان مقعد صدق و مقرّبان حضرت جبروت قومی باشند که درین دنیا برتری و مهتری نجویند، خود را از همه کس کهتر و کمتر دانند و بچشم پسند هرگز در خود ننگرند ، چنانکه آن جوانمرد طریقت گفت که از موقف عرفات باز گشته بود او را گفتند کیف رأیت اهل الموقف ؟ چون دیدی اهل موقف را ؟ جواب داد که رأیت قوماً لولا انّی کنت فیهم لرجوت ان یغفرالله لهم- قومی را دیدم که اگر نه من‌در میان ایشان بودمی امید بودی که همه آمرزیده باز گردند .

ای جوانمرد بچشم پسند بخود منگر و درراه « من » مشو که هرگز کسی بر منی سود نکرد. آنچه بر ابلیس آمد از روی منی آمد که گفت : « انا خیر » یکی از بزرگان دین ابلیس را دید گفت مرا پندی ده ، گفت : مگو که من تا نشوی چو من . این خودراه سالکان طریقت است و جوانمردان حقیقت. اما در راه شریعت منی بیو کندن روا نیست ، زیرا که در شریعت حوالت با تو است و از آن بسر نشود.

شیخ بو عبدالله خفیف گفت منی بیو کندن در شریعت زندقه است ، و منی اثبات کردن در حقیقت‌شرك است چون درمقام شریعت باشی‌همی گوی که من ، چون در راه حقیقت باشی میگوی که : او ،خودهمه او شریعت‌افعال است و حقیقت احوال ، قوام افعال بتو و نظام احوال با او .

« انّ الذی فرض علیك القرآن لرادّك الی معاد » فی الظاهر الی **مكة** و كان

یقول کثیراً الوطن الوطن فحقق الله سؤله، و امّا فی السّر و الاشارة فالمعنی ان الذی ینصبك باوصاف التفرقة بالتبلیغ و بسط الشریعة لرادك الی الجمع بالتحقیق بالفناء عن الخلق.

مصطفی (ص) تا در تبلیغ رسالت و بسط شریعت و تمهید قواعد دین بود در مقام تفرقت بود از بهر نجات خلق و باین آیت او را از مضیق تفرقت باصحراء جمع بردند که مشرب خاص وی بود، تا میگفت: «لا یسعنی فی وقتی غیر ربّی».

پیرطریقت گفت: آنکس که جمع وی درست باشد تفرقت او را زیان ندارد. و آنرا که نسب او درست باشد بعقوق نسب بریده نگردد. در عین جمع سخن گفتن نه کار زبانست، عبارت از حقیقت جمع بهتان است، مستهلك را دربحر بلا چه بیانست، از مستغرق در عین فنا چه نشانست، این حدیث رستاخیز دل وغارت جانست، باصولت وصال دل و دیده را چه توانست، آنکس کو برنسیم وصال خود حیرانست، دیرست تا جان او به مهر ازل گروگان است، بی دل باد که از پی دل بفغانست. بی جان باد که از رفتن بدوست پشیمانست.

«کل شیء هالك الاّ وجهه له الحکم والیه ترجعون» هر چه لم یکن ثم کان است در معرض زوالست و در صدمهٔ فنا. نابوده دی و نیست فردا، و جلال احدیت بذات و صفات صمدیت باقی، پاینده، پیش از همه زندگان زنده و بر زندگانی و زندگان خداوند (۱) میراث بر جهان از جهانیان و باقی پس جهانیان و جهان و بازگشت همه کار و همه خلق با وی جاودان.

پیر طریقت گفت: آلهی ای‌دانندهٔ هر چیز وسازنده‌هر کار و دارندهٔهر کس نه کس را با تو انبازی و نه کس را از تو بی نیازی: کار بحکمت می اندازی و

(۱) یك نسخه: خداوند

بلطف میسازی ، نه بیدادست و نه بازی ، آلهی نه بچرائی کار تو بنده را علم، ونه بر تو کس را حکم . سزاها تو ساختی، و نواها تو خواستی . نه از کس بتو،نه از تو بکس ، همه از تو بتو همه توئی‌بس ، «الا کل شیء ما خلا الله باطل» . خدا و بس علایق منقطع ، و اسباب مضمحل و رسوم باطل و حدود متلاشی و خلایق فانی و حق یکتا بحق خود باقی .

۲۹ ـ سورة العنکبوت ـ مکیّة

۱ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**بسم‌الله الرحمن الرحیم**» بنام خداوند فراخ‌بخشایش مهربان.

«**الٓمّٓ**(۱)» منم خداوند الله نام داناتر دانا بهر کس و هر چیز و هر هنگام.

«**احسب الناس ان یترکوا**» پنداشتند مردمان که ایشانرا بگذارند، «**ان یقولوا آمنا**» تامیگویند که بگرویدیم، «**وهم لایفتنون**(۲)» و ایشانرا بنه‌آزمایند.

«**ولقدفتنا الذین‌من قبلهم**» بیازمودیم ایشانرا که‌پیش‌ازینان‌بودند، «**فلیعلمنّ الله‌الذین صدقوا**» ناچاره‌الله آزماید تاببیند ایشان که راست میگویند، «**ولیعلمنّ الکاذبین**(۳)» و ببیند ایشانرا که دروغ میگویند.

«**ام حسب الذین یعملون السیئآت**» می پندارند اینان که بدیها میکنند، «**ان یسبقونا**» که ازما پیشند (۱) و برما بگذرند، [وما را در خود کم آرند]، «**سآء ما یحکمون**(۴)» بد حکمی که میکنند [ونهاد که فرو می‌نهند].

«**من کان یرجو لقآء الله**» هر که می ترسد ازرستاخیز و رسیدن او برالله و پاداش دادن او، «**فان‌اجل‌الله لآت**» تا بداند که هنگام داوری داشتن و پاداش

(۱) پیش شوند (ج)

دادن او آمدنی است [و بودنی] . « **و هو السمیع العلیم** (۵) » و او ست شنوا و دانا .

« **ومن جاهد** » و هر که باز کوشد [با دشمن یا با هواءتن] «**فانما یجاهد لنفسه**» خویشتن را با کوشد «**ان الله لغنی عن العالمین** (٦) » که الله بی نیازست ازهمه جهانیان، [نه طاعت ایشان او را افزاید نه عصیان او را گزاید] .

« **والذین آمنوا و عملوا الصالحات** » ایشان که بگرویدند و کارهای نیك کردند ، «**لنکفّرن عنهم سیئاتهم**» بستریم از ایشان و ناپیدا کنیم بدیهای ایشان ، «**و لنجزینّهم**» ، و پاداش دهیم ایشانرا ، « **احسن الذی کانوا یعملون** (۷)» برنیکوتر کاری که میکردند .

«**و وصینا الانسان** » اندرز کردیم مردم را ، «**بوالدیه حسناً**» به پدر و مادر که با ایشان نیکوئی کن ، « **و ان جاهداك لتشرك بی** » و اگر باز کوشند با تو بر آن که انباز گیرند با من ، «**ما لیس لك به علم**» چیزی که تو دانی که مرا نه انباز است ، « **فلاتطعهما** » ایشانرا فرمان مبر ، «**الیّ مرجعکم**» [شما را با پدر و مادر بنه خواهند گذاشت که با من باید آمد] باز گشت شما با من است ، « **فانبئکم بما کنتم تعملون** (۸) » تا بخبر کنم شما را به پاداش آنچه میکردید .

« **والذین آمنوا و عملوا الصالحات** » و ایشان که بگرویدند و کارهای نیك کردند ، «**لندخلنهم فی الصالحین** (۹) » نامهای ایشان در نیکان کنیم و ایشانرا در عداد شایستگان کنیم .

« **ومن الناس من یقول آمنا بالله**» واز مردمان کس است که میگوید بگرویدیم بخدای، «**فاذااوذی فی الله** »وهر که که رنج نمایند اورا ازبهر خدای« **جعل فتنة الناس کعذاب الله**» آن رنج نمودن وعذاب کردن مردمان چون عذاب الله داند[وازایمان باز پس

آید]«و لئن جآء نصر من ربك» و اگر یاری رسد و نصرتی آید ازخداوندتو که بسر ایشان رسی و بر ایشان قادر شوی « **لیقولن انا کنا معکم** » گویندما با شما بودیم. « **او لیس الله باعلم بما فی صدور العالمین** (١٠) » الله دانا تر دانائی‌است بآنچه در دل جهانیانست .

« **و لیعلمن الله الذین آمنوا**» وناچاره بر خواهد رسید الله وتابیند که آن کیست که بگروید« **و لیعلمن المنافقین**(١١) » وبیند که آن که اند که دورویان‌اند.

« **وقال الذین کفروا للذین آمنوا** » کافران گفتند فرا گرویدگان ، « **اتبعوا سبیلنا** » بر راه و بر کیش ما روید « **و لنحمل خطا یاکم** » و ما گناهان شما همه برداریم « **و ماهم بحاملین من خطایاهم من شیء**» و ایشان از گناهان ایشان هیچ چیز برندارند ، « **انهم لکاذبون** (١٢) » ایشان دروغ میگویند.

« **و لیحملن اثقالهم** » ناچاره که بارهای گناهان خویش بر میدارند «**و اثقالا مع اثقالهم**» وبارهای‌بیراه کردگان‌خویش«**و لیسئلن یوم القیمة**»وایشانرا‌بپرسند روز رستاخیز « **عمّا کانوا یفترون**(١٣) » از دروغها که میگفتند .

« **و لقد ارسلنا نوحاً الی قومه** » فرستادیم نوح‌را بقوم او « **فلبث فیهم**» درنگ کرددرمیان ایشان ، « **الف سنة الا خمسین عاماً** » هزار سال کم پنجاه سال « **فاخذهم الطوفان** » فرا گرفت ایشانرا‌طوفان « **و هم‌ظالمون** (١٤) » وستمکاران ایشان بودند .

« **فانجیناه و اصحاب السفینة** » برهانیدیم او را و ایشان که در کشتی بودند « **و جعلناها آیة للعالمین** (١٥) » ونشان گذاشتیم آنرا تاجهان‌بود جهانیانرا.

« **و ابرهیم اذ قال لقومه**» و فرستادیم ابراهیم‌را آنکه که گفت قوم‌خویش را « **اعبدوا الله و اتقوه**»الله را پرستید و بپرهیزید ازعذاب او « **ذلکم خیر لکم**» آن به شما را « **ان کنتم تعلمون** (١٦) » اگر میدانید .

« **انما تعبدون من دون الله اوثاناً** » این‌چه می پرستید فرود ازالله بتان

است ، « **و تخلقون افکاً** » و کاریست که شما درمیگیرید وشما می‌سازید ومی‌تراشید بدروغ ، « **انّ الذین تعبدون من دون الله** » اینان که می پرستید فرود از الله ، «**لا یملکون لکم رزقاً** » شمارا روزی ندادند و بر آن توانا نه اند ، «**فابتغوا عندالله الـرزق** » بنزدیک الله روزی جوئید « **و اعبدوه**»و او را پرستید « **و اشکروا له** » و او را آزادی کنید « **الیه ترجعون**(۱۷) » با او خواهند برد شما را .

« **و ان تکذّبوا** » و اگردروغزن گیرید ،«**فقد کذّب امم من قبلکم**»دروغزن گرفت گروهانی پیش از شما ،«**و ما علی الرسول الاالبلاغ المبین**(۱۸) » و نیست بر فرستاده مگر پیغام رسانیدن آشکارا

النوبة الثانية

جمهورمفسران بر آنند که این سوره جمله **مکّی** است وازعلی(ع) روایت کرده‌اند که میان **مکّه** و **مدینه** فروآمد؛و گفته‌اند همه **مکّی** است مگردوآیت:«ووصینا الانسان بوالدیه» وقوله:«ومن الناس من یقول آمنّا بالله». **یحیی بن سلام** گفت همه **مکّی** است مگر ده آیت ازاوّل سوره .ودرین سوره دو آیت منسوخ است:یکی « ولا تجادلوا اهل الکتاب الاّ بالتی هی احسن » این در شأن اهل کتاب فرو آمد پس منسوخ گشت باین آیت که در سورة **التوبة** است : « قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر » الی قوله « وهم صاغرون»و آیت دیگر : «و قالوا لولا انزل علیه آیة من ربّه قل انّما الآیات عندالله » ، تا اینجا محکم است ، و منسوخ این قدر است که : « و انّما انا نذیر مبین » بآیت سیف منسوخ گشت . امّاعدد آیات و کلمات وحروف این سوره گفته‌اند هفتاد ونه آیت است و هزارو نهصدو هشتاد و یك کلمه ، و چهار هزار و صد و نود و

پنج حرف و در فضیلت سوره ابی کعب گوید: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة **العنكبوت** كان له من الاجر عشر حسنات بعدد كل المؤمنين و المنافقين.

«الم» سبق الكلام فيه و وقوع الاستفهام بعده يدلّ على استقلالها و انقطاعها عمّا بعدها فى هذه السورة و غيرها من السور.

«احسب الناس ان يتركوا» هذا الكلام فى صورة الاستفهام لكنّه تقريع و توبيخ، و الناس هاهنا اصحاب رسول الله الذين جزعوا من اذى المشركين، و المعنى - احسبوا و ظنّوا ان يهملوا و يقتصر منهم على ان يقولوا آمنّا، اى - صدّقنا بما اخبرتنا و لا يمتحنون بما يظهر حقيقة ايمانهم من انواع الاختبار و الابتلاء، لايصابون بشدائد الدنيا و اذى المشركين، و انّما فتنوا ليظهر المخلص من المنافق و الصادق من الكاذب. و قيل معناه - اظن المؤمنون ان يهملوا فلا يؤمروا و لا ينهوا و لا يختبروا بشدائد الشرايع كالصّلوة و الصوم و الحج و الجهاد. و قيل «لايفتنون» اى - لا يعاملون معاملة المختبر و ذلك انّ الله تعالى انّما يجازى عباده على ما يظهر منهم لا على ما يعلم منهم، فانّهم انّما يستحقون الجزاء على كسبهم و علم الله ليس من كسبهم. و فائدة اخبار الله تعالى بهذا ان يوطّن المكلف نفسه على ذلك المحن، فاذا نزل به الامر كان ذلك ايسر عليه.

در سبب نزول این هردو آیت خلافست میان علماء تفسیر: **شعبی** گفت: قومی بودند در **مکه** بظاهر اقرار دادند باسلام و هجرت نکردند **بمدینه** تا اصحاب رسول با ایشان نوشتند که اقرار مجرد باسلام شما را بکار نیاید، و نپذیرندتا آنکه که هجرت کنیدوبرسول خداپیوندید. ایشان برخاستند وقصد **مدینه** کردند. مشرکان **مکه** بر پی ایشان رفتندتابر هم رسیدند وجنگ کردند. قومی از ایشان کشته‌شدند و قومی برستند. این دو آیت در شأن ایشان فرو آمد، وآن آیت که در **سورة النحل** است: «ثم انّ ربّك للذين هاجروا من بعدما فتنوا ثم جاهدوا و صبروا ان ربّك

من بعدها لغفور رحیم ». **مقاتل** گفت در شأن **مهجع بن عبدالله** فروآمد، مولی **عمر-خطاب** اوّل قتیلی از مسلمانان روز **بدر** او بود، رماه **عامر بن الحضرمی** بسهم فقتله. رسول خدا گفت آن روز: « سید الشهداءِ **مهجع** و هو اوّل من یدعی الی باب الجنّة من هذه الامة » مادر وپدر و عیال وی زاری کردند چون خبر بایشان رسید ربّ العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد وایشانرا خبر کرد که: ناچار بمؤمنان رسد در دنیا بلا و مشقّت در ذات الله جلّ جلاله و در کار دین. **مجاهد** گفت در شأن **عمّار یاسر** فرو آمد که مشرکان او را تعذیب میکردند و میرنجانیدند. پس ربّ العالمین تعزیت و تسلیت ایشانرا آیت فرستاد:

« و لقد فتنا الذین من قبلهم » بازنمود و بیان کرد که امتحان ایشان نه چیزی بدیع است، که خود باایشان میرود، بلکه پیشینیان را همین بود از انبیا ومؤمنان، فمنهم من نشر بالمنشار ومنهم من قتل. وابتلی **بنو اسرائیل** بـ**فرعون** فکان یسومهم سوءالعذاب. « فلیعلمنّ الله الذین صدقوا » فی ایمانهم « و لیعلمنّ الکاذبین » والله تعالی عالم بهم قبل الاختبار. **مقاتل** گفت: علم اینجا بمعنی رؤیت است ونظیر این در **قرآن** فراوانست و قال بعضهم معناه لیجازینّ الصادقین علی صدقهم و الکاذبین علی کذبهم و قیل لیمیّز الله الصادقین من الکاذبین کقوله: « لیمیزالله الخبیث من الطیّب ». و قیل نزلت الآیة فی جماعة من المؤمنین و عدوا ان یجاهدوا مع النبی (ص)، فمنهم من انجز وعده و منهم من اخلف.

« ام حسب الذین یعملون السیّئات » یعنی الشرك « ان یسبقونا » یعنی یعجزونا و یفوتونا فلا نقدر علی الانتقام منهم « سآء ما یحکمون » بئس ما حکموا حین ظنوا ذلك، و موضع « ما » نصب، ای ـ ساء حکما حکمهم کما تقول نعم رجلا زید. و یجوزان یکون رفعاً علی معنی ساء الحکم حکمهم.

« من کان یرجو لقآءالله » یعنی ـ من کان یرجوالله فی یوم لقائه و یطمع فی ثوابه « فان اجل الله » الذی اجّله لبعث خلقه للجزاء من الثواب و العقاب « لآت » قریباً. و

قیل معنی «یرجو» یخاف ، ای ـ من کان یخاف الموت والمصیر الی الله و الی موضع المحاسبة و المجازاة فلیتقدم فی اصلاح اعماله بالتوبة ، فان اجل الله و هو اجل الموت الذی کتبه علی جمیع عباده سیأتیه . وتلخیص الکلام انّ من یخشی الله اویأمله فلیستعد له و لیعمل لذلك الیوم کما قال تعالی : « فمن کان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملا صالحاً » . « و هو السمیع » لقول من قال آمنت « علیم » بصدقه فیه وکذبه . و اکثر ماتری فی القرآن من ذکر لقاء الله وکذلك فی الحدیث ، یراد به الساعة کقوله (ص) : « لقاؤك حق » وکقوله : « لقی الله وما علیه خطیئة » ،وکقوله: « ما منکم من احد الّا و هو یلقی الله لیس بینه و بینه ترجمان » هذا و امثاله .

« و من جاهد فانّما یجاهد لنفسه » ای ـ من جاهد نفسه بالصبر علی طاعة الله و جاهد الکفّار بالسیف و جاهد الشیطان بدفع و ساوسه فانّما یجاهد لنفسه ، له ثوابه و منفعته. « ان الله لغنی عن العالمین » لم یأمرهم بالطاعة لحاجة منه الیها، ثم بیّن انّ النفع فیها یرجع الی المطیع .

فقال تعالی : « والذین آمنوا و عملوا الصالحات لنکفّرنّ عنهم سیئاتهم » ، یعنی ـ من آمن بالله و رسله و اطاع الله فیما امره به فان الله مع غناه عنه و عن اعماله یکافیه علی اعماله بتکفیر السیّئات. و التکفیر ـ اذهاب السیئة و ابطالها بالحسنة ـ ثم یتفضّل علیه بالثواب فذلك قوله : « و لنجزینهم احسن الذی کانوا یعملون » ، یعنی ـ با حسن اعمالهم و هو طاعة الله و اداء الفرائض . و قیل معناه : و لنعطینّهم اکثر ما عملوا و احسن ، ای ـ بالواحد عشرا و بالواحد سبعین ، کما قال تعالی : «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها » و انّما قال «احسن» لانّ المباحات من الحسنات و لایثاب علیها .

« و وصینا الانسان بوالدیه حسناً » ای ـ برّاً بهما و عطفا علیهما ، و المعنی ـ اوصیناه فیما انزلناه من الکتب علی رسلنا ان یفعل بوالدیه ما یحسن. و قیل وصینا الزمنا و نصب « حسناً » علی المصدر ، تقدیره بان یحسن حسناً .

« وان جاهداك لتشرك بی ما لیس لك به علم » ای ـ ما لیس لك به حجّة ، لأن الحجة طریق العلم، « فلا تطعهما ». و جاء فی الحدیث : « لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق » .
ثم اوعد بالمصیر الیه فقال : « الیّ مرجعکم فانبّئکم بما کنتم تعملون » اخبرکم بصالح اعمالکم و سیئها فاجازیکم علیها . این آیت در شأن **سعد بن ابی وقّاص** فرو آمد ومادر وی: **حمنة بنت ابی سفیان بن امیة بن عبد شمس بن عبد مناف**؛چون **سعد** مسلمان شد مادر وی سوگند یاد کرد که طعام و شراب نخورد و از آفتاب با سایه نشود تا انگه که **سعد** از دین **محمد** باز گردد . پس سه روز بآفتاب نشست و طعام و شراب نخورد تا **سعد** گفت : یا امّاه اگر ترا هفتاد جانست،یکان یکان بینم که بیرون همی آید از گرسنگی وتشنگی، من از دین **محمد** باز نگردم . **سعد** این قصه با رسول خدا بگفت. **جبرئیل** آمد و این آیت آورد. رسول خدا گفت الله تعالی چنین میفرماید که نفع دنیا از ایشان باز مگیرید امّا بشرك ایشانرا فرمان مبرید . اینست که رب العالمین گفت : «فلا تطعهما الیّ مرجعکم » ، معنی آنست که درشرك مادر و پدر را فرمان مبرید که شما را باایشان بنخواهند گذاشت،شما را باز من باید گشت.عن **بهز بن حکیم** عن ابیه عن جده ، قال قلت : یا رسول الله من ابرّ ؟ قال:امّك قلت :ثم من ؟ قال:ثم امّك. قلت:ثم من ؟ قال:ثم امك.قلت:ثم من ؟ قال:ثم اباك ثم الاقرب فالاقرب. و عن **انس بن مالك** قال :قال رسول الله (ص) : « الجنّة تحت اقدام الامّهات » .

« و الذین آمنوا وعملوا الصالحات لندخلنّهم فی الصالحین » ای ـ فی زمرتهم و جملتهم ، و قیل فی مدخل الصالحین ،وهوالجنّة . و گفته‌اند « فی » اینجا بمعنی مع است و صالحین انبیاءاند . و قد مدح الله عزّوجلّ طائفةمن الرسل فی القرآن بالصلاح، و هو من غایة ما یمدح به العباد.ونظیرالآیة قوله : « و من یطع الله و الرسول فاولئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین » الآیة .

« و من الناس من یقول آمنّا باللّه فاذا اوذی فی اللّه »ای ـ اذا اصیب بمکروه فی سبب اظهار دین اللّه « جعل فتنة الناس » کعذاب اللّه ، ای ـ ترك الایمان خوفاً من عذاب الناس کما ینبغی ان یترك الکفر خوفاً من عذاب‌اللّه ،فعدل عذاب الدنیا ، الذی هو ساعة ، بعذاب اللّه الذی هو باق و لا ینقطع . قال **الزجاج** : جزع من‌عذاب‌الناس‌و لم یصبر علیه فاطاع الناس کما یطیع‌اللّه من یخاف عذابه . معنی آنست که از مردمان قومی اند که بزبان میگویند : « آمنّا باللّه »،اظهار ایمان بزبان می کنند امّا ایمان در دل ایشان راسخ نگشته و ثابت نشده و ایشان منافقان اند که از عذاب مردم چنان ترسند که از عذاب‌اللّه باید ترسید . چون بلائی و رنجی از مردم بایشان رسد بسبب اظهار ایمان ، ایشان از ایمان باز پس آیند و با کفر شوند و ندانند که عذاب اللّه نه چون عذاب مردمان است : عذاب مردمان یك ساعت بود و آخر بسر آید و عذاب اللّه جاوید بود که بسر نیاید . و انگه این منافقان چون وامؤمنان‌رسندو مؤمنان را فتحی و دولتی و غنیمتی‌بود گویند: « انّا کنا معکم »علی عدو کم و کنّا مسلمین و انّما اکر هنا علی ما قلنا فاعطونا نصیباً من الغنیمة . گویند نصیت غنیمت بما دهید که ما هم چون شما گرویدگانیم و اگر بخلاف ایمان چیزی گفته‌ایم باکراه گفته‌ایم . ربّ العالمین ایشانرا دروغ زن کرد ، گفت : « اولیس اللّه با علم بما فی صدور العالمین » من الایمان و النفاق .

« و لیعلمنّ اللّه الذین آمنوا » صد قوا فثبتوا علی الاسلام عند البلاء ، و لیعلمنّ المنافقین بترك‌الاسلام عند البلاء. و قال **ابن عباس** نزلت فی‌المومنین الذی اخرجهم المشر کون معهم الی **بدر** فارتدوا و هم الذین نزلت فیهم : الذین تتو فیّهم الملئکة ظالمی انفسهم » و قیل‌نزلت فی **عیاش بن ابی ربیعة المخزومی** حین اسلم فخاف علی‌نفسه و خرج فردّه اخواه لامّه **ابوجهل و الحارث** ابنا **هشام** و لم‌یزالایعذّبانه حتی رجع الی الکفر فلمّانزل قوله : «جعل‌فتنة الناس کعذاب اللّه » ها جرمع رهط

کانوا یعذّبون فاسلم و حسن اسلامه و هم الذین کان رسول الله (ص) یدعو لهم اذا قنت ویقول: «الهم نجّ المستضعفین بمکة» فانجاهم الله. و قال بعض العلمآء نسخت هذه الایة قوله عزّوجلّ: «من کفر بالله من بعد ایمانه الاّ من اکره» الآیة.

«و قال الذین کفروا» من قریش «للذین آمنوا» منهم «اتبعوا سبیلنا» ای ـ کونوا علی مثل ما نحن علیه من التکذیب بالبعث بعد الممات و جحود الثواب و العقاب علی الاعمال فانکم ان اتبعتم سبیلنا فی ذلك فبعثتم و جوزیتم علی الاعمال نتحمّل آثام «خطایاکم» عنکم حینئذ قوله: «و لنحمل خطایاکم» لفظه امرو معناه جزاء، والمعنی ان اتبعتم سبیلنا حملنا خطایاکم. و قیل هو جزم بالامر کانّهم امروا انفسهم بذلك فاکذبهم الله عزّوجلّ، فقال و ماهم بحاملین من خطایاهم «من شیء انّهم لکاذبون» فیما قالوا من حمل خطایاهم.

گفته‌اند این سخن **ابو سفیان** گفت و**امیة بن خلف** با**عمر بن الخطاب** گفتند اورا که اگر در دین اباواجداد خود بودن و بر آن پائیدن تبعه ای خواهد بود ما آن تبعه از تو بر خود گیریم تا تو از ان بری شوی. ربّ العالمین ایشان را بران سخن دروغ زن کرد، گفت: ایشان دروغ میگویند و از گناهان و تبعات هیچکس هیچ چیز بر ندارند.

آنگه گفت: «ولیحملنّ اثقالهم و اثقالاً مع اثقالهم» یعنی لیحملنّ اثقال انفسهم و اثقال من اضلّوهم و لا ینقصون من اثقال المحمولین عنهم شیئاً و ذلك انهم یعاقبون علی کفرهم و یزادون عذاباً لدعاء غیرهم الی الکفر لانّ الدعاء الی الکفر کفر؛ لانّ احداً لایعذّب لذنب غیره. فتأویل الآیتین: انّ الکافر لایحمل اثقال المرید حملاً یخفّف ظهورهم منها و یبرّیء رقابهم و لکن یحمل الکافر مثل اثقال من اضلّه و لا ینقص من اثقاله وهوقوله عزّوجلّ: «لیحملوا اوزارهم» کاملة یوم القیمة و من اوزار الذین یضلّونهم بغیر علم. و روی **الحسن البصری** مرسلا عن رسول الله (ص) قال:

ايّما داع دعا الى هدى فاتبع عليه و عمل به فله اجور الذين اتبعوه و لاينقص ذلك من اجورهم شيئاً و ايّما داع دعا الى ضلالة فاتبع عليها و عمل بها فعليه مثل اوزار الذين اتبعوه لاينقص ذلك من اوزارهم شيئاً ثم قرأ **الحسن** : « و ليحملنّ اثقالهم و اثقالاً مع اثقالهم » . و قال (ص) : « من سنّ سنّة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها لا ينقص ذلك من اجورهم ، و من سنّ سنّة سيّئة فعليه وزرها و وزر من عمل بها لا ينقص ذلك من اوزارهم شيئاً » . « و ليسئلن يوم القيمة عمّا كانوا يفترون » من دعائهم الى الكفر اى يسألون سؤال توبيخ و تقريع لم فعلوه و بأىّ حجة ارتكبوه ، كما قال تعالى « و قفوهم انّهم مسئولون » .

« و لقد ارسلنا نوحاً الى قومه فلبث فيهم الف سنة الاّ خمسين عاماً » از **ابن عباس** روايت كرده‌اند كه **نوح** (ع) چون نبوّت وبعثت بوى پيوست چهل ساله‌بود و هزار سال كم پنجاه سال مدت بلاغ و دعوت بود و بعد از طوفان شصت سال بزيست تا از نژاد وى مردم بسيار شدند جمله عمروى هزار سال و پنجاه سال بود. ويروى عن **ابن عباس** ايضاً موقوفاً و مرفوعاً انّ **نوحاً** ارسل الى قومه و هو ابن ماتين و خمسين سنة و عاش بعدالطوفان مأتين و خمسين سنة . باين قول عمروى هزار و چهار صد و پنجاه سال بود و بقول **عكرمه** هزار و هفتصد سال عمروى بود، واين آيت تحقيق آنست كه ربّ العزّة گفت و لقد فتنا الذين من قبلهم يعنى و لقد بعثنا نوحاً من قبل بعثتنا اياك ، فاقام فى قومه هذه المدة المديدة يدعوهم الى دين الله . فلم يقبل منه ذلك الاّ القليل الذين ذكرهم الله فى قوله : « وما آمن معه الاّ قليل » . « فاخذهم الطوفان وهم ظالمون » الطوفان كل شرّعام يطيف بالناس من مطر دائم اوموت جارف اوطاعون او جدرى او حصبة اومجاعة ، و هو فى هذه الاية الغرق ، و قيل سماه طوفاناً لانّ الماء فى ذلك اليوم طاف فى جميع الارض .

« فانجيناه و اصحاب السفينة » من الغرق « وجعلناها » يعنى السفينة « آية

للعالمين » سفينة نوح كانت اوّل سفينة فی الدنيا فابقيت السفن آية و عبرة للخلق و علامة من سفينة نوح . و هو قوله عزوجلّ : « و لقدتر كناها آية » و قيل معناه جعلنا نجاة من فی السفينةمن الغرق دلالة يستدل بها على صدق نوح و قيل جعلنا العقوبة آية ای عظة للعالمين يعظون بها .

« و ابراهيم » يعنی و اذكر ابراهيم « اذ قال لقومه ، اعبدوا الله » و حده ، وحّدوه ولاتعبدوا غيره « و اتقوه»ای‌ـاتقوا عذابه فی مخالفة امری « ذلكم خير لكم ای ـ ما امرتكم به خيرلكم « ان كنتم تعلمون » الخير و المشر .

« انما تعبدون من‌دون الله اوثانا » « ما » فی قوله : «انّما» كافة ، و ليست‌بمعنی « الذی » ، و الوثن‌ـ ما كان من الحجارة ومالا صورة له ، و الصنم ـ ما كان له صورة ـ « و تخلقون افكا » الا فك ـ اسوء الكذب ، والخلق يكون باللسان من‌قول الكذب اوالصنعة باليد . يقال خلق و اختلق ای ـ افتری . خلق هم بر دروغ زبان افتد هم بر فعل دست . « و تخلقون افكاً » هر دو معنی احتمال كند : بر دروغ زبان معنی انست كه شما بر الله دروغ ميگوئيد كه ميگوئيد اوثان شر كاء خدا اند ، و بر معنی فعل دست قول مجاهد است كه : تصنعون اصناماً بايد يكم فتسمّونها آلهة و ذلك افك . و برين قول معنی آنست كه « انّما تعبدون من دون الله اوثانا » و انتم تصنعونها و تنحتونها . خبرميدهدرب‌ّ العزة از ابراهيم‌خليل كه قوم خود را گفت شما فرود از الله بتانی را می پرستيد كه خود ساخته‌ايد و تراشيده ايد همان است كه جائی ديگر گفت : « اتعبدون ما تنحتون » .

ثم قال : «انّ الذين‌تعبدون من دون‌الله لا يملكون لكم رزقاً» ای ـ لا يقدرون على ان يرزقوكم . يقال ملكت الشیء اذا قدرت عليه . و منه قول موسی : « لا املك الاّ نفسی واخی » ای ـ لا اقدر الاّ على نفسی واخی و منه قول بنی اسرائيل : « ما اخلفنا موعدك بملكنا » ، ای‌ـبقدرتنا «فابتغوا عندالله الرزق» ای ـ سلواالله‌حوائجكم

« و اعبدوه » و حدوه « و اشكرواله » على ما انعم عليكم و هو المستحق للشكر و اعلموا انكم اليه و الى حكمه صائرون فى عواقب امور كم .

« و ان تكذبوا فقد كذب امم من قبلكم » هذا تسلية للرسول(ص) و دعاء له الى الصبر و زجر لمخالفيه فيما فعلوه من التكذيب و الجحود . فقال ، « و ان تكذّبوا» يا معشرا لمشركين رسولنا محمداً فيما دعاكم اليه فقد كذبت جماعات من قبلكم رسلها فيمادعتهم اليه من الحق فسبيلكم فى استحقاق العذاب سبيلهم . « و ما على الرسول الاّ البلاغ المبين » ، اى ان تركهم ايمانهم ليس بنقص لك ولا ذنب لانّه ليس عليك الا تبليغ ما اوحى اليك بلاغاً مفهوماً بيّناً. ثم ان لم يؤمنوا فانّ غائلة كفرهم عائدة اليهم ، لا اليك . « و البلاغ المبين » الذى يبيّن لمن سمعه ما يراد به .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم‌الله الرحمن الرحيم » ، بسم الله الملك المتعالى عن الحدود و الغايات ؛ المقدس عن الدرك و النهايات ، المنزّه عن تجارف العبارات ، الباطن عن حصر الاحاطات ، الظاهر فى البيّنات و الآيات . اوّل باران از ابر عنايات اين نام است اوّل نفس از صبح كرامت اين نامست ، اوّل جوهر از صدف معرفت اين نامست ، اوّل نشان از وجود حقيقت اين نامست . اوّل شاهد بر مشاهده روح اين نامست ، دل را فتح و جانرا فتوح اين . نامست معرفت را راه است حقيقت را در گاهست . انبساط

را در است ، صحبت را سر است . فرا وصال اشارتست ، از کمال حال عبارتست خائف را امان است ، راجی را ضمان است . طالب را شرفست ، عارف را صلف است ، محب را تلف است .

نام تو شنید بنده دل داد بتو چون دید رخ تو جان فرستاد بتو

«الٓمٓ» الالف من الله و اللام من جبرئیل (ع) و المیم من محمد (ص) . الف اشارتست فرا الله ، لام اشارتست فرا جبرئیل میم اشارتست فرا محمد (ص) . ربّ العزّة سوگند یاد میکند باّلهیت خویش و بامانت جبرئیل و بصدق نبوت محمد که وحی کننده منم و آرنده جبرئیل و پذیرنده محمد از حق جل جلاله میل روانه از جبرئیل خیانت روانه از مصطفی محمد تهمت روانه. نا گرویدن از کجا و از پذیرفتن حق روی گردانیدن چرا؟ و فایده قسم ، بعد از آن که مردم دو گروه اند : مومنان اند که پی قسم استوار دارند ، و کافرانند که با قسم استوار ندارند . آنست که قرآن بر لغت و عادت عرب فرو آمد ، و عادت عرب آنست که سوگند یاد کنند و تحقیق راستی آنچه از خود خبر دهند .

« احسب الناس ان یترکوا » بمجرد الدعوی فی الایمان دون المطالبة بالبلوی هذا لایکون ، و قیمة کل امریءٍ ببلواه ، فمن زاد قدرمعناه زاد قدر بلواه . قال النبی (ص) ، « انّ اشدّ الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل . فالا مثل . و قال (ص) : انّ الله عزّوجلّ اذا اراد بقوم خیراً ابتلاهم » . مثال ربّانی از حضرت ربوبیت آنست که بلاء از درگه ما خلعت دوستانست،هر که درمقام دوستی براغیار مرتبتی جوید در بوستان نزهت دوستان گل بلا بیشتر بوید . خواهی که بدانی درنگر بحال سیّد ولد آدم ، مقتدای اهل شریعت و مقدّم و سالار اهل حقیقت . چون آن مهتر قدم درین کوی نهاد یك ساعت او را بی غم و بی اندوه نداشتند ؛ اگر یکساعت مربع نشست خطاب آمد که بنده‌یی بنده وارنشین ؛ و اگر یك بار انگشتری در انگشت بگردانید

تازیانه عتاب فرو گذاشت که : « افحسبتم انّما خلقناکم عبثاً » ؟ و اگر یك بار قدم به بستاخی بر زمین‌نهاد فرمان آمد که : « ولا تمش فی الارض مرحاً » و اگر روزی گفت **عائشه** را دوست دارم دید آنچه دید . از گفت منافقان چون بلاش بکمال رسید بباطن در حق نالید خطاب آمد که یا مهتر کسی که شاهد دل وجان وی ما باشیم از بلا بنالد ؟ هرچه در خزائن غیب زهر بود در یک قدح کردند و بردست وی نهادند و پرده از سرّ وی برداشتند . گفتند یا **محمد** این زهرها بر مشاهدهٔ جمال ما نوش کن : « و اصبر لحکم ربك فانك باعیننا » .

ولو بید الحبیب سقیت سمّاً   لکان السم من یده یطیب

دشنام تو ای دوست مرا مدح وثناست   جور تو مرا عدل وجفای تو وفاست

« و لقد فتنّا الذین من قبلهم » تعزیت و تسلیت صحابه رسول است بآن رنجها و بلیّتها که بایشان میرسید ، در درویشی و بی کامی ، و در غزاها و حربها . قومی که ضعیف ایمان بودند از آن بلاها می بنالیدندو گاه گاه شکوی نمودند ربّ العزّه گفت: یا **محمد** ایشانرا خبر ده که پیغامبران گذشته و نیک مردان‌سلف چه بار بلا کشیدند وچون بربلاها و محنتها صبر کردند . اندیشه کن در کار **آدم** صفی که او را از نعیم بهشت چون بیرون آوردند و برهنه در خاك حسرت درین میدان بلیّت بنشاندند . صد سال نوحه کرد بزاری و بنالید از خواری تا از آب چشم وی درخت عود و قرنفل از زمین بر آمد . مرغان هوا و وحوش صحرا در زاریدن و گریستن با وی موافقت کردند . از بس که بگریست‌بجای اشک از چشم وی خون روان گشت و پوست روی وی بر روی وی خشک گشت . تا بجائی رسید تضرّع و زاری وی که ندآء جبّاری بدو پیوست (۱) که : یا آدم ما هذه البلیّة التی قدا حاطت بك ؟ ما هذا الکابة التی‌بوجهك‌وجهاً صنعته بیدی و صوّرته بنقش‌احدیّتی‌و جعلته قدّاً سویاً اجریت

(۱) رسید (ج)

فيه روحاً كجری الماء فی العود . الطف و ارقّ من الهوآء و اندی من الماءِ اروح من الروح وافيح من العطر. چنان دردی و اندوهی ببايد تا چنين نواختی وا کرامی پيش آيد. چه بايد ناليدن از دردی که درمانش اينست . بجان بايد خريدن بلائی که سر انجامش چنين است .فرمان آمد که: يا آدم اين همه بار حسرت و تضرّع چرا بر خود نهاده ای؟ اين چه بليّت است که گرد تو بر آمده و دران بمانده ای ، اين چه آب غم است که بر چهره خويش ريخته ای چهره ای که من در پردهٔ عصمت « خلق الله آدم علی صورته » کشيده ام ، شخصی که تاج : « خلقت بيدی » بر سرش نهاده ام ، طينتی که بتخصيص : « خمّر طينة آدم بيده » مشرف گردانيده ام ، قدی که حلّه « و نفخت فيه من روحی» در برش پوشانيده ام ، چه پنداری که آنرا بقهر خود از برخويش برانم يا بآتش قطيعت بسوزانم ؟ يا آدم! أتتهمنی و لست متهما . يا آدم در مهربانی منت تهمتی بود ؟ يا در دوستی منت شبهتی بود (١) ؟ می ندانی که تو بديع قدرت منی ، صنيع فطرت منی، نسيج ارادت منی ، هيكل تدبير منی ، دوست بر گزيده و بر کشيدهٔ منی ؟ لا تتّهمنی يا آدم فو عزّتی لاعتذرنّ اليك ولاجلسنك مجالس الملوك جلوساً لا يزول ولا يحول .

قوله :«من كان يرجوا لقاء الله فأنّ اجل الله لآت » من رجی العمر فی رجاء لقائنا فسوف نبيح لـه النظر الينا وسوف يتخلص من الغيبة و الفرقة و هو السميع لانين المشتاقين العليم بحنين المحبّين الوالهين ، ديدهٔ (٢) دوست بهاء جان است ، گر بصد هزار جان يابی ارزانست ، پيروز تر از آن بنده كيست كه دوست اورا عيانست ، طمع ديدار دوست صفت مردان است .

عظمت همّة عين طمعت فی ان تراكا او مـا يكفی لعين ان تری من قد رآكا

باش تا فردا كه بنده برمائدهٔ خلدبنشيند شراب وصل نوش كند طوبی و زلفی وحسنی

(١) افتد (ج) (٢) ديدار (ج)

بیند، بسماع وشراب ودیداررسد. همانست که ربّ العزّة گفت: «وجوه یومئذ ناضرة الی ربّها ناظرة» رویهای مؤمنان ومخلصان رویهای صدیقان وشهیدان چون ماه درفشان، چون آفتاب رخشان، چون بنفشه بوستانی چون یاسمین ریحانی(۱) چون شقایق نعمانی، چون برق لامع، چون خورشید طالع، چون خلد جامع. این رویها بکه نگرند؟ «الی ربها ناظرة» بخداوند خویش، بآفریدگار خویش ـ بپروردگار خویش. صفت آن روز چیست؟ ـ روز قرب و وصال، روز برّ وافضال، روز عطا ونوال روزنظرذوالجلال. مشتاقان در آرزوی این مقام تن وقف کردند عاشقان از بهر این منزل حلقه در گوش کردند. عارفان را در دیدار سه دیده است: دیدهٔ سر بیند و آن لذّت را است؛ دیدهٔ دل بیند و آن معرفت را است؛ دیدهٔ جان بیند و آن مشاهدت را است. دیده سر از نور فضل پر کند، دیدهٔ دل ازنور قرب پر کند؛ دیدهٔ جان از نور وجود پر کند؛ بنده باین سه دیده در حق مینگرد. اینست که در خبر آید: «تسلاء الابصار من النّظر فی وجهه و یحدثهم کما یحدّث الرّجل جلیسه» فردا در دیدارهم چنان تفاوت است که امروز در شناخت. هر کس او را بقدر شناخت خود بیند و بر بهرهٔ خویش دیدار بود که ذهول آرد. و بود که شکوه آرد و بود که در دیده ور برسد.

پیر طریقت گفت: الهی ترا آنکس بیند که ترا در ازل دید، و وی ترا دید که دو گیتی او را نا بدید، و ترا او دید که نادیده پسندید.

عبدالعزیز بن عمیر گفت بما چنان رسید که رب العزه گفت: اقدرتکم علی رؤیتی واسمعتکم کلامی و اشممتکم رائحتی. شماراتوانا کردم تادیدارمن بر تاوستید و اشنوا کردم تا سخن من بر تاوستید و بوی خویش بشما دمانیدم تا از من آگاه شدید و با من بماندید.

(۱) روحانی (ج)

۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : «اولم یروا کیف یبدیء الله الخلق» نمی بینند که الله چون در می گیرد کار و چون می آفریند آفریده و از نیست هست میکند «ثم یعیده» آنکه [بروز رستاخیز] باز ایشان را از خاك بیرون آرد «ان ذلك علی الله یسیر (۱۹)» و آن بر خدای آسانست.

«قل سیروا فی الارض» گوی بروید در زمین «فانظروا کیف بدأ الخلق» و بنگرید که چون آفرید جهان و جهانیان را «ثم الله ینشیء النشاة الآخرة» پس الله بازفردا بآفرینش پسین خلق را زنده کند «ان الله علی کل شیء قدیر (۲۰)» که الله بر همه چیز توانا است.

«یعذب من یشآء» عذاب کند او را که خواهد «و یرحم من یشاء» ببخشاید او را که خواهد «و الیه تقلبون (۲۱)» و با او گرداند شما را.

«و ما انتم بمعجزین فی الارض ولا فی السماء» و شما پیش نشوید ازو، نه در زمین و نه در آسمان، «و ما لکم من دون الله» و نیست شما را فرود از الله (۱) «من ولی ولا نصیر (۲۲)» نه خداوندی نه کار سازی نه یاری دهی.

«و الذین کفروا بآیات الله» و ایشان که کافر شدند بسخنان خدای «و لقائه» ونشانهای دیدن او و دیدن پاداش او «اولئک یئسوا من رحمتی» ایشان اند که نومید ماندند از بخشایش من «واولئک لهم عذاب الیم (۲۳)» و ایشان اند که

(۱) جز از الله (ج)

ایشانرا است عذابی درد نمای .

« **فما كان جواب قومه** » نبود پاسخ قوم وی او را « **الا ان قالوا** » مگر آنچه گفتند: « **اقتلوه او حرقوه** » بکشید او را یا بآتش سوزید او را « **فانجاه الله من النار** » تا برهانید الله او را از آتش ایشان « **ان في ذلك لآيات لقوم يؤمنون**(۲۴) » درین نشانهائی است آشکارا گروهی را که بگروند .

« **و قال** » گفت [ابراهیم]: « **انما اتخذتم من دون الله اوثاناً** » آنچه گرفتید از بتان فرود از الله بخدائی « **مودة بينكم في الحيوة الدنيا** » مهریست میان شما درین جهان « **ثم يوم القيمة يكفر بعضكم ببعض** » پس آنکه روز رستاخیز شما بایشان کافر شوید و ایشان بشما « **و يلعن بعضكم بعضاً** » و شما برایشان نفرینید و ایشان برشما « **و ماويكم النار** » و پس آنکه جایگاه شما آتش است « **و ما لكم من ناصرين** (۲۵) » و شمارا فریاد رسی نه و یاری دهی .

« **فآمن له لوط** » ایمان آورد باو لوط « **و قال انی مهاجر الی ربی** » [**لوط**] گفت من از هر معبودی فرود از الله باالله بریدم و از هر کیشی جز توحید با الله بریدم « **انه هو العزيز الحكيم**(۲٦) » که الله اوست که تواناست دانای فراخ توان راست دان .

« **و وهبناله اسحق و يعقوب** » واو را اسحق بخشیدیم و یعقوب « **و جعلنا في ذريته النبوة و الكتاب** » و درنژاد او پیغامبری نهادیم وحکم و دین « **و آتيناه اجره في الدنيا** » ومزد او باو دادیم درین جهان « **و انه في الآخرة لمن الصالحين**(۲۷) » و در آن جهان از نیکان و شایستگان است .

« **و لوطاً** » وفرستادیم لوط را « **اذ قال لقومه** » آنکه که قوم خویش را گفت: « **انكم لتاتون الفاحشة** » شما آن کار زشت میکنید « **ماسبقكم بها من احد من العالمين**(۲۸) » هیچ کس برشما پیشی نکرد با آن از جهانیان .

«ائنکم لتأتون الرجال» شما با مردان میگرائید «و تقطعون السبیل» و راه نسل‌وفرزند می‌ببرید« و تأتون فی نادیکم المنکر »ودرانجمن ناپسندهاوناشایست‌ها میکنید. « فما کان جواب قومه » نبود پاسخ قوم او اورا « الا ان‌قالوا » مگر آنچه گفتند « ائتنا بعذاب الله » عذاب‌خدای بما آر «ان کنت من الصادقین(۲۹) اگر می راست گوئی که پیغامبری .

«قال رب انصرنی » گفت‌خداوند من‌یاری‌ده مرا«علی القوم المفسدین (۳۰)» برین قوم تباه کاران .

« و لما جاءت رسلنا ابرهیم » چون در آمد فرستادگان ما بر ابراهیم « بالبشری » بشارت دادن او را [باسحق و یعقوب] «قالوا» گفتند [ابراهیم را] «انا مهلکوا اهل هذه القریة » ما هلاك خواهیم کرد مردمان این شهر را « ان اهلها کانوا ظالمین (۳۱) » که مردمان آن بر خویشتن ستمکاران اند و گناه ایشان را .

« قال ان فیها لوطاً » [ابراهیم] گفت لوط در آن [شارستان] است « قالوا » [فریشتگان] گفتند « نحن اعلم بمن فیها » ما ازتو به دانیم که‌درآن [شارستان] کیست «لننجینّه و اهله » برهانیم او را وکسان او را « الاامرأته » مگر زن او را « کانت من الغابرین (۳۲)» آن زن ازایشان بود که می‌باز بایست ماند [از لوط و فرزندان او] باهلاك شدگان .

« و لماان جاءت رسلنا لوطاً »وچون فرستادگان ما بلوط آمد «سیء بهم و ضاق بهم ذرعاً » رنجه‌شد او واندوهگین‌ازقوم‌خویش [که اکنون فرستادگان را رنج نمایند] « و قالوا لاتخف ولا تحزن » [فریشتگان] گفتند [لوط را] مترس و اندوهگین مباش « انّا منجّوك و اهلك الا امرأتك » ما رهانندهٔ توئیم و کسان تومگر زن تو « کانت من الغابرین(۳۳) » آن زن‌ازایشان‌بود که از نجات باز

ماندند و در میان تباه شد کان بماند .

« انّامنزلون علی اهل هذه القریة » ما فرو خواهیم آورد بر مردمان این شهر« رجزاً من السماء »عذابی از آسمان « بما کانوا یفسقون(۳۴) » بآن‌تباه کاری و بدی که میکردند .

« و لقد ترکنا » و آنکه باز گذاشتیم « منها » از آن [عقوبت که ایشانرا کردیم] « آیة بیّنة » نشانی روشن« لقوم یعقلون(۳۵) » گروهانی را که‌خرد دارند و عبرت دریابند .

« و الی مدین اخاهم شعیباً » و فرستادیم باهل مدین مرد ایشان شعیب « فقال یا قوم اعبدوا الله » گفت‌ای قوم اللّٰهرا پرستید « و ارجوا الیوم الآخر » و از روز پسین بترسید« و لا تعثوا فی الارض مفسدین(۳۶) » و بگزاف وتباهی‌در زمین مروید بد کاران .

« فکذّبوه » دروغ زن گرفتند شعیب را « فاخذتهم الرجفة » زلزله ایشان را فرا گرفت «فاصبحوا فی دارهم جاثمین(۳۷) » تا هم در خان ومان خویش فراهم افتادند مرده .

« و عاداً وثموداً » یاد کن عاد و ثمود را « و قدتبیّن لکم من مساکنهم » و شما را پیدا مانده است از خان و مان و نشستگاههای ایشان چیزی « وزیّن لهم الشیطان اعمالهم » و دیو بر‌آراست‌ایشان را کارهای ایشان « فصدّهم عن‌السبیل» وایشانرابر گردانید ازراه راست « و کانوا مستبصرین(۳۸) » گروهی‌بودندچست‌کار و باریك بین وزیرك‌دست .

« و قارون و فرعون و هامان »ویاد کن قارون را و فرعون را و هامان را « و لقد جاءهم موسی بالبیّنات » بایشان آمد موسی بپیغامها ونشانهای روشن « فاستکبروا فی الارض » گردن کشیدند در زمین « و ما کانوا سابقین(۳۹) »

پیش نشدند از ما و با ما بر نیامدند وبا ما نتاوستند.

«**فكلّاً اخذنا بذنبه**» همه‌را [كه كرفتیم] بگناه‌ایشان كرفتیم «**فمنهم‌من ارسلنا عليه حاصباً**» ازایشان‌بود كه برایشان باران سنك‌فرو هشتیم «**و منهم من اخذته الصيحة**» و از ایشان بود كه بانك بگرفت ایشانرا تا زهره چكید «**ومنهم‌من خسفنا به الارض**» و از ایشان بود كه بزمین فرو بردیم «**و منهم من اغرقنا**» و از ایشان بود كه بآب‌بكشتیم «**وما كان‌الله ليظلمهم**» والله بیدادكر نبود تا بر ایشان بیداد كند «**و لكن كانوا انفسهم يظلمون(۴۰)**» لیكن ایشان برخود بیداد كردند.

«**مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء**» مثل و سان‌ایشان كه فرود ازالله خدایان كرفتند «**كمثل العنكبوت اتخذت بيتا**» چون‌مثل وسان عنكبوت است كه خانه كرفت «**و انّ اوهن‌البيوت لبيت العنكبوت**» و سست تر همه خانه‌ها خانهٔ عنكبوت است كه نه كرما باز دارد نه سرما «**لو كانوا يعلمون(۴۱)**» اكر دانندی [جنز (۱)الله را خدائی نخواندندی.]

«**انّ‌الله يعلم**» الله میداند «**مايدعون‌من دونه من شيء**» آنچه‌فرود ازو خدای میخوانند «**وهوالعزيز الحكيم (۴۲)**» و او توانا است [كه باهر كس تاود] دانا است [كه داند كه عقوبت چرا باز پس میدارد].

«**و تلك الامثال نضر بها للناس**» و این مثل، و سانها می زنیم مردمانرا «**و ما يعقلها الاّالعالمون(۴۳)**» و در نیابد آنرا مكر دانایان.

«**خلق الله السموات و الارض بالحق**» الله بیافرید آسمانها و زمینها را به«كن» وسخن روان «**انّ‌في ذلك لآية للمؤمنين(۴۴)**» درآفرینش آن‌نشانی روشن است كرویدكان را.

«**اتل ما اوحي‌اليك‌من الكتاب**» میخوان آنچه پیغام دادند بتو ازین نامه

(۱) نسخهٔ (ج) : جز.

« **واقم الصلوة** » وبپای دار نماز بهنگام « **ان الصلوة تنهی عن الفحشآء و المنکر** » که نماز باز زند اززشتی وناپسند « **و لذکر الله اکبر** » و یاد الله بزرگست ومه است از یاد رهی اورا « **و الله یعلم ما تصنعون** (۴۵) » و الله میداند آنچه میکنند .

الجزء الحادی والعشرون

« **ولا تجادلوا اهل الکتاب** » وپیکار مکنید ، با اهل کتاب گزیت (۱) پذیرفته‌اند« **الا بالتی هی احسن** »مگر بوفا کردن ایشانرا« **الا الذین ظلموا منهم** » لکن با اهل شرك میکاوید و جنگ می پیوندید « **و قولوا** » و گوئید [اهل کتاب را که چیزی خوانند یا چیزی گوئید از کتاب خویش] « **آمنا بالذی انزل الینا و انزل الیکم** » بگرویدیم بآنچه فرو فرستادند بر ما و آنچه فرو فرستادند بر شما « **و الهنا و الهکم واحد** » و خداوند ما و خداوند شما یکیست « **و نحن له مسلمون** (۴۶) » و ما او را گردن نهاد گانیم .

« **و کذلك انزلنا الیك الکتاب** » و همچنان [بر **موسی** تورات فرستادیم] بر تو **قرآن** فرو فرستادیم « **فالذین اتیناهم الکتاب یؤمنون به** » ایشان که ایشانرا تورات دادیم باین **قرآن** گرویده‌اند « **و من هولاء من یؤمن به** » و از اینان [که عرب‌اند] هم کس است که گرویده‌است بآن « **و ما یجحد بایاتنا الا الکافرون** (۴۷) » و باز ننشیند از پذرفتن سخن ما مگر نا گروید گان .

النوبة لثانية

قوله تعالی ـ : « اولم یروا » **حمزه و کسائی** «اولم تروا» بتاء مخاطبه خوانند و معنی آنست که : قل یا أیّها الکفار اولم تروا کیف یبدی الله الخلق . یبدأ بفتح یا

(۱) جزیت (ج)

خوانده‌اند، و هما لغتان: يقال بدأ الله الخلق و ابداه.

اين آيت را دو تأويل گفته اند يكى آنست كه نمى بينند اين كافران كه بعث را منكر اند كه الله تعالى چون كارها در ميگيرد و مى آفريند و آنكه همان باز مى آرد، چون تابستان وزمستان و شب و روز فكما انّ اعادة فصول السنّة سايغ فى قدرته غير مستنكر، فكذلك بعث الخلق؛ معنى ديگر اولم يروا كيف خلقهم، ابتداء نطفة ثم علقة ثم مضغة ثم يعيده فى الاخرة عند البعث. از نخست خلق نبود، بيافريد و از نيست پديد آورد، آنكه بروز رستاخيز باز ايشانرا از خاك بيرون آرد. آن خداوند كه دراول خلق نبود وبيافريد و بروى متعذّر نبود قادر است كه روزرستاخيز باز آفريند، و بروى متعذّر نباشد «انّ ذلك على الله يسير» اى ـ انّ ذلك الاعادة على الله سهل هيّن لا نصب فيه.

«قل» يا محمد «سيروا فى الارض فانظروا كيف بدأ الخلق» على كثرتهم و اختلاف احوالهم لتعرفوا عجائب فطرة الله بالمشاهدة و لقاء من هو اعلم منكم امرهم بالسّير فى الارض ليلقوا من هواعلم منهم واحدّ نظراً فيخبرهم بالدقائق من العجائب، و قيل امرهم بالسير فى الارض لينظروا الى آثار من كان قبلهم و الى ما صار امرهم من الفناء فيعتبروا و يعلموا ان الله خلق الاشياء كما خلقهم و هويميتهم كما اماتهم ثم ينشئهم جميعاً فى الاخرة، فذلك قوله: «ثمّ الله ينشئ النّشأة الاخرة»، قرأ ابن كثير و ابو عمرو النّشآة بفتح الشين ممدودة ـ حيث و قعت ـ و قرأ الاخرون بسكون الشين مقصورة، نظيره الرّأفة و الرّآفة، «ان الله على كلّ شىء» من الابداء و الا عادة والنشأة «قدير».

«يعذّب من يشآء و يرحم من يشآء» فيه تقديم و تأخير: يعنى ـ اليه تقلبون فيعذب من يشاء و يرحم من يشاء، علق العذاب بالمشيّة دون الخطيئة ليعلم انه يعذب بحق ملكه والخطيئة علامة لا لاجلها يعذب و لاهى علّته. عذاب در مشيّت بست نه

در خطیئة تا معلوم‌شود که اوجلّ‌جلاله عذاب که میکند بحق ملك میکند و خطیئة علامت‌آنست نه علّت‌آن.

«و ما انتم بمعجزین فی الارض ولا فی السمآء» قال، **الفرآء** معناه – و لا من فی‌السماء بمعجز. هذا کقول **حسّان بن ثابت**:

فمن یهجوا رسول الله منکم و یمدحه و ینصره سواء.

یعنی ومن‌یمدحه‌وینصره فاضمرمن. و الی‌هذا التأویل ذهب**عبدالرحمن‌بن‌زید**، قال: معناه – لا یعجزه اهل الارض فی الارض ولا اهل السماء فی السماء ان عصوه. و قیل معناه لا تعجزوننا بان تهربوا الی الارض ام الیَ السماء، «و ما لکم من دون الله من ولیّ ولا نصیر» الولیّ الذی یدفع المکروه عن الانسان، و النّصیر – الذی یأمر بدفعه عنه. یقول: «و ما لکم» ایها الناس «من دون‌الله من ولی» یلی امرکم «و لا نصیر» ینصرکم، ای – ینصرکم من الله ان اراد بکم سوءاً.

«و الذین کفروا بآیات الله و لقآئه» الآیة، کلمات من کتاب الله، و الجمع آیات و الادلّة علی الله من خلقه آیات و اذا لم تضف الی الکتاب تناولت الادلّة دون آیات القرآن، و الکفربآیات الله الّا یستدل بها علیه و تنسب الی غیرالله و یجحد موضع النعمة فیها، و الکفر بلقآء اللـه جحود الورود علیه، و قیام الساعة و انکار الحساب و الجنّة و النار. «اولئك یئسوا من رحمتی» یوم القیامة و ذکر بلفظ الماضی‌لانّ اکثر الفاظ القیامة جاءت‌بلفظ‌الماضی‌لانّه بمنزلة ما وقع اذلاشكّ فی وقوعه. هذه الایات من قوله «و ان تکذّبوا فقد کذّب امم من قبلکم» الی قوله «فما کان جواب قومه» معترضة فیما بین القصّة تذکیراً و تحذیراً لاهل **مکة** ان یحل بهم ماحل بمن قبلهم.

ثم عاد الی قصة **ابرهیم** (ع) فقال «فما کان جواب قومه الاّ ان قالوا اقتلوه» یعنی – فما اجابواعن قوله(۱): «اعبدوا الله و اتقوه» الاّ ان قال بعضهم لبعض

(۱) درنسخ دیگرفما اجابوا ابرهیم عن‌قوله

« اقتلوه اوحرّ قوه » ففعلوا ، « فانجاه الله من النّار » ولم یسلّطها علیه بل جعلها برداً و سلاماً . قال کعب ما احرقت منه الاّ و ثاقه ، « انّ فی ذلك » ای ـ فیما فعلوا به و فعلنا « لآیات » علامات لهم علی انّ العاقبة للمومنین .

« و قال انّما اتّخذتم من دون الله اوثاناً مودّة بینکم فی الحیوة الدّنیا» یعنی ـ انکم تعبدون هذه الاوثان لالحجة قامت بذلك ، بل لتتوادّوا بها و تتحابّوا علی عبادتها و تتواصلوا کما یتحاب المؤمنون علی عبادة الله . ابراهیم قوم خود را گفت ـ که بت پرستان بودند ـ شما این بتان را که می پرستید نه از آن می پرستید که شما را حجّتی است وبیّنتی بر پرستش آن لکن میخواهید تا شمارا درعبادت آن بتان اجتماعی باشد و دوستی با یکدیگر ، تا یکدیگر را اتبّاع میکنید و بران اتباع دوست یکدیگر میشوید هم چنان که مؤمنان در عبادت الله با یکدیگر مهر دارند ودوستی آنکه گفت : « فی الحیوة الدّنیا ثمّ یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم بعضاً» این مهر و این دوستی شما در دنیا است و روز قیامت منقطع گردد و از آن دوستی هیچ نفع بشما باز نیاید بلکه باعداوت گردد ، و نه چون دوستی مومنان بود که در قیامت بماند و نفع آن پدید آید . همانست که جای دیگر گفت : « الا خلاّء یومئذ بعضهم لبعض عدوّ الاّ المتقین »

...«مودّة بینکم» درین حروف سه قراءت است ابن کثیر و کسائی و یعقوب مودّة برفع خوانند بی تنوین . « بینکم » حفص بر معنی اضافت ، یعنی ـ هی مودّة بینکم کقوله : «لم یلبثوا الاّ ساعة من نهار بلاغ » ای هذا بلاغ . حمزه و حفص « مودّة» بنصب خوانند بی تنوین « بینکم » بر اضافت ، یعنی اتخذتم مودّة بینکم . باقی «مودّة» منصوب خوانند بتنوین « بینکم » منصوب علی الظرف .

«ثمّ یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم بعضاً » تتبرّأ الاوثان من عابدیها ویشتم عابدوا الاوثان الاوثان لکونها سبباً لهم الی العذاب . وقیل تتبرّاء القادة من

الاتباع ویلعن الاتباع القادة، «و مأویکم النّار و ما لکم من ناصرین» ای - مصیرکم جمیعاً الی النار، ولا یجد احد منکم ناصراً ینصره ولا مانعاً یمنعه من عذاب الله.

«فآمن له لوط» آمن له و آمن به فی المعنی متقارب. **ابراهیم**(ع) بعد از آن که نجات یافت از آتش **نمرود**، **لوط** بوی ایمان آورد، از جملهٔ قوم وی. ولوط گفت: «انّی مهاجر الی ربّی» ای - مهاجر من خلفی من قومی مقرباً الی ربّی. و بیشتر مفسران بر آنند که: «انی مهاجر» سخن **ابراهیم** است، هجرت کرد **ابراهیم** و با وی **لوط** بود و **ساره** زن وی. گفته‌اند لوط ابن عم وی بود، و قیل هو ابن اخیه و **ساره** دختر عم وی بود، و قیل هی ابنة ملك حرّان. هاجر **ابرهیم من کوثی** سواد الکوفة الی الشام. و قیل هاجر من **حرّان** الی **فلسطین**. قال **مقاتل** هاجر **ابرهیم** و هو ابن خمس وسبعین سنة، و هو اول من هاجر فی الله، «انّه هو العزیز» لا یغلب من هاجر الیه، «الحکیم» فیما امر به من الهجرة.

«ووهبنا له اسحق» و لداً، «و یعقوب» ولد ولد ولم یذکر **اسمعیل** هاهنا لشهرته و عظم شأنه، «و جعلنا فی ذرّیته النّبوة» ای - فی ذریة **ابرهیم** فانّه شجرة الانبیاء. و قیل ان الله لم یبعث نبیّاً بعد **ابرهیم** الاّ من نسله، «و الکتاب» لم یرد بالکتاب کتاباً و احداً انما هو للجنس لانه مصدر و المراد به التوریة و الانجیل و الزبور و الفرقان «و آتیناه اجره فی الدّنیا» یعنی - الثناء الحسن و لسان الصدق و التّولی من اهل الملك علی اختلافهم. و قیل الولد الصالح، و قیل بقا ضیافته عند قبره ولیس ذلك لغیره من الانبیاء، و قیل هو انّه اُری مکانه فی الجنّة، «و انّه فی الاخرة لمن الصّالحین» ای فی زمرة الصالحین، مثل **آدم** و **نوح** قاله **ابن عباس**.

«ولوطاً» منصوب بالارسال، ای - و ارسلنا لوطاً. و قیل و اذکر لوطاً، «اذ قال لقومه انّکم لتأتون الفاحشة» قرأ **ابوعمرو** و **حمزة** و **الکسائی** و **ابوبکر** «ائنّکم» بالاستفهام، و قرأ الباقون بالاستفهام و اتفقوا علی استفهام الثانیة «لتأتون الفاحشة»

وهی اتیان الرجال ، « ما سبقکم بهامن احد من العالمین » .

«ائنّکم لتأتون الرجال و تقطعون السّبیل» یعنی ـ تقطعون سبیل النسل بایثار الرجال علی النساء و قیل تقطعون السّبیل بالقتل و اخذ الاموال. وقیل تقطعون السّبیل باللواط بالغرباء حتی انقطع الناس عن طریقهم « وتأتون فی نادیکم المنکر» النّادی ـ مجمع القوم ـ للسمر و الانس ، و جمعه اندیة و النّدی ایضاً و جمعه نُدی و ندی .

امّ‌هانی بنت ابی طالب گفت از رسولخدا پرسیدم که این منکر چه‌بود که الله تعالی میگوید « وتأتون فی نادیکم المنکر » گفت افسوس میکردند بر مردمان و بسر انگشت‌سبّابه و ناخن انگشت ستبر سنگ بمردم می انداختند . و فی الحدیث عن النبی (ص) قال ایّاکم و الخذف فانّه لا یبلی عدوّاً و لایقتل صیداً و لکن یفقأ العین و یکسر السن . و قیل کانوا یتضارطون فی مجالسهم ، در انجمن مردم باد رها میکردند . **عبدالله سلام** گفت : کان‌یبزق بعضهم بعضاً خیو بریکدیگر میانداختند و قیل کانوا یجامعون فی‌المحافل فعل الحمیر . و عن **مکحول** قال : من اخلاق قوم **لوط** لعب الحمام و الصفیر و الجلاهق و الخذف و مضغ العلك و تطریف الاصابع بالحناء .

. . . « فما کان جواب قومه الاّ ان قالوا ائتنا بعذاب الله‌ان کنت‌من الصادقین» انّ العذاب نازل بنا .

فعند ذالك « **قال** » لوط « رب انصرنی علی القوم المفسدین » بتحقیق قولی فی العذاب .

« و لمّا جاءت رسلنا ابرهیم بالبشری » ای ـ جاؤه ببشارة **اسحق** و من وراء **اسحق** ، **یعقوب** . گفته‌اند معنی این آیت آنست که ربّ العالمین دعاء **لوط** اجابت کرد که گفته بود :« ربّ انصرنی علی القوم المفسدین » و فریشتگان فرستاد تا قوم

او را عذاب کنند، و ایشانرا فرمود که نخست بابراهیم بر گذرید و او را بشارت دهید که الله تعالی دعاء **لوط** اجابت کرد و ما رافرستاد تا عذاب فرو گشائیم بر ایشان و لوط را و هر که بوی ایمان آورد برهانیم. اینست که رب العالمین گفت: «انّا مهلکوا اهل هذه القریة انّ اهلها کانوا ظالمین» مصرّین علی کفرهم.

ابراهیم گفت «انّ فیها لوطاً» از آن که در کار **لوط** اندوهگین بود با ایشان جدال در گرفت، گفت: ارایتم ان کان فیها عشرة ابیات من المسلمین تهلکونهم، فقالت الملائکة: لیس فیها غیر بیت من المسلمین، فذلك قوله: «نحن اعلم بمن فیها» ای - نحن نعلم من فیها من المؤمنین و الکافرین. قال **عبدالرحمن بن سمرة**: انّ قوم لوط کانوا اربع مائة الف «لننجّینّه»، قرأ **حمزة و الکسائی و یعقوب** «لننجینّه» بالتخفیف و قرأ الباقون بالتّشدید «و اهله الاّ امرأته کانت من الغابرین» ای - الباقین فی العذاب.

«ولمّا ان جآءت رسلنا» من الملائکة «لوطاً» وحسب انهم من الانس «سیٓ بهم» ای - بالقوم «و ضاق بهم» ای - بالملائکة. یقال سیٓ فلان بکذا اذا رأی برؤیته ما یسوءه و یقال ضقت بهذا الامر «ذرعاً» وعجزعنه ذرعی وذراعی اذا اشتد علیك وعجزت عنه. و قیل «سیٓ بهم» ای - ساءه مجیٓ الرسل لمّا طلبوا منه الضّیافة لما یعلم من خبث قومه، و ذلك انّه لم یعرف الملائکة انّما رأی شبّاناً، مُرداً حساناً بثیاب حسان و ریح طیّبة «و ضاق بهم ذرعاً» ای - ضاق علیه الامر بسببهم «و قالوا» ای - قالت الرّسل للوط «لا تخف» علینا من قومك «ولاتحزن» بسببنا «انّا منجّوك و اهلك الا امرأتك» قرأ **ابن کثیر وحمزة والکسائی و ابو بکر ویعقوب** منجوك بالتخفیف و قرأ الآخرون بالتشدید.

«انا منزلون» قرأ **ابن عامر** بالتشدید و الاخرون بالتخفیف «علی اهل هذه القریة» یعنی **سدوم** و کانت مشتملة علی سبع مائة الف رجل «رجزاً من السّمآء» ای - عذاباً من السّماء «بما کانوا یفسقون» یعنی - بسبب فسقهم و خروجهم عن طاعة

الله و رسوله . فانتسف **جبرئیل** المدینه و ما فیها باحد جناحیه فجعل عالیها سافلها و تبعت الحجارةمن کان غائبا .

« و لقد ترکنا منها آیة بیّنة » ، ـ من ـ هاهنا للتّبیین لا للتبعیض، فلیس یعنی انـّه بقی بعضهم آیة ، و انما المعنی ترکنا القریة بما فعلنابها « آیة » و عظة لمن تفکـّر و عقل . ثم اختلفوا فی الایة البیّنة المتروکة ، فقال بعضهم ترك الله بعض الاحجار الّتی امطرت علیهم علی کل حجر اسم من اهلك به . فمن ذهب الی **الشام** و اتی علی قریة **لوط** رأی من تلك الحجارة . و قیل انـّها بقیة الانهار الّتی کانت بارضهم و صار ماؤها اسود منتناً یتأذی الناس برائحته من مسافة بعیدة. و قیل ترك بعض دیارهم منکوسة عبرة وعظة للناس .

« و الی مدین» ای ـ و ارسلنا الی **مدین** « اخاهـم شعیباً » و کان مـرسلا الی **بنی مدین بن ابرهیم** . قال **قتادة** ارسـل **شعیب** الـی امّتین : الی اهـل **مدین** و الی اصحاب **الایکة** « فقال یا قوم اعبدواالله وارجوا الیوم الاخر» ، ای ـ خافوا الیوم الاخر و احذروه . و قیل هو من الرّجاءِ ای ـ اقرّوا به وصدّ قوه و تیقنوه ، لانّ الراجی للشیء عالم بهغیر منکر ولانـّه لم یوجد الرّجاء فی کلامهم بمعنی الخوف الاّ اذا قارنه الجحد « ولا تعثوا فی الارض مفسدین» یعنی ـ لا تسعوا فی الارض بالفساد .

« فکذّبوه» ای ـ کذّبوا شعیباً « فاخذتهم الرّجفة » ، ای ـ الزلزلة الشدیدة حتی تهدّمت علیهم دورهم و ماتوا بذلك ، «فاصبحوا فی دار هم جاثمین » میّتین ، بارکین علی رکبهم ، مستقبلین بوجوههم الارض . و قیل الرّجفة ـ زعزعة الارض تحت القدم ـ و منه الارجاف وهو من الاخبار ما یضطرب الناس لاجله من غیر تحقّق به .

« و عاداً وثموداً »ای ـ و اهلکنا **عاداً** و **ثموداً** « و قد تبیّن لـکم» یا اهل **مکة** « من مساکنهم » منازلهم **بالحجر** و **الیمن** ، » من «هاهنا للتّبعیض و الضمیر راجع الی **ثمود** بهـا بقیّة دورهم و بساتینهم و نخیلهم، « وزیّن لهم الشیطان اعمالهم » من

الکفر و المعاصی « فصدّهم عن السبیل » الذی وجب علیهم سلوکه و هو الایمان باللّٰه ورسله « و کانوا مستبصرین » ذوی بصائر یمکنهم تمیز الحق من الباطل. و قیل « و کانوا مستبصرین » یعنی ـ ثمود و استبصارهم حذقهم فی جوب الصخر بالوادی بیوتاً، و قال فی موضع آخر: « فارهین ».

« و قارون و فرعون و هامان و لقد جآءهم موسی بالبیّنات » ای ـ بالواضحات من الآیات « فاستکبروا » فتکبّروا وتعظّموا علیها بترک الایمان والتصدیق « وما کانوا سابقین » فائتین. بل ادرکهم العذاب. یقال لمن فات طالبه سبق واللّٰه تعالی طالب کلّ مکلّف بجزاء عمله ان خیراً فخیراً وان شرّاً فشرّاً.

« فکلّاً اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه حاصباً » و هم قوم لوط. والحاصب الحجر: ای ـ ارسلنا علی قوم لوط حجارة من سجّیل منضود. و قیل الحاصب ـ الرّیح العاصفة التی فیها الحصباء و هی حصی صغار سلّطها اللّٰه علی عاد فاهلکهم « و منهم من اخذته الصّیحة » وهم ثمود صاح جبرئیل (ع) بهم صیحة فزهقت ارواحهم و کذلك قوم شعیب، « و منهم من خسفنا به الارض » یعنی قارون و قومه، « و منهم من اغرقنا » یعنی فرعون و اصحابه و قوم نوح، « و ما کان اللّٰه لیظلمهم » ای لیضع عقوبته فی غیر موضعها، « و لکن کانوا انفسهم یظلمون » بالکفر والتکذیب.

« مثل الّذین اتّخذوا » ای ـ صفة الذین اتخذوا، و المثل و النظیر واحد، والمثل قول سائر ویشبّه فیه حال الثانی بالاول یقول تعالی. « مثل الذین اتّخذوا من دون الله اولیآء » یعنی ـ الاصنام یرجون نصرها ونفعها عند حاجتهم الیها « کمثل العنکبوت اتّخذت بیتاً » لنفسها فیما (۱) یکنّها فلم یغن عنها بناؤها شیئاً عند حاجتها الیه؛ فکما انّ بیت العنکبوت لا یدفع عنها برداً ولا حرّاً ، کذلك هذه الاوثان لا تملك لعابدیها نفعاً ولا ضرّاً و لا خیراً ولا شرّاً ، « و انّ اوهن البیوت » ای ـ اضعف البیوت « لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون » ای ـ لو کانوا یرجعون الی علم لعلموا انّ

(۱) کما (ج)

وثناًمن‌حجارة لايغنى عنهم‌من‌الله شيئاً ولم يتّخذوامن‌دون‌الله وليّاً . قال‌**يزيد بن ميسرة** العنكبوت‌شيطان مسخه‌الله عزّوجل وقال‌**على بن ابيطالب** (ع)«طهّروا بيوتكم‌من نسج العنكبوت فانّ تركه فى البيوت يورث الفقر » .

« انّ الله يعلم‌مايدعون من دونه من شىء» قرأ اهل **البصرة** و **عاصم** « يدعون» بالياء اى ـ يعلم مايدعوا هؤلاء الكفار الذين اهلكناهم من الامم من دونه من شىء وثن اوصنم او ملك اوجن ، و قرأ الآخرون بالتّاء خطاباً بالمشركى **قريش** ، اى ـ يعلم ما تدعون انتم من‌دونه‌من شىء ، والمعنى ـ انّ الله يعلم ايها القوم حال ماتدعون من دونه من شىء انه لاينفعكم ولا ينصركم ان اراد‌الله بكم سوء . و فى هذا الكلام ضرب من الوعيد كقول القائل لمن يتهدّده انى عالم بما تصنع و انه غير خاف على « و هو العزيز » فى انتقامه‌من اعدائه « الحكيم » فى تدبير خلقه .

« وتلك الامثال نضربها للنّاس » المثل ـ كلام‌يتضمن تشبيه الآخر بالاوّل ، يريد امثال القرآن‌التى‌شبّه بهااحوال كفارهذه الامّة باحوال كفار الامم المتقدمة «نضربها» اى ـ نبيّنها للناس يستبدلوا بها و ليتفكروا فى معانيها « و ما يعقلها » اى ما يعقل الامثال « الّا» العلماء الذين يعقلون عن‌الله .عن **جابر بن عبدالله** انّ النبى (ص)تلاهذه الآيه ثمّ قال : « العالم من عقل عن الله فعمل بطاعته و اجتنب سخطه ».

« خلق الله السموات و الارض بالحقّ» بقوله الحق ، و قيل للحق الذى اراد اقامته فى خلقه . و قيل لم يخلقها باطلالغير شىء بل لامرٍما « انّ فى ذلك » اى ـ فى خلقها « لآية » لدلالة « للمؤمنين » على قدرته و توحيده و خصّ المؤمنين بالذكر لانتفاعهم بها .

« اتل ما اوحى اليك من الكتاب » اى ـ اقرأ **القرآن** و اتّبعه . و قيل اقرأ على‌اهل **مكة** ما انزل الله من **القرآن** و عظهم بما فيه من المواعظ و كلّفهم ما فيه من الفرائض « و اقم الصّلوة انّ الصّلوة تنهى عن‌الفحشآء و المنكر » الفحشاء ـ ما قبح من الاعمال ـ ، و المنكر ـ ما لا يعرف فى الشّرع ـ قال **ابن مسعود** و **ابن‌عباس** :

فی الصّلوة منتهٍ مزدجر عن معاصی الله فمن لم تأمره صلوته بالمعروف و لم تنه عن المنکر لم یزدد بصلوته من الله الاّ بعداً. و قال **الحسن** و **قتادة** من لم تنهه صلوته عن الفحشاءِ و المنکر فصلاته و بال علیه. و عن **انس** قال: کان فتی من الانصار یصلی الصلوات الخمس مع **رسول الله**«ص» ثم لایدع شیئاً من الفواحش الاّ رکبه. فوصف لرسول الله (ص) حاله فقال انّ صلاته تنهاه یوماً فلم یلبث ان تاب و حسن حاله. و قال **ابن‌عون** معنی الآیة: ان الصلوة تنهی صاحبها عن الفحشاءِ و المنکر مادام فیها. و قیل اراد انّه یقرأ القرآن فی الصلوة فالقرآن ینهاه عن الفحشاء و المنکر. وفی الخبر فی بعض الروایات قیل یا رسول الله انّ فلاناً یصلّی بالنهار و یسرق باللیل. فقال انّ صلاته لتردعه. و قال النبی (ص): «لا صلوة لمن لم یطع الصلوة، و اطاعة الصلوة ان ینتهی عن الفحشاءِ و المنکر». «و لذکر الله اکبر» له معنیان، احدهما، انّ ذکر الله کبیر، کقوله عزّ و جلّ: «وهو اهون علیه» ای ـ هوهیّن علیه: و نظائره فی **القرآن** کثیرة، و المعنی الثانی انّ ذکرالله للعبد اکبر من ذکر العبد ایّاه. ویروی هذا الکلام عن رسول الله (ص) قال: «ذکر الله ایّاکم اکبر من ذکرکم ایّاه». قالت الحکماءِ لانّ ذکرالله للعبد علی الاستغناء و ذکر العبد ایّاه علی حدّ الافتقار و لانّ ذکر العبد لجرّ منفعة اولدفع مضرّة، و ذکر الله سبحانه ایّاه للفضل و الکرم. و قیل لانّ ذکره لک بلا علّة و ذکرک مشوب بالعلل، وقیل لانّ ذکر العبد مخلوق و ذکره جلّ جلاله غیر مخلوق. و قال **الحسن**: معناه، و لذکر الله نفسه اکبر من ذکر العبد له فیکون هذا تنبیهاً علی انّ ذکره بما اختاره لنفسه اولی. و قیل و لذکر الله فی الصلوة اکبر من خارج الصلوة. و قیل و لذکر الله اکبر من سایر ارکان الصلوة. و یحتمل ان تأویل ذکر الله ـ الصلوة ـ کانّه قال: و الصلوة اکبر من سائر العبادات. و قال **ابن‌عطاء** «و لذکرالله اکبر» من ان تبقی معه المعصیة. و فی بعض الاخبار: الدنیا ملعونة ملعون ما فیها الّا ذکرالله عزّوجلّ اوعالماً او متعلّماً. قالت الحکماءِ: و انّما کان الذکر افضل الاشیاء لانّ ثواب

الذّكر الذّكر . قال الله تعالى : « فاذكرونی اذكركم »و يشهد لذلك قول النبی(ص) يقول الله عزّوجل : « انا عند ظن عبدی و انا معه حين يذكرنی ، فان ذكرنی فی نفسه ذكرته فی نفسی ، وان ذكرنی فی ملأ ذكرته فی ملأ خير منهم » . و قيل « و لذكر الله اكبر »ای ذكر الله افضل الطاعات بدليل ما روی **ابو الدرداء** ،قال: قال **رسول الله** (ص) « الا انبّئكم بخير اعمالكم و ازكاها عند مليككم و ارفعها فی درجاتكم و خير من اعطاء الذهب و الورق و ان تلقوا عدوّكم فتضربوا اعناقهم و يضربوا اعناقكم قالوا : ماذاك يا رسول الله ؟ قال : ذكر الله عزّوجل و عن **ابی سعيد الخدری** عن **رسول الله** (ص)انّه سئل ایّ العباد افضل درجة عند الله عزّوجل يوم القيامة ؟ فقال: الذاكرون الله كثيراً . قالوا : يا رسول الله و من الغازی فی سبيل الله ؟ فقال : لوضرب بسيفه الكفّار و المشركين حتی يكسر او يختضب دماً لكان الذاكرون الله كثيراً افضل منه درجة » و روی انّ اعرابيّاً قال يا رسول الله ایّ الاعمال افضل ؟ قال : «ان تفارق الدنيا و لسانك رطب من ذكر الله » . و روی انّه قال (ص) « سيروا سبق المفرّدون ».قالواو ماالمفرّدون يارسول الله ؟ قال :« الذاكرون الله كثيراً والذاكرات»

قوله : « والله يعلم ما تصنعون » لا يخفی عليه شیء .

«ولا تجادلوا اهل الكتاب » مفسّران درين آيت سه قول گفته اند : **قتاده** گفت اين آيت منسوخ است وناسخها قوله « قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر » الآيه ، قول دوم قول **ابن زيد** است گفت:آيت محكم است منسوخ نيست ومراد مؤمنان اهل كتاب اند:**عبدالله سلام** و اصحاب وی . رب العالمين رسول را می فرمايد كه با ايشان بر وفق و لطف سخن گوی نه بجدال تا اسلام بدل ايشان شيرين شود وقرآن كه نيكوترين سخنان است بر ايشان خوان آنگه كفار يهود كه هم اهل كتاب اند مستثنی كرد ، گفت : « الا الذين ظلموا منهم » بالاقامة علی الكفر فانهم يجادلون مگر ايشان كه بر كفر بايستند و مسلمان نشوند كه با ايشان بجدال و خصومت وخشونت

سخن باید گفت چنان که رب العزه گفت: «جاهد الکفّار والمنافقین واغلظ علیهم» وقال فی موضع آخر: «و لیجدوا فیکم غلظة». قول سوم **مجاهد** گفت: آیت محکم است و مراد اهل ذمت اند، و المجادلة هی المجادلة بالسّیف «بالّتی هی حسن» هی الوفاء بالذمّة. میگوید بااهل ذمت که‌جزیت پذیرفته‌اند محاربت مکنید و با ایشان بوفاء ذمت بازآئید. «الاّ الّذین ظلموا منهم» مگر کسی که از جزیت دادن بازایستد از ایشان. و قیل مجازالآیة «الاّ الذین ظلموکم» لان جمیعهم ظالم بالکفر. قال بعضهم نزلت هذه الایة فی وفد نجران «و قولوا آمنّا بالّذی انزل الینا و انزل الیکم» یعنی اذا اخبرکم واحد منهم ممن قبل‌الجزیة بشیٔ مما فی کتبهم فلا تجادلوهم علیه و لا تصدقوهم و لا تکذبوهم «و قولوا آمنّا بالذی انزل الینا و انزل‌الیکم». «و الهنا والهکم واحد و نحن له مسلمون». قال رسول اللّه (ص) ماحدّثکم اهل الکتاب عن شیٔ فلاتصدّقوهم ولاتکذبوهم‌وقولوا آمنا بالذی‌انزل‌الیناوانزل الیکم‌وقال(ص)لاتسألوا اهل الکتاب عن‌شیٔ فانهم ان یهدوکم و قدضلّوا. و قال **عبدالله بن عباس** تسألون اهل الکتاب عن کتبهم و عندکم القرآن احدث الکتب عهداً بالرحمن محضاً لم‌یشب. و عن **ابی هریره** قال: اهل الکتاب یقرؤن **التوریة** بالعبرانیة و یفسرونها بالعربیّة‌لاهل الاسلام، فقال **رسول الله** (ص): لاتصدّقوا اهل‌الکتاب و لاتکذبوهم «و قولوا آمنّا بالذی انزل الینا و انزل الیکم و الهنا و الهکم واحد و نحن له مسلمون».

«و کذلک انزلنا» ای ـ کما انزلنا الیهم الکتب انزلنا «الیک الکتاب» یعنی ـ **القرآن** «فالّذین آتیناهم الکتاب یؤمنون به» یعنی **عبدالله بن سلام** و اصحابه یؤمنون **بمحمد** و **بالقرآن** و «من هؤلاء» یعنی ـ اهل **مکة** «من یؤمن به» وهم مؤمنوا اهل **مکة** من **العرب**، «و ما یجحد بآیاتنا الاّ الکافرون» و ذلک انّ **الیهود** عرفوا انّ محمداً نبیّ والقرآن حق، فجحدوا: و الجحود اکثر ما یقال فی انکار اللّسان و القلب عارف.

النوبة الثالثة

قوله : « اولم يروا كيف يبدیء الله الخلق ثمّ يعيده » ابداء و اعادت خلق ازروی ظاهر نشأة اولی و نشأة اخری است و از روی باطن اشارت است فرا تغیّر اوقات و تکرّر احوال ارباب‌القلوب ، گهی درقبض باشند و گهی در بسط ، گهی‌در هیبت گهی درانس،ساعتی غیبت بر ایشان‌غالب ، ساعتی‌حضور ، ساعتی سکر ، ساعتی صحو،ساعتی بقا ، ساعتی فنا ، بنده آن‌ساعت که درقبض باشد و درهیبت‌حدّوی دراظهار بندگی تا طمع مغفرت بود وخوف‌عقوبت، چنانك رب العزّه گفت : « یدعوننا رغبا و رهبا » .

باز چون قدم درعالم بسط نهد و شواهدانس بیند ازحول وقوت خویش محرر شود ، از ارادت وقصدخویش‌مجرّد گردد، بفتوح‌تجریدزندگانی کند، «تریدون وجهه» مقصد و قبلهٔ همت وی گردد .

نفس وی درین حال چنان باشد که‌شبلی گفت از سرمستی و بیخودی که : در قیامت‌هر کسی راخصمی خواهد بود و خصم آدم منم تا چرا برراه من عقبه کرد تادر گلزاراوبماندم . گاهی که‌دربسط بودچنین میگفت و گاهی که در قبض بودمیگفت: ذلّی عطّـل‌ذلّ الیهود.باز دیگر باره اورا بابسط وانس‌دادندتا میگفت: « این‌السّموات والارضون حتی احملهاعلی شعرة جفن عینی ».اینست معنی «تکراراحوال» که ابداء و اعادت بوی اشارت است و مصداق این از عزّت قرآن است که گفت جلّ جلاله «لترکبنّ‌طبقاًعن‌طبق»، ای ـ حالاً بعدحال و از سیـرت و روش مصطفی (ص)آنست که‌روزی میگفت : « اناسیّد ولد آدم » باز در حال قبض میگفت : «ما ادری ما یفعل

بی‌ولابکم‌لیت‌ربّ محمّد لم یخلق‌محمّداً» باز درحالت‌انس‌میگفت: «لست کاحد کم اظلّ عند ربی یطعمنی‌و یسقینی».

پیر طریقت این معنی برمزی‌عجیب بیرون داده و گفته: «الهی‌برهزاران‌عقبه بگذرانیدی و یکی ماند، دل من خجل ماند از بس که ترا خواند، الهی بهزاران‌آب بشستی تا آشنا کردی با دوستی و یك شستنی‌ماند، آن که مرااز من بشوی تا ازپس خود بر خیزم و تومانی، الهی هر گز بینما روزی بی محنت خویش؟ تا چشم باز کنم و خودرا نبینم در پیش.

«یعذّب من یشآء و یرحم من یشآء» آنرا که خواهد باوی عدل کند و از بر خویش براندو آنرا که خواهد باوی‌فضل کند وبلطف خویش بخواند. همه درمشیّت ازلی بسته و بی علت آن حکم بر وی رانده، نه آنکس که با وی فضل کرد بعلت طاعت کرد و نه او که باوی عدل کرد از بهر معصیت کرد، کاری است در ازل ساخته و حکمی رفته چنان که‌الله خواسته.

پیرطریقت گفت: آه از قسمتی پیش ازمن رفته، فغان‌از گفتاری که خودـ رائی گفته، چه سود اگر شادزیم یا آشفته، ترسان از آنم که آن قادر در ازل چه گفته: «یعذّب من یشآء» بالخذلان «و یرحم من یشآء» بتوفیق الاحسان. «یعذب من یشاء» بالکفران «و یرحم من یشاء» بالایمان. «یعذب من یشاء» بتفرقة القلب «و یرحم من یشاء» بجمع الهمم، «یعذب من یشاء» بالقائه فی ظلمة التدبیر «ویرحم من یشاء» باشهاد جریان التقدیر، «یعذب من یشاء» بحبّ الدنیا و بمنعها عنه «و یرحم من یشاء» بزهده فیها و بسطها علیه «یعذب من یشاء» باعراضه عنه و «یرحم من یشاء» باقباله علیه.

«و ما انتم بمعجزین فی الارض و لافی السّمآء» بل تقلّب الجملة فی القبضة و یجری علیهم احکام‌التقدیر، جحدوا ام وحّدوا، اقبلوا ام اعرضوا.

« والذین کفروا بایات‌الله ولقآئه اولئك یئسوامن رحمتی» کافران را در دنیا این عقوبت تمام است که‌از رحمت‌الله نومیداند و مؤمنان را میگوید هر چند گزاف کاران بودید و گناه کردیداز رحمت الله نومید مباشید : « لا تقنطوا من رحمة‌الله » بدان که تأثیر رحمت الله درحق بندگان بیش از تأثیر غضب است و در قرآن ذکر صفات رحمت بیش از ذکر صفات غضب است . و در خبر است که: « سبقت رحمتی غضبی » این رحمت و غضب هر دو صفت حق است جل جلاله و روا نباشد که گوئی یکی پیش است و یکی پس یایکی بیش است و یکی کم زیرا که‌اگریکی‌بیش گوئی دیگر را نقصان لازم آید و اگر یکی پیش گوئی دیگر را حدوث لازم آید . پس مراد ازین تأثیر رحمت است یعنی پیشی کرد تأثیر رحمت من بر تأثیر غضب من ، تأثیر غضب اوست نومیدی‌کافران ازرحمت او تا میگوید جل جلاله : « اولئك یئسوا من رحمتی » و تأثیر رحمت اوست امید مؤمنان بمغفرت او ، و دل نهادن بر رحمت او تا میگوید : « اولئك یـرجون رحمت الله » .

آن کافر که از رحمت الله نومید است و بت اورا در پیش است مثل وی راست مثل عنکبوت است که خانه میسازد خانه‌یی سست بی حاصل ، نه آنرا بنیادی که بر جای بدارد،نه دیواری که‌بوی پناه گیرد ، نه سقفی که بپوشد ، نه در سرما بکار آید نه در گرما ، و انکه چنان‌سست وضعیف بود که باندك بادی زیرو زبر گردد وخراب شود . اینست مثل بت پرست ، مـی پندارد که در کاریست یا در پناهی « وهم یحسبون انـهم یحسنون صنعاً ـ ویحسبون انهم علی شیء »و من امل‌السراب شراباً لم یلبث الّا قلیلاً حتی یعلم انه کان تخییلا .

قوله « انّ الصّلوة تنهی عن الفحشآء و المنکر » یعنی من شأن‌المومن ان ینتهی عن الفحشاء والمنکر ، کما قال :« و علی‌الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین » یعنی ـ ینبغی للمؤمن ان یتوکل علی الله ، ثم لورأیت واحداً منهم لایتوکل لایخرج به عن‌الایمان،

کذلك من لم‌ينته عن الفحشاء و المنكر ليس يخرج صلوته عن كونها صلوة . و قيل معناه الصلوة الحقيقه ما تنهى صاحبها عن الفحشاء و المنكر . فان‌كانت و الاّ فصورة الصلاة لا حقيقتها . و قيل الفحشاء ـ الدنيا ـ و المنكر ـ النفس ـ و قيل الفحشاء ـ المعاصى ـ و المنكر ـ الحظوظ ـ . و قيل الفحشاء ـ رؤية الاعمال ـ ، و المنكر ـ طلب العوض عليها ـ ثم قال : « و لذكر الله اكبر » يعنى اكبر من ان يبقى معه للفحشاءِ و المنكر سلطان ، بل لحرمة ذكره زلّات الذاكر مغفورة و عيوبه‌مستورة . نظيره‌قوله‌تعالى« والّذين‌اذافعلوا فاحشةاوظلموا انفسهم ذكرواالله فاستغفروالذنوبهم ومن‌يغفرالذنوب الّاالله ».

۳ ـ النوبة الاولى

قوله تعالى : «و ما كنت تتلوا من قبله من كتاب »تو‌پیش از این [قرآن] هیچ‌نامه‌ای‌نخواندی«ولا تخطّه يمينك » وبدست‌خویش هر گزننوشتی « اذاً لارتاب المبطلون(۴۸) » اگر چنان بودی که تو نویسنده بودی [یا پیش از قرآن نامه ای خوانده بودی] آنکه در گمان افتادندی (۱) کژراهان و کژروان .

« بل‌هو آیات‌بیّنات »[ساختهٔ تو نیست] بل که‌این نامه سخنانی است روشن پیدا بی گمان،« فی صدور الذين اوتوا العلم »در دلهای ایشان که ایشانرا دانش داده‌اند ، « و ما يجحد بآياتنا الّاالظالمون (۴۹) » و باز نه نشیند از پذیرفتن‌سخنان ما مگر ستمکاران .

« وقالوا لولا انزل عليه‌آيات‌من‌ربّه » گفتند چرا برواز (۱) خداوند او

(۱) افتیدید (الف)

نشانهائی فرو نیاید « **قل انّما الآیات عندالله** » گوی(۱) نشانها بنزدیك الله است ، « **و انّما انا نذیر مبین**(۵۰) » و من رسانندهٔ بیم نمایم آشکارا .

« **اولم یکفهم** » بسنده نیست ایشانرا ، « **انّا انزلنا علیك الکتاب** » که ما فرو فرستادیم برتو این نامه ، «**یتلی علیهم** » تا میخوانند بر ایشان ، «**انّ فی ذلك لرحمة** » درین نامه براستی که بخشایشی است [ازما] « **و ذکری لقوم یؤمنون**(۵۱) » و یادکاری گرویدگانرا .

« **قل کفی بالله** » بگوالله بسنده است ، « **بینی و بینکم شهیداً** » میان من و میان شما [که اهل کتاب اید] گواه راست ، « **یعلم ما فی السموات و الارض** » [و] میداند او که در آسمان و زمین [چه می بود] ، « **و الذین آمنوا بالباطل** » این مشرکان اند که بگرویدند بچیز ناچیز ، « **و کفروا بالله** » وبخدای کافر شدند « **اولئك هم الخاسرون**(۵۲) » ایشان آنند که زیان کاران اند .

«**و یستعجلونك بالعذاب** » می شتابانند تـرا بعذاب آوردن [به ایشان] ، « **و لولا اجل مسمّی** » و اگر نه هنگامی نامزد کرده اید [زندگانیهای ایشانرا] « **لجائهم العذاب** »عذاب آمدی بایشان ، « **و لیاتینّهم بغتة** » و حقا که آخر بایشان آید[عذاب] ناگاه ، « **و هم لا یشعرون**(۵۳) » وایشان نمیدانند [که عذاب آید بایشان و ایشان ناآگاه] .

«**یستعجلونك بالعذاب** » می‌شتابانند ترا بعذاب آوردن « **و انّ جهنّم لمحیطة بالکافرین**(۵۴) » و دوزخ [رسیدنی است] بکـافران فرو گیرد گـرد ایشان [روزی] .

« **یوم یغشیهم العذاب** » آن روز که در آید عذاب بر ایشان ، « **من فوقهم ومن تحت ارجلهم** » و فـرو گیرد ایشانرا از زبر ایشان و از زیـر پایهای ایشان ، «**و یقول ذوقوا ما کنتم تعملون**(۵۵)» وگویند چشید [پاداش] آنچه میکردید .

(۱) بگو (الف)

« **یا عبادی الذین آمنوا** » ای رهیگان (۱) من که گرویدگانید ، « **ان ارضی واسعة فایّای فاعبدون(۵۶)** » زمین من فراخ است مرا پرستید .

« **کلّ نفس ذائقة الموت** » هرتنی چشندهٔ مرك است ، « **ثم الینا ترجعون(۵۷)** » آنگه با ما خواهند آورد شما را همگان .

« **والّذین آمنوا وعملوا الصالحات** » و ایشان که بگرویدند و کردارهای نیك کردند ، « **لنبوّئنّهم من الجنّة** » براستی که ایشانرا جایگاه و درنك‌گاه سازیم از بهشت ، « **غرفاً تجری من تحتها الانهار** » غرفه‌های زیر درختان آن جویها روان ، « **خالدین فیها** » و ایشان جاویدان در آن ، « **نعم اجر العاملین (۵۸)** » نیك مزدی کارکران را .

« **الذین صبروا** » آن کارگران که شکیبائی می کنند ، « **وعلی ربّهم یتوکلون(۵۹)** » و بر خداوند خود [در مهمها] توکل میکنند و کار باو (۲) می‌سپارند .

« **وکاین من دابّة لاتحمل رزقها** » ای بساجانورا که روزی خود برنمیدارد « **الله یرزقها وایّاکم** » الله روزی دهد ایشان را و شما را [که آدمیان اید] ، « **و هو السمیع العلیم(۶۰)** » و اوست آن شنوای دانا .

« **و لئن سألتهم** » و اگر پرسی‌مشرکان را ، « **من خلق السموات والارض** » که که آفرید آسمانها وزمینها را « **وسخّر الشمس و القمر** » و که نرم کرد آفتاب و ماه را ، « **لیقولنّ الله** » همه گویند که الله « **فانّی یؤفکون (۶۱)** » پس ایشانرا از راه راست چون می بر گردانند .

« **الله یبسط الرزق لمن یشاء من عباده** » الله می گستراند فراخ روزی او را که خواهد از بندگان خویش « **و یقدر له** » و تنگ میدارد برایشان اورا که خواهد « **انّ الله بکلّ شیء علیم(۶۲)** » الله به [جواب] همه چیز دانا است .

(۱) بندگان (ج) (۲) کار و بار (ج)

« **و لئن سألتهم** » و اگر پرسی از ایشان [که مشرکان اند] ، « **من نزّل من السمآء مآء** » کیست که فرو فرستاد ازآسمان آبی ، « **فاحیا به الارض من بعد موتها** » تا زنده کرد بآن زمین را پس مرك آن ، « **لیقولنّ الله** » براستی که گویند که الله ، « **قل الحمدلله** » گوی ستایش بسزا الله را « **بل اکثر هم لا یعقلون**(٦٣) » بلکه بیشتر ایشان در نمی یابند .

« **وماهذه الحیوة الدنیا** » نیست زند گانی این جهانی ، « **الّا لهو ولعب** » مگر ناکاری وبازی ، « **و انّ الدار الآخرة لهی الحیوان** » وسرای پسین آن جهانی براستی که آن پاینده است و با زند گانی ، « **لو کانوا یعلمون**(٦٤) » اگر ایشان دانندی ایشانرا به بودید (١) .

« **فاذا رکبوا فی الفلك** » چون در کشتی نشینند ، « **دعواالله** » هم الله را خوانند ، « **مخلصین له الدّین** » خواندنی از دل براستی و کسی دیگر را نخوانند « **فلمّا نجّاهم الی البرّ** » چون ایشان رارهانید باخشك ودشت ، «**اذاهم یشرکون**(٦٥) » ایشان باالله انباز خواندن در گیرند .

« **لیکفروا بما آتیناهم** » تا کفر فزایند بآنچه ایشان‌را دادیم [و رهانیدیم] « **و لیتمتّعوا** » و تاروز گاری گذارند درین جهان « **فسوف یعلمون**(٦٦) » آری آگاه شوند .

« **اولم یروا انّا جعلنا حرماً آمناً** » نمی‌بینند که ایشان را شهری را دادیم با آزرم بی بیم « **و یتخطّف الناس من حولهم** » و مردمان میربایند گرد بر گرد ایشان« **افبا لباطل یؤمنون** »بناراست وناچیزمی گروند؟ «**و بنعمة الله یکفرون**(٦٧)» و بنعمت خدای‌کافر می شوند ؟

« **ومن اظلم ممن افتری علی الله کذباً** » آن کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدای انباز سازد بدروغ ؟ ، « **او کذّب بالحق لمّا جاءه** » یا دروغ زن گیرد

---

(١) باشید (ج)

چیزی راست که آمد باو ، « **الیس فی جهنم مثوی للکافرین**(۶۸) » در دوزخ جایگاهی بسنده نیست کافران را ؟

« **والذین جاهدوا فینا** » و ایشان که میکوشند از بهر ما [ودرجستن پسند ما] «**لنهدینّهم سبلنا**» براستی که ایشان را راه نمائیم راههای خویش [و برسانیم ایشانرا به پسند خویش] «**و انّ الله لمع المحسنین** (۶۹) »و براستی که الله با نیکو کاران است .

النوبة الثانية

قوله تعالى : و ما كنت تتلوا » يا**محمّد** « من قبله »، ای ـ من قبل **القرآن** « من كتاب » كتاباً ، من الكتب « ولا تخطّه بيمينك » ، ای ـ ولا تخطّ كتاباً بيدك ، لانك اُمّی لاتكتب ولا تقرأ ، و كذاصفة النبی (ص) فی **التورية** و ذلك فضله (۱) . و ذكر اليمين فی الاية تحبير للكلام ، فان الخط بالشمال من ابعد النوادر . هذا من زيادات الكلام كقوله عزوجل : « ذلك قولهم بافواههم اذاً لارتاب المبطلون » يعنی ـ لو كنت تقرء الكتب اوتكتب قبل الوحی لشك المبطلون المشركون ـ من اهل **مكة** ـ و قالوا انّه يقرأه من كتب الاولين و ينسخه منها . و قال **مقاتل** المبطلون ـ هم **اليهود** ـ والمعنی: اذاً لشك **اليهود** فيك و اتهموك و قالوا :ان الذی نجدنعته فی **التورية** امّی لايقرأ و لا يكتب ، وليس هذا علی ذلك النعت . روی عن **الشعبی** قال : ماماتالنبی (ص) حتی كتب وقری . « ولا تخطّه» بالفتح علی النّهی وهوشاذو الصحيح انّه لم يكن يكتب :

«بل هو آيات بينات فی صدور الذين اوتوا العلم » مفسران‌رادرين آيت سه قول است :

(۱) فضيلة (ج)

حسن گفت: بل القرآن «آیات بینات فی صدور» المؤمنین؛ جواب ایشان است که گفتند، «ان هذا الاّ افك افتریه» این قرآن دروغی است که محمد برساخته. رب العالمین گفت ساختهٔ محمد نیست که سخنان خدای است روشن و پیدا بی گمان یاد گرفته و یاد داشة در دلهای مؤمنان، و این تخصیص این امّت است که امتهای پیشینه را نبوده پیشینیان کتابهای خدا نظراً میخواندند وطاقت یاد گرفتن و حفظ آن نداشتند مگر پیغامبران، و از اینجا است که موسی (ع) در حضرت مناجات گفت: یا ربّ انی اجد فی التوریة امّة اناجیلهم فی صدورهم یقرؤنه ظاهراً. وفی بعض الآثار. «ما حسدتکم الیهور و النصاری علی شیءٍ کحفظ القرآن». قال ابو امامة: انّ الله لایعذب بالنّار قلباً وعی القرآن. و قال النّبی (ص): «القلب الذی لیس فیه شیء من القرآن کالبیت الخرب» و قال (ص): «تعاهدوا هذا القرآن فانّه اشدّ تفصّیاً من صدور الرجال من النعم من عُقلها». قال بعض اهل السنّة: القرآن فی الصّدر غیر ممزوج به فمن زعم انّه فی الصدر ممزوج بهفقد اخطاء وذاك لانّه باین عن الصدر غیر ممزوج به بل هو منسوب الیه لقوله تعالی: «بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم».

قول دوم آنست که این نامه یاد گرفته تو یا محمد از شگفتهای آشکارا است که تو نویسنده و خواننده نه ای وصفت تو امیّ است و آنکه خبر میدهی ازقصه‌های پیشینان و آئین رفتگان و نیک و بد جهان و جهانیان این دلیلهائی است روشن بر صحت نبوت تو ونشانهای آشکارا که الله در دلهای اهل علم نهاده از امّت تو. گفته‌اند که این اهل علم صحابه رسول اند که قرآن حفظ داشتند و احکام آنرا معتقد بودند و بجان و دل بپذیرفتند و آنرا بی هیچ گمان کلام و سخن الله دانستند.

قول سوم آنست که بل هو یعنی محمد (ص) ذو «آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم» من اهل الکتاب لانهم یجدونه بنعته وصفته فی کتبهم یعنی نعته (ص) مذکور فی الکتب الماضیة یعرفها اهل الکتاب. روی انّ المسیح عیسی بن مریم (ع) قال

للحواريين انا اذهب وسيأتيكم **الفارقليط** يعنی **محمداً** (ص) روح الحق الذی لایتکلّم من قبل نفسه ولا یقول من تلقاء نفسه شیئا و لکنّه ما یسمع به یکلمکم و یسوسکم بالحق و ـ یخبرکم بالحوادث و الغیوب و هو یشهدلی کما شهدت لـه، فانّی جئتکم بالامثال وهو یأتیکم بالتأویل و یفسّر لکم کل شیء . قوله « یخبرکم بالحوادث » یعنی ما یحدث فی الازمنة ، مثل خروج **الدجّال** و ظهور الدّابة وطلوع الشمس من مغربها و اشباه هذا ، ویعنی « بالغیوب » امر القیامة من الحساب و الجنّة والنار ممّا لم یذکر فی **التورية و الانجيل و الزبور** ، و ذکره نبیّنا (ص) .

« **وما يجحد بآياتنا الّا الظالمون** » ، ای ـ ما ینکر هذا الکتاب و لا هذه الحجج الّا الظالمون انفسهم . تقول جحده و جحد به و کفره و کفر به ، و الجحود فی الایة الاولی متعلق بالوحدانیّة و فی الایة الثانیة متعلق بالنبوّة .

« و قالوا لولا انزل علیه آیة من ربّه » قرأ **ابن کثیر** و **حمزة** و **الکسائی** و **ابوبکر** آیة من ربّه علی التوحید و قرأ الاخرون آیات من ربّه لقوله عزّوجلّ : « قل انّما الایات عندالله » ، والمعنی ـ قال کفار **مکة** هلّا انزل علیه آیة من ربّه کما انزل علی الانبیاء من قبل کناقة **صالح** و مائدة **عیسی** و العصا و الید البیضاء و فلق البحر **لموسی** . و قال بعضهم اراد به الایات المذکور فی قوله عزّوجل : « لن نؤمن لک حتّی تفجّر لنا من الارض ینبوعاً » الی آخر الایات . « قل » یا **محمد** « انّما الایات عندالله » ، ای ـ فی حکم الله وهو القادر علی ارسالها اذا شاء ارسلها و لست املک منها شیئاً و کان فی حکمته انّ الکتاب الذی انزله کاف لکم «انّما انا نذیر مبین» ، ای ـ انّما انا رسول ارسلنی الیه الیکم لا خوفکم علی کفرکم وابیّن لکم ما ارسلنی من امر دینه و الحکمة فی ترک اجابة الانبیاء (ع) الی الایات المقترحة انه یودّی الی مالا ـ یتناهی ، و ذلک انّه سبحانه لو اجاب قوماً الی آیة مقترحة طلب منه قوم

آخرون آیة اخری ، واذا اجابهم الی ذلك طلب کل واحد منهم آیة مقترحة ثم آیة بعد آیة فیؤدّی الی ما لایتناهی ، و لانّ هولاء طلبوا آیات تضطرّ هم الی الایمان فلو اجابهم الیها لما استحقوا الثواب علی ذلك .

« اولم یکفهم انّا انزلنا علیك الکتاب یتلی علیهم » این آیت جواب ایشانست که گفتند : « لولا انزل علیه آیة من ربّه »، میگوید ایشان که اقتراح آیات میکنند این کتاب قرآن ایشانرا دلیل نه ؟ پس بر صحت نبوّت تو کتابی بر لغت ایشان ـ نظم آن معجزه ، لفظ آن فصیح ، عبارت آن بلیغ ، حجّت آن روشن ، حکم آن پیدا نظم آن زیبا ـ تو بزبان ایشان برایشان میخوانی و ایشانرا بآن پند میدهی و ایشان با فصاحت و بلاغت ایشان در ماندند از قبیل آن گفتن و یك سورت چنان آوردن ، و این از همه معجزات بلیغ تر است و از اسباب شك دورتر . نه بس ایشانرا این چنین کتاب بدین صفت که دیگری میخواهند ؟ آنگه گفت : « انّ فی ذلك » ای ـ فی القرآن « لرحمة وذکری » لمن همّه الایمان دون التعنّت .

گفته اند سبب نزول این آیت آن بود که رسولخدا در مدینه شد . قومی مسلمانان سخنها و مسئالتها که از جهودان شنیده بودند و نبشته بودند آن نبشتها آوردند پیش مصطفی (ص) . رسول در آن نگرست و بر ایشان خشم گرفت و آن نبشتها بیفکند و گفت : « کفی بقوم حمقاً او ضلالاً ان یرغبوا عمّا جاءهم به نبیّهم الی ما جاءبه غیر نبیّهم الی قوم غیرهم ؛ و الّذی نفس محمد بیده لوا درکنی موسی و عیسی لاتبعانی وما اتبعهما . فانزل الله هذه الایة » .

و گفته اند در شان عمر بن الخطّاب فرو آمد که بحضرت رسول خدا آمد و نبشته‌یی دردست وی . گفت یا رسول‌الله این نبشته جهودی داد بمن بر خوانم ، رسول گفت اگر ازآن تورات است که حق تعالی بموسی فرستاد ، برخوان . عمر میخواند و رسول خدا متغیّر و متلوّن همی گشت وعمر نمیدانست تاعبدالله بن ثابت جوانی انصاری خادم رسول که پیوسته بارسول بودی دست برپهلوی عمر زد گفت : ثکلتك

امّك یا عمر اما تری وجه رسول اللّه (ص) یتلوّن ؟ فرمی عمر بالرّق ، و نزلت : «اولم یکفهم انا انزلنا علیك الکتاب » الآیة .

قوله « قل کفی باللّه بینی و بینکم شهیدا » یشهدلیبالصدق بانّی رسوله و ذلك فی قوله : « و کفی باللّهشهیداً» محمد رسول اللّه ، و قیل معناه فی القرآن الذی بیّن اللّه باعجازه صدقی کفایة و شهادة صدق بینی و بینکم لمن طلب الدلیل « یعلم ما فی السموات و الارض » ، ای ـ انّه یعلم ان الاصلح لکم ان لا تؤتوا ما تقترحونه من الآیات و انّ لکم فی القرآن کفایة لانّ من یعلم ما فیالسموات و الارض لا یخفی علیه ما فیه مصلحتکم من مفسدتکم . « والّذین آمنوا بالباطل» الذی لا یجوز بهالایمان وهو ابلیس و الصّنم ، «و کفروا باللّه » الذی یجب الایمان به و الشکرعلی نعمه « اولئكهم الخاسرون »الهالکون .

« و یستعجلونك بالعذاب » این آیت در شان النضر بن الحارث فرو آمد که گفت : یا محمد « ان کان هذا هو الحق من عندك فامطرعلینا حجارة من السّماء » .

رب العالمین گفت جل جلاله : « ولولا اجل مسمّی » ، ای ـ لولا ما وعدتك انیلااعذب قومك و لا استأصلهم و اوخر عذابهم الی یوم القیمة کما قال : « بل السّاعةموعدهم» « لجاءهم العذاب » . و قال بعضهم معناه لولا الموت الذی یوصلهم الی العذاب لعجل لهم العذاب فی الحال « و لیاتینّهم بغتة » ای لیأتینهم الموت بغتة و اذا اتاهم الموت بغتة کان ذلك اشق علیهم ، « و هم لایشعرون» باتیانه بغتة . و فی بعض الآثار : « من مات مصححاً لامره مستعدّاً لموته ما کان موته فجأة بغتة ، وان قبض قائماً ؛ و من لم یکن مصححاً لامره و لا مستعدّاً لموته فموته موت فجأة و ان کان صاحب الفراش سنة » .

قوله : یستعجلونك بالعذاب »اعادة تاکیداً « وانّ جهنم لمحیطة بالکافرین » جامعة لهملایبقی منهم احدا الادخلها.وقیل معناهـعجب من جهلهم فی استعجال العذاب

وقد اعدّالله لهم جهنّم و انّها قد احاطت بهم وهم علی شفیر جهنّم لم یبق الّا ان یدخلوها. و قیل « لمحیطة » بهم فی الآخرة ای ـ سحیط بهم هو عن قریب ، لانّ ما هو آت قریب .

« یوم یغشیهم العذاب من فوقهم و من تحت ارجلهم » ، ای ـ من کلّ الجهات لانه محیط بهم ، « و نقول ذوقوا » و بال « ما کنتم تعملون » فی الدنیا من معاصی الله وذلک زیادة فی العقوبة و الایجاع . قرأ **نافع** و اهل **الکوفة** « و یقول » بالیاء یعنی ـ یقول لهم الموکل بعذابهم « ذوقوا » . و قرأ الباقون بالنّون لانه لما کان بامره نسب الیه .

« یا عبادی الّذین آمنوا » بی و برسلی و لا یمکنکم اظهار دینکم و توحیدکم بمکانکم ـ یعنی **بمکّة** ـ و کانوا یعذّبون علی الدّین «انّ ارضی واسعة » فانتقلوا منها الی حیث یمکنکم ان تعبدونی فیها. نزلت هذه الایة فی قوم من المؤمنین دعوا الی الهجرة فشقّ علیهم ذلک من جهة الطبع ، فقالوا : کیف یکون حالنا اذا انتقلنا الی دارالغربة و لیس بها احد یعرفنا فیواسینا و لا نعرف وجوه الاکتساب بها فانزل الله هذه الآیة قطعاً لعذرهم فی ترک الهجرة بهذه العلّة ، و قال **مقاتل و الکلبی** نزلت فی المستضعفین من المؤمنین یحثّهم علی الهجرة یقول ان کنتم فی ضیق **بمکّة** من اظهار الایمان فاخرجوا منها انّ ارضی المدینة واسعة آمنة . و قال **عطاء** اذا امرتم بالمعاصی فاهربوا فان ارضی واسعة، و کذلک یجب علی کل من کان فی بلد یعمل فیها بالمعاصی ، ولا یمکنه تغییر ذلک ، ان یهاجر الی حیث یتهیّأ له العبادة. روی عن النبی(ص) قال : « من فرّ بدینه من ارض الی ارض و ان کان شبراً من الارض استوجب الجنّة و کان رفیق **ابرهیم و محمد** صلّی الله علیهما » . و قال **مطرف بن عبدالله** : ارضی واسعة، معناه ـ رزقی لکم واسع فاخرجوا . و قیل معناه ـ ارض الجنّة واسعة فاعبدونی اعطکم .

« کلّ نفس ذائقة الموت » ، خوّفهم بالموت لیهوّن علیهم الهجرة ، ای ـ کلّ

احدمیّت اینما کان فلاتقیموا بدارالشرك خوفاً من الموت « ثمّ الینا ترجعون » فنجزیکم باعمالکم . و قرأ **ابو بکر** « یرجعون » بالیاء .

« والّذین آمنوا و عملوا الصالحات لنبوّئنّهم » ، قرأ **حمزة و الکسائی** : لنثوینّهم بالثاءِ ساکنة من غیر همز ، ای ـ نجعلهم ثاوین فیها ، مقیمین ، یقال : ثوی الرجل ـ اذا اقام ، و اثویته ـ اذا انزلته منزلاً یقیم فیه . و قرأ الاخرون بالبآءِ وفتحها و تشدید الواو وهمز بعدها ، ای ـ لننزلنّهم « من الجنّة غرفاً » قصوراً علالی . و انّما قال ذلك لانّ الجنّة فی عالیة و النّار فی سافلة و لانّ النظر من الغرف الی المیاه والخضر اشهی والذّ « تجری من تحتها الانهار » ، ای ـ من تحت الغرف . و قیل من تحت اشجار الجنّة الانهار من الماء و الخمر و اللبن و العسل والتسنیم « خالدین (١) فیها » الی غیر غایة . « نعم اجر العاملین » .

« الذین صبروا » علی الشدائد و الاذی فی ذات الله و صبروا علی فرائض الله و جهاد اعدائه « وعلی ربّهم یتوکّلون » ، ای ـ علی کفایة ربهم یعتمدون و بفضله یثّقون و انّما وصفهم بهذه الصفة لانّ الشیطان کان یوسوس لهم انّکم ان ترکتم ارضکم و اموالکم وصرتم الی دارلغربة افتقرتم وهلکتم فوصفهم الله بالطاعة علی مخالفة الشیطان و الثقة بکفایة الرحمن ، لانّ ذلك من قوة الایمان .

« و کایّن من دابّة لاتحمل رزقها » الدابة ـ کل حیوان علی الارض مما یعقل و ممّالا یعقل ، لانّها تدبّ علی الارض . این آیت هم در شأن ایشان آمد که هجرت برایشان سخت بود و دشخوار از بیم درویشی ومی گفتند : مالنا **بالمدینة** مال ، فاین المعاش لناهناك ؟ رب العالمین گفت : « کم من دابّة ذات حاجة الی غذاء « لا تحمل رزقها » ای ترفع رزقها معها ولا تدخّر شیئاً لغدمثل البهائم و الطیر ، ای بسا جانورا که او را حاجت است بغذا چنان که شما راحاجت است ، و هرگز رزق خویش با خود

(١) ماکثین (ج)

برندارد، و فردا را ادّخار نکند. و رب العزة او را و شما را باد رار روزی میدهد.
قال**سفیان**: لایدّخر من الدواب غیر الادمی و النملة و الفارة.

ابن عمر گفت: بارسول خدابودم ـ در نخلستان **مدینة** ـ و رسول صلوات‌الله علیه‌رطب بدست‌مبارك‌خویش‌اززمین‌برمی گرفت‌و میخوردومرا گفت: کل **یا بن عمر** تو نیز بخور ای پسر **عمر**. گفتم: یا رسول‌الله این ساعت مـرا آرزوی خوردن نیست و طبع نمیخواهد. رسول خدا گفت: مرا آرزو هست و طبع می خواهد و امروز چهارم روز است که طعامی نخوردم ونیافتم. **ابن عمر** گفت: انّا لله الله المستعان. رسول گفت: یابن عمر من اگر خواستمی از خدا مرا بدادی آنچه خواستمی و بر ملك **کسری** و **قیصر** افزون دادی، لکن «اجوع یوماً و اشبع یوماً» انکه گفت فکیف بك یا بن عمر اذا عمّرت‌وبقیت فی‌حثالة من الناس یخبئون رزق سنة و یضعف الیقین. قال فوالله ما برحنا حتّی نزلت: «و کاین من دابّة لا تحمل رزقهـا، الله یرزقها و ایّاکـم» یوماً فیوماً من غیـر طلب «و هـو السّمیع العلیم» بحاجتکم الـی الرزق، فـلا تهتمّوا لاجل الرزق ولا تترکـوا عبادة الله بسبب‌الرزق.

عن**ابن عباس** رضی الله عنه، قال: قال‌رسول الله (ص): «ایها الناس انّ الرزق مقسوم لن‌یعدوا مرءاً ما کتب له، فاجملوا فی‌الطلب، ایها الناس انّ فی القنوع لسعة و انّ فی الاقتصاد، لبلغة، و انّ فی الزهد لراحة، ولـکل عمل جزاءٍ، و کل ماهوآت قریب».

و عن **ابن‌مسعود** قال: قال رسول الله (ص): «یقول الله تعالی: یابن آدم **تؤتی** کل یوم برزقك وانت تحزن و تنقص کل یوم من عمرك و انت تفرح انت فیمایکفیك و انت تطلب ما یطغیك، لا بقلیل تقنع ولا من کثیر تشبع».

و عن **نافع** عن **ابن عمر** قال: قال رسول الله (ص) لیس شیءٍ یباعدکم من النار الاّ وقد ذکرته لـکم و لا شیٔ یقربـکم من‌الجنّة الاّ و قد دللتـکم علیه. انّ روح القدس نفث فی روعی انه لن یموت عبد حتی یستـکمل رزقه فاجملوا فی الطلب، ای ـ اختصروا فی الطلب و لا یحملنّـکم استبطاء الرزق علی ان تطلبوا شیئاً من فضل الله بمعصیته، فانّـه لا ینال ما عندالله الاّ بطاعته، الا و انّ‌لـکلّ

امرئ رزقاً هو یأتیه لا محالة فمن رضی به بورك له فیه فوسعه، و من لم یرض به لم تبارك له فیه ولم یسعه ' ان الرّزق لیطلب الرجل کما یطلبه اجله وروی انّ النبی قال: « لو انکم یتوکلّون علی الله حق توکّله لرزقتم کما یرزق الطیر تغدوا خماصاً و تروح بطاناً.

« ولئن سالتهم »، یعنی- کفار مکّة « من خلق السموات والارض وسخّر الشمس و القمر » لمصالح العباد حتی یجریا دائبین ' « لیقولنّ الله ' فانّی یؤفکون »، یعنی- من این یصرفون عن عبادة صانعها و خالقها الی عبادة جمادات لاتضرّ و لا تنفع، کانّه قال مع علمهم بجلائل صنع الله و شدّة عجز الاوثان ما الذی یحملهم علی ان ینصرفوا عن توحیده الی الاشراك به.

« الله یبسط الرّزق لمن یشاء من عباده و یقدر له » یعنی- یوسع الرزق علی من یشاء من عباده ویضیق علی من یشاء علی ما یوجبه الحکمة. قال **الحسن** یبطأ الرزق لعدوّه مکراً به و یقدر علی ولیّه نظراً له فطوبی لمن نظر الله له « انّ الله بکلّ شیء علیم » یعلم من یصلحه القبض و من یصلحه البسط. وفی حدیث **ابی ذر** عن **رسول الله** (ص)، فیما یروی عن ربّه عزّوجلّ: « انّ من عبادی من لایصلح ایمانه الّا الغنی ولو افقرته لافسده ذلك، وانّ من عبادی من لایصلح ایمانه الّا الفقر ولو اغنیته لافسده ذلك ادبّر عبادی بعلمی انّی بعبادی خبیر بصیر ».

« و لئن سالتهم من نزّل من السّماء ماءً فاحیا به الارض من بعد موتها » باخراج الزرع و الاشجار عنها و الارض المیتة التی لیست بمنبتة سمیّت میتة لانّه لا ینتفع بها کما لا ینتفع بالمیتة، « لیقولنّ الله »، ای هم مقرّون بذلك ' « قل الحمدلله »، علی قیام حجتی و صدق لهجتی، قل الحمدلله علی اقرارهم و لزوم الحجة علیهم ' « قل الحمدلله الذی هدانا لهذا » و اعاذنا من الجهل الذی اضل به هولاءِ الکفار « بل اکثرهم لا یعقلون » ما یلزمهم فی اقرارهم هذا من الحجة علی ان یعبدوا الله وحده دون

غيره .

« و ما هذه الحيوة الدّنيا الاّ لهو و لعب» ، اللهو هو الاستماع(١)بلذّات الدنيا ، و اللعب ـ العبث ، سميت بها لانّها فانية لا تدوم كما لا يدوم اللّهو و اللعب . فان قيل لم سماها لهواً و لعباً و قد خلقها حكمة و مصلحة ؟ ـ قلنا : انه سبحانه بنى الخطاب على الاعم الاغلب ، و ذلك انّ غرض اكثر الناس من الدنيا اللهو واللعب. « و انّ الدّار الاخرة لهى الحيوان » ، الحيوان و الحيوة ـ واحدة ، يقال حيي يحيى حيوة و حيواناً فهوحى . و قيل : الحيوان ـ الحيوة الدائمة ـ التى لازوال لها . ولا انقطاع ولا موت. و قيل معناه ـ انّ الدار الاخرة فيها الحيوة الدائمة « لو كانوا يعلمون » لكان خيراً. و قيل معناه ـ لو علموا طيب حيوة الدار الاخرة لرغبوا فيها .

« فاذا ركبوا فى الفلك » ، يعنى الكفار لتجاراتهم و تصرفاتهم و هاجت الرّياح و اضطربت الامواج وخافوا الغرق ، « دعوالله مخلصين له الدّين » يعنى يدعون الله وحده و يخلصون له الدعوة للنجاة من دون الاصنام لعلمهم بانّها لا تقدر على النفع و الضر على انجائهم منها . « فلمّا نجّاهم الى البرّ اذاهم يشركون » عادوا الى شركهم جهلا و عناداً . قال **عكرمة**: كان اهل الجاهلية اذا ركبوا البحر حملوا معهم الاصنام ، فاذا اشتدّت بهم الرّيح القوها فى البحر و قالوا : يا ربّ يا ربّ .

« ليكفروا بما آتيناهم » هذا لام الامر و معناه التهديد و الوعيد كقوله : « اعملوا ماشئتم » اى ليجحدوا نعمة الله فى انجائه ايّاهم « و ليتمتّعوا » قرأ **حمزة والكسائى** ساكنة اللام ، و قرأ الباقون بكسرها نسقاً على قوله : « ليكفروا » ، و قيل : من كسر اللام جعلها لام كى ، و كذلك فى « ليكفروا » و المعنى ـ انّما خلصهم الله من تلك الاهوال وردّهم الى سلامة البرّ « ليكفروا » نعم الله التى انعم بها عليهم فى النّجاه و الخلاص . و لكى يزدادوا كفراً بالله و تمرداً عليه ولكى يتمتعوا بها خوّلوا فى دنياهم الى منتهى آجالهم من غير نصيب فى الاخرة « فسوف يعلمون » اذا وردوا الاخرة وعاينوها حين يحلّ بهم العذاب انهم كانوا مستدرجين فى الدنيا زيادة فى

(١) نسخه (ج) استمتاع .

تعذیبهم : انّما نملی لهم لیزدادوا اثما .

«اولم یروا» یعنی ـ اهل **مکة** « انا جعلنا حرماً آمنا ویتخطّف الناس من حولهم» یعنی ـ **العرب** یسبی بعضهم بعضا و اهل **مکة** آمنون . وقیل انّ اهل **مکة** کانوا غیر آمنین قبل خروج رسول الله (ص) فلمّا خرجَ آمنهم الله من الخوف واطعمهم من الجوع وذلك قوله «اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف» ای لا احد فعل ذلک غیر الله، فکیف یکفرون نعمتی التی هی حق ویصدّقون الباطل فیجعلون الاوثان الهة . و قیل « افبالباطل » ، یعنی بالاصنام « یؤمنون و بنعمة الله » **بمحمّد** و الاسلام « یکفرون » . و قیل کانت قریش استکتبت من **فارس** فصص ملوکهم و کانت تقرأها وتکفر بالرسول و **القرآن**

« و من اظلم ممّن افتری علی الله کذباً » ای ـ لااحد اظلم من الکاذب علی الله وهو الواصف له بمالیس من صفته « او کذّب بالحق لمّا جاءه » علی لسان الرسول و هو **القرآن** او کذب بماورد من اوصافه فی کتابه کعلمه وقدرته ، « الیس فی جهنّم مثوی للکافرین» استفهام بمعنی التقریر ، معناه ـ اما لهذا الکافر المکذّب ما وٰی فی جهنم؟

« و الّذین جاهدوا فینا » ، ای ـ فی طاعتنا وعبادتنا ، «لنهدینّهم سبلنا » ، ای ـ لنعرفنّهم سبیل دیننا و سبیل المعرفة بنا وسبیل الله دینه و سبیل الله الطریق المؤدّی الی عبادته و المعرفة به . و قیل « و الذین جاهدوا » المشرکین لنصرة دیننا لنثبتنّهم علی ما قاتل علیه . وقیل لنزیدنّهم هدیً کما قال تعالی: «و یزید الله الذین اهتدوا هدیً » وقیل «والّذین جاهدوا فینا» ای ـ فی طلب العلم «لنهدینّهم» سبل العمل به. وقال **سهل بن عبدالله:** «و الذین جاهدوا » فی اقامة السّنّة «لنهدینهم» سبل الجنّة . ثم قال : مثل السّنّة فی الدنیا کمثل الجنّة فی العقبی ، من دخل الجنّة فی العقبی سلم ،کذلک من لزم السنّة فی الدنیا سلم . و قال **سفیان بن عیینة** : اذا اختلف الناس فانظروا ما علیه اهل الثغور ، فانّ الله عزوجل یقول : « و الذین جاهدوا فینا لنهدیّنهم سبلنا» . و قال **الحسین بن الفضل:** فیه تقدیم وتأخیر مجازه : و الذین هدیناهم سبلنا جاهدوا فینا «وانّ الله لمع المحسنین» بالنصرة و المعونة فی دنیاهم و بالثواب و المغفرة فی عقباهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالی « و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب » الآیه ، از روی ظاهر برلسان تفسیر معنی آیت آنست که ما ترا پیغامبر امّی کردیم ، نه خواننده نه نویسنده ، نه هرگز بهیچ کتّاب رفته و نه هیچ معلم دیده ، تا عالمیان بدانند که آنچه میگوئی از احکام شریعت و اعلام حقیقت و خبر می دهی از قصه پیشینان و آئین گذشتگان و نیک و بد جهان و جهانیان ، همه از وحی پاك میگوئی و از کتاب منزل و پیغام راست و کلام حق دلالت بر صحت نبوّت و تحقیق رسالت و انتفاءِ شبهت . امّا اهل معرفت‌وجوانمردان‌طریقت رمزی‌دیگر دیده‌اند درین آیت، وسرّی دیگر شناخته‌اند، گفتند رب العالمین چون خواست که آن سید را بتخاصیص قربت و تحقیق رسالت مخصوص گرداند وسینهٔ پاك وی شایسته مکاشفات وملاطفات خود کند ازنخست‌شواهد الهیت لختی برو کشف کرد تا غوغاءِ طبیعت و آلایش بشریّت از نهاد وی رخت برداشت و سینهٔ وی ازاغیار پاك گشت و از معلومات ومرسومات آزاد ، فلمّا خلاقلبه وسرّه عن کل معلوم ومرسوم ورد علیه‌خطاب الحق وشاهد الصدق غیرمقرون‌بممازجة طبع و مشارکة کسب و تکلف بشریة وصار کما قیل :

اتانی هوا ها قبل ان اعرف الهوی فصادف قلباً فارغاً فتمکّنا

همهٔ پیغامبرانرا اول قاعدهٔ دولت ورتبت ولایت که نهادندازروش ایشان‌نهادند، آنکه ازروش خویش بکشش حق‌رسیدند،بازمصطفای‌عربی پیغامبر **هاشمی** ، نخست قاعدهٔ دولت وی از جذبهٔ حق ساختند پیش‌از دور گل آدم بکمند کشش معتصم گشته بود تا همی گفت : « کنت نبیّا و آدم بین الماءِ والطین » انبیاء هریکی علی الانفراد

بحری بودند ، چون علم نصرت این مهتر عالم پدید آمد همه در جنب بحر او بقطرهٔی باز آمدند ، برای آنکه همگان از بشریت به نبوت آمدند و آن مهتر از نبوت به بشریت خرامید کما قال: « کنت نبیّا و آدم بین الماءِ و الطین » وقال(ص)« آدم و من دونه تحت لوائی » و همگان از دنیا بعقبی شوند و آن مهتر از عقبی بدنیا آمد کما قال : « بعثت انا و الساعة کهاتین» و اشار باصبعیه «فسبقتها کما سبقت هذه هذه» یعنی ـ کما سبقت الوسطی المسبحة فی الطول ، و هریکی را یك امّت بیش نبود ، و هرچه لم یکن ثم کان اند ، همه امت اواند اما بحکم قهر و اما بحکم نواخت ، کما قال : « بعثت الی الاحمر والاسود و الی الخلق کافّة » و همگان از تفرقت قدم در دائرهٔ جمع نهادند و این مهتر از دایرهٔ جمع برای نجات خلق بتفرقت آمد ؛ و این را نه ترا جمع گویند بلکه تنزل گویند ، تراجع از فترت افتد و تنزل از مکارم الاخلاق رود ، کما قال : « بعثت لاتمم مکارم الاخلاق » . و روی : « نزلت لاتمم مکارم الاخلاق » .

« بل هو آیات بیّنات فی صدور الّذین اوتوا العلم » قلوب الخواص من العلماء باللّه خزائن الغیب ، فیها براهین حقه و بیّنات سرّه و دلائل توحیده و شواهد ربوبیته فقانون الحقایق قلوبهم ، و کل شیٔ یطلب من موطنه. هرچیزی را که جویند از معدن و موطن خود جویند، درّ شب افروز ازصدف جویند که مسکن اوست ، آفتاب رخشان از برج فلك جویند که مطلع اوست ، عسل مصفی از نحل جویند که معدن اوست ، نور معرفت و وصف ذات احدیت از دلهای عارفان جویند که دلهای ایشان قانون معرفت است ، و سرهای ایشان کان محبت .

ای جوانمرد ! دل عارف برهیئت پیرایه است که گُل درآن کنند ، هر چند که گل در پیرایه میکنند تا آتش در زیر آن نکنند گلاب بیرون ناید و بوی ندهد ، همچنین تـا آتش محبت در دل نزنند آب از دیده باران نشود و گُل معرفت بوی ندهد .

پیر طریقت گفت : آتشی که در دل زنند بی‌دود باشد نه‌زندگانی این‌جوانمرد را آخر است و نه آتش ویرا دود . زندگانی بمیخ بقا دوخته و جان بوایست دوست

مأخوذ.

« بل هو آیات بیّنات فی صدور الذین اوتوا العلم » درین آیت اشارتی است و درآن اشارت بشارتی. میگوید جلّ جلاله که **قرآن** در دلهای دانایان ومؤمنان است. و **مصطفی** (ص) گفت: «لو کان القرآن فی اهاب ماسّته النار» اگر این قرآن درپوست **گاو** نهاده بودی فردا آن پوست بآتش نه بسوختندی، پس چه گوئی مسلمانی را که این **قرآن** در دل وی نهاده اند با ایمان و معرفت بهم اولیتر که فردا بآتش بنسوزند.

« یا عبادی الّذین آمنوا انّ ارضی واسعة » بزبان اهل تفسیر کسی را که دردین بعذاب دارند ورنجانند یا درضیق معیشت باشد، بحکم این آیت هجرت کند بجائی که از عذاب و رنج ایمن بود و فراخی معاش بیند. وبزبان اشارت بر ذوق اهل معرفت هجرت که ازعذاب ورنج ایمن بودوفراخی معاش بیند وبرزبان اشارت برذوق اهل معرفت هجرت میفرماید، قومی را که برجاه و قبول خلق آرام دارند و بر معلوم تکیه کنند، چنان که حکایت کنند از **بوسعید خراز** که در شهری شدم و نام من پی من آنجا معروف ومشهور شده ودر کار ماعظیم برفتند چنانکه پوست خربزه کز دست ما بیفتاد برداشتند و از یکدیگر بصد دینار همی خریدند وبرآن همی افزودند. با خود گفتم این نه جای منست ونه بابت روزگار من. ازآنجا هجرت کردم: بجائی افتادم که مرا زندیق همی گفتند و هر روز دو بار بر من سنگ باران همی کردند که شومی خویش ازین شهر و ولایت ما فرا پیش تربر. من همان جای مقام ساختم و آن رنج وبلا همی کشیدم و خوش همی بودم.

و از **ابراهیم ادهم** حکایت کنند که: در همه عمر خویش در دنیا سه شادی بدلم رسید و بآن سه شادی نفس خویش را قهر کردم: در شهر **انطاکیه** شدم برهنه پای و برهنه سر میرفتم وهر کس طعنه‌ای برمن همی‌زد، یکی گفت: هذا عبد آبق من مولاه ـ این بنده‌ایست از خداوند خود گریخته، مرا این سخن خوش آمد گفتم با نفس خویش ای گریخته و رمیده گاه آن نیامد بطریق صلح در آئی؟. دوم شادی آن بود

که در کشتی نشسته بودم مسخره ای در میان آن جماعت بود و هیچکس را از من حقیرتر و خوارتر نمی دید. هرساعتی بیامدی و دست بر(۱) قفای من داشتی. سوم آن بود که در شهر **مطیّه** در مسجدی‌سر برزانوی حسرت نهاده بودم در وادی کم و کاست خود افتاده، بی حرمتی بیامد و بند میزر بگشاد و آب برمن ریخت گفت یا شیخ خذ ماء الورد نفس من آن ساعت از آن حقارت خویش نیست گشت و دلم بدان شاد شد و آن شادی از بارگاه عزت در حق خود تحفهٔ سعادت یافتم.

پیر طریقت گفت: بسامغرور درسترالله ومستدرج درنعمت‌الله و مفتون بثنای خلق، جائی که ترا فرا پوشد نگر مغرور نباشی‌وچون خلق ترا بستایندنگر مفتون نباشی و چون نعمت بر تو گشایندنگر مستدرج‌نباشی.

«کُلُّ نفس ذآئقة‌الموت» هرنفسی چشنده مرگ‌است و هر کسی را رهگذر بر مرگ است.راهی رفتنی‌وپلی گذشتنی‌وشرابی‌آشامیدنی. سیّد (ص) پیوسته مزامّت را این وصیت کردی که :« اکثر واذکر هادم‌اللذات » زنهار مرگ رافراموش‌نکنید و از آمدن او غافل مباشید.

از **ابراهیم ادهم** سؤال کردند که ای قدوهٔ اهل طریقت و ای مقدّم زمرهٔ حقیقت آن چه‌معنی بود که در سویدای سینهٔ تو پدیدآمد تا تاج شاهی از سربنهادی و لباس سلطانی از تن‌بر کشیدی ومرقّع درویشی درپوشیدی ومحنت و بینوائی‌اختیار کردی؟ گفت‌آری روزی بر تخت مملکت نشسته بودم وبر چهار بالش حشمت تکیه زده که ناگاه آئینه‌ای‌درپیش‌روی‌من داشتند.در آن آئینه نگه کردم منزل خود در خاك دیدم و مرا مونس نه. سفری دراز در پیش و مرا زاد نه، زندانی تافته دیدم و مرا طاقت نه، قاضی عدل دیدم ومراحجت‌نه:ای‌مردی که اگر بساط امل تو گوشه‌ای باز کشند از قاف تا قاف بگیرد، باری‌بنگر که صاحب قاب قوسین چه میگوید:

(۱) در (ج)

« واللّٰه ما رفعت قدماً و ظننت انّی و ضعتها و ما اکلت لقمة و ظننت انّی ابتلعتها » ، گفت بدان خدائی که مرابخلق‌فرستاد که ـ هیچ قدمی از زمین برنداشتم که گمان بردم که پیش ازمرك من آنرابزمین باز توانم‌نهاد ، و هیچ لقمه‌ای در دهان ننهادم که چنان پنداشتم که من آن لقمه را پیش از مرگ فرو توانم برد . او که سیّد اولین و آخرین است و مقتدای اهل‌آسمان و زمین است چنین میگوید و تو مغرور غافل امل دراز در پیش نهاده‌ای و صد ساله کار و بارساخته ودل بر آن‌نهاده‌ای‌خبر نداری که این دنیای‌غدّار سرای غرور است نه سرای سرور ، سرای فرار است نه سرای قرار .

تا کی از دارالغروری سوختن دارالسرور

تا کی از دارالفراری ساختن دارالقرار

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار

وی خداوندان قال الاعتذار الاعتذار

پیش‌ازآن کین جان عذرآورفروماندزنطق

پیش‌ازآن کین‌چشم‌عبرت‌بین‌فروماند ز کار

ای غافل بیحاصل ، تا چند شربت مراد آمیزی و تا کی دیك آرزو پزی . گاه چون شیر هرچت پیش آید همی شکنی ، گاه چون گرك هرچه بینی همی دری ، گاه چون کبك بر کوهسار مراد می پری ، گاه چون آهو در مرغزار آرزو می چری ، خبر نداری که این دنیا که تو بدان همی نازی وترا می فریبد و در دام غرور میکشد لعبی و لهوی است . سرای بی سرمایگان و سرمایهٔ بی دولتان و بازیچهٔ بیکاران . « وما هذه‌الحیوة الدّنیا الاّ لهو و لعب وانّ‌الدّار الاخرة‌لهی‌الحیوان لو کانوا یعلمون» دنیا معشوقه‌ای‌فتّان است ورعنائی‌بی‌سروسامان، دوستی بی‌وفا دایه‌ای‌بی مهر ، دشمنی پر گزند بلعجبی پربند ، هر کرا بامداد بنوازد شبانگاهش بگدازد،هر کرا یکروز

دل بشادی بیفروزد دیگر روزش بآتش هلاک بسوزد.

احلام نوم او کظلّ زائل　　انّ اللبیب بمثلها لا یخدع

و فی بعض الاثار: انّ الدنیا دارمن لادار له و مال من لا مال له، یجمع من لا عقل له وبها یفرح من لافهم له. همومها دائم وسرورها مائل، و نعیمها زائل:

اگر درقصر مشتاقان ترایك روز با رستی
ترا با اندهان عشق این جادو چه کارستی
وگر رنگی ز گلزار حدیث او ببینی تو
بچشم تو همه گلها که در باغست خارستی

....« و ان الدّار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون »، این حیات لعب و لهو در چشم کسی آید که از حیات‌طیّبه وزندگانی مهر خبر ندارد، خدایرا دوستانی‌اند که زندگانی ایشان امروز بذکر است و بمهر، و فردا زندگانی ایشان بمشاهدت بود و معاینت. زندگانی ذکر را ثمره انس است و زندگانی مهر را ثمره فنا. ایشان اند که یك طرف ازو محجوب نه اند، ورهیچ محجوب مانند زنده نمانند.

غم کی‌خورداو که‌شادمانیش‌توئی　　یا کی‌مرد او که‌زندگانیش توئی

سیرت و صفت این جوانمردان چیست؟ -

« و الّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا » ای-الذین‌زیّنوا ظواهرهم‌بالمجاهدات زیّنا سرائرهم بالمشاهدات. شغلوا ظواهرهم بالوظائف لانّا اوصلنا الی سرائرهم « جاهدوا » درین موضع بیان سه منزلست: یکی جهد اندر باطن باهوی و با نفس، دیگر جهاد بظاهر با اعداء دین و کفار زمین، سدیگر اجتهاد با قامت حجّت در بیان حق وحقیقت. هرچه برتن‌ظاهر شود در دفع کفار آنرا جهاد گویند،وهرچه در اقامت حجّت و طلب حق و کشف شبهت باشد مرآنرا اجتهاد گویند، وهر چه اندر باطن بود اندررعایت عهد الهی مرآنرا جهد گویند. این « جاهدوا فینا » بیان هرسه

حال است ، او که بظاهر جهاد کند رحمت نصیب وی ، او که با اجتهاد بود عصمت بهرهٔ وی ، او که اندر نعت جهد بود کرامت وصل نصیب وی ، و شرط هر سه کس آنست که آن جهد فی‌الله بود تا هدایت خلعت وی بود، آنکه گفت «وانّ الله لمع المحسنین». چون هدایت دادم من با وی باشم و وی با من بود . زبان حال بنده میگوید : الهی بعنایت هدایت دادی بمعونت زرع خدمت رویانیدی ، به پیغام آب قبول دادی ، بنظر خویش میوهٔ محبت و ارسانیدی . اکنون سزد که سموم مکر (۱) از آن باز داری و بنائی که خود افراشته‌ای بجرم ما خراب نکنی. الهی توضعیفان را پناهی ، قاصدانرا بر سر راهی واجدان را گواهی ، چبود که افزائی و نکاهی :

روضهٔ روح من رضای تو باد | قبله گاهم در سرای تو باد
سرمهٔ دیدهٔ جهان بینم | تا بود گرد خاک پای تو باد
گر همه رای تو فناء منست | کارمن برمراد رای تو باد
شد دلم ذرّه وار در هوست | دائم این ذرّه درهوای تو باد

---

(۱) مکر (الف)

۳۰ - سورة الرّوم مكّية

۱ - النوبة الاولى

« **بسم‌الله الرّحمن الرّحيم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« **الٓمٓ** (۱) » منم خدای دانا .

« **غلبت الروم** (۲) «**فی ادنی الارض** » بازشکستند درنزدیکترین‌زمین[که از زمین عرب است بروم] « **وهم من بعد غلبهم** » و رومیان پس غلبه گبران « **سيغلبون** (۳) » غلبه خواهند یافت [بر گبران] .

« **فی بضع سنين** » در اند سال ، « **للّه‌الامر** » کار خدای دارد ، «**من‌قبل** » [در غلبهٔ **پارس** برروم] از پیش (۱) « **ومن بعد** » و [درغلبهٔ **روم** بر**پارس**] ازپس « **و يومئذ يفرح المؤمنون** (۴) »وآن روز[که غلبه کند **روم** بر **پارس**]شادشوند مؤمنان .

« **و بنصر الله** » بیاری دادن‌الله [اهل کتاب‌را] « **ينصرمن يشآء** » یاری میدهد الله او را که خواهد « **و هو العزيز الرحيم** (۵) » و اوست آن توانای مهربان .

« **و عدالله لا يُخلف الله وعده** » وعدهٔ الله است و الله وعدهٔ خویش کژ نکند، « **و لكن اكثر الناس لايعلمون**(۶) » لیکن بیشتر مردمان نمیدانند .

---

(۱) پیش‌فا (الف)

« **یعلمون ظاهراً** » میدانندآنچه‌فرا دست است و برچشم است « **من الحیوة الدنیا** » از کارهای این جهانی ، « **وهم عن الاخرة هم غافلون(۷)** » و ایشان‌از آن جهان بیخبرانند .

« **اولم یتفکّروا فی انفسهم** » نه باندیشند (۱) در دلهای خویش ؟ « **ماخلق الله السموات و الارض و ما بینهما** » که نیافرید الله آسمانها و زمینها و آنچه میان آنست « **الابالحق** » مگر بتنهائی و فرمان روان ، « **و اجل مسمّی** » ونیافرید آنرا تا مگر هرچیز تا آنگه بود که او خواهد « **وانّ کثیراً من الناس** » و فراوانی از مردمان « **بلقآء ربهم لکافرون(۸)** » برستاخیز و دیدار خداوند خویش کافراند .

« **اولم یسیروا فی الارض** » بنگردند (۲) در زمین « **فینظروا کیف کان عاقبةالذین من قبلهم** » تا در نگرند که چون بود سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند « **کانوااشدّ منهم قوّة** » با نیروی تر از اینان بودند « **و اثار وا الارض** » و زمین شورانیدند [کشت را و درخت را] « **و عمروها اکثر مما عمروها** » و عمارت کردند ایشان پیش از اینان « **و جآءتهم رسلهم بالبیّنات** » و بایشان آمد فرستادگان‌الله‌بسخنان‌روشن‌ونشانهای‌راست « **فما کان الله لیظلمهم** » والله بیداد کردن رابرایشان نبود « **و لکن کانواانفسهم یظلمون(۹)** » لیکن‌ایشان برخویشتن ستم کردند .

« **ثمّ کان عاقبة الذین اساؤا السوآی** » پس آنگه سرانجام ایشان که بدی کردند بدبود . « **ان کذّبوا بایات الله** » از بهر آن که‌دروغ زن گرفتند سخنان‌الله « **وکانوا بها یستهزؤن(۱۰)** » و بران افسوس‌می کردند .

« **الله یبدؤا الخلق** » الله آفریده آغاز میکند [درین جهان] « **ثم یعیده** » و فردا بیرون می آرد در آن جهان « **ثم الیه ترجعون(۱۱)** » و آنگه باز او برند

(۱) بنه اندیشند (ج) (۲) ، بنه روند (ج)

شما را .

« **و یوم تقوم الساعة** » و آن روز که رستاخیز بپای شود ، « **یبلس المجرمون**(١٢) » کافران که خداوندان جرم اند فرومانند [خاموش بنومیدی].

« **ولم یکن لهم من شرکائهم شفعآء** » و ایشانرا از آنچه انباز میخواندند شفیع نبود که ایشانرا از من بخواهد « **وکانوا بشرکآئهم کافرین**(١٣) » و بانبازان خویش آن روز کافر باشند .

« **و یوم تقوم الساعة** »وآن‌روز که رستاخیزبپای‌شود « **یومئذ یتفرّقون** (١۴)» آن روز جدا میشوند از هم .

« **فامّا الذین آمنوا وعملوا الصالحات** » امّاایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند « **فهم فی روضة یحبرون**(١٥) » ایشانرا در مرغزاری شاد میدارند.

« **و امّا الذین کفروا** » و امّا ایشان که کافرشدند، «**وکذّبوا بآیاتنا**»ودروغ‌زن گرفتند سخنان مارا ،« **و لقآء الاخرة** » و کافرشدند بدیدار رستاخیز « **فاولئك فی العذاب محضرون**(١٦) » ایشان در عذاب حاضر کرد گانند .

« **فسبحان اللّٰه** » پاکی وبی عیبی خدایرا وحق پرستش «**حین تمسون**» در آن هنگام که در شبانگاه شوید [هنگام نماز دیگر] « **و حین تصبحون** (١٧) » و آنگاه که در بام شوید [هنگام نماز بام] .

« **و له الحمد فی السموات و الارض** » و ستایش بسزا او را در آسمانها و زمینها [براستی او را خدای خوانند] ، « **وعشیّاً** » و شبانگاه [که هنگام نماز شام است و خفتن] « **وحین تظهرون**(١٨ » وهنگام نماز پیشین [که درآن شوید] .

« **یخرج الحیّ من المیّت** » بیرون می آرد زنده از مرده «**ویخرج المیّت من الحیّ** » و بیرون می‌آرد مرده اززنده « **و یحیی الارض بعد موتها**» وزنده میکند زمین را پس مرگی آن ، « **و کذلك تخرجون** (١٩) » و فردا شما را همچنان [از

گور] بیرون آرند [که امروز نبات بیرون می آریم] .

النوبة الثانية

این سورة الروم **مکّی** است سه هزار و پانصد و سی و چهار حرف . و هشتصد و نوزده کلمت ، و شصت آیت . جمله بمکه فرو آمده، مگر یک آیت : «فسبحان الله حین تمسون » الی آخر الآیة . و درین سورت منسوخ نیست مگر یك آیت در آخر سورت : « فاصبر انّ و عدالله حق » نسختها آیة السّیف . و گفته اند : « فاصبر » این کلمه منسوخ است ، و «انّ وعدالله حق » محکم است، باقی آیت : « و لا یستخفّنک الذین لا یوقنون » منسوخ است . و در فضیلت سورت **ابی کعب** گفت: قال **رسول الله** (ص) من قرأ سورة **الروم** کان له من الاجر عشر حسنات بعدد کل ملك سبّح لله بین السماء و الارض و ادرك ما ضیّع فی یومه ولیلته .

« **الٓمٓ** » قسم و قد ذکرنا فیماسبق شرحه ، و جواب القسم « لقد » مضمر فیه ، تقدیره : لقد «غلبت الرّوم» وقد مما یضمر کما قال اوجاؤکم حصرت صدورهم ، والغلبة الاستعلاء علی القرن بما یبطل مقاومته فی الحرب ، و الغلب مصدر ـ تقول : غلبت غلباً ، و طلبت طلباً . و الغلب والغلبة واحد ، کقولك : جلباً و جلبة . و قیل هو الغلبة فحذفت التّاء منه کما حذفت من قوله : « واقام الصلوة » و انما هو اقامة ؛ **والروم** جمع **رومی کفارسی و فرس** . « فی ادنی الارض » یعنی فی اقرب ارض **الحجاز** منهم وهی **اذرعات** و بُ**صری** فهی ادنی **الشام** الی ارض **العرب**. والبضع ـ اسم للثلاث ـ والخمس و السّبع و التسع . و معنی الایة ـ غلبت **فارس الروم** فی اقرب ارض من ارض **الشام**

الی ارض **العرب** . وقیل الی ارض **فارس** و هی ارض **الجزیرة** وقیل هی ارض **الاردن** و **فلسطین**، « وهم من بعد غلبهم » ای ـ الرّوم من بعد غلبة فارس ایّاهم، « سیغلبون » فارس فیما دون عشر سنین .

سبب نزول این آیت برقول جمهور مفسران آنست که میان اهل **فارس** (١) و اهل **روم** قتالی رفت و مشرکان **مکه** میل داشتند بعجم که اهل **پارس** بودند و میخواستند همیشه که ایشانرا بر **روم** غلبه باشد و نصرت ، از بهر آن که ایشانرا کتاب نبود و اوثان پرست بودند ، هم چون ایشان اصنام پرست ، و مسلمانان غلبه ونصرت **روم** میخواستند بر **پارس** ، از بهرآن که اهل **روم** اهل کتاب بودند .

وقصهٔ آن‌قتال که میان **روم** و **پارس** رفت‌آن بود که **کسرای پارس** لشکری انبوه فرستاد **بروم** ومردی را بر ایشان سالار ومهتر کرد نام وی **شهر براز** ، وقیل **شیر براز** ، و **قیصر روم** لشکری نام زد کردبقتال ایشان و مردی رابرایشان‌امیر کرد ، نام‌وی **بخنّس** ، هردولشکربه **اذرعات** بهم‌رسیدند یابزمین **جزیره** یا بطرف **شام** ، بر اختلاف اقوال علماـو**پارسیان** بر **رومیان** درآن قتال‌غلبه کردند .آن خبر **بمکه** رسید مسلمانان را ناخوش آمد ودل‌تنگ گشتند و کافران شاد شدند و شماتت کردند و با مسلمانان گفتند ـ به شماتت ـ که اهل کتاب شمااید و ایمن نشستگان درخان و مان ماایم ، بنگرید که برادران ما از **عجم** با **رومیان** چه کردند ؟ اگر شما باما قتال کنید ما همان کنیم و بر شما غلبه کنیم،رب العالمین این‌آیت فرستاد: « غلبت الرّوم فی‌ادنی الارض وهم‌من بعد غلبهم سیغلبون،فی بضع سنین » ـ میگوید : **پارسیان** بر **رومیان** غلبه کردند و تا نه پس روزگار **رومیان** بر **پارسیان** غلبه کنند. **ابوبکر صدیق** برخاست و در انجمن کفار گفت : شادی چه کنید و شماتت چه نمائید عن‌قریب بینید که **رومیان** بر **پارسیان**غلبه کنندوبر ایشان نصرت یابند

(١) پارس (ج) .

پیغامبر ما چنین گفت ازوحی پاك‌وپیام‌راست. **ابیّ بن خلف الجمحی** گفت: کذبت دروغ میگوئی، و این نتواند بود. **بوبکر** گفت: انت اکذب یا عدوّالله، ای دشمن خدای دروغ تو گوئی و از هر کس دروغ زن تر توئی. آنگه گفتند تا گرو بندیم بده‌شتر،عقد مراهنت‌ببستند تا مدت سه سال. و در آن وقت عقد مراهنت‌بستن و قمار باختن حلال بود، و آیت **تحریم قمار** از آسمان نیامده بود، پس **ابوبکرصدیق** آن قصه با رسول خدا بگفت.رسول (ص) **گفت** مرا چنین گفتند که تا بضع سنین و بضع از سه باشد تا بنه رو درمدت بیفزای و در مال‌بیفزای. **بوبکر** رفت و شتران بصد کرد تا بنه سال، و این عقد ببستند و هریکی را کفیلی فرا داشتند و در ضمان یکدیگر شدند. پس غزاء **احد** پیش آمد و **ابی‌خلف** بدست رسول خدا کشته شد و بعد از آن روز **حدیبیّه** سال هفتم، از وقت مراهنت خبررسید **بمکه** که اهل **روم**غلبه کردند بر اهل **پارس** و دیار و اوطان ایشان بدست فرو گرفتند، و شهرستان **رومیه** آنکه بنا کردند و **بوبکرصدیق** آن‌صد شتر از ورثهٔ **ابیّ** بستد وپیش **مصطفی** آورد **رسول** خدا گفت تصدّق به. **ابوبکر** آن همه بصدقه داد بفرمان **رسول** صلوات الله علیه **بوسعید خدری** گفت: روز **بدر** بود که روم بر پارس ظفر یافتند و ما که مسلمان بودیم بر مشرکان ظفر یافتیم. رب العزّه آن روز اهل کتاب را بر **مجوس** نصرت داد و اهل اسلام را برمشرکان نصرت داد و **بوبکر صدیق** درآن یك روزهم مال غنیمت برداشت از مشرکان وهم مال مراهنت از ورثه **ابی‌خلف**.

اما سبب غلبه رومیان بر پارسیان برقول **عکرمه** و جماعتی مفسّران آن بود که: **شهربراز** بعد از آن که بر **روم** غلبه کرد پیوسته در دیار و بلاد روم خرابی میکرد و ایشانرا مقهور میداشت. **فرّخان** برادر **شهربراز** روزی نشسته بود در مجلس شراب و با حریفان خویش گفت: لقد رأیت کانّی جالس علی سریر **کسری** من‌بخواب چنان‌دیدم که‌برسریر کسری‌نشسته بودم‌این‌سخن‌به **کسری** رسید، درخشم

شدونامه‌نبشت به **شهر براز** که : چون نامهٔ من بتورسد **فرّخان** راسیاست کن‌وسروی بمن فرست. **شهر براز** جواب کسری نبشت که **فرّخان** مردی است مبارز، لشکر شکن و ترا هروقت بکار آید، خاصّه در جنگ دشمن، اگر دل با وی خوش کنی و قتل وی نپسندی مگر صواب باشد. **کسری** جواب وی نبشت که در لشکر من امثال وی بسیار است تو فرمان بردار باش و بتعجیل سر وی بمن فرست. **شهر براز** بعبارتی دیگر همان جواب نبشت و فرمان وی بقتل **فرخان** بکار نداشت. کسری را خشم بر خشم زیادت شد وبریدی فرستاد بر اهل **پارس** که **شهر براز** را معزول کردم و **فرّخان** رابجای وی نشاندم، او را والی خود دانید و طاعت دار باشید. و ملطفه ای داد به آن برید و گفته بود که چون **فرّخان** بر تخت ملك نشیند و برادر او را منقاد شود، این ملطفه بدوده. فرّخان ملطفه بر خواند، نبشته بود که : **شهربراز** را وقتی هلاك کن که ملطفه بر خوانی. **فرّخان**، **شهربراز** را حاضر کرد تا او را سیاست کند بفرمان **کسری**.**شهر براز** گفت یک ساعت مرازمان ده تاوصیت نامه‌ای‌بنویسم .سفط بخواست وسه‌صحیفه بیرون آورد، در معنی‌مراجعت وی با **کسری** بسبب قتل **فرّخان**، گفت: سه نوبت‌بقتل **فرّخان** مرا فرمان‌آمد وهر بار مراجعت وی میکردم و تو بیك ملطفه مرا هلاك خواهی کرد؟ **فرخان** آن ساعت از تخت ملك برخاست و ملك با **شهر براز** تسلیم کرد، و آن حال و قصه بپوشیدند. و شهربراز نامه‌نبشت **بقیصر روم** که مرا بتو حاجتی‌است که به پیغام و نامه راست نمیآید و میخواهم که بنفس خود ترا بینم، فلان روز فلان جایگاه حاضر شو، تو با پنجاه مرد **رومی** ومن با پنجاه مرد **پارسی** همچنان کردند، و بر هم رسیدند و دو ترجمان در میان داشتند که سخن ایشان بر یکدیگر بیان میکردند. **شهر براز** گفت :هرچه از ما بشما رسید از غلبه ونصرت و تخریب دیار و بلاد همه سبب‌من‌بودم و برادرم **فرخان** و آن همه از کید و حیلت ما و از شجاعت و قوّت ما بشما رفت و

کسری بما حسد برد و خواست که ما را بدست یکدیگر هلاك کند . اکنون ما از وی بر گشتیم و او را خلع کردیم . و با تو دست یکی خواهیم داشت تا بجنگ او رویم و او را مقهور و مخذول کنیم . **قیصر** آن حال به پسندید ، و با وی عهد بست آنگه با یکدیگر گفتند که رازی که میان دو تن رود تا آنگه سرّ باشد که از دو شخص در نگذرد ، چون از دو شخص در گذشت ناچاره آشکارا شود ، یعنی که این دو ترجمان را هلاك باید کرد ، و ایشانرا هلاك کردند . و از آنجا باز گشتند وبقتال اهل **پارس** شدند . و رب العالمین ایشانرا بر **پارس** نصرت داد و بر ایشان غلبه کردند . اینست که رب العزه گفت : « و هم من بعد غلبهم سیغلبون، فی بضع سنین » .

و فی هذه الآیة دلالة علی صحة نبوّةالنبی(ص) **وانّ القرآن** من عندالله عزوجل لانّه اخبر عمّا سیکون ، ثم وجدا لمخبر علی ما اخبر به.«لله الامر من قبل و من بعد» هما مرفوعان علی الغایة ، و المعنی من قبل دولة**الروم** علی **فارس** و من بعدها فای الفریقین کان لهم الغلبة فهو بامرالله و قضائه و قدره . و قیل لله المشیّة التّامة و الارادةالنافذةمن قبلهذهالوقایع و من بعدها ، فیرزق الظفر من شاء و یجعل الدّبرة علی من‌شاء. و قیل‌لله‌الامرمن قبل کل شیء‌ومن‌بعد کل‌شیء « ویومئذ یفرح‌المؤمنون» یعنی - یوم یغلب **الروم فارس** « یفرح المؤمنون». « بنصرالله»لانّ ذلك وقع یوم **بدر** و کان‌المؤمنون‌فی‌الغنیمةوالظفر بالاعداء و الاسر و الفداء . یعنی - آن روز که **روم** بر**پارس** غلبه کردند روز **بدر** بود که مؤمنان ومسلمانان بنصرت الله شاد بودند - که هم غنیمت بود و هم ظفر بر دشمن ، و هم فداء اسیران - و قیل فرح المؤمنون انّما کان بتحقیق الله ماوعدهم وتصدیق رسوله (ص) لانّه اخبرهم‌بما سیکون فکان کما اخبر و کان ذلك معجزة للنبی (ص) . و قیل.یفرح المؤمنون بنصرالله تعالی النّبی بقتل‌الکفار و بعضهم بعضاً فیکون فرحهم واقعاً بهلاك بعض الکفار لا بظهور

الکفار کما یفرح بقتل الظالمین بعضهم بعضاً . و قیل یفرح المؤمنون بغلبة اهل الکتاب المشرکین و خروجهم من **بیت المقدس** و کان احدی آیات نبوّته . و قیل تمّ الکلام علی قوله « یفرح المؤمنون » ثم استأنف فقال :

بنصرالله ینصر من یشآء » یعنی اولیاؤه ، فیکون البآء متصلاً بینصر، « وهوالعزیز» فی‌الانتقام‌من الکفّار« الرّحیم» فی التمکین و النصر للمؤمنین . قال رسول الله (ص) : « **فارس** نطحة او نطحتان ثم لافارس بعدها ابداً و **الروم** ذات قرون کلّما ذهب قرن خلف قرن هیهات الی آخر الابد » .

« وعدالله » نصب علی المصدر ای ـ وعد وعده ، فلایخلفه ، وهو راجع الی قوله : « سیغلبون » ، یعنی ـ هذا الذی اخبرتك به ایها النبیّ من نصرة **الروم** علی اهل **فارس** ، هووعد وعدالله ذلك حقاً ، و هوینجزه لهم . و یجوزان یکون راجعاً الی قوله « یفرح المؤمنون بنصرالله » لانّه وعد المؤمنین النصر علی الکافرین « و لکن اکثر النّاس لا یعلمون » صحة وعده و هم الکفار الذین لا یصدّقون بانّ هذا الخبر من عندالله .

« یعلمون ظاهراً من الحیوة الدّنیا »ای‌ـیعلمون ما یشاهدونه فعل الحیوانات، « و هم عن الآخرة هم غافلون » ، لا یستدلون بما یشاهدونه علی ما غاب عنهم فعل العاقل الممیّز ، وقیل « یعلمون » امرمعاشهم وزراعاتهم وتجاراتهم و وجوه اکتسابهم « و هم عن » امر آخرتهم ومالهم فیها من النّجاة من عقاب الله « غافلون » لایتفکرون فیها . فغفلة المؤمنین بترك الاستعداد لها و غفلة الکافرین بالجحود بها. قال**الحسن**: بلغ والله (۱) من علم احدهم انه ینقر الدرهم بیده فیخبرك بوزنه و لا یحسن یصلّی .

« اولم یتفکّروا فی انفسهم » هذا من بسط القرآن فانّ التفکر لایکون الّا فی النفس . و قیل معناه ـ « اولم‌یتفکروا فی » خلق « انفسهم » لیخرجوا عن الغفلة . و قیل « اولم یتفکروا » لیعلموا انّهم «یعلمون‌ظاهراً من‌الحیوة الدّنیا وهم عن‌الاخرة

(۱) باللّه (ج)

هم غافلون ».و قيل « اولم يتفكروا فى انفسهم » فيعرفوا بدايع صنع الله فيها فيعلموا من ذلك انّ الله عزّوجل لم يخلق السموات و الارض و ما فيهما من العجائب عبثاً ، و انّما خلقها بقوله الحق ولا قامة الحق يعنى لاقامة الثواب و العقاب على العمل . وقيل بالحق يعنى بالحكمة ليعتبر بها عباده و يستدلوا علـى وحدانيّته و قدرته « و اجـل مسمّى » يعنى الى اجل مسمى اذا بلغ ذلك الاجل افناهما للجزاء فاعلم الله تعالى انّ الذى خلقهم و لم يكونوا شيئاً ثم صرفهم احوالاً و ثارات حتى صاروا رجالاً ، قادر ان يعيدهم بعد فنائهم خلقاً جديداً،ثم يجازى المحسن منهم باحسانه و المسىء باساءته ، لانّه العدل لاحيف فى حكمه ولا جور ، « و انّ كثيراً من النّاس » يعنى الكفار ، «بلقآءِ ربّهم لكافرون » ، اى ـ بالبعث بعدالموت لجاحدون .

« اولم يسيروا فـى الارض » اولـم يسافروا هـؤلاء الكفار فى ارض الله « فينظروا » الى آثار من قبلهم من الامم ، فيعتبروا . و قيل معنى ينظروا يتعرفوا ، كقوله : « فلينظر ايّها ازكى طعاماً » . و قيل معناه فيعلموا كقوله : « يوم ينظر المرء ما قدّمت يداه » و انّما امرهم بالمسير فى الارض لمشاهدة آثار المهلكين قبلهم لمّا عصوا ليزول عنهم الشكّ، عن صدق ما يخبر عنهم، والكلام عند قوله «من قبلهم» تامّ ثم استأنف الخبر عن صفاتهم فقال :« كانوا اشدّ منهم قوّة » اى ـ الامم الماضية كانـوا اشدّ قوة من قريش « و اثاروا الارض » ، اى ـ قلبـوا وجه الارض لاستنباط المياه و استخراج المعادن و القاء البذور فيها للزّراعة ، والا ثارة ـ تحريك الشىء حتى يرتفع ترا به « و عمروها اكثر ممّا عمروها » فيه ثلاثة اوجه : احدها من العمر ، اى ـ يقواهم فيها اكثر من بقاء هؤلاء ، و التقدير : عمروا فيها ؛ والثانى من العمرى ، اى ـ سكنوا فيها ، كقوله :«واستعمركم فيها»، اى ـ استسكنكم ؛ والثالث من العمارة ، اى ـ عمروا الارضين بالغراس و الزّراعة . و انّما قال ذلك لانّه لـم يكن لاهل مكة حرث و زرع . «و جآءتهم رسلهم بالبيّنات»فلم يؤمنوا فاهلكهم الله،«فما كان الله ليظلمهم»،للظلم

ثلاثة اوجه : وضع الشیء فی غیر موضعه ، واخذ الشیء قبل وقته ، و النقصان . وقوله : « فما کان الله لیظلمهم » اجتمع فیه المعانی الثلاثة ، ای ـ لم یأخذهم قبل وقت اخذهم ولا ینقص عنهم شیئاً ممّا قدّر من ارزاقهم ولا وضع العذاب فی غیر موضعه ، « و لکن کانوا انفسهم یظلمون » بایرادها موارد الهلاك . ثم کان معطوف علی خبر متروك ، ای ـ جاءتهم رسلهم فکذّبوهم و امهلوا .

« ثم کان » عاقبتهم الهلاك . و« السوآی » . مصدر ، کالرجعی و البشری . وهی تأنیث الاسواء کالاکبر و الکبری . وهی الخلّة التی تسوء صاحبها عند ادراکه ایّاها و هی النّار . وقیل السّوآی اسم لجهنّم ، کما انّ الحسنی اسم للجنّة . قرأ اهل **الحجاز** و **البصرة** « عاقبة » بالرفع ، ای ـ ثم کان آخر امر هم السوأی ، و قرأ الاخرون بالنصب ، علی خبر کان و تقدیره : ثم کان السوآی « عاقبة الذین اسآءوا » . و معنی اساؤا ای ـ اشرکوا ، و معنی ـ ان کذّبوا ، لان کذّبوا اوبان کذّبوا بآیات الله . وقیل تفسیر السّوأی بعده ، وهو قوله ، « ان کذّبوا » یعنی ثم کان عاقبة المسیئین . التکذیب ـ حملهم تلك السیّئات علی « ان کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزؤن » .

« الله یبدؤا الخلق » فی الدنیا « ثم یعیدهم » فی الآخرة . تقول بدأ یبدأ بدأ و ابتداء یبتدی ابتدأ والابتدا ـ نقیض الانتهاء ـ والبدؤ نقیض العود « ثم الیه ترجعون » لفصل القضاء بینهم « ولیجزی الذین اسآؤا بما عملوا ویجزی الذین احسنوا بالحسنی » قرأ **ابو بکر** و **ابو عمرو** « یرجعون » بالیاء و آخرون بالتّاء .

« و یوم تقوم السّاعة یبلس المجرمون » ییأس المشرکون ، من جمیع الخیرات و من شفاعة الشافعین : و قیل ینقطع کلامهم و حجتهم و یفتضحون .

« ولم یکن لهم من شرکائهم » اضاف الشرکاء الیهم علی معنی انّهم کانوا یجعلون لها قسطاً من اموالهم ، ویرون بذلك لها حقاً فیما یملکون ، فنسبها الی انّهم شرکاؤهم فی اموالهم و المعنی ـ لم یکن لهم من اصنامهم التی عبدوها لیشفعوا شفعاء ، « و کانوا » یعنی ـ

يكونون. وجاءَ بلفظ الماضى كاكثر الفاظ القيامة، «بشر كائهم كافرين» اى ـ جاحدين متبرين يتبرّؤن منها متبرّأ منهم كقوله: «اذ تبرء الذين اتّبعوا من الذين اتبعوا».

«و يوم تقوم الساعة يومئذ يتفرّقون»، هذا التفرّق مفسّر فى قوله، «فريق فى الجنّة و فريق فى السّعير» و هو تفسير قوله: «يصدّعون» «و جعلنا بينهم موبقاً» «وامتازوا اليوم». قال **مقاتل**: يتفرّقون بعد الحساب الى الجنّة والنار، فلا يجتمعون ابداً، ثم بيّن على اىّ وجه يتفرقون.

فقال تعالى: «فامّا الذين آمنوا وعملوا الصالحات فهم فى روضة» وهى البستان الذى فى غاية النضارة، والخضرة. «يحبرون». يسرّون، و الحبرة السرور ـ وقال **ابن عباس**: يكرمون، تقول حبره اى ـ اكرمه. و قيل ينعمون. و الحبرة فى اللغة ـ كل نعمة حسنة و التحبير التحسين الذى يسرّ به، و منه قيل للمداد حبر لانّه يحسن به الاوراق، و للعالم حبر لانّه يتخلّق بالاخلاق الحسنة. و قيل هو السماع فى الجنّة يعنى يتنعّمون و يتلذّذون بسماع الغناء. قال **الاوزاعى**: اذا اخذ فى السّماع لم تبق فى الجنّة شجرة الّا وردت. وقال ليس احد من خلق الله احسن صوتاً من **اسرافيل** فاذا اخذ فى السّماع قطع على اهل سبع سموات صلوتهم و تسبيحهم. و انّما قال «فى روضة» بالتنكير لانّ المراد كل واحد منهم بمنزلة رجل فى رضة مونقة لطيب ما فيه، وحسنه وخصّ الرّوضة بالذكر لانّه ليس عند العرب شىء احسن منظراً ولا اطيب نشراً من الرّياض.

روى **ابو هريرة** قال: قال رسول الله(ص): «الجنّة مائة درجة، ما بين كلّ درجتين منها كما بين السّماء و الارض، و الفردوس اعلاها سموّاً، و اوسطها محلاً و منها يتفجّر انهار الجنّة، وعليها يوضع العرش يوم القيامة»، فقام اليه رجل فقال يارسول الله انّى رجل حبّب الىّ الصوت فهل فى الجنّة صوت حسن؟ قال: «اى والذى نفسى بيده انّ الله سبحانه ليوحى الى شجرة فى الجنّة ان اسمعى عبادى الذين اشتغلوا بعبادتى وذكرى عن

عزف البرابط والمزامير، فترفع صوتاً لم تسمع الخلائق مثله قط من تسبيح الرّب وتقديسه».

و روى انّ اعرابيّاً قال يا رسول الله هل فى الجنّة من سماعٍ ؟ قال :نعم يا اعرابى انّ فى الجنّة لنهراً حافتاه الابكار من كلّ بيضاء خوصانيّة يتغنين باصوات لم تسمع الخلائق بمثلها قط ، فذلك افضل نعيم اهل الجنّة .

و سئل **ابو هريرة** هل لاهل الجنّة من سماع؟ قال نعم شجرة اصلها من ذهب و اغصانها فضّة و ثمرتها اللؤلؤ و الزبرجد و الياقوت ، يبعث الله سبحانه و تعالى ريحاً فتحكّ بعضها بعضاً فما سمع احد شيئاً احسن منه .

قوله تعالى : « و امّا الذين كفروا و كذّبوا بآياتنا و لقاء الاخرة » يعنى ـ بآيات القرآن و البعث بعد الموت ، « فاولئك فى العذاب محضرون » الاحضار انما يكون على اكراه فيجابه على كرهه . اى ـ يحضرون العذاب فى الوقت الذى يحبر فيه المؤمنون فى الرّوضات من الجنان .

« فسبحان الله » اى ـ سبّحوا الله ، ومعناه صلّوا لله فهو مصدر موضوع موضع الامر كقوله : « فضرب الرقاب » و السبحة ـ الصلوة ـ و منه سبحة الضحى ، « فسبحان الله حين تمسون » ، اى ـ صلّوا لله حين تدخلون فى المساء ، و هو صلوة المغرب و العشاء «و حين تصبحون» اى ـ حين تدخلون فى الصباح وهو صلوة الصبح .

« وله الحمد فى السموات والارض» قال **ابن عباس** :يحمده اهل السّموات والارض ويصلّون ، «وعشيّاً»اى ـ صلّوا الله عشيّاً ، يعنى ـ صلوة العصر « وحين تظهرون» تدخلون فى الظهيرة، وهو صلوة الظهر. قال **نافع بن الازرق لابن عباس**: هل تجد الصلوات الخمس فى القرآن قال نعم ، و قرأ هاتين الآيتين وقال جمعت الاية الصلوات الخمس ومواقيتها ، وحمل بعض المفسرين على التسبيح القولى ، فقالوا تفسير الاية : ـ قولوا سبحان الله فى صلواتكم المفروضة فى هذه الاوقات . روى **ابو هريرة** قال :قال رسول الله(ص) : من قال حين يصبح و حين يمسى : سبحان الله و بحمده مائة مرّةً ، لم يأت احد يوم القيمة

با فضل ممّا جاء به الّا احد قال اوزاد عليه وقال (ص) : من قال سبحان الله و بحمده فى يوم مائة مرّة حطّت خطاياه وان كانت مثل زبد البحر . وقال(ص): «كلمتان خفيفتان على اللسان ثقيلتان فى الميزان حبيبتان الى الرحمن : « سبحان الله و بحمده ، سبحان الله العظيم » وعن **ابن عباس** عن **النبىّ** (ص) قال : من قال حين يصبح : «فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون » الى قوله « و كذلك تخرجون » ادرك مافاته فى يومه و من قالها حين يمسى ادرك ما فاته فى ليلته . و عن **انس بن مالك** قال : قال **رسول الله**: « من سرّه ان يكال له بالقفيز الاوفى فليقل : سبحان الله حين تمسون وحين تصبحون» الى قوله : «و كذلك تخرجون» ، «سبحان ربّك ربّ العزّة عمّا يصفون و سلام على المرسلين ، و الحمدلله ربّ العالمين » و عن **ابن عباس** قال : قال رسول الله (ص) : من قال : « سبحان الله حين تمسون و حين تصبحون » هذه الايات الثلاث من سورة **الروم** و آخر سورة **الصافات** دبر كل صلوة يصلّيها كتب له من الحسنات عدد نجوم السّماء و قطر المطر و عدد ورق الشجر و عدد تراب الارض ، فاذا مات اُجرى له بكل حسنة عشر حسنات فى قبره وكان ابرهيم خليل الله يقولها فى كل يوم وليلة ست مرّات .

« يخرج الحىّ من الميّت » اى ـ يخرج البشر الحىّ من النطفة الميتة ويخرج النطفة الميتة من البشر الحىّ. وقيل يخرج الكافر من المؤمن و المؤمن من الكافر . و فى بعض الاخبار يخرج النخلة من النّواة و النّواة من النخلة والحبّة من السنبلة والسنبلة من الحبّة ، « و يحيى الارض بعد موتها » فيخرج نباتها وزروعها و ثمارها و اشجارها بعد خرابها و جدوبها كذلك يحييكم بعد مماتكم فيخرجكم احياء من قبوركم الى موقف الحساب ، « و كذلك تخرجون » قرأ **حمزة** و **الكسائى** « تخرجون » بفتح التّاء و ضم الرّاء و قرأ الباقون بضمّ التّاء و فتح الرّاء .

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی : « بسم‌الله الرّحمن الرّحیم » بنام او که جانراجان است ودل راعیان است،بنام او که یاداوزینت زبانهاست و مهراو راحت‌روانست ، بنام او که وصال اوبدو عالم ارزانست ، و هرچه نه او ست همه عین تاوانست ، وهرچه نه یاد او تخم غمانست بنام او که وجود او را علّت نه ، صنع او را حیلت نه ، اوّلیت اورا بدایت‌نه ، آخریت او رانهایت نه . در حکم او ریبت نه در امر اوشبهت نه . در قدر او ذلّت نه دروجود اوقلّت‌نه . هرچه کند کس را بروحجّت نه ، واو را بهیچ چیز و هیچ کس حاجت نه . بنام او که هرچه خواهد تواند و هرچه تواند داند . یکی را بخواند یکی را براند ، بهیچ حکم در نماند . نه کس باو ماند . نه او بکس ماند ، این معنی یقین داند او که : « لیس کمثله شیء »بر خواند .

پیر طریقت گفت : الهی توآنی که از احاطت اوهام بیرونی ، واز ادراك عقول مصونی . نه‌محاط ظنونی نه‌مدرك عیونی . کارساز هر مفتون و فرح رسان هرمحزونی. در حکم بی چرا و در ذات بی چند و در صفات بی چونی .

جمالك جلّ عن درك العیون　　و قدرك فات تصویر الظنون
و خامرنی لخمر هواك سُکر　　فلا اصحو الی یوم المنون

تو لالهٔ سرخ و لؤلؤ مکنونی　　من مجنونم تو لیلی مجنونی
تو مشتریان با بضاعت داری　　با مشتریان بی بضاعت چونی

« الم » الف بلاءنا من عرف کبریائنا و لزم بابنا ، من شهد جمالنا و مُکّن من‌قربتنا،من اقام‌علی خدمتنا،هر که‌جلال وعظمت ما و کبریاء عزت ما بشناخت او از بلاءما روی نگرداند ، هر که‌جمال ولطف ما برنقطهٔ دل او تجلّی کرداز درگاه‌ماروی نتابد و یك لحظه از صحبت ما نشکیبد . هر که امروز در خدمت ما خو کرد فردا او

را از قربت و وصلت خود بی بهره نگردانیم.ای جوانمرد دل با توحید او سپار وجان با عشق و محبت او پرداز و بغیر او التفات مکن ، که هر که بغیر او باز نگرد تیغ غیرت دمار از جان او بر آرد ، وهر که از بلاءاو بنالد در دعوی دوستی‌درست‌نیاید .

مردی بود در عهد پیشین مهتری از سلاطین دین . او را **عامر بن عبدالقیس** میگفتند چنین میآید که درنماز نافله پایهای او خون سیاه بگرفت ، گفتند پایها ببر تا این فساد زیادت نشود . گفت پسر **عبد القیس** که باشد که او را با اختیار حق اختیاری بود . پس چون در فرائض و نوافل وی خلل آمد روی سوی آسمان کرد ، گفت : پادشاها گرچه طاقت بلا دارم طاقت بازماندن ازخدمت نمیدارم. پای‌می‌ببرم تا ازخدمت‌بازنمانم . آنکه گفت کسی‌رابخوانید تا آیتی‌از **قرآن** بخواند،چون‌بینید که دروجدوسماع‌حال برما بگردد شمابکار خود مشغول باشید ، پایها ازوی جدا کردند و داغ نهادند و آن مهتر در وجد و سماع **قرآن** چنان برفته بود که از آن الم خبر نداشت ، پس چون مقری خاموش شد وشیخ بحال خود باز آمد گفت : این پای‌بریده بگلاب بشوئید وبمشک و کافور معطّر کنید که بردر گاه خدمت هر گز بربیوفائی گامی ننهاده است .

«لله الامر من قبل ومن بعد » قبل اینجا ازلست و بعد ابد است ،و معنی آنست که الامر الازلیّ لله و الامرالابدیّ للهلانّ الربّ الازلیّ و السیّدالابدی‌الله . در ازل و ابد خدااست که یگانه و یکتا است . در امر بی نهایت ودر علم بی‌غایت و در حکم بی چرا ست ، از کی پیش و پیش از جا بجاست . پیش از ما درازل ما رابود وبی ما در ابد بهرهٔ ما ست. این آن رمز است که شب **معراج** با مهتر عالم (ص) گفت: « یا**محمد** کن لی کما لم تکن فا کون لك کما لم ازل . »

پیر طریقت گفت:بقرب‌می نگرتا انس زاید . بعظمت‌می‌نگر تاحرمت‌فزاید، میان‌این‌وآن منتظر می‌باش‌تا سبق‌عنایت خودچه نماید،« لله الامـر من‌قبل ومن بعد »

جای دیگر گفت : «الا له الخلق و الامر» عالم خلق را نهایت پیدا ست و عالم امررا نهایت نیست . عالم خلق جائز الزوال آمدو عالم امر واجب الدوام است وتا مرد از عالم خلق درنگذرد روا نبود که بعالم امررسد از نهادخودمتعرّی باید شد ونسبت خلقیت از فطرت معرفت باز باید برید . اگرمیخواهی که ترا بعالم امر گذری بود و از نهاد کنودی بـرخاستن و از نسبت‌ظلومی وجهولی باز بریدن نتوان الاّ بدرنگی و روزگاری ، همچنان که بوقت درآمدن‌درنگی بکار باید بیرون شدن هم بدرنگ باشد . چنانکه‌نطفه مدتی بازدارندتا علقه گردد . و آنکه‌آن علقه روزگاری موقوف گردانند تا مضغه شود ، همچنین از مضغه تا بعظام و از عظام تا به‌لحم ، آنکه مدتی دیگرش بدارند تا درروش‌آید .هم چنین مرد بدان قدر که از دست خود بـر میخیزد بـامر حق آشنا میشود چون ازصفات خود بتمامی در گذشت شایسته امر شد و بحد بلوغ رجولیّت رسید . آنکه این‌رقم برویزنند که : من‌المؤمنین‌رجال،« ویومئذ یفرح المؤمنون ، بنصرالله »الیوم ترح وغداً فرح ، الیوم عبرة و غداً حیرة ، الیوم اسف وغداً لطف ، الیوم بکاء و غداًلقاء. هرچند که دوستان را امروز درین سرای بلا و عناهمه درداست و اندوه،همه حسرت و سوز ، اما آن اندوه و سوز را بجان و دل خریدارند و هرچه معلوم ایشانست فداءآن درد میکنند چنانکه آن جوانمرد گفته :

اکنون باری بنقد دردی دارم کان درد بصد هزار درمان ندهم

داود پیغامبر چون آن زلّت صغیره از وی برفت و از حق بدو عتاب آمد تا زنده بود سربر آسمان نداشت و یك ساعت ازتضرع‌نیاسود، با این‌همه‌خوش‌میگفت الهی خوش معجونی که اینست و خوش دردی که اینست . الهی تخمی از این گریه و اندوه در سینهٔ من بنه تا هر گز ازین درد خالی نباشم .

ای مسکین تو همیشه بی درد بوده ای ، از سوز درد زدگان خبر نداری ، از آن گریه بر شادی و از آن خنده بر اندوه نشان ندیده‌ای :

من گریه بخنده در همی پیوندم پنهان گریم بآشکارا خندم
ای دوست گمان مبر که من خرسندم آگاه‌نه‌ای که چون نیازومندم

پیر طریقت گفت : الهی‌نصیب این بیچاره از این کار همه درد است ، مبارک باد که مرا این درد سخت در خورد است ، بیچاره آنکس که ازین درد فرد است ، حقا که هر که بدین درد‌ننازد ناجوانمرد است .

« یعلمون ظاهراً من الحیوة الدّنیا و هم‌عن الآخرة هم غافلون » ، در خبراست که فردا در انجمن رستاخیز وعرصهٔ عظمی‌دنیا را بیارند ـ بصورت پیرزنی آراسته ـ گوید : بارخدایاامروز مراجزای کمتر بنده‌ای کن از بندگان خود . از درگاه عزّت و جناب جبروت فرمان آید که ای ناچیز خسیس من راضی نباشم که کمترین بندهٔ خود را چون توئی جزاء وی دهم . آنگه گوید :کونی تراباً ـخاك گرد ونیست شو . چنان نیست شود که هیچ جای پدید نیاید .

و گفته‌اندطالبان دنیاسه گروه اند : گروهی‌دنیااز وجه‌حرام‌جمع کنند هرچون که دست رسد بغصب وقهر بخود میکشند و از سرانجام و عاقبت آن نیندیشندایشان اهل عقاب‌اند و سزای عذاب . **مصطفی** (ص) گفت :کسی که دنیای حلال جمع کند از بهر تفاخر وتکاثر تا گردن کشد و بر مردم تطاول جوید ربّ العزه از وی‌اعراض کند و در قیامت با وی بخشم بـود او که دنیای حلال طلب کرد ، برنیّت تفاخـر ، حالش اینست پس او که حرام طلب کند و حرام گیرد و خورد حالش خود چون بود؟

گروه دوم‌دنیا بدست‌آرند از وجه مباح چون کسب‌و تجارات و وجوه‌معاملات ایشان اهل حساب‌اند در مشیّت حق، ودرخبراست که:«من نوقش فی‌الحساب‌عذّب » .

گروه سوم از دنیابسدّ جوعت و ستر عورت قناعت کنند **مصطفی** (ص)گفت : « لیس لابن آدم حق‌فیما سوی هذه الخصال بیت یُسکنُنّه و ثوب یواری عورته و جرف الخبز و الماء » ـ یعنی کسر الخبز ـ ایشانرا نه حساب است و نه عتاب ، اگرعورت

نپوشند و طعام نخورند از خدمت حق باز مانند پس نه بر نصیب خود میکوشند و نه بر مراد خود میروند که از بهر حق میکوشند وبر مراد حق میروند. **مصطفی**(ص) گفت: ایشانند که چون سر از خاك بر کنند رویهای ایشان چون ماه شَب چهارده بود روز رستاخیز که خلق دو گروه شوندایشان در گروه اهل وصلت باشند، و ذلك فی قوله‌تعالی «ویوم تقوم الساعة یومئذیتفرّقون»، فریق‌منهم‌اهل الوصلة وفریق‌منهم اهل الفُـرقة، فریق‌للجنّة والمنّة وفریق للعذاب‌والمحنة، فریق‌للفراق وفریق‌للتلاق.

«فامّا الذین آمنوا وعملوا الصالحات فهم فی روضة یحبرون»،میگویددوستان خدا فردا در روضات بهشت در حظیرهٔ قدس میان ریاحین و یاسمین بشادی و طرب سماع کنند مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحان تحمید فی ریاض تحمید «فی مقعد صدق عندملیك مقتدر». فرمان آید **بداود** پیغامبر که: یا **داود** بآن نغمت داودی و صوت شورانگیز و آواز دل ربای که ترا داده‌ام **زبور** برخوان، یا **اسرافیل** تو **قرآن** برخوان یا **موسی** تو **تورات** برخوان یا **عیسی** تو **انجیل** برخوان، ای درخت طوبی بتسبیح و تقدیس ما آواز خود بگشای، ای‌ماهرویان فردوس چه نشینید خیزید ودوستانرا استقبال کنید. ای تلهای مشك اذفر و کافورمعنبر برسرمشتاقان ما نثار شوید، ای درویشان که در دنیا غم خوردید و اندوه کشیدید، اندوه بسر آمد و درخت شادی ببر آمد، خیزید و طـرب کنید در حظیرهٔ قدس و خلوتـگاه انس بنازید و سر ببالین انس باز نهید، ای مستان مجلس مشاهدت، ای‌مخموران خمـر عشق، ای عاشقان سوخته سحرگاهان در رکوع و سجود جوی خون ازدیده‌ها روان کرده، و دلها بامید وصال ما تسکین داده، گاه آمد که در مشاهدهٔ ما بیاسائید، بار غم از خودفرو نهید وبشادی دم زنید، ای طالبان بنازید که‌نقد نزدیك است. ای شب روان آرام گیرید که صبح نزدیك‌است. ای تشنگان صبر کنید که چشمه‌نزدیك است. ای غریبان شاد زیید که میزبان نزدیك است. ای دوست جویان خوش باشید

که اجابت نزدیک است . ای مشتاقان طرب کنید که دیدار نزدیک است . فیکشف الحجاب و یتجلّی لهم تبارك و تعالی فی روضة من ریاض الجنّة ، و یقول : انا الذی صدقتکم وعدی واتممت علیکم نعمتی ، فهذا محل کرامتی فسلونی .

پیر طریقت در مناجات گفت ای خداوندی که در دل دوستانت نور عنایت پیداست ، جانها درآرزوی وصالت حیران و شیداست ، چون تو مولی کر است ؟ چون تو دوست کجاست ؟ هر چه دادی نشانست و آئین فرداست . آنچه یافتیم پیغامست و خلعت برجاست . الهی نشانت بیقراری دل و غارت جانست، خلعت وصال در مشاهدهٔ جلال چگویم که چونست :

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد
دانم که زمانه را زبون خواهی کرد
گرزیب وجمال ازین فزون خواهی کرد
یارب چه جگرهاست که خون خواهی کرد

۲- النوبة الاولی

قوله تعالی: « **و من آیاته ان خلقکم من تراب** » و از نشانه‌های [توانائی و یگانگی] او آنست که بیافرید شمارا از خاکی « **ثم اذا انتم بشر** » پس اکنون شما مردمانید [آشکارا] « **تنتشرون (۲۰)** » [درزمین]می‌پرا کنید وپرا کنده (۱) می‌زیید.

« **و من آیاته** » و از نشانه‌های [توانائی و یگانگی] اوست « **ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً** » که بیافرید شما راهم ازشما جفتانی، « **لتسکنوا الیها** » تا با ایشان آرامید (۲) « **و جعل بینکم مودّةً و رحمةً** » و میان شما مهری ساخت و مهربانی ، « **انّ فی ذلك لایات** » در آن نشانه های [روشن] است ، « **لقوم یتفکّرون (۲۱)** »

(۱) پر کنید و پر کنده (الف) (۲) آرامیدید (الف)

گروهی راکه در اندیشند .

« و من آیاته » و نشانه های [توانائی و یگانگی] اوست « **خلق السموات و الارض** » آفرینش آسمانها و زمین « **واختلاف السنتکم والوانکم** » و اختلاف (۱) زبانهای شماو گوناگون رنگهای (۲) شما. « **انّ فی ذلك لایات للعالمین** (۲۲) » درین نشانه‌های [روشن] است جهانیان را .

« **و من آیاته** » و از نشانهای [توانائی و یگانگی] اوست « **منامکم باللیل و النهار** » خفتن شما بشب و روز « **و ابتغاؤکم من فضله** » و جستن شما از روزی او و بخشیدهٔ او « **انّ فی ذلك لایات لقوم یسمعون** (۲۳) » در آن نشانه‌های [روشن] است ایشانرا که بشنوند .

« **و من آیاته** » و از نشانهای توانائی و یگانگی اوست « **یُریکم البرق** » که مینماید شما را درخش « **خوفاً وطمعاً** » بیم و امیدرا « **و ینزّل من السمآء ماءً** » و فرومیفرستد ازآسمان آبی « **فیحیی به الارض بعد موتها** » تا زنده‌میکند بآن زمین را پس مرگ آن « **انّ فی ذلك لایات لقوم یعقلون** (۲۴) » در آن نشانه‌های [روشن] است ایشانرا که دریابند .

« **ومن آیاتـه** » و از نشانه‌های [توانائی و دانائی] اوست « **ان تقوم السمآء والارض بامره** » که آسمان وزمین می پایدایستاده بفرمان او« **ثمّ اذادعاکم دعوةً** » پس آنگه که خواند شما را یك خواندن « **من الارض اذا انتم تخرجون** (۲۵) » آنگه شما می بیرون آئید از زمین .

« **و له من فی السموات و الارض** » و او راست هرچه در آسمانها و زمینها کس است « **کلّ له قانتون** (۲۶) » همه او رابفرمان‌است [که گوید باش میباشند] .

---

(۱) وجدا جدی (الف) . (۲) رنگهای گوناگون (ج)

« **و هو الذی یبدؤا الخلق ثمّ یعیده** » اوست کـه آفریده می آرد از آغاز و [فردا] آنرا زنده کند باز ، « **و هو اهون علیه** » وآن [آوردن فـردا]بروی آسانست «**و له المثل الاعلی**» واو راست آن صفت برتری ویگانگی «**فی السموات والارض** » درآسمانها وزمین « **و هوالعزیز الحکیم**(۲۷) » و اوست آن توانای دانا .

« **ضرب لکم مثلاً** » مثلی زد شما را « **من انفسکم** » هم‌ازشما « **هل لکم ممّا ملکت ایمانکم من شرکآء** »شما را ازبردگان شماهیچ انباز هست «**فی ما رزقناکم**» در آن که من شما را دادم ازمال دنیا ، « **فانتم فیه سوآء** » که شما با بردگان شما در آن مال و نعمت انبازان باشید ـ یکسان ـ « **تخافونهم** » تا بترسید از بندگان خویش « **کخیفتکم انفسکم** » چنان که آزاد تـرسد از انباز آزاد «**کذلك نفصّل الایات لقوم یعقلون**(۲۸) » چنین گشاده وروشن سخنان خویش میفرستیم ایشانرا که دریابند .

« **بل اتّبع الذین ظلموا اهوآءهم بغیر علـم** » [انبـاز نیست الله را]، و ستمکاران بر پی دل آورد و خرد پرستیدن خود می روند بنادانی « **فمن یهدی من اضلّ اللّٰه** » پس کیست که راه نماید گم کردهٔ الله را « **و ما لهم من ناصرین**(۲۹) » و ایشانرا فریاد رسی و راه نمائی نیست .

« **فاقم وجهك للدّین** » آهنگ خـویش و روی خویش راست دار دیـن را « **حنیفاً** » پاك و یکتا گوی « **فطرة اللّٰه التی فطر الناس علیها** » نهاد خدای کـه مردمان را بران نهاد و آن آفرینش که ایشانرا بآن آفرید ، « **لاتبدیل لخلق اللّٰه** » جدا کردن (۱) و بگردانیدن نیست دین خدایرا « **ذلك الدّین القیّم** » دین اسلام است دین پاك و کیش راست و بپای « **و لکنّ اکثر الناس لا یعلمون** (۳۰)» لکن بیشتر مردمان نمیدانند .

---

(۱) دیگرگون کردن (ج)

« **منیبین الیه** » روی و آهنگ خویش این دین را راست دارید با گردیدگان بدل با الله « **و اتقوه** » و بترسید از خشم او« **و اقیموا الصلوة** » و نماز بپای دارید [بهنگام]،«**ولا تکونوا من المشرکین**(۳۱) » وازانبازجویندگان میباشید (۱)الله‌را.

« **من الذین فرقوا دینهم** » مباش از ایشان که از دین خود جدا شدند « **و کانوا شیعاً** » وجوك جوك(۲) گشتند پراکنده در دین ، « **کلّ حزب بمالدیهم فرحون**(۳۲) » هر جوکی (۳) بآنچه در دست ایشان است و پیش ایشانست ازپسندیدهٔ خود شاداند وخرم .

« **و اذا مسّ الناس ضرّ** » و هر گاه که بمردمان رسد گزندی و رنجی « **دعوا ربهّم** » خوانند خداوند خویش را « **منیبین الیه** » بازو گشته بدل« **ثم اذا اذاقهم منه رحمة** »پس ، آنگه که بچشاند ایشانرا بخشایشی ازخویشتن « **اذا فریق منهم بربّهم یشرکون**(۳۳) »آنگه گروهی از ایشان با خداوند خود انباز می آورند و آزادی بر اسباب میسازند .

لیکفروا بما آتیناهم » تابآن نعمت که ایشانرا دادیم و فرج که نمودیم کافر می شوند« **فتمتّعوا** » گوی برخورید وروزگار فرا سربرید ، «**فسوف تعلمون**(۳۴) » آری آگاه شوید .

« **ام انزلنا علیهم سلطاناً** » یا برایشان‌نامه فرستادیم که آنرا بحجّت گیرند « **فهو یتکلّم** » که آن‌نامه‌می‌سخن گوید ومی گواهی‌دهد ، «**بماکانوابه‌یشرکون**(۳۵)» که آن انبازی که ایشان میگویند خدایرا راست است یا چنان است .

« **و اذا اذقنا الناس رحمة** » و هر که که بچشانیم مردمان را بخشایشی « **فرحوا بها** » شاد شوند بآن « **و ان تصبهم سیّئة** » و اگر بایشان رسد بدی « **بما قدّمت ایدیهم** » بآنچه دستهای ایشان پیش فرا فرستاد [ایشانرا از بدی] « **اذاهم**

---

(۱) مبید (الف) ، (۲) جوق جوق (ج) (۳) جوقی (ج)

یقنطون (۳۶)» ایشان نومید می‌باشند.

« **اولم یروا** » نمی بینند « **انّ اللّٰه یبسط الرزق لمن یشآءِ** » که اللّٰه فراخ میگستراند روزی او را که خواهد « و **یقدر** » و باندازه فرو میگیرد [بر آن که خواهد] « **انّ فی ذلك لایات لقوم یؤمنون** (۳۷) » در آن نشانه‌هائی[روشن]است ایشانرا که بگروند .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « ومن آیاته انخلقکم من ترابٍ » ای ـ خلقکم فی اصل الانشاء من تراب ، لانّکم بنو آدم و **آدم** خلق من تراب ، و اذا کان الاصل تراباً فالفرع کذلك . و قیل تقدیره ـ خلق ایّاکم من تراب فحذف المضاف « ثمّ اذا انتم بشر » آدمیّون عقلآءِ ، ناطقون « تنتشرون» ، تتصرّفون فیما فیه قوام‌معاشکم ، و فیه تقریب ما بین کونه تراباً و بین کونه بشراً علی وجه التعجب ؛ و لیس ثمّ لتراخی الزمان انّما هو متعلّق بالاخبار و فی بعض الآثار : انّ اللّٰه سبحانه لمّا اراد ان یخلق **آدم** بعث **جبرئیل** لیأخذ من الارض قبضة ، فلمّا نزل الی الارض قالت له الارض :اسئلك بالّذی ارسلك الیّ ان لاتأخذ منّی الیوم شیئاً یکون فیه غداً للنّار نصیب ، فترکها ورجع . فارسل اللّٰه سبحانه **میکائیل** . فقالت له الارض مثل قولها **لجبرئیل** فرجع و لم یأخذ منها . وکذلك بعث **اسرافیل** فقالت له مثل ذلك ، فرجع و لم یأخذ منها . فبعث اللّٰه سبحانه **عزرائیل** ـ و هو ملك الموت ـ فقالت له الارض مثل ذلك ، فقال الذی ارسلنی احق ان اطیعه منك ، فاخذ من وجه الارض من طیّبها وخبیثها ، وسهلها و وعرها ، قبضة . فعجّت الارض الی‌اللّٰه سبحانه ، فوعدها بان یعید الیها ما اخذ منها اطیب ممّا کان . فمن هاهنا امر بالدفن ، مع الطیب و الحنوط . فامراللّٰه سبحانه حتی

صبّ علیه من ماء بحر تحت العرش یقال له بحر الاحزان ، فلذلك لایتم لابن آدم سرور یوم ولا یخلو من وحشة . وانشد بعضهم **لابی القاسم المغربی** :

خلقت من التراب فصرت شخصاً بصیراً بالسّؤال و بالجواب

وعدت الی التّراب فصرت فیهی کانك ما برحت من التراب

« ومن آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً » ، قیل المراد به **آدم** و **حوّا** لانّها خلقت من ضلعه، وقیل المراد به النّساء ، خلقن من نطف الرجال . وقیل معناه خلق لکم من جنسکم و من مثل خلقتکم ازواجاً، و لم یجعلهن من الجنّ « لتسکنوا الیها» . وانّما قال ذلك لانّ استیناس الجنس بالجنس اکثر من استیناسه بغیر جنسه . نظیره قوله : « و جعل منها زوجها » ، و قوله « و جعل منها زوجها لیسکن الیها » . ... « و جعل بینکم مودّة ورحمة » یودّ الرجل زوجته و المرأة زوجها « و رحمة » یعطف کلّ واحد منهما علی صاحبه .

روی انّ رجلاً اتی **النبیّ** (ص) فقال: یا نبیّ اللّه لقد عجبت من امر وانّه لعجب انّ الرجل لیتزوّج المرأة و ما رآها و ما رأته قط حتی اذا ابتنی بها اصبحا و ما شیء احبّ الی احدهما من الآخر فقال **رسول اللّه** (ص) : «وجعل بینکم مودّة ورحمة».

و قیل مودّة ایّام الشباب و رحمة ایّـام المشیب ، و فی الخبر المقت من اللّه و الفرك من الشیطان . قال **ابن عباس** : المودّة للکبیر والرحمة للصغیر . وقال **مجاهد** المودّة ـ الجماع ـ و الرحمة الولد . (١) « انّ فی ذلك لایات » ای ـ انّ فیما فعل اللّه من ذلك لدلائل و شواهد علی وحدانیة اللّه و قدرته علی ما یشاء ، «لقوم یتفکّرون» ، فیعلمون انّ قوام الدّنیا بوقوع التناسل فیها .

« ومن آیاته » ، الدّالة علی وحدانیته و ربوبیّته « خلق السّموات والارض» علی الهیئة التی خلقهما علیها رفع السّماء فی الهواء من غیر عمد و بسط الارض علی وجه

---

(١) للولد (ج)

الماءِ و اثقاله ايّاها بالرواسى من الجبال و كذلك خلقه اللغات المختلفة و الاصوات المتغايرة و قسمته ذلك بين الامم فى الاقطار المتباعدة .

روى عن **وهب** قال : جميع الالسنة اثنان و سبعون لساناً منها فى ولد **سام** تسعة عشر لساناً و فى ولد **حام** سبعة عشر لساناً و فى ولد **يافث** ستة و ثلاثون لساناً و كذلك من دلائل وحدانيته و شواهد قدرته خلقه الالوان المختلفة ليقع التعارف و التفاهم وليتميّز الاشخاص بعضها من بعض . وقيل فى الالوان المختلفة قولان :احدهما يريد به البياض و السّواد و الادمة و الشقرة و غيرها ، و الثانى انه خلقهم جميعاً على صورة واحدة ، و فرق بينهم بامور لطيفة من صنعه حتى لا يلتبس احد على الناس من غيره ، مع كثرتهم ، بل يعرف كل واحد بما خصّه الله به . ولو جهد الناس ان يقفوا على ما بان به كلّ واحد من الآخر لم يقفوا على كنه ذلك وهم كلّهم بنو اب واحد وامّ واحدة . . . « انّ فى ذلك » اى ـ فى جميع ما خلقه الله وفصّله من ذلك ، « لآيات للعالمين » من الانس و الجن ، و قرأ **حفص** « للعالمين » بكسر اللام ، و انّما خصّ اهل العلم لانّهم مخصوصون بمعرفة الدقائق .

« و من آياته منامكم باللّيل و النّهار و ابتغاؤكم من فضله » ، المنام ـ مفعلة من النوم ـ كالمسغبة والمرحمة على وزن المقام ، وتأويل الآية : « منامكم باللّيل و ابتغاؤكم من فضله بالنّهار » ، و قديقع النوم بالنهار و ابتغاء الرزق باللّيل لكنّه نادر و الحكم للاغلب الاكثر . « انّ فى ذلك لآيات لقوم يسمعون » اى ينتفعون بسمعه .

« و من آياته يريكم البرق » ، يعنى ـ ان يريكم البرق ، فحذف « ان » لدلالة الكلام عليه ، « خوفاً » للمسافر من الصواعق « و طمعاً » للمقيم فى المطر . و قيل « خوفاً » من السيل و الطوفان و الغرق ، « و طمعاً » فى المطر النافع ، و هما منصوبان لنزع اللّام عنهما ، تقديره ـ للخوف وللطمع ، « وينزّل من السّمآءِ » ، اى ـ من السحاب مطراً « فيحيى به الارض » الميتة فيخرج زروعها بعد جدوبها ودروسها « انّ فى ذلك لآيات

لقوم یعقلون » عن الله حججه و ادلّته .

« و من آیاته ان تقوم السّمآء و الارض بامره » ، یعنی ـ ثباتهما قائمتین بلاعمد بامره لهما بالقیام ، و قیل بفعله . قال ابن مسعود قامتاعلی غیر عمد بامره ، « ثمّ اذا دعاکم دعوة » قیل هذا وقف تام . ثم ابتدأ فقال : « من الارض اذا انتم تخرجون » فیه تقدیم و تأخیر : یعنی ـ اذا انتم تخرجون من الارض . قال ابن عباس تخرجون من القبور . و قیل الوقف عند قوله من الارض یعنی دعاکم و انتم فی الارض ، ای ـ فی القبور و الدّعوة فی الآیة هی النفخ فی الصور ، کذلك قوله : « یوم یدع الداعی الی شیءٍ نکر » .

« و له من فی السموات » من الملائکة و من فی « الارض » من الانس والجن « کلّ له قانتون » « ، ای ـ مطیعون . و هذه الطاعة لیست بطاعة العبادة ، انّما هی طاعة الظهور من العدم اذقال المکوّن عزّ جلاله کونوا فکانوا . و قیل هی طاعة ارادة لا طاعة عبادة ، ای ـ خلقهم علی ما ارادوهم منقادون لما یریده بهم من حیوة و موت و بعث و صحّة و سقم و عزّ وذلّ . و قیل « کلّ له قانتون » ای ـ قائمون فی القیامة و قیل « قانتون » ، ای مصلّون فیکون المراد به المؤمنین .

« و هو الّذی یبدؤا الخلق » فی الدنیا «ثمّ یعید»هم فی الآخرة « و هو اهون » . فیه قولان : احدهما ، و هوهیّن « علیه » فیکون افعل بمعنی : فعیل ، کقوله : « الله اکبر » بمعنی الکبیر . والثانی ان الاعادة اهون علیه فی تقدیر کم وز عمکم . وقیل و هو اهون علیه ، ای ـ علی الخلق یقولون بصیحة واحدة ، فیکون اهون علیهم من ان یکونوا نطفاً ثم علقاً ثم مضغاً الی ان یصیروا رجالاً و نساءً .

.. قوله : « و له المثل الاعلی » ، مفسران این سخن را دو معنی گفته اند یکی آنست که له الصفة الاعلی ، مثل بمعنی صفت است ، چنانکه : « مثل الجنّة التی وعد

المتقون». و قال تعالی : «مثلهم فی التورية» ، ای ـ صفتهم ، و پارسی مثل سان است . میگوید : او را است صفت و حدانیّت و فردانیّت ؛ یکتائی و یگانگی و بی همتائی او را صفات ذات است ، و برترین همه صفات است . کس را با وی در آن انبازی نه و چنو هیچکس و هیچ چیز نه . **ابن‌عباس** از اینجا گفت در تفسیر این کلمات : هی انّه «لیس کمثله شیء ».و قیل هی انّه : «لااله‌الاهو». و قیل هی الاحیاءِ و الاماتة لایشارکه فیها احد . معنی دیگر آنست که این‌سخن بساط آیت است که بر عقب می آید و بساط آن مثل که زد .

تأویل آنست که : «له المثل الاعلی» از «ضرب لکم مثلا من انفسکم» او راست مثل برترین و سان بلند ترین در آن مثل که زد شما را هم از شما ، «هل لکم » یامعشر من اشرك بالله « ممّاملکت ایمانکم »من عبید و اماء «من شرکآء فیما » اعطینا کموه حتی تستووا فیه فلا تجعلوا بعض خلقی شریکاً لی فی الالهة فانّی اعلی مثلاً و اجلّ قدراً « تعالی عما یقول الظالمون علوّاً کبیراً » . و معنی . « تخافونهم کخیفتکم انفسکم » ای ـ تخافون ان یقاسمکم عبیدکم المال کماتخافون نظراءکم وامثالکم من الاحرار . حاصل این مثل آنست که چون در میان شما این نیست که بنده را با خداوند خویش در مال وملك انبازی بود. «فللّه‌المثل الاعلی» وهو بالتقدیس‌اولی . پس الله تعالی که در قدر و پاکی‌خویش از شما برتر است اولی تر که از انبازی بندگان خویش پاك بود و منزّه « کذلك نفصّل الآیات»نبیّن کما بیّنت هذا المثل « لقوم یعقلون » یتدبّرون فی ضرب الامثال .

« بل اتّبع الّذین ظلموااهوآئهم بغیر علم » یعنی‌لیس لهم فی‌الاشراك باللّه‌شبهة لکنّهم بنوا الامر فیه علی الجهل و هوی النفس ، « فمن یهدی من اضلّ الله » ، ای ـ اضلّه الله « و ما لهم من ناصرین » مانعین یمنعونهم من عذاب الله الذی ینزل به بهم

لکفرهم و شرکهم درین آیت اثبات اضلال از خداوند است جلّ‌جلاله و ببعضی آیات اثبات ضلال از بنده است، و ذلك فی قوله‌تعالی «قد ضلّوا من قبل» قدریان منکراند مر اضلال را ازخداوندعزّ وجلّ و گویند همه‌از بنده است، وجبریان منکراندمرضلال را از بنده که ایشان بنده را اختیار نگویند و گویند همه از الله است جلّ جلاله و اهل سنّت‌هردو اثبات کنند اضلال از خداوند عزّوجلّ و اختیار ضلال ازبنده. و هر چه درقرآن ذکر اضلال و ضلالست همه برین قاعده‌است که یاد کردیم.

«فاقم وجهك للدّین حنیفاً»، یعنی ـ اقم قصدك، کقول ابرهیم (ع): «انّی وجّهت وجهی» و کقوله عزّوجلّ: «و اقیموا وجوهکم عند کل مسجد» و کقوله: «و لکلّ وجهة». والحنیف ـ اسم للمسلم الموحد، والحنفاء ـ المسلمون الموحدون و الحنیفیة ملّة الاسلام؛ و قیل الحنیف ـ المستقیم ـ یقال رجل حنیف و دین حنیف ای ـ مستقیم‌وانتصب حنیفاً علی الحال. ومعنی الآیة: اقم علی الدین المستقیم، «فطرة الله»نصب‌علی‌الاغراء ای ـ الزم«فطرة الله الّتی فطر النّاس علیها»فطرت‌را دو معنی‌است یکی خلقت، کقوله: «فطر السموات والارض»، ای ـ خلق السموات و الارض، الذی فطرنی. ای ـ خلقنی،«فطرکم اول مرّة» ای ـ خلقکم، «فاطر السموات و الارض» خالقها و مبدئها. ومنه سمّی الفطیر من الخمیر،دیگر معنی فطرت ملّت است: کیش و منه قول رسول‌الله(ص) للبرآءبن عازب فی‌الحدیث‌الصحیح‌حین‌علمه‌الدعاء‌عند النوم «ان متّ متّ علی‌الفطرة» ای‌ـ علی دین الاسلام‌والملّة الحنیفیة. اگر گوئیم فطرت اینجا بمعنی دین اسلام است پس ناس اینجا مسلمانان‌اند بر خصوص، لقوله عزّ وجلّ «و المسجد الحرام الذی جعلناه للناس» یعنی ـ للمسلمین، و معنی آنست که دین اسلام را ملازم باش و بر پی آن رو، آن دین که مسلمانان را درازل برآن آفرید و بفضل خود ایشانرا بآن دین گرامی کرد. آنکه گفت: «لا تبدیل لخلق الله»، ای‌ـ لا تبدیل لدین الله، بلفظ خبر است و بمعنی نهی، ای ـ الزموا دین الله و اتّبعوا

ولاتبدّلوا التوحيد بالشرك «ذلك الدّين القيّم» المستقيم ، و محتمل است که هم برین قول ناس بر عموم مردم نهند ، و معنی آنست که الزموا دین الله و ملّته التی خلق الخلق علی ان یدعوهم الیها ، کقوله : « و ما خلقت الجن والانس الاّ لیعبدون » یعنی الاّ لآمرهم ان یعبدون ثم حقّق ذلك بقوله : « و ما امروا الاّ لیعبدواالله مخلصین له الدّین » و اگر گوئیم ، فطرت بمعنی خلقت است «فطرة الله» منصوب است بر مصدر ، ای ـ فطر فطرة الله ، ای ـ خلقة الله التی خلق الناس علیها،و این فطرت آن عهد است که روز میثاق بر فرزند آدم گرفت و گفت : « الست بربّکم قالوابلی ». اکنون هر فرزند که درین عالم بوجودآید برحکم آن اقرار اوّل آیدو مقرّباشد که او را صانعی و مدبّری است ؛ واگرچه او را بنامی دیگرمیخواند یا غیر او را می پرستد دراصل صانع خلاف نیست . و لهذا قال تعالی : « ولئن سألتهم من خلقهم لیقولنّ الله » ، «ولئن سألتهم من خلق السموات والارض وسخرالشمس والقمر لیقولنّ الله » ، «وقالوا مانعبدهم الاّ لیقرّبونا الی الله زلفی » .

وفی الخبرما روی **ابو هریرة** قال قال **رسول‌الله** (ص) : « من یولد یولدعلی الفطرة فابواه یهوّدانه اوینصّرانه کما تنتجون البهیمة هل تجدون فیها من جدعاءحتی تکونوا انتم تجدعونها ؛ فقالوا یا **رسول‌الله** افرأیت من یموت و هو صغیر ؟ قال : الله اعلم بما کانواعاملین ، ثم قرأ **ابو هریرة** اقرؤا ان‌شئتم : « فطرةالله التی فطر الناس علیها » قال المحقّقون من اهل العلم و السنّة قوله : « من یولد یولد علی الفطرة » یعنی علی العهد الذی اخذ الله علیهم بقوله : « الست بربکم قالوا بلی » و کل مولود فی العالم علی ذلك الاقرار . و هو الحنیفیّة التی وقعت الخلقة علیها و ان عبد غیره و لکن لا عبرة بالایمان الفطری فی‌احکام الدنیا و انّما یعتبر الایمان الشرعی المأمور به المکتسب بالارادة و الفعل . الاتری انّه یقول : « فابواه یهوّدانه » فهو مع وجود الایمان الفطریّ فیه محکوم له بحکم ابویه الکافرین . وهذا معنی‌قوله(ص) :«یقول

الله تعالی انّی خلقت عبادی حنفآء فاحتالتهم الشیاطین عن دینهم ».

و قال عبدالله بن المبارک : فی قوله (ص) « کل مولود یولد علی الفطرة » قال علی الخلقة التی جبل علیها فی علم الله تعالی من سعادة او شقاوة ، فکل منهم صائر فی العاقبة الی ما فطر علیها و عامل فی الدّنیا بالعمل المشاکل لها . فمن علم انّه یکون سعیداً اراد سعادته و اخبر عن سعادته وخلقه فی حکمه سعیداً ، و من علم شقاوته اراد ان یکون شقیّاً و اخبر عن شقاوته و خلقه فی حکمه شقیاً . ثم قال : « لا تبدیل لخلق الله » ای ـ ماجبل علیه الانسان من السعادة و الشقاوة لا یتبدّل فلا یصیر السعید شقیّاً ولا الشقیّ سعیداً. وقیل « لا تبدیل لخلق الله » ، ای ـ لایقدر احدان یغیّر هذه الخلقة . و قیل هو نهی عن الخصآء و غیره ، ای ـ لا تغییر لخلق الله من البهائم ، بالخصآء وبتك الآذان ونحوه . « ذلك الدّین القیّم » المستقیم الذی لاعوج فیه « ولکن اکثر النّاس لایعلمون » وهم الکفار لا عراضهم عن الدلائل الدّالّة علیه و الشواهد الشّاهدة له .

« منیبین الیه » منصوب علی الحال ، ای ـ اقم وجهك انت و امّتك منیبین الیه لانّ مخاطبة النبی (ص) یدخل معه فیها الامّة کما قال : « یا ایّها النبی اذا طلقتم النساء منیبین الیه » ، ای ـ راجعین الیه بالتوبة مقبلین الیه بالطاعة ، « واتّقوه » ای ـ اتقوا مخالفته « و اقیموا الصّلوة » ادّوها فی اوقاتها علی شرائطها و حقوقها « ولا تکونوا من المشرکین » .

« من الذین » بدل من المشرکین « فرّقوا دینهم » حمزة و کسائی « فارقوا » خوانند بالف ، ای ـ فارقوا دینهم ، و هم الیهود و النصاری و طوائف اهل الشرك . معنی آنست که ازمشرکان مباشیدایشان که از دین خویش جدا شدندوبا دین بنماندند و اگر : « فرقوادینهم » خوانی ، بر قرآءت باقی ، مراد باین اصحاب اهواءاند و اهل بدعت. میگوید از ایشان مباشید که دین خویش پاره پاره کردند بپارهای بگرویدند

و بپاره‌ای نگرویدند، پاره‌ای بپذیرفتند و پاره‌ای نپذیرفتند. همانست که جای دیگر گفت: « افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض »، « و کانوا شیعاً »، ای صاروا فرقاً. و اصل الشیعة ـ المعاونة، یقال شیّع نارك: ای ـ ضع علیها حطباً دقاقاً تحت الحطب الغلاظ، « کلّ حزب بما لدیهم فرحون » راضون بما عندهم. و قیل کما انّ المؤمنین فرحون بتوحید الله فهو لاء الذین فرّقوا دینهم فرحون بالدّنیا. عن **عمر بن الخطاب** قال: قال **رسول الله** (ص) **لعائشة**: « یا **عائشة** انّ الذین فارقوا دینهم و کانوا شیعاً هم اهل البدع والضلالة من هذه الامّة، یا **عائشة** انّ لکلّ صاحب ذنب توبة الاّ صاحب البدع و الاهواء (۱) لیست لهم توبة، انا منهم بریء وهم منّی برآء ».

و عن **انس بن مالك** قال قال **رسول الله** (ص): « انّ الله حجز التوبة عن کلّ صاحب بدعة ».

قال **الاوزاعی**: الذنوب اربعة: فذنب یأتیه صاحبه بجهالة، و ذنب یأتیه ـ و هو یعرفه ـ فلیستغفر، و ذنب یصرّ علیه، و ذنب یدین الله به، فهذا اعظمها؛ ثم الذی یصرّ علیه. قال **ابو حاتم** یعنی بالذنب الذی یدین الله به البدعة. وعن **ایوّب السختیانی** قال ما از داد صاحب بدعة اجتهاداً الاّ از داد من الله بعداً. و عن **ابی هریرة** قال: قال رسول الله (ص): « یجیء قوم یمیتون السنّة ویدغلون فی الدّین، فعلی اولئك لعنة الله و لعنة اللاعنین، و الملائکة و الناس اجمعین ».

« و اذا مسّ النّاس » یعنی اهل **مکة** « ضرّ » سوء من الجوع و القحط واحتباس المطر و غیر ذلك من انواع البلاء « دعوا ربّهم منیبین الیه » تائبین مقبلین بالدعاء الیه و ترکوا الاصنام لعلمهم انّه لافرج عندها و لا یقدر علی کشف ذلك عنهم غیر الله « ثمّ اذا اذاقهم منه » ای ـ من عنده، « رحمةً » عافیة من الضرّ النازل بهم « اذا فریق منهم بربّهم یشرکون » یعودون الی الشرك. وقیل الناس عام فی المؤمنین والمشرکین و اذا فریق هم المشرکون.

(۱) و الهواء (الف)

« لیکفروا بما اتیناهم » هذه اللّام تسمی لام العاقبة ، وقیل لام الامر ، والمراد به التقریع والتهدید . کقوله : «اعملواماشئتم » و کذلك « فتمتّعوا » امر تهدید ووعید « فسوف تعلمون » عاقبة امر کم ،

« ام انزلنا علیهم سلطاناً » السلطان ـ هاهنا الکتاب ـ قوله « یتکلّم» ای ـ یتکلّم به ، کقول القائل هذا الکتاب یشهد علی فضل مصنّفه ، و یتکلّم بفضله . ومنه قوله تعالی : « سمعنا منادیاً ینادی للایمان » ـ یعنی **القرآن** . و قیل التکلّم هاهنا مجاز و المراد به البیان ـ کقوله : « هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق » ای یبیّن لکم ما عملتموه علی الحقیقة ، و منه (۱) قول الشاعر :

و عظتك اجداث صُمت و نعتك ازمنة خُفت
و ارتك قبرك فی القبور و انتحی لا (۲) تمت

« واذا اذقنا النّاس رحمة » ، غنی و صحة و غیثاً وخصباً،« فرحوا بها » فرح البطر « و ان تصبهم سیّئة » جدب و قحط « اذاهم یقنطون » ، ییأسون من رحمة الله و هذا خلاف وصف المؤمن ، فانّ المؤمن یشکر الله عند النعمة و یرجو ربّه عند الشدّة

قرأ **بصری** و **الکسائی** « یقنطون » بکسر النون و الباقون بفتحها من قنط .

« اولم یروا انّ الله یبسط الرّزق لمن یشآء ویقدر » یعنی ـ اولم یعلموا انّ الله قسم المعیشة بین الخلائق و هو الفعّال لما یرید یوسع الرزق لمن یشآء من عباده امتحاناً لهم بالسّرّاء والشکر علیها و یضیقه لمن یشآء من خلقه امتحاناً لهم بالضّرّاء و الصبر علیها لیستخرج منهم بذلك معلومة من الشکر و الکفران و الصبر و الجزع ، « انّ فی ذلك لآیات لقوم یؤمنون »، ای ـ انّ فیما فعل الله من ذلك لدلالات صادقة وشواهد واضحة لمن صدق بحجج الله و اقرّ بها اذا عاینها ورآها .

---

(۱) مثله (ج) . (۲) لم تمت (الف)

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی : « و من آیاته‌ان‌خلقکم‌من تراب » الآیة، ای فرزند آدم‌اگرمیخواهی که آیات و رایات وحدانیّت الله بدانی و علامات فردانیت وی بشناسی،چشم عبـرت باز کن ، دیدهٔ عقل بگشای،در عالم نفس خویش جولانی کن ، باصل خلقت خـویش نظری کن ؛ مشتی خاك بودی نهادی تاریك در ظلمت نکرت خود بمانده ، درتاریکی صفات متحیّر شده ، همی از آسمان اسرار باران انوار باریدن گرفت که : « ثمّ رشّ علیهم من نوره » آن خاك عبهر گشت و آن سنگ گوهر شد ، آن نهاد کثیف بـاین پیوند لطیف عزیز شد، خاك پاك شد، ظلمت نور شد ، آری آراینده و نگارنده مائیم آنرا که خواهیم بنور خود بیارائیم ، بهشت بدوستان آرائیـم و دوستانرا بدل آرائیم و دل را بنورخود آرائیم ، این بآن کنیم تا اگر بلاشهٔ ادبار خود بسرادقات عزّت ما نرسید بپرتو اقبال نور جلال ما بما رسید .

پیری را پرسیدند که آن نور را چه نشان‌است ؟ گفت نشانش آنست که بنده بآن نور حق را جلّ جلاله‌نا دریافته بشناسد ، نادیده دوست دارد ، از کار و یاد خود باکار و یاد او پردازد ، آرام و قرارش در کوی او بود ، راز و نازش همه با دوستان او بود ، بروز در کار دین . بشب در خمار بشریّت‌یقین بود ، بروز با خلق بخُلق،بشب با حق بر قدم صدق بود .

« و من آیاته خلق السّموات و الارض » دلائل قدرت و شواهد فطرت او جلّ جلاله یکی آسمانست که در هوا بقدرت معلّق بداشت و مر آنرا ببروج و ستارگان بیاراست و بنگاشت ، دیگر زمین است که بر سرآب بی حجابی بداشت وز آب نگه

داشت. آسمان بامر خود گردان کرد زمین بجبر و قهر خود بساط و میدان کرد، گردش اندر آسمان بامر و جبر او، آرام اندر زمین بأسر وقهر او، آسمان محدث اندر وی عرض گردش؛ زمین محدث، اندر وی صفت آرامش. این جمله بتقدیر خداوند قدیر پاك دانش. روزی بیاید که آسمان‌در نوردند، بروج فلك فروگشایند خورشید از مرکز خود درافتد، ماه از جاه خود معزول شود، جرم منوّرمکوّر گردد حمل راعمل نماند، ثور رادورنبود، اجزاء جوزا از هم جدا شود،سرطان‌از اوطان‌خود جدا گردد، اسد را در روش سد قهر پیدا آید، سنبله از سلسه برون آید، خزّان میزان دست از نگه داشت وی بکشند، عقرب از سیرا بعد و اقرب بازرهد، قوس را حرکت و قوس نماند، جدی راجری قاصر شود، دلو از علو بسفل افتد، حوت راقوت بقا نماند. چون‌این جمله را بعد از نشرآن طی کنند عزت‌اهل ایمان‌آشکارا شود، عالم بنور الهی منوّر گردد، فردوس از نقاب بیرون آید(١)، بجای ستارگان رویهای مؤمنان بود، بجای ماه چهرهٔ انبیاء ورسل بود، بجای خورشید جهان افروز جمال و کمال‌آن مهتر عالم وسیّد ولد آدم بود، آن روز خبرها عیان گردد، وعدها نقد شود، ابر لطف باران کرم ریزد.

پیر طریقت گفت: بس نماند که آنچه خبر ست عیان شود، همه آرزویها نقد شود، و زیادت بی کران شود، خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود، آب مشاهدت در جوی ملاطفت روان شود، قصّهٔ آب و گل نهان شود، ودوست ازلی‌عیان شود، کارها همه چنان که دوست خواهد چنان شود، دیده‌و دل وجان هرسه بدوست نگران شود.

«... و له المثل الاعلی» ای‌ـله‌الصفة‌العلیا فی‌الوجود بحق‌القدم ونعت‌الکرم و فی‌الجبروت بنعت العزّ والجلال والمجد والجمال.

(١) آرند (ج)

پنج صفت است که در هفت آسمان وهفت زمین موصوف بآن خداست و در آن صفات یگانه و یکتا و بی‌همتاست : اوّل وحدانیّت که حق و صفت اوست و نعت‌عزّت اوست : «و الهکم اله واحد لااله الّاهو» یکی‌است یگانه‌ویکتا،یکی‌در ذات‌ویگانه‌در صفات و یکتا در سزا،از همه کس جز(۱) وز همه‌چیز‌جدا ، در ذات بی‌شبیه ، در قدر بی‌نظیر ، درصفات بی‌همتا ؛ دیگر پاکی از عیب حق و صفت اوست ، پاك از زاده و از زاینده ، پاك از انباز ویاری دهنده ،پاك از جفت وهم مانندە(۲) پاك از کاستن وافزودن و از حال بگشتن و گردیدن و از کسی بدریافت وی رسیدن . هیچکس را نبینی که نه در وی نقصانی است یا از عیب نشانی ، و حق جلّ جلاله از نقصان مقدّس واز عیب منزّه واز آفات بری،صفات او از حدوث وتغیّر و منقصت متعالی . « فتعالی الله الملك الحقّ لااله الّا هو ربّ العرش العظیم».سه‌دیگر صفت بقا است که حق و نعت خدا است همه فانی گردند و او ماند؛باقی‌زنده‌پایندهٔ‌جاویدی ، پیش از همه زندگان زنده، و از پس همه زندگان پاینده ، وبر زندگی و زندگان خداوند . « کلّ من علیها فانٍ و یبقی وجه ربّك ذوالجلال و الاکرام» . چهارم‌علوّوبرتری صفت و حق‌خداوند اکبرست که بقدر از همه براست وبذات وصفات زور است ، « وهو القاهر فوق‌عباده » نه در صفت مشارك،نه در نعت‌مشابه،نه در ذات بستهٔ آفات،نه در صفات شوب علّات ، سبّوح الذّات قدّوس الصفات . پنجم قدرت است که‌در آسمان و زمین‌الله را صفت است مخلوق بعضی‌تواند و بعضی نه‌و خالق برهمه چیز قادر است « وکان الله علی کلّ شیْ مقتدراً » هرچه‌درعقل محال است الله برآن قادر بر کمال است وقدرت او بی احتیال است ، ودر قیمومیت بی گشتن حال است ، و در ملك ایمن از زوال است . و در ذات و نعت جاوید متعال است.

« فاقم وجهك للدّین حنیفاً » ای ـ اخلص قصدك الی الله و احفظ عهدك مع‌الله

---

(۱) جذ (ج) (۲) هام ماننده (الف)

و افرد عملك فی‌سكناتك وحركاتك و جميع تصرفاتك لله حنيفاً مستقيماً فـی دينه، مائلاً اليه، معرضاً عن غيره.

ای مهتر عالم ای سید ولد آدم خودرا یك‌سر بما سپار، و قصد وهمّت سوی ما دار و دل از خلق و اما (۱)پرداز، از تقاضا خاموش و دو گیتی در جُنب و ایست ما فراموش. بحکم این‌خطاب عزّت که با آن مهتر عـالم رفته بود شب‌**معراج** چون از **سدرهٔ منتهی** قدم در بادیهٔ جبروت نهاد و روی بـکعبهٔ خاص خویش آورد و هرچه سرمایهٔ اوّلین وآخرین بود همه را کسوهٔ جمال پوشیده و بر راه اونهاده. سیّد(ص) بر گذشت و واهیچ چیز ملاطفت‌نـکرد تالاجرم از جناب جبروت ندا آمد که: «ما زاغ البصر» بادب چشم داشت که وا(۲) هیچ چیز که دون حق بود ننگرست«وماطغی» و بهیچ چیز که وراء حدّاو بود طمع نـکرد.

موسی علیه‌السلام قدم بر طور نهاد از آنچه حدّ **بنی‌اسرائیل** بود بقدمی چند برتر آمد دماغ او در طمع «ارنی انظر اليك» بجوش آمد لاجرم بتازیانهٔ «لن ترانی» اورا ادب کردند و مهتر عالم را (ص) بمقامی رسانیدند که گرد قدم او توتیای چشم **جبرئیل** بود و صفت وی این بود که: «ما زاغ‌البصر و ما طغی» زیرا که **موسی** می‌رفت وآن مهتر عالم‌را می‌بردند. ـ «اسری بعبده» ـ و هرگز آمده چون آورده نبود، طوبی مر کسی‌را که در هام راهی(۳) حق‌بود که در یك نفس هزار ساله راه باز برد،شبی کت ما بریم چندان راه ببری که بهزارماه که‌خود روی نبری، و اليه الاشارة بقوله: «ليلة القدر خير من الف شهر».چون خودروی هر قدمی که بر گیری مانده تر شوی، چون ما بریم هر قدمی که بر گیری‌عاشق ترشوی، چون خود روی عیاران راهت بزنند،چون ما بریم راه زنان غاشیهٔ تو کشند:

---

(۱) فاما (ج)
(۲) با (ج) (۳) همراهی (ج)

چه کند عرش که او غاشیهٔ من نکشد
چون بدل غاشیهٔ حکم و رضای تو کشم

۳ ـ النوبة الاولى

قوله تعالى : « **فآت ذا القربى حقّه** » حق خویشاوند [از مال خود] او را ده « **و المسكين و ابن السبيل** »ودرویش‌ر او راه گذری‌را« **ذلك خير للّذين يريدون وجه اللّه** »آن به‌است ایشانرا که خدایرا میخواهند و پاداش او میجویند« **و اولئك هم المفلحون** (۳۸)» و ایشانند که پیروز (۱) آمد گان جاویداند .

« **و ما آتيتم من‌ربآ** » چیزی که دهید از ربا « **ليربوا فى اموال الناس** » تا بیفزاید در مال مردمان « **فلا يربوا عنداللّه** » آن بنزدیك خدای بنفزاید « **و ما آتيتم من زكوة** » وآنچه بخشید ودهید از زکوة « **تريدون وجه اللّه** » که بآن خدایرا خواهید وپاداش او « **فاولئك هم المضعفون**(۳۹) » ایشان‌اند که بیکی‌اند باو نایند .

« **اللّه الذى خلقكم** » الله اوست که بیافرید شمارا « **ثم رزقكم** » و پس‌روزی داد شما را « **ثم يميتكم** » و پس میراند شما را « **ثمّ يحييكم** » و پس زنده کند شما را « **هل من شركآئكم** » کس هست از این کـه انبازان خـوانید شما ؟ « **من يفعل من ذلكم من شىء** » کـه ازین هیچ چیز کند « **سبحانه وتعالى عمّا يشركون** (۴۰) » پاکی و بی عیبی او را و بر تری از آن انبازی که ویرا میگویند .

(۱) بیرون (ج)

« **ظهر الفساد فی البرّ و البحر** » آشکارا گشت و فراوان تباهی در دشتها و شهرها « **بما کسبت ایدی الناس** » ببد کرد دستهای مردمان « **لیذیقهم بعض الذی عملوا** » تا بچشاند ایشانرا پاداش‌لختی ازآنچه کردند « **لعلّهم یرجعون** (۴۱) » تا مگر باز گردند.

« **قل سیروا فی الارض** » گوی بروید در زمین « **فانظروا کیف کان عاقبة الذین من قبل** » در نگرید چون‌بود سر انجام ایشان که‌ازین‌پیش‌بودند « **کان اکثرهم مشرکین** (۴۲) » که باللّٰه می انبازان گرفتند.

« **فاقم وجهك** » پس آهنگ و روی خود راست دار « **للدّین القیّم** » این دین‌درست راست (۱) پاینده را « **من قبل ان یاتی یوم** » پیش از آن که‌روزی آید، « **لامردّ له من اللّه** » روزی که چون اللّٰه آنرا آورده بود با پس نبرد « **یومئذ یصّدّعون** (۴۳) » آن روز می باز پرا کنند در دو راه.

« **من کفر فعلیه کفره** » هر که کافرشود گزند کفر او برو « **و من عمل صالحاً** » و هر که‌نیکی کند « **فلانفسهم یمهدون** (۴۴) » خویشتن‌را می نشستگاه سازد و می بساط گستراند.

« **لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات** » تا پاداش دهد ایشانرا که بگرویدند ونیکها کردند « **من فضله** » ازبخشیدهٔ‌خویش « **انه لا یحب الکافرین** (۴۵) » که او دوست ندارد نا گرویدگان را.

« **و من آیاته** » واز نشانهای [توانائی] اوست « **ان یرسل الریاح مبشّرات** » که میفرو کشاید از هوا بادهائی بشارت ده « **و لیذیقکم من رحمته** » و تا بچشاند شما را از بخشایش خویش « **و لتجری الفلك بامره** » و تابآن‌باد کشتی رود بفرمان او « **و لتبتغوا من فضله** » و بآن [باران] بجوئید روزی او « **و لعلّکم تشکرون** (۴۶)

(۱) دین درواخ پاینده (الف)

تا مگر شکر کنید.

«**و لقد ارسلنا من قبلك**» و فرستادیم پیش از تو «**رسلاً الی قومهم**» فرستادگانی بقوم ایشان «**فجآؤهم بالبیّنات**» بایشان آوردند پیغامهای روشن «**فانتقمنا من الذین اجرموا**» ما کین ستدیم از ایشان که کافر شدند «**و کان حقاً علینا**» و بر ما حق بود [واز گفت (۱) ما برما واجب و سزا] «**نصر المؤمنین**(۴۷)» یاری دادن گرویدگان.

«**اللّه الذی یرسل الریاح**» اللّه اوست که فرو می گشاید بادها «**فتثیر سحاباً**» تا می‌انگیزاند وفراهم‌میآرد میغ «**فیبسطه فی السمآء کیف یشآء**» و می گستراند آنرا در هوا چنانکه میخواهد «و «**و یجعله کسفاً**» و آنرا پاره‌پاره طبق‌طبق‌میکند، «**فتری الودق یخرج من خلاله**» تا باران بینی رگها که می‌بیرون آید از رشحه‌های آن «**فاذا اصاب به**» چون رساند آنرا، «**من یشآء من عباده**» بآن که خواهد از بندگان خویش، «**اذاهم یستبشرون**(۴۸)» ایشان بآن رامش می برند و شاد می باشند.

«**و ان کانوا من قبل ان ینزّل علیهم**» وهر چند که پیش از آنکه بر ایشان فروفرستادند باران «**من قبله لمبلسین**(۴۹)» از پیش هنگام باران فرو مانده بودند نومید.

«**فانظر الی اثار رحمة اللّه**» در نگر درین نشانهای مهربانی اللّه. «**کیف یحیی الارض بعد موتها**» که چون زنده میکند زمین را پس مرك آن «**انّ ذلك لمحیی الموتی**» او که آن میفرستد [امروز] زنده کنندهٔ مردگان است [فردا] «**و هو علی کلّ شیءٍ قدیر**(۵۰)» و او برهمه چیز تواناست.

«**و لئن ارسلنا ریحاً**» و اگر بادی گشائیم «**فرأوه مصفرّاً**» تا آن [بر

(۱) بازگفت (ج)

را [بآن باد گرم] زرد گشته بینند « **لظلّوا من بعده یکفرون (۵۱)** » پس آن که آن چنان دیدند به نسپاسی و بد اندیشی کافر میشوند.

« **فانّك لاتسمع الموتی** » پس میدان که تونتوانی مرد گانرا شنوانی، « **ولا تسمع الصمّ الدّعآء** » ونتوانی که کران را شنوانی [آوازخواننده] « **اذا ولّوا مدبرین (۵۲)** » آنگه که بر گردند ازخواننده وپشت کنند برپیغام.

« **و ما انت بهادی العُمی** » وتو نابینایان را راه نماینده نیستی « **عن ضلالتهم** » تا ایشان رااز گمراهی باز داری « **ان تسمع الّامن یؤمن بآیاتنا** » نشنوانی تومگر آنکس که بگرود به‌پیغام‌وسخنان ما « **فهم مسلمون (۵۳)** » ایشان‌اند که گردن‌نهادگان اند ما را.

« **اللّه الذی خلقکم من ضعف** » اللّٰه‌اوست که بیافرید شما را از چیزی سست « **ثم جعل من بعدضعف قوّة** » پس بعد آن جوانی داد و نیروی آفرید و کرد « **ثم جعل من بعدقوة ضعفاً و شیبة** » پس بعد آن جوانی و نیروی سستی و پیری آفرید و کرد « **یخلق ما یشآء** » می آفریند چنانکه‌خواهد « **وهو العلیم القدیر (۵۴)** » اوست آن توانای دانا.

« **و یوم تقوم الساعة** » وآن روز که‌رستاخیز بپای شود « **یقسم المجرمون** » سو گندخورند نا گرویدگان « **ما لبثوا غیر ساعة** » [که‌در گور] جز ازساعتی نبودند « **کذلك** » همچنان [که فردا دروغ میگویند و سو گندبدروغ میخورند] « **کانوا یؤفکون (۵۵)** » [ایشانراهمچنان دردارِدنیا ا: راستی برمی گردانیدند و] دردروغ می افکندند.

« **وقال الذین اوتوا العلم والایمان** » و ایشان گویند، که اللّٰه‌ایشانرادانش دادو ایمان، « **لقد لبثتم** » بودید در درنگ خویش « **فی کتاب اللّه** » در حکم و دانش و خواست خدای « **الی یوم البعث** » تا روزانگیخت « **فهذا یوم البعث** » اینك‌امروز

روز انگیخت «ولکنّکم کنتم لاتعلمون (٥٦)» لکن شما قومی بودید که ندانستید.

« **فیومئذ لا ینفع الذین ظلموا** » آن روزی است سود ندارد ایشانرا که کافر شدند «**معذرتهم**» عذر گفتن ایشان « **ولاهم یستعتبون** (٥٧) » وازایشان خشنود نشوند و عذر نپذیرند.

«**و لقد ضربنا للناس فی هذاالقرآن من کلّ مثل**» وزدیم مردمان را درین قرآن از هرسانی « **و لئن جئتهم بآیة** » واگر آری بایشان پیغامی و نشانی [که در خواهنداز تو]،«**لیقولنّ الذین کفروا**»ناچاره کافران گویند«**ان انتم الّامبطلون**(٥٨)» نیستید شما مگر کژ سخنان و دروغ سازان.

«**کذلك یطبع الله**»همچنین مهر برنهدالله «**علی قلوب الذین لایعلمون**(٥٩)» بر دلهای ایشان که نمیدانند.

« **فاصبر انّ وعد الله حق**»پس شکیبائی کن که وعدهٔالله [ترا] راست است « **ولا یستخفّنّك** » وترا سست خرد ونادان‌نیابند« **الذین لا یوقنون** (٦٠) » ایشان که ناگرویدگان اند و بر پی گمانی نمی افتند.

النوبة الثانية

قوله‌تعالی: « فآت ذا القربی‌حقّه» ، القربی_القرابة ، و ابن السبیل الضّیف، یقال حق الاقرباء منسوخ بآیات المواریث و البرّ الی المسکین وابن السبیل محکم. عن **ابی شریح الکعبی** انّ **رسول الله** (ص) قال: « من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر

فليكرم ضيفه جائزنا يوم و ليلة والضيافة ثلاثة ايّام فما بعد ذلك فهو صدقة . ولايحلّ له ان يثوى عنده حتى يخرجه » ، وقال : « ان نزلتم بقوم فامروا لكم بما ينبغی للضّيف فاقبلوا ، فان لم يفعلوا فخذوا منهم حق الضيف الذی ينبغی له » ، و قيل الخطاب للنبی (ص):وذا القربی **بنوهاشم وبنوالمطلّب** يعطون حقوقهم من الغنيمة و الفیء و قيل : « فآت ذا القربی »جواب و جزاء لما قبله ، ای سعة الرزق و ضيقه من الله ، فاعط من مالك ان آمنت بذلك لانّ من علم ان غناه وفقره من الله لم يخف باداء الحقوق الفقر . ودخول الفاء لهذا المعنی . ثم قال : «ذلك» ای اخراج الحقوق من الاموال «خير» لمن اخرجها مخلصاً لله غير قاصد به الرّياء و السُمعة،« و اولئك هم المفلحون » فی الآخرة . و المعنی له فی الدنيا خير و هو البركة فی ماله لانّ اخراج الزكوة يزيد فی المال و فی الآخرة يصير بطاعة ربّه فی اخراج ماله الی زكوته و غير ذلك من من المفلحين الفائزين بالجنّة .

« و ما آتيتم من رباً » معنی الرّبا ـ الزيادة ـ و منه يقال للتلّ و البقاع رابية. و الربوا قسمان : احدهما ما يزداد فی البيع و هو حرام محرّم نطق بتغيلظ تحريمه **القرآن** و السّنّة و سبق شرحه فی سورة **البقرة** . و علی قول **السدی** نزلت هذه الاية فی **ثقيف** لانّهم كانوا يعطون الربوا اعنی هذا القسم المحرّم ، فذلك «لا يربوا عندالله ای ـ فی حكمه بل يمحقه و يذهب بركته كقوله:« يمحق الله الربوا ؛ » و الثانی ان يعطی الرجل العطيّة و يهدی الهديّة ليثاب اكثر منها ، فهذا ربواً حلال جائز ولكن لايثاب عليه فی القيامة و هو معنی قوله : «فلا يربوا عندالله » لانّه لم يرد به وجه الله و هذا كان حراماً علی **النبی** (ص) لقوله تعالی : « و لا تمنن تستكثر » ای لا تعط وتطلب اكثر ممّا اعطيت وهو المراد بالاية علی قول اكثر المفسّرين مثل **سعيد بن جبير** و **مجاهد** و **قتاده** و **طاوس** و **الضحاك** . قرأ **ابن كثير** « و ما آتيتم من ربواً »

مقصوراً ، ای ـ فعلتم . و قرأ الاخرون « آتیتم » ممدوداً ای اعطیتم لتربوا . قرأ **نافع** و **یعقوب** بضمّ التآء و سکون الواو علی الخطاب ، ای ـ لتربوا انتم و تصیروا ذوی زیادة من اموال الناس و قرأ الاخرون « لیربوا » بالیآء و فتحها و نصب الواو وجعلوا الفعل للرّبوا لقوله : « فلا یربوا عندالله » « و ما آتیتم من زکوة ».قیل هی الزکوة المفروضة ، و قال **ابن عباس** هی الصدقة سمّیت زکوة لانها تزکو و تنمو «تریدون وجهالله » ثوابه ورضاه « فاولئک هم المضعفون » یضاعف لهم الثّواب فیعطون بالحسنة عشرا مثالها و یضاعف الله لمن یشاء فالمضعف ذوالاضعاف من الحسنات کما یقال رجل مقو ، ای ـ صاحب قوّة و موسر ،ای ـ صاحب یسار . و انّما قال : « فاولئك هم المضعفون » فعدل عن الخطاب الی الاخبار ایماءًالی انه لم یخصّ به المخاطبون بل هو عامّ فی جمیع المکلّفین .

« الله الّذی خلقکم » اوجدکم من العدم ولم تکونوا شیئاً «ثمّ رزقکم »فی حیوتکم الاموال و النعم «ثم یمیتکم» عند انقضاءآجالکم « ثمّ یحییکم»للثواب والعقاب «هل من شرکائکم »اللاّتی زعمتم انّها شرکاءالله «من یفعل من ذلکم» الخلق والرزق والاماتة و الاحیاء « من شیء » یعنی ـ شیئاً و من صلة « سبحانه وتعالی عمّا »یفتری المفترون و یشرك به هؤلاء المشرکون .

« ظهر الفساد فی البرّ و البحر » الظهور علی اربعة اوجه : وجود من عدم ، و خروج من وعاء ، و ظهور بالدلیل ، و ظهور بالغلبة و الاستیلاء . و معنی الایة : وجود هذا البلاء و الجدب و القحط الّذی یعده الناس فساداً فی البرّ و البحر انّما هو بذنوب هذا الخلق و بما جنوا علی انفسهم من عظائم الذنوب و اراد بالبرّ البوادی و المفاوز و بالبحر المدائن و القری الّتی علی المیاه الجاریة . قال **الزجاج** : کل بلد ذی ماء جار فهو بحر و العرب تسمّی القریة و المدینة بحرة . و فساد البرّ الجدب و فساد المدینة القحط . و قیل المراد بالبرّ و البحر جمیع الارض کقول القائل : هو معروف

فی البرّ و البحر، یعنی هو معروف فی الدنیا. و قیل فساد البرّ قطع الطریق وفساد البحر غرق السفن. و قال **عکرمة**: البرّ ظهر الارض، الا مصار و غیرها. و البحر هو البحر المعروف. وقلّة المطر کما یؤثر فی البر یؤثر فی البحر فتخلوا جواف الاصداف لانّ الصدف اذا جآء المطر یرتفع الی وجه البحر و یفتح فاه فمایقع فی فیه من المطر صار لؤلؤاً. وقال **ابن عباس و مجاهد**: «الفساد فی البرّ» قتل احدا بنی آدم اخاه و فی البحر غصب الملك الجائر السّفینة. قال **الضحاك**: کانت الارض خضرة مونقة لایأتی ابن آدم شجرة الاّ وجد علیها ثمرة و کان ماء البحر عذباً و کان لا یقصد الاسد البقر و الغنم، فلّما قتل **قابیل هابیل** اقشعرت الارض وشاکت الاشجار وصار ماء البحر ملحاً زعاقاً و قصد الحیوان بعضها بعضاً «بما کسبت ایدی الناس» ذکر الایدی هاهنا وفی قوله بما قدّمت یداك کلام عربی یراد به اکتساب الذنب و ان لم یکن للید فیه سعی ولا اثر. و فی الخبر: هذه یدای و ما جنیت بهما علی نفسی، «لیذیقهم بعض الذی عملوا» ای لیذیقهم بهذه المحن جزاءِ بعض ماعملوا من الذنوب وانّما قال «بعض الّذی عملوا» لانّه لوجزاهم بکلّ ما عملوا لاهلکهم جمیعاً واستأصلهم لکنّه یعفو عن کثیر تفضّلا و یجازی بالبعض محنة وتنبیهاً کما قال: «ولویؤا خذالله الناس بظلمهم ما ترك علیها من دابّة»، «لعلّهم یرجعون» لکی یرجعوا عن کفرهم الی الایمان و عن المعصیة الی الطاعة.

«قل» یا **محمد** لمشرکی **قریش** «سیروا فی الارض فانظروا» فی دیار المهلکین من الامم المنذرین و فیما صارت الیه عواقب امورهم لاجل انّهم کانوا یشرکون بالله، فاعتبروا بها و علموا انّ عواقب امورکم صائرة الی مثل ذلك ان اقمتم علی کفرکم و شرککم.

«فاقم وجهك للدّین القیّم» ای ـ اقم قصدك و اجعله جهتك و استقم علیه و اعمل به. و الدّین القیّم ـ المستقیم و هو دین **الاسلام** «من قبل ان یأتی یوم»

يعنى ـ يوم الموت . و قيل يوم القيامة « لامردّ له من الله » ، اى ـ اذا جاءالله به لم يردّه و قيل فيه تقديم و تأخير ، تقديره ـ يوم من الله ، اى ـ يوم من ايام الله ، « لامردّ » لمجيئه . « يومئذ يصدّعون » ، اى ـ يتفرقون « فريق فى الجنّة و فريق فى السعير » اصله يتصدّعون ، و الصّدع ـ الشقّ و الصديع ـ الصبح ـ لانّه ينشق من الليل يقال صدّعت غنمى صدعتين و كل فرقة صدعة .

« من كفر فعليه كفره » . اى ـ وبال كفره « و من عمل صالحاً فلانفسهم يمهدون » ، اى يوطّئون لانفسهم منازلهم فى الاخرة ليسلموا من عقاب ربّهم . و قيل يسوّون المضاجع فى القبور على ما يؤمنون به من عذاب الله فيها . واصل المهد ـ اصلاح المضجع للصّبىّ ـ ثم استعير لغيره .

« ليجزى الذين آمنوا و عملوا الصالحات من فضله » هذه الاية منتظمة بقوله : « يومئذ يصدّعون » و المعنى ـ انّ اهل الموقف يوم القيامة بعد محاسبة الله ايّاهم يفرّقهم فرقتين لكى يجزى الذين آمنوا به فى الدنيا و عملوا بطاعته ما يجزيهم بفضله و هذا دليل على ان جزاءَ الاعمال الصالحة فضل من الله تعالى و هذا من الضرّب الذى يذكر فيه احد طرفى الشّئ و يحذف الطرف الآخر اكتفاء بدلالة المذكور على المحذوف . و ذلك انّه ذكر انّه يجزى المؤمنين و اراد و يعاقب الكافرين فحذف ذكرهم لدلالة جزآءِ المؤمنين على عقاب الكافرين « انّه لايحبّ الكافرين » فيشوبهم بالمؤمنين بل يفرق بينهم ،

« و من آياته » ، اى ـ و من آيات قدرته « ان يرسل الرّياح » يعنى الجنائب « مبشّرات » ، بالمطر . و قيل تبشّر بصحة الابدان و خصب الزمان و كلّ ما فى **القرآن** من الرّياح بلفظ الجمع فهو الرحمة . و قيل الرّيح جسم رقيق يجرى فى الجوّ . وقيل هواء متحرّك ، وقيل تموج الهواء بتأثير الكواكب ، وهذا من كلام الاوائل والصحيح ماورد به الخبر عن **النبىّ** (ص) : « الريح من روح الله عزّوجلّ تأتى بالرحمة و تأتى

بالعذاب فلا تسبّوها و سلوا الله عزّوجلّ خیرها و استعیذوا بالله من شرّها». و قیل «مبشّرات» یستبشر بها الخلق لانّهم یرجون معها مجیء المطر. و قیل مهیّجات للسّحاب ملقّحات للاشجار مسیّرات للسفن. «و لیذیقکم من رحمته» عطف علی «مبشّرات» ـ یعنی ـ لیبشّرکم و لیذیقکم من رحمته الرحمة، هاهنا المطر. «و لتجری الفلك بامره» منسوق علی قوله: «یرسل الرّیاح» فالسفن تجری بالرّیاح بامر الله فهی جاریة بامره و لتبتغوا من فضله منسوق علی قوله: «و لیذیقکم من رحمته». وقیل: «لتبتغوا من فضله» ای ـ لتطلبوا الربح من التجارة فی البحر. و قیل فی الذهاب فی البحر الی الجهاد «و لعلّکم تشکرون» هذا النعم.

«و لقد ارسلنا من قبلك رسلاً الی قومهم فجاؤهم بالبیّنات»، الدلالات الواضحات علی صدقهم، فکذّبوهم کما کذّبوك، «فانتقمنا من الذین اجرموا» ای ـ انتصرنا من الذین آتوا بالاجرم ـ بتکذیب الانبیاء «و کان حقّاً علینا نصر المؤمنین»، هذا کما یقال علیّ فصل هذا الامر، ای ـ انا افعله. و نظیره: «انّ علینا للهدی ـ ان علینا جمعه و قرآنه ـ ثم انّ علینا حسابهم» ففی هذا تبشیر النبی (ص) بالظفر فی العاقبة و النصر علی الاعداء. عن **ابی الدرداء** قال: سمعت **رسول الله** (ص) یقول: «ما من مسلم یرد عن عرض اخیه الّا کان حقّاً علی الله ان یردّ عنه نار جهنم یوم القیامة»؛ ثم تلا هذه الآیة: «و کان حقّاً علینا نصر المؤمنین».

«الله الذی یرسل الرّیاح» قرأ **ابن کثیر** و **حمزة** و **الکسائی**: «الرّیح فتثیر» و قرأ الآخرون الریاح ـ بالجمع ـ «فتثیر» ای ـ تهیج «سحاباً» جمع سحابة، یعنی ـ فتهیج الریح السحاب من حیث اراد الله «فیبسطه»، ای ـ یبسط الله السحاب فی الهواء «کیف یشآء» مسیرة یوم او یومین او اکثر علی مایشاء من ناحیة الجنوب او ناحیة الشمال او الدّبور او الصباء، «و یجعله کسفاً» قطعاً یرکب بعضه بعضاً. قرأ **ابن عامر** «کسفاً» ساکنة السین «فتری الودق» ای ـ المطر «یخرج من خلاله» ـ

وسطه . وقيل خلال الشيء مفاتحه المؤدية الى داخله ، يعني ـ فترى قطر الامطار تخرج من فرج ذلك السحاب . و قيل السحاب كالغربال ولولا ذلك لافسد المطر الارض . روى عن وهب بن منبه قال :انّ الارض شكت الى الله عزّوجلّ ايّام الطوفان لانّ الله عزّوجلّ ارسل المآء بغير وزن ولا كيل فخرج المآء غضباً لله عزوجل فخدّش الارض وخدّدها ، فقالت يا ربّ انّ المآء خدّدني وخدّشني ، فقال الله عزّوجلّ فيما بلغني والله اعلم انّي ساجعل للمآء غربالاً لايخدّدك ولا يخدّشك . فجعل السحاب غربال المطر « فاذا اصاب به » ، اى ـ بالمطر « من يشآء من عباده اذاهم يستبشرون » بمجيء الخصب و زوال القحط .

« و ان كانوا من قبل » يعني و قد كانوا من قبل نزول المطر « عليهم من قبله لمبلسين» يائسين قانطين من نزول القطر ، فلما انعمنا عليهم بذلك اقتصروا على الفرح و لم يشكروا . و قيل « و ان كانوا من قبل » يعني ـ وما كانوا من قبله الّا مبلسين . واعاد قوله من قبله تاكيداً، و قيل الاوّل يرجع الى انزال المطر ، و الثّاني الى انشاء السّحاب . و قيل الثاني يرجع الى الا ستبشار ، و تقديره من قبل الانزال من قبل الاستبشار ، لانّه قرنه بالابلاس و لان منّ عليهم بالمطر و بالاستبشار و الله اعلم .

« فانظر الى آثر رحمة الله » هكذا قرأ اهل الحجاز والبصرة وابو بكر ، و قرأ الآخرون « الى آثار رحمة الله » على الجمع و اراد برحمة الله المطر لانّه انزله برحمته على خلقه ، والخطاب ـ وان توجه نحو النبى ـ فالمراد به جميع المكلفين والمعنى ـ فانظر الى حسن تأثيره في الارض كيف يخصب الارض بعد جدبها و قحطها ، اى من فعل هذا هو الذى يحيي الموتى يوم القيامة ، « وهو على كلّ شيء قدير » .

« و لئن ارسلنا ريحاً » باردةً مضرّةً فافسدت الزّرع « فراوه مصفرّاً » اى ـ رأوا الزرع مصفرّاً بعد الخضرة « لظلّوا » صاروا « من بعده » اى ـ من بعد اصفرار الزرع « يكفرون » يجحدون ما سلف من النعمة . والمعنى ـ انّهم لاثقة لهم بربّهم

فان اصابهم خیر لم‌یشکروا و ان نالهم اورأی(۱) شیء یکرهونه، جزعوا و کفروا.

«فانّك لاتسمع الموتی»، ای ـ من کان کما وصفنا فلا تطمع فی قبوله منك لانّه فی‌التشبیه کالمیّت والاصم الّذی لاسبیل لـه الی السمع. و هم‌الّذین علم الله قبل خلقهم انّهم لایؤمنون بـه و لابرسله «و لاتسمع الصّم الدّعآء» قرأابن کثیر لا یسمع بالیاء و فتحها، الصّم رفع، و انّما قال: «اذا ولّوا مدبرین» و الاصمّ لایسمع مقبلاً و لامدبراً لانّه حالة الاقبال ربّما یفهم بالرمز والاشارة بتحریك الشفاه وان‌لم‌یسمع باذنه، و اذا ولّی فلا یسمع و لایفهم الاشارة ولاسبیل الی افهامه. و فی‌الآیة دلیل ان الاحیاء قد تسمّی امواتاً اذا لم یکن لهم منفعة‌الحیوة فانّ الله عزّوجل سمّاهم موتی و کانوا احیاء علی‌الحقیقة لکنّهم لما لم یکن لهم منفعة الحیوة سمّاهم موتی، و قال امیر المؤمنین علی(ع): مات خزّ ان‌الاموال و هم احیاء والعلماء باقون‌ما بقی‌الدهر، اجسادهم مفقودة وآثارهم بین‌الوری موجودة».

«و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم» قرأ حمزة تهدی‌العمی عن ضلالتهم یعنی ـ و لست بهادی الکفّار الذین قدعمی‌قلوبهم عن‌الحق ولاتقدر علی‌اسماع‌الایمان والهدی احداً الّا من قضی‌الله فی سابق علمه و نافذ حکمه، انّه یؤمن بالله و آیاته‌اذا تُلیت علیه و یهتدی بهداه اذا هدی الیه. نظیره قوله: «فتولّ عنهم فما انت‌بملوم ـ و ذکّر فانّ الذکری تنفع المؤمنین، «فهم مسلمون» خاضعون‌لله بالطّاعة.

«الله الّذی خلقکم‌من‌ضعف» بفتح الضاد ثلثهن قرأ حمزة وابو بکر«من‌ضعف» یعنی من نطفة، یرید من ذی ضعف، ای ـ من‌ماءِ ذی ضعف، کما قال: «الم نخلقکم من ماءٍ مهین». «ثمّ جعل من بعد ضعف قوة» ای ـ من بعد ضعف الطفولیة شباباً، و هو وقت القوة «ثمّ جعل من بعد قوة ضعفاً» هرماً «و شیبة یخلق ما یشآء» من‌الضعف والقوّة والشباب و الشیبة» وهـوالعلیم »بتدبیر خلقه« القدیر»علی‌ما یشاء.

(۱) ادنی (الف)

روى انّ **ابرهيم** (ع) لمّا بدأ الشيب في رأسه و عارضيه قال : يا رب ماهذا ؟ فقال : وقار الشيب، فقال : اللّهم زدني وقاراً . و في الخبر عن **النبي**(ص) : من اجلال الله اكرام ذي الشيبة المسلم وحامل **القرآن** و قال (ص) ثلاثة لايستخف بهم الّا منافق : امام مقسط ؛ وذوشيب في الاسلام ؛ و ذوعلم. وقال (ص) : من شاب شيبة في الاسلام كانت له نوراً يوم القيامة ما لم يخضبها او ينتفها . و عن بعضهم قال : رأيت **يحيى بن اكثم** القاضي في المنام فقلت له ما فعل الله بك ؟ فقال غفرلي ، الّا انّه وبّخني ، ثمّ قال : يا **يحيى** خلّطت عليّ في دار الدنيا، فقلت اى رب ، اتكلت على حديث حدثني **ابومعاوية الضرير عن الاعمش عن ابي صالح عن ابي هريرة** قال : قال رسول الله (ص) : انّك قلت انّي لاستحيي ان اعذّب ذا شيبة بالنّار ، فقال قد عفوت عنك يا **يحيى** وصدق نبيّي الّا انّك خلطت عليّ في دار الدنيا .

و عن **واثلة بن الاسقع** قال قال رسول الله (ص) : « خير شبابكم من تشبه بكهولكم و خير كهولكم من تشبّه بشبابكم » . و قال (ص) : « اوصيكم بالشباب خيراً ثلاثاً ، فانّهم ارقّ افئدة الا و انّ الله ارسلني شاهداً و مبشّراً و نذيراً، فخالصني الشبّان و خالفني الشيوخ » .

« و يوم تقوم الساعة يقسم المجرمون » يحلف الكافرون « مالبثوا غير ساعة » في قبورهم . وقيل مالبثوا في الدنيا الّا ساعة واحدة ، و ذلك لاستقلالهم مدة الدنيا و مدة البرزخ في جنب ما استقبلهم من الابد الذي لا انقطاع له ، نظيره قوله تعالى : « كانّهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا الّا ساعة من نهار » . « كذلك كانوا يؤفكون » اى ـ يصرفون عن الصدق فيأخذون في الافك . و ذلك انّهم كانوا ينكرون البعث والنشور و يحلفون على بطلان ذلك كما اخبر سبحانه في قوله : « و اقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت» ، المعنى ـ انّهم يذهبون عن الحق في ذلك اليوم كما كانوا يذهبون عن الحق في ذلك اليوم كما كانوا يذهبون عنه في الدّنيا . وقيل اراد الله ان يفضحهم

فحلفوا علی شیء یتبیّن لاهل الجمع انّهم کاذبون فیه و کان ذلك بقضاء الله و قدره، بدلیل قوله: « یؤفکون » ای - یصرفون عن الحق ثمّ ذکر انکار المؤمنین علیهم کذبهم، فقال:

« و قال الذین اوتوا العلم والایمان » و هم الانبیاء و علماء المؤمنین - و قیل الملائکة مجیبین لهم توبیخاً، « لقد لبثتم فی کتاب الله » ای - فی حکم الله و علمه المثبت فی اللّوح المحفوظ. و قیل فیما کتب الله لکم فی سابق علمه، وقیل فیه تقدیم و تأخیر، تقدیره: وقال الذین اوتوا العلم فی کتاب الله و الایمان لقد لبثتم، « الی یوم البعث فهذا یوم البعث » الذی کنتم تنکرونه فی الدنیا، « و لکنّکم کنتم لاتعلمون » ذلك فی الدّنیا فحلفتم علی جهل ولاینفعکم العلم به الآن بدلیل قوله:

« فیومئذ لاینفع الذین ظلموا معذرتهم » ای - عذرهم، اخذ من المعذار، وهو الستر و قولهم من عذیری معناه من الذی یقوم تبینن عذری « ولاهم یستعتبون »، ای - لایطلب منهم الاعتاب. والاعتاب - الخروج ممّا یوجب العتب - یرید انّه لایقبل منهم توبة و یسألون الرجعة الی الدّنیا لاستدراك الفائت فلا یجابون. قرأ اهل **الکوفة**: « لاینفع » بالیاء هاهنا، و فی **حم المؤمن** و تابعهم **نافع** فی **حم المؤمن** وقرأ الباقون بالتّاء فیهما.

« و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کلّ مثل » یعنی - بیّنّا لهم فیه من کل شبه و من کلّ نوع ممّا یحتاجون الیه من امر الدّین و الدّنیا یهتدی به المتفکّر و یعتبر به الناظر المتدبّر، « ولئن جئتهم بآیة » اخری، مع هذا **القرآن** علی وضوحه واصابة امثاله و بیان حججه، « لیقولنّ الذین کفروا ان انتم الّا مبطلون » ما انتم الّا علی باطل، یعنی: انّهم لایهتدون بتلك الآیة ایضاً و لم یعرفوا بها صحة دینك وحقیقة امرك کما لم یهتدوا بهذا **القرآن** و لم یعلموا به شیئاً من ذلك.

« کذلك یطبع الله علی قلوب الذین لایعلمون » ای - کما اخبرناك عن هؤلاء

الکفّار کذلك سبیل من یطبع الله علی قلوبهم ، ای، ـ یختم علیها بکفرهم فلایعلمون حقیقة الدّین کما لم یعلم هؤلاء.

« فاصبر انّ وعدالله حق » ای ـ اصبر علی اذی المشرکین ایّاك و اثبت علی دینك و دم علی تبلیغ رسالات ربّك « انّ وعدالله حق » من النصر علی اعدائك واظهار دینك علی سائر الادیان . « ولا یستخفّنّك » ، ای ـ لایستحملنّك ، معناه ـ لا یحملنّك ، « الذین لایوقنون » علی الجهل و اتباعهم فی الغیّ . و قیل لا یستخفنّ رأیك و حلمك الّذین لا یؤمنون بالبعث و الحساب . و قیل لا یتداخلنك خفة و عجلة لشدّة غضبك علی الکفّار فتفعل بخلاف ما امرك الله به من الصبر فلیس لوعده خلف ولا تبدیل .

روی عن علی بن ربیعة قال : نادی رجل من الخوارج علیّاً (ع) و هو فی صلوة الفجر ـ فقال : و لقد اوحی الیك و الی الذین من قبلك : « لئن اشرکت لیحبطنّ عملك و لتکوننّ من الشاکرین » فاجابه علیّ و هو فی الصلوة : « فاصبر انّ وعدالله حق ولا یستخفّنّك الذین لا یوقنون » الیقین ـ اخذ من الیقن و هو الماء الصّافی .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «فآت ذا القربی حقّه» قرابت دوقسم است: قرابت نسب و قرابت دین و قرابة الدین امسّ و بالمواساة احق ، قرابت دین سزاتر است بمراعات و مواسات از قرابت نسب مجرد ، زیرا که قرابت نسب بریده گردد ، و قرابت دین روا نیست که هرگز بریده گردد . اینست که مصطفی (ص) گفت : « کلّ نسب و سبب ینقطع الّا نسبی و سببی » ، قرابت دین است که سیّد (ص) اضافت باخود کرد ، و دین داران را

از نزدیکان و خویشان خود شمرد، بحکم این آیت ورد هر که روی بعبادت الله آرد و بر وظائف طاعات مواظبت نماید و بنعت مراقبت برسرورد ووقت نشنید چنان که با کسب وتجارت نپردازدو طلب معیشت نکند، کما قال تعالی: «لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکرالله» او را بر مسلمانان حق مواساة واجب شود تا او را مراعات کنند ودل وی از ضرورت قوت فارغ دارند. چنان که رسول خدا کرد با **اصحاب صفّه**: قومی درویشان بودند که در صفّه پیغامبر وطن داشتندوصفّه پیغامبر جائی است‌به **مدینه** که آنرا **قبا** خوانند از **مدینه** تا آنجا دو فرسنگ است. رسول خدا روزی ما حضری در پیش داشت وبعضی اهل بیت خویش را گفت لااعطیکم وادع اصحاب الصفّة تطوی بطونهم من الجوع. این اصحاب صفّه چهل تن بودند، ازدنیا یکبار کی اعراض کرده و از طلب معیشت برخاسته، و واعبادت و ذکر الله پرداخته، و بر فتوح تجرید روز بسر آورده و بیشترین ایشان برهنه بودند خویشتن را در میان ریگ پنهان کرده. چون‌وقت نماز بودی آن گروه که جامه داشتند نماز کردندی، آنکه جامه‌بدیگران دادندی و اهل مذهب تصوّف از طریقت ایشان گرفته اند، از دنیا اعراض کردن و از راه خصومت برخاستن و بر توکّل زیستن و بیافته قناعت کردن و آز و حرص و شره بگذاشتن.

آدم‌صفی با تمکن او در بهشت بیکبار که متابعت آز و شره خویش کرد مهجور بهشت گشت، تو ای مرد غافل شبانروزی در متابعت حرص و شره خویش هزار بار خاك جفا در روی دین خویش پاشی و آنگه گمان بری که فردا وا اهل قناعت در بهشت هم زانو بنشینی این آنگه نبود (۱) و این آنگه نباشد،امروز درین پندار روزی فرا شب می آر، اما فردا که ارباب قناعت را بر تخت عزّ نشانند، اگر خواهی که قائمهٔ تخت ایشان ببوسی راهت ندهند.

(۱) نبد (الف)

در خبراست که : انّ الجنّة لیرون اهل علیّین کما ترون الکوکب الدرّی فی افق السمآءِ و انّ ابابکر و عمر منهم و انعما ـ اهل بهشت اهل‌علّیین را چنان بینند که شما ستاره را در افق آسمان ، واهل‌علیین بحقیقت اهل قناعت اندوابو بکر و عمر از اهل‌علیین اند وفراتر ؛ زیرا که ایشان‌را وراءِ قناعت کارها بود ، که‌چندان که از قناعت فراتر شدند از علیین برتر شدند ، « ذلك خیر للذین یریدون وجه‌الله» المـرید هو الذی یؤثر حق الله علی حظّ نفسه . میگوید سالکان راه طریقت را و مریدان‌حق وحقیقت راآن به که حق قرابت دین بگزارند وحق ایشان فرا پیش حظّ خویش‌دارند .

شاه طریقت جنید قدّس سرّه مریدی را وصیت میکرد گفت : چنان کن که‌خلق را رحمت باشی وخو درا بلا که مؤمنان‌و دوستان الله ازالله برخلق رحمت‌اند و چنان کن که در سایهٔ صفات خود ننشینی تا دیگران در سایهٔ تو بیاسایند .

ذوالنون مصری را پرسیدند که مرید کیست و مراد کیست؟ گفت : المرید یطلب و المراد یهرب‌ـمرید میطلبد بآز و صد هزار نیاز ، و مراد می گریزد و اورا صد هزار ناز . مرید با دلی سوزان ، مراد با مقصود بربساط خندان، مرید را شب و روز گوش برآوازی ، مراد بستاخ وار بامقصود دررازی . مرید درخبر آویخته،مراد در عیان آمیخته .

پیر طریقت گفت : بخبر کفایت چون کند او که گرفتار عیان است . بامید قناعت چون کند او که نقد را جویان است .

پیری را پرسیدند که مرید مه یا مراد؟ از حقیقت تفریدجواب‌داد که : لامرید ولا مرادولاخبر ولااستخبارولاحدّ ولارسم وهوالکلّ‌بالکلّ . این‌چنانست که گویند :

این جای نه عشق است ونه معشوق و نه یار

خـود جمله تـوئی خصومت از ره بـردار

« الله الذى خلقكم ثم رزقكم » الله آن خداوند است كه خلقت تو تمام كرد و روزى تو مقدّر كرد ، چنان كه تغير خلقت در مكنت تو نيست ، تغيير روزى بكم و بيش در دست تو نيست . آنكه يكى را روزى وجود ارفاق است ، يكى را روزى شهود رزاق است . عامهٔ خلق همه در بند روزى معده‌اند ، طعام و شراب ميخواهند ، و اهل خصوص روزى دل خواهند . توفيق طاعات و اخلاص عبادات،دون همت كسى باشد كه همت‌وى همه تائى نان بود و شربتى آب . من كانت همّته ما يأكل فقيمته ما يخرج منه .

نيكو سخنى كه آن جوانمرد گفته :

ای توانگر بگنج خرسندی زين بخيلان كناره گير كنار

كين نجيبان عهد ما همه باز راح خوارند و مستراح انبار

« ظهر الفساد فى البرّ و البحر » ، الاشارة من البرّ الى النفس و من البحر الى القلب . و فساد البرّ باكل الحرام و ارتكاب المحظورات ، و فساد البحر من الغفلة و الاصرار على المخالفات . تباهى نفس در حرام خوردن است و بحرام رفتن وتباهى دل در انديشهٔ معصيت و دوام غفلت .

مصطفى (ص) گفت : خبردهم شما راكه درد شما چيست‌وداروى شماچيست؟ گفتند بلى يا رسول الله : گفت : « انّ داءكم الذنوب و دواءكم الاستغفار » درد شما گناه است و دارو استغفار .

هر بيمار كه اميد بشفا دارد قول طبيب بشنود . آن خورد كه طبيب فرمايد . و آن كند كه طبيب گويد . و آنكس كه او را اميد شفا نبود قول طبيب نشنود تابآن درد فرو شود . گفته اند عجب نه آنست كه كسى از طعام حلال پرهيز كند از بيم درد و بيمارى ، عجب آنست كه از حرام و شبهت پرهيز نكند از بيم قطيعت و بيزارى .

مردی بود در طبقات جوانمردان نام او **ابوالخیراقطع** بیست سال نفس وی در آرزوی ماهی تازه بریانی همی بود و از بیم شبهت آن مراد نفس نمیداد . تاروزی که بزیارت‌دوستی رفت‌از دوستان‌الله، آن‌عزیز ازراه فراست بدانست که شیخ را چه آرزوی است رفت و ماهی تازه بریانی آورد و قرصی چند پیش وی بنهاد ، گفت : یاشیخ دست فراز کن واین طعام بکار بر که حلال است ودر آن‌شبهتی نه . شیخ دست فراز کرد خاری از آن ماهی در دست وی نشست دست با خود گرفت و برخاست ، گفت : ناچار که درین‌سرّی است وتأدیبی ازحق جلّ جلاله . آنگه‌بزفت و طهارت کرد و آن دست وی از آن خار مجروح گشته و آماس کرده تا بدان‌غایت که طبیب گفت اگر نبری همه تن سرایت کند وهلاك شوی . شیخ گفت اگر چنین است مجمعی سازید و خلق راجمع کنید تا آنچه گفتنی است بگویم.مردمان جمع آمدند و حجّام را فرمودتا دست از وی جدا کرد . آنگه ندا کرد که : معاشر المسلمین هذا جزاء من اکل لقمة من الحلال بشهوة فکیف جزاء من اکل الحرام بمعصیة .

« فانظر الی آثار رحمةالله » حق جل‌جلاله میگوید بندهٔ من در وقت‌بهار دیدهٔ عقل بگشای چشم عبرت باز کن ، در صنع ما نظر کن تا اهتزاز زمین بینی و گریهٔ آسمان ، خیز درختان ، خریر میاه و شوق عاشقان ، مرغان چون خطیبان ، آهوان چون عطّاران ، هزار دستان بسان مستان در بوستان :

تأمّل فی نبات الارض و انظر الی آثار ما صنع الملیك
عیون من لجین فاترات کانّ حداقها ذهب سبیك
علی قضب الزمرد شاهدات بانّ الله لیس له شریك

« فانظر » در نگر در زمین که حلّه‌می پوشد ، درخت عطر می فرو شد ، بلبل بر درخت می‌خرو شد ، هر مرغی درطلب‌یار میکوشد، آن‌خداوند که چنین‌صنع کند

سزد که دعای بنده بنیوشد و جرم عاصی بپوشد.

« فانظر الی آثار رحمة الله » درنگر در آثار رحمت او ، در امارات صنع او ، در دلالات وحدانیت او . خداوندی که دروقت بهار اشجار پر ثمار کند آبها در انهار کند،دریاها گهر بار کند،خاکهاعنبر بار کند،آن خداوند که این‌صنع نماید سزاست که طاعت خود بندگانرا شعار و دثار کند.

« فانظر الی آثار رحمةالله » گفته‌اند بهار سه است: بهاریست‌این جهانی ، آن در وقت شادکامی است وجوانی . دیگر بهاریست آن جهانی ، نعیم باقی است وملك جاودانی . سدیگر بهاریست نهانی اگر داری خود دانی و اگر نداری و پنداری که داری دراز حسرتی که در آنی . بهار زمین از سال تاسال یك ماهست،سبب باران آسمان و باد شمال است ، زود فرقت و دیر وصالست ، پس دل‌برو نهادن محالست . در سال یك بار بهار آید ، از خاك گل روید ، و از سنگ آب رود ، و از بوی بهار جان ممتحنان بیاساید و هر بیدلی را دل رمیده بازآید . گل زرد گوئی طبیبی است بیمار، شفای عالم و او خود بتیمار . گل سرخ گوئی مست است از دیدار ، همه هشیار گشته و او در خمار . گل سفید گوئی ستم رسیده ایست از دست روزگار ، جوانی‌بباد کرده و عمر رسیده بکنار .

« فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها » یحیی النفوس بعد فترتها بصدق الارادت،و یحیی القلوب بعد غفلتها بانوار المحاضرات ، ویحیی الارواح بعد حجبتها بدوام المشاهدات :

اموت اذا ذکرتك ثم احیا فکم احیا علیك و کم اموت

در وقت اعتدال‌سال دو آفتاب برآیداز مطلع غیب : یکی خورشید جمال‌فلکی یکی خورشید جلال ملکی ؛ آن یکی براجزاءِ زمین‌تابد ، این‌یکی براسرارعاشقان. آن یکی برگل تابد گل شکفته گردد ، این یکی بردل تابد دل افروخته گردد؛ گل

چون شکفته شد بلبل بروعاشق شود.دل که افروخته بشد نظر خالق درو حاضر بود. گل به آخر بریزد، بلبل در هجراو ماتم گیرد، دل گر بماند حق او را در کنف الطافـو کرم گیرد. قلب المؤمن لا یموت ابداً:

چشمی که ترا دید شد از درد معافا

جانی که ترا یافت شد از مرگ مسلّم

۳۱ـ سورة لقمان مکیّة

۱ - النوبة الاولی

« **بسم الله الرحمن الرحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« **الٓمٓ** (۱) » سرّ خداوند است در قرآن .

« **تلك آیات الکتاب الحکیم**(۲) » این[حروف قرآن]آیتهای‌این نامهٔ راست و درست است .

« **هدیً و رحمةً للمحسنین** (۳) » [این نامهٔ پاك] حکمت راست حکم راه نمونی است و بخشایشی نیکو کاران را .

« **الّذین یقیمون الصلوة** » ایشان که نماز بپای میدارند[بهنگام] « **و یؤتون الزّکوة** » و زکوة میدهند «**و هم بالاخرةهم یوقنون** (۴) » و ایشان بروز رستاخیز بی گمان‌اند .

« **اولئك علی هدیً من ربّهم** » ایشان آنند که بر راست راهی‌اند از راه نمونی خداوند خویش « **و اولئك هم المفلحون**(۵) » و ایشانند که بر پیروزی جاویدی بمانند .

« **و من الناس من یشتری** » واز مردمان کس‌است که‌میخرد «**لهو الحدیث**»

نابکار و بازی سخن و سخن سست تهی « **لیضلّ عن سبیل الله بغیر علم** » تا گمراه میگردد ومیگرداند از راه خدای بنادانی « **و یتخذها هزواً** » وراه خدایرا بافسوس می فرا گیرد و می فرا دارد «**اولئك لهم عذاب مهین**(۶) » ایشان آنند که ایشانرا است عذابی خوار کننده .

«**و اذا تتلی علیه آیاتنا**»وآنکه که می‌بروخوانند سخنان‌ما ، «**ولّی مستکبراً**» بر گردد گردن کش « **کان لم یسمعها** » هم چنان که نشنید آنرا « **کانّ فی اذنیه و قراً** » چنان که در دو گوش وی گوئی که گرانی است،« **فبشّره بعذاب الیم** (۷) » بشارت ده او را بعذابی درد نمای .

« **انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات** » ایشان که بگرویدند و کارهای نیك کردند « **لهم جنات النعیم**(۸) » ایشانراست بهشتهای باناز .(۲)

« **خالدین فیها** » و ایشان جاویدان در آن « **وعدالله حقاً** »این وعدهٔ خداست براستی«**و هوالعزیز الحکیم**(۹) » و اوست توانای دانا .

« **خلق السموات بغیر عمد** » بیافرید آسمانها بی ستون « **ترونها** » آنکه مـی بینید « **و القی فی الارض رواسی** » و در افکند در زمین کوههای بلند « **ان تمیدبکم** » تا بنجنباند شما را[زمین]« **و بثّ فیهامن کل دابّة** » و در زمین باز پراکند از هر جانوری « **و انزلنا من السمآء مآء** » وفرو فرستادیم از آسمان آبی « **فانبتنا فیها** » تا برو یانیدیم درزمین « **من کل زوج** » از هرجفتی [درخت ونبات، جفتی رنگ وجفتی بوی وجفتی طعم] «**کریم**» نیکو آزاده آسان یافت .

« **هذا خلق الله** » اینچه می بینید آفریدهٔ الله است « **فارونی** » پس با من نمائید « **ماذا خلق الذین من دونه** » که آن چه چیزاند که ایشان آفریدند کهفرود از او اند « **بل الظالمون فی ضلال مبین**(۱۱) » [بنه آفریدند و بنه‌آفرینند(۱)] که کافران در گمراهی آشکارا اند .

(۱) بنافریدند و بنافرینند (ج) (۲)بهشتهای ناز (الف)

« **و لقد آتینا لقمن الحکمة** » لقمان را حکمت دادیم [دانش راست وسخن درست] « **ان اشکر لله** » [و او را گفتیم] آزادی کن الله را « **و من یشکر** » وهر که آزادی کند خدایرا و نیکوئی ازو بیند « **فانّما یشکر لنفسه** » آن خود را کند و تن خود را سود می کند ، « **و من کفر** » و هر که ناسپاسی کند نیکوئی نه ازو بیند « **فانّ الله غنی حمید** (۱۲) » الله از همه بی‌نیاز است ستوده .

« **و اذ قال لقمن لابنه** » لقمان گفت پسر خویش را ، « **و هو یعظه** » و او پند میداد او را « **یا بنیّ** » ای پسرك من « **لا تشرك بالله** » انباز مگیر با الله « **انّ الشرك لظلم عظیم** (۱۳) » که انباز گرفتن با او بیدادی‌است [برخویشتن] بزرگ.

« **و وصّینا الانسان بوالدیه** » وصیت کردیم مردم را بنیکوئی کردن با پدر و مادر « **حملته امّه** » برداشت مادر او را در شکم « **و هنا علی و هن** » سستی بر سستی « **و فصاله فی عامین** » و شیر دادن او و با باز کردن از شیر در دو سال « **ان اشکر لی** » [وصیت کردیم او را] که آزادی کن مرا ، « **و لوالدیك** » و دو زایندۀ خود را « **الیّ المصیر** (۱۴) » باز آمد با منست .

« **و ان جاهداك** » و [گفتیم مردم را] اگر با کوشد با تو پدر و مادر تو « **علی ان تشرك بی** » بر آن که انباز گیر با من « **ما لیس لك به علم** » چیزی که تو آنرا [انباز] می ندانی « **فلا تطعهما** » نگر فرمان ایشان نبری [و بگفت ایشان نکنی] « **و صاحبهما فی الدنیا معروفاً** » و با ایشان می‌زی و جهان میدار درین جهان باندام و بچم در کارهای این جهانی . « **و اتّبع سبیل من اناب الیّ** » و بر پی راه آن‌مرد رو که اورا [در همه کار خویش] روی با من‌است « **ثم الیّ مرجعکم** » آنگه باز گشت شما با من است « **فانبّئکم بما کنتم تعملون** (۱۵) » آگاه کنم شما را به پاداش از آن چیز که میکردید .

« **یا بنیّ** » ای پسرك من « **انها ان تك مثقال حبّة من خردل** » اگر نیکیها (۱)

(۱) نیکی (ج)

همسنگ یك دانه خردل بود « **فتکن فی صخرة** » و آن خردل دانه‌در سنگ خاره بود « **او فی السموات او فی الارض** » یا درآسمانها یا در زمین [جائی بود و درو نهان] « **یات بها الله** »الله آنراآرد [فردا بترازوی تو] « **انّ الله لطیف خبیر (١٦)** که الله باریك دان است دوربین از نهان آگاه .

« **یا بنیّ** » ای پسرك من « **اقم الصلوة** » نماز [بهنگام] بپای دار « **و أمر بالمعروف** » وبنیکو کاری فرمای « **وانه عن المنکر** » و از ناپسند باز زن و از کار زشت داشته « **و اصبر علی ما اصابك** » و شکیبائی کن بر آن رنج که بتو رسد [در امر معروف و نهی منکر]« **انّ ذلك من عزم الامور (١٧)** » که آن ازاستواری کارها[ی دین] است و درستی نشانهای آن .

« **ولا تصعّر خدّك للنّاس** » یکسو روی بیکسو مبر از مردمان بگردن کشی « **ولا تمش فی الارض مرحاً** » و در زمین بخود کامه‌یی مرو « **انّ الله لا یحبّ** » که الله دوست ندارد « **کلّ مختال** » ازین هر خرامنده‌ای خرامان ، « **فخور (١٨)** » لاف‌زنی خویشتن ستایی .

« **واقصد فی مشیك** »ودر رفتن خویش بچم باش« **و اغضض من صوتك** » و آوازخود فرودآر «**انّ انکر الاصوات لصوت الحمیر (١٩)**» که‌زشت‌تر آوازها آواز خران است .

النوبة الثانية

این **سورة لقمان** سی وچهار آیت است و پانصد و چهل و دو کلمت و دوهزارو

صدو ده حرف. جمله **بمکه** فرو آمد مگر سه آیت که **بمدینه** فرو آمد: «ولو انّ ما فی الارض من شجرة اقلام» تا آخر سه آیت. **حسن** گفت: جملهٔ سورة مکی است مگر یك آیت: «الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة» از بهر آنکه فرض نماز و فرض زکوة **بمدینه** فرو آمد، ودرین سورة منسوخ نیست مگر این کلمات: «ومن کفرفلا یحزنك کفره» این قدر ازآیت منسوخ است بآیت **سیف** وباقی آیت محکم. روی **ابی بن کعب** قال: قال **رسول الله** (ص): «من قرأسورة **لقمان** کان له **لقمان** رفیقاً یوم القیامة واعطی من الحسنات عشراً بعددمن عمل بالمعروف و عمل بالمنکر».

قوله «الٓمٓ تلك آیات الکتاب» یعنی تلك الحروف الثمانیة و العشرون «آیات الکتاب الحکیم». و قیل معناه هذه الایات تلك الایات الّتی و عدتم فی التوریة و یجوز ان یکون تلك اشارة الی الایات فی هذه السّورة، ای ـ هذه آیات الکتاب الحکیم، ای ـ المحکم و هو الممنوع من الفساد و البطلان، و قیل الحکیم هاهنا هو المتضمّن للحکمة.

«هدی و رحمة» قرائة العامّة بالنصب علی الحال والقطع وقرأ **حمزة** «ورحمة» بالرفع، یعنی ـ هذا الکتاب «هدی ورحمة للمحسنین» سمّاه هدی لمافیه من الدّواعی الی الفلاح و الالطاف المؤدّیة الی الخیرات و المحسن لا یقع مطلقاً الاّ مدحاً صفة للمؤمنین و فی تخصیص کتابه بالهدی و الرحمة للمحسنین دلیل علی انه لیس بهدی لغیرهم و قد قال تعالی: «و الذین لایؤمنون فی آذانهم و قر وهو علیهم عمی»، و قال تعالی: «وانّه لحسرة علی الکافرین» هدی درقرآن برهشده (١) وجه است وجمله این وجوه بدو معنی باز میگردد: یکی دعوت، و دیگر شرح و توفیق.

امّا آنچه بمعنی دعوت است بانبیاء وائمه وشیاطین اضافت کرد، انبیاء را گفت: «و لکلّ قوم هاد» ای ـ داع، وائمه را گفت: «وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا» ای ـ یدعون بامرنا،

(١) هجده (ج)

و شیطان را گفت : « کتب علیه انه من تولّیه فانّه یضلّه و یهدیه الی عذاب السّعیر » ای ـ یدعوه .

و آنچه به‌معنی‌شرح‌و‌توفیق‌است‌حق تعالی‌بخوداضافت کرد که‌جزوی جلّ جلاله کس‌را روانیست ومخلوق‌را سزا نیست ، بندگانرا‌خود توفیق‌ایمان دهد ودلها بمعرفت خود روشن گرداند ، وهر‌بنده راتوحید خود کرامت کند وراه‌بخود خودنماید :« وان الله لهادی الذین آمنوا و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم انّك لاتهدی من احببت » واز روی لغت معنی هدی امالت است ،یقال : فلان یتهادی فی مشیته ای‌یتمایل ، فعلی هذاالتأویل‌هدی‌الله یعنی‌امالة قلب‌الانسان‌من‌الکفر الی‌الایمان ومن الضّلالة‌الی السنّة .

آنکه محسنان‌را تفسیر کرد گفت : « الذین یقیمون الصلوة » یدیمونها بحقوقها و حدودها وشرائطها.شرائط نمازدوقسم‌است : قسمی شرائط جواز گویند یعنی فرائض وحدود و اوقات آن ، و قسمی شرائط قبول گویند یعنی تقـوی و خشوع و اخلاص و تعظیم و حرمت آن . قال الله تعالی : « انّما یتقبّل الله من المتّقین » و تا این هردو قسم بجای نیارد‌معنی اقامت درست‌نشود . ازینجا است که‌ربّ العزة در قرآن‌هرجای که بنده را نماز فرماید « اقیموا الصلوة » گوید و صلّوا نگوید و « یؤتون الزکوة» ای ـ یعطونها بشروطها الی مستحقّیها « وهم بالاخرة » ای ـ بالدّار الاخره و الجزاء علی الاعمال « هم یوقنون » فلا یشکّون فی البعث و الحساب . وانما اعاد لفظة «هم» للتوکید فی الیقین بالبعث و الحساب .

« اولئك علی هدی من ربّهم » ،ـ علی هدی ـبیان‌عبودیت است ، ـ من ربّهم ـ بیان ربوبیّت است ، بعد ازگزارد معاملت وتحصیل عبادت ایشانرا بستود ، هم‌باعتقاد سنّت هم بگزارد عبودیت ، هم باقرار ربوبیّت . و فی الایة دلیل انّ العبد لا یهتدی بنفسه الاّ بهدایة الله تعالی . الاتری انه قال عزّوجلّ : « علی هدی‌من ربّهم » ردّعلی **المعتزلة** فانهم یقولون : العبد یهتدی بنفسه .

« ومن الناس من یشتری لهو الحدیث » یعنی یختار لهو الحدیث . و قیل یشتری بماله کتباً فیها لهو الحدیث . **مقاتل** گفت : در شأن **النضر بن الحارث** فرو آمد ، مردی کافر دل کافر کیش بود ، سخت خصومت با رسول خدا ، قتله رسول الله صبراً حین فرغ من وقعة **بدر** . مردی بازرگان بود سفر کردی بدیار **عجم** و در زمین عجم اخبار پیشینیان : قصهٔ **رستم** و **اسفندیار** و امثال ایشان بخرید و **قریش** را گفت **محمد** آنچه میگوید از قصّهٔ پیشینیان چون **عاد** و **ثمود** هم چنان است که من بشما آوردم از اخبار **رستم** و **اسفندیار** و اکاسره. **قریش** استماع **قرآن** در باقی کردند وهمه روی بوی آوردند و آن قصه‌های **عجم** می شنیدند اینست که ربّ العالمین گفت : « لیضلّ عن سبیل الله » یعنی ـ یضلّ بتلك الکتب عن تدبّر آیات الله . وقیل : ان قرائة کتب **العجم** یشککّهم فیما جعله للنبی حجّة من ذکر اخبار الامم الماضیة . ثمّ قال « بغیر علم » ای ـ لایستحقّ ان یسمی عالماً من فعل هذا الفعل من اضلال نفسه و اضلال غیره . و قیل لـم یعلم ما فی عاقبة ذلك من الوزر . **ابن عباس** و **مجاهد** گفتند : « لهو الحدیث » غنا و سرود فاسقان است در مجلس فسق . و آیت درذم کسی فروآمد که کنیزکان مغنّیات خرد تا فاسقان را مطربی کنند، فیکون المعنی یشتری ذات لهو الحدیث . روی **ابو امامة** قال : قال **رسول الله** (ص): « لایحلّ تعلیم المغنّیات ولا بیعهن و اثمانهن حرام » . و فی مثل هذا نزلت الآیة « و من الناس من یشتری لهو الحدیث » . و ما من رجل یرفع صوته بالغنا الاّ بعث الله علیه شیطانین احدهما علی هذا المنکب والاخر علی هذا المنکب فلا یزالان یضربانه بارجلهما حتی یکون هو الذی یسکت . و عن **ابی هریرة** انّ النبی (ص) نهی عن ثمن الکلب و کسب الزمارة . و قال **مکحول**: من اشتری جاریة ضرّابة لیمسکها لغنائها و ضربها مقیماً علیه حتی یموت لم اصل علیه ، ان الله یقول : « و من الناس من یشتری لهو الحدیث » الآیة. . . قال **سعید بن جبیر** : «لهو الحدیث» معناه یستبدل ویختار الغناء والمزامیر والمعازف علی

القرآن . و قال سبيل الله‌ـالقـرآن . « ليضلّ عن سبيل الله »يعنى ليضلّ غيره بذلك عن استماع **القرآن** . و قرأ **ابن كثير و ابوعمرو**« ليضلّ » بفتح الياء ، اى ـ ليضلّ هو بهذا الفعل عن سبيل الله . و عن **ابى امامة** قال : قال **رسول‌الله** (ص) . « انّ الله بعثنى هدى ورحمةللعالمين وامرنى بمحو المعازف‌والمزامير والاوثان والصُلُب (۱) و امر الجاهلية و حلف ربّى بعزته لا يشرب عبد من عبيدى جرعة من خمر متعمداً الّاسقيته من الصديد مثلها يوم القيامة مغفوراً له او معذباً ولا يسقيها صبيّاً صغيراً ضعيفاًمسلماً الّاسقيته مثلها من‌الصديد يوم القيامة مغفوراً له او معذباً ولا يتركهامن مخافتى الّاسقيته من حياض القدس يوم القيامة،لا يحلّ بيعهنّ ولاشراهن ولا تعليمهنّ ولا التجارة بهن ، و ثمنهن حرام » يعنى ـ الضّوارب . و عن **محمد بن المنكدر** قال : بلغنى انّ الله عزّوجلّ يقول يوم القيامة اين الذين كانوا ينزهون انفسهم و اسماعهم عن اللهو و مزامير الشيطان ادخلوهم رياض المسك ، ثم يقول‌للملائكة اسمعوا عبادى حمدى وثنائى و تمجيدى .و اخبروهم ان:«لا خوف عليهم ولاهم يحزنون ».«و يتّخذها هزواً » قرأ **حمزة و الكسائى و يعقوب** بنصب الذال عطفاً على قولـه ليضلّ وقرأ الاخرون بضم الذال عطفاً على قوله يشترى ، و المعنى ـ و هو يتخذّها هزواً اى يتّخذ آيات‌الله هزواً ، يعنى يعيبها ويحقرها ويتسقّه على من‌يقرأها « اولئك‌لهم عذاب مهين » مخز مذلّ .

« و اذا تتلى عليه آياتنا ولّى مستكبراً » هذا دليل على انّ الاية السابقةنزلت فى **النضربن الحارث** ، يعنى ـ واذا قرى عليه آيات كتابنااعرض عن تدبّرهامتكبراً رافعاً نفسه عن طاعة رسولنا و الا صغاء الى مـا يتلوه‌عليه من آياتنا« كان لـم يسمعها» يعنى ـ لم‌يتدبّـرها ولم يفكّـر حتى هو بمنزلة من لايسمع لوقروصمم«فى اذنيه»ـيقال و قرت اذنه ووقرها الله اللّهم قرّ اذنه«فبشّره بعذاب اليم».

« انّ الذين آمنوا وعملوا الصالحات »الايمان‌التصديق بالقلب وتحقيقه‌بالاعمال

(۱)جمع‌صليب ودر نسخه(الف) «صليب» است

الصالحة و لذلك قرن الله بينهما و جعل الجنّة مستحقة بهما.قال الله تعالی : « اليه يصعد الكلم الطيّب والعمل الصالح يرفعه ».وقيل استحقاق الجنّة بالايمان واستحقاق الدرجات بالاعمال « لهم جنات النعيم » اضاف الجنّات الی النعيم لتحقيق النعيم بتلك الجنّات . و قيل جنّات النعيم احدی الجنان السّبع علی ما روی **وهب بن منبه** عن **ابن عباس** : قال : خلق الله الجنان يوم خلقها فصلّی بعضها علی بعض فهی سبع جنان : دار الجلال،و دار السلام،و جنة عدن وهی قصبة الجنة مشرفة علی الجنان كلّها،و جنّة المأوی،وجنة الخلد،و جنّة الفردوس ، وجنات النعيم . قال : و الجنان كلّها مائة درجة ما بين الدرجتين مسيرة خمس مائة عام ، حيطانها لبنة من ذهب و لبنة من ياقوت و لبنة من زبرجد،ملاطها المسك وقصورها الياقوت وغرفها اللؤلؤ و مصاريعها الذهب وارضها الفضّة وحصباؤها المرجان وترابها المسك،اعدّالله لاوليائه يقول تعالی:اوليائی جوزوا الصراط بعفوی و ادخلوا الجنّة برحمتی .

« خالدين فيها وعدالله» نصب علی المصدر و«حقاً»حال للوعد ، ای ـ وعدالله وعداً حقاً ای ـ من صفة وعدالله انّه حق و حاله انّه ينجز لا محالة « و هو العزيز » المنيع لا يغلب ولا يقهر « الحكيم » لا يسهو فی فعله ولا يغلط .

« خلق السموات بغير عمد ترونها » الهآء راجعة الی السموات لا غير يعنی خلق السموات السبع و امسكها بقدرته علی غير عمد و انتم ترونها كذلك و ـ العمد ـ جمع عمود « والقی فی الارض رواسی ان تميد بكم » يعنی لان تميد بكم لقوله :«يبيّن الله لكم ان تضلّوا» يعنی لئلا تضلّوا ، « و بثّ فيها من كلّ دابّة » مع كثرتها و اختلاف اجناسها . « و انزلنا من السمآء » ای ـ من السحاب مطراً فی اوقات الحاجات اليها « فانبتنا فيها » ای ـ فی الارض « من كلّ زوج كريم » ای من كلّ صنف جنس من النّبات حسن المنظر كثير المنافع ، وقيل : سمّاه كريماً لانه يكرم علی العباد ماينتفعون به .

« هذا خلق الله » ای ـ هذا الذی عدّدته عليكم،خلق الله ای ـ مخلوقه فاقام الخلق

مقام المخلوق توسّعاً کقولك : هذا درهم ضرب الامیر ای ـ مضروبه،« فارونی ماذا خلق الذین من دونه » عن آلهتکم التی تعبدونها،یعنی ـ ارونی ماذا خلقه الاصنام ای لیس یقدرون علی ذلك لانّها عاجزة عن الخلق وهی فی ذواتها مخلوقة،« بل الظالمون» ای ـ الکافرون ، « فی ضلال مبین » فی ذهاب عن الخلق بیّن واضح بان و ابان بمعنی واحد .

« ولقد آتینا لقمن الحکمة » **لقمان** مردی حکیم بود از نیکمردان **بنی اسرائیل** خلق را پند دادی و سخن حکمت گفتی و در عهد وی هیچ بشر را آن سخن حکمت نبود که او را بود . و علماء تفسیر متفق‌اند که از اولیاء بود نه از انبیاء مگر **عکرمة** که وی تنها میگوید پیغامبر بود و این خلاف قول مفسّران است . و گفته‌اند پیغامبر نبود امّا هزار پیغامبر را شاگردی کرده بود و هزار پیغامبر او را شاگرد بودند در سخن حکمت . و خلاف است که حرفت وی چه بوده،قومی گفتند نجّار بود،قومی گفتند خیّاط بود ، قومی گفتند شبان بود . روزی مردی بوی بگذشت و بنی اسرائیل او را جمع شده بودند و ایشانرا پند میداد آن مرد گفت : تونه آن شبانی که با من بفلان جایگه گوسپند بچرا داشتی ؟ **لقمان** گفت : آری من آن شبانم که تو دیدی . آن مرد گفت : بچه خصلت باین پایگاه رسیدی ؟ گفت:بصدق الحدیث واداء الامانة و ترك مالا یعنینی ـ بسخن راست گفتن و امانت برمّت گزاردن و آنچه در دین بکار نیاید و از آن بسر شود بگذاشتن.و نسب وی بقول **محمد بن اسحاق** هو **لقمان بن ناعور بن ناخور بن تارخ وهو آزر** . **وهب** گفت: ابن اخت **ایوب** بود. **مقاتل** گفت : ابن خالهٔ **ایوب** بود و بیشترین مفسّران میگویند غلامی سیاه بود نوبی ستبر لب ، بزرگ بینی ، زفت ساق،ستبر گردن ، بلند بالا،ادبی تمام داشت وعبادت فراوان ، و سینهٔ آبادان ، و دلی بنور حکمت روشن . بر مردمان مشفق ودر میان خلق مصلح و همواره ناصح . خود را پوشیده داشتی، وبر مرگ فرزندان و هلاك مال غم نخوردی

و از تعلّم هیچ نیاسودی. حکیم بود و حلیم ورحیم و کریم. و در عصر **داود** بود، سی سال با **داود** همی بود بیکجای. و از پس **داود** زنده (۱) بود تا **بعهد یونس بن متی** و سبب عتق وی آن بود که مولی نعمت وی او را آزمونی کرد تا بداند که عقل وی چند است و حکمت و دانش وی کجا رسیده. گوسپندی بوی داد گفت این را قربانی کن و آنچه از جانور خوشتر و نیکو تر است بمن آر **لقمان** از آن گوسپند دل و زبان بیاورد. گوسپندی دیگر بوی داد که این را قربان کن و آنچه از جانور بتر است و خبیث تر بمن آر. لقمان همان دل و زبان بوی آورد، خواجه گفت این چه حکمت است که از هر دو یکی آوردی گفت: انّهما اطیب شیء اذا طاباو اخبث شیء اذا خبثا. خواجه آن حکمت از وی بپسندید و او را آزاد کرد.
و عن **نافع** عن **ابن عمر** قال: سمعت **رسول‌الله** (ص) یقول حقاًاقول لم یکن **لقمان** نبیّاً و لکن کان عبداً کثیرالتفکر حسن الیقین احبّ الله فاحبّه فمنّ علیه‌بالحکمة.
و روی انه کان نائماً نصف النهار فنودی یا **لقمان** هل لك ان یجعلك اللّهخلیفة (۲) فی الارض فتحکم بین الناس بالحقّ؟ فاجاب الصّوت فقال: ان خیّرنی ربّی قبلت العافیة ولم اقبل البلاء و ان عزم علیّ فسمعاً و طاعة فانّی اعلم ان فعل بی ذلك اعاننی و عصمنی. فقالت الملائکة بصوت لا یراهم: لم یا **لقمان**؟ قال‌لانّ الحاکم باشدّ المنازل و اکدرهایغشاه الظلم‌من کلّ مکان ان‌یعن(۳) فبالحری ان ینجو وان اخطأ اخطأ طریق الجنّة و من یکن فی الدّنیا ذلیلا خیر من ان یکون شریفاً و من یختر الدّنیا علی الآخرة تفتهالدّنیا ولا یصیب الاخرة فعجبت الملائکةمن حسن منطقه فنام نومة فاعطی الحکمة فانتبه وهو یتکلّم بها. ثمّ نودی داود بعده فقبلها فلم یشترط ما اشترط **لقمان** فهوی فی الخطیئة غیر مرّة کلذلك یعفو الله عنه و کان **لقمان** یوازره بحکمته فقال‌له **داود** (۴) طوبی لك یا لقمان‌اعطیت الحکمة وصرفت‌عنك

(۱) زنده در (ج) نیست (۲) ان نجعلك‌خلیفة (الف) (۳)ان‌یعدل(الف)(۴)داوود.

البلوى و اعطى داود الخلافة وابتلى بالبليّة والفتنة .

« و لقد آتينا لقمن الحكمة »رأس الحكمة الشكرلله ثم المخافةمنه ثم القيام بطاعته . و قيل الحكمة هى الاصابة فى‌القول والعمل و الفقه فى الدين . « ان اشكرلله » قال **الزجّاج** معناه آتينا لقمن‌الحكمة لان يشكرلله . وقيل هوبدل‌من‌الحكمة.و قيل: هو تفسير للحكمة،«ومن يشكر فانّما يشكر لنفسه » لانّ الشاكر يستحق المزيد ، من قوله : «لئن شكرتم لازيدنّكم » اى ـ يعودمنفعة شكره اليه . «ومن كفر»لن‌يضرّالله « فانّه غنى » عن‌العبادو شكرهم.«حميد» محمود فى صنعه .

«و اذ قال لقمن لابنه » اى ـ اذكراذ قال **لقمن** لابنه و اسم ابنه **ثاران** ، و قيل **مشكم** ، و قيل **انعم** ، « و هو يعظه يا بنىّ لاتشرك ، يا بنىّ انّهاان تك ، يابنىّ اقم ». قرأ**حفص**بفتح الياء فى ثلثتهنّ و قرأ **ابن كثير** باسكان الياءفى الاولى و الثالثة وكسر الياء فى الثانية،و قرأ الباقون بكسر الياء فى ثلثتهنّ « يا بنى لاتشرك بالله انّ الشرك لظلم عظيم » هذا هو الظلم الذى حذر منه **ابرهيم** فى سورة **الانعام**:« الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم » و قال الشاعر :

الحمدلله لا شريك له　　　من اباها فنفسه ظلما

و وقف بعض المفسّرين على قوله : « لا تشرك » ثم ابتداء بالقسم فقال:«باللهانّ الشرك لظلم عظيم»اظلم الظلم .

« و وصّينا الانسان بوالديه » اى ـ وصّيناه بالاحسان الى والديه ثمّ رجح الامّ و بيّن عظم حق الوالدة فقال:« حملته امّه و هناً على وهن » اى ـ ضعفاً على ضعف و شدّة بعد شدّة . فالوهن ـ الاوّل ما ينوٌها من ثقل الحمل و الوهن الثانى ما يعتريها من الطلق ، و عبوء التربية و الرضاع . « و فصاله فى عامين » المراد بهذا الفصال الرضاع لانّ عاقبة الرضاع الفصال كقوله : « اعصر خمراً » و المعنى انّها بعد الوضع ترضعه عامين . و ذلك مما يزيدها ضعفاً . فلهذا وجب على الولد مراعاتها و القيام

بشکرها . و فی الحدیث سئل **رسول‌الله** (ص) : من احق الناس بحسن الصحبة؟فقال امّك . فقال : ثمّ من ؟ قال : امّك . قال : ثم من ؟ قال : امّك . قال : ثمّ من ؟ قال‌ابو ك. قال : ثمّ من ؟ قال : الاقرب فالاقرب . و قیل : رعایة حق الوالد من حیث الاحترام و رعایة حق الامّ من حیث الشفقة و الاکرام . و قری فی الشواذ«و فصله فی عامین»ای- حد منتهی رضاعه فی انقضاء عامین،قال هاهنا فی عامین . وقال‌فی سورة **البقرة**:«حولین کاملین»لانّ لایزاد علیهما.« ان اشکر لی »یعنی - و وصّیناه ان اشکرلی « ولوالدیك الیّ المصیر » ای مصیرك الیّ و حسابك علیّ فلا تخالف طاعتی . و فی کلام **لقمان** لابنه‌انّ‌الله رضینی لك فلم یوصّنی‌بك ولم‌یرضك لی فوصّاك بی . و قال **سفیان بن عیینة** فی قوله تعالـی : « ان اشـکرلی و لوالدیـك » قال من صلّی الصلوات الخمس فقـد شـکرالله و من دعـا للوالدین فی ادبـار الصلوات الخمس فقـد شکرالوالدین .

« و ان جاهداك علی ان تشرك بی»یعنی - و مع ما اوصیک به من برّالوالدین ان حملاك علی ان تشرك بی « فلا تطعهما » فانّ حقهما و ان عظـم فلیس با عظم من حقی . « و صاحبهما فی الدّنیا معروفاً » یعنی - بالانّفان علیهمـا « و اتّبع سبیل من اناب الیّ » یعنی - اتّبع سبیل محمّد (ص) فیمایدعوك‌الیه‌من طاعتی،« ثمّ‌الیّ مرجعکم فانبّئکم بما کنتم تعملون » هذه الایة و نظیرها فی سورة **العنکبوت** نزلتافی قوم اسلموا و لهم آباء وامّهات مشرکون یبطّئونهم عن الاسلام ویرغبونهم عنه . و قیل نزّلت فی **ابی بکر الصدیق** و ذلـك انـه حین اسلم اتـاه **عثمان** و **طلحة** و **الزبیر** و **سعدبن ابی وقاص** و **عبد الرحمن بن عوف** قالوا له قد صدّقت هذا الرجل و آمنت به ؟ قال نعم هو صادق فآمنوا به ثمّ حملهم الی النبیّ (ص) حتی اسلموا فهؤلاء لهم سابقة الاسلام اسلموا بارشاد **ابی بکر** ،قال الله تعالی : « و اتّبع سبیل من اناب الیّ » یعنی - **ابابکر** وقد تضمنت الایة النهی عن صحبة الـکفار والفسّاق والترغیب‌فی

صحبة الصالحين . ثم عاد الى عظة لقمان ابنه . فقال :

« يا بنيّ انّها ان تك مثقال حبّة من خردل » ، ـ انّها ـ انث لمكان الحبّة كقوله : «فانّها لا تعمى الابصار» فانّث لمكان الابصار و يجوز ان يكون المراد بالتأنيث الحسنة يعني ـ انّ الحسنة ان تك مثقال حبّة . قال مقاتل : انّ ابن لقمان قال لابيه يا ابت : ان عملت بالخطيئة لايراني (۱) احد كيف يعلمها الله فقال يا بنيّ ان الخطيئة ان تك مثقال حبّة . يقال مثقال الشيء ما يساويه في الوزن و كثر في الكلام فصار عبارة عن مقدار الدينار. قرأ نافع مثقال حبّة بالرفع على اسم كان و مجازه ان يقع مثقال حبّة و حينئذ لا خبر له « فتكن في صخرة » قال اكثر المفسّرين هي الصخرة الّتي عليها الارض وهي التي تسمّى السّجّين و ليست من الارض وهي التي يكتب فيها اعمال الفجّار و خضرة السّماء منها وهي على الريح ليست في السّماء و لا في الارض، ثم قال : « او في السموات او في الارض » يعني ـ في ايّ موضع حصل من الامكنة التي هي السموات و الارض لم يخف عليه مكانها فيأتي الله بها يوم القيامة و يجازي عليها، « انّ الله لطيف » باستخراجها « خبير » بمكانها . وفي بعض الكتب انّ هذه الكلمة آخر كلمة تكلم بها لقمن . فانشقت مرارته من هيبتها فمات . وقال الحسن معنى الاية هو الاحاطة بالاشياء صغيرها و كبيرها. وقيل المراد بها الرزق، يعني ان كان للانسان رزق مثقال حبّة خردل في هذه المواضع جاء بها الله حتى يخرجها و يسوقها الى من هي رزقه. و في الخبر: انّ الرزق مقسوم لن يعد و امرأ ما كتب له ، انّ الرزق ليطلب الرجل كما يطلبه اجله .

« يا بني اقم الصلوة وأمر بالمعروف و انه عن المنكر واصبر على ما اصابك» في ذات الله من المضرّة في الامر بالمعروف و النهي عن المنكر . و قيل: « واصبر على ما اصابك » من شدائد الدّنيا من الامراض و الفقر و الهمّ والغم . « انّ ذلك من عزم

(۱) حيث لايراني (الف) .

الامور » ای ـ انّ الذی اوصیتک بهممّا عزم الله علی عباده،ای ـ امرهم به امراً حتماً « عزم الامور » مالا یشوبه شبهة ولا یدافعه ریبة . و فی الخبر من صلّی قبل العصر اربعاً غفرالله لهمغفرة عزماً ای‌ـهذا الوعد صادق عزیم وثیق . وفی دعائه (ص)« اسئلك عزائم مغفرتك » ای ـ اسئلك‌ان توفقنی للاعمال التی تغفر لصاحبها لا محالة .

«ولاتصعّر خدّك للناس»قرأ ابن کثیر و ابن عامر و عاصم و یعقوب لاتصعّر بتشدید العین و قرأ الاخرون لاتصاعر و معناهما واحد،یقال صعّر وجهه و صاعر اذا مال واعرض تکبّراًمثل ضعف وضاعف . قال عکرمة : هوالّذی اذا سلّم علیه لوی‌عنقه تکبراً و الصعر التواء و میل فی العنق من خلقة او داء اوکبر فی الانسان و فی الابل . تقول : رجل اصعر و اصید و الصید کالصعر،« ولا تمش‌فی الارض مرحاً » ای‌ـ لا تمش بالخیلاء و الکبر . مرحاً مصدر وقع موقع الحال . و المرح ـ اشدّ الفرح . « انّ الله لا یحب کل مختال فخور » فی مشیته،« فخور » الفخور الذی یعدّد مناقبه تطاولاً بها واحتقاراً لمن عدم مثلها . و قیل الفخور کثیر الفخر ، عن ابن عمر قال : قال رسول‌الله (ص) : خرج رجل‌یتبختر فی الجاهلیة علیه حلّة فامرالله عزّوجلّ الارض فاخذته فهو یتجلجل فیها الی یوم القیامة .

« و اقصدفی مشیک » القصد و الاقتصاد التوسط فی الامر،قال بعضهم : انّ للشیطان من ابن آدم نزعتان بایتهما ظفرقنع : الافراط و التفریط . وقیل کلاطرفی القصد مذموم . و منه قوله عزّوجلّ : « و علی‌الله قصد السبیل‌ـو منهم مقتصد » و تأویل الایة ـ « اقصد فی‌مشیک » لامرحاً واختیالاً ولا خرقاً واستعجالاً . وقال ابن مسعود کانوا ینهون عن خبب الیهود ودبیب النصاری ولکن مشیاً بین ذلک .وعن‌النبی (ص) : « سرعة المشی یذهب بهاءالمؤمن » . « و اغضض من صوتك » یقال : غضّ صوته و غضّ بصره اذا خفض صوته و غمض بصره . و فی الحکمة حسبك من صوتك ما اسمعت اهل مجلسک،« انّ انکر الاصوات » ای ـ اقبح الاصوات « لصوت الحمیر »

اوّله زفير و آخره شهيق وهما صوت اهل النار . وقال **سفيان الثورى** : صياح كل شىء تسبيحه الاّ الحمار فانّه يصيح لرؤية الشيطان.و روى عن النبى (ص) قال : « انّ الله يبغض ثلث اصوات : نهقة الحمير و نباح الكلب والداعية بالحرب » يعنى النائحة ، و قيل«اصوت الحمير» العطسة المنكرة حكاه اقضى القضاة **الماوردى** ووجه هذا القول انّه جعل الحمير فعيلا من قولهم طعنة حمراء اى شديدة و من قولهم حمّارة القيظ شدّته و الحمار سُمّى حماراً لشدّته ، ثمّ لا تخصيص له بالعطسة دون غيرها من الا صوات .

النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدّس:« بسم الله الرحمن الرحيم » بسم الله نور الاسرار و سرور الابرار ، بسم الله قهر الشيطان الغدّار ، و سبب لمرضاة الملك الجبار . الله است آفريدگار جهان وجهانيان ، من قوله :« الله خالق كل شىء » . الله است روزى دهندهٔ آفريدگان ، من قوله : « و ما من دابّة فى الارض الاّ على الله رزقها ».الله است نگه دارندهٔ زمين و آسمان،من‌قوله : « انّ‌الله يمسك السّموات و الارض ».الله است كفايت كنندهٔ شغل‌بندگان ، من‌قوله : « اليس الله بكافٍ عبده ».اللهاست راه نمايندهٔمؤمنان، من قوله : « و انّ الله لهادى الذين آمنوا ».الله است غيب دان و نهان دان ، من قوله « يعلم السّرّواخفى ».الله است‌آمرزندهٔ گناهان،من قوله : « انّ الله يغفرالذّنوب‌جميعاً». الله است بخشاينده و مهربان بر مؤمنان،من قوله : « و كان بالمؤمنين رحيماً».

بسم‌الله‌در تحت‌هر حرفى‌اشارتى‌است‌ودر آن اشارت بشارتى،با اشارت است كه بصيرم‌مى بينم كردارتو . سين‌اشارت‌است كه سميع‌ام مى‌شنوم گفتار تو،ميم‌اشارتست

که مجیبم‌می نیوشم دعاء تو.با اشارت است ببرّ او ، سین اشارت است بسرّ او.میم اشارت است بمنّت او گوئی قسم یاد میکند میگوید جلّ جلاله:ببرّ من با بندگان من ، بسرّ من با دوستان من ، بمنّت من بر مشتاقان من که عذاب نکنم بنده‌ای را که باخلاص گوید نام من و در هر کار ابتدا کند بنام من با بقاء او ، سین سناء او ، میم مجد او ، بابقاء بنده،سین سرور بنده،میم مقام بنده . میگوید عزّ جلاله:عبدی بقاء من بمن،بقاء تو زمن،سناء من صفت من ، سرور تو صحبت من،مجد من جلال من ، مقام توبردرگاه من . اللّٰهم که کافران را عذاب کنم اظهار حجّت را، رحمانم با مؤمنان فضل کنم اظهار منّت را . رحیم‌ام عاصیان را عفو کنم اظهار رحمت را .

«الٓم»الالف یشیر الی الایة و اللاّم یشیر الی لطفه و عطائه و المیم یشیر الی مجده و سنائه فبآلائه رفع الجحد عن قلوب اولیائه و بلطف عطائه اثبت المحبّة فی اسرار اصفیائه و بمجده و سنائه مستغن عن جمیع خلقه بوصف کبریائه . الف اشارتست‌بآلاء و نعماء ولام اشارتست بلطف و عطاء او ، میم اشارتست بمجدو سناء او. میگویدبآلاء و نعماءِ من ، بلطف و عطاءِ من ، بمجد و سناء من که این حروف قرآن کلام من .

« تلک آیات الکتاب الحکیم » ای ـ هذه آیات الکتاب المحکم المحروس عن التغییر و التبدیل . کتاب‌ربّانی ، کلام یزدانی ، نامهٔ آسمانی ، حبل اللّٰه المتین و نور المبین، حجّت رسالت و منشور نبوّت ومعجز دعوت .نامه‌ای که تغییر و تبدیل را درو راهی نه ، حکم و امثال او راکوتاهی نه ، معانی و احکام او را تناهی نه ، رسم و نظم او را تباهی نه ، متبّع او را گمراهی نه .

« هدی و رحمة للمحسنین » عابدان راهدی و رحمت است ، عارفان را دلیل و حجّت است . هر که راقرآن طبیب بود اللّٰهاو راحبیب بود ، هر کرا قرآن انیس‌بود

الله او را جلیس بود، هر کرا قرآن رفیق بود قرینش توفیق بود، هر کرا قرآن امام بود مقرّش دارالسّلام بود. آدمیان دو گروه اند: آشنایان‌اند و بیگانگان. آشنایان را قرآن سبب هدایت‌است، بیگانگانرا سبب ضلالت است، کما قال تعالی: «یضلّ به کثیراً و یهدی به کثیراً» بیگانگان چو قرآن شنوند پشت برآن کنند و گردن کشند کافروار چنان که ربّ العزّه گفت: «واذاتتلی‌علیه‌آیاتنا ولّی مستکبراً» الآیه. آشنایان چون قرآن‌شنوند بنده‌وار بسجود در افتند و با دلی تازهٔ زنده در الله زارند چنان که الله گفت: «اذا یتلی علیهم یخرّون للاذقان سجّداً» آنکه سرانجام هردو گروه پیدا کرد، دشمن راعقوبت که: «فبشّره بعذاب ألیم» ودوست را مثوبت که: «لهم جنّات النعیم خالدین فیها وعدالله حقاً» الایة.

«ولقد آتینا لقمن الحکمة». بدان که حکمت فعلی است بر صواب یا نطقی برصواب: فعل برصواب و زن معاملت نگه داشتن است با خود میان بیم و امیدو با خلق میان شفقت و مداهنت و با حق میان هیبت و انس، و نطق برصواب آنست که هزل در ذکرحق نیامیزی وتعظیم‌در آن نگه داری وآخر هرسخن باوّل آن‌پیوندی. حکیم اوست که هر چیز بر جای خود نهد و هر کار که کند بسزای آن کار کند و هر چیزی در همتای آن چیز بندد. واین حکمت از کسی بیاید که در دنیا زاهد شود و بر عبادت مواظبت نماید. **مصطفی** (ص) گفت: «من زهد فی‌الدّنیا اسکن الله الحکمة قلبه و انطق بها لسانه» و قال **علی‌بن‌ابیطالب** (ع): روّحوا هذه القلوب و اطلبوالها طرایف الحکمة فانّها تملّ کما تملّ الابدان. و قال **الحسین‌بن منصور**: الحکمةسهام وقلوب المؤمنین اهدافها والرّامی‌الله‌والخطاءُ معدوم. و قیل: الحکمة ـ العلم اللّدنّی. و قیل هو النّور المفرّق بین الالهام و الوسواس. و قیل لبعضهم من این یتولّد هذا النّور فی القلب؟ فقال: من الفکرة و العبرة و هما من میراث الحزن و الجوع.

« و اذ قال لابنه وهویعظه » الایة... **لقمان** پسر خویش را پند داد و وصیّت کرد که ای پسر بسورها مرو که ترا رغبت در دنیا پدید آید و آخرت بر دل تو فراموش گردد.ای پسر اگر سعادت آخرت میخواهی و زهد در دنیا بتشییع جنازه‌ها بیرون شو و مرگ پیش چشم خویش دار و در دنیا چنان‌مباش که عیال ووبال مردم‌شوی از دنیا قوت ضرورتی بردار وفضول بگذار . ای پسر روزه که داری چنان دار که‌شهوت ببرد نه قوّت ببرد و ضعیف کند تا از نماز باز مانی که بنزدیک الله نماز دوست تراز روزه . ای پسر از نیك زنان تا توانی برحذر باش و از زنان بد فریاد خواه با الله که ایشان دام شیطان اند وسبب فتنه . ای پسر چون قدرت یابی برظلم بندگان ، قدرت خدای بر عقوبت خود یاد کن‌و از انتقام وی بیندیش که او جلّ جلاله منتقم است، دادستان از گردن کشان و کین خواه از ستمکاران و بحقیقت دان که ظلم تو از آن مظلوم فراگذارد و عقوبت الله اندران ظلم بر تو بماند و پاینده بود . ای پسرو مباداکه تراکاری پیش آید از محبوب و مکروه که نه در ضمیر خود چنان دانی که خیر و صلاح تو در آنست . پسر گفت : ای پدر من این عهد نتوانم داد تا آنکه که بدانم که آنچه تو گفتی چنانست که تو گفتی . پدر گفت : الله تعالی پیغامبری فرستادست و علم و بیان آنچه من گفتم با وی است تا هر دو بنزدیك وی شویم و از وی پرسیم هر دو بیرون‌آمدند و بر مرکوب نشستند وآنچه در بایست بود از توشه و زاد سفر برداشتند ، بیابانی در پیش بود مرکوب همی راندند تا روز بنماز پیشین رسید و گرما عظیم بود ، آب و توشه سپری گشت وهیچ نماند.هردو از مرکوب‌فرو آمدند و پیاده بشتاب همی رفتند .ناگاه **لقمان** در پیش نگرست‌سیاهی دید ودود ،با دل خود گفت آن سیاهی درخت است و آن دود نشان آبادانی و مردمان که آنجا وطن گرفته‌اند ، همچنان همی رفتند بشتاب ،ناگاه پسر **لقمان** پای بر استخوانی‌نهاد. آن استخوان بزیر قدم وی برآمد وبه پشت پای بیرون آمد،پسر بیهوش گشت و بر

جای بیفتاد. **لقمان** در وی آویخت و آن استخوان بدندان از پای وی بیرون کرد و عمامهٔ وی پاره کرد و بر پای وی بست. **لقمان** آن ساعت بگریست و یک قطرهٔ آب چشم وی بر روی پسر افتاد، پسر روی فرا پدر کرد گفت: ای بابای من همی بگرئی بچیزی که میگوئی بهی من و صلاح من در آنست. ای پدر چه بهتری است ما را اندرین حال، آب و توشه سپری شد وماهر دو درین‌بیابان متحیر بماندیم، اگر تو بروی و مرا برین حال بجای مانی با غم و اندیشه روی و اگر با من اینجا مقام کنی برین حال هر دو بمیریم، درین چه بهتری است و چه خیرت. پدر گفت: اما گریستن من از آنست که من دوست داشتمی که بهر حظّی که مرا از دنیاست من فدای تو کردمی که من پدرم و مهربانی پدران بر فرزندان معلوم است. و اما آنچه میگوئی که درین چه خیرت است تو چه دانی مگر آن بلا که‌از تو صرف کرده اند خود بزرگتر از این بلاست که بتو رسانیده اند، و باشد که این بلا که بتو رسانیده اند آسانتر از آنست که از تو صرف کرده‌اند، ایشان درین سخن بودند که **لقمان** فرا پیش نگرست و هیچ چیز ندید از آن سواد و دخان. با دل خویش گفت من آنجا چیزی میدیدم و اکنون نمی بینم ندانم تا آن چه بود. ناگاه شخصی دید که همی آمد بر اسبی نشسته و جامه‌ای سپید پوشیده، آواز داد که **لقمان** توئی؟ گفت آری، گفت: حکیم توئی؟ گفت‌چنین میگویند، گفت: آن پسر بی خرد چه گفت؟ اگر نه‌آن بودی که این بلا بوی‌رسید هردورا بزمین فروبردندی چنان‌که آن دیگران را فرو بردند. **لقمان** روی وا پسر کرد گفت: دریافتی و بدانستی که هر چه بر بنده رسد از محبوب ومکروه خیرت وصلاح وی در آن است؟ پس هر دوبرخاستند وبرفتند. **عمر خطاب** از اینجا گفت: من باك ندارم که بامداد برخیزم برهر حال که باشم بر محبوب یا برمکروه، زیرا که من ندانم که خیرت من اندر چیست؟ **موسی** (ع) گفت: بارخدایا‌از بندگان‌تو کیست‌بزرگ گناه‌تر؟ گفت:

آنکس که مرا متّهم دارد. **موسی** گفت: بار خدایا آن کیست که ترا متّهم دارد؟ گفت: آنکس که استخارت کند وازمن بهتری خویش خواهد، آنکه بحکم من‌رضا ندهد، آنکه در آخر وصیّت گفت:

« واقصد فی مشیك واغضض من صوتك » ای ــ كن فانیاً عن شواهدك مأخوذاً عن حولك و قوّتك منتسقاً بما استولی علیك من كشوفات سرّك و انظر من الذی یسمع صوتك حتی تستفیق من‌خمار غفلتك. « انّ انكر الاصوات لصوت الحمیر » فی الاشارة انّه الذی یتكلّم فی لسان المعرفة بغیر اذن من الحق و قالوا هو الصّوفی یتكلّم قبل اوانه. و قیل: من تصدّر قبل اوانه تصدّی لهوانه.

۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: « **الم تروا** » نمی‌بینید؟ « **انّ الله سخر لكم** » كه الله شما را نرم كرد وبفرمان، « **ما فی السموات وما فی الارض** » هر چه درآسمانها و زمینها چیز است « **و اسبغ علیكم نعمه** » و تمام كرد و فراخ‌بر شما نعمتهای خویش « **ظاهرة** » آشكارا [از آنچه ارزانی داشت از نیكیها] « **و باطنة** » ونهان [از آنچه بازداشت از بدها]، « **و من الناس** » و از مردمان كس است « **من یجادل فی الله** » كه پیكار می كند در خدای وباو می پیچد [در هستی‌یگانگی و بی انبازی او] « **بغیر علم** » بی هیچ دانشی « **ولاهدی‌ولا كتاب منیر** (۲۰) » و بی هیچ نشان وبی هیچ نامهٔ‌روشن.

« **واذا قیل لهم** » و چون ایشانرا گویند « **اتّبعوا ماانزل الله** » بر پی آن روید كه الله فرو فرستاد « **قالوا** » ایشان گویند « **بل نتّبع ما وجدنا علیه آبآءنا** »

نه که برپی آن رویم که‌پدران خویش را برآن یافتیم «**اولو کان الشیطان یدعوهم الی عذاب السعیر**(۲۱) » باش و اگر دیو ایشانرا با عذاب آتش میخواند بران باید رفت .

« **و من یسلم وجهه الی الله** » هر که روی خویش و سوی خویش و آهنگ خویش با الله سپارد « **و هو محسن** » و او نیکوکار بود و بی گمان « **فقد استمسك بالعروة الوثقی** » اودست درزد در استوارتر گوشه ای « **و الی الله عاقبة الامور**(۲۲)» و بالله گردد سرانجام همه کار [و چنان بود که او خواهد] .

« **و من کفر** » و هر که کافر شود وبسپاس نیندیشد (۱) «**فلایحزنك کفره**» اندوهگن مدار ترا نسپاسی و ناگرویدن او « **الینا مرجعهم** » با ماست باز گشت ایشان « **فننبئهم بما عملوا** » تا آگاه کنیم ایشانرا بپاداش دادن از آنچه میکردند « **ان الله علیم بذات الصدور**(۲۳) » که الله داناست بهرچه در دلهاست .

« **نمتعهم قلیلاً** » فرا میداریم ایشان را ببرخورداری این جهانی اندکی « **ثم نضطرهم الی عذاب غلیظ** (۲۴) » پس ایشانرا فرا نیاریم ناچاره فرا عذابی بزرگ .

« **و لئن سألتهم** »و اگر پرسی ایشانرا«**من خلق السموات و الارض** »که که آفرید آسمانها وزمینها ؟ « **لیقولن الله** » گویند که الله « **قل الحمدلله**» بگوحمد و ستایش بسزا آن خدایرا [که دشمن بحق او معترف بزبان خویش و برآفرید گاری او گواه] « **بل اکثرهم لا یعلمون**(۲۵) » [نه چنانست که ایشان میگویند از حدیث انباز و انبازی] که بیشتر ایشان نادان اند .

« **لله ما فی السموات و الارض** »خدایراست هر چه در آسمان و زمین چیز است « « **ان الله هو الغنی الحمید**(۲۶) » که الله آنست که او بی نیاز است

(۱) نسپاس نشیند (ج)

نكو نام ستوده .

« **ولو انّ ما فی الارض من شجرة** » اگر چنان بودی که هر چه در زمین درخت‌است « **اقلام** » همه قلم بودی « **والبحر یمدّه** »ودریا مداد بودی [می‌پیوندید آنرا و می کشید] « **من بعده** » پس تهی شدن آن « **سبعةابحر** » هفت دریای دیگر [از مداد] « **ما نفدت کلمات‌الله** »بسر نیاید سخنان الله«**انّ الله عزیز حکیم**(۲۷) » که الله توانائی است دانا .

« **ما خلقکم** » نیست آفرینش شما [درین جهان] « **ولا بعثکم** » و نه بر انگیختن شما [در آن جهان] « **الّا کنفس واحدة** » مگر چون [آفریدن و برانگیختن]یک‌تن « **ان ّالله سمیع بصیر**(۲۸) » الله شنواست بینا .

« **الم تر** » نمی بینی ؟ « **انّ الله یولج اللیل فی النهار** » که الله در می آرد شب [تابستانی] در روز « **ویولج النهار فی اللیل** » و در می آرد روز [زمستانی] درشب« **و سخّر الشمس‌والقمر** » و روان کرد وبفرمان خورشید وماه « **کلّ یجری الی اجل‌مسمّی** » هریکی میرود تا آن زمان که نام زد کردۀ الله است که هردو تباه و نیست شوند « **و انّ الله بما تعملون‌خبیر**(۲۹) » و نمی‌دانی که الله داناست بهر چه می کنید و از آن آگاه .

« **ذلك بانّ‌الله هو الحق** »آن[کرداروآفرینش‌واین گفتار]ازبهر آنست‌تابدانند که الله هست بسزا « **و انّ ما یدعون من‌دونه الباطل** » و هرچه می‌خدای خوانید فرود ازو کژ است ونیست « **و انّ الله هو العلیّ الکبیر**(۳۰) »والله‌اوست که زبرخلق است ومه از ایشان .

« **الم تر انّ الفلك تجری فی‌البحر** » نمی بینی که می رود کشتیها در دریا « **بنعمةالله** » بنعمتهای خدای [و نیک خدای او] « **لیریکم من آیاته** » آنرا تا با شمانماید [آنچه نماید] از نشانهای [نیک خدائی] خویش «**ان‌فی‌ذلك‌لآ یات**»

در آن نشانهای پیدا ست «**لکل ّ صبّار شکور**(۳۱) » هر شکیبائی راسپاس شناس نیکو شکیب سپاس دار .

« **و اذا غشیهم موج** » و آنکه که بزیر ایشان درآید موج دریا « **کا لظّلل** » هم چون میغ بزرگ گران « **دعواالله** » خوانند خدایرا [از دل] « **مخلصین له الدین** » پاك دارنده اورا دعا خواندنخویش [یگانه] « **فلمّا نجّیهم الی البر ّ** » و آنگه که ایشانرا رهاند و با دشت و صحرا آرد « **فمنهم مقتصد** » از ایشان کس کس بود که میانه بود و بچم ، نه دل آسا « **و ما یجحد بآیاتنا** » [و باز ننشیند از پذیرفتن پیغامهای‌ما] ومنکر نیاید نشانهای ما را « **الا ّ کل ّ ختّار کفور** (۳۲)»مگر ازین هرناراستی کژ کاری پلید ،آهنگی ناسپاس .

« **یا ا ّیها الناس** » ای مردمان « **ا ّتقوا ر ّبکم** » بپرهیزید از [خشم و عذاب] خداوند خویش « **واخشوا یوماً** » و بترسید از روزی « **لا یجزی والد عن ولده** » که‌هیچ سود ندارد وبکارنیاید پدر پسرخویش را « **ولامولود هوجازعن والده شیئاً** » ونه‌هیچ فرزند بکار آید پدرخویش راهیچ « **ان ّ وعدالله حق** » که وعده‌الله [وهنگام نهادن او] راست است « **فلا تغر ّنکم الحیوة الدنیا** » هان که زندگانی این جهانی شما را مفریباد (۱) « **ولایغر ّنکم بالله الغرور**(۳۳) » ومفریباد (۲) شما رابخدای‌آن شیطان فریبنده (۳) .

« **ا ّن‌الله عنده علم الساعة** » بنزدیك الله است دانش کی رستاخیز « **وینز ّل الغیث** » و او فرستد باران « **و یعلم‌مافی الارحام** » و او داند که در رحم آبستنان چیست «**و ما تدری نفس ماذا تکسب غداً** » و نداند هیچکس که چه خواهد کرد فردا « **وما تدری نفس بای ّ ارض‌تموت** » ونداند هیچ کس که بکدام‌زمین خواهد مرد « **ان ّ الله علیم‌خبیر** (۳۴) » الله دانائی است آگاه .

---

(۱) (۲) مفرهیباد (الف) (۳) فرهیبنده (الف) .

النوبة الثانية

قوله تعالى‌وتقدّس : « اولم تروا»معناه- الم‌تعلموايابنى آدم « انّ اللّٰه‌سخّرلكم‌ما فى السموات‌ومافى‌الارض» اى - مكّنكم من الانتفاع بما فى‌السمآء من الشّمس‌والقمر والنجوم‌و مافى‌الارض‌من‌الجبال‌والبحاروالنبات و الاشجا روالدّواب و الريح و السحاب و غير ذلك ممّا تنتفعون به فى اوقاتكم و مصالحكم . « و اسبغ عليكم » اى - اتمّ و وسع حتى فضل و السابغات فى قصّة **داود** هى الدّروع الطويلة « نعمه » قرأ **نافع** و **ابوعمرو** و **حفص** بفتح العين على الجمع و قرأ الآخرون منوّنة على الواحد و معناها الجمع ايضا كقوله : « و ان تعدّوا نعمة اللّٰه لا تحصوها » . « ظاهرة و باطنة »قال **عكرمة** عن **ابن‌عباس** : النعمة الظاهرة - **الاسلام** و **القرآن** ، و الباطنة - ما ستر عليك من الذنوب و لم يعجل عليك بالنقمة . و قيل : الظاهرة ما يراها الناس من الجاه و المال و الخدم و الا ولاد . و الباطنة - الخلق و العلم و القوّة و سائر ما يعلمه العبد من نفسه . و قيل الظاهرة - ما يعلمه العبد من نفسه و الباطنة - ما يعلمه‌اللّٰه‌ولا يعلم العبد . وقيل‌**لرسول‌الله** (ص) : عرفنا النعم الظاهرة فما الباطنة ؟ فقال (ص) « هو ما لورآك النّاس عليه لمقتوك » و عن **جويبر** عن **الضحاك** قال سألت **ابن‌عباس** عن قول اللّٰه عزّوجل :« و اسبغ عليكم نعمه ظاهرة و باطنة » فقال سألت **رسول‌الله** (ص)قلت يا **رسول‌الله** ماهذه النعمة‌الظاهرةوالباطنة ؟ قال : « امّاالظاهرة فالاسلام و ما حسّن من خلقك وما افضل عليك من الرزق . و امّا الباطنة فماستر من سوء عملك **يابن عباس** ». يقول‌اللّٰه عزّوجلّ« انّى‌جعلت‌للمؤمن‌ثلاثاًصلوة‌المؤمنين‌عليه بعد انقطاع عمله اكفّر به عنه خطاياه . و جعلت له ثلث ماله ليكفّر به عنه خطاياه

و سترت عليه سوء عملد الّذى لو قد ابديته للناس لنبذه اهله و ما سواهم » و قال **الحارث بن اسد المحاسبى** : الظاهرة نعيم الدنيا و الباطنة نعيم العقبى . و قال **سهل بن عبدالله** : الظاهرة اتّباع الرّسول و البـاطنة محبّته . و قيل : الظاهرة قوله « و يبيّن آياته للناس » و الباطنة قوله : « وزيّنه فـى قلوبكم » . و قيل : الظاهرة ـ الشهادة الناطقة و الباطنة ـ السعادة السابقة . و قيل الظاهرة ـ وضع الوزر و رفع الّذكر و الباطنة ـ شرح الصدر . وقيل : الظاهرة قوله « وانتم الاعلون» و الباطنة قوله « اولئك المقربون » ؛« و من النّاس من يجادل فى الله » يعنى ـ ومع هذه النعم الظاهرة و الباطنة منهم من يخاصم فى دين الله و يجادل فى توحيدالله ويميل الى الشرك و هـو **النضر بن الحارث** حين زعم انّ الملائكة بنات الله . وقيل نزلت فـى يهودى خاصم النبىّ (ص) فاخذته صاعقة فاهلـكته، «بغير علم» اى ـ جهلا منه لاعلم له بما يدّعيه، «ولا هدى ولا كتاب منير » اى ـ لا برهان له من سنّة سنّها نبىّ او كتاب مبين انزل على نبىّ يعنى ـ انـما يتّبع هواه و وسوسة الشيطان .

« و اذا قيل لهم اتّبعوا ما انزل الله » يعنى ـ ومتى قال لهم الرّسول والمؤمنون « اتبعوا ما انزل الله » من الكتاب الواضح و النور البيّن اجابوا بان لانتّبع الّا الذى «وجدنا عليه آباءنا» الماضين رضى منهم بتقليد الاسلاف و اتّباع الرؤساء بغير حجّة و برهان . و الالف فى «اولو» الالف الاستفهام دخلت على واو العطف على معنى الانـكـار و التعجّب من التعلّق بشبهة هى فى غاية البعد من مقتضى العقل اى ـ انّ هذا الذى خيّل اليكم من وجوب اتّباع الآباء انـّما هو وسوسة الشيطان يدعوكم الى مايؤدّيكم الى عذاب النار .

« و من يسلم وجهه الى الله » التأويل ـ ومن يسلم اخلاصه و قصده وطواعيته الى الله، « و هو محسن » اى ـ مخلص موقن غير مرآى ولامنافق ،و قيل من يخلص دينه لله و يفوّض امره اليه وهو محسن فى عمله ، « فقد استمسك بالعروة الوثقى » استمسك

و امسك و تمسّك بمعنی واحد ،ای ـ تعلّق بالعروة الوثقی وهی کلمة التوحید :لا اله الّا الله . و قیل : القرآن والاسلام قال الزجاج : من اسلم فقد استمسك واعتصم بقول لا اله الّا الله وهی العروة الوثقی . ووجه کل شیء جهته ونحوه و الوثقی تأنیث الاوثق کالصّغری تأنیث الاصغر ، و الشیء الوثیق ما یأمن صاحبه من السقوط، « و الی الله عاقبة الامور » یعنی ـ مصیر الامور فی اواخرها الی الله و هوالمجازی علیه .

« و من کفر » و لم یسلم وجهه ، « فلا یحزنك کفره » فلیس علیك منه تبعة، « الینا مرجعهم » یوم الحساب، « فننبئهم بما عملوا » نجازیهم علی اعمالهم ، « انّ الله علیم بذات الصّدور » بضمائر القلوب. و قیل علیم بما فی ضمیرك من الحزن علی کذبهم .

« نمتّعهم قلیلاً » انّما وصف التمتّع بالقلّة لانّه فی الدنیا التی لبثهم فیها قلیل کما قال: « قل متاع الدنیا قلیل » ای ـ زمانه یسیر و ان کان کثیراً و المعنی نمتّعهم بمنافع هذه الدنیا یسیراً من الزمان، « ثمّ » نلجئهم بعد ذلك، « الی عذابٍ غلیظٍ » شدیدٍ دائم .

« و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض لیقولنّ الله » ای ـ مع کفرهم مقرّون بانّ خالق السموات و الارض هو الله . « قل الحمد لله » علی انقطاع حجّتهم ، وقیل : « قل الحمد » لمن خلق هذه الاشیاء لا لمن لایخلق و هم یخلقون .و قیل : « قل الحمدلله » علی العلم والهدایة، « بل اکثرهم » بل ردّ علی قولهم « نتّبع ما وجدنا علیه آباءنا»، «اکثرهم» ای ـ کلّهم، «لایعلمون» ما فی ترك عبادة الله من العقاب والعذاب الالیم . و قیل : هو متّصل بما بعده ای ـ لایعلمون .

« لله ما فی السّموات و الارض » فما منصوبة بیعلمون، ثم ابتدأ فقال : « انّ الله هو الغنیّ الحمید » الغنی عن ایمانهم وطاعتهم، الحمید ـ المحمود لاینقطع حمده بکفرهم.

« و لو انّ ما فی الارض » قال قتادة انّ المشرکین قالوا انّ القرآن و ما یأتی

به محمّد يوشك ان ينفد فينقطع فنزلت: « ولو انّ ما فى الارض من شجرة اقلام »اى ـ برئت اقلاماً سمّى قلماً لانّه قط رأسه و الاقليم القطعة من الارض و تقليم الاظفار قطعها، « والبحر يمدّه » قرأ **ابوعمرو** و **يعقوب** و البحر بالنصب عطفاً على ما ،والباقون بالرفع على الاستيناف،«يمدّه» اى يزيده وينصب منه، «من بعده » من خلفه، « سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله » معنى الآية ـ لو برئت اشجار الارض اقلاماً و جعل ماء البحر مداداً و زادت فيه«سبعة ابحر» مثله و كتبت بتلك الاقلام و المداد كلمات الله انكسرت الاقلام و فنى المداد ولم ينفد كلمات الله. وقيل : المراد بكلمات الله علم الله و سمّى كلمات لانّه لايمكن كتابته الّا اذا كانت كلمات . و قيل معنى الكلمات اسماء ما خلقه و ما يخلقه فى الآخرة لانّها غير متناهية . و قيل :ما قضاه الله فى اللوح المحفوظ ، « انّ الله عزيز » اى ـ منيع لا يعجزه شىء يريده ،« حكيم » لايلحقه سهو ولا عيب فى جميع ما يقوله ويفعله وقيل انّ **حى بن اخطب** قال: يا **محمد** انّك اوتيت الحكمة « و من يؤت الحكمة فقد اوتى خيراً كثيراً » تزعم انّا لم نؤت من العلم الّا قليلاً فكيف يجتمع هذان و هما ضدّان فنزلت هذه الآية اى ـ ما اعطاكم الله من العلم بالاضافة الى ما يعلمه قليل .

قوله :« ما خلقكم ولابعثكم الّا كنفس واحدة» اى ـ قدرة الله على خلق الجميع و بعثهم لقدرته على خلق نفس واحدة و بعثها لايلحقه نصب قلوا ام كثروا يقول لها كن فيكون لا حاجة الى آلةٍ ولا الى استعانةٍ ، « انّ الله سميع » لكلام من انكر بالبعث، « بصير » باحوال الاحيآءِ و الاموات .

«الم تر انّ الله يولج اللّيل فى النّهار»اى ـ يزيد من ساعات اللّيل فى ساعات النهار صيفاً ويزيد من ساعات النهار فى ساعات اللّيل شتآءً ، «وسخّر الشمس والقمر كلّ يجرى الى اجل مسمّى » يعنى ـ الى ان يأتى يوم تكويرها و تسويدها،« و انّ الله بما تعملون خبير »هذا تهدّد ووعيد، اى ـ اذا جاءِ ذلك الاجل الذى ينقطع فيه جريان الشمس و القمر جازاكم الله على اعمالكم كلّها .

« ذلک بانّ اللّه هوالحق » ای ـ ذلک الذی خلق وصنع بسبب انّه هواللّه حقاً و لتعلموا انّ اللّه هوالحق یدعوا الی الحق و یأمر بالحق ، « و انّ ما یدعون من دونه الباطل» ای ـ ما تدعون من الاصنام وتسمونهم آلهة هو الباطل ،« و انّ اللّه هو العلیّ » علی کلّ شیء،« الکبیر » عن ان یکون له نظیر او شبیه مشتق من الکبریاء .

« الم تر » ای ـ الم تعلم یا محمّد ،« انّ الفلک تجری فی البحر بنعمة اللّه » ای ـ برحمته علی خلقه. وقیل انّ ذلک من نعمةاللّه علیکم، « لیریکم من آیاته »ای ـ من علامات صنعه و عجائب قدرته فی البحراذا رکبتموها، « انّ فی ذلک لآیات لکل صبّار » علی امراللّه، « شکور » لنعمه . و قیل معناه لآیات للمؤمنین فانّ الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر .

« و اذا غشیهم موج کالظّلل » کلّ مـا اظلّک من شیءٍ فهو الظلّة و الجمع ظلل شبّه بها الموج فی کثرتها و ارتفاعها وجعل الموج وهو واحد کالظّلل وهی جمع لانّ الموج یأتی منهشیء بعد شیء . یقول تعالی : « واذا علارا کب البحرموج کالظّلل». قال **مقاتل** ای ـ کالجبال،وقال **الکلبی**: کالسّحاب، «دعوا اللّه مخلصین له الدّین» الدّین هاهنا الدّعاء ای ـ یخلصون له الدعـاء و لا یدعون معه احداً سواه و لا یستعتبون بغیره . و الاخلاص افراد الشیء من الشوائب .«فلمّانجّاهم الی البرفمنهم مقتصد» قال **ابن عباس** ای ـ عدل موف بما عاهداللّه علیه فی البحر من التوحید له،یعنی ـ ثبت علی ایمانه و المراد به **عکرمة بن ابی جهل** هرب عام الفتح الی البحر فجاءهم ریح عاصف فقال **عکرمة**: لئن انجانـا اللّه من هذه لارجعنّ الی **محمد** ولاضعنّ یدی فی یـده ، فسکنت الریاح فرجع **عکرمة** الی **مکة** فاسلم و حسن اسلامه . و قال **مجاهد** « فمنهم مقتصد» فی القول مضمر للکفر فعاد بعد النجاة الی کفره، « و ما یجحد بآیاتنا الّا کل ختّار» بدینه ، « کفور » لربّه و الختر اسواء الغدر و افحشه .

« یا ایّها النّاس اتّقوا ربّکم و اخشوا یوماً لا یجزی والد عن ولده » ای ـ لا

یغنی عنه شیئاً ولا یدفع عنه مضرّةً و معنی یجزی یقضی یقال : جزاه دینه اذا قضاه و التّقدیر لایجزی فیه الّا انّه حذف لانّ الیوم یدلّ علیه ، « ولا مولود هو جاز » مغن ولاقاض، « عن والده شیئاً » والمعنی لایحمل شیئاً من سیّآته ولا یعطیه شیئاً من طاعاته، و خصّ الوالد و الولد بالذکر تنبیهاً علی غیرهما . « انّ وعدالله حق » ای ـ السّاعة آتیة لاریب فیها و ما وعد من الثواب و العقاب کائن لامحالة ،« فلا تغرّنّکم الحیوة الدنیا » زینتها و غضارتها و آمالها. وقیل لاتشغلنّکم الدنیا عن طاعة الله « ولایغرّنّکم بالله الغرور » یعنی ـ الشیطان و الغرّة بالله حسن الظّنّ مع سوء العمل . قال **سعید بن جبیر** : هو ان یعمل المعصیة ویتمنّی المغفرة. وفی الخبر: الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت و العاجز من اتّبع نفسه هواها و تمنی علی الله المغفرة .

« انّ الله عنده علم السّاعة » هذه الآیة نزلت فی **عبدالوارث بن عمرو بن حارثة** رجل من اهل البادیة ، اتیٰ النبی (ص) فسأله عن السّاعة و وقتها، و قال : انّ ارضنا اجدبت فمتی ینزل الغیث و ترکت امرأتی حبلی فما تلد و انّی اعلم ماعملت امس فمااعمل غداً ، و قد علمت این ولدت فبایّ ارض اموت ، فانزل الله هذه الآیة . وعن **ابن عمر** قال : قال رسول الله(ص) : «مفاتیح الغیب خمس لایعلمهنّ الّا الله : لایعلم متی تقوم السّاعة الّا الله، ولا یعلم ماتغیض الارحام الّا الله، ولا یعلم مافی غدٍ الّا الله ،ولا تعلم نفس بایّ ارض تموت الّا الله ، ولا یعلم متی ینزل الغیث الّا الله » . قوله تعالی و تقدّس: « علم الساعة » ای ـ علم قیام الساعة، « و ینزل الغیث» ای ـ و یعلم متی ینزل الغیث. سمّی المطر غیثاً لانّه غیاث الخلق به رزقهم و علیه بقاؤهم ، « و ما تدری نفس بایّ ارض تموت » فی حضر او سفر، برٍّ او بحرٍ . و قیل : «بایّ ارض تموت » من قدم لانّ کلّ قدم یقع علی ارض غیر الاولی فی المشی . و قیل معناه بایّ قدم من الشقاوة و السّعادة حکاه **النقاش** . « انّ الله علیم » بهذه الاشیاء، « خبیر »بها فمن ادّعی علم شیءٍ من هذه الخمسة فهو کافر بالله سبحانه و تعالی .

النوبة الثالثة

قوله تعالی و تقدّس: « الم تروا انّ الله سخّر لکم ما فی السموات و ما فی الارض و اسبغ علیکم نعمهً ظاهرةً و باطنة » بدان که عالمیان سه گروه اند: گروهی ابناء دنیااند به نعمت ظاهر مشغول شده، گروهی ابناء آخرت اند در نعمت باطن آویخته. سیومین (۱) ابناء ازل اند که در شهود منعم وراز ولی نعمت با نعمت نپرداختند. نه صید دنیا شدند، نه قید عقبی گشتند، صورت ایشان نقاب صفت ایشان، و هرموی که بر اندام ایشان صدفی از صدفهای اسرار و گنجی از خزائن انوار نه از گزاف.

بو یزید بسطامی رحمه الله گفت: لو قلعت شعرة من جسدی لزالت الدنیا بما فیها ولو قسمت انوارشعرة من جسدی علی جمیع کفّار الدنیا لو سعتهم و لآمنوا بالله و رسله و ملائکته و کتبه.

سعید قطان از کبار مشایخ بوده حق را جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم شأنه بخواب دید که گفت: یا **سعید** کلّ الناس یطلبون منّی الّا **ابایزید** فانه یطلبنی ـ همهٔ مردمان از ماچیزی خواهند مگر **بویزید** که او از ما ما را میخواهد. **بوبکر شبلی** گفت: مدخل راه **حسین منصور** از **حسین** پرسیدم گفتم: کیف الطریق الیك؟ فقال خطوتین، و قد وصلت ـ یا **حسین** این راه که تو در آن و می روی چه باید کرد تا بتو رسم؟ حسین گفت دو قدم است آن دو قدم بر گیر و بما رسیدی، دنیا بر روی عاشقان دنیا زن و در معشوقهٔ ایشان با ایشان منازعت مکن و آخرت بطالبان آن تسلیم کن و مناقشت خود از ایشان دور دار و بندهٔ درگاه عزت باش بی تصرف در دنیا و آخرت، یعنی که اگر همراه مائی از عالم جعلیّت بیرون آی و قدم صدق در

---

(۱) سومین (ج)

فضاء مشاهدت نه که در آن فضانه وحشت دنیا بود نه زینت آخرت .

در خبر است که **عیسی** (ع) به قومی از مجتهدان عباد بر گذشت گفت : این مجاهدت و عبادت شما ازچیست وبرای چیست ؟ گفتند :خشیة من النّار، فقال مخلوقاً خشیتم ، و به قومی دیگر بگذشت از ایشان بی قرارتر و مجاهد تر گفت : این‌عبادت و مجاهدت به چه امید می کنید و چه امید دارید ؟ گفتند : نرجوا من الله الجنة ، **عیسی** (ع) گفت : هلاّ رجوتم الله فحسب ، « و اسبغ علیکم نعمه ظاهرةً و باطنة » سرّ این آیت آنست که عالمیان جمله درحق دعوی کردند هیچ کس نبود که نخواست که بردرگاه او کسی باشد، حقّ جلّ جلاله وعمّ نواله وعظم شأنه ایشان رابرمحک ابتلا زدتا ایشان را با ایشان نماید بدون خود . درهر یکی چیزی انداخت : دریکی دنیا انداخت ، در یکی عقبی ، در یکی نعمت ظاهر ، در یکی نعمت باطن . خلق همه به نعمت مشغول شدند ، نیز کسی حدیث او نکرد و از نعمت با منعم نگشت تا راه طلب او از خلق خالی گشت ، و الیه‌الاشارة بقوله : « و للبسنا علیهم ما یلبسون ».

پیر طریقت گفت: هردیده که ازدنیا پر شد صفت عقبی در وی نگنجد ، وهر دیده که صفات عقبی در وی قرار گرفت آن دیده از جمال احدیّت بی نصیب ماند .

« یا ایّها الناس اتّقوا ربّکم و اخشوا یوماً » الآیة . . . یکبار ایشان راباافعال خود ترساند که : « اخشوا یوماً لا یجزی و الدعن ولده » جای دیگر گفت : « واتّقوا یوماً ترجعون فیه الی الله » . یکبار ایشان را بصفات خود ترساند که : « الم یعلم بانّ الله یری » . یك بار ایشانرا بذات‌خود ترساند که : « و یحذّرکم الله نفسه ».

گفته‌اند خوف سه باب است : یکی بیم فعل . دیگر بیم‌زیان وقت . سه دیگر بنام خوف است . امّا حقیقت آن اجلال است چنان که آن شاعر گفت :

اهابك اجلالاً و ما بك قدرة

علیّ و لکن ملیء عینی حبیبها

قومی در بیم فعل بد خویش‌اند این ترسی است که‌ایمان آبادان دارد ،یقول‌الله تعالی : « و اعینهم تفیض من الدمع حزنا » دیگر بیم حکیمان است ،یقول الله تعالی و تقدّس : « لا معقب لحکمه » .سه دیگر هیبت اجلال است خاصگیان را که در هر وقت که بود بـا ملوك دلیری کردن خطر است . یقول الله تعـالی و تقدّس : « فلمّـا حضروه قـالوا انصتوا ». بیم اوّل بـدر مرگ بریده شود . بیم دیگر روز حشر بسر آید . بیم‌سه‌دیگر جاوید بنه برد و هرگز بسر نیاید . باران انس می‌بارد و آن بیم بر جای، آفتاب لطف می تابد و آن هیبت بر جـای ،آن‌عزّت اوست و این مسکنت تو،فاقت با عزّت چه پای دارد ،آب وخاك درجنب‌عظمت‌او کی‌وادید آید (۱).

« انّ الله عنده علم السّاعة » خبر درست است که اعرابی پیش **مصطفی** (ص) آمد گفت : یا **رسول‌الله** متی السّاعة؟ـ اعرابی آن‌ساعت از محبّت حقّ جلّ‌جلاله می سوخت و دریای عشق در باطن وی بموج آمده می دانست که علم هنگام رستاخیز به نزدیك **مصطفی** (ص) نیست که این آیت آمده بود که : « انّ الله عنده علم السّاعة» امّا میخواست که از سر درد و سوز عشق خویش در آرزوی دیدار حق نفسی بر آرد ، گفت یا **رسول الله** شربتی که چندین سال است تا بر دست نیاز خویش نهاده‌ایم و وعدهٔ نوشیدن آن به قیامت می دهند ، کی باشد آن هنگام که ما این شربت را نوش کنیم و در مشاهدهٔ جمال با کمال بی نهایت بی بدایت بیاسائیم ؟ـ **مصطفی** (ص) دانست که درد وی از کجاست و شفای وی چیست گفت : چه ساخته ای آن منزل را که می پرسی و به چه طمع میداری؟ اعرابی گفت : نماز و روزهٔ بسیار نساخته‌ام ، لکن خدا و رسول را دوست دارم، حضرت **مصطفی** (ص) فرمود که : « المرء مع من احبّ » فردا هر کسی با او آن بود که امروز اورا دوست می دارد .

(۱) فادید آید (ج)

پیر طریقت گفت: دلیل یافت دوستی، دو گیتی بدریا انداختن است، نشان تحقیق دوستی با غیر حق نپرداختن است ، اوّل دوستی داغ است و آخر چراغ ، اوّل دوستی اضطرار است ومیانه انتظار و آخردیدار :

چه باشد گر خوری صد سال تیمار چو بینی دوست را یک روز دیدار

قال الشاعر :

عسی الکرب الذی امسیت فیه یکون و رائه فرج قریب (۱)

با دل گفتم که هیچ اندیشه مدار بگشاید کار ما گشاینده کار

(۱) این دو بیت اخیر در نسخه (ج) نیست

۳۲ ـ سورة المضاجع و یقال سورة السجدة ـ مکّیة

۱ ـ النوبة الاولى

«**بسم‌اللّه الرحمن الرحیم**»بنام خداوندفراخ بخشایش مهربان.

«**الٓمٓ**(۱)**تنزیل الکتاب**» این حروف تهجی فرو فرستادن این نامه.

«**لا ریب فیه من ربّ العالمین**(۲)»شك نیست در آن که‌ازخداوندجهانیانست.

«**ام یقولون‌افتریه**» میگویند [محمّد این نامه] از خویشتن فرا نهاد، «**بل هوالحق من ربّك**» [نیست فرا نهاده] که سخن درست است و نامهٔ راست از خداوندتو، «**لتنذر قوماً**» تا آگاه کنی وبترسانی گروهی را، «**ما اتیهم من نذیر من قبلك**» که نیامد بایشان هیچ آگاه کننده پیش از تو، «**لعلّهم یهتدون**(۳)» تا مگر راه راست یابند.

«**اللّه الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما**» اللّه آن کس است که آفرید هفت آسمان و [هفت] زمین و آنچه میان‌آن، «**فی ستّة ایام**» در شش روز [هر روزی از آن هزار سال]، «**ثم استوی علی العرش**» پس مستوی شد بر عرش، «**مالکم من دونه**» نیست شما را جز او، «**من ولیّ ولا شفیع**» نه یاری ونه شفیعی، «**افلا تتذکّرون**(۴)» هیچ در نیابید و پند نپذیرید.

« **یدبّر الامر من السمآء الی الارض** » کار میراند و میسازد پس یکدیگر فرا می دارد از آسمان بزمین، « **ثمّ یعرج الیه** » و آنگه پس بسوی او بـر میشود « **فی یوم** » درروزی،« **کان مقداره** » که اندازهٔ آن‌درشمار،« **الف سنة ممّا تعدّون(۵)** » هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید [سالی دوازده ماه و ماهی سی روز] .

« **ذلك عالم الغیب و الشهادة** » آنکس که آن میکند و میسازد دانای‌نهان و آشکارا است ، « **العزیز الرحیم(٦)** » آن توانای مهربان .

« **الذی احسن کلّ شیء خلقه** » آنکس که‌نیکو کرد آفرینش‌هرچیز ونیکو کرد هر چیز که آفرید آنرا ، « **و بدأ خلق الانسان من طین(۷)** » و نخست مردم که آفرید از گل آفرید .

« **ثمّ جعل نسله** » پس کرد وآفریدفرزند اورا ،« **من سلالة من مآءٍ مهین(۸)** » از بیرون آورده ای از آب سست خوار .

« **ثمّ سوّیه** » آنگه بالای او راست کرد « **و نفخ فیه من روحه** » و درو دمید از روح خویش،« **و جعل لکم السمع و الابصار و الا فئدة** » و شما را گوشها کرد و چشمها و دلها،«**قلیلاً ما تشکرون(۹)** » چون اندك سپاس‌میدارید .

« **و قالوا** »و گفتند ،« **ءاذا ضللنا فی الارض** »ما که‌بریزیم و گم‌شویم‌درزمین « **ءانّا لفی خلق جدید** » باش ما را آفرینش نو خواهند گرفت،« **بل** » نه چنان است که میگویند و جای انکار نیست، « **هم بلقآء ربّهم کافرون (۱۰)** » ایشان بخداوند خویش و انگیختن برستاخیز کافران‌اند .

« **قل یتوفّیکم ملك الموت** »گوی بمیراند شما را و سپری کند شما را [زندگانی و روزی‌شما] فریشتهٔ مرگ، « **الذی وکّل بکم** »آنکه بر گماشته‌اندبر شما ،« **ثم الی ربکم ترجعون (۱۱)** » و آنگه شما را با خداوند شما برند .

« **ولو تری اذ المجرمون** » و اگر تو بینی آنگه که کافران، « **ناکسوا**

رؤسهم عند ربّهم » سرها فرو شکسته بود نزدیك خداوند خویش ، « **ربّنا ابصرنا و سمعنا** » میگویند خداوند ما [رستاخیز] بدیدیم [و آواز صور] بشنیدیم ، « **فارجعنا نعمل صالحاً** » بازبرمارا [باجهان پیشین] تانیکی کنیم، « **انّا موقنون** (۱۲) ما امروز بی گمانانیم .

« **و لو شئنا لآتینا کل نفس هدیها** » و اگر خواستیمی ما هرتنی را راست ـ راهی آن بدادیمی، « **و لکن حق القول منّی** » لکن از من بیش شد سخن بر راستی و داد، « **لاملئنّ جهنم** » که ناچاره پر کنم دوزخ، « **من الجنة والناس اجمعین** (۱۳) » از پری و آدمی از دوزخیان ایشان همه .

« **فذوقوا بما نسیتم** » بچشید بآنچه فرو گذاشتید ، « **لقآء یومکم هذا** » دیدار این روز را ، « **انّا نسیناکم** » که ما شما را هم امروز فرو گذاشتیم « **و ذوقوا عذاب الخلد بما کنتم تعملون** (۱۴) » چشید عذاب جاویدی بآنچه میکردید .

« **انّما یؤمن بآیاتنا الذین اذا ذکّروا بها** » بسخنان ما ایشان بگروند که چون پند دهند ایشانرا بآن، « **خرّوا سجّداً** + » بسجود افتند ، « **و سبّحوا بحمد ربهم** » و بپاکی بستایند خداوند خویش را، « **وهم لا یستکبرون** (۱۵) » و ایشان گردن نکشند از پذیرفتن حق .

النوبة الثانية

این سورة تنزیل **السجده** گویند و سورة **المضاجع** گویند . سی آیت است و سیصد و هشتاد کلمه و هزار و پانصد و هژده (۱) حرف . جمله **بمکه** فرو آمد مگر سه آیت که **بمدینه** فرو آمد در شأن **علي بن ابي طالب** (ع) ودرشأن **ولید بن عقبة** ـ

+ **سجدة واجب** (۱) هجده (ج)

بن ابی‌معیط، بعضی مفسّران گفتند : «تتجا فی جنوبهم» تا آخر پنج‌آیت مدنی است و باقی مکّی و درین سوره منسوخ یك آیت است درآخر سوره «فاعرض عنهم وانتظر انّهم‌منتظرون» بآیت سیف منسوخ گشت . ودر بیان فضیلت سوره **ابی بن کعب** روایت کرد از **رسول خدا** (ص) قال : «من قرأ الم تنزیل اعطی من الاجر کانّما احیا لیلة القدر» و روی **جابر** انّ رسول‌الله (ص) کان لاینام حتی یقرأ الم تنزیل السجدة و «تبارك‌الذی بیده الملك» ویقول‌هما تفضلان کلّ سورة فی **القرآن** سبعین‌حسنة فمن قرأهما کتبت له سبعون حسنة و محی عنه سبعون سیّئة و رفع له سبعون درجة .

«الم تنزیل الکتاب» ای ـ هذه الحروف تنزیل الکتاب، یعنی ـ منزل من ربّ‌العالمین لاشكّ فیه . قومی گفتند «الم» سخنی است بنفس خویش مستقل از ما بعد منفصل ، مدح است‌وثنااز‌خداوند عزّوجلّ‌مر خودرا درابتداء سوره : الف اشارتست به انا و لام اشارتست بالله و میم اشارتست با علم ای ـ اناالله اعلم. و **ابن‌عباس** تفسیر کرده و برین نیفزوده . قومی گفتند «الم» قسم است از خداوند جلّ جلاله بجملهٔ حروف تهجی و اختصار را این سه حرف گفت و مراد همه حروف است چنانك کودك را گویند الف با تا نوشت و مراد همهٔ حروف است نه‌این سه حرف تنها. قسم است از خداوند جلّ جلاله ، بجواب کافران وردّ طعن‌ایشان که گفتند این **قرآن** فرا نهاده و ساختهٔ **محمد** است . اللهسو گند یاد فرمودبحروف که کلام اوست ونامهای او که:الذی یتلو **محمد** تنزیل الکتاب لاشك فیه عند اهل‌الاعتبار انّه‌من ربّ العالمین. و روا باشد که نفی بمعنی نهی باشد ای ـ لاترتابوا فیه «کقوله : فلا رفث ولا فسوق» وقیل معنی «لاریب فیه» ای ـ لا کهانة ولا سحر ولا شعر فیه .

«ام یقولون افتریه» ام‌ابتداء کلام تجد تکراره فی‌مواضع من **القرآن** .وقیل هو متّصل و تقدیره ایصدّقون انّه تنزیل من ربّ العالمین «ام یقولون افتریه» ای ـ اختلقه **محمد** من تلقاء نفسه . کافران میگویند این **قرآن**‌ساخته و فرا نهادهٔ **محمد**

است از خويشتن، ربّ العالمين فرمود: «بل هوالحق من ربّك» ای ليس كما زعموا- نچنان است كه ايشان گفتند بلكه اين سخن خداوند است،سخنی راست درست بآن فرستاد بتو ای محمد تا تو قريش را بآن آگاه كنی كه پيش از تو هيچ آگاه كننده بايشان‌نيامد،يعنی بعد رفع عيسی و پيش از بعث محمد .و الناس كانوا محجوجين بعيسی لزمتهم حجةالله حتی بعث محمد (ص)،نظيره قوله : «و ما ارسلنا اليهم قبلك من نذير» ، «لعلّهم يهتدون »الی‌الرشادبانذارك‌ويرتدعون (۱) عن كفرهم .

«الله الذی خلق » ای‌الله الذی انزل‌عليك‌هذا الكتاب‌هو الذی‌خلق السموات السبع و الارضين السبع ،« و ما بينهما فی ستّة ايّام» كلّ يوم الف سنة ، وقيل : فی‌ستّة ايّام هی الايّام المعتادة،« ثم استوی علی العرش » يعنی ـ فی اليوم السابع و الاستواءِ فی‌اللغة العلوّ والاستقرار و قد ذكرنا و جوهه فيما سبق ، « مالكم من دونه من ولیّ ولا شفيع » ای ـ لااحد يتولّی تدبيركم فی‌الدنيا سواه ولا احد يدفع عذابه عن‌العصاة فی الآخرة لاقویّ بقوته‌ولا شفيع بمسألته، «افلا تتذكّرون » افلاتتعظون و تعتبرون. و قيل افلا تعرفونه بعقولكم .

« يدبّر الامر من السمآء الی الارض » ای‌يقضی‌الله ما يريد ان يقضيه فی‌السمآءِ فينزل الملائكة به الی الارض. و قيل ينزل الوحی مع جبرئيل من‌السمآء الی‌الارض، «ثم‌يعرج » ای ـ يصعد ،«اليه» جبرئيل ،«فی‌يوم» يعنی فی‌مسافةيوم، «مقداره الف‌سنة» نازلاو صاعداً مما يعد الناس من ايام الدنيا ـ ميان آسمان و زمين پانصد سال راهست بسال اين جهانی ، فريشته چون فرو آيد وبر شود در نزول ودر صعود هزار ساله راه بازبايد بريد . معنی آيت آنست كه ربّ‌العزه وحی پاك‌وفرمان روان از آسمان‌بزمين ميفرستد بزبان جبرئيل و جبرئيل بعد از گزارد وحی و رسانيدن پيغام باز بر آسمان ميشود ، آن نزول و اين صعود و بريدن اين مسافت هزار ساله در روزی

---

(۱) يرجعون (الف) .

است از روزهای این جهانی ، اگر یکی از بنی آدم خواهد که این مسافت باز برد بهزار سال باز تواند برید و فریشته بیک روز باز می برد و این مقدار از زمین است تا بآسمان . امّا آنچه گفت در سورة **المعارج** : « تعرج الملئکة و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة » آن مقدار مسافت است از زمین تا بسدرهٔ منتهی که مقام جبرئیل است یعنی که جبرئیل و فریشتگان که مقام معلوم ایشان سدرهٔ منتهی است مسافت پنجاه هزار ساله از زمین تا بسدرهٔ منتهی بیک روز از روزهای این جهانی باز می برند و برین تأویل « الیه » بـامکان ملك شود یعنی الی المکان الذی امره الله عزّو جلّ ان یعرج الیه. وقیل« فی یوم»هو ظرف لقوله« یدبّـر»لا لقوله «یعرج» والمعنی یدبّـر امرالسماء والارض فی یوم کالف سنةمن ایامکم ـالله کارآسمان و زمین میسازد و حکم میکند در روزی که اندازهٔ آن در شمار هزار سال است،یعنی یقضی امر کلّ شیءالف سنة الی الملائکة ثم کذلك ابداً فسمّی ما یقضی الی الملائکة الف سنة یوماً کماشاء . خلاصهٔ اینقول آنست که **مجاهد** گفت : یقضی قضاءَ الفسنة فینزل به الملك ثم یعرج لالف آخر اذا مضی الالف . و قال بعضهم : الف سنة فی هذه الآیة و خمسون الف سنة فی سورة **المعارج** کلّها فی القیامة و المراد بالیوم الوقت و اوقات القیامة مختلفة تکون علی بعضهم اطول و علی بعضهم اقصر .و معنی الآیة « یدبّـرالامر من السمآء الی الارض » مدّة ایّام الدنیا الی ان تقوم السّاعة ویبعث الناس للحساب،« ثم یعرج الیه » ای ـ یرجع الامر والتدبیرالیه بعدفناء الدنیا وانقطاع امر الامرآء و حکم الحکّام،« فی یوم کان مقداره الف سنة » و هو یوم القیامة .و امّاقوله « خمسین الف سنة » فانـّه اراد علی الکافر یجعل الله ذلك الیوم علیه مقدار خمسین الفسنة وعلی المؤمن کقدر صلوة مکتوبة صلاها فی الدنیا.هکذا ورد به الخبر ، وقال **ابـرهیم التیمی** لا یکون علی المؤمن الّا کما بین الظهر و العصر . و قال بعضهم لیس لیوم القیامة آخر وفیه اوقات شتّی بعضها الف سنة وبعضها خمسون الف سنةعلی

قدر منازل الناس فی الکفر و الایمان و الصلاح و الفساد ثم لا ینتهی الیوم الی لیل بل یرد النهار الی اهل الجنّة مخلّداً و اللیل الی اهل النار مخلّداً . و قال بعضهم . « فی یوم کان مقداره الف سنة » متصل بقوله « ثم استوی علی العرش » ای ـ استوی علی العرش « فی یوم کان مقداره الف سنة » و هو الیوم السّابع و دلیل هذا الوجه قوله فی صدر سورة یونس: « ثم استوی علی العرش یدبر الامر». وسئل عن **ابن عباس و سعید بن المسیب** عن هذه الآیة و عن قوله : « خمسین الف سنة » فقالا لا ندری ماهی و نکره ان نقول فی کتاب الله مالا نعلم .

« ذلک عالم الغیب والشهادة » ای ـ ذلک الذی صنع ماذکر من خلق السموات و الارض، «عالم الغیب والشهادة» الغیب ـ الآخرة، والشهادة ـ الدنیا . و قیل الغیب ـ ماغاب عن الخلق و الشهادة ـ ما ظهر لکم . و قیل الغیب ـ ما سیوجد و الشهادة ـ الموجود . و قیل الغیب ـ خفاء الشیء عن الادراک والشهادة ـ ظهوره للادراک ، «العزیز» علی اعدائه، « الرحیم » باولیائه .

«الذی احسن کل شیء خلقه» بفتح لام قراءت **نافع** است و **عاصم** و **حمزه** و **کسائی** و معنی آنست که نیکو آفرید هر چه آفرید ، باقی بسکون لام خوانند ، یعنی که نیکو کرد آفرینش هر چیز . و قیل معناه علم کلّ شیء قبل خلقه فخلقه بعد علمه به و منه قول **علی بن ابیطالب** (ع): قیمة کلّ امریء ما یحسنه ای ـ یعلمه . و قال **مقاتل** : علم کیف یخلق کلّ شیء والله عزّوجلّ خالق الحسن و القبیح لکن القبیح کان فی علمه ان تکون قبیحاً فلمّا کان ینبغی تقبیحه کان الاحسن و الاصوب فی خلقته تقبیحه علی ما ینبغی فی علم الله عزوجل فیه لانّ المستحسنات انّما حسنت فی مقابلة المستقبحات ، فلمّا احتاج الحسن الی قبیح یقابله لیظهر حسنه کان تقبیحه حسناً ، « وبدأ خلق الانسان من طین » یعنی ـ آدم و هو اوّل حیّ خلق من طین .

« ثم جعل نسله » ذریّته، « من سلالة » ای ـ قطعة، سمیّت سلالة لانّها تسل من

الانسان « من مآءمهين » ای ـ ضعيف و هو نطفة الرجل .

« ثم سوّيه » ای ـ سوی خلقه . « ونفخ فيه من روحه » ثم عاد الى ذريته فقال : « و جعل لكم » بعدان كنتم نطفاً ،« السمع والابصار والافئدة » لتسمعوا وتبصروا و تعقلوا،« قليلاً ما تشكرون » ای ـ لا تشكرون ربّ هذه النعم فتوحّدونه .

«وقالوا » يعنی ـ منكری البعث ، « ءاذا ضللنا » على الخبر « ائنا » بالاستفهام **شامي** و ضدّه **نافع والكسائي** و **يعقوب** . الباقون بالاستفهام فيهما جميعاً و المعنى « ائذا ضللنا » ای ـ بلينا و هلكت اجسادنا،« فی الارض»وصرنا تراباً و ذهبنا عن اعين الناس كما يضلّ الماء في اللبن،« ءانّا لفی خلق جديد » نحيا كما كنّا قبل موتنا يعنی ـ هذا عجب منكر ، فقال تعالی : « بل هم بلقاء ربّهم كافرون » ای ـ بالبعث و النشور جاحدون ، و قریء فی الشواذ : « اذا صللنا » بالصّاد المهملة معناه انتنّا من قولهم صل اللحم اذا انتن .

« قل يتوفّيكم ملك الموت » التوفّی استيفآء العدد ، يقال مائة وافية و الف واف . قال الله تعالى : « فوفّيه حسابه » ای ـ اعطاه جزاؤه وافياً ، و منه قوله عزوجلّ عن قول **عيسى** (ع) :«فلمّا توفّيتنی » يعنی ـ سلّمت الیّ رزقی فی الدنيا وافياً،فقوله « يتوفيكم ملك الموت » ای ـ يتم ارزاقكم بقبض ارواحكم . و قيل معناه : يقبض ارواحكم حتى لا يبقى احداً من العدد الذی كتب عليهم الموت.وروی انّ ملك الموت جعلت له الدنيا مثل راحة اليد يأخذ منها صاحبها ما احبّ من غير مشقّة فهو يقبض انفس الخلق فی مشارق الارض و مغاربها وله اعوان من ملائكة الرّحمة وملائكة العذاب . و قال **ابن عباس** : انّ خطوة ملك الموت ما بين المشرق والمغرب . و قال **مجاهد** : جعلت له الارض مثل طست (١) يتناول منها حيث يشاء . وفی بعض الاخبار انّ ملك الموت على معراج بين السماء و الارض فينزع اعوانه روح الانسان فاذا بلغ

(١) طشت (ج)

ثغرة نحره قبضه ملک الموت. وعن **معاذ بن جبل** قال: انّ لملک الموت حربة تبلغ ما بین المشرق و المغرب و هو یتصفّح وجوه الناس، فما من اهل بیت الّا و ملک الموت یتصفّحهم فی کلّ یوم مرّتین، فاذا رای انساناً قد انقضی اجله ضرب رأسه بتلک الحربة. و قال الآن یزار بک عسکر الاموات و قد اضاف الله تعالی توفّی الانفس تارة الی ملک الموت فقال «یتوفیکم ملک الموت» والی الملائکة مرّةً، فقال «الذین تتوفّیهم الملائکة» والی نفسه جلّ جلاله مرّة فقال: «الله یتوفّی الانفس حین موتها» و معنی الآیات کلّها انّ القادر علی الاماتة هو الله وحده لا شریك له ولا معین. ثمّ جعل قبض الارواح الی ملك الموت عند القضاء الآجال التی اجّلها الله لایقدر ملك الموت علی تقدیم ذلك و لا تأخیره بل یقبض الارواح علی ما اطلقه الله علیه من غیر تفریط و لا افراط. ثمّ جعل الملائکة اعوانا لملك الموت ینزعون الارواح من الاجساد و یقبضها ملك الموت و کلّهم متعبّدون بذلك، «ثمّ الی ربّکم ترجعون» عند البعث للثواب والعقاب.

«و لو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربّهم». ـ لو ـ هاهنا للتعظیم لا للشرط والمعنی و لو تری یا محمّد هؤلاء الکافرین بالبعث و هم وقوف بین یدی الله یوم القیامة، «ناکسوا رؤسهم» ای ـ مطرقون خاضعون لایرفعون طرفاً من شدة ماهم فیه من الغم و الحزن والندم والخزی، «ربنا ابصرنا» القول فیه مضمر یعنی ـ یقولون «ربنا ابصرنا» ما کنا نکذب به من عقابك، «و سمعنا» منك تصدیق ما کانت رسلك تامرنا به فی الدّنیا، «فارجعنا» رجع اذا صرف و رجع اذا انصرف، قال الله تعالی: «فان رجعك الله» ای ـ صرفك الله، «فارجعنا» ای ـ فارددنا الی الدّنیا، «نعمل» بطاعتك «انّا موقنون» الآن.

«ولو» تری(۱) «شئنا لآتینا کلّ نفس» فی الدّنیا «هدیها» ای ـ رشدها و توفیقها

(۱) در نسخه الف تری، ندارد.

للایمان وما یهتدون به الی النجاة . وقیل : لارشدنا کل نفس الی طریق الجنّة،« ولکن حق القول منّی » ای ـ سبق و عدی ووجب القول منّی ، « لاملأنّ جهنّم من الجنّة و النّاس اجمعین » ای ـ من کفرة الجن والانس و ذلك قوله **لابلیس** : « لأملانّ جهنّم منك و ممّن تبعك منهم اجمعین » . و قیل سبق الحکم منّی بادخال اهل الجنّة الجنّة واهل النّار النّار . ثمّ یقال لاهل النّار :

« فذوقوا بما نسیتم » قال **مقاتل** اذا دخلوا النار قال لهم الخزنة : « فذوقوا بما نسیتم » یعنی ـ فذوقوا العذاب بما ترکتم،« لقآء یومکم هذا » فلم تعملوا له . و قیل: ترکتم الایمان به فی الدّنیا ، « انّا نسیناکم » ترکناکم فی النّار،و قوله عزّوجلّ : « فنسی » ای ـ ترك الطاعة،و قوله : « نسوا الله فنسیهم » ای ـ ترکوهم (١)فترکهم و النسی المنسیّ ، الشیٔ الملقی المتروك،«وذوقوا عذاب الخلد بما کنتم تعملون »من الکفر و تکذیب الرسل . وعن **کعب الحبر** قال : اذا کان یوم القیامة تقوم الملائکة فیشفعون ثم یقوم الانبیاء فیشفعون ، ثم یقوم الشهداء فیشفعون ثم یقوم المؤمنون فیشفعون،حتی اذا انصرمت الشفاعة کلها خرجت الرّحمة فتشفع حتی لایبقی فی النار احد یعباء الله به شیئاً ثم یعظم اهلها ثم یؤمر بالباب فیقبض علیهم فلا یدخل فیها روح و لایخرج منها غم ابداً .

«انّما یؤمن بآیاتنا الذین اذا ذکّروا بها» ای ـ وعظوا بها،«خرّوا سجّداً »سقطوا علی وجوههم ساجدین خوفاً من عذاب الله ولقائه.وقیل : «اذا ذکّروا بها خرّوا سجداً» ای ـ اذا دعوا الی الصلوات الخمس بالاذان اجابوا،« وسبّحوا بحمد ربّهم » ای ـ صلّوا بامر ربّهم. و قیل : « سبّحوا بحمد ربّهم » ای ـ قالوا سبحان الله و بحمده . روی عن **ابی هریرة** رضی الله عنه قال قال **رسول الله** (ص) : « کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن : سبحان الله و بحمده ، سبحان الله العظیم ». « و هم لایستکبرون » ای ـ لایستنکفون عن اتّباع اوامره بل یتقرّبون الیه بالایمان به

(١) ترکوه (الف)

والسجود له وقیل فی الآیة تقدیم و تأخیر والمعنی انما یخرّ ساجداً مسبّحاً اذا ذکر بآیاتنا من یؤمن بها و لایستکبر. روی انّ بعض المنافقین کانوا اذا نودوا بالصلاة و خفوا عن اعین المسلمین ترکوها فقال الله تعالی: «المؤمن اذا دعی الی الصلاة اتی و رکع وسجد و لمیستکبر».

النوبة الثالثة

«بسم الله الرحمن الرحیم» نام خداوندی که دانای هر ضمیر و سرمایهٔ هر فقیر است، دلگشای هر غمگین و بند گشای هر اسیر است، عاصیانرا عذر پذیر، و افتادگان را دستگیر است، در صنع بی نظیر، و در حکم بی مشیر است، در خداوندی بی شبیه، و در پادشاهی بی وزیر است، علیم وخبیر، سمیع و بصیر، قادر و مقتدر و قدیر است:

جمالك فالق(۱) البدر المنیر و ریحك دونه نشر العبیر
وحبّك خامر الاحشاء(۲) حتی جری مجری السرائر فی الضمیر

ای خداوندی که فلك و ملك را نگارنده توئی، ای عظیمی که از ماه تا ماهی دارنده توئی، ای کریمی که دعا را نیوشنده و جفا را پوشنده توئی، ای لطیفی که عطا را دهنده و خطا را بر دارنده توئی، ای یکتائی که در صفت جلال و جمال پاینده توئی، عاصیانرا شوینده و طالبانرا جوینده توئی:

بنمای رهی که ره نماینده توئی بگشای دری که در گشاینده توئی
زنگار غمان گرفت دل در بر من بزدای دلم که دل زداینده توئی

(۱) فائق (الف) (۲) الاشیاء (الف)

« الم ، تنزیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین » گفته‌اند که ربّ العزه جلّ جلاله چون نور فطرت مصطفی بیافرید آنرا بحضرت عزّت خود بداشت چنانك خود خواست . فبقی بین یدی الله مائة الف عام، و قیل : الفی عام ینظر الیه فی کلّ یوم سبعین الف نظرة یکسوه فی کل نظرةٍ نوراً جدیداً و کرامةً جدیدةً ـ هزاران سال آن نور فطرت در حضرت خود بداشت و هر روزی هفتاد هزار نظر بنعت منّت بوی میکرد هر نظری را سرّی دیگر و رازی دیگر ، نواختی و لطفی دیگر ، علمی و فهمی دیگر او را حاصل می‌آمد ، و در آن نظرها با سرّ فطرت او گفته بودند که عزت قرآن مرتبت دار عصمت توخواهدبود . آن خبر در فطرت او راسخ گشته بود چون عین طینت او با سرّ فطرت او باین عالم آوردند ، و از درگاه عزت وحی منزل روی بوی آورد ، او میگفت ارجو که این تحقیق آن وعد است که مرا آن وقت دادند ، ربّ العالمین تسکین دل وی را و تصدیق اندیشهٔ ویرا آیت فرستاد که:« الم » الف اشارتست بالله ، لام اشارت است به جبرئیل ، میم اشارت‌است به محمد ـ میگوید بالهیت من و بقدس جبرئیل و بمجد تو یا محمد که این وحی آن قرآن است که ترا وعده داده بودیم که مرتبت دار نبوت و معجز دولت تو خواهد بود ، « لا ریب فیه من رب العالمین » شکی نیست در آن که نامهٔ ماست ببندگان ما ، خطاب ماست با دوستان ما ، ما را در هر گوشه‌ای سوخته‌ای که میسوزد در آرزوی دیدار ما، در هر زاویه‌ای شوریده‌ای که دارد دل در بند مهر ما و زبان در یاد و ذکر ما، نیاز درویشان بر درگاه ما ، نهیب مشتاقان بدیدار ما .

شهری همه بنده و رهیکان داری عالم همه پر ز آشنایان داری
من خودچه کسم چه آید از خدمت من توسوخته در جهان فراوان داری

« الله الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما » الله است که آسمان و زمین آفرید و آنچه میان آسمان و زمین است تا لطف خود فرا خلق نماید ، و نعمت خود

بر بندگان تمام کند. او جلّ جلاله هرچه آفرید برای خلق آفرید که خود بی‌نیاز است، وبا بی‌نیازی کار ساز است. جای دیگر فرمود: «خلق لکم ما فی‌الارض جمیعاً» نعیم دنیا و طیّبات رزق که آفرید از بهر مؤمنان آفرید چنانك فرمود: «قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدّنیا» کافر که در دنیا روزی میخورد، بطفیل مؤمن میخورد. آنکه فرمود: «خالصة یوم القیمة» روز قیامت خالص مر مؤمن را بود و کافر را یك شربت آب نبود، کما قال الله تعالی: «و نادی[1] اصحاب النار اصحاب الجنّة ان افیضوا علینا من المآء او ممّا رزقکم الله قالوا انّ الله حرّمهما علی‌الکافرین». نظیری دیگر خوان: «و سخّر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً منه» الله تعالی مسخّر گردانید شما را آنچه در آسمان و زمین است. گر آسمان است سقف تو، ور آفتاب است چراغ تو، ور ماه است روشنائی تو، ور ستاره است راه بر تو، ور زمین است قرار گاه و بساط تو، ور حبوب و ثمارست رزق تو، «والانعام خلقها لکم» طعمهٔ تو، «و الخیل و البغال و الحمیر» مرکب تو، «لباساً یواری سوآتکم» عورت پوش تو، این همه آفرید از بهر شما تا بدان منفعت گیرید، و خدایرا شکر کنید، و شما راآفریدتا او را پرستید و بندگی کنید، کما قال‌الله‌تعالی: «و ما خلقت الجن و الانس الّا لیعبدون».

«الذی احسن کلّ شیءٍ خلقه وبدأ خلق الانسان من طین». پیری رامی‌آید ازعزیزان طریقت که این آیت خواندی و گفتی: «خلق‌الانسان من طین» ولکن «یحبّهم ویحبّونه». «خلق‌الانسان من طین» ولکن «رضی الله عنهم ورضوا عنه». «خلق الانسان من طین» ولکن «اذ کرونی اذکرکم». چه زیان دارد این جوهر حرمت را که نهاد وی از گل بوده‌چون کمال وی در دل نهاده، قیمت او که هست از روی تربیت است نه از روی تربت، شرف او که هست از لطف قدم الٓهی است نه از رفت قدم بندگی. حق جلّ جلاله همه عالم بیافرید فلك و ملك، عرش و کرسی،

لوح و قلم، بهشت و دوزخ، آسمان وزمین، و باین آفریدها هیچ نظر مهرومحبّت نکرد، رسول بایشان نفرستاد و پیغام بایشان نداد، و چون نوبت بخاکیان رسید که برکشیدگان لطف بودند ونواختگان فضل و معادن انوار اسرار، بلطفو کرم خویش ایشانرا محل نظر خود کرد، پیغامبران بایشان فرستاد، فرشتگانرا رقیبان ایشان کرد، سوز مهر در سینه‌ها نهاد، آتش عشق در دلها افکند، خطوط ایمان بر صفحه‌های دلهاشان نبشت که: «کتب فی قلوبهم الایمان». رقم محبّت برضمیرهاشان کشید که یحبّهم و یحبّونه» آن سرّ که او را جلّ جلاله با آدمیان بود نه باعرش بود نه با کرسی، نه با فلک نه با ملك، زیرا که همه بندگان مجرّد بودند وآدمیان هم بندگان بودند و هم دوستان. «نحن اولیآؤکم فی الحیوة الدّنیا وفی الآخرة».

«قل یتوفّیکم ملك الموت الذی وکّل بکم» لولاغفلة قلوبهم ما احال قبض ارواحهم علی ملك الموت فلمّا غفلوا عن شهود الحقایق خاطبهم علی مقدار فهمهم وعلق بالاغیار قلوبهم، «وکّل» یخاطبه بما احتمل علی قدر قوّته و ضعفه. این خطاب بر قدر فهم ارباب رسوم و عادات است که از غفلت راه بحقائق حق نمی برند و لطائف اسرار ازل می در نیابند، لاجرم شربت ایشان بر قدر حوصلهٔ ایشان آمد و گرنه از آنجا که حقیقت است و خطاب با جوانمردان طریقت است، **ملك الموت** خاك بیز مملکت است. درخاك معدن میجوید و در معدن گوهر میجوید. «الناس معادن کمعادن الذهب و الفضّة». خاك می‌بیزد تا تو در خاك چه پرورده‌ای: یاقوتی، لعلی پیروزه‌ای، یا نه که نفطی، قیری، سنگ ریزه‌ای، کلمهٔ خبیثه‌ای یا کلمهٔ طیّبه‌ای، خاکی ببیزد، رگی بپیچد، استخوانی بشکنند، او را برآن ودیعت پاك چه دست بود، و باوی چه کاردارد، که نه او نهاد تااو بر گیرد. «الله یتوفّی الانفس حین موتها».

خیر نساج بیمار بود ملك الموت خواست که جان او بر دارد مؤذّن گفت وقت نمازشام که الله اکبر الله اکبر، **خیر** گفت: یا**ملك الموت** باش تا فریضهٔ نمازشام

بگزارم که‌این‌فرمان‌برمن‌فوت‌می‌شودوفرمان توفوت‌نمی‌شود، چون‌نماز بگزارد‌سر بر سجودنهاد گفت:الهی آن روز که‌این ودیعت می نهادی زحمت **ملك الموت** در میان نبود چه باشد که امروز بی زحمت او برداری ؟ :

یا رب ار فانی کنی ما را بتیغ دوستی
مر فرشتهٔ مرگ را با ما نباشد هیچ کار
هر که‌از جام توروزی شربت شوق توخورد
چون‌نماندآن‌شراب او داند آن رنج‌خمار

خبر درست است که **آدم** (ع) روز میثاق‌درعهد بلی که ذرّه‌های انبیاءازصلب وی بیرون کردند و بر دیدهٔ اشراف وی عرضه کردند عمر**داود** (ع) اندك دید، گفت بار خدایا از عمر خود چهل سال بوی دادم ، ربّ العزه قبول کرد . پس بآخر عمر چون **ملك الموت** آمد گفت ای **آدم** جان تسلیم کن ، گفت عمر روش راه است اگر جان تسلیم کنم راه نا رفته چون بود. **ملك الموت** گفت :عمر بدادی لاجرم راه تمام نارفته ماند . **آدم** گفت رجوع کنم که پدرم و مرا بعمر حاجت است و بی عمر راه نتوان کرد . درخبرست که : « جحد **آدم** فجحدت ذرّیته » چون مدت بسر آمد گفت : یا **آدم** جان تسلیم کن گفت بتو تسلیم نکنم که‌نه‌تو نهاده‌ای تا تو برداری ، آن روز که جلال عزّت « و نفخت فیه من روحی » در قالب ما آمد تو کجا بودی؟امروز اگر باز میخواهند تو در میانه چه کنی ؟ ربّ العالمین فرمود یا **آدم** خصومت درباقی کن . یا **عزرائیل** تو دورشو و زحمت خویش دور دار ، ای‌جان پاك بلطف من آرمیده و بمهر من آسوده . « یا ایّتها النفس المطمئنّة ارجعی‌الی‌ربّك راضیةً مرضیّةً »

۲ـ النوبة الاولی

قوله تعالی و تقدّس : « **تتجا فی جنوبهم عن‌المضاجع** » باز می خیزد

پهلوهـای ایشان از خـواب گاهـهـای ایشان،« **یدعون ربّهم** » خداوند خـویش را میخوانند ، « **خوفاً و طمعاً** » بیم وامید،« **و ممّا رزقناهم ینفقون (۱۶)** » وازآنچه ایشانرا روزی دادیم نفقه میکنند.

« **فلا تعلم نفس** » نداند هیچ کس،« **ما اُخفی لهم** » که آن چه چیزست که پنهان کردند و پوشیده ایشانرا . « **من قرّة اعین** » از روشنائی چشم،« **جـزاءً بما کانوا یعملون(۱۷)** » پاداش آنچه میکردند .

« **افمن کان مؤمناً** » آنکس کـه گرویده بود ، « **کمن کان فاسقاً** » چون آنکس‌است که از فرمان‌برداری بیرون بود؟« **لایستون (۱۸)** » هرگزیکسان‌نباشند.

« **امّا الّذین آمنوا و عملوا الصالحات** » اما ایشان که بگرویدند و نیکیها کردند،« **فلهم جنّات الماوی** » ایشانراست بهشتها[در بازگشتنگاه‌ایشان] « **نزلا بما کانوا یعملون (۱۹)** » آن پاداش ایشان است بآنچه میکردند .

« **و امّا الّذین فسقوا** » و امـا ایشان که بیرون شدند از فرمان،« **فماویهم النار** » بازگشتن گاه ایشان آتش است،« **کلّما ارادو ان یخرجوا منها** » هر که که خواهند از آن بیرون آیند،« **اعیدوا فیها** »ایشانرابآن می‌برند(۱)« **وقیل لهم** » و ایشانرا گویند،« **ذوقوا عذاب النار** » چشید عذاب از آتش،« **الّـذی کنتم بـه تکذّبون(۲۰)** » که آنرا بدروغ می‌داشتید و می گفتید که دروغ است .

« **و لنذیقنّهم من العذاب الادنی** » و می‌چشانیم ایشانرا از عذاب‌این‌جهانی « **دون العذاب الاکبر** » فرود از عذاب مهین،« **لعلّهم یرجعون (۲۱)** » تا مگر باز گردند .

« **و من اظلم ممن ذکّر بآیات ربّه** » و کیست ستمکارتر ازو که‌پندده‌ند او را بسخنان خداوند او؟« **ثمّ اعـرض عنها** » آنکه پس روی گرداند از آن،« **انّا**

(۱) با آن برند (ج)

من المجرمین منتقمون (۲۲) » ما از ناگرویدگان کین کشائیم .

« **و لقد آتینا موسی الکتاب** » موسی را نامه دادیم« **فلاتکن فی مریة من لقآئه** » نگر که در گمان نباشی از دیدار او [که اوست که شب معراج در آسمان دیدی]،« **و جعلناه هدی لبنی اسرآئیل (۲۳)** » و او را نشانی کردیم راه شناختن را از بهر بنی اسرائیل .

« **و جعلنا منهم ائمة** » و ازیشان پیشوایان کردیم« **یهدون بامرنا** » که راه می نمودند [خلق را بخیر] بفرمان ما،« **لما صبروا** » آنگه که شکیبائی کردند [بر عذاب فرعون] « **و کانوا بآیاتنا یوقنون (۲۴)** » و بسخنان ما بی گمانان بودند.

«**ان ربك هو یفصل بینهم یوم القیمة**» خداوند تو اوست که کار بر گرارد میان ایشان روز رستاخیز،« **فیما کانوا فیه یختلفون (۲۵)** »در آنچه ایشان جداجدا میگویند و جدا جدا می‌روند(۲) .

« **اولم یهد لهم** » باز ننمود با ایشان [وبیدار نکرد(۳) ایشان را] ، « **کم اهلکنا من قبلهم** » که چند هلاك کردیم و کشتیم پیش ازایشان،« **من القرون** » از گروه گروه ، « **یمشون فی مساکنهم** » آنك می‌روند در نشستنگاههای ایشان، « **ان فی ذلك لآیات** » در آن نشانهای روشن است ، « **افلا یسمعون (۲۶)** » بنمی شنوند .

« **اولم یروا** » نمی بینند،«**انا نسوق المآء** » که ما آب [در ابر]میرانیم، « **الی الارض الجرز** » در زمین تهی از نبات،« **فنخرج به زرعاً** » بیرون‌می‌آریم بآن آب کشت را،« **تأکل منه** » تا میخورد از آن،« **انعامهم و انفسهم** »ستوران ایشان و ایشان خویشتن،« **افلا یبصرون (۲۷)** » نمی‌بینند ؟

« **و یقولون متی هذا الفتح** » و میگویند کی است این روز داوری،« **ان کنتم صادقین (۲۸)** » باز نمائید اگر راست میگوئید .

« **قل يوم الفتح** » بگو در روز داوری، « **لا ينفع الّذين كفروا ايمانهم** » سود ندارد نا گرويدگان‌را گرويدن‌ايشان، « **و لاهم ينظرون** (۲۹) » و نه بر ايشان [رحمت كنند ونه توبه و عذر را] مهلت دهند.

« **فاعرض عنهم** »روی گردان ازيشان، « **وانتظر انّهم منتظرون**(۳۰) » و چشم ميدار كه ايشان چشم می‌دارند.

النوبة الثانية

قوله : « تتجا فی جنوبهم عن المضاجع » يعنی ـ يجافون جنوبهم‌عن‌مضاجعهم للتهجّد و التجافی ـ التجنّب عن‌الشیء اخذ من‌الجفاءمن لم يوافقك فقد جافاك. قال **عبدالله بن رواحه**:

وفينا رسول الله يتلو كتابه ‌ ‌ اذا انشق معروف من‌الصبح ساطع

اتی‌بالهدی‌بعدالعمی فقلوبنا ‌ ‌ به موقنات انّ ما قال واقع

يبيت يجافی‌جنبه عن فراشه ‌ ‌ اذااستقلّت(۱) بالمشركين‌مضاجع

در سبب نزول اين آيت سه قول گفته‌اند: قول **حسن** و **مجاهد** آنست كه در شأن متهجّدان فرو آمد، ايشان كه در ميانهٔ شب از خوابگاه بر خيزند و نماز شب كنند، و دليل برين قول خبر **مصطفی** است (ص) روی **معاذبن جبل** قال: كنت مع **رسول الله** (ص) فی سفر فاصبحت يوما قريباً منه و هو يسير، فقلت يا **رسول الله** اخبرنی بعمل يدخلنی الجنّة و يباعدنی من النّار قال: قد سألت عن عظيم و انّه ليسير علی‌من يسرّه الله عليه،تعبدالله و لاتشرك‌به‌شيئاً

(۱) اذا ستيقلت (الف)

و تقیم الصلوة و تؤتی الزکوة و تصوم رمضان وتحج البیت ، ثمّ قال الا ادلّك علی ابواب الخیر : الصوم جنّة والصدقة تطفیء الخطیئة کما یطفیء الماء النّار ، و صلوة الرجل فی جوف اللیل . ثمّ قرأ « تتجا فی جنوبهم عن المضاجع » حتی بلغ «جزآء بما کانوا یعملون» ، ثمّ قال : الا اخبرك برأس الامر و عموده و ذروة سنامه، قلت بلی یا **رسول الله** قال : رأس الامر الاسلام وعموده الصلوة و ذروة سنامه الجهاد ، ثمّ قال : الا اخبرك بملاك ذلك کلّه ، قلت بلی یا نبیّ الله قال فاخذ بلسانه و قال : اکفف علیك هذا . فقلت یا **رسول الله** و انا لمؤاخذون بما نتکلّم به ؟ فقال : ثکلتك امّك یا **معاذ** وهل یکبّ الناس فی النار علی وجوههم او قال علی مناخرهم الّا حصائد السنتهم ؟ و عن **ابی امامة الباهلی** عن رسول الله (ص) قال : علیکم بقیام اللیل فانّه دأب الصالحین قبلکم و قربة لکم الی ربّکم و مکفّرة للسّیئآت و منهاة عن الاثم . وعن **ابن مسعود** قال قال **رسول الله** (ص) : « عجب ربّنا من رجلین : رجل ثارعن و طائه و لحافه من بین حبّه و اهله الی صلاته فیقول الله تعالی لملائکته انظروا الی عبدی ثارعن فراشه و وطائه من بین حبّه و اهله الی صلاته رغبة فیما عندی و شفقاً ممّا عندی ، و رجل غزا فی سبیل الله فانهزم مع اصحابه فعلم ما علیه من الانهزام و ما له فی الرجوع فرجع حتی هریق دمه فیقول الله لملائکته انظروا الی عبدی رجع رغبة فیما عندی و شفقاً ممّا عندی حتی هُریق دمه» . و عن **ابی هریرة** قال قال رسول الله (ص) : « افضل الصیام بعد شهر **رمضان، المحرم** و افضل الصلوة بعد الفریضة صلاة اللیل» . و عن **ابی مالك الاشعری** قال قال **رسول الله** (ص) : « انّ فی الجنّة غرفاً یری ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها اعدّها الله لمن الین الکلام و اطعم الطعام و تابع الصیام و صلّی باللیل والناس نیام» . و عن **اسماء** بنت **یزید** قالت سمعت **رسول الله** (ص) یقول : اذا جمع الله الاوّلین والآخرین یوم القیامة جاء منادٍ ینادی بصوت یسمع الخلائق کلّهم سیعلم اهل الجمع الیوم من اولی بالکرم . ثم یرجع فینادی لیقم الذین کانت «تتجافی

جنوبهم عن‌المضاجع » فیقومون و هم قلیل ثم یرجع فینادی لیقم الذین کانوا یحمدون الله فی‌البأسآء و الضرّآء فیقومون و هم قلیل فیسرحون جمیعاً الی الجنّة ثم یحاسب سآئر الناس.

قول دیگر آنست که آیت در شأن جماعتی از **انصار** آمد که میان **شام** و خفتن بنماز پیوسته داشتند و آن صلاة الاوّابین گویند. **مالك دینار** گفت: از **انس مالك** پرسیدم که این آیت در شأن که فرو آمد؟ گفت در شأن ما فرو آمد معاشر الانصار که بعد از نماز شام بخانه‌ها باز نرفتیم و همچنان نماز میکردیم تا بوقت خفتیدن(۱) که نماز خفتیدن با رسول خدا بگزاردیم. وعن **ابن عمر** قال قال **رسول الله** (ص): « من عقب ما بین المغرب و العشآء بنی له فی الجنّة قصران من مسیرة عام و هی صلاة الاوّابین و انّ من‌الدعاء المستجاب الذی لایرد الدعاء ما بین المغرب والعشاء». وعن **عائشة** عن‌النبی (ص): « من صلّی بعد المغرب عشرین رکعة بنی الله بیتاً فی‌الجنّة» و قال (ص): من صلّی بعدالمغرب ستّ رکعاتٍ لم‌یتکلّم فیما بینهنّ بسوءٍ عدلن له بعبادة ثنتی عشرة سنةً. و قال **ابن عباس**: انّ‌الملائکة لتحف بالذین یصلّون بین‌المغرب والعشآء.

قول سوم آنست که این آیت در مدح ایشان آمد که نماز خفتن و نماز بامداد بجماعت بگزارند. و فی‌الخبر انّ‌النبی (ص) قال: « من صلّی‌العشآء فی‌جماعة کان کقیام نصف لیلة و من صلّی‌الفجر فی جماعةٍ کان کقیام‌لیلة. و عن **ابی هریرة** انّ **رسول الله** (ص): « قال لو یعلم الناس ما فی‌النّداء والصف الاوّل ثم لم‌یجدوا الّا ان یستهموا علیه لاستهموا علیه و لویعلمون ما فی التهجیر لاستبقوا الیه ولو یعلمون ما فی‌العتمة والصبح لاتوهما ولو حبوا. « یدعون ربّهم‌خوفاً وطمعاً » قال **ابن عباس** خوفاً من‌النار و طمعاً فی‌الجنّة،« وممّا رزقناهم ینفقون » قیل ارادبه‌الزکاة المفروضة،

---

(۱) خفتن (ج)

و قیل عام من الواجب والتطوّع و ذلک علی ثلاثة اضرب : زکاة من نصاب ومواساة من فضل و ایثار من قوت ، قوله : « و مما رزقنا هم ینفقون » مذهب اهل سنّت و جماعت آن است که روزی داشت است از خداوند جلّ جلاله خواهد بغذا دارد و خواهد بلطف خود سیر دارد . و مذهب **معتزله** آنست که روزی ملک است لا غیر و گویند که خداوند تعالی بندگانرا روزی حرام ندهد . و بدان که حقیقت‌حرامی بر فعل بنده افتد نه بر آن عین و آن عین را که حرام گویند بر سبیل مجاز گویند، بغصب ملک غاصب نگشت لکن چون خورد غذا و قوت در آن حرامی بوی رساند روزی وی گردد، و بمذهب ایشان حرام و شبهت ملك حلال نگردد ، لاجرم بنزد ایشان روزی نبرد ، و چون خداوند تعالی رازق وی نگردد ، حرام را رازقی دیگر لازم آید و این کفر بود ازیشان ، و حجّت ما برایشان آن است که حق جلّ جلاله رازق همهٔ خلایق است و بسیار خلق است که روزی میخورند و ایشانرا ملک نیست و از اهل ملک نه‌اند و هم‌الدّواب والطیور والعبید و نحوها . اگر سؤال کنند که ربّ العزّه فرمود : « و مما رزقناهم ینفقون » اگر رزق غذا و داشت است از غذا و داشت نفقه کردن چون صورت بندد ؟ جواب آنست که اسم رزق در قرآن بر وجوه است : یجیء بمعنی الاعطاء کقوله : « و اذا حضر القسمة اولوا القربی‌والیتامی و المساکین فارزقوهم » ای ـ اعطوهم . و یجیء بمعنی المأکول والغذاء کقوله : « کلّما دخل علیها زکرّیا المحراب وجد عندها رزقاً »، و قال تعالی : « کلّما رزقوا منها من ثمرة رزقاً». و یجیء بمعنی المطر کقوله : « وما انزل‌الله من‌السمآء من‌رزق » ای ـ ماء ،فقوله « و ممّارزقناهم‌ینفقون ».ویجی‌بمعنی معناه ـ وممّا اعطیناهم‌یتصدّقون.

« فلا تعلم نفس ما اخفی لهم » درین کلمه سه قراءت است : « ما اخفی لهم » بفتح یا قراءت عامّه قرّاءاست مگر **حمزه** و**یعقوب** برفعل‌ماضی‌مجهول ومعنی آنست که هیچ کس نداند که آن چه چیز است که پنهان کردند ایشان را از ثواب . «ما

اخفى »بسكون يا بر فعل مستقبل قراءت حمزه ويعقوب است ومعنى آنست كه نداند هيچ كس كه چه چيز پنهان دارم ايشانرا از پاداش . « ما اخفى لهم » بر فعل ماضى معروف قراءت شاذ است يعنى هيچ كس نداند كه الله ايشانرا چه چيز پنهان كرد، « من قرّة اعين » اى ـ مما تقرّ به اعينهم ، « جـزآء بما كانوا يعملون » قال **الحسن** نزلت فى قوم اخفوالله اعمالاً فاخفى لهم ثواباً.عن **ابى هريرة** عن النبى (ص) يقول الله تبارك و تعالى « اعددت لعبادى الصالحين ما لا عين رأت و لا اذن سمعت ولاخطر على قلب بشر ذخراً بله ما اطلعتم عليه» ثمّ قرأ :

« فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة اعين جـزآءً بمـا كانوا يعملون » ، قال **ابن عباس :** هذا ما لا تفسير له لانّ الله تعالى يقول : « فلا تعلم نفس »

قوله : « افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً » نـزلت فى **على بن ابيطالب** (ع) و **عقبة بن ابى معيط**، وقيل **الوليد بن عقبة بن ابى معيط** فقال **الوليد** لعلىّ اسكت يا صبىّ فوالله لانا احدّ منك سناناً و ابسط منك لساناً و اشجع منك جناناً و أملأ منك حشواً فى الكتيبة ، فقال له **علىّ** اسكت فانّك فاسق فانزل الله تعالى : « افمن كان مؤمناً » يعنى ـ **علياً** « كمن كان « فاسقاً يعنى ـ **الوليد بن عقبة** « لايستون » و لم يقل لايستويان لانّـه لم يرد قوماً واحداً و فاسقاً واحداً بل المراد جميع المؤمنين وجميع الفاسقين ، و الفاسق ها هنا الكافر لانّ الله سبحانه وتعالى اخبر انّـه يخلّده فى النار ولايستحق التخليد فى النار الاّ الكافر و لانّـه قابل به المؤمن و دخل « كان » فى اللفظ لانّـه نفى استواهما فى الآخرة فكانّـه قال : ايستوى حال من كان مؤمناً فى الدّنيا و حال من كان كافراً فيها ؟ و هذا الاستفهام بمعنى التقرير اى ـ ليس هذا كذاك فى الجزاء والمحل ثم ذكر مآل الفريقين فقال :

« امّا الّذين آمنوا و عملوا الصّالحات فلهم جنّات المأوى » يأوون اليها فى الآخرة و لاينتقلون عنها . فهى موضع سكون وقرار كقوله : جنّات عدن « نُزلاً » اى

منزلاً، و قیل : هو ما یعد للنازل،وقیل هواسم لاوّل ما ینزل علیه‌النازل،و قیل :«نزلاً بما کانوا یعملون» ای ـ عطاء لهم علی اعمالهم .

«و امّا الّذین فسقوا» ای ـ کفروا ، «فمأویهم النّار کلّما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها» المراد بهذا الکلام انّهم لا یخرجون منها کقوله : «کلّما خبت زدناهم سعیراً» نار جهنّم لاتخبوا یعنی ـ کلّما قال قائلهم قد خبت زید فیها ، و قیل : انّ الخزنة تطمعهم فی‌الخروج منها فاذا هموا بذلك ردّ هم الخزنة الی قعرها ویکون ذلك نوعاً ممّا یعذّبون به فیها،«و قیل لهم ذوقوا عذاب النّار الّذی کنتم به تکذّبون» و تقولون لاجنّة و لانار .

«و لنذیقنّهم من‌العذاب الادنی» یعنی ـ مصائب الدّنیا و استقامها و بلاآءها ممّا یبتلی‌الله به‌العباد حتی یتوبوا . و قال **مقاتل** : العذاب الادنی هوالجوع سبع سنین بـ: **مکة** حتی اکلوا الجیف و العظام والکلاب.و قال **ابن مسعود** : هوالقتل بالسیف یوم **بدر** «دون العذاب‌الاکبر» یعنی ـ عذاب الآخرة،«لعلّهم یرجعون» الی الایمان یعنی ـ من بقی منهم بعد **بدر** و بعدالقحط،وقیل : العذاب الادنی ـ عذاب‌القبر وهو افسد الاقاویل ، لقوله «یرجعون» والرجوع بعدالموت الی‌الایمان غیر مقبول .

«و من اظلم ممّن ذکّر بآیات ربّه ثمّ اعرض عنها» فلم یقبلها ولم‌یتدبّرها و لم‌یعمل بموجبها . و قیل : ذکر ابتدآء خلقه الی‌انتهآئه و تقلّب الاحوال بهٔ من جهة ربّه فلم یحمله ذلك علی‌الایمان به ، «انّا من‌المجرمین منتقمون» ای ـ من الذین اجترحوا السیّئات و هم‌الکفّار، کقوله : «فانتقمنا من الذین اجرموا» . وقال **زید بن رفیع** : عنی بالمجرمین هاهنا اصحاب القدر،ثم قرأ انّ المجرمین فی ضلالٍ وسعر الی قوله : «انّا کلّ شیٔ خلقناه بقدر» و قال النبی (ص) : «ثلاث من فعلهن فقد اجرم : من اعتقد لواءً فی غیر حق ، اوعقّ والدیه ، او مشی مع ظالم لینصره .یقول‌الله عزوجل : «انّامن‌المجرمین منتقمون» .

« و لقد آتينا موسى الكتاب » يعنى ـ **التورية**،« فلا تكن فى مرية من لقآئه » اى ـ لاتكن فى شك انّه هو**موسى** الذى رأيته فى السمآء الليلة التى اسرى بك ، عن **ابن عباس** قال قال **رسول الله** (ص) : رأيت ليلة اسرى بى **موسى** رجلاً آدم طوالاً جعداً كانّه من رجال شنوءة و رأيت **عيسى** رجلاً مربوع الخلق الى الحمرة و البياض سبط الرأس . و عن **انس** قال قال رسول الله (ص): « لمّا اسرى بى الى السّمآء رأيت **موسى** يصلّى فى قبره ». وروى فى المعراج انّه رآه فى السمآء السّادسه وراجعه فى امر الصلوات. وقال **السدى** « فلاتكن فى مرية من لقآئه» اى ـ من تلقى **موسى** كتاب الله بالرضاء والقبول اي ـ لاشك فى انّه اعطى الكتاب كما اعطيته وقيل « فلاتكن فى مرية من لقآئه » **موسى** ربّه فى الآخرة بعد ما قيل له « لن ترانى » فى الدنيا،« و جعلناه هدى لبنى ـ اسرآئيل » يعنى ـ الكتاب و هو **التورية** و قيل جعلنا **موسى** هدى لبنى اسرائيل .

« و جعلنا منهم » اى ـ من **بنى اسرائيل** « ائمّة » قادةً فى الخير يقتدى بهم يعنى ـ الانبياء الذين كانوا فيهم ، و قيل هم العلماء و اتباع الانبياء،« يهدون » اى ـ يدعون،« بامرنا » و يدلّونهم على الطريق المستقيم . و قيل يدعون بامرنا ايّاهم بذلك « لمّا صبروا » قرأ **حمزة و الكسائى** « لما » بكسر اللام و تخفيف الميم وقرأ الباقون « لمّا » بفتح اللام و تشديد الميم اى ـ حين صبروا على دينهم و على البلاء من عدوّهم ب: **مصر**،« و كانوا بآياتنا » التى آتيناها **موسى** ، « يوقنون » لايشكّون انّها من عندنا.

« انّ ربّك هو يفصل بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون » اى ـ يحكم بين الانبياء و اممهم فيما اختلفوا . و قيل : يقضى بين المؤمنين و المشركين فيظهر المحق من المبطل ، و قيل « يفصل » اى ـ يفرق بين المؤمنين و الكافرين بالمنازل فالمؤمنون فى الجنّة والكافرين فى النّار .

« اولم يهد لهم » يعنى ـ اولم يتبيّن لهم،« كم اهلكنا من قبلهم من القرون » القرن اسم لسكّان الارض عصراً والقرون سكّانها على الاعاصير ، «يمشون فى مساكنهم»

فی اسفارهم فلایخفی علیهم ماحلّ بهم،« افلا یسمعون » ما یوعظون به یعنی ـ **قریشاً**.

« اولم یروا انّا نسوق المآء الی الارض الجرز و فنخرج به زرعاً » یعنی ـ اولم ینظروا الی سوقنا السحاب ذات المطر الی الارض الملسآء التی لانبات فیها ، وفی بعض التفاسیر انّهاارض با **لیمن** بعینهاالانقطاع الامطار عنها وهی فی اللغةالارض التی لاتنبت شیئاً و کان اصلها انّها تأکل نباتها،یقال : امرأة جروز اذا کانت اکولا،« تأکل منه انعامهم و انفسهم » یعنی ـ فیأکلون من حبوبها و یعلفون انعامهم من اوراقها وتبنها، « افلا یبصرون » ذلك باعینهم فیعلموا انّ من قدر علی هذا لایتعذّر علیه احیاءالموتی.

« و یقولون متی هذا الفتح » ایتوا به، « ان کنتم صادقین » قیل :الفتح القضاء و المراد بیوم الفتح یوم‌القیامة الذی فیه الحکم بین العباد ، قال **قتادة** : قال اصحاب النبیّ (ص) انّ لنا یوماً ننعم فیه و نستریح و یحکم بیننا و بینکم فقالوا استهزآء متی هذا الفتح ای ـ متی هذاالقضآء و الحکم ، وقال **الکلبی** یعنی فتح **مکة** و قال **السدی** یوم **بدر** لانّ اصحاب النبی (ص) کانوا یقولون لهم انّ الله ناصرنا و مظهرنا علیکم فیقولون متی هذا الفتح ؟

« قل یوم الفتح لاینفع الّذین کفروا ایمانهم ولاهم ینظرون » هذا غایة الوعید لا یأتی فی **القرآن** الّا للکافر لانّ الکافر هوالذی لا ینظر الله الیه و معنی «لاینظرون» لایرحمون و لایبرّبهم . و من حمل الفتح علی فتح **مکة** والقتل یوم **بدر** قال معناه « لاینفع الذین کفروا ایمانهم » اذاجاء هم‌العذاب و قتلوا،« ولاهم ینظرون »لایمهلونَ لیتوبوا او یعتذروا .

« فاعرض‌عنهم» قال **ابن عباس** :نسختها آیة‌السیف«وانتظر انّهم‌منتظرون»قیل: انتظرموعدی لك بالنصر،«انّهم منتظرون» بك‌حوادث الزمان. وقیل‌انتظراذن‌الله لك فی قتالهم ، « انّهم منتظرون » مایظنّونه من بطلان امرك « والله یحق الحق ولو کره المجرمون » . عن **ابی‌هریرة** قال : کان النبی (ص) یقرأ فی‌الفجر یوم‌الجمعة « **الم**

تنزیل و **هل اتی** علی الانسان ».و عن **جابر** قال کان النبی (ص) لا ینام حتی یقرأ **تبارك والم تنزیل** .

النوبة الثالثة

قوله: « تتجافی جنوبهم عن المضاجع » الآیة. . رب العالمین جلّ جلاله وتقدست اسماؤه و تعالت صفاته اندرین آیت دوستان خود را جلوه میکند و ایشانرا بر فریشتگان عرضه میکند ، که همه روز آفتاب را مینگرند تا کی فرو شود ، و پردهٔ شب فرو گذارند ، و جهانیان در خواب غفلت شوند، ایشان بستر نرم و گرم بجای مانند ،وقدم بقدم باز نهند . تا با ما راز گویند . فمن بین صارخٍ و باكٍ و متأوّه چشمهاشان چون ابر بهاران ، دلهاشان چون خورشید تابان ، رویهاشان از بی خوابی برنگ زعفران. **اویس قرنی** قدّس سرّه چون شب در آمدی گفتی : هذه لیلة الرکوع ، هذه لیلة السجود ، یا برکوعی یا بسجودی شب بآخر آوردی(۱) ، گفتند ای **اویس** چون طاقت میداری شبی بدین درازی بر یك حال ؟ گفت کجاست شب دراز ؟ کاشکی ازل و ابد یك شب بودی ، تا ما سجودی بآخر آوردیمی(۲) نه سه بار در سجودی سبحان ربّی الاعلی سنّت است،ما هنوز یکبار نگفته باشیم که روز آید .

شبهای فراق تو کمانکش باشد صبح از بر او چو تیر آرش باشد
وان شب که مرا با تو بتا خوش باشد گوئی شب را قدم در آتش باشد

ای جوانمرد در میانه شب سحرگاهی باز نشین وضوئی برآر ، روی فرا قبله کن و دو رکعت براز و نیاز بگزار ، تا هرچه **اویس قرنی** را در حوصله نوش آمد

۱ ـ بردی (الف) (۲) آوردید (الف)

زلّه‌ای از آن بجان تو فرستند. و جهد آن کن که در خواب نروی مگر که خوابت بیو کند(۱) در میان ذکر. در خبر است که هر که در خواب رود در میان عبادت ربّ العزّه بمکان او وا فریشتگان مباهات کند، که این گدا را می‌بینید بتن در خدمت و بدل در حضرت؟

چه وقت خفتن‌است ای دوست برخیز ترا زین پس که خواهد داشت‌معذور
بوقت صبح خوش خفتن نه شرط است مرا بگذاشتن سر مست و مخمور

... «یدعون ربّهم خوفاً و طمعاً» خوفاً من الفراق و القطیعة، و طمعاً فی اللقآء والوصلة. همه ما را خوانند، همه ما را دانند، گهی از بیم فراق بسوزند، گهی‌بامید وصال بیفروزند.

پیر طریقت گفت: خواب بر دوستان حرام در دو جهان، در عقبی از شادی وصال، و در دنیا از غم فراق، در بهشت با شادی مشاهدت خواب نه، و در دنیا با غم حجاب خواب نه. به **داود** (ع) وحی آمد که یا **داود** کذب من ادّعی محبّتی فاذا جنّه اللیل نام عنّی الیس کل حبیب یحبّ خلوة حبیبه؟ بی‌خوابی و بیداری در شب نشان قرب حق است، و دلیل کمال محبت، زیرا که اوّل درجهٔ در محبت طلب موافقت است. و صفت حقّ جلّ جلاله آنست که «لا تأخذه سنة و لانوم» آدمی را از خواب و مرگ چاره نیست لکن بان مقدار که بتکلّف خواب از خود دفع کند و صفت بیخوابی خودرا کسب کند طلب موافقت کرده باشد بقدر امکان و این‌از وی جهدالمقل باشد. و کریمان از عاجزان اندك به بسیار بردارند و تکلّف بحقیقت بینگارند، و **مصطفی**(ص) چون بمحل قرب رسید صفت نوم از خویشتن اندر محل قرب نفی کرد گفت: «تنام عینای و لاینام قلبی» چشم که با خلق است می بخسبد امّا دلم با حق است ونخسبد. ودر خبرست که بهشتیان را خواب‌روا نیست زیرا که

---

(۲) بیفکند (ج)

در محل قرب اند ، و در جوار حضرت عزّت . و نیز گفته‌اند که خواب استراحت است از تعب و نصب ، در بهشت تعب و نصب نیست . قال الله تعالی : « لایمسّنا فیها نصب و لایمسنا فیها لغوب ». در خبرست که روز رستاخیز چون خلق اوّلین و آخرین جمع شوند در آن انجمن کبری و عرصهٔ عظمی منادی ندا کند:سیعلم اهل الجمع من اولی بـالکرم ؟ آری بدانند اهل جمع امروز که به نیکوکاری و بزرگواری که سزاوارتر ؟ آنگه ندا آید که:لیقم الذین کانت « تتجا فی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفاً و طمعاً » شب خیزان باین ندا از خلق جدا شوند ، و هم قلیل ـ و اندکی باشند . باز ندا آید که این الذین کانوا « لاتلهیهم تجارة و لابیع عن ذکر الله» فیقومون و هم قلیل . سه دیگر بار ندا آید(۱) که این الذین کانوا « یحمدون الله فی‌السّراءِ و الضرّا » فیقومون وهم قلیل . ثم یحاسب‌الناس . و قال‌النبی (ص): «اشراف امّتی حملة القرآن و اصحاب اللیل » ای مسکین بوقت سحر غافل مباش که آن ساعت وقت نیاز دوستان بود ، ساعت راز مشتاقان بود ، هنگام ناز عاشقان بود ، بر بساط « و نحن اقرب » در خلوت « و هو معکم » سرّاً بسر شراب انا جلیس من ذکرنی ، بی زحمت اغیار بدوستان خود می‌رسانند . آن ساعت نسیم سحری ازبطنان عرش مجید می‌آید ، و بردل عنایتیان حضرت میگذرد ، و برمزی باریك و برازی عجیب میگوید : ای درویش برخیز و تضرّعی بیار و نیاز خود عرضه کن که دست کرم فرو گشاده ، وندا در داده از بهر درویشان ، که من یقرض‌غیر عدوم ولاظلوم، چه عجب اگر آن ساعت بگوش دل بنده فرو گوید که عبدی لاتخف انّك من الآمنین. داود (ع) از جبرئیل سؤال کرد که در روز وشب کدام‌ساعت فاضل‌تر ؟ گفت در هفته روز آدینه آن ساعت که خطیب بر منبر شود تا نماز را سلام دهند . و در شب بوقت سحر گاه آن ساعت که دوستان و مشتاقان در مناجات شوند و سرّاً

(۱)باز ندا آید (الف) .

بسر شراب وصل انا جلیس من ذکرنی می نوشند، و ذر اثر اطباق کونین زبانهای تعطّش از عین شوق گشاده، که: وللارض من کاْس الکرام نصیب. اگر سحرگاه نه عزیزترین ساعات بودی کلام مجید در حق آن عزیزان این بشارت کجا فرستادی که: «قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا» فرزندان **یعقوب** (ع) پیش پدر شدند گفتند ای پدر ما را از خداوند خویش بخواه بجرمی که کرده‌ایم **یعقوب** (ع) بوقت سحرگاه قصد بارگاه اعظم کرد و روی بکعبهٔ دعا آورد و بعذر فرزندان مشغول شد. از حضرت جلال ندا رسید که ای **یعقوب** حرمت این وقت را و شرف این ساعت را از فرزندان تو راضی شدیم. آن خداوند مقنعه را می آید **رابعة العدویه** چون نماز خفتن بگزاردی پاس دل داشتی تا وقت صبح صادق با خود میگفتی:

یا نفس قومی فلقد نام الورى ان تفعلی خیراً فذو العرش یری

وانت یاعین اهجری طیب الکری عند الصباح یحمد القوم السّری

«فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرّة اعین» جلیل صفتی است، و عزیز حالی، و بزرگوار کرامتی، که الله میفرماید: «فلاتعلم نفس» کس نداند و هیچ وهم و فهم بدریافت آن نرسد که من ساخته‌ام و پرداخته از بهر دوستان خود، اگر ایشان خدمتهای نهانی فرا پیش داشتند، من نیز خلعتهای نهانی فرا دست نهادم، اینت روشنائی چشم که ایشانرا خواهد بود چون خلعتهای نهانی بینند و کرامتهای ربّانی آن عیش روحانی با صدهزار طبل نهانی و آن سور و سرور جاودانی، خورشید شهود از افق عیان بر آمده، نسیم صحبت از جانب قربت دمیده، گل کرامت از شاخ وصلت شکفته.

پیر طریقت گفت ای درویش دل ریش، ای سوختهٔ مهر ازل، ای غارتیدهٔ عشق دل خوش دار و اندوه مدار، که وقتی خواهد بود که پردهٔ عتاب از روی فضل برخیزد و ابر لطف باران کرم ریزد، و جوی برّ در جوی قرب آمیزد، و حدحساب

از شأن جود بگریزد، منتظر دست در دامن وعده آویزد، و تأخیر و درنگ از پای عطف برخیزد، و از افق تجلّی باد شادی وزد و از اکرم الاکرمین آن بینی که ازو سزد، مولی میگوید و رهی می‌نیوشد که ای درویش سزای تو ببرید وسزای‌من‌آمد.

و فی‌الخبر الصحیح عن **ابن مسعود** انّ النبی (ص) قال: آخر من یدخل‌الجنّة رجل یمشی مرّة و یکبو مرّة و تسفعه النار مرّة، فاذا جاوزها التفت الیها فقال تبارك الذی نجانی منك لقد اعطانی الله شیئاً ما اعطاه احداً من‌الاوّلین و الآخرین فترفع له شجرة فیقول ای ربّ ادننی من هذه‌الشجرة فلا ستظلّ بظلّها و اشرب من‌مائها فیقول الله یابن آدم لعلّی ان اعطیتکما سألتنی غیر ها فیقول لا یا رب و یعاهده ان لا یسأله غیرها فیدنیه منها فیستظل بظلّها و یشرب من مآئها ثم ترفع له شجرة هی احسن من الاولی فیقول ای رب ادننی من هذه الشجرة لاشرب من مآئها و استظل بظلّها فیقول یابن‌آدم الم‌تعاهدنی‌ان لاتسألنی غیرها؟لعلّی ان ادنیتك منهاسألتنی غیرهافیعاهده ان لایسأله غیرها فیدنیه‌منها فیستظل بظلّها و یشرب من‌مآئها ثم ترفع له شجرة عند باب الجنة هی‌احسن‌من‌الاولین، فیقول ای‌ربّ ادننی من‌هذه فلاستظلّ بظلّهاواشرب من‌مائها فیقول‌یابن‌آدم الم تعاهدنی لاتسألنی غیرها؟ قال بلی یا رب‌هذه لااسئلك غیر ها وربّه یعذره‌لانه یری‌ما لاصبر له‌علیه‌فیدنیه منها فاذا ادناه منهاسمع‌اصوات اهل‌الجنّة فیقول ای ربّ ادخلنیها فیقول یابن آدم ایرضیك ان اعطیك الدنیا و مثلها معها؟ قال ای ربّ اتستهزئ منی و انت ربّ العالمین؟ فضحك **ابن مسعود**، فقالوا مم تضحك؟ قال هکذا ضحك **رسول الله** (ص) فقالوا مم تضحك یا **رسول الله**؟ قال من ضحك ربّ العالمین حین قال اتستهزیء منّی انت ربّ العالمین؟ فیقول انّی لااستهزیء منك و لکنّی علی ما اشاء قدیر.

وفی‌روایة اخری‌فاذا بلغ العبد باب الجنّة رأی زهرتها وما فیها من‌النضرةو السرور فسکت ما شاءالله ان یسکت، فیقول یاربّ‌ادخلنی الجنّة، فیقول الله تبارك وتعالی:

ویلك یا بن آدم ما اغدرك الیس قد اعطیت العهود و المواثیق ان لاتسأل غیر الذی اعطیت؟ فیقول یا رب لاتجعلنی اشقی خلقك، فلا یزال یدعو حتی یضحك الله منه، فاذا ضحك اذن له فی دخول الجنّة، فیقول: تمنّ فیتمنّی حتی اذا انقطع امنیّته. قال‌الله تعالی: تمنّ كذا و كذا قبل یذكّره ربّه حتّی اذا انتهت به الامانی، قال الله لك ذلك و مثله معه. و فی روایة: قال الله لك ذلك و عشرة امثاله.

« افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا یستون » افمن كان فی حلة الوصال تجرّ اذیاله كمن هو فی مذلّة الفراق یقاسی و باله؟ افمن كان فی روح القربة و نسیم الزلفة كمن هو فی هول العقوبة یعانی مشقة الكلفة؟ افمن ایّد بنور البرهان و طلعت علیه شموس العرفان كمن ربط بالخذلان و وسم بالحرمان؟ لایستویان ولایلتقیان.

ایّها المنكح الثّریا سهیلا عمّرك الله كیف یلتقیان

هی شامیّة اذا ما استقلّت و سهیل اذا استقلّ یمان

پایان جلد هفتم تفسیر کشف الاسرار

فهرست سور و آیات

از

ترجمه و تفسیر و تأویل

مجلد هفتم

جزء هیجدهم

۲۵ ـ سورة الفرقان (۷۷ آیة)

صفحه

۲۶ ـ سورة الشعرآء (۲۲۷آیة)

النوبة الثالثة

۴ ـ النوبةالاولی

النوبة الثانية:

النوبة الثالثة

النوبة الثالثة :

٥ ـ النوبة الاولی

۲۷ـسورة النمل ـ مكية (۹۳آية)

۲۸ ـ سورة القصص ـ مکیة (۸۸ آیة)

۱ ـ النوبةالاولی

۲ـ النوبة الاولی

النوبة الثالثة

۴ - النوبة الاولی

النوبة الثانية

۲۹ - سورة العنکبوت - مکیة (۶۹ آیه)

۳۰ ـ سورة الروم ـ مكية (٦۰ آية)

۳۱ ـ سورهٔ لقمان ـ مکیة (۳۴ آیة)

النوبة الثالثة :

۳۲ - سورة المضاجع و يقال سورة السجدة مكية (۳۰ آيه)

۱ ـ النوبة الاولى

سجده واجب ۵۱٦

النوبة الثانية :

خلاصه فهرست

پایان فهرست مجلد هفتم